ویژگی‌های سیرهٔ پیامبر اعظم«ص»

مجموعه مقالات بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی

(فروردین ۱۳۸۶)

معاونت فرهنگی و پژوهشی

سرشناسه : کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی (بیستمین: ۱۳۸٦: تهران).
عنوان و نام پدیدآور : ویژگی‌های سیرهٔ پیامبر اعظم(ص) (مجموعه مقالات) بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی فروردین ۱۳۸٦/دبیرخانهٔ هیأت علمی.
مشخصات نشر : تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی- معاونت فرهنگی - ۱۳۸٦.
مشخصات ظاهری : ۷۲۰ ص
شابک : ٦٤۰۰۰ریال : 978-964-167-008-7
یادداشت : (فیپا).
موضوع : محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳قبل از هجرت - ۱۱ق. - - سرگذشتنامه - - کنگره‌ها.
موضوع : وحدت اسلامی - - کنگره‌ها.
موضوع : وحدت اسلامی - - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
شناسه افزوده :مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۶ ۸۴ ک/ ۲۳۳/۵ BP.
رده‌بندی دیویی :۲۹۷/۴۸۲
شماره کتابشناسی ملی :۱۰۹۳۲۱۲

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

نام کتاب: ویژگی‌های سیره پیامبر اعظم(ص)
نویسندگان: جمعی از اندیشمندان
تدوین: معاونت فرهنگی
ویراستار: محمد نخی
ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸٦ هـ ش
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۹٦٤-۱٦۷-۰۰۸-۷ ISBN: 978-964-167-008-7
قیمت: ٦٤۰۰۰ ریال
آدرس: تهران ـ ص . پ : ٦۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ٤-۸۸۳۲۱٤۱۱

حق چاپ و نشر محفوظ

فهرست مطالب

مقدمه ۷

۱- سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با میهمانان کنفرانس ۹

۲- بیانات آیت الله هاشمی رفسنجانی در افتتاحیه کنفرانس ۱۷

فصل اول: ویژگی‌های فردی سیره پیامبر اکرم(ص)

۱- آیین نبوی (ص) در ریشه کنی فتنه‌ها/ اسعد السحمرانی ۲۱

۲- پدیده عاطفی ـ انسانی در رفتار و کردار پیامبر اکرم (ص)/محمدعلی تسخیری ۳۹

۳- سادگی و سهولت رفتار و احکام در .../محمد واعظ زاده خراسانی ۶۹

٤- ویژگی‌ها و اخلاق پیامبراکرم (ص) بر اساس... / خالد زهری ۸۷

۵- دفاع دیگران از پیامبر اعظم اسلام(ص)/ محمدرضا رضوان‌طلب ۱۳۱

٦- ترویج نگرش خوشبینانه توسط رسول خدا(ص)/رسول جعفریان ۱۵۷

۷ -رفق ومدارا درسیره پیامبر اعظم(ص)/محمد جواد اصغری خراسانی ۱۷۷

۸- اخلاق انسانی پیامبر اکرم(ص)/ هاشم رسولی محلاتی ۲۱۱

۹- ویژگی‌های پیامبر اعظم و اخلاق انسانی آن‌حضرت/ حبیب الرحمن مطهری ۲۳۵

۱۰- محمد(ص) اسوه حسنه از نگاه اهل بیت(ع)/لاله افتخاری ۲۵۱

۱۱- ویژگی‌های سیرهٔ شریف نبوی ویژگی‌های فردی /طالب حسین الخزرجی ۲۸۱

۱۲- ویژگی‌های سیره شریف نبوی/عبدالامیر قبلان ۲۹۹

فصل دوم: ویژگی‌های اجتماعی سیره پیامبر(ص)

۱- راه‌کارهای وحدت اسلامی در سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)/ اسماعیل دانش ۳۱۵
۲- مراحل دعوت، ابزارها و شیوه‌های فرهنگی ـ .../ بهرام جبارلوی شبستری..... ۳۳۷
۳- مطالعه تحلیلی در خصوص نامه‌ها و پیمان‌های رسول اللـه(ص)/ظفر بنگاش..... ۳۶۱
٤- جوان مسلمان آنگونه که پیامبر(ص) می‌خواهد/ محمدعلی تسخیری ۳۸۵
۵- نگاهی به‌سه اصل اساسی در سیرهٔ تربیتی نبوی/مصطفی دلشاد تهرانی ۳۹۷
٦- وحدت بر محور نظام تربیت نبوی /محمد احسانی..... ٤۲۵
۷- ویژگی‌های پدیده تکفیر و موضع سنت نبوی(ص) نسبت به‌آن/ احمد مبلغی..... ٤۵۳

فصل سوم: ویژگی‌های فرهنگی تمدن سیره پیامبر(ص)

۱- رفتار پیامبر با پیروان ادیان / محمد منصورنژاد..... ٤٦۷
۲- مدارا در سیره‌النبی و پیروان ادیان الهی/ محمود عراقی ٤۹۱
۳- فرهنگ صلح و همزیستی/بسام الصباغ..... ۵۰۱
٤- نگاه انسانی به محیط زیست/ محمد الدسوقی ۵۳۱
۵- نگاه فراگیر به: سیرهٔ نبوی/ محمدعلی آذرشب ۵۵۹
۶- فلسفه وجودی پیامبر اعظم (ص) و عصر جاهلیت/ طوبی کرمانی..... ۵٦۹

فصل چهارم:ملحقات

۱- شهادت چند پرفسور جنین‌شناس به‌رسالت پیامبر(ص) /عبدالکریم بی‌آزارشیرازی..... ۵۸۵
۲- نگاه خاورشناسان به پیامبر اکرم (ص)/ صباح زنگنه ٦۰۹
۳- از طور سینا تا غار حرا/غلامرضا اکرمی..... ٦۲۵
٤- عملکرد و جریان نفاق در عصر نبوی/ محمد موسی نوری..... ٦۵۱
۵- نگاهی گذرا به شورا و نقش آن در شکل‌دهی به رژیم‌ها/ شیخ عبدالمنعم الزین..... ٦۷۵
٤- قرآن و عدم تحریف آن از نظر شیعه امامی/ دکتر محمد حبش..... ٦۹۵
۵- بیانیهٔ پایانی کنفرانس..... ۷۱۱

مقدمه:

راهبرد وحدت اسلامی و تقریب مذاهب، به عنوان قدرتمندترین عامل و روش دستیابی به اهداف اسلامی و ملی، پس از انقلاب اسلامی شناخته شده است و امکان بروز عوامل تفرقه‌زا از قبیل قومیت‌ها و مذاهب را مرتفع ساخته است.

مراد از وحدت امت اسلامی آن است که مسلمانان در کنار حفظ مذهب خود بر مشترکات دینی مانند توحید، قرآن، پیامبر اعظم(ص) و سنت و سیره نبوی در برابر خطراتی که اصل اسلام و جامعه مسلمانان را تهدید می‌کند، همبستگی و همدلی داشته باشند و از اختلاف‌های گوناگون مذهبی، سیاسی ،نژادی، زبانی و.... که موجب وهن و سستی امت اسلامی می‌شود، دوری کنند.

پیامبر اعظم(ص) برای برپایی وحدت امت اسلامی راهبردهای گوناگون داشته است که این مسأله در سیره آن حضرت به خوبی تجلی یافته است. گفتارها، تصمیمات و عملکرد ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز بر همین پایه استوار بوده و همه آن بزرگان، وحدت امت اسلامی را بالاترین مصلحت دانسته و همواره بر آن تأکید می‌نمودند.

نام‌گذاری سال ۱۳۸۵ از سوی مقام معظم رهبری به نام سال پیامبر اعظم(ص) و همچنین هتک حرمت مطبوعات و رسانه‌های برخی کشورهای اروپایی نسبت به ساحت مقدس پیامبر اعظم(ص) مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی را بر آن داشت تا بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی را با موضوع «سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)» برگزار نماید.

بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی با موضوع "ویژگی‌های سیره پیامبر اعظم (ص)" به منظور ایجاد زمینه‌های اتحاد و همبستگی جهان اسلام و همفکری علما و دانشمندان جهت بررسی دیدگاه‌های علمی و فرهنگی آنان در زمینهٔ سیره پیامبراعظم(ص) و تأثیر آن در تعمیق وحدت، از ۱۷ تا ۱۹ فروردین ماه همزمان با میلاد

با سعادت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) و فرزند بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق (ع) و هفته وحدت از سوی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی در سالن اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران افتتاح شد.

در این کنفرانس ۱٦٥ عالم، متفکر و اندیشمند از ٤٦کشور جهان از جمله ترکیه، عراق، عربستان، سوریه،تونس، روسیه ، سودان، مصر، کویت ، عمان ، فرانسه، مراکش، آمریکا، پاکستان ، یمن و .... و صدها تن از علما و متفکران شیعه و اهل‌تسنن از مناطق داخل کشور موضوعات ذیل را مورد بحث و بررسی قرار دادند:

۱. ویژگی‌های فردی سیره پیامبر اعظم(ص) شامل : اخلاق انسانی، ایمان و عبودیت ، رفتار خانوادگی، مدارا و آسان گیری، رهبری و مدیریت اجتماعی، تعادل در شخصیت و... .

۲. ویژگی‌های اجتماعی سیره پیامبر اعظم شامل: شورا، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، پیشرفت علمی، اقتصادی، فرهنگ وحدت و تعهد متقابل ، جهاد اسلامی و دفاع از کیان امت.

۳. ویژگی‌های فرهنگی ـ تمدنی سیره پیامبراعظم (ص) شامل: جهانشمولی در اخلاق و عدالت، دفاع ازمستضعفان جهان، فرهنگ صلح و همزیستی ، آینده‌نگری و برقراری روابط عقلانی بین پیروان ادیان آسمانی، فرهنگ گفت‌وگوی منطقی، نگاه انسانی به محیط زیست و تعالی معنوی بشریت.

بیش از یکصد مقاله به دبیرخانه هیأت علمی کنفرانس ارسال شد که ۷۰ مقاله مورد تأیید هیأت علمی قرار گرفت و در دو کتاب فارسی و عربی منتشر می‌گردد.

سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار میهمانان بیستمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی

بسم‌اللّه الرّحمن‌الرّحیم

امروز، روز بزرگی برای تاریخ اسلام، بلکه تاریخ بشریت است؛ روز ولادت نبی مکرم و رسول اعظم اسلام، حضرت محمّدبن‌عبداللّه و همچنین روز ولادت امام به‌حق‌ناطق، حضرت جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (علیهم‌سلام‌اللّه ورحمته). و برکات این روز به خاطر آن ولادت عظیم و ولادت امام بزرگوار، امام جعفر صادق، برای مسلمان‌ها بسیار عظیم است.

بزرگداشت این روزها برای تذکر ماست؛ تذکر به عظمت مولود این روز، که حقیقتاً فهم و ادراک بشری کوچک‌تر از آن است که بتواند آن حقیقت عظیم و آن روح والا و بزرگ را، با آن نورانیت، بدرستی درک کند. آنچه بر زبان امثال ما جاری می‌شود، مربوط به همین جنبه‌های ظواهر قضیه است که :

فاق النبیّین فی خَلق و فی خُلق

و لم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلّهم من رسول اللّه ملتمس

غرفا من البحر او رشفا من الدیم

این چیزهایی است که عقل بشر و ادراک بشری می‌تواند در وجود نبی اعظم از دور مشاهده کند و در برکات احکام و قوانین و کلمات آن بزرگواران خود را غوطه‌ور سازد.

ما امروز به عنوان مسلمان و به عنوان انسان، محتاج پیامبریم؛ حتّی به عنوان مردمانی از نوع بشر. چون پیغمبر اکرم رحمة للعالمین بود؛ نه فقط رحمةً للمسلمین. همهٔ بشریت مرهون برکات و رحمت پیامبر اعظم‌اند. آنچه که به عنوان رسالت الهی، آن بزرگوار به بشریت عطا کرده است - که جامع همهٔ مهامّ و کلیات آن، «قرآن کریم» است - امروز در اختیار ماست و می‌توانیم از آن بهره ببریم.

پیغمبر اکرم راه نجات را بر روی بشر باز کرد؛ راه صلاح را به روی بشر گشود؛ بشریت را در جاده‌ای تشویق به حرکت کرد که حرکت در این جاده می‌تواند مشکلات بشر را از بین ببرد؛ دردها را درمان کند. بشریت دردهای دیرین دارد که مربوط به یک دوره و یک زمان نیست؛ بشریت محتاج عدالت است، محتاج هدایت است، محتاج اخلاق والای انسانی است، محتاج دستگیری و راهنمایی است؛ عقل بشر، محتاج کمک مبعوثان الهی است. این راه را به روی بشر، پیامبر اعظم با همهٔ سعه و ظرفیت هدایت الهی باز کرد. آنچه که موجب شد و پس از این هم موجب می‌شود که بشر از برکات این هدایت و این اعانت الهی برخوردار نشود، مربوط به خود انسانهاست؛ مربوط به جهل ماست؛ مربوط به کوتاهی و کاهلی و تنبلی ماست؛ مربوط به هوی‌پرستی و نفس‌پرستی ماست. بشر اگر چشم را باز کند، عقل را به کار بیندازد، همت بگمارد، حرکت بکند، راه باز است برای اینکه همهٔ این مشکلات و دردهای دیرین و زخم‌های کهنهٔ بشری درمان شود.

در مقابل این دعوت، دعوت شیطان است که جنود و یاران و دست‌پروردگان خود را در مقابل انبیاء همیشه بسیج کرده است و بشر بر سر دو راهی است؛ باید انتخاب کند.

امروز امت اسلامی - در همهٔ اقطار اسلامی - نگاه جدیدی به شریعت اسلام و آئین اسلام پیدا کرده‌اند؛ بعد از غفلت‌های طولانی، بعد از دور ماندن از زلال حقایق اسلامی در دوران‌های متوالی و قرون متعدد. امروز بشریت چشم گشوده است؛ دنیای اسلام و امت اسلامی چشم گشوده است به احکام اسلام و معارف اسلام؛ چون فلسفه‌های دست‌سازِ بشری ضعف و ناتوانی خود را در صحنه نشان داده‌اند. دنیای اسلام، امروز می‌تواند با تمسک به شریعت اسلامی و معارف اسلامی، پیشتاز بشریت

به سوی تعالی و کمال باشد. دنیا، امروز آمادهٔ تحرک امت اسلامی است. پیشرفت‌های علمی بشر - در عمده‌ترین بخشِ آن، اخلاق و معنویت و روح دینی به زاویه و به حاشیه رانده شده است - و دانش بشری و نگاه نوِ انسان به حقایق طبیعی عالم، می‌تواند دستمایه‌ای برای حرکت امت اسلامی باشد. معارف اسلامی در اختیار دنیای اسلام است؛ سیرهٔ پیغمبر، کلام پیغمبر، از همه بالاتر، «قرآن کریم» در اختیار دنیای اسلام است و دنیای اسلام می‌تواند حرکت کند.

آنچه که در دوران کنونی با ملاحظهٔ حوادث عالم و با رصد کردنِ آنچه که در دنیای سیاست می‌گذرد جای تردید نیست، دو سه مطلب عمده است:

یکی، بیداری دنیای اسلام است. حرفی که در صد سال قبل مصلحان دنیای اسلام در کشورهای مختلف در غربِ دنیای اسلام، در شرقِ دنیای اسلام، در محیط‌های غریبانه بر زبان می‌آوردند، امروز در دست توده‌های مردم به عنوان یک شعار مطرح است: برگشت به اسلام، احیای قرآن، ایجاد امت واحده، عزت و قدرت دنیای اسلام و امت اسلامی؛ چیزهایی که به عنوان یک آرمانِ دوردست، مصلحان در محیط‌های محدود در بین خواص مطرح می‌کردند، امروز در بین توده‌های مسلمان جزو آرمان‌های مطرح و جزو شعارهای زنده است. به هر کدام از کشورهای اسلامی که شما نگاه کنید - بخصوص در میان قشرهای جوان و تحصیل‌کرده و روشنفکر - این شعارها زنده است. این نشان‌دهندهٔ این حقیقت است که هویت اسلامی در دلها زنده شده است. البته نقش پیروزی اسلام در ایران اسلامی در این زمینه نقش بسیار بارزی است. ملت ایران با فداکاری خود، با ایستادگی خود، با به دست گرفتن عَلَم عزت اسلامی، به ملت‌های مسلمان روح دمیدند؛ آنها را امیدوار کردند. نتایج این امید را شما در گوشه گوشهٔ دنیای اسلام و در کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنید. این یک حقیقت غیر قابل انکار است.

حقیقت غیر قابل انکارِ دیگر این است که امروز دشمنی با اسلام از سوی جبههٔ استکبار جهانی، دشمنی سازمان‌یافته‌تر و جدی‌تر و همه‌جانبه‌تری است؛ هم به لحاظ فرهنگی، هم به لحاظ تبلیغات سیاسی، هم به لحاظ تحرک سیاسی، هم به لحاظ اقتصادی. بیداری دنیای اسلام هم یک خطر برای جهان استکبار محسوب می‌شود.

قدرت‌های استکباری - یعنی آن کسانی که ادارهٔ بخش عظیمی از دنیا در پنجهٔ اقتدار زر و زور آنهاست؛ شبکهٔ صهیونیسم جهانی، قدرت زورگوی امریکا، دستگاه‌های مالی‌ای که پشتیبان این نظام سلطهٔ جهانی هستند - از بیداری دنیای اسلام احساس خطر می‌کنند و این را بر زبان هم می‌آورند. و آنچه که امروز علیه اسلام از جبهه‌های مختلف انجام می‌گیرد، یک حرکت سازمان‌یافته و حساب‌شده است؛ طراحی‌شده است. این تصادفی نیست که همان حرفی را که رئیس جمهور امریکا - که در رأس قدرت شیطانی استکبار است - در مقابلهٔ با اسلام بیان می‌کند، آن را به زبان دیگری یک مقام عالی روحانی مسیحی بیان کند! قصد مؤاخذهٔ اشخاص را نداریم، مسأله را تحلیل می‌کنیم. این نمی‌تواند تصادفی باشد. اهانت به پیغمبر در مطبوعات، ایراد به اسلام و اتهام به اسلام به عنوان دین خشن؛ تهمت زدن به ملت‌های مسلمان. از آن طرف هم اظهارات سیاسیونی که دم از جنگ صلیبی می‌زنند؛ دم از دشمنی با ملت‌های مسلمان می‌زنند و صریحاً این را ابراز می‌کنند. اینها تصادفی نیست. دشمن به عنوان یک جبهه در مقابل امت اسلامی تصمیم بر کارشکنی و اعمال دشمنی دارد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این دشمنی جدی‌تر شده است.

حقیقت سوم که آن هم بسیار مهم و قابل توجه است، این است که در این رویاروئی، برخلاف محاسبات ظاهری و مادی، طرفِ علی‌الظاهر قدرتمندتر - یعنی مسلح به سلاح پول و سلاح نظامی و سلاح اقتصادی - مغلوبِ امت اسلامی و ملت‌های مسلمان و این حرکت عظیم اسلامی شده است و کاری از پیش نبرده است. بسیار در خور توجه است که در مسألهٔ خاورمیانه و خصوصِ مسألهٔ فلسطین یا مسائل گوناگونی که در این منطقه است - مثل مسألهٔ عراق، مسألهٔ لبنان - قدرت استکباری امریکا با همهٔ قوا به میدان بیاید و شکست بخورد. این، یک حقیقتی است.

در فلسطین هم قدرت‌های استکباری شکست خوردند. چه کسی می‌توانست باور کند که یک سازمان مبارزی که شعار او مقابلهٔ با رژیم صهیونیستی است، در میان فلسطینی‌ها قدرت بگیرد؟! چه کسی می‌توانست باور کند که تهاجم نظامی به لبنان به وسیلهٔ یک گروه مبارزِ مؤمنِ از جان گذشته، به طور فضاحت‌آمیزی شکست بخورد، که در جنگ سی‌وسه روزهٔ لبنان دیده شد؟! چه کسی باور می‌کرد که امریکا با همهٔ

تلاشی که در عراق کرد و با گسیل آن همه نیرو، نتواند مقاصد خود را بر ملت عراق تحمیل کند و عراق را مدخلی قرار بدهد برای سیطرهٔ بر کل منطقهٔ عربی خاورمیانه و بازی کردن با ملت‌ها و دولت‌های این منطقه؟! ولی اینها اتفاق افتاد. در همهٔ این موارد، طرفی که شکست خورد، همان طرفی بود که به حسب ظاهر، از اقتدار نظامی و اقتدار ظاهری و پول و قدرت اقتصادی و سیاسی برخوردار بود. این هم یک حقیقتی است.

در این مواجهه و مقابلهٔ هویت اسلامی و هویت استکبار، طرف غالب، طرف هویت اسلامی بوده است. این حقایق را باید در نظر داشت. گاهی می‌گویند آقا! با واقعیات کار کنید؛ واقع‌بین باشید. واقع، اینهاست. وقایعی که باید در تحلیل‌ها دید و در تصمیم‌گیری‌ها مورد توجه قرار داد. این حقایق غیر قابل انکاری است که در مقابل چشم ماست و داریم می‌بینیم.

دنیای اسلام اگر بخواهد حرکت عمیقِ امت اسلامی را در جهت پیروزی، بدرستی پیش ببرد، الزاماتی را باید قبول کند، که اولینِ این الزامات، «اتحاد» است؛ اتحاد اسلامی، انسجام اسلامی.

به جان هم انداختن برادران، یکی از نقشه‌های اوّلی استکبار است که از قدیم هم شناخته شده است؛ تفرقه بینداز و حکومت کن، یک سیاست قدیمی است؛ همه هم گفته‌ایم، همه هم می‌دانیم، درعین‌حال، بعضاً متأسفانه همین سیاست را دشمنِ ما می‌تواند اعمال کند و ما غافل باشیم؛ به خاطر تبعیت از اهواء نفسانی، به خاطر تحلیل‌های غلط، به خاطر کوته‌بینی‌ها، به خاطر ترجیح دادن منافع شخصی یا منافع کوتاه‌مدت بر منافع بلندمدت.

امروز شما نگاه کنید: سیاست استکبار ایجاد جنگ بین فلسطینی و فلسطینی است؛ بین عراقی و عراقی است؛ بین مسلمانِ شیعه و مسلمانِ سنی است؛ بین جامعهٔ عربی و غیر عربی است. این، سیاست‌های آشناست. این را اول باید همه علاج کنند. ما به سهم خود، وحدت را بین امت اسلامی یک ضرورت می‌دانیم. امسال را هم سالِ «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» اعلام کردیم. انسجام اسلامی در یک وجه، خود ناظر به همهٔ دنیای اسلامی است؛ باید با هم منسجم باشند؛ باید به یکدیگر کمک کنند؛ هم

دولت‌های اسلامی، هم ملت‌های اسلامی. و دولت‌های اسلامی در استفادهٔ از ظرفیت ملت‌های اسلامی برای ایجاد این وحدت بزرگ، می‌توانند سهم و نقش داشته باشند.

چیزهایی مانع از اتحاد می‌شود. عمدهٔ آنها بعضاً کج‌فهمی‌ها و بی‌اطلاعی‌هاست؛ از حال هم خبر نداریم؛ دربارهٔ هم توهمات می‌کنیم؛ دربارهٔ عقاید هم، دربارهٔ تفکرات یکدیگر دچار اشتباه می‌شویم؛ شیعه دربارهٔ سنی، سنی دربارهٔ شیعه؛ فلان ملت مسلمان دربارهٔ آن ملت دیگر، دربارهٔ همسایه‌اش؛ سوء تفاهم‌ها، که دشمنان هم بشدت بر این سوءتفاهم‌ها دامن می‌زنند. افرادی هم متأسفانه بر اثر همین سوء فهم، سوء تحلیل، ندیدن نقشهٔ کلی دشمن، بازیچهٔ این بازی دشمن قرار می‌گیرند و دشمن از آنها استفاده می‌کند. گاهی یک انگیزهٔ خیلی کوچک، انسانی را وادار می‌کند حرفی بزند، موضعی بگیرد، کاری بکند که دشمن در نقشهٔ کلی خود از آن حرف استفاده می‌کند و شکاف را بین برادران زیاد می‌کند.

علاج اصلی، داروی اصلی برای امروز دنیای اسلام، داروی «اتحاد» است؛ باید با هم متحد بشوند. علما و روشنفکران اسلام بنشینند و منشور وحدت اسلامی را تنظیم کنند؛ منشوری تهیه کنند تا فلان آدم کج‌فهمِ متعصبِ وابستهٔ به این، یا فلان، یا آن فرقهٔ اسلامی، نتواند آزادانه جماعت کثیری از مسلمانان را متهم به خروج از اسلام کند؛ تکفیر کند. تهیهٔ منشور جزو کارهایی است که تاریخ، امروز از روشنفکران اسلامی و علمای اسلامی مطالبه می‌کند. اگر شما این کار را نکنید، نسل‌های بعد از شما مؤاخذه خواهند کرد. می‌بینید دشمنی دشمنان را ! می‌بینید تلاش آنها را برای نابود کردن هویت اسلامی و ایجاد اختلاف بین امت اسلامی! بنشینید علاج کنید؛ اصول را بر فروع ترجیح بدهید. در فروع ممکن است افراد یک مذهب هم با همدیگر اتحاد نظر نداشته باشند؛ مانعی ندارد. مشترکات بزرگی وجود دارد؛ گرد این محور - محور مشترکات - همه مجتمع شوند. مواظب توطئهٔ دشمن باشند؛ مواظب بازی دشمن باشند. خواص، بین خودشان بحث‌های مذهبی را بکنند، اما به مردم نکشانند؛ دل‌ها را نسبت به یکدیگر چرکین نکنند؛ دشمنی‌ها را زیاد نکنند؛ چه بین فرقه‌های اسلامی، چه بین ملت‌های اسلامی، چه بین گروه‌های اسلامی در یک ملت.

آنچه که برای استکبار مهم است، «اسلام» است. می‌خواهند اسلام را بزنند؛ این را

همه باید بفهمیم. برای آنها شیعه و سنی فرق نمی‌کند. هر ملتی، هر جمعیتی، هر شخصیتی که تمسکش به اسلام بیشتر باشد، آنها از او احساس خطر می‌کنند؛ حق هم دارند. واقعاً اسلام برای اهداف و مقاصد سیطره‌جویانهٔ استکبار خطر است؛ برای ملت‌های غیر مسلمان، نه؛ هیچ خطری نیست. آنها عکسِ این را تبلیغ می‌کنند. آنها با استفادهٔ از هنر، تبلیغات، سیاست و رسانه‌ها این‌طور تبلیغ می‌کنند که اسلام علیه ملت‌های دیگر است. علیه ادیان دیگر است!. این‌طور نیست. اسلام علیه ادیان دیگر نیست. اسلام همان دینی است که وقتی بر مناطق غیر مسلمان مسلط شد، اصحاب ادیان از رحمت اسلام شکرگزاری کردند و گفتند شما بر ما از حکام قبلی خودمان مهربانتر هستید. در همین منطقهٔ شامات، وقتی فاتحان اسلامی وارد شدند، یهودیان و مسیحی‌هایی که در منطقه بودند، به آنها گفتند شما مسلمان‌ها بر ما مهربانید. آنها با مردم مهربانی کردند. اسلام دین رأفت است، دین رحمت است؛ رحمةً للعالمین است. اسلام به مسیحیت می‌گوید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم». مشترکات را با آنها مورد ملاحظه قرار می‌دهد. اسلام علیه ملت‌های دیگر نیست، علیه ادیان دیگر نیست؛ علیه زور است، علیه ظلم است، علیه استکبار است، علیه سیطره‌جوئی است. سیطره‌جویان و ظالمان و مستکبران این حقیقت را بعکس در دنیا وانمود می‌کنند. آنها از همهٔ امکانات هم استفاده می‌کنند؛ از هالیوود گرفته تا امکانات تبلیغاتی، تا اسلحه و نیروهای نظامی، برای اینکه عکسِ این را تبلیغ کنند و به دنیا نشان بدهند.

اسلام و بیداری اسلامی خطر است؛ اما برای استکبار. و آنها این خطر را در هرجا ببینند، آن را هدف قرار می‌دهند؛ آماج حملات خودشان قرار می‌دهند؛ چه سنی باشد، چه شیعه باشد. استکبار به حماس در فلسطین همان نگاه و رفتار را می‌کند، که با حزب‌اللّه در لبنان. آن سنی است، این شیعه است. نگاه استکبار به مسلمان‌های متعبد و پابند در هر نقطهٔ از دنیا یکسان است؛ چه شیعه و چه سنی. آیا عاقلانه است که ما بین خودمان نگاهمان را نگاه طائفی بکنیم؟ نگاه قومی بکنیم؟ نگاه مذهبی بکنیم؟ بین خودمان با هم دست به یقه بشویم؟ با هم گلاویز بشویم و فراموش کنیم که دشمن مشترک، هدفش این است که ما را از بین ببرد؛ و نیرویمان را این‌جور هدر بدهیم؟

امروز دنیای اسلامی باید برای عزت خود تلاش کند؛ برای استقلال خود تلاش

کند؛ برای پیشرفت علمی و قدرت معنوی خود، یعنی تمسک به دین و توکل بـه خـدا و یقین به کمک خدا تلاش کند. «وعداتك لعبادك منجزّة». این وعدهٔ الهی است؛ وعـدهٔ منجزّ الهی است که «و لینصرنّ اللّه من ینصره». با اعتمـاد بـه ایـن وعـده، وارد میـدان تحرک و عمل بشوند. این عمل، فقط تفنگ دسـت گـرفتن نیـست؛ ایـن عمـل، عمـل فکری است، عمل عقلانی است، عمل علمی است، عمل اجتماعی است، عمل سیاسی است؛ همه برای خدا و همه در راه اتحاد دنیـای اسـلام. از ایـن، هـم ملـت‌هـا منتفـع می‌شوند، هم دولت‌های اسلامی. دولت‌های اسلامی اگر متصل به دریای بیکـران امـت اسلامی باشند، قوی‌تر خواهند شد، تا متکی باشند به سفیر امریکـا و فـلان سیاسـتمدار امریکایی؛ این، برای آنها قدرت نمی‌آورد. اما اگر دولتهای اسلامی به دنیای اسـلام، بـه امت اسلامی و به این دریای عظیم و خروشان متصل شوند؛ به هم نزدیک شوند، چـرا استکبار بتواند یک دولت اسلامی را هدف قرار بدهد و او را از دیگران جـدا کنـد؛ بـه حساب او برسد، بعد برود سراغ یک دولتِ دیگر؟ همه باید به این مسأله توجه کننـد. دولت‌های اسلامی، متحد و منسجم باشند و بدانند که می‌توانند.

ما این تجربه را در مقابل امت اسلامی قرار دادیم. ملت ایـران، تجربـهٔ ایـستادگی و اعتماد به خداوند و اعتماد به قدرت خود را در اختیار دنیـای اسـلام قـرار داده اسـت. دنیای اسلام می‌تواند نگاه کند. از اول انقلاب تـا امـروز بیـست‌وهـشت سـال گذشـته است. در این بیست‌وهشت سال، یک روز نشد که استکبار علیه ملت ما تـلاش نکنـد؛ کار نکند. و ما هیچ روزی نشد که از روز قبل جلوتر نرویم و پیشرفت بیشتری نکنـیم و قدرت بیشتری پیدا نکنیم.

از خداوند متعال مسألت می‌کنیم که رحمت و عنایت و کمک خود را شـامل حـال همهٔ امت اسلامی بکند. این عید شریف را هم به همهٔ امـت اسـلام و بـه شـما حـضار گرامی تبریک عرض می‌کنیم و درود می‌فرستیم بر روح مطهر امام بزرگوارمان که ایـن راه را به روی ما باز کرد. و از خداوند متعال طلب علو درجات می‌کنیم بـرای شـهدا و ایثارگرانمان که در این راه حرکت کردند و تلاش کردند. و امیدواریم دعـای حـضرت بقیةاللّه (ارواحنافداه) شامل حال همهٔ ملت‌های مسلمان باشد.

والسّلام علیکم ورحمةاللّه وبرکاته

سخنان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در افتتاحیه

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مراسم افتتاحیه کنفرانس که با حضور اندیشمندان جهان اسلام در سالن کنفرانس سران کشورهای اسلامی برگزار شد، تصریح کرد: ما مخالف بحث‌های طلبگی خودمان نیستیم اما نباید آنها را بین مردم عصبانی کشاند ؛ ما باید از اختلافات جزئی بپرهیزیم زیرا هم آنها به اعتقادات ما و ائمه ما احترام می‌گذارند و هم ما به امامان اهل سنت احترام می‌گذاریم.

وی افزود: ما اهل درگیری نیستیم و فقط دنبال احیای اسلام هستیم البته شاید اتحاد جهان اسلام سخت باشد اما تقریب مذاهب امری شدنی است. زمان بررسی خیلی از اختلافات شیعه و سنی گذشته است زیرا در حال حاضر دیگر موضوعیتی ندارد که ببینیم چه کسی خلیفه اول بوده است.

وی با تشریح نمونه هایی از سنت پیامبر در زمینه اتحاد مسلمین گفت: پیامبر همیشه زمینه وحدت را فراهم می‌کردند چه در مدینه و چه در مکه، نمونه‌های مختلفی از تلاش برای اتحاد بین مسلمین از جانب ایشان دیده می‌شود. به عنوان مثال ایشان در مدینه بین مسلمین عقد اخوت می‌خواندند و جالب آن‌که این اتحاد با یهودیان اطراف مدینه نیز برقرار شد.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ادامه داد: پیامبر اکرم(ص) در آن مقطع با یهودیان که به لحاظ ثروت و استحکامات و نیروی نظامی و دانش سرآمد شبه جزیره عربستان بودند پیمان جامعی را فراهم کردند؛ یهودیان مدینه چون صاحب کتاب آسمانی بودند به لحاظ فرهنگ و علم آن زمان برجسته بودند. موارد پیمان پیامبر با یهودیان برای امروز نیز بسیار درس آموز است؛ بالاتر از همه این موارد اینکه پیامبر به عنوان داور معرفی شد. ما باید این پیمان را متناسب با روز کنیم و از سایر اهل کتاب هم برای وحدت بهره جوییم.

ایشان با بیان پیام حضرت مسیح تصریح کرد: هرچند کسانی که امروز به منطقه تهاجم کرده‌اند مسیحی هستند اما پیام حضرت مسیح صلح و دوستی است که دقیقا خلاف عملکرد آنها است و مسیح از آنها بیزار است اما در هر صورت آنها مسیحی هستند و شاید در کلیسا هم حاضر شوند.

وی تاکید کرد: در هر صورت ما باید بر مشترکات‌مان تاکید کنیم. امروز درگیری فرقه‌ای در جهان اسلام بزرگ‌ترین گناه کبیره است. انسان‌هایی ممکن است فاسق و فاسد باشند اما آنها در حوزه شخصی خود این کار را می‌کنند ولی عاملین درگیری‌های فرقه‌ای این فسق را تا جایی پیش می‌برند که فرق مختلف روبروی هم قربة الی الله همدیگر را می‌کشند. وی اظهارداشت: اینها چه تفکری دارند و چه ارتباطی بین اینها و اسلام و قرآن است، فرقی نمی‌کند این گروه عراقی باشند یا ایرانی یا شیعه و سنی؛ چطور به خود اجازه می‌دهند با برادرانشان چنین رفتار کنند در حالی که دشمن در خانه است. اگر ما طلبه‌ها نیز سراغ این افراد جاهل برویم دیگر خیلی جای تاسف دارد؛ زیرا شکی نیست آمریکایی‌ها دل به درگیری شیعه و سنی بسته‌اند.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی زمان برگزاری بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی را در شرایطی دانست که دشمن به خانه جهان اسلام آمده است و با همه نیروهای سواره و پیاده خود در منطقه صریح و گستاخ ارعاب می‌کند.

وی یادآور شد: تاریخ اسلام روشن می‌سازد که عظمت اسلام همیشه در سایه اتحاد و شکست‌هایش در سایه تنازع و تفرقه است. استکبار جهانی در آخرین حرکت خود زمانی وارد منطقه شد که جنگ‌های داخلی در عراق و افغانستان شروع شد و این درست زمینه‌ای بود که آمریکایی‌ها به طور جدی خواهان آن بودند.

وی تصریح کرد: تنازع با اختلاف تفاوت دارد؛ قرآن خود راه اختلاف‌نظر را باز گذاشته است. درس‌های فلسفی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی را باید تحمل کنیم و آن را تبدیل به تنازع نکنیم البته باید فکری برای داوری آنها نیز داشته باشیم.

رئیس مجمع تشیخص مصلحت نظام در پایان انقلاب اسلامی را مهم‌ترین جلوه احیای اسلام در دوران معاصر دانست و تاکید کرد: همان‌طور که غربی‌ها نام این انقلاب را انقلاب الله اکبر گذاشته‌اند انقلاب اسلامی توانست به سرعت پیام جهان اسلام را به دنیا برساند که طبیعتا این موضوع زنگ خطری برای منافع غرب بود؛ زیرا این بار انقلاب اسلامی عظمت اسلام را مشخص می‌ساخت.

فصل اول:

ویژگی‌های فردی پیامبر اکرم(ص)

- آیین نبوی(ص) در ریشه‌کنی فتنه‌ها/اسعد السحمرانی
- پدیده عاطفی - انسانی در رفتار و کردار پیامبر اکرم(ص)/محمدعلی تسخیری
- سادگی و سهولت رفتار و احکام در سیرهٔ پیامبراعظم(ص)/محمدواعظ زاده خراسانی
- ویژگی‌ها و اخلاق پیامبر اکرم(ص) بر اساس نسخه‌ای خطی از زبور/ خالد زهری
- دفاع دیگران از پیامبر اعظم اسلام(ص)/محمدرضا رضوان‌طلب
- ترویج نگرش خوشبینانه توسط رسول خدا(ص)/رسول جعفریان
- رفق و مدارا در سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)/محمد جواد اصغری خراسانی
- اخلاق انسانی پیامبر اکرم(ص)/هاشم رسولی محلاتی
- ویژگی‌های پیامبر اعظم واخلاق انسانی آن حضرت/حبیب الرحمن مطهری
- محمد(ص)؛ اسوه حسنه از نگاه اهل‌بیت(ع)/لاله افتخاری
- ویژگی‌های سیرهٔ شریف نبوی؛ ویژگی‌های فردی/طالب حسین الخزرجی
- ویژگی‌های سیره شریف نبوی/عبدالامیر قبلان

آیین نبوی(ص)

در ریشه‌کنی فتنه‌ها

دکتر اسعد السحمرانی

استاد عقاید و ادیان در دانشگاه الامام الاوزاعی ـ بیروت

مسئول امور دینی در کنگره مردمی لبنان

آیین نبوی (ص) در ریشه‌کنی فتنه‌ها

پیشگفتار

این بحث زاییده نیاز شرایط و حوادثی است که امت عربی و اسلامی از سر می‌گذراند و طی آن دشمنان برای ضربه زدن به وحدت و قدرت و ثبات فرزندان این امت، در جهت فتنه انگیزی و تفرقه افکنی و ایجاد درگیری و برخورد، توطئه می‌چینند. بر غیوران دین و جامعه، پوشیده نیست که قدرتهای استعماری و اشغالگری و سلطه صهیونیستی ـ آمریکایی در پوشش عناوینی چون: "جهانی شدن"، "خاورمیانه جدید" یا "خاورمیانه بزرگ"، "آزادی اقلیت‌ها"، "آزادی‌های دینی" و... عمل می‌کنند ولی همه این عناوین، تنها یک هدف دارند که همانا متفرق کردن مسلمانان و پاره پاره کردن سرزمین‌های ایشان و تبدیلشان به واحدهای مذهبی، فرقه‌ای و نژادی برای سلطه آسانتر برآنهاست.

هدف این مقاله نیز آشنایی با سیره نبوی در برخورد با فتنه‌ها و ریشه‌کن ساختن آنها در راستای اصالت بخشیدن به شیوه یا آیینی است که امروزه سخت بدان نیازمندیم.

فتنه، شرّ و وحدت، رحمت است

خداوند عزوجل مؤمنان را به وحدت و برادری و همدلی فرمان داده است؛ زیرا

این مفاهیم، رحمتی است که جامعه را مصونیت می‌بخشد و پیوندهای آنرا تقویت می‌کند و ثبات و استقرارش را تحقق می‌بخشد و در برابر نیز خداوند متعال از فتنه بر حذرمان داشته و خطرات و مفسده‌های آنرا خاطرنشانمان ساخته است.

در متون قرآنی، فتنه مذموم و شرآن همه گیر است و خداوند متعال نیز گفته است: «والفتنة اکبر من القتل» (سوره بقره ـ۲۱۷) (... و آشوب از کشتار هم بزرگتر است.) و در این آیه می‌فرماید: « **واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خآصة واعلموا ان الله شدید العقاب**» (سوره انفال ـ ۲۵)(و از فتنه‌ای پروا کنید که چون درگیرد، تنها به آن کسان از شما که ستم کردند، نمی‌رسد (بلکه دامنگیر همه می‌شود) و بدانید که براستی خداوند سخت کیفر است.)

"فتنه" در لغت به نوشته "ابن منظور" در "لسان العرب":« به معنای مجموعه‌ای از آزمون و امتحان و ابتلاست و اصل آن برگرفته از فتن الفضة أو الذهب یعنی آب کردن نقره یا طلا برای جداسازی سره از ناسره آنست و در "الصحاح" آمده که به‌معنای انداختن (طلا یا نقره) در آتش برای آزمون کیفیت آنست و فتن به معنای سوزاندن است و طلاکار یا نقره‌کار را "فتان" می‌گویند، همچنانکه شیطان را نیز "فتان" می‌نامند و از همین جاست که به سنگ سیاهی که تو گویی به آتش سوزانده شده است، "الفتین" می‌گویند... "ابن الاعرابی" می گوید: فتنه به معنای آزمون و فتنه به معنای محنت و رنج و فتنه به معنای مال و دارایی و فتنه به معنای فرزندان و فتنه به معنای کفر و فتنه به معنای اختلاف نظر مردم و فتنه به معنای سوزاندن به آتش است، گفته شده که "فتنه" در اصطلاح به معنای ستم است.»[1]

وحدت مواضع، صف و مسیر تمدنی امت، زاینده قدرت باروی و حمایت از دین و سرزمین و مقدسات و حقوق و کرامت‌هاست حال آنکه تفرقه، آنرا به فتنه‌ای سوق می‌دهد که آبرو و توان و نیروی آنرا بر باد می‌دهد و ذلت و خواری و بی‌اعتباری و

۱ـ "ابن منظور" (ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرّم) ، "لسان العرب" ، جلد سیزدهم ، بیروت ، دارصادر،صفحه۳۱۶.

بیهودگی به ارمغانش می‌آورد. همگان در معرض این آزمون قرار دارند و در این میان، پیروز میدان کسانی هستند که ایمان راسخ و یقین ریشه‌داری دارند و آنهایی که شیطان، راه به دل و اندیشه آنان برده باشد، دچار شرها و آتش فتنه‌هایی می‌شوند که شراره آنها به هر سو می‌پراکند و پیرامونیان را می سوزاند.

فتنه و ریشه‌کنی آن در آیین نبوی

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم) همواره از فتنه‌ها برحذرمان داشته است، زیرا فتنه، وحدت جامعه و ثبات آن و همدلی و دوستی و مهرورزی میان افرادش را تهدید می‌کند و در واقع از کشتار و اسلحه نیز کارایی بیشتری دارد.

در مذمت فتنه و نهی از آن، احادیث[1] فراوانی وارد شده است که از جمله این حدیث است: « زنهار از فتنه‌ها بر حذر باشید که زبان در آن، تأثیر شمشیر را دارد» (آنرا ابن ماجه در "السنن" آورده است)،"ابوداود" نیز متن این حدیث را آورده است: « فتنه‌ها کر و لال و کورند و زبان در آنها تأثیر شمشیر دارد.» و نیز "ابوداود" این حدیث را آورده است: «فتنه‌ای خواهد بود که تمامی اعراب را در برمی‌گیرد و کشته‌هایش در آتش دوزخ خواهند بود و زبان در آن از شمشیر نیز برانتر است.»

این هشدار و زنهارها نسبت به فتنه‌ها ، برای نشان دادن خطرات آنهاست و اینکه تأثیرشان بر جامعه وافراد، از اثر شمشیربرّان دردآورتراست واینکه فتنه، کر و لال و کور است، به معنای تاریکی و جهل آنست؛ زیرا فتنه هرگز با آگاهی و خردورزی همراه نیست، خطرات فتنه. همه افراد جامعه را در برمی‌گیرد و موجب هلاکتشان می‌گردد و این همان نکته‌ای است که آیه کریمه ذیل بدان توجه داده است: «**واتقوا فتنة**

۱ـ همه احادیث وارده در این زمینه ، در "مجموعة الحدیث النجدیة" (المدینة المنورة) ، المکتبه السلفیة ، چاپ سوم ، سال ۱۳۸۳هق ، گردآوری شده است.

لا تصیبن الذین ظلموا منکم خآصة واعلموا ان الله شدید العقـاب» (سـوره‌انفـال ـ۲۵)(و از فتنه‌ای پروا کنید که چون درگیرد تنها به آن کسان از شما که ستم کردند، نمی‌رسد بلکه دامنگیر همه می‌شود و بدانید که براستی خداوند سخت کیفر است.)

فتنه‌ها، تمامی جامعه را تهدید می‌کنند و همچون گوی آتشی که سرازیر شود چیزی را در امان نگاه نمی‌دارند و همین بدبختی‌هایی که به‌دنبال دارد ما را بر آن می‌دارد تا با سرعت هرچه تمامتر آنرا ریشه‌کن سازیم؛ زیرا تردید یا سهل انگاری در این‌کار، خطرات وخیمی در پی خواهد داشت.

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شیوه‌هایی به‌کار گرفته که مشخص کننده آیین نبوی در برخورد با چنین پدیده‌هایی است. در این مقاله به دو حادثه‌ای می‌پردازیم که در زمان پیامبر اتفاق افتاد و بیانگر نوع فتنه‌انگیزی در میان مؤمنان و عوامل آن است؛ دریکی، دشمنی از بیرون جامعه و در دیگری منافقی از درون جامعه ، عامل این فتنه انگیزی است.

واقعه نخست از سوی دشمنی خارجی یعنی "شاس بن قیس یهودی" از یهودیان مدینه منوره است که در صدر فتنه انگیزی میان دو قبیله "اوس" و "خزرج" (از اهالی مدینه) در زمانی برآمد که می‌دید خداوند متعال دلهای افراد آنانرا به یکدیگر نزدیک ساخته و به نعمت الهی، با یکدیگر برادر شده بودند؛ جریان از این قرار بود که "شاس بن قیس" که از خاخامان یهود بود، دستیار خود را نزد این دو قبیله فرستاد و دوران جنگ و خونریزی و تعصب‌های جاهلی پیش از اسلام آنان با همدیگر را به قصد تجدید این درگیری‌ها و جنگها، برایشان خاطرنشان ساخت. بنابه روایتی که از سوی "مکرمه" و "ابن زین" و "ابن عباس" نقل شده، "شاس بن قیس یهودی" کسی را مخفیانه مأموریت داد که به میان "اوس" و "خزرج" برود و جنگهایی را که میانشان برقرار بود یادآورشان سازد ولی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به میان ایشان رفت و پرده از این توطئه برگرفت. آنها نیز دانستند که این یک درخواست شیطانی و

توطئه‌ای از سوی دشمنان ایشان است؛ آنها سلاح‌هایشان را برزمین گذاردند و گریه کردند و همدیگر را به آغوش کشیدند و در کمال اطاعت و فرمانبرداری همراه با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، رهسپار شدند. هم در این باره بود که این آیه قرآن نازل گشت: « **یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین**» (سوره آل عمران ـ ۱۰۰)(ای مؤمنان، اگر از دسته‌ای از کسانی که به آنان کتاب داده شده است، فرمانبرداری کنید، شما را پس از ایمانتان، به کفر بازمی‌گردانند.) "شاس بن قیس" از جمله کسانی است که نژادپرستی در اندیشه و احساساتش ریشه دوانیده بود و از جمله آنهایی است که مدعیند ملت برگزیده خدا هستند به همین دلیل آنها همیشه و تاکنون، شیفته جنگ و کشتار هستند و از اینکه جامعه‌ای را مستقر و پایدار و مردم را در امن وآسایش بیابند ، عصبانی می‌شوند. این همان چیزی است که امروزه ملتهای جهان نیز شاهد آنند به‌طوری‌که رهبران صهیونیسم زده آمریکا در واشنگتن، آنچه را که هرج و مرج خلاق می‌نامند، مطرح می‌کنند و امکانات و نیروهای زیادی را برای فتنه‌انگیزی و انواع مختلف مفسده‌جویی‌های نژادی، فرقه‌ای، مذهبی و سیاسی به‌کار می‌گیرند؛ زیرا سعادت و نشاط خود را در آن می‌بینند که دیگران با همدیگر در حال جنگ باشند و خونریزی‌ها ادامه داشته باشد و این یادآور آنست که چگونه شخصیت "شاس بن قیس" در بسیاری از کسانی که متعهد به برنامه‌های صهیونیستی ـ آمریکایی شده‌اند، حلول کرده و فتنه‌های ایشان به حوادث جاری و آنچه که در برخی مناطق جریان دارد، انجامیده است.

رویارویی با این فتنه‌ها، تنها با ایمان به‌دور از تعصب و ایمان بازدارنده از شرها، امکان‌پذیر است. تساهل و تسامح و عطوفت و عشق موجود در دین، درمان مؤثری است که فتنه‌ها و جنگ‌های آنانرا خاموش می‌سازد و فضیلتی را منتشر می‌کند که اثرات مفسده‌جویی‌های ایشان را خنثی می‌کند، خداوند متعال درباره یهودیان می‌گوید:

«کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون في الارض فسادا والله لا یحب المفسدین» (سوره مائده ــ ٦٤)(... هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آنرا خاموش گردانید و در زمین به تباهی می‌کوشند و خداوند تبهکاران را دوست نمی‌دارد.)

درست همان کاری که "شاس بن قیس"، آن خاخام یهودی، در مدینه انجام داد و به یاری یکی از دستیارانش سعی در فتنه انگیزی و ایجاد جنگ و خونریزی میان "اوس" و "خزرج" داشت، شیوه و روش این گروه یاغی نیز همیشه همین بوده و امروزه نیز شاهد چنین حرکت‌هایی هستیم. اگر پیامبراکرم در آن زمان به سرعت اقدام به منع درگیری و ریشه‌کن ساختن این فتنه کرد و همگان را از آن فتنه بر حذر داشت، امروز نیز وظیفه علمای امت و اهل نظر ایجاب می‌کند از الگوی پیامبراکرم (ص) پیروی کنند و جملگی برای گسترش روح برادری میان همه مسلمانان و به‌منظور رفع فتنه‌هایی که صهیونیست‌های آمریکایی و برخی افراطیون و پای‌بندان شیوه‌های تعصب آمیز و فرقه‌گرایانه در پیش گرفته و هر دم بر آتش آن می‌دمند، بر رهبر واحدی گردهم آیند؛ زیرا وحدت، یک هدف شرعی و شالوده‌ای اسلامی و ضرورتی دینی و ملی در هر شهر و دیاری است.

بنابراین، اسلام دلها را به یکدیگر نزدیک ساخت و پیامبراسلام، فتنه‌ای را که می‌رفت تا برانگیخته شود، در نطفه خفه کرد و یک نفر یهودی به نام "شاس بن قیس" باعث و بانی این فتنه گردید. این معادله‌ای است که در زمان پیامبراکرم و آنگونه که "طبری" در تفسیر خود نقل کرده، اتفاق افتاد: « عمده قبایل انصار، دو قبیله "اوس" و"خزرج" بود که در جاهلیت، میان ایشان جنگ و خونریزی و دشمنی و کینه برقرار بود تا اینکه خداوند عزوجل منت اسلام و پیامبراسلام (صلی الله علیه وآله) را برایشان گذاشت و آتش جنگی را که میانشان برقرار بود، خاموش ساخت و با دین اسلام، میان ایشان دوستی و برادری برقرار ساخت. می‌گوید: در حالی‌که مردی از "اوس" و مرد دیگری از "خزرج" کنار یکدیگر نشسته و صحبت می‌کردند، یک یهودی که در

کنارشان نشسته بود همواره آنانرا به یاد جنگ‌ها و درگیری‌ها و دشمنی‌های دیرینشان با یکدیگر می‌انداخت تا سرانجام تحریک شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند و هریک قوم خود را فراخواندند و آنها نیز سلاح بدست، روبروی هم قرار گرفتند. می‌گوید: در آن روز پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه حضور داشت، به نزدیک آنها شد و قدم زنان میان این گروه و آن گروه جابه‌جا شد و آنانرا آرام ساخت تا سرانجام بازگشتند و سلاح بر زمین گذاردند.»[1]

آیا علمای غیور این امت حرکتی را بر اساس اینکه اسلام مبتنی بر قاعده «عقیده توحید و وحدت کلمه» است، آغاز می‌کنند؟ آیا دعوتگران دین و راهبران امت به میان این و آن گروه می‌روند تا مانع از تحقق توطئه‌های صهیونیستی ـ آمریکایی شوند؟

واقعه دیگری که نزدیک بود منجر به فتنه‌ای شود این بار از سوی فرد منافقی در میان مسلمانان بود که "عبدالله بن ابی بن سلول" نام داشت. این اتفاق در همان روزی رخ داد که غزوه "بنی المصطلق" که در ماه شعبان سال پنجم یا ششم هجری صورت گرفت. جزییات وقایع آنرا به نقل از "طبری"، نقل می‌کنیم: «می‌گویند به سمع پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) رسید که "خاندان المصطلق" برای آن‌حضرت در حال توطئه‌چینی هستند، [کسانی چون:] "الحارث بن ابی ضرار" و...؛ وقتی پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر این امر واقف گردید، به سراغشان رفت و در کنار یکی از چاههای آب ایشان به نام "المریسیع"[2] در منطقه "قدید"[3] کنار ساحل ، با آنها روبرو شد، مردم از هر دو سو با همدیگر درگیر شدند و نبرد سختی در گرفت، خداوند "بنی مصطلق" را شکست داد و بسیاری از ایشان کشته شدند... و همان‌گونه

۱ـ محمد بن جریر طبری، "جامع البیان عن تأویل آی القرآن" ، جلد سوم ، الریاض ـ مکة المکرمة ، "مکتبة نزار مصطفی الباز" ، سال۱٤۱۵هق ، ۱۹۹۵م. صفحه۳۵.

۲ـ "المریسیع" نام چاه آبی در منطقه "قدید" کنار ساحل.

۳ـ "قدید" ، نام مکانی در نزدیکی مکه.

که مردم در کنار آن آب (چاه) بودند، عده‌ای سر رسیدند، همراه با "عمربن الخطاب"، مزدوری از خاندان غفار بود که او را "جهجاه بن سعید" می‌گفتند و لگام اسب "عمربن الخطاب" را در اختیار داشت، **"جهجاة" و "سنان الجهني"** از هم‌پیمانان "بنی عوف بن خزرج"، به کنار آب رسیدند و [بر سر استفاده از آب‌چاه] با همدیگر درگیر شدند؛ "جهنی" فریاد زد: ای گروه انصار! [به یاریم بشتابید]، **"جهجاة"** نیز فریاد برآورد: ای گروه مهاجرین! [به دادم برسید]. "عبدالله بن ابی بن سلول" به خشم آمد. گروهی از خویشانش با وی بودند که از جمله "زید بن ارقم" نوجوان نیز در میان ایشان بود. ["عبدالله بن ابی بن سلول"]. گفت: بالاخره کارخود را کردند، از ما متنفر شدند و در سرزمین ما [شمارشان] از خود ما بیشتر شد، راست است که گفته‌اند: سگت را فربه کنی، تورا می‌خورد! به‌خدا سوگند که وقتی به "مدینه" بازگردیم، عزیزترین افراد، خوارترین‌ها را از آن بیرون خواهند کرد (حساب همه را کف دستشان خواهیم گذاشت.) آنگاه روی به قوم خود کرد و گفت: این کاری بود که خودتان به‌دست خود انجام دادید، سرزمینتان را در اختیارشان گذاردید و اموال خود را با آنها تقسیم کردید و به‌خدا سوگند که اگر آنچه را در اختیار ایشان است بگیرید، به سرزمین‌های دیگری روی خواهند آورد. "زید بن ارقم" [نوجوان] این سخنان را شنید و آنها را بلافاصله به پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند؛ آن‌حضرت(ص) تازه از دشمنش فارغ شده بود و در جریان جزئیات واقعه وگفته‌ها قرار گرفت. "عمربن الخطاب" نیز آنجا بود گفت: به "عباد بن بشر بن وقش" فرمان دهید تا او را بکشد. پیامبراکرم (صلی الله علیه وسلم) فرمود: چگونه چنین کنم ای عمر؟ مردم نمی‌گویند که محمد، یارانش را به قتل می‌رساند؟ نه چنین نمی‌کنم ولی بانگ رفتن بزنید. آن‌هم در ساعتی که معمولاً پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله وسلم) حرکت نمی‌کرد. مردم رفتند، وقتی "عبدالله بن ابّی بن سلول" شنید که "زید بن ارقم" آن مطالب را به سمع پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله وسلم) رسانده، به حضور ایشان رسید و به خدا سوگند خورد که آنچه را "زید

بن ارقم" گفت، نگفته و هرگز چنین سخناتی بر زبان نیاورده است. "عبدالله بن ابّی بن سلول" در میان قوم خود بزرگوار و شریف و محترم شمرده می‌شد، یکی از یاران پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) (از انصار) که حضور داشت در جهت دفاع از "عبدالله بن ابی" به حضرت عرض کرد: ای رسول خدا، ممکن است این نوجوان [یعنی زید بن ارقم]، اشتباه کرده و مطالب سخنانش را بدرستی، بازگو نکرده باشد.

وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آنجا را ترک گفت، "اسیدبن حضیر" ایشان را دید، سلامی بر پیامبر کرد و درودی فرستاد و گفت: ای رسول خدا ! شما در ساعتی حرکت کردی که معمولاً چنین نمی‌کردی ؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مگر آنچه را که دوست شما گفته بود، نشنیدی؟ گفت: کدام دوست ای رسول خدا؟ فرمود: "عبدالله بن ابّی بن سلول"، عرض کرد: چه گفت؟ فرمود: مدعی شده که هرگاه به مدینه بازگردد، عزیزترین‌ها، خوارترین‌ها را بیرون خواهند انداخت. "اسید" گفت: این تویی ای رسول خدا که به‌خدا سوگند اگر خواستی، او را بیرون خواهی انداخت و به‌خدا قسم این اوست که خوار است و تویی که عزیز می‌باشی؛ سپس گفت: ای رسول خدا! به او رحم کن، به‌خدا سوگند که خداوند تورا فرستاده است و قوم وی، او را بسیار احترام می‌گذارند و از وی فرمانبری دارند و او بر آنست که تو ملک و قدرتش را از وی سلب کرده‌ای."[۱]

"عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول " [پسر] در جریان این حادثه قرار گرفت لذا به حضور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و گفت: ای رسول خدا، شنیدم که می‌خواهی پدرم را بکشی، اگر چنین قصدی داری، به من فرمان ده تا سرش را برایت بیاورم؛ من بیم آن دارم که به دیگری فرمان قتل او را بدهی. نگذار که وقتی قاتل پدرم را ببینم که در میان مردم راه می‌رود او را بکشم و با این‌کار، مؤمنی را

۱ـ محمد بن جریر طبری، "تاریخ الامم و الملوک " جلد دوم ، بیروت ، دارالکتب الحلمیه ، چاپ اول ، سال ۱٤۲۲ هـق ، ۲۰۰۱ م. صفحه ۱۰۹.

به‌جای کافری، به قتل رسانم و وارد جهنم گردم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: [نه تنها او را نمی‌کشیم] بلکه تا هر زمان که با ما باشد، با او خوشرفتاری می‌کنیم و گرامی‌اش می‌داریم. پس از آن هرگاه کاری [از این دست] انجام می‌داد، قومش او را نکوهش می‌کردند و مورد انتقاد قرار می‌دادند. پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) زمانی که در جریان این برخورد ایشان (یعنی قوم او) قرار گرفت، به "عمربن الخطاب" فرمود: اکنون چه می‌گویی ای عمر؟ به‌خدا سوگند اگر آن‌روزی که می‌گفتی، او را می‌کشتم، بر خیلی‌ها گران می‌آمد ولی اگر امروز چنان کنم، چندان اتفاقی نمی‌افتد، عمر گفت: «فرمان رسول خدا بسیار پربرکت‌تر از فرمان من است.»[1]

درباره این واقعه، در سوره "منافقون" آیه زیر نازل گردید: «**اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد إنك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد إن المنافقين الكاذبون**» (سوره المنافقون-۱)(چون منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو فرستاده خدایی و خداوند می‌داند که تو براستی فرستاده اویی و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان، سخت دروغگویند.)

خداوند در همان سوره نیز می‌گوید: « **يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعزّ منها الأذل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون**» (سوره المنافقون ـ ۸) (می‌گویند چون به مدینه بازگردیم، فراپایه‌تر، فرومایه‌تر را از آنجا بیرون خواهد راند با آنکه فراپایگی تنها از آن خداوند و پیامبر او و مؤمنان است اما منافقان نمی‌دانند.)

در"غزوه بنی المصطلق" و آنچه در پی آن مطرح شد، عبرت‌ها و نکات ظریفی نهفته است که به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ این جنگ (غزوه) هنگامی به‌وقوع پیوست که مردم در کنار آب (چاه) "مریسیع"

۱ـ ابو الحسن علي ابن الاثير ؛ "الكامل فی‌التاريخ" ، بيروت ، دارصادر، چاپ ششم ، سال ۱٤۱۵هـق ، ۱۹۹۵م. ، صفحه۱۹٤.

گردآمده بودند، بنابراین آب (چاه) یک نهاد یا مؤسسه اقتصادی مهم در مناطق صحرایی است و پس از شکست "بنی المصطلق" آن اتفاق‌ها افتاد؛ زیرا مردم برای برداشتن آب، هجوم آوردند و این درس مهمی در جنگ‌ها و مقاومت است و ما همواره باید اقتصاد را منظور کرده و در اندیشه راههایی برای بهره‌گیری از ابزارها و شیوه‌های مناسب برای خشک کردن منابع اقتصادی دشمن برآییم، که امروزه این کار با تحریم کالاهای دشمنان و محاصره اقتصادی آنها مصداق پیدا می‌کند؛ زیرا تضعیف اقتصاد، منجر به تضعیف امکانات و از جمله امکانات و توانایی‌های نظامی دشمن می‌گردد.

این فرمول، مهم است و در قرآن کریم نیز از زبان حضرت موسی (علیه السلام) به هنگامی که آن‌حضرت خواهان تأیید الهی در مبارزه‌اش علیه فرعون و قوم وی گردید، بیان شده است این آیه می‌گوید: « **ربنا اطمس علی اموالهم...**» (سوره یونس ـ ۸۸) (... پروردگارا! دارایی‌هایشان را نابود کن...)

روزی که مشرکان درصدد برآمدند که پیش از هجرت، عرصه را بر پیامبر خدا و یارانش در مکّه مکرّمه تنگ کنند، آنان‌را در "شعب ابی طالب " به محاصره در آوردند و راه هرگونه داد و ستد اقتصادی و رفت و آمدی را بر ایشان بستند؛ "ابوجهل " نیز به سراغ کسانی از قریش که اسلام می‌آوردند می‌رفت و تهدید کنان به ایشان می‌گفت: "حتماً تجارتت (کسب و کارت) را کساد می‌کنیم و دارایی‌ات را بر باد خواهیم داد.

۲ـ تعصب داشتن، بسیار خطرناک است و راه پر سنگلاخی است که اسلام ما را از آن نهی کرده و بر حذرمان داشته و آنرا نکوهیده است؛ تعصّب، در واقع قرار گرفتن فرد در کنار خویشان خود در ستمکاری‌هاست. تعصب و گروه‌گرایی، سرچشمه فتنه‌هایی است که همه چیز را از میان برمی‌دارد. هر بار که آتش تعصّب برافروخته می‌شود، قطعاً به درگیری و جنگ و برخوردهای خویش می‌انجامد و این امر با توجه به حوادث غزوه "بنی مصطلق"، کاملاً عیان است. زمانی که هر کدام از دو طرف

درگیری در آغاز این جنگ، یعنی "جهجاه بن غفاری" و "سنان الجهنی"، دار و دسته و افراد قبیله و طایفه خود را به یاری طلبیدند، تعصّب و حمیتی که هیچ همسویی با روح اسلام ندارد، برانگیخته شد و برای همین، باعث فتنه و مفسده گردید و به منافقی چون "عبدالله بن ابّی بن سلول" فرصت داده تا انفاس مسمومش را در آن جمع بدمد و آتش بیار معرکه شود؛ زیرا شیطان فتنه گر، فضای این کار را برایش فراهم آورده بود.

درسی که از این نکته باید گرفت آنست‌که هر فرد مومنی، همواره مراقب سخنان و مواضع خود باشد و اجازه ندهد تا تعصّب (اعم از تعصب‌های مذهبی، فرقه‌ای، نژادی، قبیله‌ای و...) راهبر رفتار و کردارها و گفتارش باشد؛ زیرا تعصّب همراه با خشم، به شیطانهای آدم‌نما فرصت گسترده‌ای برای افشاندن تخم فتنه می‌دهد و به منافقینی که در میان صفوف خودی مترصد فرصت هستند، فرصت اجرای نقشه‌ها و توطئه‌های شومشان را می‌بخشد. اگر فتنه "شاس بن قیس" از سوی دشمنی از خارج از حوزه داخلی، آمده بود، فتنه "عبدالله بن ابّی بن سلول" در واقع از سوی فتنه‌گر منافقی از میان صفوف خودی‌ها، نشئت یافته بود؛ شرایط و اوضاع کنونی امت ما، نیازمند عبرت آموزی از این گونه حوادث است تا بتوانیم با هر فتنه‌انگیزی ـ از داخل آمده یا از خارج از این امت نشئت یافته باشد ـ مقابله کنیم؛ زیرا وحدت و همبستگی ما، قدرت و رحمت الهی و راهی برای پیروزی و رستگاری و چیرگی است حال آنکه تفرقه و پراکندگی، معادل ضعف و رسوایی و راهی به سوی شکست و پایمالی حقوق و سرافکندگی است.

۳ـ از درسهای مهم در پاسداری از وحدت جامعه و وحدت امت آنست که بدانیم در برابر آزار و اذیت‌های برخی منافقان و هواپرستان، شکیبایی و بردباری داشته باشیم زیرا بنا به مفاد این آیه کریمه، حفظ وحدت نیازمند این شکیبایی است: «...**ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین**» (سوره انفال ـ ٤٦) (...و در هم نیفتید که سست شوید (بترسید) و شکوهتان از میان برود و شکیبا باشید که خداوند با

شکیبایان است.) این همان نکته‌ای است که رسول خدا بر آن انگشت گذارد آنجا که زمانی که "عمر بن خطاب" به ایشان گفت: ای پیامبر! به " عبادبن بشر بن وقش " فرمان بده تا او را از پای درآورد، و پیامبر خدا (ص) پاسخش داد: چگونه این‌کار را بکنیم عمر! مردم نخواهند گفت که محمد، یارانش را به قتل می‌رساند؟ پاسداری از وحدت، مستلزم فداکاری، تحمل و بردباری و نیز در گذشتن از خطاهای کسانی است که خودی بشمار می‌روند. زیرا انتقام از افراد خودی، می‌تواند فتنه‌انگیز باشد و حوادث را به سمت و سویی سوق دهد که آخر و عاقبت خوشی نخواهد داشت. این درسی است که همه جوامع امت ما و کشورهای اسلامی که در آنجا گروههایی یافت می‌شوند که بر اثر جهل و نادانی و متعصب یا دوستی با بیگانگان و غیره، دست به کارهایی می‌زنند که در راستای مصلحت همگان نیست، بدان نیاز دارند. این موضوع نیازمند برخوردهای خردمندانه و حساب شده‌ای است که بتواند وحدت کلمه وصف امت را حفظ کند.

٤ـ "ولی بانگ رفتن سر بده"، فرمانی بود که پیامبر اکرم خطاب به "عمر بن خطاب" فرمود و همگی را دچار شگفتی کرد. زیرا هنگام رفتن نبود ولی دشواری اوضاع و حالت انفعالی که بر همگان و به‌دنبال درگیری "جهجاه غفاری" و "سنان جهنی" مستولی شده بود و منافقی چون " عبدالله بن ابّی بن سلول" از فرصت برای فتنه‌انگیزی میان دو گروه از عمده عناصر مسلمانان آن‌روز یعنی مهاجران و انصار، سوء استفاده می‌کرد.[پیامبر اکرم (ص) را به این تصمیم سوق داد]. و این درس بسیار مهمی در رهبری است و خردمندی و درایت رهبر ایجاب می‌کند در صورت آشفته شدن اوضاع و احوال، حتماً باید جابه‌جا شده و تغییر مکان داد تا فضای حاکم دگرگون شود. موقعیت آن‌روز، در کنار آب یعنی مکان درگیری‌های غزوه "بنی المصطلق" بود که در پی برانگیخته شدن احساسات و درگیری‌ها، حتماً باید جابجایی صورت می‌گرفت؛ زیرا خود حرکت، مردم را اندکی به‌خود مشغول می‌کند و ترک

کردن جای قبلی، فضای تشنج را آرام می‌سازد و بدین ترتیب بود که ابرهای تیره اندک اندک، پراکنده شدند و فضا، به حالت عادی بازگشت.

۵ـ " عبدالله بن عبدالله بن ابّی بن سلول"، اسلام آورد و مسلمان خوبی هم شد، رفتار و کردار او بیش از اسلام آوردن در مدینه و در احترام و نیکی به پدر و مادر، زبانزد همگان بود. وقتی او در جریان واقعه قرار گرفت، خدمت رسول خدا رسید و از ایشان درخواست کرد اجازه دهد او خود پدرش را به دلیل فتنه‌انگیزی‌هایی که کرده بود به قتل برساند تا از مسلمانان، شخص دیگری بدین‌کار اقدام نکند و حس انتقام‌گیری از قاتل پدرش، او را به کشتن مسلمان مومنی [در برابر قتل پدر کافر خود] وادار نسازد. این موضع بسیار بزرگوارانه‌ای بود که "عبدالله "اتخاذ کرد و اسلام و وحدت صف مسلمانان را بر هوای خویش برتری داد و او را به‌جایی رساند که آماده قتل پدرش باشد و مصالح عمومی را بر منفعت و خواست شخصی‌اش، ترجیح دهد.

پیامبر اکرم (صلی اله علیه و آله و سلم) نیز با او برخوردی را کرد که هر فرمانده یا رهبر با درایتی انجام می‌دهد و در پاسخش فرمود: «[نه تنها فرمان قتل او را نمی‌دهیم] بلکه با او خوشرفتاری می‌کنیم و او را می‌بخشیم.» سرچشمه این موضع، در اصول این دین پاک و سرشار از تسامح است، اصل رحمت و مهربانی که از برجسته‌ترین اصول اسلام بشمار می‌رود و پیامبر رحمت، خود، در هر گفتار و کردار و سنتی که پیروان اسلام از آن پیروی می‌کنند، آنرا تجسم واقعی بخشیده است.

امروزه ما در شرایط دشوار و پیچیده‌ای بسر می‌بریم که سرشار از مشکلات و درگیریها است و با چالش‌های متعددی روبرو هستیم و نیاز به آن داریم که در درون جوامع خود بر اساس مدارا و مهربانی و بدور از هرگونه تعصّب و افراطی عمل کنیم و در روابط خود، خوش رفتاری را پایه کار قرار دهیم تا الفت و دوستی و مودّت حاصل آید و برادری میان ما تحکیم پذیرد و وحدت جامعه‌مان حفظ گردد و فتنه‌ها، ریشه کن گردد. ما با وحدت پیروز می‌شویم، با الفت و محبت و دوستی است که دلها

و احساسات پیش از دستها و بدنها، در آغوش هم قرار می‌گیرد و بدین گونه همه افراد امت چون بنیانی استوار در کنار یکدیگر و حامی یکدیگر، قرار می‌گیرند.

٦ـ واقعه "غزوه بنی المصطلق" و جریانات بعدی آن هم سرانجام با این گفته "عمر بن خطاب"، خطاب به پیامبر اکرم (ص) به پایان می‌رسد: « به‌خدا سوگند اینک دانستم که فرمان رسول خدا بسی بیش از فرمان ما، برکت دارد.»

این را امروزه هر مسلمانی در هر کشور و با هر مذهب و هر فلسفه و سیاست و تخصص یا حرفه و شغل و کاری، بدان نیاز دارد. زیرا قرار دادن رفتارها و کردارها بر پایه آیین نبوی که در سیره و سنت شریف پیامبر(ص) مطرح شده است، ما را به ساحل امان می‌رساند و به حل مشکلاتمان طبق شالوده‌های درستی، یاری می‌رساند و بویژه با فتنه‌های پیدا و پنهان و آنچه که شیاطین و منافقان در داخل صفوف ما و آنچه که دشمنان و مترصدان غارت منابع و امکانات امت، از خارج برای آن دسیسه چینی می‌کنند، برخورد مناسبی بعمل می‌آورد.

خاتمه

ما در حالی به استقبال سالهای نخست قرن بیست و یکم میلادی رفتیم که توطئه استعماری صهیونیستی ـ آمریکایی، امت عرب و اسلام را در تمامی عرصه‌ها، در سرزمین، در مقدسات، در اقتصاد و در نسل‌های ما و پیش از همه در اسلامی که حتی از وارد آوردن اتهام‌های ننگینی به این شریعت، فقه و پیروان مسلمان آن، شرم نمی‌کنند، آماج خود گرفته است.

اینان دشمنی و تجاوز و جنایات خود را در فلسطین، قدس و مقدسات امت در جای جای سرزمین‌های اسلامی از اعراب گرفته تا دیگر مسلمانان، ادامه می‌دهند؛ زیرا در اسلام و مسلمانان و قلب آنها اعراب، مانع اصلی تحقق برنامه‌های غصب و اشغال و سلطه و غارت و مفسده‌جویی را می‌بینند؛ توطئه‌های آنها نیز وحدت کلمه و صف

مسلمانان و ایجاد تفرقه و پراکندگی و فتنه‌انگیزی را به عناوین متعدد و نام‌های گوناگون، هدف قرار داده است و این حرکت را پیروزی پروژه‌های خود و تحقق اطماع نامشروعشان تلقی می‌کنند؛ آنچه که آنها در پی آنند، در صورت وحدت مسلمانان، هرگز تحقق نخواهد یافت، لذاست که ما همواره نیازمند تأکید بر این نکته هستیم که بر همه مسلمانان فرض است که پای‌بند این قاعده اساسی در اسلام باشیم: «اسلام بر پایه عقیده توحید و وحدت کلمه پی‌ریزی شده است.»

پدیده عاطفی ـ انسانی در رفتار

و کردار پیامبر اکرم (ص)

محمدعلی تسخیری

دبیرکل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

پدیده عاطفی ـ انسانی در رفتار و کردار پیامبر اکرم (ص)

پیش از سخن گفتن از این جنبه مهم در سیره پیامبر(ص)، بهتر آن می‌بینیم چند نکته زیر را یادآور شویم:

یکم: عاطفه، بخش مهمی از شخصیت بشری را تشکیل می‌دهد و واقع‌گرایی، به عنوان مهمترین ویژگی عمومی اسلام، ایجاب می‌کند آنرا مورد توجه قرار دهیم و در راستای تحقق ثمرات مورد انتظار، رهنمونش سازیم؛ در اینجاست که می‌بینیم حضرت علی (علیه السلام) در توصیف هماهنگی موجود میان عوامل تشکیل دهنده شخصیت انسانی یعنی عقل، اندیشه، عاطفه، حواس و رفتار، می‌فرماید: «خردها، راهبر و پیشوای اندیشه‌ها و اندیشه‌ها، راهبر و پیشوای دل‌ها و دل‌ها، راهبر و پیشوای حواس و حواس، راهبر و پیشوای اندام‌های آدمی‌اند.»[1] و بدین ترتیب، ریشه‌های رفتار آگاهانه انسان را با دقت بازمی‌گوید.

اسلام در همه این مراحل، تمامی تلاش و کوشش خود را در جهت پرورش انسان به‌کار می‌گیرد:

الف ـ عنصر خردورزی غریزی را در انسان می‌پروراند و او را به تأمل و تدبر و تعقل و استدلال و نظر و امثال آنها، سوق می‌دهد.

۱ـ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۹۸.

ب ـ بر روش‌های منطقی روند خردورزی انگشت می‌گذارد و از هر شیوه مغایر با گفت‌وگوی سالم و درستی که نتایج آنرا مورد خدشه قرار می‌دهد، دوری می‌جوید.

ج ـ عنصر عاطفی را می‌پروراند و آن‌را با عشق ناب و اصیلی نسبت به پرشکوهترین محبوب یعنی پروردگار متعالی که جامع همه گونه کمال مطلق است، سیراب می‌سازد و عاطفه را به اوج والایی و شکوهش می‌رساند.

د ـ به شریعت مقدس خود، فطرت گرایی اصیلی را می‌بخشد که رفتارها را سامان می‌دهد و نقشه سعادت و خوشبختی آدمی را ترسیم می‌کند.

هـ ـ اراده قوی و آگاهی را پرورش می‌دهد که فراتر از هر انگیزه عاطفی برافروخته‌ای، اطمینانمان می‌بخشد که جهت‌گیری عاطفه، جهت‌گیری درستی است و در عین حال، آزادی خود در شکل دهی به رفتارها را حفظ می‌کند و از همین آزادی است که مسئولیت، زاده می‌شود. ما در شمار آن کسان نیستیم که "اراده" را "عواطف برافروخته" توصیف می‌کنند وگرنه گرفتار "جبری" می‌شویم که هم به لحاظ وجدانی و هم از نظر شرعی، غیرقابل قبول است. عواطف و احساسات نیز نقش مؤثر خود را بر اراده و رفتار آدمی دارند و هم از اینروست که اسلام به شیوه‌ها و روش‌های گوناگون، بر آن انگشت گذارده است؛ از جمله:

۱ـ شیوه‌های ارشادی مستقیمی که ما را از هواهای لجام گسیخته و طغیانی برحذر می‌دارند. قرآن کریم می‌گوید: «**أرایت من اتخذ الهه هواه أفانت تکون علیه وکیلا**» (سوره فرقان ـ۴۳) (آیا آن کس را دیدی که هوای نفس خود را خدای خویش گرفته است؟ و آیا تو بر او مراقب توانی بود؟)

۲ـ شیوه‌های غیرمستقیم از جمله استفاده از امثال و داستان‌هایی در ستایش از کسانی چون پیامبران که بر هواهای نفس و اراده خود تسلط یافتند و زمام آن‌را در اختیار خود گرفتند.

۳ـ ارایه الگوهای عملی از رفتار پیامبراکرم(ص) و دیگر پیشوایان واهل بیت بزرگوار و یاران گرامی آن‌حضرت که در مکتب وی پرورش یافتند .

۴ـ فراخواندن مسلمانان به هرچه پرشکوه‌تر و والاتر ساختن عشق خود یعنی عشق به خدا، عشق به پیامبر و عشق به اهل بیت پاک و یاران مخلص آن حضرت (ص) که تنها در آن‌صورت، عواطف و احساسات در منظومه‌ای پرشکوه و هماهنگ با اندیشه و آفریننده کار نیک، سامان می‌گیرند.

دوم: این روند تربیتی عواطف و احساسات در پی ریشه‌گیری و تعمیق ایمان به خداوند، جامع همه کمالات و نیز پیوند حداکثری انسان با او از یک سو و پروراندن تصور وی از هستی و زندگی با تأکید بر قرار گرفتن آن‌دو بر اصولی که مهمترین آنها حق، عدالت، عشق و مهر و محبت است و اندیشه و عاطفه پس از قرار گرفتن در این فضا، راه کمال می‌پویند، از سوی دیگر انجام می‌پذیرد. سیره پیامبراکرم (ص) و سنت آن‌حضرت نیز در راستای ریشه‌ای کردن این مفاهیم والا و ارایه تجسم عینی برتری از آنها مطرح می‌شود. برای توضیح بیشتر اشاره‌ای به این اصول خواهیم داشت:

۱ـ حق، راز هستی است

"راغب اصفهانی" در "مفردات" خود ـ با اندکی تصرف ـ می‌گوید: « حق، مطابقت و سازگاری همچون مطابقت لولای در با گردش پایدار آنست» حق را بر چند وجه گویند:

وجه نخست: برای پیدایش چیزی به علتی برگرفته از اقتضای حکمت . لذا خداوند متعال را "حق" می‌گویند: «**ثم ردوا الی الله مولاهم الحق**» (سوره انعام ـ۶۲) (سپس به سوی سرور برحقشان، خداوند برگردانده می‌شوند.)

وجه دوم: برای پدید آورنده به اقتضای حکمت به‌کار می‌گیرند، لذاست که گفته می‌شود: خداوند متعال، همه حق است: «**وانه للحق من ربک**» (سوره بقره ـ ۱۴۹) (و بی‌گمان این فرمان از سوی پروردگارت، راستین است.)

وجه سوم: از اعتقاد به چیزی مطابق با آنچه که در خود دارد، مثل اینکه بگوییم: اعتقاد و باور ما در رستاخیز و ثواب و ...، حق است: «**فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا**

فیه من الحق» (سوره بقره ـ ۲۱۳) (... آن‌گاه خداوند به اراده خویش، مؤمنان را در حقیقتی که در آن اختلاف داشتند، رهنمون شد.)

وجه چهارم: برای کرده و گفته واقع طبق آنچه لازم است و به اندازه لازم و در زمان لازم است. مثل اینکه بگوییم: کرده‌ات حق است. «**حق القول منی لأملان جهنم**» (سوره سجده ـ ۱۳) (اما گفته من چنین تحقق یافته است که دوزخ را از پریان و آدمیان همگی پر خواهم کرد.)[1]

می‌توان از مجموعه کاربردهای فوق نتیجه گرفت که "حق" در عبارتی فشرده عبارت از «امر واقع یا واقعی» است.

مراد ما از "واقع" نیز همان موجود متعین در واقعیت عینی یا جهان مستقل از تصور ذهنی است؛ مراد از "واقعی" نیز چیزی است که با مقتضیات واقعیت خارجی، مطابقت داشته باشد.

پرشکوه‌ترین تطبیق حق در ذات الهی است؛ زیرا برای فطرت انسانی آنچنان آشکار و واضح است که ایمان به آن، ایمانی کاملاً بدیهی است.

مثلاً انوار خداوند متعال چنان سراسر هستی را در بر گرفته که در همه چیز، تنها او دیده می‌شود و لذا همو، حق بی‌تردید و واقعیت غیرقابل تردید، جلوه می‌کند.

آفریده‌ها و تشریعاتی که در قرآن کریم "حق" نامیده شده است، صفت حق را از دو وجه زیر به‌دست آورده‌اند:

الف: از این جهت که واقعیتی (ملموس) هستند، همچنان‌که در این آیه کریمه دیده می‌شود: «**یوم یقوم الناس بالحق**» در اینجا تأکید بر موارد پنهان بر حسّ آدمی و اعطای ویژگی حقانیتی است تا بر ایمان به آن، انگشت گذارده شده باشد .

ب: از این جهت که در چارچوب برنامه کلی خداوند برای جهان هستی پدید آمده و هر جزء آن برای تداوم حرکت هستی ضروری است و در تحقق هدف از آفرینش

۱ـ راغب اصفهانی، مفردات، صفحه ۱۲۵.

آن، دخالت دارد؛ همه اشیا اعم از آفریده‌های تکوینی یا قوانین و احکام تشریعی، در این بخش قرار می‌گیرند، خداوند متعال می‌گوید: «**ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق**» (سوره بقره ـ ۱۷۶) (... بدان رو که خداوند کتاب خود را به حق فرو فرستاده است.)

« **وهو الذي خلق السماوات والارض بالحق** » (سوره انعام ـ۷۳) (و اوست که آسمانها و زمین را بدرستی آفرید.)

«**والوزن يومئذ الحق**» (سوره اعراف ـ ۸) (و سنجش در این روز، حق است.)

«**هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق**» (سوره توبه ـ۳۳) (اوست که پیامبر خود را با رهنمود و دین راستین فرستاد.)

«**قل الله يهدى للحق**» (سوره یونس ـ ۳۵) (... بگو خداوند به "حق" رهنماست.)

« **وتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر**» (سوره والعصر ـ۳) (... و یکدیگر را به راستی و یکدیگر را به شکیبایی اندرز داده‌اند.)

۲ـ عدالت در سراسر هستی جاری است

به رغم اینکه بحث‌های کلامی و جدال‌هایی که میان فرقه‌های اسلامی جریان داشت، گاه به نتایج معینی می‌رسید و در این میان گاهی پیروان عدالت و گاهی دیگر با تقویت شبهات، پیروان نفی عدالت پیروز میدان بودند، آنچه از نظر فرد مسلمان در آن تردیدی نیست اینکه عدالت ـ به هرکدام از معانی آن ـ با عدل الهی و با همان مفهومی که قرآن کریم گفته، آغاز می‌شود و در یکایک ذرات هستی نمود عینی و عملی پیدا می‌کند.

نتیجه آنکه عدالت کلی در اعتقادات مسلمانان، نیرویی دیگر و عامل معنوی قدرتمندی است که به سود مسئله عدالت در هستی دخالت می‌کند و در برابر، ظلم و ستم و صرفنظر از عوامل دیگر، عامل فنا و زوال بشمار می‌رود.

این فشرده، دیدگاه کلی مسلمانان نسبت به این مسئله است و در اینجا، فرصت و مجال پرداختن بیشتربه این موضوع فراهم نیست؛ اجازه دهید نگاهی به آیات زیر

بیندازیم: **«وامرت لأعدل بینکم»** (سوره شوری ـ ۱۵) (... و فرمان یافته‌ام که میان شما دادگری ورزم.)

«ان الله یامر بالعدل والاحسان» (سوره نحل ـ ۹۰) (براستی خداوند به دادگری و نیکی کردن فرمان می‌دهد.)

«وتمت کلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته» (سوره انعام ـ ۱۱۵) (و سخن پروردگارت، به راستی و دادگری کامل شد، هیچ دگرگون کننده‌ای برای سخنان وی نیست.)

«ولاظلمناهم و لکن ظلموا» (سوره هود ـ۱۰۱) (و ما به آنان ستم نکردیم که خود به خویش ستم کردند.)

«قال ومن ذریتي قال لا ینال عهدی الظالمین» (سوره بقره ـ۱۲۴)(ابراهیم گفت: و از فرزندانم چه کسی را؟ فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.)

«فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا» (سوره نمل ـ۵۲) (و این خانه‌های فروریخته و خالی آنهاست برای ستمی که روا داشتند.)

«ان الله لایظلم مثقال ذرّة» (سوره نساء ـ۴۰) (خداوند همسنگ ذره‌ای ستم نمی‌ورزد.)

«ووجدوا ما عملوا حاضراً ولا یظلم ربک احداً» **(سوره کهف ـ ۴۹)** (... و آنچه کرده‌اند پیش چشم می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌ورزد.)

«ونضع الموازین القسط لیوم القیامة فلاتظلم نفس شیئا» (سوره انبیاء ـ۴۷) (و روز رستاخیز ترازوهای دادگری را به کارمی‌نهیم، آنگاه برهیچ کس ستمی نخواهد رفت...)

« لا ظلم الیوم» (سوره غافر ـ ۱۷) (... امروز هیچ ستمی در کار نیست.)

«شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط »(سوره آل عمران ـ ۱۸) (خداوند و فرشتگان و دانشوران گواهی می‌دهند که هیچ خدایی جز او نیست که به دادگری ایستاده است.) **« یاایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله »** (سوره نساء ـ ۱۳۵) (ای مؤمنان، به دادگری بپاخیزید و برای خداوند گواهی دهید...)

۳ـ عشق، چارچوب پیوند بخش‌های گوناگون هستی

فرد مسلمان در پرتو قرآن کریم بر این باور است که چارچوب کلی مهربان و پرعطوفتی سراسر جهان هستی را در بر می‌گیرد و همه انواع آن‌را شامل می‌شود؛ روابط میان آفریدگار و آفریده‌هایش در چارچوبی از عشق و محبت است، روح روابط میان آفریده‌های هم هدف و مؤدب به آداب آسمان نیز عشق و محبت است، روابط میان مؤمنان در جهان هستی و میان اجزای مختلف جهان هستی با یکدیگر که از شعور انسانی نیز برخوردار نیستند، علاقه‌ای محبت‌آمیز، عاشقانه و دو جانبه است.

دلایل و توجیه‌های این عشق نیز در پرتو اعتقادات اسلامی و آموزه‌های قرآنی، کاملاً روشن و آشکار است؛ حال اگر از روابط دوستانه و عاشقانه‌ای که میان انسان و پروردگارش وجود دارد، آغاز کنیم متوجه وجود پرشکوه‌ترین پیوند عاشقانه‌ای می‌شویم که مرتبه آن از عشقی مصلحتی و در عین حال سرشار از سوی انسان تا عشقی خالص و آگاهانه و گویای اوج این معنای والا از سوی اوصیا و بندگان مخلص خدا، متفاوت است.

اسلام از این خاصیت یا ویژگی برخوردار است که همه چیز را ساده شروع می‌کند؛ از جمله همین رابطه عاشقانه و دوستانه را ابتدا بر پایه شالوده‌ای مصلحت آمیز در نظر می‌گیرد و آن‌گاه آن‌را ارتقاء می‌بخشد و بخشی از وجود انسانیش می‌سازد و به صورت انگیزه‌ای درونی در کنترل رفتار و رهنمونی وی به سود مسئله انسانی، در می‌آورد. ولی عشق و دوستی که از سوی حق تعالی است، هرچند در دل مؤمنان ساده، همان پژواکها و تصورات بشری عشق میان موجودات را تداعی می‌کند، در واقع شیوه‌ای بیانی از رحمت و عطای الهی و حجم فزاینده‌ای از مهربانی و بخشندگی او را نشان می‌دهد، من مطمئن هستم که آن تصوّر یا برداشت نخست در نگاه اول حتی نزد عمیق‌ترین مؤمنان به خداوند متعال نیز وجود دارد که این هم به نوبه خود مطلوب و مورد نظر است؛ چرا که عشق، به یک معنا شور و شوق و اشتیاق و آتش است و آیات

قرآنی همواره بر روند ایجاد انفعال و برانگیختن احساسات و عواطف نسبت به خداوند عزوجل و به شیوه‌های مختلف از جمله انگیزه‌های برخاسته از این تصور که خداوند متعال سایه محبت خود را بر سر انسان عابد می‌افکند، انگشت گذارده‌اند. خواننده ارجمند خود و با مراجعه به وجدان حاضر خود در چنین مواردی، می‌تواند نسبت به این امر اطمینان حاصل نماید.

متون اسلامی، ثابت کننده وجود پیوند عاشقانه میان بخش‌های گوناگون مؤمنان آگاه ازجمله، نیکوکاران، توبه کنندگان، پاکان،پرهیزکاران، شکیبایان، توکل کنندگان، دادورزان و کسانی که همچون بنایی مستحکم در راه او به جنگ می‌پردازند، است؛ متون اسلامی، ثابت کننده حضور عشق میان افراد مؤمن نسبت به یکدیگر است: «...**یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا**» (سوره حشر ـ۹) (... کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند و در دل از آنچه بدیشان داده‌اند، نیازی ندارند...)

متون اسلامی ـ آیات و احادیث ـ میان انسان و طبیعت و در پی احساس انسان مبنی بر اینکه طبیعت در خدمت او و برای مصلحت اوست و در پی احساس اینکه دست عنایت الهی، زمین و محصولات آن را تبرک بخشیده است، رابطه عاشقانه و دوستی برقرار کرده است.

از پیامبراکرم (ص) نقل شده است که به‌هنگام بازگشت از غزوه تبوک و زمانی که به آستانه مدینه رسید، فرمود: « این "**طابة**" است و این‌هم کوه "احد" که ما را دوست دارد و ما نیز آن‌را دوست داریم.»[1]

همچنان‌که همو این عشق را چنین بیان کرده است: « عشق و دوستی وطن، از ایمان است.»[2] و بدین ترتیب به یکی از پرشکوه‌ترین حلقه‌های این عشق می‌رسیم که

۱ـ نگاه کنید به : "سفینة البحار"، صفحه ۶۶۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۱۱، کتاب الحج ، ب ۹۳، ح ۵۰۳، سنن بیهقی، ج ٦، ص ۷۲.

۲ـ "میزان الحکمة"، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۲ (الوطن ـ حب الوطن).

قرآن کریم آن‌را، همتراز مزد رسالت اسلام و تلاش‌های آن‌حضرت در خدمت به این امت در نظر گرفته و حلقه وصل امت ـ همه امت ـ با اهل بیت آن‌حضرت (ص) و خاندانی است که شایسته‌ترین افراد برای رهبری امت را تشکیل می‌دهند و در واقع کشتی نجات و قرارگاه و ساحل امان جهانیان بشمار می‌روند: «**قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة في القربی**» (سوره شوری ـ۲۳) (بگو: برای این رسالت، از شما مزدی نمی‌خواهم جز دوستداری خویشاوندان خود را.)

و سرانجام به کوچکترین حلقه آن یعنی مودت و دوستی موجود میان زن و شوهر می‌رسیم: «**وجعل بینکم مودة ورحمة** » (سوره روم ـ۲۱) (... و میان شما دلبستگی پایدار و مهر پدید آورد.)

متون اسلامی (آیات و احادیث)، گویای جنبه‌های منفی و در تکمیل متون مثبت آمده‌اند؛ این دسته از متون، گاه از گسست رابطه دوستی و محبت میان خدا و بندگانی که خارج از فرمان خداوند قرار گرفته‌اند از جمله تجاوزکاران، کافران، ستمکاران، خودپسندان و خویشتن ستایان، خائنان و گناه‌کاران، مفسدان، متکبّران و سرخوشان و گاهی دیگر از گسست این رابطه میان افراد و انسان‌هایی که از هویت الهی پیروی می‌کنند، از یک سو و افراد و کسانی که شیطان پای ایشان را به راه کفر لغزانده است از سوی دیگر، سخن به‌میان می‌آورند: «**لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله**» (سوره مجادله ـ ۲۲) (گروهی را نمی‌یابی که با ایمان به خداوند و روز واپسین، با کسانی که با خداوند و پیامبرش مخالفت ورزیده‌اند دوستی ورزند.)

نتیجه‌گیری

از مجموعه آنچه بیان شد این نتیجه را می‌گیریم:

«مسلمان براین باور است که او در جهانی ازعشق و دوستی متقابل، زندگی می‌کند.» این باور تأثیر بسزایی در ایجاد امید در دل انسان به‌جای می‌گذارد؛ امیدی سازنده و سوق دهنده به خوشبختی و سعادت او.

گو اینکه در اینجا اعتراف می‌کنیم که ما آنچنان‌که باید و شاید به موضوع نپرداخته‌ایم ولی خاطرنشان می‌سازیم که بیش از آن حدّی که مسئله را برایمان روشن سازد و تصویری را که در پی ترسیم و ارایه آنیم توضیح دهد، به این موضوع نخواهیم پرداخت.

۴ـ رحمت و عطوفت؛ خاستگاه کل هستی

این بخش، گویای پرشکوه‌ترین بخش و بیانگر راز و رمز عقیده اسلامی است. روایاتی وارد شده که تأکید دارند تمامی قرآن در سوره فاتحه خلاصه شده است و سوره فاتحه نیز در بسم الله الرحمن الرحیم فشرده شده است ... به نظر ما و بنابر تحلیلی که از این معنا داریم، این روایات حاکی از آنند که سوره فاتحه به این دلیل روح قرآن تلقی شده که حاوی اجمالی اصول و شالوده‌های اعتقادات اسلامی است و قرآن از هر آنچه که صحبت به‌میان آورده، آن‌را در چارچوبی عقیدتی قرار داده است.

حال اگر به مرحله دوم منتقل شویم، خواهیم دید که "بسم الله الرحمن الرحیم" نیز خود روح و اساس و شالوده عقیده اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ زیرا بر این نکته انگشت گذارده که همه چیز در جهان هستی از نام خداوند متعال ـ در وهله نخست ـ و از چارچوبی که این خاستگاه از آن برخاسته است ـ در وهله آخر ـ نشئت پذیرفته است. خاستگاه [همه چیز]، "بسم الله" و موجب آن، رحمت بی‌پایان است.

ما این حقیقت را همسو با جاهای مختلف قرآن کریم می‌یابیم که بیانگر یکی از مظاهر کمال در ذات پروردگار احدیت است و باعث شده باور پایداری را نزد مسلمانان ایجاد کند مبنی بر اینکه او از سرچشمه رحمت نشئت گرفته و به جهان رحمت، رهسپار شده و در کنف حمایت این رحمت ـ که بسیاری از موارد احتمالاً انحرافی در رفتارش را نادیده می‌گیرد و می‌بخشاید ـ حرکت می‌کند. در بررسی آثار دعا ـ در دعاهایی که از امامان [أهل بیت] نقل شده است ـ با بسیاری از شیوه‌های تربیتی ـ عقیدتی که بر این جنبه انگشت می‌گذارند، برخورد می‌کنیم.

در قرآن کریم نیز آیات کریمه فراوانی را می‌یابیم که صفت عزت و کبریایی خداوندی را با رحمت و عطوفتش، قرین می‌سازند و به عبارت زیر، پایان می‌یابند: «**انه هو العزیز الرحیم**» (سوره دخان ـ ٤٢) (اوست که پیروز بخشاینده است.)

«خیر الراحمین» (بهترین بخشندگان) یا: «**کتب علی نفسه الرحمة**» (سوره انعام ـ ١٢) (که بر خویش بخشایش را برگمارده است.) و یا: «**وربك الغنی ذوالرحمة**» (سوره انعام ـ۱۳۳) (و پروردگار تو بی‌نیاز دارای بخشایش است.) و نیز این آیات شریفه: « **فقد جاءکم بینة من ربکم وهدی ورحمة**» (سوره انعام ـ ١٥٧)(براستی برهانی از پروردگارتان و رهنمود و بخشایشی به شما رسیده است.)

«**ان رحمة الله قریب من المحسنین**» (سوره اعراف ـ ٥٦) (... که بخشایش خداوند به نیکوکاران نزدیکتر است.)

« **فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیي الارض بعد موتها** » (سوره روم ـ ٥٠) (باری به آثار مهر خداوند بنگر که چگونه زمین را پس از مردن آن، زنده می‌دارد.)

«**قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله**» (سوره زمر ـ۵۳) (بگوای بندگان من که با خویش گزافکاری کرده‌اید، ازبخشایش خداوند ناامید نباشید.)

«**الرحمن علی العرش استوی**» (سوره طه ـ ٥) (خداوند بخشنده، بر اورنگ فرمانفرمایی جهان، استیلا دارد.)

و حتی در سخت‌ترین و هراسناک‌ترین مواضع نیز ویژگی و صفت بخشندگی، مطرح می‌شود: «**وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً**» (سوره طه ـ ١٠٨) (... و صداها در برابر خداوند بخشنده فرو می‌افتند چنان که جز نوای آدمی از نفس‌ها، نمی‌شنوی.)

و بدین ترتیب، مسلمانان علاوه بر دو عنصر حق و عدالت ـ که بیش از هر چیز به معنای تعادل و توازن هستند، به دو عنصر دیگر یعنی عشق و بخشندگی که به مفهوم نیکی فزاینده و دهش بیش از شایستگی است نیز ایمان دارند.

و این چنین، با قوانین اساسی حاکم بر جهان هستی آشنا می‌شویم: حق، عدالت، عشق (دوستی) و بخشندگی.

اسلام، پیامبر گرامی‌اش را به عنوان الگوی شایسته‌ای از این حقایق ارایه داده و سنت و سیرت وی نیز همین اصول والا را در دل‌ها تعمیق بخشیده است.

پیامبراکرم(ص)، بزرگترین نمود این مفاهیم

اگر نگاهی به سیره و سنت آن‌حضرت (ص) بیندازیم، آن‌را آشکارا تجلی بخش این حقایق یعنی حق، عدالت، عشق و رحمت و او را به‌حق کامل کننده اخلاق والا (مکارم الاخلاق) و رحمتی هدیه شده به بشریت، خواهیم دید.

این همان نکته‌ای است که طی عناوین و روایات آتی، مطرح خواهیم ساخت ولی پیش از طرح آنها، بهتر آن دیدیم که فرازهایی از نهج البلاغه را خاطرنشان سازیم که حضرت علی (ع) طی آنها، استاد، معلم، پیامبر و محبوب خویش، رسول خدا(ص) را به باشکوه‌ترین اوصاف، وصف می‌کند و می‌گوید: «خداوند سبحان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث گرداند تا وعده خود را تحقق بخشیده و نبوتش را به پایان رسانده باشد؛ در مورد او از پیامبران گذشته عهد گرفته و ویژگی‌هایش که در کتب پیامبران گذشته قید شده و مژده‌اش را داده بودند، مشهور بود.»[1] و درباره‌اش می‌فرماید: « فرمانت را چنان‌که شاید و باید بجای آورد و برای خشنودیت بیش از هرکس کوشش و شتاب کرد . در راهنمایی مردم، دمی از پای ننشست و هیچ‌گاه دستخوش سستی و زبونی نگشت؛ وحی و پیامت را از این و آن ننهفت و پیمانت را از دل و جان پذیرفت؛ در اجرای دستورهایت پافشاری ورزید تا آنجا که درون‌ها با پرتو آیینت روشن گردید. راز آفرینش و هستی را به همه بیاموخت و با فروغ تابناکش تاریکی‌های زندگی را برافروخت . آنان که در منجلاب فتنه و آشوب فرو رفته بودند،

۱ـ "نهج البلاغه"، توضیح "دکتر صبحی الصالح"، صفحه۴۴.

رو آمدند و آرام شدند و کسانی که در نادانی غوطه می‌خوردند، رهایی یافتند.»[۱]

و در توصیف رفتارش می‌فرماید: «روشش ایستادگی و پایداری است و شیوه‌اش راهنمایی ونیکوکاری است،سخنش برنده و رساست و فرمانش روان و دادآساست.»[۲]

و درباره‌اش (ص) می‌فرماید: «آن‌حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) در پند و اندرز نیکو، پافشاری زیاد کرد و به این روش ادامه داد و همگان را به عقل و حکمت و پند نیکو فراخواند.»[۳]

و نیز می‌فرماید: «... تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستاد و گواهینامه همه را به دست وی داد و او را فرمود که نیکوکاران را به پاس کردارشان مژده پاداش دهد و بدسگالان = [بداندیشان] کج رفتار را از عذابش بترسند. در کودکی بهترین آفریدگان و در کهولت گرامی‌ترین همه می‌نمود و سرشتش پاک‌تر از دیگر پاکان و بخششهایش بی سروصدا و بیش از آرزوی خواستاران بود.»[۴]

و در جای دیگر درباره آن‌حضرت (ص) می‌فرماید: «... برنامه زندگیش نیکوکاری است و آرزویش مرگ آمیخته با رستگاری است، دنیا را جای رنج بردن می‌داند و قیامت را دادگاه و جای حساب پس دادن و بهشت را پاداش خود و پاکان دیگر می‌خواند .... باری این فرستاده آزاده با پیدایش خود، مایه نعمت و خوشی و آسایش آفریدگان گردید.»[۵]

و نیز می‌فرماید: « پزشکی دانا و آزموده مرهم‌هایش را فراهم آورد ونیشتر و ابزارهای دیگرش را چنان‌که شاید و باید آماده کرد و آنها را بر دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال نهاد.»[۶]

۱ـ همان ، صفحه ۱۰۱.

۲ـ همان، صفحه ۱۳۹.

۳ـ همان، صفحه ۱۴۰.

٤ـ همان، صفحه ۱۵۱.

۵ـ همان، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴.

٦ـ همان، صفحه ۱۵۶.

« و محمد همانا بنده و فرستاده و برگزیده پاک اوست، فضل و بزرگواریش را به سنجش نشاید درآورد و نبودش را هیچ چیز جبران نتوان کرد، این مرز و بوم پس از گمراهی و تاریکی به پرتو او روشن گشت و نادانی همگانی و جفاکاری و نابسامانی از آن رخت بربست...»[۱]

«او صلی الله علیه و آله و سلم بر روی زمین می‌نشست و می‌خورد و چون بنده، دو زانو روی زمین می‌نشست و با دست خود، کفشش را وصله پینه می‌کرد و پارگی‌های پیراهنش را می‌دوخت . بر خر برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و یک‌نفر دیگر را هم پشت سر خود می‌نشاند.»[۲]

«... خاتم پیامبران و امین وحی یزدان و مژده دهنده بخشش‌های او به نیکان و برحذر [دارنده] تبهکاران از کیفرهایش در آن جهان.»[۳]

زیباتر و پرشکوه‌تر از این توصیف‌ها چیزی نمی‌توان یافت، همچنان‌که نمی‌توان هیچ‌کدام را بر دیگری ترجیح داد. اینک تنها برخی روایات در این گستره را یادآور شده با توضیحی کوتاه و در مجموعه‌هایی با عناوین زیر به عنوان نمودهای کلی در زندگی آن‌حضرت، خاطرنشان می‌سازم.

یکم: رحمت و عطوفت سنتی عام و با همگان

۱ـ از آن‌حضرت روایت شده که فرمود: « وقتی خداوند، خلق را آفرید، در کتابش ـ که نزد او بر فراز عرش است ـ نوشت که رحمت و عطوفتم بیش از خشم من است.»[٤] که مفهومی رایج در دعاهای روایت شده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است.

۱ـ همان، صفحه ۲۱۰.

۲ـ همان، صفحه ۲۲۹.

۳ـ همان، صفحه ۲۴۷.

٤ـ أحمد حنبل، مسند ، ج ۲، ص ۲٦۰، ح ۱۳ ومسلم، صحیح، ج ٤، ص ۲۱۰۷ کتاب التوبة ، ب ٤، ح ۱٤ ومجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۲ آن را روایت کردند.

۲ـ و از آن‌حضرت(ص) روایت شده که فرمود: « خداوند در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، یکصد رحمت را نیز آفرید که هر یک در لایه‌ای میان آسمان و زمین است و از آن میان رحمتی را برای زمین قرار داد که از آن، مادر بر فرزندش و نیز درندگان و پرندگان نسبت به یکدیگر، رحمت می‌آورند و روز رستاخیز که فرا رسد، آنرا با این رحمت، کامل می‌کند.»[۱] و این سنتی تکوینی است و تشریع نیز هم عرض و هم‌سنگ با تکوین قرار دارد.

۳ـ به نقل از ابن مسعود: « چنانست که پیامبرخدا(ص) را می‌بینیم که داستان پیامبری را نقل می‌کرد که قومش او را زدند و او در حالی که خون از چهره خود پاک می‌کرد می‌گفت: « پروردگارا! قوم مرا بیامرز که آنها نمی‌دانند»[۲]؛ این همان رحمت و عطوفتی است که حتی کافران متجاوز به ساحت پیامبر را در برمی‌گیرد.

٤ـ "جابر بن سمرة" روایت کرده، می‌گوید: « همراه با رسول خدا(ص) نماز نخست را به‌جای آوردم، آن‌گاه آن‌حضرت (ص) نزد خانواده‌اش رفت، با او همراه شدم، دو فرزندش او را پذیرا شدند، در این‌حال گونه‌های آن‌دو را یک به یک، دست نوازش کشید. می‌گوید: دست بر گونه من نیز کشید و من در دستان او نسیم یا بویی [حس کردم] گویی دست خود را از کیسه چرمین عطاری، در آورده است.»[۳]

۵ ـ حضرت(ص) می‌فرماید: «مؤمنان را می‌بینی که در محبت و مهرورزی نسبت به یکدیگر، چون یک پیکرند که چو عضوی به درد آورد روزگار ـ دگر عضوها را نماند قرار.»[٤] و این‌گونه، مستحکم‌ترین و جالب‌ترین روابط محبت آمیز مؤمنان برقرار می‌گردد.

۱ـ "مسلم" ج ٤، ص ۲۱۰۹ کتاب التوبة، ب ٤، ح ۲۱، مستدرك الحاکم ، ج ۱، ص ٥٦، وج ٤، ص ۲٤۷ آنرا روایت کرده است.

۲ـ أحمد، المسند ۱:٤٤۱، ومسلم ، ج۳، ص ۱۹۱۷، ح ۱۷۹۲ آنرا روایت کرده است.

۳ـ مسلم، ج ٤، ص ۱۸۱٤، کتاب الفضائل ، ب ۲۱، ح ۸۰ آنرا روایت کرده است.

٤ـ بخاری (الفتح ۱۰) ومسلم ، ج ٤، ص ۱۹۹۹ کتاب البر والصلة ، ب ۱۷، ح ٦٦وبحار الانوار ج ۷٤، صص ۲۳٤و۲۷٤ آنرا روایت کرده است.

٦ـ و نیز می‌فرماید (ص): « اگر کسی برای مردم نماز خواند [امامت کرد]، چندان به‌درازا نکشاند که در میان آنها آدم ناتوان، بیمار یا سالخورده وجود دارد و اگر کسی به تنهایی نماز گذارد، هرچقدر خواست به‌درازا کشاند.»[۱]

۷ـ و "مالک بن الحویرث" روایت کرده، می‌گوید: « ما که تنی چند از جوانان هم سن وسال بودیم به حضور پیامبر (ص) رسیدیم و مدت بیست شب نزد ایشان ماندیم. آن‌حضرت گمان کرد دلمان برای خانواده‌مان تنگ شده است؛ از خانواده‌های ما جویا شد و هریک برایش گفتیم و او بسیار پر مهر و محبت بود و فرمود: نزد خانواده‌های خود بازگردید و به آنان [آموزه‌های اسلام را] بیاموزید و همچنان‌که مرا در حال نماز دیدید، نماز بگذارید و وقتی هنگام نماز فرا رسید، یکی از شما به اذان بایستد و سپس بزرگترین شما، امامت نماز را بر عهده گیرد.»[۲]

۸ ـ «اسیران را به حضور پیامبر آوردند، در میان آنها زنی بود که پستان پر از شیری داشت و هرگاه کودکی در میان اسیران می‌دید او را به شکم می‌چسباند و شیر می‌داد. پیامبر(ص) فرمود: آیا به نظر شما، این زن کودک خود را به آتش انداخته است؟ صحابه (رض) گفتند: نه و او می‌تواند این‌کار را کند؟ حضرت فرمود: خداوند نسبت به بندگانش از این زن به فرزندش، مهربانتر است.»[۳]

۹ـ در پی ماجراهای "احد"، فرشتگان، آن‌حضرت را پیام دادند که اگر خواسته باشد، نفرینش بر دشمنان کارساز می‌گردد . حضرت فرمود: « نه، فقط می‌خواهم که خداوند از میان آنان کسانی را به دنیا آورد که تنها خدای را پرستش کند و کسی را شریک وی قرار ندهد.»[٤]

۱ـ مسلم، ج ۱، ص ۳٤۱، کتاب الصلاة، ب ۳۷، ح ۱۸۵ وقذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۳، ح ۱۱۳۹ آنرا روایت کرده است.

۲ـ مسلم ، ج ۱، صص ٤٦٥ – ٤٦٦ کتاب المساجد، ب ۵۳، ح ۲۹۲، وعلل الشرائع، ص ۳۲٦، ح ۲ آنرا روایت کرده است.

۳ـ مسلم، ج ٤، ص ۲۱۰۹ کتاب التوبة ، ب ٤، ح ۲۲ والمعجم الصغیر ج۱، ص ۹۸.

٤ـ شرح السنّة النبوي ، ۱۳، صص ۲۱٤و۳۳۳.

۱۰ـ رسول خدا(ص) فرمود: « در حالی که سگی چنان از تشنگی له لـه مـی‌زد کـه در حال تلف شدن بود، دل یکی از روسپیان بنی اسراییل به‌حالش سـوخت و آن‌را آب داد و با این‌کار آمرزیده شد.»[۱]

۱۱ـ "اسامة بن زید" روایت کرده می‌گوید: « پیامبرخدا (ص) مـرا مـی‌گرفـت و بـر روی پایش می‌نشاند و حسن بن علی[ع] را روی پای دیگرش می‌نـشاند و سـپس هـر دو پا را به‌هم نزدیک کرده، می‌فرمود: «پروردگارا بر آنان رحمت آور که من نیز با آنان مهربانی می‌کنم.»[۲]

۱۲ـ آن‌حضرت (ص) بر جنازه‌ای نماز گذارد و فرمود: « خداوندا او را بیامرز و بـر وی رحمت آور.»[۳]

۱۳ـ می‌فرمود: « من، "محمد" و "احمد" و ...، "گردآورنده" و "پیامبر توبه" و "پیـامبر رحمتم".»[۴]

۱۴ـ نیز فرمود: «خدای رحمت کنـد کـسی را کـه در خریـد و فـروش و داوری، روادار باشد.»[۵]

۱۵ـ فرمود (ص): « خداوند کسی را که به مردم رحم نمی‌کند، رحم نمی‌نماید.»[۶]

۱۶ـ به آن حضرت گفتند: «ای رسول خدا! مـشرکان را نفـرین کـن، فرمـود: «مـن نفرین کننده مبعوث نشده‌ام بلکه رحمتی برای جهانیان هستم.»[۷]

و بدین‌گونه است که رحمت و عطوفت اسلامی شـامل همـه خلـق و حتـی همـه جهان هستی می‌شود و این همانی است که از عبـارت "بـسم الله الـرحمن الـرحیم" در

۱ـ بخاری ج ۳، ص۱۲۷۹کتاب الأنبیاء۵۲ومسلم، ج ٤، ص ۱۷۶۱کتاب السلام ،ب٤١،ح١٥٥ آن‌را روایت کرده است.

۲ـ بخاري ، ج ٥، ص ٢٢٣٦، کتاب الأدب، ب ٣٣ وامالي الصدوق، ص ٣٤، ح ١٥٣.

۳ـ مسلم ، ج ۲، ص ٦٦٢، ، ح ٨٥، فقه الرضا: ١٩وعوالي اللئالي ، ج ٢، آن‌را روایت کرده است.

٤ـ مسلم، ج ۴، ص ۱۸۲۸ ، کتاب الفضائل ، ب ۳۴، ح ۱۲۶، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۸، ب ۱۰۶، ح ۲ و بحـار الانوار ، ج ۱۰۳، ص ۱۰۴ آن‌را روایت کرده است.

٥ـ بخاری ، ج ۲، ص ۷۳۰، کتاب البیوع، ب ١٦، ح ١٩٧٠.

٦ـ بیهقی، السنن الکبری ج، ۹، ص ٤١، میزان الحکمة ، ج ٤، ص ١٤١٦.

۷ـ مسلم ، ج ٤، ص ۲۰۰٦، کتاب البر والصلة ، ب ٢٤، ج ٨٧ و میزان الحکمة، ج ۹، ص ٣٦٨٤، رقم ١٨٢٣٤.

قرآن مجید و در پی حدیث مربوط به سرآغازی همه چیز به‌نام خدا و توصیف خداوند متعال به رحمن و رحیم (بخشنده و مهربان) می‌توان فهمید؛ این رحمت و عطوفت شامل کافران متجاوز هم می‌شود و همه روابط اجتماعی اسلامی میان مؤمنان را در بر می‌گیرد و بر فرزندان و جوانان جاری می‌شود و حیوانات را نیز شامل می‌گردد و بنابراین دربرگیرنده همه چیز است و مسلمان آگاه، در واقع انسانی است که نسبت به همه چیز [و همه کس]، رحیم و مهربان است.

دوم: احسان و ایثار، نمودهای رحمت

با نگاهی به سنت و سیرت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) [احسان وایثار] به گستردگی رحمت و عطوفت گسترده‌اند؛ با نگاهی به مجموعه احادیث زیر، این امر روشن‌تر می‌گردد:

۱ـ پیامبراکرم (ص) فرمود: « نیکی کردن به هر انسان یا حیوان زنده‌ای، اجری دارد.» و امام زین العابدین (علیه السلام) با استناد به همین حدیث، اطعام گروهی از خوارج یعنی "حروری‌ها" را ـ که دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بشمار می‌رفتند ـ جایز دانست.[۱]

۲ـ پیامبر(ص) فرموده است: « هرکارنیکی، صدقه است.»[۲]

۳ـ به نقل از ابوذر (رضوان الله تعالی علیه) روایت شده که می‌گوید: پیامبر اکرم(ص) به من فرمود: «هیچ کار نیکی را دست کم مگیرید ولو اینکه با برادر خود، با روی گشاده روبرو شوید.»[۳]

۱ـ احمد، ج ۲، ص ۷۳۵، وبیهقي ، ج ٤، ص ۱۸٦و ج ۸ ، ص ۱٤، ومراجعه شود به موجز احکام الحج سید محمد باقر الصدر، ص۱٦۰.

۲ـ مسلم، ج ۲، ص ٦۹۷، کتاب الزکاة، ب ۱٦، ح ۵۲، مستدرك الوسائل، ج ۱۲، ص ۳٤۳، کتاب امر بالمعروف ، ب۱،ح ۲۰.

۳ـ مسلم، ج ٤، ص ۲۰۲٦ کتاب البر والصلة، ب ٤۳، ح ۱٤٤و ثواب الأعمال، ج ۲، ص ۱۱، ۱۲٤۰ و ص ٤۲٤،ح۷.

٤ـ فرمود (ص): « مسلمان برادر مسلمان است؛ او را ستم نمی‌کند و رهایش نمی‌سازد و هرکس به‌دنبال برآوردن نیازهای برادرش بود، خداوند نیازهایش را برطرف می‌سازد و هرکس گرهی از کار مسلمانی بگشاید، خداوند در روز قیامت گره‌ای از گره‌های قیامت را برایش می‌گشاید و هرکس مسلمانی را پوشش دهد، خداوند در روز قیامت او را می‌پوشاند.»[۱]

۵ ـ آن‌حضرت(ص) فرمود: «مؤمن آیینه مؤمن است؛ مؤمن برادر مؤمن است، هوای او را دارد و در غیابش از وی دفاع می‌کند.»[۲]

٦ـ رسول خدا(ص) فرمود: « "اشعری‌ها" هرگاه بیوه شوند یا خوراک خانواده‌های آنها کاستی گیرد، هر آنچه را دارند یکجا گرد می‌آورند و سپس با پیمانه‌ای واحد، آن‌را میان خود به طور برابر تقسیم می‌کنند؛ آنها از من و من از آنهایم.»[۳]

۷ـ می‌فرماید(ص): « غذای دو نفر برای سه نفر و غذای سه نفر برای چهار نفر بسنده است.»[٤]

۸ ـ فرمود(ص): « چهل خصلت است که برترین آنها هدیه کردن بز [برای استفاده از شیر آن] است، هرکس به امید رسیدن به ثواب آن یکی از خصلت‌ها را دارا باشد، خداوند او را وارد بهشت می‌گرداند.»[۵]

۹ـ آن‌حضرت(ص) فرمود: «آنهایی که به کار بیوه‌زنان و مستمندان رسیدگی کنند، همچون مجاهدان راه خدایند.»[٦]

۱۰ـ فرمود(ص): «بندگان شما، برادران شمایند.»[۷]

۱ـ مسلم، ج ٤، ص ۱۹۹٦، کتاب البر والصلة، ب ۱۵، ح ۵۸، مستدرك الوسائل.

۲ـ أبو داود، ج ٤، ص ۲۸۰، کتاب الأدب ، ح ٤۹۱۸ وکتاب المؤمن أهوازي ، ص ٤۱.

۳ـ مسلم، ج ٤، ص ۱۹٤٤، کتاب فضائل الصحابة ، ب ۳۹.

٤ـ بخاری، ج ۵، ص ۲۰٦۱، کتاب الأطعمة ، ب ۱۰ ح ۵۰۷۷، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱٦.

۵ـ بخاری، ج۲، ص ۹۲۷، کتاب الهبة ، ب ۳۳، ح ۲٤۸۸ و الخصال، ج ۲، ص ۱۵٤۳.

٦ـ بخاری ج ۵، ص ۳۰٤۷، کتاب النفقات ، ب ۱، ح ۵۰۳۸، ومسلم ، ج ۱.

۷ـ بخاری ، ج ۱، ص ۲۰، کتاب الإیمان ، ۳۰، ح ۳۰، ومسلم ج ۳، ص ۱۳۸۲و کتاب الأعمال، ب ۱۰، ح ۲۸ و تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۷.

۱۱ـ فرمود(ص): «هرکس خوش دارد خداوند در هنگامه روز قیامت به یاریش بشتابد، گره از کار کسی بگشاید.»[۱]

بدین ترتیب، مسلمان پیرو پیامبر خدا(ص)، تبدیل به بشری نیکوکار می‌گردد و به هر انسان یا حیوان زنده‌ای نیکی می‌کند و به هرکار نیکی هرچند کوچک یا اندک اقدام می‌نماید و با خوشی‌ها و ناخوشی‌های برادرش زندگی می‌کند و به او چون آینه‌ای برای خود، می‌نگرد و همچون "اشعری‌ها"، نان خود را با دیگران تقسیم می‌کند و به داد بیوه زنان و مستمندان می‌رسد؛ پیامبرخدا(ص) نیز خود چنین بود و در اوج این صفات، قرار داشت.

سوم ـ برخی صفات آن‌حضرت(ص): بزرگداشت، بخشش، سخن نیکو، مدارا و خوش گمانی

اینها همه نمودهایی از عاطفه و محبت و مهر پیامبری‌اند. با هم نگاهی به این احادیث شریف می‌اندازیم:

۱ـ از امام جعفرصادق (ع) از جابربن عبدالله (رض) روایت شده که رسول خدا(ص) در عرفه، طی سخنرانی برای مردم، فرمود: « خون و مال شما چون حرمت این روز و این ماه و این مکان، بر شما حرام است.»[۲]

۲ـ در روایت دیگری، در همین مقام، فرمود(ص): « در مورد زنان خویش، از خدای بترسید که شما آنان‌را با امان الهی گرفتید و به نام خدا، حلالتان گشتند.»[۳]

۳ـ فرمود(ص): « در مورد زنان سفارش به نیکی کنید.»[۴]

٤ـ فرمود(ص): « هرکس هم پیمانی را بکشد، بوی بهشت را نخواهد شنید، بوی بهشت از فاصله چهل سال شنیده می‌شود.»[۵]

۱ـ مسلم، ج ۳، ص ۱۱۹٦ کتاب المساقاة، ب ٦، ح ۳۲ و ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

۲ـ مسلم، ج۲، ص ۸۸۹، کتاب الحج، ب ۱۹، ضمن ، ح ۱٤۷ و دعائم الاعلام، ج ۲، ص ٤۱۳، ح ٤۱۰ و مستدرك الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۰٦آن‌را روایت کرده است.

۳ـ ایمان و دعائم الاسلام ، ج ۲، ص ۲۱٤، ح ۷۸۹ آن‌را روایت کرده است.

٤ـ بخاری ج ۳، ص ۱۲۱۲، کتاب الأنبیاء ، ب ۲، ح ۳۱۵٤ و عوالي اللئالي آن‌را روایت کرده‌اند.

۵ـ بخاری ، ج ۳، ص ۱۱۵۵، کتاب الجزیة، ب ۵، ح ۲۹۹۵ و بحار الانوار، ج ۱٦، ص ۲۱۷.

۵ ـ آن‌حضرت (ص) به رزمندگان سفارش می‌فرمود: « بجنگید ولی خیانت مکنید، زیاده روی نکنید، [کشته‌ها را] قطعه قطعه نکنید و نوزادان را نکشید.»[۱]

٦ـ آن‌حضرت(ص) به "أبوهریره" فرمود: «سلام را آشکار کن و سخنت را نیکو گردان و صله رحم به‌جای آور و شب‌ها هنگامی که مردم خوابند، نماز به‌جای آور که وارد بهشت خواهی شد.»[۲]

۷ـ پیامبر(ص) فرمود: «سخن نرم، صدقه است.»[۳]

۸ ـ پیامبر(ص) فرمود: «ما در برابر گروهی خندانیم ولی در دل، آنان‌را نفرین می‌کنیم .»[٤]

۹ـ پیامبر(ص) فرمود: « مدارای با مردم، صدقه است.»[٥]

بدین‌گونه است که می‌بینیم آن‌حضرت به بزرگداشت انسان ـ هر که باشد ـ فرامی‌خواند و میان مؤمنان احترام و سلام و امان می‌گستراند و در مورد زنان سفارش به نیکی می‌نماید و فرمان می‌دهد تا حقوق هم‌پیمانان رعایت گردد و آداب انسانی جنگ رعایت شود و صفات والایی چون صلح دو جانبه، سخنان نیکو، صله رحم و نماز خاشعانه در دل شب و سخن نرم و سرانجام مدارا با کسانی که از آنان بدشان می‌آید، در جامعه اسلامی، گسترش پیدا کند که امروزه، بیش از هر زمان به این‌ها نیاز داریم.

چهارم: پیامبر اکرم در لحظات دشوار، از عواطف انسانی یاری می‌جست

در نگاهی به رفتار و منش پیامبرخدا (ص) می‌بینیم که آن‌حضرت سرشار از عاطفه و مهر و مشارکت دهی یاران در همه کارها و برانگیختن شور و نشاط آنهاست،

۱ـ نصب الراية ج۳، ص ۳۸۰، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳٦۹.

۲ـ احمد ج ۲، ص ٤۹۳ تفسير أبي الفتوح الرازي، ج ۲، ص ۱۷ و مستدرك الوسائل، ج ۸، ص ۳٦٤.

۳ـ احمد ج۲، ص ۲۱۳، الكافي، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ٤.

٤ـ البيهقي، ج۸، ص ۱۹۷.

٥ـ ابن حبان ج۲، ص ۲۱٦، ميزان الحكمة، ج ۲۷، ص ۱۱٥٤ رقم ٥٤۹٦.

به‌گونه‌ای که در پی این برخورد پیامبر، دشواری‌های راه را به‌فراموشی می‌سپارند و به سمت فداکاری وایثار، کشانده می‌شوند، خلیفه سوم، "عثمان بن عفان"، دراین باره می‌گوید: « به‌خدا سوگند که ما در سفر و حضر با پیامبر خدا(ص) همراه بودیم، او از بیماران ما عیادت می‌فرمود، جنازه‌های ما را تشییع می‌کرد، همراه ما در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و با کم و زیادمان می‌ساخت و شریک می‌شد.»[۱]

و در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «مستمندان و بینوایان، شب‌ها در مسجد می‌ماندند، یک شب آن‌حضرت (ص) در مسجد و در کنار منبر با ایشان از ظرف مخصوص افطار خود افطار کرد و تعداد سی نفر مرد از آن [ظرف] افطار کردند و سپس به نزد همسرانش رفت و آنها نیز سیر شدند.»[۲]

آن‌حضرت با یاران خود در کار کندن خندق به کارهای سختی می‌پرداخت که ای بسا یکی از عوارض آن، گرسنگی شدید بود.

از امام رضا علیه‌السلام از پدران آن‌حضرت به نقل از امیرالمؤمنین علی(علیهم السلام) روایت شده که می‌فرماید: « و در کندن خندق، همراه پیامبر اکرم (ص) بودیم که حضرت فاطمه همراه با تکه‌ای نان حاضر شد و آنرا به پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله وسلم) داد، حضرت (ص) فرمود: این تکه نان برای چیست؟ حضرت فاطمه گفت: یک قرص نان برای حسن و قرصی دیگر برای حسین پختم و این تکه را برای شما آوردم، پیامبر فرمود: «ای فاطمه این نخستین خوراکی است که از سه روز پیش، وارد شکم پدرت شده است.»[۳]

پرشکوه‌ترین جنبه رفتار آن‌حضرت (ص)، این بود که ایشان، در مواقع حساس برخوردی عقیدتی ـ عاطفی داشت و همه را به وجد می‌آورد و شور و هیجانی در دلها ایجاد می‌کرد و آنانرا به فداکاری و ایثار، سوق می‌داد.

حضرت علی (علیه السلام) آنچنان‌که در "نهج البلاغه" آمده است، می‌فرماید: « با

۱ـ مسند احمد ج ۱، ص ۱۰، نهج البلاغة، سید رضی: خطبة (۱۰۰).

۲ـ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۳ـ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵ و طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۴.

رسول خدا ـ که آفرین بر او و تبارش باد ـ روانه کارزار می‌گشتیم و در راه حق، پدران و برادران و عموهایمان را می‌کشتیم. این رفتار، ایمان و فرمانبرداری و پایداری ما را بیشتر نشان می‌داد و بردباریمان را در برابر رنج و تلاشمان در جهاد با بدکیشان را می‌افزاید . هریک از ما مردانه به حریف خود می‌تاخت و دلیرانه با آن گمراه، به نبرد می‌پرداخت و می‌کوشید به او دست یازد و از جام مرگ سیرابش سازد؛ در این گیر و دار، گاهی حریف را از پا در می‌آوردیم و گاهی از او شکست می‌خوریم چون پروردگار استواری ما را بدید و درستکاریمان را بسنجید، دشمن را خوار و ما را پیروز گردانید.»[1]

ما بر دو صحنه از این صحنه‌ها به عنوان دو نمونه بسیار جالب ـ که البته همه صحنه‌ها و مواضع آن‌حضرت(ص) جالب و پرشکوهند ـ انگشت می‌گذاریم:

صحنه اول: "حمراء الاسد"

در تاریخ آمده که قریش، در پی کشتار و شکستی که در جنگ احد بر لشکریان اسلام تحمیل کردند، سرخوش از این پیروزی، صحنه نبرد را ترک گفتند و هنگامی که به‌جایی به نام "الروحاء" رسیدند، متوجه شدند و در واقع برخی شیاطین چنین القا کردند که قادر نیستند از این پیروزی، آن‌گونه که باید و شاید بهره برداری کنند، لذا و به گفته فرمانده آنها "ابوسفیان" تدارک آن‌را دیدند که به مدینه بازگردند و مسلمانان را قتل عام نمایند . این اخبار به گوش پیامبراکرم(ص) رسید و آن‌حضرت شروع به بسیج مسلمانان و تدارک نبرد و تشویق و تحریک آنها به جنگ کرد و شدیدترین و قوی‌ترین عواطف مکتبی رادر آنان برانگیخت و خود نیز همراهشان گردید. آنها نیز به رغم زخم‌ها وضربه‌هایی که خورده بودند، همچون شیران زخمی به همراه پیامبر زخمی، به حرکت در آمدند و به منطقه‌ای رسیدند که آنرا "حمراء الاسد" می‌نامیدند. آنها آماده هرگونه فداکاری و ایثاری در راه عقیده خود بودند . "ابوسفیان" این موضوع

۱ـ نهج البلاغة ، ص ۹۲.

را دانست و متوجه گردید که این گروه برانگیخته و فدایی را نمی‌توان شکست داد. وقتی "معبد الخزاعی" را دید از او پرسید که پشت سر تو چیست؟ گفت: «به‌خدا سوگند که محمد و یارانش را در حالی ترک گفتم که آنها در آتش دیدار [و جنگ با شما] می‌سوختند»؛ در "سیره ابن هشام" [پاسخ معبد الخزاعی این‌گونه] آمده است : «محمد و یارانش به‌اتفاق گروهی که در آتش برخورد با شما می‌سوزند، به‌دنبال شما هستند، کسانی که در آن‌روز از وی روی برگرداندند و از کرده خویش پشیمان گشتند، چنان کینه شما را در دل دارند که هرگز مانند آن‌را قبلاً ندیده بودم.»[1]

و بدین‌گونه ترس و وحشت را در دل ابوسفیان وارد کرد و این یک نیز، گروهی را به فرماندهی "عبدالقیس" با نامه‌ای نزد پیامبر(ص) فرستاد و به اطلاع آن‌حضرت رساند که از تصمیم خود منصرف گشته است، پیامبر(ص) فرمود: «سوگند به‌خدایی که جانم به‌دست اوست، چنانشان ساخته بودم که اگر به خواسته خود جامه عمل می‌پوشاندند [دشمنان]، چون دیروز گذشته‌شان می‌شدند» آن‌گاه آیهٔ «**حسبنا الله و نعم الوکیل**» را تکرار کرد و بدین ترتیب با آموزه‌های قرآنی در سوره انعام و نیز در ده‌ها آیه‌ای که هریک درس‌هایی پس از شکست نبرد "احد"، به مسلمانان دادند و آنان‌را به عزیمت و روحیه جنگندگی و بسیج امکانات و تعمیق مفاهیم ارزشی، فراخوانده‌اند، همراهی نشان داد. از جمله درس‌های یاد شده، این آیه کریمه است: «**الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل * فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم**» (سوره آل‌عمران:۱۷۴ـ۱۷۳) (کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم در برابر شما همداستان شده‌اند، از آنها پروا کنید! اما بر ایمانشان افزود و گفتند: خداوند ما را بس و او کارسازی نیکوست × پس با نعمت و بخششی از خداوند بازگشتند؛ هیچ بدی به آنان نرسید و در پی خشنودی خداوند بودند و خداوند دارای بخششی سترگ است.) این

۱ـ ابن هشام، السیرة النبویة، جلد سوم، صفحه ۱۰۸ و "بحارالانوار"، جلد ۲۰، صفحه ۹۹.

آیات و درس‌ها، مسلمانان را چنان پرورش داده‌اند که با یاری گرفتن از خدا و توکل بر او، تهدیدها را تبدیل به فرصت‌هایی برای خود کنند.

در صفحات تاریخ، قهرمانی‌های یاران آن‌حضرت(ص) در قالب باشکوه‌ترین شکل به تصویر کشیده شده است؛ از جمله: « **"ضمیرة بن سعید"** به نقل از مادربزرگ خود که در جنگ "احد" آب به رزمندگان می‌داد، نقل می‌کند که گفته از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: مقام "نسیبة دختر کعب" از مقام فلان و بهمان بالاتر است؛ او این زن را می‌دید که در آن‌روز سخت‌ترین جنگ‌ها می‌کرد و پیراهن برکمر بسته بود و سرانجام سیزده زخم بر تنش وارد شده بود.»؛ وقتی این زن بر بستر مرگ افتاد، من از جمله کسانی بودم که او را شستشو می‌دادم و زخم‌هایش را یک یک می‌شمردم و آنها را سیزده زخم یافتم؛ او می‌گفت: من به "ابن قمیئة" نگاه می‌کنم و در حالی‌که بر شانه‌اش می‌زد و سخت‌ترین زخم نیزهمین زخم بود که به مدت یک‌سال آن‌را مداوا می‌کرد. آن‌گاه منادی پیامبر(ص) ندا سر داد: پیش به سوی "حمراء الاسد"! و این زن پیراهن خود را بر زخم‌هایش بست ولی از شدت خونریزی، نتوانست [با یاران پیامبر] همراهی کند.»[1] شور و هیجان پیامبر(ص) آنچنان زیاد بود که در خبر آمده که فرمود: « سوگند به آن‌کس که جانم به‌دست اوست، اگر کسی مرا همراهی نکند، خود به تنهایی خواهم رفت.»[2]

از جمله باشکوه‌ترین فراز آنست که آن‌حضرت (ص) به منادی خود فرمان داد که ندا سر دهد: «رسول خدا به شما فرمان می‌دهد در جست‌وجوی دشمن خود برآیید و تنها کسانی ما را همراهی کنند که دیروز در جنگ شرکت داشتند.» و در پاسخ، "سعد بن خضیر"(رض) که هفت زخم بر تن داشت و در صدد مداوای آنها بود، می‌گوید: سمعاً و طاعة لله و رسوله و سلاح برگرفت و منتظر التیام زخم‌هایش نشد.»

وقتی ندای پیامبر(ص) به گوش این دو مسلمان مجروح می‌رسد، یکی از ایشان به

۱ـ واقدی، المغازی، جلد ۱، صفحه ۲۷۰.

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۲۷.

دیگری می‌گوید: به‌خدا سوگند اگرهمراهی حتی یک جنگ با پیامبر را از دست دهیم، باخته‌ایم.» و همچنان که یکی دیگری را می‌کشاند و به تناوب، هرکدام دیگری را بر دوش می‌کشید، پیامبر را همراهی کردند.»[1]

صحنه دوم: پس از جنگ هوازن

در اینجا تأملی در نحوه برخورد آن‌حضرت (ص) با حالت ضعف و رخوتی می‌کنیم که در پی اقدام وی در مورد تقسیم و توزیع اموال [غنیمتی] "بنی هوازن"، نزد برخی مسلمانان پدید آمد . آن‌حضرت (ص)، از این اموال غنیمتی، بخش بزرگی را به اهالی مکه داد که در آغاز زندگی مکتبی [اسلامی] خود با وی در این جنگ شرکت کردند و در حالی که خود [در سابق] سردمدار کافران بودند، با کافران جنگیدند؛ این بخشش [سخاوتمندانه]، در واقع، دارای انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی بالایی بود و سعی داشت دل‌های آنان‌را به‌دست آورد و تفاوت زندگی بهره کشانه جاهلی و زندگی عزّت‌آمیز اسلامی را به ایشان، خاطر نشان سازد. منافقان در میان انصار شایع کردند که آن‌حضرت(ص)، خویشان خود را دید و جانب آنها را گرفت و این شایعه، حالت ضعف زیادی در میان مسلمانان انصار [مسلمانان مدینه] ایجاد کرد و چنان پخش شد که موجی از پرسش و خشم را به‌دنبال داشت. این وضعیت در جامعه‌ای که رسول خدا(ص) در صدد تأسیس آن بود و رسالت بزرگ خود به جهانیان را با اعتقاد راسخی بر آن استوار می‌ساخت، بر آن‌حضرت سخت گران آمد . لذا آنها را گرد آورد و این گفت‌وگو میانشان صورت گرفت:

پیامبر (ص) فرمود: « ای گروه انصار! این چه سخنی است که از سوی شما شنیدم و این چیست که به دل گرفته‌اید؟ مگر گمراه نبودید و خداوند شما را هدایت نکرد؟ مگر نیازمند نبودید و خداوند شما را بی‌نیاز نساخت؟ مگر دشمن همدیگر نبودید و

۱ـ واقدی، المغازی، جلد ۲، صفحه ۳۳۵.

خداوند دل‌های شما را به‌هم نزدیک نساخت؟ انصار گفتند: آری، ای رسول خدا، هر کاری می‌خواهی بکن و به هرکس می‌خواهی ببخش. حضرت (ص) فرمود: چرا پاسخم نمی‌گویید ای گروه انصار؟ انصار پاسخش گفتند: چه پاسخی بدهیم ای رسول خدا؟ خداوند و پیامبرش هرکاری کنند نیکو کرده‌اند.

حضرت (ص) فرمود: به‌خدا سوگند که اگر خواسته باشید می‌گویید و راست می‌گویید و باورتان می‌کنم که بگویید همگان تو را دروغگویت خواندند ولی ما تورا باور کردیم، همگان رهایت کردند ولی ما به یاریت شتافتیم، و تو آواره و بی‌خانمان بودی ولی ما به‌تو پناه دادیم و مستمند بودی و نیازت را برآورده کردیم ....

و پس از این سخنان، افزود (ص): « ای گروه انصار! اینک به پشیزی از مال دنیا چشم دوخته‌اید که گروهی اسلامشان را بدان گره زده‌اند ولی من اسلام را به ارمغان شما آورده‌ام . آیا راضی می‌شوید که گوسفندان و شتران را به‌دست آورید ولی با رسول خدا به همان عهد گذشته بازگردید؟ سوگند به آن‌کس که جان محمد به‌دست اوست، اگر هجرت نبود، من نیز یکی از انصار می‌بودم و اگرهمه مردم راهی را بپیمایند و انصار راه دیگری را بپیمایند، من همان راه انصار را برخواهم گزید؛ پروردگارا! انصار و فرزندان انصار وفرزندان فرزندان انصار را رحمت آور. دراینجا بود که "انصار"، بشدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند و احساساتشان برانگیخته می‌شود و گریه‌کنان اعلام می‌کنند که آنها از نحوه تقسیم [غنایم جنگی] از سوی رسول خدا(ص)، راضی‌اند.»[1]

در اینجا دیده می‌شود که وضعیت کاملا خطرناکی مطرح بود؛ زیرا کمترین همسویی با پیش زمینه‌های عقیدتی که به آنها ایمان داشتند و نیز با تجربه‌های قبلی که از حضور نسبتاً طولانی با پیامبراکرم (ص) داشتند و دیدشان نسبت به آن‌حضرت به عنوان عادل‌ترین و آگاه‌ترین انسان، نداشت.

۱ـ ابن هشام، السیرة النبویة ، ج ۴، داراحیاء التراث العربی، صفحه۱۴۲.

برای چیره شدن بر این وضع، دو راه حل وجود دارد: یکی در بعد بلند مدت یعنی انگشت گذاردن بر عقیده و رفع همه‌گونه شائبه‌های ضعف نفس انسانی ودیگری در بعد جاری و حل موضعی مسئله. . راه حل دوم بیشتر بر جنبه‌های عاطفی تکیه دارد؛ چه آن‌حضرت خطاب به ایشان می‌گوید: « ای گروه انصار! آیا راضی می‌شوید که مردم گوسفندان و شتران را بگیرند و شما نیز با رسول خدا به شتران خود بازگردید؟ و پیش از این سخن، سخنانی مدح آمیز از انصار و موضع آنان در برابر رسالت و نیز ستایش از موضع مکتبی ایشان به زبان آورد و چنان عواطف و احساساتشان را برانگیخت و آنها را تحت تأثیر قرار داد که گریه کنان، اظهار داشتند که از تقسیم غنایم جنگی از سوی پیامبر خدا، راضی و خشنودند.

مطرح ساختن نمونه‌های دیگری از این برخوردها، به درازا می‌کشد لذا به همین اندازه بسنده می‌کنیم و از خداوند عزوجل مسئلت داریم که ما را در اقتدای به رسول خدا و اجرای احکام دین مبین اسلام، توفیق عنایت فرماید.

سادگی و سهولت رفتار و احکام

در سیرهٔ پیامبر اعظم (ص)

آیت الله محمد واعظ زادهٔ خراسانی

استاد دانشگاه مشهد- رئیس هیئت مدیرهٔ

مجمع پژوهشهای اسلامی

سادگی و سهولت رفتار و احکام در سیرهٔ پیامبر اعظم (ص)

به‌نام خداوند بخشنده و مهربان

الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی نبینا محمد وعلی آله الطاهرین وصحبه المکرّمین و التابعین لهم باحسان الی یوم الدین.

پیامبر گرامی اسلام(ص) خود هم برخوردار از ویژگی مدارا و تسامح با مردم و سهولت در تشریع احکام بود و هم مأمور به این دو ویژگی بود؛ این دو ویژگی از جمله خصوصیات شاخص بسیاری از خصلت‌ها و صفات، آداب رفتاری و معاشرتی و اوامر و نواهی آن‌حضرت(ص) بود چنانکه خداوند نیز درباره‌اش می‌فرماید: «وانک لعلی خلق عظیم» (سوره قلم -۴) (و براستی تو را خویی است سترگ.) این تسامح و ساده گیری، دارای شواهدی در کتاب و سنت است:

مدارا و تسامح در قرآن مجید. که در آیات متعددی به شرح زیر بدان اشاره شده است:

آیهٔ یکم:

«فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» (سورهٔ آل عمران -۱۵۹) (پس با بخشایشی از سوی خداوند، با آنان نرمخویی ورزیدی و اگر درشتخویی سنگدل می‌بودی، از دورت می‌پراکندند؛ پس آنان را ببخشای و برای

ایشان آمرزش بخواه و با آنها در کار، رایزنی کن و چون آهنگ کاری کردی، به خداوند توکل کن که خداوند توکل کنندگان (به خویش) را دوست می‌دارد.)

در این آیه، عناصر چندی از تسامح و رواداری در رفتار و اخلاق گردآمده که هر کدام شایسته توجه و تأمل و دقّت و بحث و بررسی است:

۱- نرمخویی در گفتار و کردار و همزیستی با مردم، نکته قابل توجه در این آیه همچون بسیاری از آیات شریفهٔ دیگر، گردآمدن ویژگی نرمش، تشویق و ترغیب به نرمخویی و هشدار و زنهار نسبت به ضدّ آن یعنی درشتخویی و سنگدلی است و تنها به یکی از دو جنبه نقطه مقابل نرمخویی بسنده نکرده و هر دو مفهوم یعنی درشتخویی – که خشونت و شدّت در گفتار و کردار است- و سنگدلی – که خشم و سختی درونی است – را مطرح کرده است؛ چنین شیوه‌ای یعنی گردآوردن امر به چیزی و نهی از ضد آن، اصلی قرآنی است که در مبحث ویژگی‌های احکام اسلامی در همین مقاله بدان خواهیم پرداخت.

۲- نتیجه و حاصل عمل را با بیان نتایج عکس آن، یعنی پراکندگی مردم از گرد پیامبر اکرم(ص) مطرح کرده است که عکس آن یعنی گرد آمدن مردم و روی آوردن ایشان در صورت رفتار نرم نیز قهراً به عنوان نتیجهٔ نرمخویی مطرح می‌گردد.

۳- بخشش آنها در صورت خطا و لغزش و بروز رفتار نادرست که بخشش را همواره از جمله عوامل حسن معاشرت و مدارای با مردم در نظر گرفته‌اند.

۴- بخشش ومغفرت که خود تعبیر دیگری از عفو و گویای قصور و کوتاهی انجام گرفته از سوی فرد مورد بخشش است که جمع آنها نیز گویای همزیستی شایسته با فرد خطا کار و خوشرفتاری با اوست.

۵- رایزنی با آنان که خطا کرده‌اند و مرتکب لغزش شده‌اند که این اوج خوشرفتاری و پاسخ بدی با خوبی و نیکویی است؛ زیرا رایزنی و مشورت، نشانه صلح وصفا و عدم خصومت درونی و برونی است که میان دو دوست و رفیق تحقق می‌یابد؛ رایزنی، نشانهٔ برادری و دوستی و اعتماد میان طرفین و حاکی از برطرف گشتن همهٔ کینه‌ها و دشمنی‌ها و خصومت‌ها و دلخوری‌هاست.

۶- و سرانجام بخش آخر آن توکّل بر خدا در تمامی موارد یاد شدهٔ نرمخویی و بخشش و مغفرت و رایزنی است و بدین معناست که اگر بر خدا توکل کردی نه تنها زیانی نخواهی دید که خداوند نیز توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

بنابراین سیاق آیه با دربرگیرندگی این عناصر شاخص، اوج خوش‌رفتاری و رواداری و مدارا با مردم را به نمایش می‌گذارد.

آیهٔ دوم: «خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین» (سورهٔ اعراف - ۱۹۹)(گذشت را در پیش گیر و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی برگردان.)

خداوند متعال در این آیه نیز سه ویژگی رفتاری با بدکاران را مطرح کرده که جملگی مستلزم مدارا و خوشرفتاری است :

۱- در پیش گرفتن عفو و بخشش و گذشت نسبت به اخلاق و مازاد بر احتیاج اموال مردم؛ این نکته در آیه دیگری نیز مطرح گشته است: «ویسالونک ماذا ینفقون قل العفو» (سورهٔ بقره -۲۱۹) (و از تو بپرسند چه چیزی را ببخشند؟ بگو افزون بر نیاز سالانه را.) در تفسیر این آیه، افزون بر قوت سالانه و با در نظر گرفتن میزان مصرفی میان اسراف و امساک، گفته شده است و بهر حال واژهٔ "العفو" در بردارندهٔ سادگی و سهولت داد و ستد است.

۲- فرمان به کارهای عرفی و نیکو یعنی به عادات پسندیده و نیکوی عقلی و شرعی مردم و آنچه میان ایشان متعارف گشته است.

۳- رویگردانی از نادانان. بدین معنا که هر چند جهل و نادانی و نابخردی، گناهی قابل مجازات است ولی آنانرا عذر بنه و از ایشان درگذر و با نادانی و سفاهت ایشان با بردباری و حلم، برخورد کن.

آیهٔ سوم: **«ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم * وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا ذو حظ عظيم .»** (سورهٔفصلت آیه‌های ۳۴و۳۵) (نیکی با بدی برابر نیست؛ به بهترین شیوه، دیگران را از چالش با خود باز دار، تا گاه آنکس که میان تو و او دشمنی‌ای است، چون دوستی مهربان گردد × و این را جز آنان که شکیب می‌ورزند و آنان که بهره‌ای سترگ دارند، نمی‌پذیرند.)

در این دو آیه نیز عناصری از مدارا و رواداری - و آنچه لازمهٔ آنهاست- در رویارویی با بدی و بدکاران، گرد آمده است:

۱- سخن با یادآوری این اصل مسلّم و پذیرفته نزد همهٔ خردمندان آغاز شده است: بدی با خوبی در زشتی و زیبایی برابر نیستند؛ در داد و ستد و در مجازات وپاداش نیز برابر نیستند؛ زیرا کاملا مسلّم است که پاداش بدی، بدی و پاداش نیکی، نیکی است و نه عکس آن.

۲- پس از پذیرش این اصل مسلّم بر این نکته انگشت گذارده شده که پیامبر اکرم(ص)- و هر مخاطب کلام الهی- مأموریت دارد پاداش ها را معکوس گرداند وبدی را با خوبی بیشتر- و نه با خوبی خالی بلکه خوبی بیشتر و والاتر- و نیکی بالاتر و بالاترین نیکی‌ها، پاسخ گوید و این یعنی اوج مدارا و تسامح نسبت به بدکاران.

۳-و سرانجام بر نتیجه‌گیری از این کار، انگشت گذارده و یادآور می‌شود که ای بسا به یکباره با دشمنی روبه رو خواهد شد که به دوستی مهربان تبدیل می‌گردد. ولی سیاق آیه در بیان این نتیجه نیز اوج بلاغت ورسایی در سخن را نشان می‌دهد؛ زیرا با حرف (اذا- ناگاه) فجایی آغاز می‌گردد، گویی در پی اعلام نکته‌ای ناگهانی است که کسی انتظار وقوعش را ندارد و در این حالت نیز نمی‌گوید: دشمنت، دوست تو می‌گردد بلکه می‌گوید: آن‌کس که میان تو و او دشمنی‌ای است، چون دوستی مهربان گردد، بنابراین میان او و دشمنش را که دشمنی بوده، دوستی آن‌هم از نوع مهربانش، ایجاد کرده است و این اوج دوستی و محبت و مهربانی است. این در آیه اول و در آیهٔ دوم نیز خاطر نشان کرده که این مجازات را تنها کسانی که شکیبایی می‌کنند و تحت تأثیر عواطف و احساسات خصمانه در برابر بدی و بدکاران قرار نمی‌گیرند و تحمل می‌کنند و بردباری به‌خرج می‌دهند و خود را کنترل می‌کنند، متحمل می‌گردند و می‌توانند چنین مجازات معکوسی را در نظر گیرند.

آیهٔ دوم به این نیز بسنده نمی‌کند و بر ویژگی "کنترل نفس"این‌را نیز می‌افزاید که کسانی توان تحمل این جنگ روانی را دارند که از بهرهٔ سترگی از بردباری برخوردار

باشند و به لحاظ درونی نیز قدرت و توان بالایی داشته و بر عواطف خود کاملاً چیره شده باشند. نظیر این دو آیه، آیات دیگری نیز وجود دارد :

۱- «**والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلاة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرء بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار** .»(سوره رعد- ۲۲) (و آنان که در پی خشنودی پروردگارشان، شکیبایی پیشه می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه ما روزی آنان کرده‌ایم، پنهان و آشکار می‌بخشند و به نیکی، بدی را دور می‌دارند، آنان نیک فرجامند.)

این صفات مؤمنانی است که به مرتبه کمال ایمانی رسیده‌اند؛ زیرا دور کردن بدی‌ها با نیکی، از جمله خصلت‌های والای پرهیزکاران بشمار می‌رود.

درهمین آیه مقایسه‌ای میان این حقیقت با شکیبایی و طلب رضای پروردگار و برقراری نماز و بخشیدن آشکار و نهان از آنچه خداوند روزیشان کرده است، به‌عمل آمده و هم در این آیه و هم در آیهٔ ۲۴ از همین سوره، تکرار شده که فرجام نیک، از آن چنین کسانی است.

۲- «**اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا ویدرءون بالحسنة السیئة ومما رزقناهم ینفقون**» (سورهٔ قصص - ۵۴) (آنانند که پاداششان برای شکیبی که ورزیده‌اند، دو بار به آنان داده می‌شود و بدی را با نیکی دور می‌سازند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم، می‌بخشند.) این آیه وآیهٔ قبل از آن در شأن اهل کتاب نازل شده و آنانرا با اوصافی توصیف کرده است تا آنجا که می‌گوید:" آنانند که پاداششان برای شکیبی که ورزیده‌اند، دو بار به آنان داده می‌شود و بدی را با نیکی دور می‌سازند.." علت پاداش دوباره به آنان نیز دو نکته است که هر دو در پیوند با مدارا و تسامح است: شکیبایی و دور ساختن بدی‌ها با نیکی‌ها.

۳- «**ادفع بالتي هي احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون**»(سورهٔ مؤمنون-۹۶) (بدی را با دوستی که نیکوتر است دور کن؛ ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم.)

شگفت اینکه این آیه در پی بیان آن‌دسته از اوصاف و کردار مشرکان -که سزاوار عقاب و مجازاتند- آمده است با این‌حال خداوند متعال پیامبر خود را

فرمان داده که بدی‌هایشان را با آنچه که بهتر است – خوب نه، بهتر- پاسخ گوید و در پایان نیز اطمینانش می‌دهد که او خود از توصیفی که مشرکان برای خدا دارند و برایش فرزند و شریک قایل می‌شوند، با خبر و داناست.

۴و۵:«**والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون * وجزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفا واصلح فاجره على الله انه لا يحب الظالمين* ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما عليهم من سبيل * انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في الارض بغير الحق اولئک لهم عذاب اليم * ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور**» (سورهٔ شوری آیات ۳۹ تا ۴۳) (و آنان که چون بدیشان ستم رسد، داد خود می‌ستانند × و کیفر هر بدی، بدی‌ای مانند آن است، پس هر که در گذرد و به راه آید پاداش وی بر خداوند است، بی گمان او ستمگران را دوست نمی‌دارد × و هر کس پس از ستم دیدن دادستاند بر اینان ایرادی نیست × ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌ورزند و نا حق در زمین سرکشی می‌کنند، اینان عذابی دردناک خواهند داشت × و هر آنکه شکیب ورزد و در گذرد، بی‌گمان این از کارهایی است که آهنگ آن می‌کنند.) با آوردن متن این آیات شریفه و با بحث و بررسی آنها سخن را به درازا نمی‌کشانیم. می‌توانید آیات عفو، توبه، غفران، مرحمت، شکیبایی و احسان و نیکی و امثال آنها را از نظر بگذرانید تا ببینید که چه اندازه رواداری و مدارا در آنها، نهفته است. کافی است خاطر نشان سازیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود رحمتی برای جهانیان فرستاده شده است: «**ما ارسلناک الا رحمة للعالمين**» (سورهٔ انبیاء - ۱۰۷) (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.) و اگر می‌خواهید میزان رحمت و مهربانی او یعنی پیامبر اکرم را بدانید، این آیه را از نظر بگذرانید: «**لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمومنين رؤوف رحيم**» (سورهٔ توبه - ۱۲۸) (بی گمان پیامبری از میان خودتان نزد شما آمده است که هر رنجی ببرید بر او گران است، بسیار خواستار شماست؛ با مؤمنان مهربانی بخشاینده است.)

مدارا و رواداری در سنّت که به فراوانی مطرح شده است و ما در این نوشته، تنها به دو واقعه از رفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به دشمنان سر

سخت خود بسنده می‌کنیم که یکی به مشرکان در مکه و دیگری به منافقان در مدینه مربوط می‌شود و هر دو پس از هجرت اتفاق افتاده است:

مشرکان مکه که عمدهٔ آنها از قریش و بسیاری از ایشان از خویشان پیامبر اکرم و نزدیکان آن‌حضرت بودند و ما با مطالعهٔ زندگی پیامبر و مروری برآیات و سوره‌های مکّی، می‌توانیم به میزان آزار واذیت‌ها و تکذیب‌ها وتمسخرها و سرزنش‌ها و عتاب آنان نسبت به پیامبر اکرم(ص) پی ببریم؛ روند آزار ایشان چنان بود که وی ناگزیر به هجرت از مکه به مدینه گردید و پیش از آن نیز گروهی از مؤمنان، ناگزیر از هجرت به حبشه شده بودند ولی همین پیامبر(ص) پس از فتح مکه در سال هشتم هجری این مشرکان را مورد خطاب قرار داد و فرمود : "با توجه به برخوردی که در مکه پیش از هجرت و در مدینه پس از هجرت با من داشته و آن جنگ‌هایی که بر من تحمیل کرده‌اید، انتظار دارید چه رفتاری با شما داشته باشم؟ گفتند : انتظار داریم که برادری بزرگوار و پسر عمویی ارجمند برای ما باشی. حضرت فرمود:«بروید که شما همگی آزادید.»

و در مورد منافقان مدینه، آنان از همان اولین روز ورود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، نفاق و دورویی آغاز کردند، سردمداران این معرکه نیز "عبدالله بن ابی" و بسیاری از یاران او بودند؛ آنها شب و روز و بویژه در جنگها توطئه می‌چیدند؛ از غزوهٔ احد گرفته تا غزوهٔ تبوک، کاری جز ایفای این نقش، نداشتند. پیامبر خدا(ص) و مؤمنان چنان گرفتاری‌هایی از دست ایشان می‌کشیدند که کتابهای سیره و تاریخ پیامبر و نیز در آیات مدنی بسیاری از جمله آیات نخستین سورهٔ بقره و تمامی‌سورهٔ منافقون و غیره، سرشار از داستان این نفاق و توطئه چینی‌هاست.

ولی با این حال، پیامبر اکرم، با "عبدالله بن ابی" و یارانش تا آخرین روز زندگی این فرد منافق، مدارا کرد تا جایی‌که پس از مرگ وی، بر جنازه‌اش حضور یافت و نماز میّت بر وی خواند و این افتخار را نصیب او ساخت که با پیراهن مبارک خود، او را کفن کرد و هرگز به توصیهٔ یاران خود مبنی بر قتل "عبدالله بن ابی" و یا خودداری از نماز بر جنازهٔ او، وقعی ننهاد؛ یاران آن‌حضرت(ص)، خواهان قتل تمام

منافقین بودند ولی آن‌حضرت(ص) خوش‌رفتاری و مدارای با این منافقان را ادامه داد چون اخلاق والا و صفات پسندیده‌اش چنین حکم می‌کرد. بدون تردید، مصلحت نیز در همین رفتار بود چه وقتی بتوان با خوش رفتاری و چنین اخلاقی، مشکلی را حل کرد، شایسته نیست شیوه‌های دیگری اتخاذ گردد؛ این نمونه‌ای از مدارا و رواداری و تسامح در رفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که نمونه‌های فراوان دیگری نیز می‌توان ارایه داد.

جنبهٔ دیگر رواداری و مدارا، در تشریع احکام اعم از احکام برگرفته از آیات قرآنی یا استخراجی از سنت شریف نبوی و یا قواعد فقهی و احکام کلی فقه است:

از آیات قرآنی، تنها یک آیه در خصوص عسر و یسر (دشواری و آسانی) و دو آیه دربارهٔ حَرَج (تنگنایی) را یاد آور می‌شویم:

۱- «**یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر**»(سورهٔ بقره- ۱۸۵)(...خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برایتان دشواری نمی‌خواهد.) این بخش از آیه در ضمن آیه روزه آمده که خداوند متعال دو گروه از مسلمانان یعنی بیماران و مسافران را از گرفتن آن مستثنی کرده و فرموده است: «**ومن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر**» (سورهٔ بقره- ۱۸۵)(پس هر کس بیمار یا در سفر بود شماری چند از روزهای دیگر، روزه بر او واجب است خداوند برای شما...) و در راستای رفع دشواری و آسان کردن کارها، روزه گرفتن را به پس از ماه مبارک رمضان موکول کرده است.

۲-«**ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج**»(سورهٔ مائده- ۶) (خداوند نمی‌خواهد شما را در تنگنا افکند...) این جمله نیز در ضمن آیهٔ وضو و با جایگزینی تیمم برای بیماران و مسافران و کسانی که موفق به یافتن آب نمی‌شوند، مطرح شده است.

۳-«**وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباکم وما جعل علیکم في الدین من حرج**» (سورهٔحج - ۷۸)(و در راه خداوند چنان که سزاوار جهاد در راه اوست، جهاد کنید. او شما را برگزید و در دین، هیچ تنگنایی بر شما ننهاد.)

از این آیه نیز خداوند متعال پس از آنکه مردم را فرمان جهاد داد و از آنان خواست

آن‌گونه که سزاوار است جهاد کنند، خاطر نشان ساخت که او این امت را در میان امت‌های دیگر، برگزیده و در دینشان، تنگنایی برای آنان قرار نداده است. از این سه آیه قاعده‌ای فقهی ناشی شده که در همهٔ احکام فقهی جاری و ساری است؛ قاعدهٔ مزبور همانا قاعدهٔ "عسر و حرج" است که فقها آنرا هم در علم اصول فقه و هم در علم قواعد فقهی، مطرح کرده و بحثهای مفصلی در موضوع، حکم و شرایط و جنبه‌های دیگر آن بعمل آورده‌اند.

جالب توجه اینکه نفی عسر و حرج در این آیات سه گانه، به عنوان استثناهایی بر احکام طهارت و روزه و جهاد مطرح شده است ولی در شریعت اسلامی این نفی، بر همهٔ اصول عمومیت پیدا کرده است. وقتی خداوند متعال می‌گوید:«یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» (آیه قبلی از سوره بقره - ۱۸۵) با محتوای ایجابی و سلبی که دارد، در واقع تأکید و همراهی با اصلی است که آنرا یادآور خواهیم شد و زبان و بیان و سیاقش، بیان طبیعت احکام اسلامی است و تنها مختص استثناها و حالتهای اضطراری نمی‌گردد درست مانند آیه دیگریعنی: «**ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج**» (سورهٔ مائده- ۶) و نیز روشنتر و آشکارتر در بیان طبیعت دین در این آیه : «**وما جعل علیکم في الدین من حرج**» (سورهٔ حج – ۷۸) که کلمهٔ دین شامل همهٔ احکام و حتی عقاید و معارف و آداب و سنن در اصل تشریع ونیز موارد اضطراری می‌گردد.

از جمله آیاتی که ویژگی رواداری‌و تسامح احکام اسلامی را به ما نشان می‌دهند آیه‌ای از قرآن در وصف پیامبر اکرم در تورات و در شماری از احکام تشریعی خردمندانه آنست:«**ویضع عنهم اصرهم والاغلال التي کانت علیهم...**»(سورهٔ اعراف - ۱۵۷) (... و بار تکلیف‌های گران و بندهایی را که بر آنها بسته بود از آنان بر می‌دارد...) یعنی که این پیامبر، در ضمن احکام شرعی که می‌آورد بار سنگینی از تکالیف سخت و دشوار را از دوش پیروان خود و آنچه که همچون غل وزنجیر بر گردن یهودیان سنگینی می‌کرد، برمی‌دارد و نیز این آیه : «**یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا**» (سورهٔ نساء - ۲۸) (خداوند بر آنست تا بر شما آسان گیرد و آدمی‌را ناتوان آفریده‌اند.)

از جمله ویژگی‌های تشریع اسلامی، جمع بین سهولت وسادگی از یک سو و مصلحت از سوی دیگر از ابتدای کار و در ادامهٔ کار است؛ ما این نکته را در احکام فقهی فراوانی می‌بینیم که با رعایت وضع و حال مردم تشریع شده‌اند ولی با مطرح شدن عذرهایی، آنها را تعویض یا ساقط کرده و یا حکم آسانتری را جایگزین آنها ساخته است؛ درست مثل تیمّم بدل از وضو وغسل یا قضای انجام کاری به جای ادای آن در وقت معین و یا اسقاط نماز از زن حائض و تأخیر روزه بر وی یا اسقاط حج و جهاد از مستمندان و بیماران و ضعیفان و نفی گناه از فرد نابینا و گنگ و بیمار در خوردن از خانهٔ خویشان خود...: «**لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم** ...» (سورهٔ نور-۶۱) (بر نابینا گناهی نیست و بر گنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست و نه بر خود شما که از خوراک و آذوقه خانه‌های خویش بخورید یا از خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرتان، یا خانه‌های برادرتان یا خانه‌های خواهرتان یا خانه‌های عمویتان و...) یا آنچه در بارهٔ پیامبر (ص) و مؤمنان در خصوص همسران طلاق دادهٔ پسر خواندگانشان باید در نظر گیرند و در آیات ۳۷ و ۳۸ از سورهٔ احزاب، مطرح شده است.

و نیز در این امر یعنی جمع میان سهولت و سادگی و مصلحت در تشریع، می‌توان به عرصهٔ عبادات و جز آن نیز اشاره کرد که فریضه‌ها و مستحبات را در آنها مطرح کرده است و هر عبادتی و حتی هر عملی دارای بخش‌های فریضه‌ای (واجب) و بخش‌های سنّتی به معنای مستحبّی است. در هر نمازی ذکرها و افعال واجب و ذکرها و افعال مستحبی وجود دارد؛ در نماز و حج و غیره نیز چنین است.

از دیگر ویژگی‌های تشریع اسلامی، جمع میان فرمان به یک چیز و نهی از ضد یا عکس آنست که به عنوان اصلی قرآنی مطرح است و قرآن آنرا در بسیاری از آیات به عنوان تأکید و توضیح و تسهیل کارها، تلقی کرده است:

از جمله مثلاً جمع بین امر به معروف ونهی از منکر در ۹ آیهٔ مکی و مدنی که از این قرارند:

۱- «**ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون**» (سورهٔ آل عمران- ۱۰۴) (و باید از میان شما گروهی باشند که مردم رابه نیکی فرا می‌خوانند و به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناشایسته باز می‌دارند و اینانند که رستگارند.)

۲- «**کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتومنون بالله**» (سورهٔ آل عمران- ۱۱۰) (شما بهترین گروهی بوده‌اید که به عنوان نمونه برای مردم پدید آورده‌اند؛ که به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید...)

۳- «**یؤمنون بالله والیوم الآخر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون في الخیرات واولئک من الصالحین**» (سورهٔ آل عمران- ۱۱۴) (به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناشایست باز می‌دارند و به کارهای خیر می‌شتابند و آنان از شایستگانند.)

هر سهٔ این آیه‌ها در سورهٔ آل عمران آمده‌اند و امر به معروف و نهی از منکر را در خود یکجا گرد آورده اند و همراه با آن فراخوانی به خیر، شتاب به کارهای نیک و ایمان به خدا و روز جزا و نیز توصیف عاملان به این کارها به رستگاران و صالحان و در نظر گرفتن این اعمال به عنوان ویژگی عمدهٔ امت اسلامی‌و در آیه آخر به عنوان ویژگی‌های مؤمنان اهل کتاب، مطرح شده است. جالب توجه اینکه سه آیه پیاپی از سورهٔ توبه نیزبه امر به معروف و نهی از منکر، انگشت گذارده‌اند و در آیهٔ نخست، بر عکس آن یعنی امر به منکر و نهی از معروف به مثابهٔ ویژگی‌های نفاق و منافقین، انگشت گذارده شده است:

۱-«**المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون**» (سورهٔ توبه -۶۷)(مردان وزنان منافق، همگون یکدیگرند که به کار ناپسند فرمان می‌دهند و از کار شایسته باز می‌دارند و در بخشش ناخن خشکی می‌ورزند؛ خداوند را فراموش کرده‌اند و خداوند نیز آنان را از یاد برده است، بی‌گمان منافقانند که نافرمانند.)

۲-«**والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون**

الصلاة ویوتون الزکاة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم الله»(سورهٔ توبه -۷۱) (و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند که به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناشایست بازمی‌دارند و نماز را برپا می‌دارند و از خداوند وپیامبرانش فرمان می‌برند، اینانند که خداوند به زودی بر آنان بخشایش می‌آورد.)

۳-**«التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المومنین»** (سورهٔ توبه -۱۱۲) (آنان توبه کنندگان، پرستشگران، ستایشگران، رهپویان (روزه داران یا جهاد گران یا گردشگران)، نمازگزاران، سجده‌کنندگان، فرمان دهنگان به کار شایسته و بازدارندگان از کار ناشایست و پاسداران حدود خداوندند و به چنین مؤمنان، نوید ده.)

ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ اول، نهی از معروف و امر به معروف - فرمان به کار زشت و بازداری از کارهای خوب – لازمهٔ نفاق و بخل و فراموشی خدا و نافرمانی وفسق در نظر گرفته شده است ولی در آیه های دوم وسوم، امر به معروف ونهی از منکر، لازمهٔ یک سری خصلت های نیک از جمله ایمان (به خدا)، اقامهٔ نماز، ادای زکات و اطاعت از خدا و رسول و همچون ویژگی‌های توبه کنندگان و پرستندگان و ستایشگران و روزه داران و جهاد گران و سجود و رکوع کنندگان و پاسداران حدود الهی، دانسته شده است و برای اینان رحمت الهی درخواست شده و جملگی را به فرجام خوش، مژده داده اند.

از دیگر مواردی که خداوند متعال در قرآن مجید فرمان به آن و نهی از ضد آنرایکجا گرد آورده است، توجه به وحدت و نهی از اختلاف و تفرقه ازجمله در این آیه است:

«**واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا**» (سورهٔ آل عمران - ۱۰۳)(وهمگان به ریسمان خداوند بیاویزید ومپراکنید.)

ما شاهد رعایت این اصل قرآنی در بسیاری از موارد مهم در یک آیه یا در آیات پیاپی هستیم، مواردی چون : کفر و ایمان، توحید و شرک، امانت و خیانت، عدالت و ستمگری، صلاح وفساد، الفت و دوگانگی، دوستی و دشمنی، طغیان و سر به راهی،

طاعت وعصیان، هشدار و زنهار، خشنودی و نفرت، خوبی و بدی، هدایت و گمراهی، راه راست و گمراهی، زشتی و زیبایی، بدبختی و خوشبختی، راه خدا و پیشگیری از راه خدا، نفاق و وفاق، خیر و شّر، اسراف و خشکدستی، استواری و ناپایداری، نفرت و مهرورزی، شنوایی و ناشنوایی، کوری و بینایی، وفای به عهد و نقض پیمان و... به نظر می‌رسد این اصل مورد توجه قرآنی، همانی است که در علم اصول به این صورت تجلی پیدا کرده است: "فرمان به چیزی، مستلزم نهی از ضدّ آنست."

از جمله ویژگی های آیات احکامی (تشریعی) قرآن آنست که در برخی از آنها به مصلحت یا مضرت حکمی اشاره شده تا مکلّفان کاملاً نسبت به مسئله آگاه باشند و در این عرصه، گاه میان مصلحت و مضرت، توازنی ایجاد شده است که به فقها، دستاویزی می‌دهد تا در بیان حکم شرعی و شیوهٔ ترجیح یکی ازجنبه های مسئله بر جنبه‌های دیگر بویژه از نظر قائلان به "قیاس منصوص و غیر منصوص"، از آن استفاده کنند.

در این راستا می‌توان از آیهٔ "الخمر والمیسر" یاد کرد : «**یسالونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما**» (سورهٔ بقره- ۲۱۹) (از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند، بگو در این دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم نهفته است امّا گناه آنها از سود آنها بزرگتر است و...)

و دو آیهٔ ۹۰و ۹۱ از سورهٔ مائده که آنها نیز نزدیک به همین معنا را دارند: «**یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون * انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء في الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون**» (سورهٔ مائده – ۹۰و۹۱) (ای مؤمنان ! جز این نیست که شراب و قمار و انصاب (بت های نصب شده در جاهلیت) و ازلام (تیرهای ویژه بخت‌آزمایی و فال زنی در جاهلیت) هر یک پلیدی یی از کارهای شیطانی است، پس از آن دوری گزینید باشد که رستگار گردید. جز این نیست که شیطان بر آنست تا با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه افکند و از یاد خداوند و از نماز، بازتان دارد، اکنون آیا دست می‌کشید؟)

و در مورد تسامح و رواداری تشریع در سنّت شریف نبوی، کافی است این حدیث مشهور نبوی(ص) را از نظر بگذرانیم: «**بعثت علی الشریعة السمحة السهلة**» (بر شریعتی آسان و ساده، مبعوث گشته ام)، آنحضرت (علیه السلام) در توصیف شریعت و آیین خود دو ویژگی را یکجا، گرد آورده است : سادگی و آسانی که به نظر می‌رسد دو توصیفی هستند که مراد از آنها بیان یک چیز یعنی سادگی شریعت است؛ این دو لفظ مترادف ولی با اندک دقتی در آندو متفاوت هستند:

تسامح در لغت به معنای نرمش و موافقت با مطلوب دیگری و در گذشتن از گناه و آسان گیری در موضوع است بنابر این ، آسان گیری لازمهٔ تسامح است و بخشی از معنای آنرا تشکیل می‌دهد و تسامح به لحاظ معنا جامع تر از سهولت و سادگی است.

در کتاب: "**في فقه الأولويات**" **نوشتة "دكتر قرضاوي"**، صفحات: ۷۱و۷۲ روایاتی در این زمینه به نقل از آنحضرت (علیه السلام) و با استناد به کتاب "صحیح الجامع الصغیر" آمده است.

از جمله اینکه :

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرمود : "ادیان پاک و آسان گیر، نزد خداوند دوست داشتنی تر است."

و نیز آنحضرت (علیه السلام) فرمود : "بهترین دین، ساده‌ترین دینهاست." و عایشه می‌گوید : "هر گاه پیامبر خدا با دو گزینه ای رو برو بود که باید یکی را برگزیند، آسانترین را -در صورتی که مستلزم گناه نبود- برمی‌گزید و اگر مستلزم گناه بود، مردم را از آن بر حذر می‌داشت."

پیامبر اکرم (علیه السلام) "ابو موسی" و "معاذ" را به یمن اعزام داشت و به ایشان چنین سفارش کرد:" آسان گیرید و سخت مگیرید و همواره مژده بخش باشید و دیگران را از خود مرانید و ..."

"دکتر قرضاوی " در بخشی از این کتاب با عنوان "اولویت آسان گیری و ساده گیری بر سخت گیری و دشوار گیری" بحث جامعی در این باره مطرح کرده است. در خصوص تسامح و رواداری سنّت در تشریع احکام به همین اندازه بسنده می‌کنیم و

تنها به ذکر نمونه‌هایی از قواعد فقهی در این عرصه می‌پردازیم:

- از جمله آنچه که در پی طرح آیات عسر و حرج و به عنوان "قاعدهٔ عسر وحرج" و گستردگی وجامعیت آن گفتیم.

- از جمله"قاعدهٔ ضرر" که از گفته پیامبر اکرم (ص) بر گرفته شده است که فرمود: "لاضرر و لاضرار فی الاسلام" (در اسلام زیان رساندن وزیان دیدن وجود ندارد.) که البته به الفاظ گوناگون وبا تفسیرهای مختلف در معنای آن وارد شده است و علمای بزرگوار، بحث‌ها و رساله‌های گسترده‌ای در شرح این قاعده و اجرای آن بعمل آورده‌اند. ظاهر این قاعده عبارت از نفی زیان‌رسانی به دیگران است و ضرار نیز زیان دیدن و زیان رساندن دو نفر به یکدیگر است که این هر دو در اسلام، روا نیست؛ البته برخی‌ها گسترهٔ این قاعده را از این هم فراخ تر دانسته و آنرا علاوه بر زیان رساندن به دیگران، زیان رساندن به خویشتن نیز تفسیر کرده‌اند و به‌هر حال، زیان رسانی، خشونت و تندی به‌دنبال دارد و این برخلاف تسامح و نرمش و مداراست.

- از جمله قاعدهٔ برائت و بی‌گناهی در مورد بی‌اطلاعی و نادانی است که این در عبادات و اعمال و خورد و خوراک و ...، سهولت فراوانی را به‌دنبال دارد و بر اساس این قاعده، هر کاری که حرمتش دانسته نیست، حلال است و هر کاری که وجوب آن دانسته نیست، مباح تلقی شده و می‌توان ترکش گفت و این شامل برائت عقلی و شرعی هم هست [یعنی موجب تبرئه فرد می‌شود] که از "حدیث رفع" (رفع عن امتی تسع) (از امتم نه (۹) چیز برداشته شده است) و همگی در جهت تسهیل کار مردم است، برگرفته شده است.

- و از جمله قاعدهٔ شک در نمازاست که فراوانی شک، عدم توجه به آنرا ایجاب می‌کند.

- و از جمله قاعدهٔ قصاص یا حکم قصاص است که خداوند متعال نیز فرموده است: «**ولکم في القصاص حیاة یا اولی الالباب**» (سورهٔ بقره -۱۷۹) (و شما را ای خردمندان در قصاص، زندگی نهفته است...) قصاص در همهٔ موارد، راهی به سوی آرامش و نفی مشقّت و سختی‌هاست.

– و از جمله قاعدهٔ پذیرش سخن مؤمن است مگر آنکه خود در معرض اتهام باشد.

– و از جمله قاعدهٔ حمل هر کردار مؤمن بر صحت است که امر معاشرت و مبادلهٔ اموال و دارایی و مشارکت در تجارت و کارهای این چنینی را بسیار ساده و آسان می‌سازد.

– و از جمله قاعدهٔ ضمان که از این فرمودهٔ پیامبر اکرم (ص) بر گرفته شده است : "گیرنده (چیزی) باید آنرا همان‌گونه که بود باز گرداند" که منجر به رفع نزاع ها و دشمنی‌ها و پیشگیری از زیان یا آسیب رساندن به (دارایی) دیگران می‌گردد.

– و از جمله قاعدهٔ حرمت خون و مال و ناموس مسلمانان است که باعث برقراری امنیت و آرامش در خانواده و جامعه و میان بخش‌های مختلف امت اسلامی می‌گردد.

– و از جمله قواعد قضا که مستند به این فرمودهٔ پیامبر(علیه السلام) است: "ارایه دلیل از وظایف مدعی و سوگند، از سوی منکر آن است" که بسیاری از ادعاهای باطل را خنثی می‌سازد و حقوق مردم را پاس می‌دارد.

– و از جمله قاعدهٔ نفی سبیل که [اعمال] قدرت مردم نسبت به یکدیگر را محدود می‌سازد.

– و از جمله قاعدهٔ "مقاصد" (اهداف) که تأثیر بسزایی در فقه و بویژه فقه اهل سنت دارد؛ آنچه را در این راستا ذکر کردیم شامل قواعد معروف فقهی است، احکام فقهی فراوان دیگری نیز وجود دارد که اجمالاً نشان می‌دهند اسلام دارای طبیعتی آسان و ساده و برخوردار از احکام و تشریعی تسامحی است.

ویژگی‌های پیامبر اکرم(ص)

بر اساس نسخه‌ای خطی از "زبور"

دکتر خالد زهری

اندیشمند و نویسنده مراکشی

ویژگی‌ها و اخلاق پیامبراکرم (ص) بر اساس نسخه‌ای خطی از "زبور"

دستیابی به نسخهٔ خطی شگفت انگیزی با عنوان مقدسی که در قرآن و سنت و احادیث، از آن یاد شده یعنی "زبور"، براستی فتح مبینی بشمار می‌رود؛ در این نسخه، به برخی ویژگی‌های پیامبر اکرم، حضرت محمد(ص)، اشاره‌های روشنی شده است.

در واقع مهمترین ویژگی "زبور داود" آنست که نویدبخش رسالت حضرت محمد(ص) و بیانگر ویژگی‌ها و بازگوکنندهٔ اخلاق و برخی شاخص‌های عمده آن‌حضرت است.

همچنان‌که قرآن کریم نیز به‌مثابه تأییدی بر کتاب‌های آسمانی پیشین و بویژه "زبور" نازل گشته و پندها و اندرزها و توصیه‌های مطرح شده در این "زبور"، مصداق‌هایی در قرآن کریم دارد؛ "زبوری" که ما آن‌را یافتیم، نمونهٔ زنده‌ای از همین امر و دربردارندهٔ مهمترین ویژگی کتاب‌های آسمانی، یعنی نوید[رسالت] حضرت محمد **(علیه افضل الصلاة وازکی السلام)** و بیان برخی ویژگی‌های زندگی و به‌اصطلاح سیرهٔ ایشان است.

ولی با این‌حال، ترجیح دادم که معیار یاد شده یعنی نوید[رسالت] پیامبراسلام حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و اشاره به برتری امت وی را به عنوان

ملاک اعتبار این "زبور" و حقیقی دانستن آن درنظر نگیرم. بنابراین ای بسا، انتشار این نسخه، خالی از فایده نباشد و به غنای میراث دینی همهٔ ادیان آسمانی، بیفزاید؛ ولی ناگزیر باید با دیدی انتقادی آن‌را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و به شیوه‌ای علمی تحلیل کنیم تا بدانیم آیا واقعاً همان زبوری است که در قرآن از آن یاد شده یا دعوی دروغینی بیش نیست؟

چنانچه واقعاً همان زبوری باشد که بر حضرت داود (علیه السلام) نازل شده که زهی سعادت وگرنه بدون شک، انتشار آن حداقل برای متخصصان و کارشناسان ادیان آسمانی و دست‌اندرکاران مباحث مقایسه‌ای ادیان، خالی از لطف نیست و چشم اندازهای تازه‌ای برای بحث و بررسی، فرا روی آنان می‌گشاید و آنان‌را به مطالعات مقایسه‌ای میان این زبور و زبوری که در"عهد قدیم"(تورات)آمده است، تشویق و ترغیب می‌کند.

در هرحال، وجود چنین نسخه‌ای، نشان از رونق آثار اسراییلی در میراث اسلامی و نیز پرباری این میراث با چنین آثاری است؛ همچنان‌که نشانگر هم‌جوشی دینی اسلام و یهودیت و مسیحیت در والاترین نمود خود یعنی اغنای یکدیگر و سرشاری آنها از حکمت و پند و محبت و نیز اشاره‌های تلویحی به ستایش بی‌نظیر از پیامبر اسلام و تجلیل از ویژگی‌های منحصربفرد آن‌حضرت و از همه مهمتر، اخلاق والا و سترگ ایشان است.

از اینجاست که اهمیت آن در شکل‌دهی به گفت‌وگویی علمی و برقراری روابط معنوی و منطقی میان ادیان آسمانی و اشاره‌ای که طی آن به جهانی بودن اخلاق والای انسانی و عدالت الهی و نیز لزوم احیای متون خطی دینی که از ویژگی‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و زندگی ایشان یاد کرده‌اند، در راستای تثبیت فرهنگ صلح و تسامح و تحقق اصول هم‌زیستی، روشن می‌گردد.

البته نقد ما نسبت به این "زبور"، هرگز به معنای حذف اسرائیلیاتی که مجموعهٔ آن‌را تشکیل داده‌اند ـ مادام که با اصول اسلام مخالفتی ندارند ـ نیست؛ زیرا علمای

اسلام تصریح دارند که چنین بخش‌هایی نه قابل تصدیق و نه قابل تکذیبند[۱] و نقل آنها نیز مادام که چیزی در نفی یا اثباتشان نداریم، بدون اشکال است.[۲]

در میراث اسلامی، کتابی که دربردارنده همه گفته‌ها و مواعظ و حکم حضرت داود (علیه السلام) و نیز هرآنچه که از سوی خدا به وی وحی شده، وجود ندارد مگر آنچه که اینجا و آنجا، پاره‌هایی از آن در جاهای مختلفی چون کتاب‌های تفسیر، قصص الانبیاء، قاموس اولیا و احادیث مربوط، یافت شود؛ در میان گذشتگان یا پس از ایشان نیز کسی را سراغ نداریم که اقدام به گردآوری همهٔ این مطالب پراکنده در کتاب واحدی کرده باشد که مجموعهٔ آن "زبور داود" را تشکیل دهد.

ولی یافتن این نسخهٔ خطی در کتابخانه الحسنیة (رباط ـ مراکش) با عنوان "نسخه‌ای از زبور داود علیه السلام"، کاملاً غیرمنتظره بود؛ لذا به شتاب، شروع به خواندن دقیق آن کردم و به تأمل در حکمت‌ها و اندرزهای آن نشستم. برداشت اولیه‌ام این بود که این نسخه، با روحی اسلامی نوشته شده است؛ بدین معنی که گردآورندهٔ آن مسلمانی است که با "اسرائیلیات" آشنا ومتأثر ازآنهاست و این امر، حکم به اینکه همان زبوری است که بر حضرت داود (علیه السلام) وحی شده است؛ را بسیار بعید می‌سازد. ولی چنین حکمی البته و در صورتی که دلایل کافی برای آن مطرح نکنیم، غیرعلمی تلقی می‌شود.

پیش از هرچیز یادآور می‌شویم که این "زبور" و بنابه معیارها و قرائن و شواهدی که به‌هنگام ارایه دلایل ادعای خود عرضه خواهیم کرد، همان زبوری نیست که میان اسفار "عهد قدیم" (تورات) آمده است و جز جنبه وعظ و اخلاقی بودن، هیچ وجه تشابه دیگری میان آنها وجود ندارد.

بنابراین باید پیش از بررسی این زبور، پرسشی را مطرح سازیم که بیانگر مهمترین اشکال قابل طرح در این راستاست:

۱ـ "ابن کثیر" "قصص القرآن"، ، جلد۲، صفحه٤٤٤.

۲ـ "البدایة و النهایة"، جلد۲، صفحه١٦.

آیا و بر حسب دیدگاه‌های اسلامی، این همان زبور حقیقی است؟

و به عبارت دیگر: آیا [محتوای این زبور] با مقتضیات دین اسلام همخوانی داردو با کتاب و سنت، هماهنگ است؟

اگر پاسخ مثبت است، آیا همسویی و همخوانی کامل، مستلزم درستی و صحت متن مورد مطالعه است؟

ابتدا، بخش نخست این اشکال را مطرح می‌سازیم، (آیا با مقتضیات دین اسلام همخوانی دارد و با کتاب و سنت، هماهنگ است؟) و سپس وقتی تکلیف این امر روشن شد، به بخش دیگر پرسش، یعنی: آیا همسویی و همخوانی کامل، مستلزم درستی و صحت متن مورد مطالعه است؟ می‌پردازیم.

در این راستا برآنیم که:

"زبور" مورد تحقیق ما، دربردارندهٔ برخی جنبه‌های سازگار با قرآن کریم و سنت شریف و نیزعموم کتاب مقدس و بویژه سفر"مزامیر" آنست و درلابلای آن، تخلق به اخلاق و صفاتی ـ که بنابر اخبار و روایات از ویژگی‌ها و خصلت‌های حضرت داود (علیه الصلاة و السلام) می‌باشد ـ مورد تشویق و ترغیب قرار گرفته است.

ولی آیا این امر برای صدور حکم صحت انتساب آن به حضرت داود، کافی است؟ پیش از پاسخ به این پرسش، حتماً باید این نشانه‌ها و نمودها ـ که می‌توان آنها را در نکات زیر خلاصه کرد ـ روشن شود:

ـ فراخواندن به عبادت، ذکر و تسبیح شبانه روزی خداوند،[1] که با آنچه در متون قرآنی[2] و احادیث نبوی و احادیث اسراییلی آمده و حاکی از کثرت نماز و روزه و ذکر و تسبیح و عبادت خدا و پشتکار حضرت داود (علیه السلام) در این اعمال

۱ـ به عنوان مثال نگاه کنید به: سوره ششم، دهم و هجدهم در این نسخه خطی.

۲ـ «واذکر عبدنا داوود ذا الاید انه اواب * انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشي والاشراق» (سوره ص، آیات ۱۷و۱۸) (... و از بنده ما داود توانمند یادکن که اهل بازگشت و توبه بود× ما کوه‌ها را رام گردانیم که با وی در پایان روز و بامدادان، نیایش می‌کردند.)

است[۱]، کاملاً همخوانی دارد.

"ثعلبی" می‌گوید: «عبدالله بن حامد» به نقل از ثابت گفته است: « حضرت داود (علیه السلام) هرگاه به یاد عذاب خدای متعال می‌افتاد، بند بند تنش به لرزه می‌افتاد و جز با ناله به درگاه خداوند، آرام نمی‌یافت؛ وقتی رحمت و مهربانی خداوند را به یاد می‌آورد، حالش بهبودی می‌یافت.»[۲]

"ترمذی" نیز در "السنن" روایت کرده که او [یعنی حضرت داود] «از همگان بیشتر عبادت می‌کرد»[۳] و «هرگاه حضرت داود به یاد مرگ می‌افتاد، چنان می‌گریست که تنش می‌لرزید و رنگ رخسارش دگرگون و زرد می‌گردید و هر زمان که به یاد رحمت خداوند متعال می‌افتاد، جان دوباره‌ای می‌یافت و رنگ به چهره‌اش بازمی‌گشت و با صدای هرچه بلندتر فریاد می‌زد: در شگفتم از این آدمی که چگونه دلش به خنده و بازی تن می‌دهد حال آنکه می‌داند روز رستاخیزی هست و حساب و کتابی و نمی‌داند که آیا رهسپار بهشت خواهد شد یا به آتش دوزخ درخواهد افتاد؟ بدانید و آگاه باشید که هرکس خنده‌کنان به معصیت و گناه بپردازد، گریه کنان وارد جهنم می‌گردد؛ بدانید و آگاه باشید که خداوند متعال روز قیامت به اولیای خود می‌گوید: ای اولیای من! حال که این‌همه مدت در دنیا ماندید و چشمانتان از روزه، به گودی افتاد و لبانتان از تشنگی ترک برداشت و رنگ چهره‌تان از عبادت و نماز بسیار، دگرگون شد، اینک و به پاداش آنچه در گذشته عمل کردید، به بهشتم درآیید و بخورید و بیاشامید و از حورالعین لذت ببرید.»[٤]

۱ـ "تاریخ الطبری" جلد۱، صفحات ٤٧٨ـ٤٧٩؛ "التاریخ الکبیر"، جلد ٥، صفحات ۱۹۲ـ۱۸۹ و ۱۹٤؛ "عرائس المجالس"، صفحات ۱۷٤ـ۱۷۳؛ "البدایة والنهایة"، ج۲، صفحات ۱٥ـ۱٤.

۲ـ "عرائس المجالس"، صفحه ۱۷۹.

۳ـ "الاتقان فی علوم القرآن" جلد۲، صفحه ۱٤۰ و پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «نماز داود از همه نمازها و روزه داود از همه روزه‌ها نزد خدا دوست داشتنی‌تر بود...» (الشفا، جلد۱، صفحات: ۳۰۰ـ۲۹۹)

٤ـ نگاه کنید به: کتاب "ریاض الانس" ثعالبی، نسخه خطی موجود در کتابخانه الحسنیه در رباط (مراکش) که به شماره ۱۱٤٦۸به ثبت رسیده است . برگه ٤۳ الف.

همچنان‌که با آنچه در "سفر مزامیر" عهد قدیم آمده، از جمله مناجاتی که در مزمور ششم بدان متوسل گشته، همخوانی دارد.[۱]

ـ لزوم سپاس از خداوند متعال برای همه نعمت‌هایی که ارزانی‌مان داشته است و اینکه شکرالهی از جمله اهداف مقدسی تلقی می‌گردد که خداوند به‌خاطر آن بندگانش را آفرید؛ چه در سوره دهم آمده است: «شما را آفریدیم تا فراوان مرا بپرستید و بسیار سپاسم گویید و شب و روز مرا تسبیح گویید» که با آنچه در قرآن و سنت نسبت به حضرت داود آمده و او را بسیار سپاسگزار پروردگارش معرفی کرده است، همخوانی دارد: «اعملوا آل داوود شکراً» (سوره سبأ ـ ۱۳) (ای خاندان داود، سپاس گزارید!) و از حضرت داود روایت شده که گفته است: «پروردگارا! چگونه سپاست گویم که جز با اعطای نعمت دیگری به من، نمی‌توانم به سپاس تو بپردازم.» و در لفظ دیگری می‌گوید: « و سپاس من، خود نعمت دیگری از تو برای منست که سزاوار سپاس دیگری است و خداوند عزوجل بر او وحی کرد: « حال که این‌را دانسته‌ای، مرا سپاس گفته‌ای» و درروایت دیگری: «اگر دانسته باشی که همه نعمت‌ها از سوی منست، همین را از تو به عنوان سپاس، می‌پذیرم.[۲]»

ـ فراخوانی به مهربانی و خشوع در برابر خداوند صاحب عزت و والایی (مثلاً در سوره بیست و دوم) و تواضع در برابر او و بندگان او (مثلاً در سوره پانزدهم) و هشدار نسبت به شر و عوامل آن و نهی از انجام گناه و تکبر (مثلا در سوره دوازدهم) و نیز مهربانی با بیوگان و ضعفا و مستمندان (مثلاً سوره یازدهم و پانزدهم) که بیانگر وجود تعدی و تجاوز به حقوق مردم در زمان حضرت داود و نفرت وی از این امر و اعتراض او و اعلام اینست که خداوند جهانیان، این‌ها همه را می‌داند.[۳] که در "سفر مزامیر" این‌گونه از آن یاد کرده است: « ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام،

۱ـ نیز نگاه کنید به: مناجات او که تفصیل آن در "عرائس المجالس" (صفحات ۱۷۹ـ۱۷۵) آمده است.

۲ـ "مفتاح السعادة"، جلد۳، صفحه۴۵۲. و نیز نگاه کنید به: "الغنیة لطالبي طریق الحق"، ج۲، صفحه ۴۸۳.

۳ـ "دلالة الحائرین"، جلد ۳، صفحه ۵۳۶.

تجلی فرما! ای داور جهان، متعال شو و بر متکبران مکافات برسان. ای خداوند تا به کی شریران فخر خواهند نمود، حرف‌ها می‌زنند و سخنان ستم آمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند! قوم تو را می‌شکنند و میراث تو را ذلیل می‌سازند. بیوه زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان را به قتل می‌رسانند و می‌گویند یهوه نمی‌بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید.(سفر مزامیر، مزمور ۹۴، آیات ۱ تا ۷).

همچنان‌که اخباری را به یادمان می‌آورد که حاکی است حضرت داود(علیه السلام) بشدتً از خودپسندی پرهیز می‌کرد و از آن فاصله می‌گرفت و از بیم آن، خود را بسیار مورد محاسبه قرار می‌داد؛ از جمله حدیثی است که "ابن بابویه قمی" به سند خود از [امام] جعفرصادق (علیه السلام) روایت کرده و می‌گوید: «روزی حضرت داود در حال قرائت زبور، بیرون شد، هرگاه او به خواندن زبور می‌پرداخت، هیچ کوه، سنگ، پرنده و درنده و چرنده‌ای نبود که با وی همنوایی نکند تا سرانجام به کوهی رسید، بر فراز آن کوه مرد عابدی بود که او را "حزقیال" می‌نامیدند، وقتی پژواک کوه‌ها و صدای درندگان و پرندگان را شنید، دانست که داود (علیه السلام) به سراغ وی آمده است، داود گفت: ای حزقیال! آیا اجازه می‌دهی نزد تو شوم؟ گفت: نه. حضرت داود گریه کرد. خداوند جل جلاله به وی وحی کرد: «ای حزقیال! بر داود (علیه السلام) خرده مگیر! حزقیال برخاست و دست داود را بگرفت و به سوی خویش برد. داود گفت: ای حزقیال! آیا هرگز در اندیشه گناه افتاده‌ای؟ گفت: خیر. پرسید: آیا از اینکه به پرستش خداوند عزوجل مشغولی، گرفتار خودپسندی شده‌ای؟ گفت: خیر. پرسید: آیا دل به دنیا سپرده‌ای و هوس برخورداری از لذت‌ها و شهوت‌های آن‌را پیدا کرده‌ای؟ گفت: آری. شاید بر دلم گذشته که چنین کنم. پرسید: اگر چنین شود چه می‌کنی؟ گفت: به این دره می‌شوم و از آنچه در آن می‌بینم، عبرت می‌گیرم. می‌گوید: داود پیامبر(ع) وارد دره شد، در آنجا تختی آهنین یافت که بر آن جمجمه پوسیده و استخوان‌های پلاسیده‌ای قرار دارد و لوحی آهنین کنار آنهاست که بر آن نوشته‌هایی

دیده می‌شود. حضرت داود (ع) آن نوشته‌ها را خواند، چنین بود: من "أروی فرزند سلم" هستم که هزارسال پادشاهی کردم وهزارشهرساختم وهزارپرده بکارت پاره کردم ولی آنگاه که پایان عمرم رسید، خاک، فرش من و سنگ، بالشم گردید و مورچگان و ماران، همسایه‌ام گشتند، هرکس مرا دید به دنیا غره نشود.»[1]

ـ در سوره سوم [از نسخه خطی مورد بحث ما] آمده است: «ای دنیا! آزمندان درگاهت را خسته کن! و زاهدان درگاهت را، خدمت نما و در چشمان دنیاپرستان و آنهایی که تورا می‌پسندند، شیرین جلوه‌گر شو!»

عبارت‌های به‌کار رفته در حق دنیا در این متن و از جمله "شیرینی"، "دنیاپرستی" و "آزمندی به دنیا"، ما را به یاد استعاره‌هایی از قرآن کریم می‌اندازد که دنیا را چون زنی دانسته است؛ « **انما مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یأکل الناس والانعام حتی اذا أخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها أتاها امرنا لیلاً او نهاراً فجعلناها حصیداً کأن لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون**» (سوره یونس ـ۲۴)

(جز این نیست که داستان زندگانی این جهان، مانند آبی است که آن‌را از آسمان فرو فرستیم که رستنی‌های زمین، آنچه مردم و چارپایان از آنها می‌خورند، با آن درآمیزد تا چون زمین، زیورهای خود را برگیرد و آرایش یابد و مردم گمان کنند که بر آن در بهره‌گیری، توانایی دارند، ناگهان امر ما، شب یا روز در رسد و آن‌را چنان برکنده و بر جای نهیم که گویی روز پیش، هیچ نبوده است، بدین گونه نشانه‌های خود را برای گروهی که می‌اندیشند، روشن می‌داریم.)[2] همچنان‌که ما را به یاد تشبیه دنیا به

۱ـ "امالی شیخ صدوق"، صفحات ۱۰۰ـ۹۹؛ مجلس ۲۱.

۲ـ "سیوطی" می‌گوید: «این دنیا مثال عروسی است که چون با پوشاک و زینت آلات، آراسته شود به نزد همسرش درمی‌آید ولی او را خوش نیاید. دنیا نیز چنین است. اگر دنیاپرستان بر این پندار باشند که می‌توانند از آن کامجویی کنند، با انواع بلاها و گرفتاری‌ها، روبرو شوند.» ("معترک الاقران" بخش دوم، صفحه ۱۴۵)

زن روسپی می‌اندازد که "سفر امثال" مفصل ازآن سخن به‌میان آورده[۱] و بنابرآنچه که "موسی بن میمون" گفته است، این صفت برای دنیا، در نظر گرفته شده است (دلالة الحائرین، جلد۱، صفحه۱۵).

توصیف‌هایی که در سوره دهم از زبور مورد تحقیق، برای دنیا اطلاق شده از جمله اینکه: "کسی که شناختی از آن ندارد، شهوت آن‌را می‌جوید" و "شهوتی هوس انگیز است" و... عیناً همان‌هایی است که در "سفرامثال" به تفصیل آمده است.[۲]

ـ در سوره چهارم آمده است: « مرا فراموش می‌کنی و دیگری را یاد می‌کنی و از نفرت مردم می‌ترسی و به من پناه می‌آوری و از نفرت ایشان می‌هراسی و از خشم من در امان می‌مانی.»

دعای حضرت داود (ع) نیز همین مضمون را دارد: « سپاس خدای را که در ایام زندگی به او امید دارم و اگر جز او را بخواهم، نومید می‌گردم.»[۳]

و در سوره هشتم آمده است: «ای بنی‌آدم! همگی گمراهید مگر آنان که هدایتشان کردم و همگی بیمارید مگر کسانی که شفایشان دادم و همگی در هلاکتید مگر آنهایی که زنده‌شان کردم و جملگی فقیرید مگر آنها که ثروتمندشان ساختم و همگی گناهکارید مگر آنان که عصمتشان بخشیدم.»

و این در واقع بیان دیگری از حدیثی است که "ابن بابویه قمی" به سند خود از [امام] جعفربن محمد صادق (علیه السلام) به نقل از پدر و از پدرانش (علیهم السلام)

۱ـ از جمله کسانی که تحت تأثیر این ایده قرار گرفته و دنیا را به "روسپی" تشبیه کرده‌اند: "حکیم ترمذی" (کتاب ختم الاولیاء، صفحات ٤٢٩ـ٤٢٧، "جواب کتاب من الری" صفحات ٤٢٩ـ ٤٢٧، "مسألة في خلق الانسان"، صفحه٤٧)، "ابوالعلاء المعری" (رسالة الغفران صفحه ۳۱۸) بوده‌اند . با نگاهی به عبارات فوق‌الذکر و در پرتو تشبیه دنیا به روسپی، می‌توان به علت برحذر داشتن از دنیا و زنان ـ هم‌زمان ـ در این حدیث نبوی، واقف گردید: « دنیا شیرین و شاداب است و خداوند شما را درآن قرار داده تا ببیند چه می‌کنید؛ پس از دنیا دوری کنید و از زنان بپرهیزید که نخستین فتنه در بنی اسراییل از سوی زنان بود.» (این حدیث را "مسلم" به نقل از "ابوسعید خدری"، روایت کرده است).

۲ـ "سفر امثال"، اصحاح پنجم، شماره‌های ٦ـ۱.

۳ـ "التاریخ الکبیر"، جلد ٥، صفحه ۱۹۳.

روایت کرده و می‌فرماید: « پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که خداوند جل جلاله فرمود: بندگان من! همگی گمراهید مگر آنکس که او را هدایت کردم و همگی فقیرید مگر آنکس که ثروتمندش ساختم و همگی گناهکارید مگر کسی که عصمتش بخشیدم.»[۱]

ـ در سوره پانزدهم طی مطلبی، فرزندان آدم به ترحم بر مستمندان و اکرام یتیمان و اینکه برای آنان چون پدری مهربان و برای بیوه زنان چون همسری پر عاطفه باشند، فراخوانده شده‌اند.

این خصلت‌ها، از جمله خصلت‌های حضرت داود (علیه السلام) است؛ چه "ثعلبی" از وی روایت کرده که طی مناجات بلندی، گفته است: « پاک و منزه پروردگاری که نور الهی را آفریدی، فرمانم دادی که برای یتیمان، چون پدری مهربان و برای بیوه زنان چون همسری پر مهر باشم.» (عرائس المجالس، صفحه۱۷۷)

و "ابن عساکر" از "وهب" نقل کرده که گفته است: «حضرت داود بخش عمده زندگیش را به پرستش خدا و مهرورزی نسبت به مستمندان سپری کرد.»[۲] و "ابن کثیر" از "ابن عساکر" این گفته حضرت داود را نقل کرده است: «برای یتیمان پدری مهربان باش و بدان هرآنچه بکاری، درو خواهی کرد.»[۳]

و "ابن بابویه قمی" به سند خود از [امام] جعفرصادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «خداوند عزوجل به حضرت داود(علیه السلام) وحی کرد که هرگاه هریک از بندگانم کار نیکی انجام دهند، آنان‌را وارد بهشت می‌گردانم» می‌پرسد: پروردگارا! چه کار نیکی؟، پاسخ شنید: «گرهی از کار مؤمنی بگشاید حتی اگر با دانه‌ای خرما باشد.» حضرت داود (علیه السلام) می‌گوید: «حقا که هرکس تورا شناخت، هرگز از تو نومید نخواهد گشت.»[٤]

۱ـ "امالی الشیخ الصدوق"، صفحه ۱۰۱؛ مجلس۲۲.

۲ـ التاریخ الکبیر، جلد۵، صفحه ۱۹۰.

۳ـ "قصص الانبیاء"، جلد دوم، صفحه۴۲۳.

٤ـ "معانی الاخبار"، صفحة ۳۷٤، "باب معنی الحسنة التی تدخل العبد الجنة" .

ـ در سوره شانزدهم از توسل به ستارگان برای طلب باران نهی شده و کسانی که چنین کنند، تکفیر گشته و لزوم درخواست باران و روزی از خداوند روزی رسان، مطرح شده است.

در دعاهای حضرت داود نیزاشاره‌هایی به این نکته وجود دارد؛ ازجمله این دعا:

«و سپاس خدای را به شمار وزش بادها و تعداد ابرها و شمارگان روز و شب و آمد و شد خورشید و ماه و ستارگان.» [۱]

ـ در سوره نوزدهم آمده است: « من به تصویر و چهره (ظاهری) شما نگاه نمی‌کنم بلکه به آنچه در دل دارید، توجه می‌کنم و از شما نیز همین خصلت را می‌خواهم.»

و این درست در مورد حضرت داود، منطبق است. درباره‌اش گفته‌اند که او کوتاه قامت، بیمارگون، زردچهره و چشم آبی ("عرائس المجالس"، صفحه۱۶۹) ولاغراندام و کوتاه قامت ("الانسان الکامل"، صفحه ۱۲۵) بود. و در عین حال او را "دل پاک و خوش دل" ("الانسان الکامل": صفحه۱۷۲) و "مهربانترین با مردم و خوش برخوردترین آنان" (الانسان الکامل، صفحه۱۲۵) نیز توصیف کرده و درباره‌اش گفته‌اند: « بسیار پرقدرت و مسلط به علوم زمانهٔ خود بود» ("الانسان الکامل"، صفحه۱۲۵).

همچنان‌که موارد مطرح شده در سوره یاد شده به عنوان معیاری برای برشمردن قاتلان جالوت، درنظر گرفته شده است چه: «خداوند به "شموییل" وحی کرد در میان فرزندان "ایسا" کسی هست که جالوت را به قتل می‌رساند و من می‌خواهم او را که یک چوپان است، پس از تو جانشین [خود] بر روی زمین بگردانم و تصمیم گرفتن را به وی آموزش دهم، پس به "ایسا" بگو که فرزندش را یک یک بر تو عرضه کند. "ایسا" را فرا خواند و به وی گفت: فرزندانت را بر من بنمای! او نیز دوازده فرزندش را ـ که همچون سربازان سواره نظام بودند ـ به وی نشان داد. او آنان را بر شاخ و تنور گذراند و چیزی ندید و به آن جسم گفت: بیرون شو! آن نیز بر تنور ظاهر می‌گشت.

۱ـ "التاریخ الکبیر"، جلد۵، صفحهٔ ۱۹٤ .

خداوند به وی وحی فرمود: ما مردان را به صورت و چهره آنان نمی‌گیریم بلکه به همت و دلهایشان می‌سنجیم. به "ایسا" گفت: آیا جز اینها، فرزند دیگری داری؟ گفت: خیر. "شموییل" می‌گوید: خداوندا، مدعی است که فرزند دیگری جز اینان ندارد. [خداوند] گفت: دروغ می‌گوید. "شموییل" گفت: ای "ایسا"! خدایم تورا تکذیب می‌کند. گفت: خداوند درست می‌گوید، ای پیامبرخدا. من فرزند خردسالی دارم که او را "داود" می‌خوانند، به خاطر کوتاهی قد، کوچکی جثه و حقارت اندام، شرمم آمده که مردم او را ببینند. او مشغول چرانیدن گوسفندان در فلان و بهمان دره است. "داود" (علیه السلام) کوتاه اندام، بیمار، زردگون و آبی چشم بود. طالوت او را به‌خود فراخواند و گفته می‌شود خود به نزدش رفت.»[۱]

ـ و در سوره بیست و پنجم آمده است: « ای فرزند آدم، معصیتم می‌کنید حال آنکه از گرمی خورشید، می‌نالید.» و در مناجات داود آمده است: پاک و منزه خدای آفریدگار نور. من آنم که تاب گرمای خورشید را ندارم، چگونه می‌توانم آتش دوزخت را تحمل کنم؟[۲]

ـ برحذر داشتن از شرک به‌خدا و وعده مجازات سخت برای مشرکان. در میراث اسلامی و در اخبار مربوط به حضرت داود [علیه السلام] آمده است: « خداوند به وی وحی فرمود: ای داود! آیا می‌دانی که چه هنگام آنان‌را سرپرستی خواهم کرد؟ وقتی دل‌های خویش را از شرک پاک سازند و شک و تردید را از خود برانند.»[۳]

ـ اشاره به عذاب قبر، که در دو فراز پایانی سوره پنجم صریحاً بدان اشاره شده و در سوره هفتم آمده است: «هرکس بدون ره توشه وارد قبر شود، مانند آنست که بدون کشتی، به دریا رفته باشد.» و در سوره سیزدهم آمده است: « برای [پس از] مرگ، به اندازه سکونت خویش در قبر، ره توشه برگیرید.»

۱ـ "عرائس المجالس"، صفحه ۱۶۹.

۲ـ "عرائس المجالس"، صفحه ۱۷۷.

۳ـ "غیث المواهب العلیة"، ج۳، صفحه ۲۳۸.

براستی که احادیث صحیح نبوی، فراوان از فتنه قبر و عذاب آن، سخن به‌میان آورده‌اند.[۱]

حدیث وهب در بشارت پیامبری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که در پی خواهد آمد، متضمن هشدار حضرت داود نسبت به عذاب قبر و ارتکاب آن‌چیزهایی است که موجب آن می‌شود؛ در این حدیث آمده است: «ای داود! هرکس از امت محمد مرا ملاقات کند و شهادت دهد که خدایی جز من وجود ندارد و شریکی ندارم و این‌را تصدیق کند، در بهشت و کرامتم، با من خواهد بود و هرکس که محمد را تکذیب کند یا هر آنچه را که او گفته و آورده، تکذیب نماید و کتابم را مورد تمسخر قرار دهد، در قبرش عذاب خواهم فرستاد و فرشتگان، صورت و پشت او را به‌هنگام خاکسپاری و در قبر، خواهند زد و سپس او را به درک اسفل دوزخ، فرو خواهم انداخت» (**"کتاب هدایة الحیاري"، صفحهٔ ۹۶**).

علاوه براین، نسخه زبوری که اینک در اختیار ماست، احادیث نبوی را به لحاظ اصولی و معنایی، اقتباس کرده ولی لحن یا عبارت‌های آن‌را تغییر داده است؛ به عنوان مثال در سوره پنجم آمده است: « ای فرزند آدم، بدان که من خانهٔ تنهایی‌ام...» که خطاب در اینجا از سوی دنیاست حال آنکه در حدیث آمده که این زبان‌حال قبر است.[۲]

و در سوره نوزدهم آمده است: « مکر من از خزیدن مورچه بر سطح صیقلی و در شبی تاریک، پوشیده‌تر است.» ولی در احادیث، این حکم مربوط به شرک به‌خدا و نه مکر او، وارد شده است؛ چه از ابن عباس [به نقل از پیامبر] روایت شده که فرمود: «شرک بر امت من از خزیدن مورچه کوچکی بر روی سطح صیقلی و درشبی تاریک، پوشیده‌تراست.»[۳] و از عایشه نیز [به نقل پیامبر(ص)] روایت شده که فرمود: « شرک،

۱ـ "صحیح البخاری"، جلد۲، صفحه۱۰۱، کتاب الکسوف، ابواب العمل في الصلاة، باب ما جاء فی عذاب القبر؛ "نوادرالاصول" جلد۱، صفحات ۱۷۸ـ۱۷۵، اصل بیست وششم، ذکر فتنه‌های قبر؛ "احیاء علوم الدین"، جلد٤، صفحات ۵۳۵ـ۵۳۰، کتاب ذکرالموت و پس از آن، باب هفتم.

۲ـ "نوادرالاصول"، جلد۲، صفحه ۱۰۵، اصل شماره ۱۲٤.

۳ـ "نوادرالاصول"، جلد ٤، صفحه ۱٤۲، اصل ۲۷٤.

از خزیدن مورچه بر روی سطحی صیقلی در شبی تاریک، پوشیده‌تر است...»[1] که در متن مورد نظر ما، تصرفی در این احادیث صورت گرفته و موضوع حکم از "شرک" به "مکر" تبدیل شده است.

ولی آیا این اشاره‌ها و نشانه‌ها در پذیرش صحت انتساب "زبور" مورد نظر ما به حضرت داود (علیه السلام)، کافی است؟ یا اینکه مسئله نیازمند نظر عمیق‌تری بویژه در خصوص موارد مخالف با قرآن و مقتضیات اسلام است؟

پاسخم اینست‌که هر کتاب مقدسی از نظر مسلمانان، باید با معیارهایی سنجیده شود تا صحت و مصداقیت آن ثابت شود و شبهه دروغ بودنش زدوده گردد. مهمترین این معیارها و بلکه عمده‌ترین آنها از نظر [مسلمانان]، مژده بعثت پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و ذکر برخی ویژگی‌ها و خصایل و شمایل آن‌حضرت و اشاره به برتری امت ایشان است.[2]

از این خاستگاه "زبوری" که اینک در اختیار ماست، برای حسن قبول یافتن، حتماً

۱ـ "نوادرالاصول"، جلد٤، صفحه ١٤٧، اصل ٢٧٤.

۲ـ "قاضی عیاض" می‌گوید: « مفسران گفته‌اند که خداوند این میثاق و عهد و پیمان را به‌نگام وحی گرفته و هم‌زمان با بعثت هرکس به پیامبری، از "محمد" برایش می‌گوید و او را مورد ستایش قرار می‌دهد و پیمان می‌گیرد که چنانچه زمانش را درک کرد، به وی ایمان آورد.» ("الشفا"، جلد۱ صفحات: ۱۱۲ـ۱۱۱. و می‌گوید: "علی بن ابی‌طالب" ـ رضی الله عنه ـ فرمود: « خداوند هیچ پیامبری را از حضرت آدم به بعد، مبعوث نکرده مگر از او در مورد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیمان گرفته باشد که چون مبعوث شد و [پیامبر موردنظر] زنده بود، به وی ایمان آورد و به یاریش بشتابد و از قوم خود نیز در این مورد، پیمان گیرد.» از جمله آیات قرآنی که به مژده‌های کتب آسمانی پیشین اشاره دارند عبارتند از: آیه‌های شماره ۸۹، ١٤٤ و ١٤٦ از سوره بقره، آیه ۸۳ از سوره مائده، آیه ۱۵۷ از سوره اعراف، آیه ۹٤ از سوره یونس، آیه شماره ٤٣ از سوره رعد، آیه‌های ۱۰۹ـ۱۰۷ از سوره اسراء و آیه ۱۹۷ از سوره شعراء. و نیز نگاه کنید به: روایات حدیثی مربوط به مژدهٔ کتب آسمانی پیشین به پیامبری حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در "التاریخ الکبیر"، جلد۱، صفحات ۳٤٥ـ۳۳۹. باب ما جاء في الكتب من نعته وصفه وما يشرف الانبياء به امهم من بعثه؛ "الدرالمنثور" جلد۳، صفحات ۲۳۱ـ۲۲۷؛ "اعلام الدین" صفحه ۲۱۸؛ "الشفا" جلد۱ صفحات ٤٨٨ و ٤٥٠ و ٤٥٤ تا ٤٥٧. "ابوفارس عبدالعزیز الملزوزی المرینی" می‌سراید: « معجزه‌های احمد [حضرت محمد] قابل شمارش نیست و من بخشی از آنها را برمی‌شمارم. در کتابهای آسمانی تورات و انجیل، در وصف او به تفصیل سخن رفته است.» "نظم السلوك في الانبياء والخلفاء والملوك"، صفحه۱۸.

باید با این معیار اساسی، سنجیده شود. آیا واقعاً در آن اشاره‌های مستقیم یا غیرمستقیمی به [پیامبری] حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) و ویژگی‌های آن‌حضرت و امت وی، به‌میان آمده است؟

وقتی به احادیث اسراییلی قید شده در کتاب‌های میراث اسلامی، مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که زبور نیز از دیگر کتاب‌های آسمانی که طی آن مژده پیامبری محمد[1] و سخن راندن از ویژگی‌های آن‌حضرت و ستایش از امت وی را داده‌اند، مستثنا نیست.

از جمله مثلاً حدیث "وهب بن منبه" را داریم؛ "عبدالمنعم بن ادریس" به نقل از پدرش از "وهب" روایت کرده که در داستان داود می‌گوید: «از جمله آنچه که خداوند در زبور به وی وحی کرد، این بود: « ای داود! پس از تو پیامبری خواهد آمد که نامش "احمد" و "محمد" و راستگو و سید است که هرگز بر او خشم نمی‌گیرم و هرگز مرا به‌خشم نمی‌آورد و پیش از آنکه معصیتم کند، گناهان قبل و بعد او را بخشیده‌ام و امتش نیز مورد رحمت من است و همان نمازهایی را که برای پیامبران درنظر گرفتم، برای امت او نیز درنظر گرفتم و همان فریضه‌هایی را بر ایشان واجب گردانده‌ام که بر پیامبران و فرستادگان دیگر واجب ساختم تا اینکه روز رستاخیز، نزدم آیند و نور ایشان همچون نور انبیاست. من برایشان فرض کردم که برای هر نماز، طهارت داشته باشند همچنان‌که در مورد پیامبران پیش از ایشان نیز چنین مقرر داشته‌ام و آنان‌را به حج گزاردن فرمان دادم همچنان‌که پیامبران پیشین را فرمان دادم و آنها را به جهاد فرمان دادم همچنان‌که فرستادگان پیش از ایشان را به این امر فرمان داده‌ام. ای داود! من، محمد و امت او را بر همه امت‌ها، برتری بخشیدم و آنان‌را شش خصلتی دادم که

۱ـ "ابن هشام" شعری را از "سماک یهودی" نقل کرده که در واقع در پاسخ "کعب بن الاشرف" سروده بود و با این ابیات آغاز می‌گردد: بسی در اندوهم و غم سنگینی دارم در شبی که به درازا کشیده است ـ می‌بینم یهودیان همگی آن‌را انکار می‌کنند حال آنکه جملگی بخوبی از آن آگاهند... (السیرة النبویة، ج۳، صفحهٔ ۶۰۰)

بـه هـیچ امـت دیگـری نـداده‌ام، آنـان‌را در لغـزش و فراموشـی، نکـوهش نمـی‌کـنم [می‌بخشم]، گناهان غیرعمد آنان‌را می‌بخشم و اگر آمرزش طلبیدند، آنان‌را می‌آمـرزم و هرآنچه را برای آخرت خویش کردند، چندین برابرش می‌سازم و به آنها می‌دهم و اگر بر رنج‌ها و دشواری‌ها، شکیبایی کردنـد و انـالله و انـاالیـه راجعـون گفتنـد، رحمـت و هدایتم را نثارشان می‌کنم و اگر مرا خواندند، آنان‌را اجابت می‌کـنم... ای داود! هـرکس از امت محمد که به دیدارم آید و شهادت "لااله الاالله" و "لا شریک له" دهد و صـادقانه این‌را بگوید، او با من خواهد بود و بهشت و عزتم را به او خواهم داد و هرکس که به دیدارم آید و محمد را تکذیب کرده و آنچه را که او آورده، باور نداشته باشد و کتـابم را مورد تمسخر قرار دهد، در قبـر، بـاران عـذابش فـرو خـواهم فرسـتاد و فرشـتگان، صورت و پشت او را به‌هنگام خاکسپاری و در قبر، خواهند زد و او را بـه درک اسـفل درخواهم انداخت.»[1]

"قاضی العیاض" و "محمد المهدی الفاسی" یاد کرده‌اند که از جمله مطـالبی کـه در کتب انبیاء (تورات و زبور) آمده، این گفتـه حـضرت داود (علیـه الـسلام) اسـت کـه فرمود:

«پروردگارا! برای ما محمد را فرو فرست که بجای‌آورنده سنت پس از دوره فتـرت است.»[2]

و "البوصیری" می‌گوید: «و در زبور، خداوند متعال به داود (علیه السلام) می‌فرماید: برای تو فرزندی به‌دنیا خواهد بود کـه مـرا، پـدر او و او را فرزنـدم مـی‌خواننـد، داود

۱ـ "هدایت الحیاری"، صفحه۹٦ . "الجلال السیوطي" این حدیث را به "البیهقی" نسبت داده است؛ ("الخصائص الکبری"، جلد یک، صفحه۱٤)

۲ـ "الشفا"، ج۱ صفحه ٤٥٠، "مطالع المسرات"، صفحه ۱۱۹، و بنابر همین نکته است که بسیاری از علمـای مسلمان نام "مقیم السنة" (بجای آورنده سنت) را در شمار نامهای پیامبر (صلی الله علیه و آلـه) در نظـر گرفته‌اند (به عنوان مثال نگاه کنید به: "الشفا"، جلد۱ صفحه ٤٥٥ و "دلائل الخیرات"، صفحه٦۲.)

می‌گوید: خداوندا! عمل کننده به سنتی را مبعوث گردان که همه مردم بدانند او [همچون دیگر ابنای بشر]، از جنس بشر است.»[1] از جمله آنچه که از پیامبراکرم حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در ثواب و پاداش بزرگی که برای امتش در نظر گرفته شده و در عظمت شریعتی که خداوند متعال او را بدان وحی کرده، آمده است:« حضرت داود(علیه السلام) گفت: «پروردگارا! ثواب قربانی کردن از سوی یکی از افراد امت محمد (صلی الله علیه و وآله سلم) چیست؟ خداوند عزوجل فرمود: ثواب وی آنست که در ازای هر موی [آن قربانی]، ده حسنه برایش منظور می‌شود و ده گناه از وی پاک می‌گردد و ده درجه بر مرتبه وی افزوده می‌شود.» سپس گفت: ثواب آن‌کس که شکم قربانی را پاره کند، چیست؟ فرمود: «ثوابش آنست که هرگاه قبر وی شکافته شد، خداوند متعال او را در امان از گرسنگی و تشنگی و هول و هراس روز قیامت، بیرون می‌کند و ای داود، در ازای هر بخش از گوشت این قربانی، او را پرنده‌ای در بهشت است که بر هر بال او مرکبی از مرکب‌های بهشت است و بر هر پری از اندام آن، کاخی در بهشت و بر هر مویی از سر آن، حوریه‌ای بهشتی، قرار دارد. ای داود! آیا می‌دانی قربانی‌ها، چهارپایانند و قربانی‌ها، گناهان را پاک و بلاها را دفع می‌کنند؟ پس بسیار قربانی کن که قربانی‌ها، فدای مؤمن و همچون جایگزین اسحاق در ازای کشته شدن اویند.»[2]

در برخی احادیث از برخی نام‌های آن‌حضرت در "زبور" یاد کرده‌اند؛ از جمله نام

۱ـ "المخرج و المردود"، صفحه ۱۳۹. "ابن القیم الجوزی" این حدیث را با اندکی اختلاف در لفظ آورده و طی تفسیری برآن، می‌نویسد: « مراد وی آنست‌که محمد را مبعوث گردان تا مردم بدانند که مسیح نیز نه خدا که بشر و فرزند بشر است و نه فرزند خالق بشر. خداوند نیز هدایتگر امت و زداینده غم‌ها را مبعوث گرداند و حقیقت امر حضرت مسیح را که بنده‌ای بزرگوار و پیامبری فرستاده بود ـ و نه آن ادعاهای مسیحیان و آنچه که یهودیان درباره‌اش گفته‌اند ـ برای همگان روشن ساخت.» (هدایة الحیاری"، صفحه۷۲ و نیز نگاه کنید به: "المخرج و المردود"، صفحه ۱۳۹.

۲ـ "الغنیة لطالبي طریق الحق"، جلد۲، صفحه ۳٦۸ فصل في فضیلة یوم النحر والاضحیة.

"الماحی" برای پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) که در زبور و نیز در "صحف ابراهیم" آمده است؛ چه "ابن بابویه قمی" به سند خود به نقل از ابی جعفر محمدبن علی الباقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: « نام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در "صحف ابراهیم"، "الماحی" و در تورات موسی، "الحاد" و در انجیل عیسی، "احمد" و در فرقان، "محمد" (صلی الله علیه و آله وسلم) است. از آن‌حضرت پرسیدند: "الماحی" به چه معناست؟ فرمود: به معنای پاک‌کننده تصاویر، بت‌ها و پاک کننده خود بت‌ها و تیرهای بخت آزمایی [زمان جاهلیت] و همه معبودها جز خداوند رحمن است. پرسیدند: معنای "الحاد" چیست؟ فرمود: با هرکس چه دور و چه نزدیک که با خدا و دین او از سر دشمنی در آید، دشمنی می‌کند. پرسیدند: معنای "احمد" چیست؟ فرمود: یعنی نیکو ستایش شده خداوند عزوجل در قرآن در ازای کارهای پسندیده‌اش. پرسیدند: معنای "محمد" چیست؟ فرمود: خداوند و فرشتگان او و همه پیامبران و فرستادگانش و تمامی امت‌ها، او را ستایش می‌کنند و بر او درود می‌فرستند و نامش در عرش خداوندی چنین نوشته شده است: محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم...»[1] یادآور می‌شود که علمای اسلامی با "زبور"[2] موجود در عهد قدیم به دو صورت

۱ـ "امالی شیخ صدوق"، صفحه۷۱، المجلس ۱۷.

۲ـ منظورم "سفر مزامیر" است که مسلمانان آنرا همان "زبور داود" تلقی می‌کنند. ("الجواب الصحیح"، جلد۲، صفحه۲۷۷ . "المخرج و المردود"، صفحه ۱۳۹. "ارشاد الثقات"، صفحه۱۱؛ "مع الانبیاء فی القرآن الکریم"، صفحه۲۸۷، "دروس فی تاریخ الادیان"، صفحه ۱۱۲) ولی از نظر اهل کتاب [مسیحیان و یهودیان]، زبور شامل کتاب‌های زیر است: ایوب، مزامیر، امثال، جامعه و غزل غزلها. باید دانست که اطلاق "زبور داود" بر "سفر مزامیر"، دقیق نیست؛ زیرا "سفر مزامیر" در عهد قدیم شامل ۱۵۰ مزمور است که تنها هفتاد و سه تای آنها (Dictionnaire encyclopedique Auzou, 2004, Editions philipe Auzou , Paris, 2003, P.387,1240 و یا هفتادوچهارتای آنها (encyclopedie p.333 مربوط به "داود" می‌شود و بقیه آنها از تضیف‌های "هیمان" و "ایتان" و "سلیمان" و "آساف" و "یدتون" و "موسی" و "بنی قورح" است ("مع الانبیاء فی القرآن الکریم" صفحه ۲۸۷). گو اینکه "موسی ابن میمون" سخنی دارد حاکی از اینکه "سفر مزامیر" از تألیف داود است، می‌گوید: «... و به این گونه از روح‌القدس، داود مزامیر را تألیف کرد.» ("دلالة الحائرین"، جلد۲، صفحه۴۳۵)

برخورد کردند: صورت نخست: با تکیه بر ترجمه‌های عربی که در آنها نام "محمد" یا "محمود" و یا مشتقات این نام‌ها وارد شده است.[۱] از جمله پیشگویی‌های مربوطه، مواردی است که برخی علمای اسلام از مزامیر شمارهٔ چهل و هشتم[۲]، پنجاهم[۳]، هفتادودوم[٤] و یکصد و چهل و نهم[٥] یاد کرده‌اند.

و صورت دوم تأویل و تفسیر متون به صورتی است که معنای مژده پیامبری حضرت محمد و اشاره به برخی صفات آن‌حضرت ـ که منحصر به اوست[٦] ـ و نیز به برتری امت او، از آن برداشت شود. از جمله پیشگویی‌های مربوطه، می‌توان به مزمور

۱ـ "قاضی عیاض" می‌گوید: «و خداوند امت خود را در کتابهای پیامبرانش، "حمادین" نام نهاده است یعنی که [پیامبر اسلام] باید "محمد" و "احمد" نامیده شود» ("الشفا"، جلد۱ صفحه٤٤٥) و می‌گوید: پیامبر محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) را "محمد" و "احمد" نامیده‌اند و "محمد" به معنای "محمود" است که در زبور داود نیز همین نام بر او رفته است (همان منبع، جلد۱، صفحه٤٦٠).

۲ـ "الدین و الدولة" صفحه ۱۳۹؛ "الاجوبة الفاخرة" صفحه ۲۰۸؛ "الجواب الصحیح" جلد۲، صفحات ۲۷۹ـ۲۷۷؛ "ارشاد الثقات"، صفحه ۲۹ و مقایسه شود با عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور شماره ٤۸، آیات ۱و۲.

۳ـ "الدین و الدولة"، صفحه۱٤۰، "المخرج و المردود علی الیهود"، صفحات: ۱۳۹ـ۱۳۸، "النبی الامی فی التوراة والانجیل" صفحهٔ ۱۷۸؛ "هدایة الحیاری" صفحه۷۱؛ و مقایسه شود با عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور۵۰، آیات ۳ـ۱.

٤ـ "الدین و الدولة"، صفحات ۱٤۲ـ۱٤۰، "الاجوبة الفاخرة"، صفحه۲۰۸، "الجواب الصحیح" جلد۲، صفحه۲۸۰؛ "المخرج و المردود" صفحات ۱۳۸و۱۳۹؛ "النبی الامی فی التورات و الانجیل"، صفحات ۱۷۹ـ۱۷۸؛ "هدایة الحیاری" صفحه ۷۱. "ارشاد الثقات" صفحه۲۹، و مقایسه شود با: عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور۷۲، آیات ۱۷ـ ۸.

٥ـ "الدین و الدولة"، صفحات ۱٤۳ـ۱٤۲؛ "الاجوبة الفاخرة"، صفحه۲۰۸؛ "الجواب الصحیح" جلد۲، صفحات ۲۷۷ـ۲۷٤؛ "النبی الامی فی التوراة و الانجیل" صفحات ۱۷۷ـ۱۷٥، "المخرج و المردود"، صفحات ۱۳۹ـ۱۳۸؛ "هدایة الحیاری" صفحات۷۱ـ ۷۰، "اظهار الحق" صفحه ٤۳٦ و مقایسه شود با عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور۱٤۹، آیات ۹ـ ٤.

٦ـ "البوصیری" می‌سراید: سلام و درود همواره برای اوست و وصف پیامبر را از زبان زبور بشنو. ("المخرج و المردود"، صفحه ۱۳۹، "قاضی عیاض" می‌گوید: «اوصاف و القاب و ویژگی‌های آن‌حضرت در کتاب‌های [آسمانی]، به فراوانی یاد شده است.» ("الشفا"، جلد۱، صفحه٤٥۷)

دوم[۱] و هشتم[۲] و چهل وپنجم[۳] و یکصدودهم[٤] و یکصدوپنجاه و دوم[٥] اشاره کرد.

وقتی نگاهی به "زبور" خطی بازیافته خود می‌اندازیم، می‌بینیم که در دو جا به محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره شده است:

اشاره نخست، به صراحت در سوره دوم آن آمده است: « خداوند تبارک و تعالی گفت: خود برای خودم شهادت دادم که پروردگاری جز من نیست، تنها منم و شریکی ندارم. محمد، بنده و فرستاده منست (صلی الله علیه و آله و سلم)».

و اشاره دوم، جنبه تلویحی (ضمنی) دارد و در سوره نهم و به صورت اقتباس از قرآن کریم یعنی آیهٔ «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله» (سوره نور، آیه۶۲ و سوره حجرات، آیه۱۵) است.

این آیه در سیاق قرآنی خود، خیلی صریح و با دلالتی آشکار، نشان از آن دارد که مراد از رسول، همانا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است ولی وقتی به صورت اقتباس درمی‌آید و در سیاق دیگری در "زبور" قرار داده می‌شود، مراد از "رسول"، مبهم می‌شود؛ ای بسا مراد از آن، حضرت داود نبی (علیه السلام) یا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و یا عموم پیامبران ـ به اعتبار اینکه لام تعریف آن برای شمول جنس است ـ باشد.

۱ـ "الاجوبة الفاخرة، صفحه ۲۰۹، و مقایسه شود با: عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور دوم آیات۷ تا ۹. "قاضی عیاض" به خطا براین گمان بوده که آیهٔ نهم این مزمور، همانی است که در انجیل، مورد تفسیر قرار گرفته است، ("الشفا"، جلد۱، صفحات٤٥٧ ـ ٤٥٦)

۲ـ "الاجوبة الفاخرة"، صفحه ۲۰۹، و مقایسه شود با عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور هشتم آیات٤ تا ٦.

۳ـ "الدین و الدولة"، صفحه ۱۳۹، "الشفا" جلد۱، صفحه ٤٦٣؛ "الجواب الصحیح" جلد۲، صفحه۲۷۷؛"النبي الامي في التوراة و الانجيل"، صفحات ۱۷۷و ۱۷۸؛ "المخرج و المردود"، صفحات ۱۳۹ـــ ۱۳۸؛ "هداية الحياري"، صفحه ۷۱، "ارشاد الثقات" صفحه۲۹، "مطالع المسرات" صفحات ۱۱٤ـــ۱۱۳ و ۱۲٤، "اظهارالحق"، صفحات: ٤۳۵ ـ ٤۳۳ و مقایسه شود با: عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور٤٥، آیات ۲ تا ۵.

٤ـ "الدین و الدولة"، صفحه۱٤۲، و مقایسه شود با: عهد قدیم، سفر مزامیر، مزمور یکصد ودهم، آیات ۵تا۷.

۵ـ "الدین و الدولة"، صفحه ۱٤۳؛ "الاجوبة الفاخرة"، صفحات ۲۰۹ـــ ۲۰۸؛ "الجواب الصحیح"، جلد۲، صفحه۲۷۹؛ "هدایة الحیاری"، صفحه ۷۲. این مزمور در مزمورهای موجود در عهد قدیم، وجود ندارد زیرا شمار مزمورهای عهد قدیم فعلی، در هر دو روایت کاتولیکی و پروتستانی آن، از یکصدوپنجاه، فراتر نیست.

حال اگر گفته شود که حضرت داود، پیامبر بود نه فرستاده و این‌را خود وقتی فرشته‌ای نزدش آمد، تصریح کرد: سوگند به آن‌کس که مرا پیامبر قرار داد.[۱]» و درباره خود گفت: «منم داود، پیامبرخدا»[۲] و فرزندش سلیمان نیز این‌گونه او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «باید که از پیامبرخدا بپرسد که بر او چه رفته است»[۳] و علمای اسلام نیز او را به عنوان پیامبر توصیف کرده‌اند.[٤] ترجیحاً باید مراد از رسول در آیه وارده در زبور، همانا "محمد" باشد؛ زیرا اوست که پیامبری و رسالت را یکجا بر دوش داشته است.

پاسخ اینست که علمای دیگری هم هستند که "داود" را به عنوان "فرستاده خدا" خوانده‌اند؛ از جمله "ابن کثیر" ("تفسیرالقرآن العظیم"، جلد۷، صفحه ۳۵) و "ابن حزم" ("الفصل فی الملل و الاهواء و النحل"، جلد۴، صفحه ۴۰) و چنانچه گفته شود که چنین رسالتی از نظر کسانی که قائل به آنند، مرادف با "پیامبری" است،[۵] این اعتراض با تعریفی که "ابن حزم" از "رسالت" کرده و آن‌را "پیامبری و بیش از آن"[٦] دانسته است، پاسخ داده می‌شود. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا اوصاف "رسالت" بر حضرت داود (علیه‌السلام) منطبق است؟

۱ـ "التاریخ الکبیر"، جلد۵، صفحه ۱۹۲.

۲ـ "عرائس المجالس"، صفحهٔ ۱۷۹.

۳ـ سلیمان، زمانی این‌را گفت که پدرش داود، او را به جانشینی خود نشاند. ("عرائس المجالس"، صفحات ۱۸۲ـ ۱۸۱)

٤ـ به عنوان مثال نگاه کنید به: "التاریخ الکبیر"، ج۵ ، صفحات ۱۸۷ و ۱۹۱؛ "عرائس المجالس"، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۵؛ "البدایة و النهایة"، ج۲، صفحات ۹ و ۱۰.

۵ـ قائلان به مترادف بودن "پیامبر" و "فرستاده" به دلایلی از جمله این آیه، استدلال کرده‌اند: « و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لانبی» (سوره حج ـ ۵۲) (و ما پیش از تو هیچ فرستاده و هیچ پیامبری نفرستادیم.) چه ثابت می‌کند که هر دو، دارای ویژگی فرستاده شدن دارند و هر پیامبری، فرستاده و هر فرستاده‌ای، پیامبر است ("الشفا"، جلد۱، صفحهٔ ٤۸۸)، "ابوحامد الغزالی"، پیامبر و فرستاده را، پیامبر تلقی کرده است ولی فرق است میان پیامبر و پیامبری که فرستاده نشده است ("الرد الجمیل لالهیة عیسی بصریح الانجیل"، صفحه۹٦.)

٦ـ "علم الکلام علی مذهب اهل السنة و الجماعة"، صفحه ۹۹.

"قاضی عیاض" در این باره بر آنست که تفاوت نبوت و رسالت در آینست که رسالت، افزون بر پیامبری، فرمان هشداردهی و اعلام را نیز در خود نهفته دارد[۱] و "حکیم ترمذی" مهمترین تفاوت‌های میان پیامبر و فرستاده را این‌گونه توضیح داده است:

۱ـ فرستاده: ادعای نبوت می‌کند و برای گروهی فرستاده می‌شود و رسالتی دارد. "فرستاده" دارای شریعت است و خداوند متعال آنرا در اختیارش گذارده و قوم خود را بدان فرا می‌خواند.

۲ـ پیامبر: « ادعای نبوت دارد ولی برای کسی فرستاده نمی‌شود، چنانچه از وی بپرسند، خبر می‌دهد و خلق را به خدای متعال فرا می‌خواند و تابع شریعت پیامبر [پیش از خود یا هم‌زمان با خود] است و خلق را به شریعتی فرا می‌خواند که فرستاده، آن‌را آورده است.»[۲]

بنابراین مهمترین تفاوت پیامبری و رسالت، در دو نکته زیر است:

ـ رسالت داشتن فرستاده (رسول) که در واقع وظیفه هشداردهی و اعلام است.

ـ فرستاده (رسول)، دارای شریعت جداگانه‌ای است.[۳]

با مراجعه به کتاب‌های "قصص الانبیاء" می‌بینیم که جملگی ویژگی رسالت را برای "داود " یاد می‌کنند و این، ادعای پیامبر بودن و نه فرستاده و دارای رسالت بودنش را تضعیف می‌کند. از آن بالاتر اینکه در قرآن کریم ـ همچنان‌که اندکی بعد خواهیم دید ـ مواردی یافت می‌شود که این ویژگی را برای وی، ثابت می‌کند.

و بنابر قاعدهٔ: «عدم الوجود، لا یدل علی عدم الوجدان»، می‌گوییم: عدم توصیف وی به رسالت از سوی کسی، دلیل بر رسول (فرستاده) نبودن وی نیست.

۱ـ "الشفا"، جلد۱، صفحهٔ ٤٨٨ . و نیز نگاه کنید به: "مطالع المسرات"، صفحات ۱۰۵ـ۱۰٤.

۲ـ کتاب "ختم الاولیاء"، صفحه ۳۵۲.

۳ـ "الشفا"، جلد۱، صفحه٤٨٨؛ "قاضی عیاض" می‌گوید: « سخن درست و آنچه که انبوه علما برآنند، آنست‌که هر فرستاده‌ای، پیامبر هست ولی هر پیامبری، فرستاده نیست» . (همان منبع، جلد۱، صفحات٤٨٩ ـ ٤٨٨)

همچنان‌که قرآن، "حضرت داود" را به عنوان کسی که به وی فرزانگی بخشیده شده، توصیف می‌کند و این صفتی است که پیامبران و فرستادگان به یکسان بدان توصیف شده‌اند و در این صورت ترجیح پیامبری بر فرستادگی (رسالت)، ترجیح بلامرجح خواهد بود.

علاوه براین، راهیابی احتمال در معنی آیه یاد شده[1] پس از انتقال از سیاق اصلی به سیاقی دیگر، جنبه استدلالی آن‌را کمرنگ می‌سازد؛ زیرا وقتی در دلیلی، احتمال راه یابد، نمی‌توان بدان استدلال کرد و هر زمان که تفسیر و تأویل، متعدد باشند و احتمال‌های چندی مطرح باشد، نمی‌تواند همچون دلیل قاطعی مورد استناد قرار گیرد.

مجدد به موضوع اصلی این بخش می‌پردازیم: آیا برای حکم کردن به صحت کتابی که ادعا می‌شود آسمانی است، پذیرش معیار مژده پیامبری محمد و بیان برتری امت وی، کافی است؟

و آیا واقعاً این معیار از نظر محققان و علمای اسلامی برای حکم به درستی یا نادرستی احادیث، بسنده است؟

کسی که آثار کلاسیک اسلامی را پیگیری کرده باشد درمی‌یابد که در حکم به صحت اخبار و روایات نقل شده، این معیار هرگز مورد ملاک قرار نمی‌گیرد؛ دلیل آن نیز قواعد مشخص و قاطعی است که در کتاب‌های مربوط برای نقد اخبار و روایات و تمییز درست و نادرست آنها، در نظر گرفته شده است.

گو اینکه متأسفانه، در بسیاری از آثار اسلامی ما، این دید انتقادی را کمتر می‌یابیم و شیفتگی نسبت به مژده پیامبری اسلام، نویسندگان آنها را از نقد علمی، دور ساخته و حس انتقادی را از آنها گرفته است و مطالب مربوط را همچون مسلماتی قلمداد کرده‌اند که به عنوان دلیل درستی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خود به آنها استناد می‌کنند.

۱ـ آیه « انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله» (سوره نور ـ۶۲) (جز این نیست که مؤمنان، آنانند که به خداوند و پیامبرش ایمان دارند...)

داستان "انجیل برنابا" را که از یاد نبرده‌ایم؛ چه، پس از ترجمه آن به عربی به وسیله مورخ "خلیل سعادة"، بسیاری از اندیشمندان اسلامی بدون مطالعه انتقادی، آن‌را با شیفتگی و ذوق‌زدگی، پذیرا شدند و قاطعانه اعلام کردند که این همان انجیل صحیح و بدور از تحریف است[۱]. تنها به این دلیل که سرشار از سخن درباره پیامبر اسلام و بشارت پیامبری ایشان[۲] و مشتمل بر همسویی‌هایی با برخی عقاید اسلامی از جمله منزه دانستن ذات خدا و صفات او از تشبیه و دگرگونی و اینکه خداوند متعال نه می‌زاید و نه زاده می‌شود و هیچ مانندی ندارد[۳] و تحریم خوردن مردار و گوشت خوک[۴] و تحریم شراب‌خواری[۵] و اینکه می‌گوید فرد قربانی شده، "اسماعیل" است[۶] و این برخلاف تصور یهودی و مسیحی است که "اسحاق" را قربانی شده می‌دانند[۷] و از این نظر با اعتقاد اسلامی همخوانی ندارد، چه برآنست که حضرت عیسی مسیح بالای دار برده شد[۸] ولی به دار زده نشد[۹] و آن‌کس که به دار آویخته شد، "یهودای

۱ـ از جمله کسانی که با قاطعیت، صحت "انجیل برنابا" را اعلام کردند، "محمد ابوزهرة" (محاضرات فی النصرانیة، صفحات ٦٢ـ٥٦) و "احمد شبلی"، "النصرانیة"، صفحات: ٢٢٦ـ٢١٧ و "جعفر حسن عتریسی" ("التوراة و الانجیل و القرآن"، صفحة ٣٤١) بودند.

۲ـ "انجیل برنابا"، فصل ۱۷ شماره۱۳؛ فصل ۳٦ شماره ٦؛ فصل ۳۹ شماره‌های ۲۸ـ۱٤؛ فصل٤۱ شماره‌های ۳۱ ـ ۲۸؛ فصل٤۲ شماره‌های ۱۵ـ۱۰؛ فصل٤۳ شماره‌های ۱۵ـ۱۹؛ فصل ٤٤ شماره‌های ۳۲ـ۱۹؛ فصل۵۲ شماره‌های ۹ـ۷؛ فصل٥٤ شماره‌های ۲٤ـ۱؛ فصل ۵۵، شماره‌های ۳۸ـ۱؛ فصل ۷۲، شماره‌های ۲٤ـ۱۱؛ فصل۸۲ شماره‌های ۱۸ـ۱۳؛ فصل٨٤ شماره‌های ۲ و۳؛ فصل۹۰ شماره‌های ۳ و٤؛ فصل۹٦ شماره‌های ۱۵ـ۳؛ فصل ۱۱۲ شماره‌های ۱۱۲؛ فصل۱۲٤شماره۱۰؛ فصل۱۳٦ شماره‌های ۲۱ـ۱۰؛ فصل ۱٤۰، شماره۱؛ فصل ۱٦۳، شماره‌های ۱۳ـ۱۱؛ فصل۱٦۷ شماره ۹۱؛ فصل ۱۷٦ شماره ۷؛ فصل ۱۹۱، شماره‌های ۱۰ـ۵)؛ فصل ۲۰۸، شماره۷، فصل ۲۲۰ شماره‌های ۲۰ و ۲۱...

۳ـ "انجیل برنابا"، فصل۱۷ شماره‌های ۲۲ ـ۱.

٤ـ "انجیل برنابا"، فصل۳۲، شماره‌های ۳٤ ـ۳۲.

۵ـ "انجیل برنابا"، فصل۳۳، شماره۲.

٦ـ "انجیل برنابا"، فصل ٤٤، شماره‌های ۱۰ و ۱۱؛ فصل ۹۹، شماره۱۰.

۷ـ "سفر تکوین"، اصحاح ۲۲، شماره‌های ۱۳ـ۱.

۸ـ "انجیل برنابا"، فصل۲۱۵، شماره‌های ۳ـ٦، فصل ۲۱۹، شماره‌های ٦ـ۵.

۹ـ "سوره نساء" [قرآن مجید]، ایات ۱۵۷ و ۱۵۸.

اسخریوطی " خائنی بود که شبه حضرت مسیح بر وی انداخته شد[۱] و اینکه عیسی، پیامبر و فرستاده خداست و خدا نیست و پسر خدا هم نیست[۲] و در بردارنده برخی داستان‌هایی است که در شرح حال و زندگی پیامبراکرم،حضرت محمد (صلی الله علیه وآله و سلم)، مصداق دارد.[۳]

و نیز در پرداختن به برخی مسایل توحید، که قرآن کریم نیز با همان بیان مجازی و

۱ـ "انجیل برنابا"، فصل۱٤ شماره ۱۰، فصل ۱۱۲، شماره‌های۱۵ـ۱۳؛ فصل۱۱۷؛ فصل ۱۹۸شماره۱٦؛ فصل ۲۱٦، شماره‌های۱۳ـ۱؛ فصل ۲۱۷، شماره‌های۸۸ ـ۱؛ فصل ۲۱۸، شماره‌های۹ـ۱؛ فصل ۲۱۹، شماره ٤، فصل ۲۲۱، شماره‌های ۵ ـ۱؛ گو اینکه روایات اسلامی دیگری برآنند آنکس که شبه عیسی بر وی انداخته شد یکی از حواریون مخلص وی بوده است؛ در این راستا، "ابن جریح" می‌گوید: گفته‌اند که "عیسی بن مریم" به یاران خود گفت: « کدام یک از شما داوطلب است که شبه من بر او افتد و کشته شود؟ یکی از یارانش گفت: منI ای پیامبرخدا. و چنین شد و کشته شد و خداوند پیامبرش را به سوی خود بالا کشید ("تفسیر ابن جریح " صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸) " فخرالدین رازی " در تفسیردر اینکه فردی شبیه حضرت عیسی بر وی افتاد، شیطان بود یا انسان، تردید کرده است. ("مناظرة فی الرد علی النصاری" صفحه ٤۹.)

۲ـ "انجیل برنابا"، فصل ۵۲، شماره‌های ۱٤ـ ۱۰؛ فصل ۵۳، شماره‌های ۳٦ ـ۳٤؛ فصل۷۰، شماره‌های ۱۷ـ٤؛ فصل۸۳، شماره‌های ۳۱ـ۲۷؛ فصل ۹۰ شماره‌های ۳ و٤؛ فصل۹۱، شماره‌های ۱۲ـ۱؛ فصل ۹۲، شماره‌های ۲۰ ـ٤؛ فصل۹۳، شماره‌های ۱۰ـ۹؛ فصل ۹۵، شماره‌های ۱۱ و ۲ـ ۱۸؛ فصل ۹۷، شماره‌های ۱۸ـ۱؛ فصل ۹۸، شماره‌های ۳و٤؛ فصل ۱۲۸، شماره‌های ۱۰ـ۱؛ فصل۱٦۱، شماره‌های ۱٤ـ۱۳، فصل ۱۹۸، شماره‌های ۱۵ـ۱٤.

۳ـ ازجمله موارد ذکر شده در "انجیل برنابا"، داستان متوقف کردن خورشید به‌دست یشوع (فصل ۲٤ شماره ۱۳؛ فصل ۱۹۱، شماره۳؛ فصل ۳۸، شماره ۱۵) است که با آنچه از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده که آن‌حضرت برای حضرت علی (رضی الله عنه) دعا کرد که خورشید پس از غروب به جای عصر هنگام خود، بازگردد تا حضرت علی (رضی الله عنه) نماز عصر را بجای آورد و سپس غروب کرد، همخوانی دارد (باب فی تفسیر قول رسول الله (صلی الله علیه و سلم): « انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی » در کتاب "منازل القریة تألیف "حکیم ترمذی" صفحه ۹٤، پیوست شماره ۲، "مجالس العرائس" صفحه ۲۲۰، "الرد الجمیل"، صفحه ۹٦، "الموضوع فی معرفة الموضوع"، صفحه ۲٦٤، حدیث شماره ٤۷۱، "الموضوعات"، جلد۱، صفحات ۳۵۷ـ ۳۵۵؛ "المنارالمنیف"، صفحه ۵۷، حدیث ۸۳؛ "المقاصد الحسنة"، صفحه ۲۷۰، حدیث شماره ۵۱۹، "الشفا" جلد۱، صفحه ۵٤۹؛ "قصص الانبیاء" جلد۲، صفحات ۳۸۲ ـ ۳۸۱؛ "کتاب الفضائل" صفحات ٦۹ ـ ٦۸؛ "انس الفقیر و عز الحقیر"، صفحه ۵)

استعاری آن‌را مطرح کرده است[۱] و همسویی با برخی سخنان نغزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده است.[۲]

این مواردی که در "انجیل برنابا" وارد شده، چشم بررسی کنندگان مسلمان آن‌را کور کرد و خوانندگانش را چنان به وجد آورد که آنها نتوانستند موارد دیگر موجود در آن‌را ببینند، موارد فوق از جمله تأکید دارند که این انجیل، انجیل تحریف شده و دروغینی بیش نیست. حقیقت شایسته‌تر آنست که وجود برخی حقایق اسلامی در متنی غیراسلامی، هرگز نباید بدین معنا باشد که این متن، حق است و از هرگونه تحریفی، مبراست.

۱ـ قرآن کریم می‌گوید: « وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب» (سوره حج، آیه۷۳) (... و اگر مگس چیزی از آن در رباید، نمی‌توانند از او بازگیرند، خواهان و خواسته، هر دو ناتوانند!) و در "انجیل برنابا" آمده است: اگر همه مردم گرد هم آیند، نخواهند توانست که از هیچ چیز، حتی مگسی را خلق کنند» (فصل۶۳، شماره۱٤، و نیز نگاه کنید به فصل ۱۱٦، شماره ۱۰؛ فصل ۱۵۲، شماره ۲۰ و فصل ۱۸۲، شماره۱٦) و در قرآن کریم آمده است: « ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غداً × الا ان یشاء الله» (سوره کهف، آیات ۲۳و۲٤) (و هرگز در هیچ کار مگو من فردا انجام دهنده آن خواهم بود، بگو مگر خداوند بخواهد...) که عین همین در "انجیل برنابا" نیز دیده می‌شود: « لذا به شما می‌گویم، سوگند به‌خدایی که در پیشگاه او قرار دارم، وقتی شما همرا با عباراتی چون: «فلان کار را فردا انجام می‌دهم»، « بهمان سخن را خواهم گفت»، « به فلان جا خواهم رفت» نگویید: «ان شاء الله»، مطمئناً شما دزدانی بیش نیستید .) (فصل ۱۵۳، شماره ۲۵)؛ و در آنچه از "داود" روایت شده نیز نظیر این سخنان دیده می‌شود . "ثعلبی" گوید: "قتادة" به نقل از "حسن بن محمد"، نقل کرده که حضرت داود (علیه السلام) به‌هنگامی که سلطنت یافت، به بنی‌اسراییل گفت: « به‌خدا سوگند که در مورد شما، به عدالت رفتار خواهم کرد، و هیچ استثنایی قایل نشد و برای همین، گرفتار گردید.» ("عرائس المجالس"، صفحهٔ ۱۷۵)

۲ـ در حدیث آمده است: « آخرین درمان، داغ کردن است» ("المقاصد الحسنة"، صفحه ۲۳، حدیث اول) که عین آن نیز در "انجیل برنابا" آمده است: « برای زخم مزمن، راه درمان، داغ کردن است.» (فصل ۷۲، شماره۲۱) و در حدیث: "هفت تنی که خداوند در روزی که جز سایه او وجود ندارد، آنان‌را به زیر سایه خود می‌گیرد"، آمده است: «مردی صدقه‌ای داد و آن‌را پنهان داشت تا دست چپ وی از آنچه دست راستش انفاق کرده خبردار نگردد». این حدیث را "مالک" و "ترمذی" از "ابوهریرة" و "ابوسعید" روایت کرده‌اند و احمد در "المسند" و "البخاری" و "مسلم" و "النسایی" از "ابوهریرة" و مسلم از "ابوهریرة" و "ابوسعید" (هر دو) روایت کرده است و "سیوطی" نیز آن‌را "صحیح" دانسته است .("الجامع الصغیر جلد۲، صفحه ۲۸۵، حدیث ٤٦٤۵) و این عین حدیثی است که در "انجیل برنابا" (فصل۱۲٤ شماره٦) وارد شده است: « مراقب باشید که دست چپ از آنچه دست راست انجام می‌دهد باخبر نگردد.»

در قرآن کریم به صراحت، بویژه برتری یاران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و به‌طور عموم، برتری امت وی در کتب آسمانی، آمده است؛ تأمل در آیه زیر نشانگر همین نکته است: **«محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم في وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجیل کزرع اخرج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار»** (سوره فتح ـ ۲۹) (محمد، پیامبر خداوند است وآنان که با وی‌اند، بر کافران سخت گیر، و میان خویش مهربانند؛ آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که بخشش و خشنودیی از خداوند را خواستارند، نشان (ایمان) آنان در چهره‌هایشان از اثر سجود، نمایان است، داستان آنان در تورات همین است و داستان آنان در انجیل، مانند کشته‌ای است که جوانه‌اش را برآورد و آنرا نیرومند گرداند و ستبر شود و بر ساقه‌هایش راست ایستد به گونه‌ای که دهقانان را به شگفتی آورد تا کافران را با آنها به خشم انگیزد...)

و ذکر یا عدم ذکر برتری در زبور موردنظر ما، می‌تواند معیاری برای صحت یا عدم صحت آن باشد.آیا این مطلب در آن آمده است؟

هیچ نشانی از این مطلب نیست مگر آنچه در سوره چهاردهم آمده است: «بهترین چیزی که در قلب جای گیرد، یقین است» که از آن و در پرتو حدیث شریف نبوی که "حکیم ترمذی" آنرا روایت کرده است: « به امتم آن‌چنان یقینی داده‌ام که به هیچ امت دیگری داده نشده است.»[1] چنین برداشت می‌شود که بهترین بودن یقین، حکایت از بهترین بودن امتی (امت محمد) دارد که این یقین، به وی داده شده است. ولی این، تأویل بسیار بعیدی است که نمی‌تواند به عنوان دلیل یا شاهدی بر برتری مورد نظری که [در بالا] بدان اشاره کردیم، مطرح باشد.

از جمله موارد وارد شده در این زبور که در مخالفت با احادیث تلقی می‌شود،

۱ـ "نوادرالاصول"، جلد۱ صفحات: ۱٤٤، ۱٤۷، ۱۵۱، ۱۸۱، ۳٤٦، جلد۳ صفحات ۱۵۰ و ۱۷۰ جلد٤، صفحات۵، ۱۲٦ . "ختم الاولیاء" صفحه٤۱۵؛ "کتاب اثبات العلل"، صفحه۱٤٤.

آنست‌که گردآورنده، آن همه سوره‌ها را با "بسم الله" آغاز کرده است ولی "الطیرانی" در "کتاب الاوائل" به نقل از ابن عباس روایت کرده که اولین کسی که "بسم الله الرحمن الرحیم" را نوشت، حضرت سلیمان (علیه السلام) بود.[۱] که این، با دو حدیثی که خود "الطیرانی" در همین کتاب، روایت کرده است، منافات دارد زیرا حاکی از آنند که "بسم الله" اولین بار در تورات یا قرآن، نازل گشته است.

حدیث نخست را "ابن جریر" از "ابن عباس" و "الواحدی" به نقل از "مکرمة" و "حسن" نقل کرده است: «نخستین آیه نازل شده (از قرآن کریم)، "بسم الله الرحمن الرحیم" بود.»[۲] و حدیث دوم از "کعب الأحبار" نقل شده که گفت: « اول چیزی که خداوند عزوجل از تورات نازل فرمود: **«بسم الله الرحمن الرحیم، قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم...»** (سوره انعام ـ ۱۵۱) (به نام خداوند بخشنده مهربان... بگو بیایید تا آنچه را که خداوند بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم.) بود؛ حال اگر بتوان این دو حدیث یعنی حدیث موسی و حدیث سلیمان را با هم جمع کرد و هر دو را پذیرفت به این صورت که حضرت داود، دارای اولویت شفاهی [بیان بسم الله] و "حضرت سلیمان"، دارای اولویت کتابتی است، باز هم گویای آنست که حضرت داود، عبارت "بسم الله الرحمن الرحیم" را در زبور، ننوشته است.

"الطیرانی" به نقل از "ابوموسی" به نقل از پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) روایت کرده که فرمود: «نخستین کسی که گفت: "اما بعد"، حضرت داود علیه السلام بود که [به معنای] سخن پایان بخش است.»[۳]

حال اگر عبارت "اما بعد" از این چنین اهمیت بالایی برخوردار است و سخن پایان‌بخش تلقی شده، چرا در زبور مورد بحث ما، وارد نشده است؟!

همچنان‌که برخی پندها و حکمت‌ها و سخنان نغزی که در میراث حدیثی اسلام،

۱ـ الطیرانی "کتاب الاوائل"، صفحه ۸۰.

۲ـ "کتاب الاوائل"، صفحه ۱۴۸.

۳ـ "کتاب الاوائل"، صفحه ۱۴۷.

اسنادی مبنی بر اینکه از تورات برگرفته شده‌اند، دارند ولی از نظر گردآورنده زبور موردنظر ما، در شمار "زبور" تلقی شده‌اند.

از جمله آنها، سوره نخستین است که در حدیثی که "عبدبن حمید" و "ابن مردویه" و "ابن عساکر" از "ابوذر" روایت کرده که جملگی در "صحف موسی" بوده‌اند.[1]

و از آنچه در سوره دوم آمده است: « هرکس غمگین دنیا گردید، فقط از خداوند فاصله بیشتری می‌گیرد و مانند آنست که بر من خشم گرفته باشد و هرکس از فرود آمدن مصیبتی شکایت کند، از من شکایت کرده است و هرکس بر ثروتمندی وارد شد و به خاطر ثروتش بر او تواضع کرد، یک سوم دینش از دست رفته است.»

اینها همه از نوشته‌های "تورات" و نه "زبور" می‌باشد "احمد" در "الزهد" و "بیهقی" به نقل از "وهب بن منبه" روایت کرده که می‌گوید: او در تورات دیده که چهار سطر زیر ـ پیاپی ـ نوشته شده است:

ـ هرکس از مصیبتی شکوه کرد، از خدایش شکوه کرده است.

ـ هر کس در برابر ثروتمندی کرنش کرد، یک سوم دینش از بین رفته است.

ـ هرکس برآنچه در اختیار دیگری است اندوهگین شد، از قضای خدایش خشمگین شده است.

ـ هرکس کتاب خدا را خواند و بر این گمان بود که آمرزیده نمی‌شود، آیات خداوندی را به مسخره گرفته است ("الدرالمنثور"، جلد٤، صفحه٦٠)

و در سوره هجدهم آمده است: «ای فرزند آدم! به پرستش من بپرداز که قلبت را سرشار ثروت می‌کنم و روزی به‌دستانت می‌دهم و آرامش به جسمت می‌بخشم و اگر از یاد من غافل شدی، دلت را سرشار از فقر و دستانت را خسته و سینه‌ات را پر از درد و غم می‌کنم.» که به لحاظ میراث حدیثی اسلام، آنچه بیان شد از نوشته‌های "تورات" و نه "زبور" است؛ "احمد" و "ابونعیم" به نقل از "خیثمة" روایت کرده‌اند که

۱ـ "الدر المنثور"، جلد٦، صفحه ٥٧١ و نیز نگاه کنید به: "اعلام الدین"، صفحه ٢٠٤.

می‌گوید: « در تورات نوشته شده است: فرزند آدم! مرا پرستش کن تا دلت را پر از ثروت کنم و فقرت را از میان بردارم و اگر چنین نکنی، دلت را همواره گرفتار بدارم و فقرت را نیز برطرف نسازم.» ("الدرالمنثور"، جلد۳، صفحه ۲۳۱)

ـ و در سوره نهم آمده است: « دل‌های سخت شما، با هزار پند از کتابم، راست نمی‌شود؛ ای فرزند آدم! همچنان‌که سنگ با آب نرم نمی‌شود، پند و اندرز نیز بر دل‌های سخت شما، کارساز نیست.»

حال آنکه در قرآن و احادیث اسراییلی، این خطاب را نه داود که حضرت موسی به قوم خود کرده است و آیه ٧٤ از سوره بقره نیز بر آن تصریح دارد: «**ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون** » (سوره بقره ـ٧٤) (باز، از پس آن دل‌هایتان به سختی گرایید چونان سنگ‌ها، بلکه سختتر؛ زیرا بی‌گمان از برخی سنگ‌ها، جویبارها فرا می‌جوشد و برخی می‌شکافد و از آن آب بیرون می‌زند و برخی از بیم خداوند فرو می‌غلتد و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست.)؛ "حضرت موسی" نیز خود نمی‌خواست که قلبش از ایشان سخت گردد، "احمد" در "الزهد" به نقل از "کعب الاحبار" نقل کرده که حضرت موسی (علیه‌السلام) در دعای خود می‌گفت: « پروردگارا! قلبم را با تورات، نرم گردان و آن‌را چون سنگ، سخت مساز.»[1]

و در سوره پانزدهم آمده است: « ای فرزند آدم! وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی‌که در برابر عظمت من، فروتنی کند و روزش را با یاد من سپری سازد و به‌خاطر من، از شهوت‌ها دوری جوید.»

حال آنکه این سخن در اصل و بنابر میراث اسلامی، از گفته‌های حضرت موسی (علیه الصلاة و السلام) است؛ "ابن بابویه قمی" به سند خود از "حفص بن غیاث نخعی

۱ـ "الدر المنثور"، جلد۳، صفحه ۲۳۳.

قاضی" روایت کرده که می‌گوید: از امام جعفرصادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: « ابلیس نزد موسی بن عمران (علیه السلام) آمد و او در حال مناجات با خدای خود بود. یکی از فرشتگان به او گفت: از وی چه می‌خواهی؟ مگر نمی‌بینی در حال مناجات با خدای خویش است؟ گفت: چیزی را از وی می‌خواهم که از پدرش حضرت آدم ـ زمانی که در بهشت بود ـ خواستم.» و از جمله سخنانی که خداوند با وی در میان گذارد این بود که: «ای موسی! نماز را تنها از کسی می‌پذیرم که در برابر عظمت من، فروتنی کند و در دل، از من بترسد و روزش را با یاد من سپری کند و بر گناهان، پافشاری نورزد و حق اولیای مرا بشناسد.»[1]

حتی شاهد آنیم که گردآورنده این زبور، سخنی را از یک کتاب آسمانی یعنی انجیل ـ که مدت‌ها پس از زبور نازل شده است ـ می‌گیرد وپس ازبازسازی اسلامی، آن‌را با دو آیهٔ قرآنی از سوره‌های طه، نور و حجرات، درهم می‌آمیزد؛ جملات و عبارات مطرح در سوره نهم، این ویژگی را دارند: « ای بنی آدم! تنها به کسانی نیکی کنید که به شما نیکی کرده‌اند و با کسانی پیوند داشته باشید که با شما پیوند داشته باشند و با کسانی سخن گویید که با شما سخن گویند و کسانی را خوراک دهید که به شما خوراک دهند و کسانی را بزرگ دارید که شما را بزرگ دارند، چرا که هیچ کس بر دیگری، برتری ندارد»، و « انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله»[2] کسانی هستند که به آنهایی که به ایشان بدی کرده‌اند، نیکی می‌کنند و با کسانی که با ایشان گسسته‌اند، پیوند برقرار می‌کنند و آنهایی را که محرومشان ساخته‌اند، اطعام می‌کنند و کسانی را که به ایشان خیانت کرده‌اند، اندرز می‌دهند و با کسانی که ترکشان گفته‌اند، صحبت می‌کنند و کسانی را که به ایشان توهین کرده‌اند، بزرگ می‌دارند و کسانی را که به ایشان ستم روا داشته‌اند، می‌بخشند، من، **«علیم خبیر»** (آگاه و دانا) هستم و

۱ـ صدوق، امالی، صفحات: ٦٦٧ـ٦٦٦؛ مجلس ۹۵.

۲ـ سوره نور، آیه ٦۲ و سوره حجرات، آیه ۱۵.

«وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی»[۱] [پایان سوره نهم از زبور مورد بحث] که نظیر آن در انجیل نیز آمده است: « لیکن ای شنوندگان! شما را می‌گویم، دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از ایشان نفرت دارید، احسان کنید و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید و هر که بر رخسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن. هر که از تو سؤال کند، بدو بده و هر که مال تو را بگیرد، از وی باز مخواه و چنان‌که می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز همان‌طور با ایشان سلوک نمایید؛ زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند و اگر احسان کنید با هر که با شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چون‌که گناهکاران نیز چنین می‌کنند و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند. بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید؛ زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.»[۲]

دیده می‌شود که این دومتن جز درنحوه بیان، تفاوتی باهم ندارند؛ متن زبور با جمله «تنها به کسانی نیکی کنید که به شما نیکی کرده‌اند» آغاز می‌شود که عیناً همان فراز آغازین متن انجیلی است: « دشمنان خود را دوست بدارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید». پایان متن انجیلی نیز چنین است: « پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.» که گردآورنده زبور، با آیه‌ای قرآنی به همین معنا، متن خود

۱ـ سوره طه، آیهٔ ۸۲ (و براستی من آمرزنده آن کسم که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته کند سپس به راه آید.)

۲ـ "انجیل لوقا"، اصحاح٦ شماره‌های ۲۷ تا۳٦ و نیزنگاه کنید به:"انجیل متی"،اصحاح٥،شماره‌های ٤٨ ـ ۳۸.

را پایان داده است: « وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی » (سوره طه ـ۸۲) (و براستی من آمرزنده آن [کسم هستم] که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته کند سپس به راه آید.) و آمرزندگی و رحمت، یک چیز است. بیان آغازین و پایانی نیز، متنی است که در هر دو یکسان است و در متن انجیلی، با استفاده از مترادفات، تفصیل بیشتری به‌کار رفته که گردآورنده زبور، از آنها در گذشته است.

آنگاه گردآورنده زبور، همین ایده را فشرده کرده و در فراز پایانی از سوره نوزدهم بازگفته است: « ای فرزندان آدم! آیا آنچه را که فرمانتان دادم، انجام دادید؟ و آیا به کسانی که به شما بدی کردند، نیکی کردید؟ و آیا کسانی را که به شما ستم روا داشتند، آمرزیدید؟ و آیا با کسانی که با شما قطع رابطه کردند، صحبت کردید؟ و آیا با همسایگان خود، رفت و آمد کردید؟»

این درآمیختگی متون توراتی و زبوری و انجیلی و قرآنی، ما را در تصنیف این زبور، دچار حیرت و شگفتی می‌کند؛ در این زبور، متون انجیلی هست ولی انجیل نیست، متون توراتی هست ولی تورات نیست، آیات قرآنی هست ولی قرآن نیست و حاصل آنکه این متن، "زبور" نیست.

پاسخ به پرسش‌های فرعی دوم

[این پاسخ‌ها] مربوط به سند زبور مورد بحث ماست. ای بسا این پرسش از پرسش نخست نیز مهمتر باشد. زیرا پاسخ منفی به آن، ما را از درگیر شدن با پاسخ پرسش اول بی‌نیاز می‌ساخت؛ زیرا چنانچه سند این متن باطل باشد، خود متن، فاقد ارزش می‌شود گو اینکه صحت سند و اثبات آن نیز، ضرورت بحث در متن آن‌را، منتفی نمی‌سازد؛ زیرا ممکن است سند آن درست ولی متن آن نادرست و متضمن نکات فاقد اعتباری باشد.

ولی ما به رغم این امر، ترجیح دادیم که سخن گفتن از سند آن‌را به پس از طرح پرسش نخست و پاسخ به آن، موکول کنیم تا قوت استدلال به آن‌را افزونتر کرده

باشیم. علت دیگر آن بوده که غالباً استدلال کنندگان به متون دینی و نقل کنندگان آنها، کمتر به سند توجه دارند و توجهشان عمدتاً به متن معطوف می‌گردد.

بر این اساس و در پاسخ به پرسش مورد نظر می‌گوییم:

اولاً دیده می‌شود که نسخه خطی "زبور مورد نظر"، فاقد نام ناسخ و تاریخ نسخ است ولی دانستن این دو نکته، هرچند برای بحث علمی و درخصوص متون و اسناد تاریخی و قدیمی اهمیت دارد، ای بسا در مورد متون مقدس دینی، از چندان اهمیتی برخوردار نباشد.

به عنوان مثال وقتی برای ما و با سند متواتر ثابت شد که قرآن کریم متعلق به محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به نقل از جبراییل (علیه السلام) و از سوی خداوند عزوجل است و مادام که با نسخه قرآنی متواتر و محفوظ درسینه‌ها همخوان است، دیگر چه سود که بدانیم قرآن‌ها را چه کسی نسخه‌برداری کرده است؟

ولی آنچه که نمی‌توان در برخورد با زبور مورد بحث از آن بی‌نیاز شد، پیدا کردن سندی است که ثابت کند متعلق به حضرت داود یا دست‌کم متعلق به یکی از شاگردان یا مؤمنان معاصر یا پس از اوست.

دو نسخه‌ای که من آنها را یافتم، هیچ اشاره‌ای به راوی یا راویان این زبور، ندارند و در این خصوص جز عبارتی که ناسخ آن‌را در آغاز نسخه خطی کتابخانه "الحسنیة" نگاشته است، چیزی نمی‌یابیم، این عبارت بدین قرار است: « این نسخه زبور داود علیه السلام است.» و عبارت دیگری که در پایان آن آمده است: « کامل شد کتاب زبور به یاری خداوند متعال و توفیق نیکوی او.»

ولی این عبارت، صرفاً ادعایی از سوی ناسخین است و نمی‌توان به عنوان دلیلی بر صحت متن و اعتماد تاریخی از آن استفاده کرد.

تاریخ گردآوری آن‌را نیز نمی‌توانیم به طور دقیق، مشخص سازیم ولی آنچه مسلم است اینکه این نسخه در زمان حضرت داود (علیه الصلاة و السلام) و یا در فاصله زمانی میان حضرت عیسی و حضرت محمد (علیهما الصلاة و السلام) گردآوری نشده است

بلکه در دوره اسلامی نگاشته شده چون همچنان‌که پیش از این اشاره کردیم، با روحی اسلامی نوشته و تحریر شده است.

پس از پاسخ به این دو پرسش فرعی، اینک می‌توانیم به پرسش محوری پاسخ دهیم و [آن اینست که] آیا این همان زبور حقیقی از دیدگاه اسلامی است؟

پاسخ آنست که این زبور، بر حسب مفهوم اسلامی، زبور حقیقی نیست؛ زیرا هم در متن خود دارای دلایل نفی کننده‌ای است و هم فاقد سند قابل اعتباری برای اعتماد به آنست.

آنچه درباره آن می‌توان گفت، "زبور" تحریف شده و دروغینی است که گردآورنده آن کوشیده روایات اسراییلی موافق با برخی اخلاقیات اسلامی را جمع آوری کند و پس از تنظیم آن به صورتی که مهمترین ویژگی‌های قرآن را در برداشته باشد، از جمله تقسیم آن به سوره‌ها و شروع هر سوره با "بسم الله الرحمن الرحیم"، برخی آیات قرآنی را نیز در لابلای آن بگنجاند. ولی به نظر می‌رسد که گردآورنده آن، آشنایی عمیق و اطلاعات گسترده‌ای از کتاب‌های آسمانی نداشته و نسخه خطی خود را با متونی از تورات، انجیل و قرآن، در هم آمیخته است و هم از این‌رو گرفتار تناقضاتی شده است؛ به عنوان مثال در سوره پنجم، یادآور می‌شود که بهشت دارای **هفت** دروازه است ولی در سوره بیست و ششم آنها را **هشت** عدد ذکر می‌کند.

فهرست منابع و مآخذ

ـ قرآن كريم

ـ كتاب مقدس

ـ إنجيل برنابا

ـــ ابن بابويه، القمي، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين (ت. ۳۸۱ / ۹۹۱)

– أمالي شيخ صدوق، تحقيق وترجمة إلى الفارسية گمره أي، المكتبة الإسلامية، إيران، ١٤٠٤.

– معاني الأخبار، تصحيح علي أكبر الغفاري، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٩ / ١٩٧٩.

ـــ ابن تيمية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم الحراني الدمشقي الحنبلي (ت. ٧٢٨ / ١٣٢٨)

– الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تحقيق محمد حسن محمد حسن إسماعيل، المكتبة العلمية، ط.١، ٤٢٣ /٢٠٠٣.

ـ ابن جريج، أبو الوليد (أبو خالد) عبد الملك بن عبد العزيز الأموي المكي (ت.١٥٠/٧٦٧)

– تفسير ابن جريج، جمعه علي حسن عبد الغني، مكتبة التراث الإسلامي، القاهرة، ط. ١، ١٤١٣ / ١٩٩٢.

ـــ ابن الجوزي، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن البغدادي (ت. ٥٩٧ / ١٢٠١)

– الموضوعات، تحقيق عبد الرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية، المدينة المنورة، ط. ١، ١٣٨٨/١٩٦٨.

ـــ ابن حزم الأندلسي، أبو محمد علي بن أحمد الفارسي القرطبي (ت. ٤٥٦ / ١٠٦٤)

ـــ لفصل في الملل والأهواء والنحل، تحقيق محمد إبراهيم نصر، وعبد الرحمن عميره، دار الجيل، بيروت، ط.١٤١٦،٢/١٩٩٦.

– علم الكلام على مذهب أهل السنة والجماعة، تحقيق أحمد حجازي السقا، المكتب الثقافي، القاهرة، ط. ١، ١٩٨٩.

ـــ ابن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد الشيباني (ت. ٢٤١ / ٨٥٥)

– المسند، مؤسسة التاريخ العربي – دار إحياء التراث العربي، بيروت، ط. ١، ١٤١٢ /١٩٩١.

ـــ ابن الصديق،أبو الفضل عبد الله بن الصديق الغماري الحسني

– الإعلام بأن التصوف من شريعة الإسلام، دار لوران، الإسكندرية، ١٩٧٨.

ـــ ابن عباد، أبو عبد الله محمد بن إبراهيم النفزي الرندي (ت. ۷۹۲ / ۱۳۹۰)

– غيث المواهب العلية في شرح الحكم العطائية، تحقيق عبد الحليم محمود، ومحمود بن الشريف، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۹۲ – ۱۹۹۳.

ـــ ابن عساكر، ثقة الدين أبو القاسم علي بن الحسن الدمشقي (ت. ۵۷۱ / ۱۱۷۶)

– التاريخ الكبير، ترتيب وتصحيح وتهذيب عبد القادر أفندي بدران، مطبعة روضة الشام، ۱۳۲۹ – ۱۳۳۲.

ـــ ابن قنفذ، ابن الخطيب، أبو العباس أحمد بن حسن (ت. ۸۱۰ / ۱۴۰۸)

– أنس الفقير وعز الحقير، تصحيح محمد الفاسي، وأدولف فور، المركز الجامعي للبحث العلمي، الرباط، ۱۹۶۵.

ـــ ابن القيم، برهان الدين إبراهيم بن محمد (ت. ۷۶۷ / ۱۳۶۵)

– هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى، "مطبوعات الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة -۲"، مؤسسة مكة للطباعة والإعلام، ۱۳۹۶.

– المنار المنيف في الصحيح والضعيف، تحقيق عبد الفتاح أبو غدة، دار البشائر الإسلامية، بيروت، ط. ۶، ۱۴۱۴/۱۹۹۴.

– النبي الأمي في التوراة والإنجيل، تحقيق أحمد حجازي السقا، مكتبة مدبولي الصغير، القاهرة، ط. ۱، ۱۴۲۱ / ۲۰۰۰.

– ابن كثير، عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي (ت. ۷۷۴ / ۱۳۷۳)

– البداية والنهاية، مكتبة المعارف، بيروت، د. ت.

– تفسير القرآن العظيم، تحقيق محمد ناصر الدين الألباني، مكتبة الصفا، القاهرة، ط. ۱، ۱۴۲۲/ ۲۰۰۲.

– قصص الأنبياء، تحقيق محمد أحمد عبد العزيز زيدان، دار الحديث – دار مصر للطباعة،۱۹۸۲.

– ابن ميمون، أبو عمران موسى بن ميمون الإسرائيلي القرطبي الأندلسي (ت. ۶۰۵ / ۱۲۰۸)

– دلالة الحائرين، تحقيق حسين آتاي، ابن هشام، أبو محمد عبد الملك بن هشام الحميري البصري (ت. ۲۱۳ / ۸۲۸)

- السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا، وآخرَيْن، دار الرشاد الحديثة – دار الفكر، د. ت.

أبوزهرة، محمد

- محاضرات في النصرانية، دار الفكر العربي – مطبعة المدني، القاهرة، ط. ٣، ١٣٨١ / ١٩٦١.

ـــ أبو نعيم، أحمد بن عبد الله الأصبهاني (ت. ٤٣٠ / ١٠٣٨)

- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ٢، ١٤٢٣/٢٠٠٢.

ـــ البخاري، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل الجعفي (ت. ٢٥٦ / ٨٧٠)

- صحيح البخاري (= الجامع الصحيح)، دار الفكر، ١٤٠١ / ١٩٨١، طبعة بالأوفست، عن طبعة دار السعادة بإستنبول.

ـــ البوصيري، شرف الدين أبو عبد الله محمد بن سعيد الصنهاجي (ص. ٦٩٤ / ١٢٩٤)

- المخرج المردود على النصارى واليهود، ضمن "ديوان البوصيري"، تعليق أحمد حسن بسج، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤١٦ / ١٩٩٥.

ـــ الترمذي، الحكيم، أبو عبد الله محمد بن علي الخراساني (من أهل ق. ٣ هـ / ٩ م)

- كتاب إثبات العلل، تحقيق خالد زهري، منشورات كلية الآداب والعلوم الإنسانية بالرباط، سلسلة نصوص ووثائق – رقم ٢، ط. ١، ١٩٩٨.

- باب في تفسير قول رسول الله صلى الله عليه وسلم: "إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله، وعترتي"، الملحق رقم ٢، من ملاحق كتاب "منازل القربة" للحكيم الترمذي، تحقيق خالد زهري، منشورات كلية الآداب والعلوم الإنسانية بالرباط، سلسلة نصوص ووثائق – رقم ٣، ط. ١، ١٤٢٣/ ٢٠٠٢.

- جواب كتاب من الري، منشور ضمن كتاب "ثلاثة مصنفات للحكيم الترمذي"، تحقيق بيرند راتكه، منشورات "جمعية المستشرقين الألمانية"، بيروت، ١٤١٢ / ١٩٩٢.

- كتاب ختم الأولياء، تحقيق عثمان إسماعيل يحيى، منشورات "بحوث ودراسات بإدارة معهد الآداب الشرقية في بيروت"، المطبعة الكاثوليكية، بيروت، ١٩٦٥.

- مسألة في خلق الإنسان، منشورة ضمن كتاب "رسالتان منسوبتان للحكيم الترمذي"، تحقيق خالد زهري، وجنفييف جوبيو، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤٢٦ / ٢٠٠٥.

- نوادر الأصول في أحاديث الرسول، نشر عبد الرحمن عميره، دار الجيل، بيروت، ط. ١، ١٤١٢ /١٩٩٢. توفيقي، حسين

- دروس في تاريخ الأديان، تعريب أنور الرصافي، المركز العالمي للدراسات الإسلامية، مطبعة التوحيد، قم، ط. ١٤٢٣،١.

الثعلبي، أبو إسحاق أحمد بن محمد النيسابوري (ت. ٤٢٧ / ١٠٣٥)

- كتاب قصص الأنبياء المسمى بعرائس المجالس، بهامشه "مختصر روض الرياحين في مناقب الصالحين" لليافعي، تصحيح محمد الأسيوطي، المطبعة الخيرية، القاهرة، ١٣١٠.

ـــ الجزولي، أبو عبد الله محمد ابن سليمان (ت. ٨٧٠ / ١٤٦٥)

- دلائل الخيرات وشوارق الأنوار في ذكر الصلاة على النبي المختار، مطبعة النجاح الجديدة، الدار البيضاء، ١٩٩٨.

ـــ الجيلاني، محيي الدين عبد القادر بن موسى الحسني (ت. ٥٦١ / ١١٦٦)

- الغنية لطالبي طريق الحق، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ط. ١، ١٤١٦ / ١٩٩٦.

ـــ الجيلي، قطب الدين عبد الكريم بن إبراهيم القادري (ت. ٨٣٢ / ١٤٢٨)

- الإنسان الكامل في معرفة الأواخر والأوائل، تحقيق أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد عويضة، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤١٨ / ١٩٩٨.

ـــ الدهلوي، رحمة الله بن خليل الرحمن الهندي (ت. ١٣٠٦ / ١٨٨٩)

- إظهار الحق، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ٢، ٢٠٠٣ / ١٤٢٤.

الديلمي، الحسن بن محمد

- أعلام الدين في صفات المؤمنين، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ضمن "سلسلة مصادر بحار الأنوار – ٥"، ط. ٢، ١٤٠٩ / ١٩٨٨.

ـــ الرازي، ابن خطيب الري، فخر الدين أبو عبد الله (أبو المعالي) محمد بن عمر (ت.٦٠٦/١٢١٠)

- مناظرة في الرد على النصارى، تحقيق عبد المجيد النجار، دار الغرب الإسلامي، بيروت، ١٩٨٦.

ـــ الزمخشري، جار الله أبو القاسم محمود بن عمر الخوارزمي (ت. ٥٣٨ / ١١٤٤)

- الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة، د. ت.

ـــ السخاوي، شمس الدين أبو الخير محمد بن عبد الرحمن (ت. ٩٠٢ / ١٤٩٧)

- المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، تحقيق محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربي، بيروت، ط. ٣، ١٤١٧ / ١٩٩٦.

ـــ السموأل المغربي، أبو نصر السموأل بن يحيى عباس (ت. ٥٧٠ / ١١٧٤)

- بذل المجهود في إفحام اليهود، علق عليه عبد الوهاب طويلة، دار القلم، دمشق – الدار الشامية، بيروت، ط. ١٤١٠/١، ١٩٨٩.

ـــ السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (ت. ٩١١ / ١٥٠٥)

- الإتقان في علوم القرآن،

- الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤١٠/١٩٩٠.

- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤٢١ / ٢٠٠٠.

- كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب، المعروف بـ "الخصائص الكبرى"، دائرة المعارف النظامية، حيدر آباد الدكن، ط. ١، ١٣١٩ - ١٣٢٠.

- معترك الأقران في إعجاز القرآن، تحقيق علي محمد البجاوي، دار الفكر العربي – دار الثقافة العربية للطباعة، ١٩٦٩ – ١٩٧٣.

شلبي، أحمد

- المسيحية، ضمن موسوعة "مقارنة الأديان" (٢)، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ط. ٨، ١٩٩٠.

ـــ الشوكاني، أبو عبد الله محمد بن علي الصنعاني (ت. ١٢٥٠ / ١٨٣٤)

- إرشاد الثقات إلى اتفاق الشرائع على التوحيد والمعاد والنبوات، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤٠٤ / ١٩٨٤.

ـــ طاش كبري زاده، عصام الدين أبو الخير أحمد بن مصطفى الرومي (ت. ٩٦٨ / ١٥٦١)

- مفتاح السعادة ومصباح السيادة في موضوعات العلوم، دار الكتب العلمية، بيروت، ط. ١، ١٤٠٥ / ١٩٨٥. طبارة، عفيف

- مع الأنبياء في القرآن الكريم

الطبري، أبو الحسن علي بن سهل بن ربن (كان حيا قبل ٢٢٧ / ٨٤١)

- الدين والدولة في إثبات نبوة النبي محمد صلى الله عليه وسلم، تحقيق عادل نويهض، سلسلة "ذخائر التراث العربي"، دار الآفاق الجديدة، بيروت، ط. ٤، ١٤٠٢ / ١٩٨٢.

ـــ الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير (ت. ٣١٠ / ٩٢٣)

- تاريخ الطبري (تاريخ الرسل والملوك)، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، سلسلة "ذخائر العرب ـ ٣٠"، دار المعارف، القاهرة، ط. ٤، ١٩٧٩. عتريسي، جعفر حسن

- التوراة والإنجيل والقرآن بين الشهادات التاريخية والمعطيات العلمية، دار الهادي، بيروت، ط. ١، ١٤٢٤ / ٢٠٠٣.

الغزالي، حجة الإسلام أبو حامد محمد بن محمد الطوسي (ت. ٥٠٥ / ١١١٢)

- إحياء علوم الدين، بهامشه "المغني عن حمل الأسفار" لزين الدين عبد الرحيم العراقي، دار الكتب العلمية، بيروت، د. ت.

- الرد الجميل لإلهية عيسى بصريح الإنجيل، تحقيق محمد عبد الله الشرقاوي، دار الجيل، بيروت ـ مكتبة الزهراء، القاهرة، ط. ٣، ص. ١٤١٠ / ١٩٩٠.

الفاسي، أبو عيسى محمد المهدي بن أحمد القصري (ت. ١١٠٩ / ١٦٩٨)

- مطالع المسرات بجلاء دلائل الخيرات، المطبعة الشرفية المصرية، القاهرة، ١٢٩٨.

القاري، نور الدين علي بن سلطان محمد الهروي (ت. ١٠١٤ / ١٦٠٦)

- المصنوع في معرفة الحديث الموضوع (وهو "الموضوعات الصغرى")، تحقيق عبد الفتاح أبو غدة، دارالسلام،بيروت،د.ت.

ـــ القاضي عياض، أبو الفضل عياض بن موسى اليحصبي الأندلسي (ت. ٥٤٤ / ١١٤٩)

- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، تحقيق محمد أمين قره علي، وآخرين، دار الفيحاء، عمان، ط. ٢، ١٤٠٧ / ١٩٨٦.

ـــ القرافي، شهاب الدين أبو العباس أحمد بن إدريس (ت. ٦٨٤ / ١٢٨٥)

- الأجوبة الفاخرة عن الأسئلة الفاجرة في الرد على اليهود والنصارى، تحقيق مجدي محمد الشهاوي، مكتبة القرآن، القاهرة، ١٩٩٢.

ـــ القمي، سديد الدين أبو الفضل شاذان بن جبرائيل (كان حيا في حدود ١٢٥٢/٦٥٠)

-كتاب الفضائل، دار الكاتب للجميع، بيروت، د. ت.

ـــ المسعودي، أبو الحسن علي بن الحسين (ت. ٣٤٥ / ٩٥٦)

- مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار الفكر، ط. ٥، ١٣٩٣ / ١٩٧٣.

ـــ مسلم، أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت. ٢٦١ / ٨٧٥)

- صحيح مسلم، تحقيق فؤاد عبد الباقي، دار الحديث، القاهرة، ط. ١، ١٤١٢ / ١٩٩١.

ـــ المعري، أبو العلاء أحمد بن عبد الله التنوخي (ت. ٤٤٩ / ١٠٥٧)

- رسالة الغفران، دار صادر، بيروت، د. ت.

ـــ الملزوزي، أبو فارس عبد العزيز بن عبد الواحد المريني (ت. ٦٩٧ / ١٢٩٨)

- نظم السلوك في الأنبياء والخلفاء والملوك، المطبعة الملكية، الرباط، ١٣٨٢ / ١٩٦٣.

- باب ذكر تاريخ الأنبياء – عليهم الصلاة والسلام –، مخطوط محفوظ في الخزانة الحسنية بالرباط، مسجل تحت رقم "١٢٧٣٢"، ضمن مجموع، في الورقة ١٧٤ ب.

دفاع دیگران

از پیامبر اعظم(ص)

دکتر محمدرضا رضوان‌طلب

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

دفاع دیگران از پیامبر اعظم اسلام(ص)

❑ **واژگان کلیدی:** پیامبر اعظم(ص)- قرآن- اسلام - ولتر- ناپلئون- لامارتین- اگوست کنت- ویکتورهوگو- ارنست رنان- فرهنگ لغات- دائرة المعارف- دین- آیین- محمد- خدا- الوهیت- عقلانی- مکتب- خالق- مخلوق- بت‌پرستی- عرب- جهاد- نهضت- علم- اخلاق- خرافی- لذت‌گرایی- خشونت- شمشیر- عقده حقارت- کهنگی- مقتضیات زمان.

مقدمه

واکنش‌های گوناگون در برابر تابش خورشید فقط می‌تواند ظرفیت‌ها و قابلیت‌های ما را تعیین و رونمایی کند. انکارها نمی‌تواند از عظمت خورشید چیزی بکاهد. همان‌گونه که اعتراف خفاش به وجود خورشید خارج از رصد عدسی محدود او به خفاش عظمت می‌بخشد؛ نبرد با خورشید و معانده با پرتوافشانی آن و انگ آویختن بر آفتاب از سخیف‌ترین سعی‌هایی است که برخی بر آن نام علم و تمدن یا ژرف‌اندیشی و نوآوری نهاده‌اند. خورشیدی که قرن‌ها تابیده و تاب تارزدگی را از تارک تاریک‌دلان ربوده است، چگونه در این اوج درخشندگی انسان و بالندگی علم و تمدن مخفی می‌ماند. مقاله حاضر فریادهای زنده‌ای را از تارک تاریک‌زدگانی که معمولاً

کوشیده‌اند در مورد خورشید نبی اعظم اسلام(ص) خاموش باشند یا خام کاری، غوغاواری و دروغ‌پردازی کنند، به گوش بیداردلان می‌رساند تا عذر نشناختن را یک بار دیگر از ناباوران بازستاند.

تنها به دلیل حوزه مطالعاتی نویسنده، این دفاعیه بیشتر بر سخن تنی چند از دانشمندان فرانسوی استوار گردیده است.

هجوم بر نخستین محبوب

حداقل دو سال پیش از این، در نیمه دوم سال ۲۰۰۵ مخالفان مکتب پیامبر گرامی اسلام(ص) هجومی سخت و گسترده را علیه او ترتیب دادند.

شاید اولین هجوم از سوی مجله‌ای تازه تأسیس به نام «لوپوئن» آغاز شد. این مجله مقاله خود را با عنوان «محمد، مسیح، دو تضاد بزرگ» و با هدف بدنام کردن مسلمانان و آیین اسلام این‌چنین آغاز کرد. «قریش، حملات تروریستی، پاسخ اسلام به مسیحیت» نویسنده این مقاله هرجا از حضرت مسیح نام می‌برد با عنوان پیامبر صلح و دوستی از او یاد می‌کرد و هرجا نام حضرت محمدبن‌عبدا...- علیه افضل صلوات المصلین- را می‌برد از او با عنوان پیام‌آورِ [جنگ] و جنگجوی مکه تعبیر می‌نمود و اسلام را ظالم به حقوق زنان و مسیحیت را موظف به عدم سکوت در برابر این مظالم می‌شمرد.

پس از آن یک روزنامه دانمارکی با نشر ۱۲ تصویر موهن نسبت به پیامبر اکرم(ص) در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۵، این فتنه‌جویی و عداوت را دنبال کرد و به دنبال آن یک روزنامه سوئدی با تقلید از کار روزنامه دانمارکی، تصویرگری و تهیه کاریکاتور از پیامبر(ص) را به مسابقه گذاشت!

در فاصله کوتاهی از این ماجرا وزیر اصلاحات ایتالیا بی‌شرمانه تی‌شرتی را پوشید که یکی از این تصاویر موهن بر آن چاپ شده بود و در برابر دوربین‌های خبرنگاران ظاهر شد و به دنبال آن یک نشریه فکاهی‌گونه در فرانسه همان کاریکاتورهای روزنامه

دانمارکی را به چاپ رساند (که متأسفانه خبر خوبی از نتیجه دادگاه رسیدگی به شکایت مسلمانان فرانسه در این مورد که دو روز قبل برگزار شد منتشر نشده است). دادگاه، مدیر مجله را تبرئه کرد و جرم وی را فقط آزار بنیادگرایان تلقی کرد. هیچ‌یک از این زشتی‌ها، مورد رضایت هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمین قرار نگرفت و همه از آن ناراضی بودند و متفق‌القول در لزوم موضع‌گیری در برابر آن و همه به‌پا خواستند و با حرمت‌شکنی دشمن مقابله کردند؛ اما نکته مهم این است که چرا دشمن مسلمانان این هجمه‌ها را علیه نخستین شخصیت مورد علاقه آنان بی‌باکانه و یکی پس از دیگری ترتیب داده است؟چه برآورد و تصوری آنان را به عرصه مقابله با احساسات بیش از یک سوم جمعیت جهان کشانده است؟ یقیناً هیچ چیز آن را برای این هتاکی تشویق نکرد، مگر:

۱- اختلاف مذاهب مختلف اسلامی و سرگرمی آنان به جنگ داخلی

۲- کم‌کاری مسلمانان در معرفی چهره نورانی و راستین پیامبر گرامی اسلام(ص).

اختلاف اردوگاه مسلمین و اشتغال آنان به جنگ داخلی، وسوسه‌انگیزترین عامل برای حمله و هجمه دشمنان قسم‌خورده‌ای است که قرنهاست آرزوی خاموش گشتن مناره‌های محمدی را در دل پرورش داده‌اند. دشمن، در ارزیابی خود به این نتیجه رسیده بود که جنگ‌های داخلی در کشورهای اسلامی، خودمشغولی و واگرایی مسلمین، آنان را زمین‌گیر کرده و یارای به‌پا خواستن و مقاومت در آنان نیست و لذا به عنوان بررسی و تست، نخستین تعرضات خود را در دوره جدید با بهره‌گیری از هنر کاریکاتور آغاز کرد اما در برابر این خصومت و کینه‌توزی، پیروان و طرفداران دین نبوی به نیکی حمیّت و غیرت اسلامی را بروز داده و همگی یکپارچه فریاد اعتراض خود را به گوش جهانیان رساندند. یازده سفیر کشورهای اسلامی در دانمارک کتبی به نخست‌وزیر این کشور اعتراض کردند و جمهوری لیبی، سفارت خود را تعطیل کرد. عربستان، سفیرخود را فراخواند. کویت، اجناس دانمارکی موجود در انبارهای خود را

برگرداند. میلیون‌ها نفر در کشورهای مختلف به تظاهرات پرداختند و سران مسلمانان در بحرین گرد هم آمدند تا این حرکت شوم را محکوم نمایند .

این واکنش‌ها دشمن را وادار به عقب‌نشینی کرد و دشمن به این نتیجه رسید که هنوز زمان مناسب برای هجمه و تعرض مستقیم فرا نرسیده است و لذا آتش و شعله نفاق‌افکنی را پرلهیب‌تر و فراگیر نمود و دامن زدن به اختلافات را در دستور کار خود قرار داد. در مقابل این توطئه، رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای سال جدید شمسی را سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نامیدند و از رهبران تقریب خواستند در این سال منشور وحدت اسلامی را تدوین نمایند. برای مجمع تقریبیان باید مهم و اساسی تلقی گردد که چه سرفصل‌ها و موادی باید در منشور تقریب جای گیرد و این منشور دارای چه هویت و اعتباری باید باشد. منشور تقریب باید در چنین جمعی که نمایندگان مسلمین از کشورهای مختلف در آن حضور دارند تدوین و پیشنهاد شود و به تصویب سران سازمان‌های اسلامی برسد و مسئولان دینی مسلمانان بکوشند زمینه‌های تصویب رسمی و تبدیل شدن آن به سند بین‌المللی را فراهم نمایند. در این منشور تمامی بایدها و نبایدها در عرصه تقریب به قانون تبدیل می‌شود و به صورت ماده قانونی بیان می‌گردد و این منشور مجازات‌های حرکت‌های ضدتقریبی را تعیین می‌نماید. در این سند، چگونگی برخورد با حرکت‌های تکفیری و تفجیری از سوی عموم مسلمانان روشن می‌گردد و نحوه بازسازی و تنقیح اسناد علمی و تاریخی و کتابهای فریقین و کنار نهادن موارد ناقض تقریب در آن مشخص و راه‌حل‌هایی برای تحکیم و تشیید بنای مسلمانان به گونه‌ای خلل‌ناپذیر پیشنهاد می‌شود.

امید است تقریبیان پس از سالها تأکید مکرر بر وحدت و تکرار این شعار مقبول و عمومی، این بار نخستین گام عملی را در راستای تحقق و قانونمند کردن بنای تقریب بردارند و به هنگام بازگشت به کشورهای خود منشور تقریب و سند وحدت مسلمین را به آنان هدیه نمایند.

اما کاستی دوم که عامل تشویق دشمن به سعایت علیه رهبر مسلمین گردید، عبارت بود از کم‌کاری مسلمانان در معرفی رهبر و مقتدای مکتب خود، پیامبر اعظم، اشرف و خاتم پیامبران الهی.

این کاستی تنها به عدم ارائه معرفی زبانی و قلمی خلاصه و محدود نمی‌شود. معرفی‌های ناصواب عملی، بدخلقی‌ها و کج‌روی‌هایی که مسلمانان در برخی از ریشه‌ها از خود نشان می‌دهند متأسفانه به پای رهبر آنان نوشته می‌شود و به بدنامی اسلام می‌انجامد.

اگر جامعه اسلامی در مورد بهداشت، بی‌دقت رفتار کند و اگر سرویس‌های بهداشتی یک مسجد در قلب اروپا به مردابها و اصطبل‌های عصر حجر شباهت یابد و اگر تعداد مسلمانان مجرم در زندان‌های کشورهای غیر اسلامی فزونی گیرد، همه اینها معرفی‌های غیر صحیح از چهره پیامبر گرامی اسلام است و دشمن را وا می‌دارد که این ضعف‌ها را سوژه‌ای برای هجمه به کیان اسلامی قرار دهد. اتهاماتی همچون خشونت‌طلب، جنگ‌افروز و شقاوت‌آفرین یا تهمت‌هایی همچون زنبارگی و شهوت‌پرستی، ناشی از کم‌کاری ما در معرفی یا ارائه ومعرفی غلط از مراسم و آیین دینی مسلمین است. لذا مسلمانان را به حفظ آبرو و حرمت مکتب باعظمت خویش فرا می‌خوانیم و برای پاسخگویی به شایعات و اتهاماتی که اردوگاه کفر علیه مسلمانان و به منظور خدشه‌دار کردن چهره رهبر آنان شایع نموده است، به سراغ نظرات و اعتراف دانشمندان و شاهدان غیر مسلمان می‌رویم و در مورد هریک از شایعات، نظرات آنان را جویا می‌شویم.

نخستین اتهام: غیر علمی و خرافی بودن تعالیم

بسیار شنیده‌اید که پیامبر اسلام(ص) در زمان خود مردی ساحر و تردست خوانده

شد و هم‌اکنون آیین او را تعالیمی کهنه معرفی می‌کنند که تاریخ مصرف آن گذشته است وغیر علمی و حاوی مضامین خرافی است. قبل از آنکه در این مورد از خود چیزی بگوییم به سراغ سخنان دانشمندان و مشاهیر حوزه مطالعه خود می‌رویم.

ولتر[۱] فیلسوف معروف فرانسوی در مورد او چنین می‌گوید:

«او به طور قطع مردی بسیار بزرگ بود که مردان بزرگی را شکل داد. او می‌بایست یا شهید گردد و یا پیروز و راه دیگری برای او تصور نمی‌شد اما او همواره پیروز بود و تمام پیروزی او ره آورد تعدادی اندک اما با کیفیتی عظیم بود. او فاتح، قانونگذار، سلطان و کشیش بود. او مهمترین نقشی را که می‌توان در برابر دیده جهانیان ایفاء کرد، ارائه نمود.»[۲]

دانشمندی دیگر از حقوقدانان فرانسه به نام منتسکیو[۳] *در مورد محمد و بلندای آوازه‌اش چنین گفته است: «هیچ چیز شگفت‌آورتر از جریان تولد محمد نیست. خدا که به حکم مشیت خود از آغاز می‌خواست که چنین پیامبر بزرگی را به سوی انسانها مبعوث*

۱ـ ولتر(۱۷۷۸-۱٦٤۹) مرد ادبیات فرانسه، فرانسوا ولتر که در ۲۱ نوامبر ۱٦٤۹ در شهر پاریس دیده به جهان گشود، ابتدا به ادبیات و شعر و سپس به رشته حقوق و پس از آن به فلسفه گرایش پیدا کرد. او از خانواده‌ای مرفه بود و خود در ضمن کار علمی به فعالیتهای اقتصادی نیز اشتغال داشت و ثروت زیادی کسب کرد. در اشعارش، دولت فرانسه را زیر سؤال برد و دو بار در باستیل زندانی شد و در هر بار، آثار ارزنده‌ای از زندان بیرون فرستاد و در نهایت از فرانسه گریخت و به انگلستان رفت و پس از ۲۸ سال که به فرانسه بازگشت، آنقدر مردم بر سر او گل ریختند که راه رفتن بر او دشوار بود. او بیش از ۹۵ کتاب دارد. [محمد نژد، دانستنی‌های جهان، انتشارات بنیاد، ج ۱، ص ۲٦۸.

۲ـ کتاب «رساله‌ای در مورد عادات و رسوم ملت‌ها».

۳ـ شارل منتسکیو در سال ۱٦۸۹ در شهر «بوردو» در فرانسه، در خانواده‌ای اشرافی دیده به جهان گشود. او در ۱۸ سالگی بر کرسی قضاوت در دادگستری فرانسه نشست؛ ولی پس از مدتی به دلیل اشتغالات پژوهشی دست از قضاوت کشید و کتاب «روح‌القوانین» را نگاشت که استقبال عجیبی از آن شد. گرچه اهل کلیسا با آن مخالفت کردند. او عنوان پدر قانون‌نویسی از قرن هفدهم به بعد را به خود اختصاص داد. در سفر به انگلیس و اقامت سه ساله در آنجا با اندیشه دانشمندان آن سرزمین از جمله جان‌لاک آشنا شد و سپس به روم رفت و فرایند، فلسفه و بروز و زوال امپراطوری روم را مورد بررسی قرار داد. او حدود شانزده کتاب از خود باقی گذاشته است. منتسکیو در سن ٦٦ سالگی در سال ۱۷۵۵ در پاریس از دنیا رفت.

نماید، برای به زنجیر کشیدن شیطان، نوری را هزارسال پیش از آدم آفرید و از نیاکان و اجداد محمد به او منتقل گردید؛ همچون شاهدی موثق که از مقامی عالی نازل گردیده است.

..... شادمانی از صورتش به هنگام ولادت هویدا بود. زمین همچون روز نخست خلقت در زمان ولادت او سه بار لرزید و تمامی بت‌ها فرو غلطیدند و تخت پادشاهان واژگون شد. شیطان به عمق دریا در افتاد.» [1]

ناپلئون [2] *امپراطور انقلاب‌آفرین تاریخ فرانسه نیز در ردّ این شایعه چنین می‌گوید:*

«او یک زمامدار بود که مواطنین خویش را دور خود جمع کرد. در فاصله چند سال، گروندگان به او، نیمی از جهان را گشودند. آنان در یک‌دوره پانزده ساله اعتقاد به خدایان دروغین را ریشه کن کردند و بتهای فراوانی را سرنگون و بتکده‌های بسیاری را ویران ساختند؛ کاری که پیروان آیین موسی و عیسی نتوانستند در مدت ۱۵ قرن انجام دهند. محمد مردی بزرگ بود. امیدوارم محمد مرا در کشوری که می‌خواهم در آن مردان اندیشمند و با سواد را دور هم جمع کنم (یعنی کشور مصر) تنها نگذارد. آنجا که من می‌توانم حکومتی یکپارچه بر اساس اصول قرآنی بنا کنم؛ اصولی که تنها آنها واقعیت دارند و تنها آنها می‌توانند سعادت انسانها را تامین نمایند.»

نویسنده و سیاستمداری دیگر از دیار فرانکها به نام آلفونس لامارتین [3] *اعتقاد خود*

---

1. edit Jaccque petit- Mohammad et ce que pensent les occidentaux p. 202. La plume universell edition

۲ـ ناپلئون (۱۸۲۱-۱۷۶۹) قدرتمندترین مرد تاریخ فرانسه که در سال ۱۷۶۹ در شهر آژاکسیو در جزیره کورس فرانسه به دنیا آمد و فراز و فرودهای زندگی وی از امپراطوری در بخش مهمی از جهان تا تبعید در جزیره «سنت هلن» او را به چهره‌ای تاریخی و بین‌المللی تبدیل کرد. علیرغم جاه‌طلبی‌هایش او سرداری بزرگ، فرمانداری باهوش و باتدبیر بود که فرانسه را از هرج و مرج بعد از انقلاب نجات داد. با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد. به دانشمندان احترام می گذاشت و علاوه بر نبوغی که در فنون نظامی داشت در عرصه حقوق مجموعه‌ای از قوانین مدنی را وضع کرد که امروزه مورد توجه بزرگان این عرصه قرار گرفته و به قوانین ناپلئون مشهور است.

۳ـ شاعر، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی که در سال ۱۷۹۰ در شهر ماکسون در استان لوار فرانسه به دنیا آمد. در ۲۱ سالگی به ایتالیا رفت و دو سال در آنجا ماند و سپس به شاعری و نویسندگی، روی آورد و سرانجام در ۲۷ فوریه سال ۱۸۶۹ درگذشت. او را از برجسته‌ترین ادبای قرن نوزدهم می‌شمارند که در عین شاعری در کار سیاست نیز دخالت می‌کرد.

را به پیامبر اسلام چنین توصیف می‌کند:

«هرگز هیچ انسانی خواسته یا ناخواسته متکفل هدفی متعالی‌تر از این نشده است. چرا که این هدفی فرابشری است که عبارت است از: ریشه‌کن کردن خرافاتی که بین خالق و مخلوق فاصله افکنده است، بازگرداندن خدا به انسان و انسان به خدا، بازسازی ایده عقلانی و تقدیس الوهیت در میان آشفتگی خدایان مادی و نابود کردن بت پرستی!»

هرگز کسی با نیروی بشری و با امکاناتی این چنین محدود نتوانسته است دستاوردی اینگونه نامحدود ارائه کند؛ زیرا او برای تصور و تحقق چنین برنامه‌ای هیچ ابزاری جز خودش و مشتی انسان بدوی در گوشه‌ای از بیابان چیزی در اختیار نداشت.

در نهایت، هیچ‌گاه انسانی نتوانسته است در کمترین زمان، چنین انقلاب عظیم و ماندگاری در جهان ایجاد کند؛ زیرا کمتر از دو دهه بعد از ابلاغ رسالت او، مبلغان و جنگجویان مسلمان بر مثلث عربی تسلط یافتند و اعتقاد به یکتایی خدا را در فارس، خراسان، ماوراءبحار، هندغربی، سوریه، مصر، اتیوپی، تمامی قاره‌های شناسایی شده در آفریقای شمالی، جزایر متعددی از مدیترانه، اسپانیا و بخشی از فرانسه، گسترش دادند.

اگر بزرگی هدف، کمی امکانات و عظمتِ نتایج، سه فاکتور مهم اندازه‌گیری نبوغ انسان باشند چه کسی جرئت خواهد داشت مردی بزرگ را از تاریخ مدرن با محمد مقایسه نماید!؟ بزرگترین مشاهیر جهان، نتوانسته غیر از قدرت نظامی، نظام قانونگذاری و سیاسی، چیزی را جابه‌جا نمایند و هر گاه چیزی را پایه‌گذاری کرده‌اند، جز قدرت مادی که پیش از آنان فرو ریخته است، چیزی نبوده است. اما محمد، قدرتهای نظامی، قانونگذاری و سیاسی سلسله‌هایی از قدرتمندان و میلیونها انسان را در یک سوم از کره مسکون جابه‌جا کرد مضافاً بر اینک او قبله‌گاهها، ادیان، ایده‌ها، معتقدان و قلبهای بسیاری را تحت نفوذ خود قرار داد. او بر اساس کتابی که هر کلمه‌اش قانونی برای یکی از ملتهای مسلمان شد، ناتوانی خدایان دروغین و شگرفی خدای واحد و غیر مادی را بنا نهاد. حمیت انتقام گرفتن از کسانی که به مقدسات آسمانی بی‌حرمتی نموده‌اند، فضیلت اخلاقی فرزندان محمد بود. تسخیر یک سوم جهان بوسیله اعتقادات راسخ وی، معجزه او بود بلکه

به عبارت صحیح‌تر این معجزه یک انسان نبود بلکه معجزه منطق او تلقی می‌گردید.

آگوست کنت[۱] فیلسوفی بلندآوازه و اثبات‌گرا که تاریخ را نیز با دید اثبات‌گرایانه و متکی بر حس کاویده است، در مورد پیامبر اسلام می‌گوید:

«در بررسی دقیق اهداف مقدس «محمد بزرگ» بلادرنگ اعتراف خواهیم کرد که او به گونه‌ای اساسی می‌خواسته تکامل طبیعت انسانی را ابتدا در مسایل شخصی و سپس در موارد نوعی منطبق بر میراث حقوقی بر جای مانده تأمین نماید.»

ارنست رنان[۲] تاریخنگاری که مطالعات گسترده‌ای در تاریخ مذاهب و تاریخ علوم داشته است، در مورد آیین پیامبر اسلام و مضامین علمی و تربیتی آن چنین اظهار نظر می‌کند:

«به جای اسراری که سایر مذاهب، خاستگاه خود را تحت آن پنهان می‌نمایند، این مذهب با تاریخی روشن پدید آمد و ریشه‌هایش روی زمین است. زندگی بنیانگذار این مکتب آموزه‌هایی بسیار بیشتر از زندگی اصلاحگران قرن شانزدهم دارد. سنگ بنای واقعی تاریخ نخستین اسلام، یعنی قرآن، مطلق و دست نخورده باقی مانده است.»

یک نویسنده معروف انگلیسی به نام «سیمون آکلی»[۳] که علیرغم ادعای بی‌طرفی در ارتباط با پیامبر اسلام(ص) سخن خود را در باب پیامبر اسلام با عنوان «محومت،[۴] شیّاد بزرگ» آغاز می‌کند، در مورد سهم شرق‌نشینان مسلمان در دانش و علم چنین

۱ـ اگوست‌کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸) فیلسوف حس‌گرای فرانسوی (Positivism) که بنیانگذار فلسفه تحققی است و در سال ۱۷۹۸ در مون‌پولیه در فرانسه به‌دنیا آمده است. او سیاست، تربیت، عقاید و تاریخ را نیز با دید اثبات گرایانه متکی بر حسّ کاویده است.

۲ـ ارنست رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳)؛ وی تاریخ نویسی بود که بیشتر در حوزه دین کار کرده بود و در ۲۷ فوریه در سال ۱۸۲۳ در استان شمالی فرانسه از پدری دارای حرفه ناخدایی به دنیا آمد و سرآمد دین‌شناسان عصر خود گردید. کتابهایی چون «مبادی مسیحیت»، «تاریخ مسیحیت»، «خاطرات بچه‌ها و جوانان» و «آیین علم» از جمله آثار اوست.

۳ـ "simon okley" مؤلف کتاب تاریخ ساراسنها که در سال ۱۷۰۸ به طبع رسیده و از بالاترین منابع کسب معرفت برای انگلیسی‌ها در مورد اسلام و [حضرت] محمد بشمار می‌رود.

۴ـ مراد همان «محمد» است که در زبان انگلیسی با تصرفاتی شاید مغرضانه «محومت» یا «ماحمد» با حروف لاتین نوشته می‌شود.

می‌گوید: «اندک دانشی که ما اروپاییان داریم تمام، از مشرق‌زمین نشأت گرفته است ... پس از آنکه بربریت و توحش در سراسر جهان غرب گسترش یافت، اعراب با فتوحات خود دگرباره آن دانش را در اروپا رواج دادند.[۱]

دائرةالمعارف اسلام که در سال ۱۹۹۳ در پاریس منتشر شده است، در این مورد می‌نویسد: *ما نباید تعجب کنیم که ملاحظه کنیم دقیقا همزمان با ابلاغ مفاهیم توحیدی از طریق قرآن و در سالهای نخست بعد از هجرت، تاریخ نویسان، شاهد ظهور یک جامعه و یک فرهنگ نوین دینی بودند که بوسیله محمد بنیان نهاده شده بود. مردی که برخوردار از یک ادراک و یک صلاحیت کاملا فوق‌العاده بود و نقش قاطع خود را به عنوان احیاگر دین ابراهیمی که بوسیله یهود و نصاری تحریف شده بود، ارائه کرد.»*

وی می‌افزاید:

«محمد، توان قابل ملاحظه‌ای در اداره حکومت داشت و یک شخصیت فخیم بود و این امکان داشت که سران سایر قدرتها را که کاملاً مخالف او بودند، به خود جذب نماید و آنان‌را در موضع واسطهٔ موفقیتهای جامعه اسلامی قرار دهد. این دو بعد شخصیت محمد که یکی او را در قواره یک شخصیت ایده‌آل و نمونه برای استواری فکری و عقیدتی و دیگری او را همچون مردی تاریخی که نخست کمی تاریک و ناشناخته و در نهایت و پس از آن در زیر درخشش تاریخ ظاهر می‌گردد، الزاماً ناسازگار نیستند. بلکه اقتضا دارد دو بررسی دقیق صورت پذیرد که هر یک باید در رده پژوهشی و شیوه تحلیل مخصوص به خود انجام گیرد. از باب مثال به اعتقاد مسلمان سنتی، محمد، آخرین و بزرگترین پیامبر است. مفهومی که به احتمال بسیار زیاد بر اساس مفهوم خاتم (خاتم‌الانبیاء) بنا نهاده شده است. (این تعبیر که در مورد محمد در سوره ۳۳ آیه ۴۰ به کار رفته است) اما همچون کسی است که ایمان صحیح از اعتقاد و یکتایی قدیمی را که به وسیله ابراهیم عرضه شده بود، ترویج می‌نمود. علاوه بر آن او همچون یک پایه گذار تلقی نمی‌گردید بلکه تایید و تکمیل کننده اعتقاد توحیدی و واقعی پیشین بود که بوسیله حضرت ابراهیم بنا گردیده بود.

۱ـ تاریخ اعراب بادیه‌نشین (history of the Saracens) ، ج ۱، ویرایش سوم، دو جلدی، کمبریج، ۱۷۵۷، ص ۲۲.

در دائرة المعارف دینی که با مدیریت آقای فدریک لونوار[1] نوشته شده و در انتشارات «بیارد»[2] در سال ۱۹۹۷ چاپ گردیده است در صفحه ۷۳۳ چنین می‌خوانیم:

«ایده‌هایی که او را برتری دادند و سنت‌هایی که او ابداع کرد، نفوذ بی‌مانندی از چهارده قرن پیش داشته‌اند و از میان تمامی تحولات یک فضیلت خارق‌العاده را همچنان حفظ کرده که می‌تواند دیگران را جمع و جذب نماید و یا آرم خود را بر آنان سازگار نماید و هسته‌ای را تشکیل دهد که گرد آن فرهنگی ایجاد شود با رعایت ابعاد گوناگون و رعایت تحولی پایدار در آن.»

ادگار وبر[3] در کتابی که به عنوان متدلوژی عرب و مسلمانان نوشته است، در مورد پیامبر اکرم(ص) و آموزه‌هایش چنین گواهی می‌دهد:

وحیی که پیامبر دریافت کرد آنرا با کمال امانت‌داری به عرب و غیر عرب ارائه نمود. تمامی علم خود را به‌طور کامل از خدا و از سر چشمه وحی گرفته بود.

پروفسور «آدریان رلاند»[4] استاد کرسی زبان‌های شرقی در دانشگاه «اوترخت»[5] هلند نیز در دفاع از اتهام خرافه‌گرایی و جنون نسبت به پیامبر اکرم(ص) چنین می‌گوید: «اما براستی مسلمانان آنچنان که ما پنداشته‌ایم مجنون نیستند، من همیشه بر این عقیده بوده‌ام که این دینی که با چنین گستردگی در سراسر آسیا، آفریقا و حتی اروپا اشاعه یافته است، زاییده تجلّی شگرفی از حقیقت است که چنین مقبول این همه انسان واقع شده است.[6]

این بخش را با جمله‌ای کوتاه از یک دانشمند اسکاتلندی به نام «کارلایل» که محمد را یک قهرمان بزرگ تاریخی خوانده است به پایان می‌برم. او می‌گوید: «فرضیه

---

1. Fedric le noir
2. Bayard
3. Edgar weber
4. Adrian Reland
5. Utrecht
6. Four Treatises concening the Doctrine discipline and worship of the mahometars «چهار ساله در باب تعالیم، اصول و مبانی عبادات محمدیان(مسلمانان)، لندن، ۱۷۱۲، ص ۱۲.»

رایج ما در مورد محمد (محومت) مبنی بر اینکه او شیادی دسیسه‌پرداز بود، تجسم نادرستی بود و اینکه دینش تنها توده‌ای از شیادی و بلاهت است اکنون در نظر همگان غیر قابل قبول می‌نماید. دروغ‌هایی که این شیفتگان به ظاهر خیرخواه راه مسیحیت گرداگرد این مرد انباشته‌اند، تنها خودمان را زشت و ننگین کرده است.[۱]

اتهام دوم: لذت‌گرایی

برخی پیامبر اسلام را شخصیتی کامجو و شهوت‌پرست معرفی کرده‌اند و موفقیت‌های او را مرهون آزادی‌های جنسی در مرام و مکتبش تعبیر نموده‌اند؛ حتی برخی از دانشمندان که از سخنان آنان در بخش‌های دیگر این مقاله در مورد شخصیت پیامبر گرامی اسلام بهره گرفتیم[۲] در این بخش کم‌لطفی‌هایی به پیامبر عزیز ما داشته‌اند. اما بشنوید پاسخ آنان را از همزبانان آنان!

ولتر در این مورد چنین گفته است:

«این یک پیش داوری است که در فضای پیرامون ما پراکنده شده است که تمام پیروزی آیین محمدی، ره‌آورد تجویز تمایلات لذت آمیز برای انسان در مکتب اوست. ما هیچ‌گاه به این فکر نکرده‌ایم که تمامی ادیان شرقی تعدد زوجات را تجویز نموده‌اند و محمد با گذاردن سقف ۴ زن، رقمی را که تا آن زمان محدود نبوده، محدود کرده است. چنین گفته‌اند که حضرت داود ۱۸ زن داشته است و حضرت سلیمان هفتصد زن و سیصد ندیمه اختیار کرده است. این پادشاهان با اطرافیان خود شراب می‌خورده‌اند. بنابراین، این آیین یهود است که لذت گراست در حالی‌که محمد، بسیار جدی و منظم است.

ولتر می‌افزاید:

همه این قوانین و بخصوص آنچه به قانون تعدد زوجات مربوط می‌شود بسیار

۱ـ توماس کارلایل، قهرمان‌پرستی و قهرمانی در تاریخ، لندن، ۱۸۸۸، ص ۴۰.

۲ـ مراد شارل منتسکیو حقوقدان فرانسوی است.

سختگیرانه است و شریعت او که شریعتی مثبت است، بزودی احترام و اعتماد ملتها را به خود جلب نمودند.

توماس کارلایل نیز در توجیه ازدواج‌های پیامبر اسلام چنین گفته است:

«ازدواجی که او با خدیجه انجام داد سندی است در برابر سرزنشهایی که با اتهام شهوت پرستی و جاه طلبی به او وارد می‌شود».

تئوفیل گوتیه نیز در پاسخ به شایعاتی که علیه تعالیم اسلامی در مورد زنبارگی شایع گردید، چنین می‌گوید: «اگر کسی از متانت، حسّ احترام و حتی پاکدامنی‌ای که در روابط یک مرد مسلمان و همسرانش وجود دارد آگاهی یابد از تمام خیال‌پردازی‌ها و افسانه‌سازی‌های شهوانی که نویسندگان سده هجدهم ما آفریده‌اند چشم خواهد پوشید یعنی همان انگاره حرمسراها چنانکه به قلم مؤلف «نامه‌های ایرانی»[1] توصیف شده است![2]

نویسنده‌ای دیگر به‌نام مارگولیوت که چندان استقامت رأی خود را در مورد ازدواج‌های پیامبر اکرم(ص) حفظ نکرده و به نظر می‌رسد در برخی از موارد از شایعات الهام گرفته است چنین می‌گوید: «ازدواج‌های متعدد محمد پس از مرگ خدیجه از سوی بسیاری از نویسندگان اروپایی به شهوتی خارق‌العاده و عجیب نسبت داده شده است. اما چنین به نظر می‌رسد که این ازدواج‌ها عمدتاً از انگیزه‌های بهتری فرمان گرفته باشند. پیامبر بسیار مشتاق بود تا پیوند پیروان و مشاوران اصلی خود را با خود هرچه نزدیک‌تر سازد. بی‌شک هدف او از به زنی گرفتن دختران ابی‌بکر و عمر همین بود.»[3]

توماس کارلایل، ادیب اسکاتلندی‌تبار و مقیم لندن قرن نوزدهم که آثاری در باب قهرمانان در تاریخ از خود باقی نهاده است، در مورد پیامبر اسلام چنین می‌گوید: «محمد به‌رغم همه آنچه که در موردش می‌توان گفت، مردی شهوت‌پرست نبود. کاملاً

۱ـ مراد شارل منتسکیو است.

۲ـ تئوفیل گوتیه، قسطنطنیه، پاریس ۱۸۵۳، ص ۱٦٤.

۳ـ مارگولیوت، محمد و پیدایش اسلام، لندن ۱۹۰۵، ص ۱۷٦.

در اشتباه خواهیم بود اگر این مرد را به عنوان شهوترانی فرومایه در نظر آوریم؛ کسی که تنها به سوی لذات دون متمایل است و بهتر بگویم هرگونه‌ای از لذات.

اهل بیت او از صرفه‌جویان بودند، خوراک معمولش نان و جو و آب بود. گاهی اوقات برای ماهها از آتشی که زمانی اجاقش را افروخته بود نشانی نبود. مورخان عرب بجا و بحق چنین نقل کرده‌اند که محمد خود کفش‌هایش را پینه می‌زد و ردایش را وصله می‌نمود. مردی تهیدست، زحمتکش و محروم و بی‌نصیب بود و بی‌اعتنا به هرآنچه هرزگان برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند.»[1]

طبیب و تاریخ‌نگار شهیر فرانسوی، **آقای گوستاولوبون** نیز در این مورد چنین می‌گوید: «ترقی حیرت‌انگیز اسلام و اشاعه و انتشار قرآن، دسته‌جات مخالف را به حیرت انداخته و در بیان فلسفه آن چنین گفته‌اند که اسلام چون باب شهوات و لذات نفسانی را باز گذاشته، لذا رغبت عوام به طرف آن زیاد است و دیگر اینکه مذهب نامبرده به‌زور شمشیر اشاعه یافته است لیکن به آسانی می‌توان ثابت کرد که این خیال به کلی باطل و بی‌اساس است.

فقط از مطالعه قرآن، معلوم می‌شود که سختی و فشار تعلیمات اخلاقی قرآن کمتر از سایر کتب آسمانی نیست. البته قرآن تعدد زوجات را اجازه داده است ولی باید دانست که رسم مزبور قبل از اسلام هم در میان ملل مشرق معمول بوده و این تجویز قرآن چیز تازه‌ای برای مردم نیاورده است. ... ما وقتی که فتوحات مسلمین اول را به دقت ملاحظه نموده، اسباب و علل کامیابی آنها را تحت نظر می‌گیریم، می‌بینیم که آنها در خصوص اشاعه مذهب، از شمشیر کار نگرفته‌اند؛ زیرا آنها اقوام مغلوبه را در قبول مذهب، همیشه آزادی می‌دادند. ... از تاریخ ثابت می‌شود که اصولاً اشاعه هیچ مذهبی ممکن نیست به‌زور شمشیر صورت گیرد.»[2]

۱ـ توماس کارلایل، قهرمان‌پرستی و قهرمانی در تاریخ، لندن، ۱۸۸۸، ص ٦٥.

۲ـ گوستاولوبون ، تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخر داعی گیلانی، کتابفروشی علی‌اکبر علمی، چاپ چهارم، ۱۳۳٤ شمسی، صص ۱٤۷ و ۱٤۸.

اتهام سوم: خشونت و کسب موفقیت از طریق شمشیر

یکی دیگر از جراحت‌های تاریخی بر پیکر پیامبر گرامی اسلام، تهمت خشونت‌طلبی و اتکای وی به شمشیر است. او به جرم هجمه‌های نظامی که علیه او در طول اقامت ده‌ساله‌اش در مدینه بر وی تحمیل شده بود و دفاع وی از هویت و استقلال مواطنینش، مورد سرزنش قرار گرفته و دفاعش به حساب جنگ‌افروزی گذارده شده و گفته‌اند همین که محمد در مدینه امکاناتی پیدا کرد، شمشیر را دور سر خود چرخاند و هر روز در جایی جنگی برپا کرد. در حالی که صرفاً بررسی منطقه وقوع نبرد می‌تواند پاسخگوی این شایعات و اعتراضات باشد ولی ما دفاع در این مورد را همچون موارد پیشین به عهده کسانی می‌گذاریم که پیمان پیروی به او نسپرده‌اند.

یک نویسنده انگلیسی قرن هجدهم که هیچ علاقه و احساس خوشایندی نسبت به اسلام نداشته است به نام **«ادوارد گیبن»** در کتاب خود با عنوان «تاریخ نزول و سقوط امپراطوری روم» در مورد پیامبر گرامی اسلام و دفاع نظامی‌اش چنین می‌گوید:

«در عرصه طبیعت، هر انسانی از این حق برخوردار است که در برابر دشمن مسلح دست به سلاح ببرد و از خود و دارایی‌اش دفاع کند و بدینوسیله تعرض و خشونت دشمنان را دفع نماید و یا حتی از آن پیشگیری کند. محمد در انجام رسالت صلح‌جویانه و خیرخواهانه‌اش به واسطه بی‌عدالتی و بیداد هموطنانش، مورد ستم و تاراج قرار گرفته و از شهر خود رانده شده بود. تصمیم وی مبنی بر ایجاد ملتی مستقل، رانده‌شدگان مکه را به مراتب عالیه قدرت ارتقاء داده بود و بدین ترتیب او از امتیاز مشروع انقلاب‌ها و ترتیب دادن جنگ‌های دفاعی برخوردار می‌شد.

لغتنامه هاشت[1]، در مورد جریان جنگ‌ها و هجمه‌های نظامی که علیه حکومت پیامبر اسلام ساماندهی می‌شد، چنین می‌گوید:

---

1. Hachette. 1988

پیروزیها و شکست‌های نظامی پشت سر هم بر مکیان نازل می‌شد که به پیمان نامه‌ای از سوی محمد با آنان منتهی شد. بر اساس آن اجازه انجام مناسک حج به مسلمانان مشروط بر یک آتش‌بس ده ساله داده می‌شد. در سال ۶۳۰ اهل مکه آتش بس را شکستند و پیامبر شهر آنانرا محاصره کرد و یک عفو عمومی را برقرار و سپس به مدینه بازگشت.»[1]

دکتر گوستاولوبون، طبیب و مورخ شهیر فرانسوی در مورد خصلت‌های پیامبر و جنگجویی یا صلح‌طلبی وی می‌گوید: «پیامبر اسلام از حیث عقل و فهم، خداپرستی، رحم و انصاف بر تمام معاصرین خود تفوّق و برتری داشته است. حکومتی که او برای خود حاصل نموده مبتنی بود بر مزایا و فضایل نفسانی خویش و مذهبی که اشاعه داد، آن مذهب برای اقوامی که آن را قبول نمودند، یک نعمت بزرگی گردید. این مذهب چگونه مذهبی بود که کرورها مردم را تابع شریعت خود قرار داد، چه حقایق تازه‌ای بود که او آنها را به تمام عالم ظاهر و آشکار ساخت.»[2]

وی در جای دیگر در مورد شیوه و سیره جنگجویان مسلمان می‌گوید: «این مجاهدین قبل از اینکه قشون خود را به جایی سوق دهند، بوسیله سفرا و نمایندگان مخصوص شرایط صلح را پیشنهاد می‌کردند.»[3]

یک تاریخ‌نگار انگلیسی به نام «هنری بولینک بروک»[4] در مورد تهمت خشونت‌طلبی و بدرفتاری به مسلمانان و رهبر آسمانی آنان چنین می‌گوید: «در طول تاریخ، مسیحیان و مسلمانان همیشه با خشونت و سنگدلی خاصی با یکدیگر برخورد کرده‌اند. در این میان ما چاره‌ای نداریم جز آنکه خود را به عنوان متجاوز مقصر بشناسیم، چرا که مسلمانان در همه اعصار مهیای آن بوده‌اند تا به احترام شارع آسمانی دین مسیحیان به مصالحه کلانی تن در دهند در حالی که ما در برابر آنها و پیامبرشان

---

1. mohammad et ce que pensent les occidentaux

۲ـ تمدن اسلام و عرب، ص ۱۲۶.

۳ـ همان، ص ۱۵۷.

4. VISCOUNT Henry Bolingbroke

کاملاً اهانت‌آمیز و شنیع عمل کرده‌ایم و حتی یک امتیاز به سود آنـان روا نداشته‌ایـم، بلکه آنان را به عنوان لعن‌شدگان درگاه محکوم و نکوهش کرده‌ایم. ... کلیساهای شرق مورد حمایت مسلمانان‌اند و مجازند مناسک دینی خود را بجای آورنـد، امـا در اروپـا، کاتولیک‌ها حتی مرگ را بر حمایت از فرقه مسلمانان و اجازهٔ به جـای آوردن آزادانـه شعائر دینی‌شان ترجیح می‌دهند.»[۱]

اتهام چهارم: جاه‌طلبی و سودای ریاست

برخی دیگر، ریاست‌طلبی و سوداگری قدرت را منشأ پدید آمدن آیینی جدید به دسـت پیامبر اسلام می‌دانند. همان‌گونه که یزیدبن‌معاویه که نیم قرن پس از پیامبر بر مسند او تکیـه زد در یک مانور و تسـت امکان تغییر معتقدات جامعه، چنین گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا　　خبر جاء ولا وحی نزل[۲]

یعنی آنچه بوسیله فرزندان هاشم اتفاق افتاده بود، بـازی بـا حکومـت بـود و هـیچ خبری از عالم غیب نیامده و وحی نازل نگردیده است. این سخن از جانب کسی که بر کرسی خلافت پیامبر تکیه زده و خود را جانشین او مـی‌خوانـد، مـی‌توانـد بـه عنـوان سرآغاز شیوع این اتهام قرار گیرد. ولی پیش از آن، پیامبر اکرم(ص) این شبهه را در ردّ پیشنهاد کفار به او که ریاست بر تمامی اقوام شبه‌جزیره را به او واگـذار نماینـد و او از ادعای رسالت صرفنظر نماید برطرف کرده بود؛ زیرا در پاسخ به ایـن پیـشنهاد فرمـود: «والله یا عماه لَوْ وَ صغوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی علی ان اتـرک هـذاالأمر حتی یظهره الله او اهلک فیه ما ترکته»[۳]؛ «یعنی عمو جان به خدا قسم اگر خورشـید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند تا مرا از ابلاغ رسـالت خـود منصرف نمایند، آن را کنار نخواهم گذاشت تـا حقانیّـت آن را خـدا آشـکار نمایـد یـا

۱ـ "Letters on the study and use of history" (رسائلی در باب مطالعه و بهره‌گیری از تـاریخ)، ج ۱، رساله ٤، لندن، ۱۷۵۲، ص ۱۲۸.

۲ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۳۳.

۳ـ سیرهٔ ابن‌هشام، ج ۱، ص ۲٦٥.

هرچه دارم در این راه فدا نمایم.»

توماس کارلایل که پیش از این، سخن او را در رفع اتهام لذت‌گرایی از پیامبر اسلام نقل کردیم، در ادامه نظرات خود در مورد پیامبر اسلام به عنوان یکی از قهرمانان مورد ستایش خود می‌گوید: «در نفس او تمایلات والاتر و نیکوتری ماورای هرگونه عطش و ولع وجود داشت ... بگذار هرچه می‌خواهند بنامند. هیچ امپراطوری با تاج و دیهیم خود چنین مورد اطاعت واقع نشده است که این مرد در عبای ساده دست دوخت خود همو که بیست و سه سال متحمل سخت‌ترین مصائب و آزمایش‌های زندگی شد و مشقات فراوان بر او گذاشت. من به شخصه تمام خصوصیات یک قهرمان راستین را در او مجسم می‌بینم، همین و بس.[۱]

لامارتین، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی نیز در مورد انگیزه‌ها و شخصیت پیامبر اسلام، در کتابی با نام «مسافرت به شرق» چنین می‌نویسد:

«محمد، خود را به عنوان خدا معرفی نکرد، بلکه خود را در مکان انسانی که روحی مملو از خدا داشت می‌نمود. او جز به خدای یکتا و احسان نسبت به انسانها به چیزی دعوت نفرمود.»

در کتاب دیگرش با عنوان «مردان بزرگ مشرق زمین» می‌نویسد:

«فیلسوف، خطیب، مبلغ، قانونگذار، جنگجو، فاتح ایده‌ها، بازسازی کننده روح انسان، ابراز کننده اصول منطقی ناشی از فرهنگی شفاف، بنیانگذار بیست امپراطوری مادی و یک امپراطوری بزرگ معنوی، آری این محمد است با تمامی معیارهایی که ما می‌توانیم بزرگی یک انسان را اندازه بگیریم! چه کسی بزرگتر از او وجود دارد؟»

نویسنده کتاب «بینوایان»، **ویکتورهوگو**، در اشعاری که با عنوان «افسانه قرنها» منتشر کرده در مورد پیامبر اعظم چنین می‌گوید:

«اگر مردم برای مشورت نزد او می‌آمدند ، این قاضی

۱ـ توماس کارلایل، قهرمان‌پرستی و قهرمانی در تاریخ، لندن، ۱۸۸۸، ص ٦٥.

اجازه می‌داد یکی اظهاراتش را مطرح کند، دیگری بخندد و انکار کند
و او به آرامی همه را گوش می‌کرد و در پایان، سخن می‌گفت
ذکر خدا همواره بر زبانش جاری بود
کم غذا می‌خورد و به شکم خود سنگی می‌بست
او شیر بزهای خود را خود می‌دوشید
روی زمین می‌نشست و لباسهای خود را می‌دوخت
بیشتر از همه روزه می‌گرفت در حالی‌که توان خود
را از دست داده بود و دیگر جوان نبود».

در جای دیگر می‌گوید:

«متفکرانه و نگران به چیزی خیره می‌شد
پس از تفکری عمیق فریاد برمی‌آورد: ای
تمامی انسانها من کلمه‌الله هستم
ذره‌ای چون انسان و مشعلی چون پیامبرم
نور کامل ناشده عیسی را کامل کرده‌ام».

در جایی دیگر از قول پیامبر اکرم چنین می‌سراید:

«اما مردم خون مرا به ناحق ریخته‌اند
مرا هدف دشمنی و تمایلات نامطلوب خود قرار دادند
با آنان نبرد کردم اما بدون اینکه عصبانی شوم
در طول این نبرد فریاد می‌زدم: هر کاری می‌خواهید انجام دهید
من تنهایم، برهنه‌ام، خون آلود و مجروحم ولی من ترجیح می‌دهم
که آنها بر من هجوم آوردند و خواسته آنان برآورده نشود
مضافاً بر اینکه دشمنان مرا علیه من تحریک کنند
برای هجمه بر من در این مسیر تنگ
خورشید را در دست چپ و ماه در دست راست داشتند

و با این حال نتوانستند ذره‌ای مرا وادار به عقب نشینی نمایند.»

ارنست رنان، تاریخ‌نویس فرانسه زبان نیز حضرت محمد و انگیزه‌هایش را چنین توصیف می‌نماید:

«محمد، همچون انسانی ظریف و حساس و خالی از هر تنفری جلوه می‌نمود. عواطفش صادقانه و ویژگی عمده او خیرخواهی او بود.

وقتی کسی به هنگام تماس با او دست به سوی او می‌گشود، او صمیمانه دست وی را می‌فشرد و هیچ‌گاه او دست خود را از دست او جدا نمی‌کرد. به بچه‌های کوچک سلام می‌کرد و لطف عظیم و رحمت قلبی خود را نسبت به زنان و ضعیفان نشان می‌داد. او می‌فرمود که بهشت زیرپای مادران است. نه تفکرات بلندپروازانه و نه هیجانات مذهبی در او جوانه عواطف شخصی را نخشکانیده است.

او سادگی عادات عربی را حفظ کرده بود و آنرا با ایده‌های مقام عظیم خود نیامیخته بود. تخت خواب او یک عبای ساده و بالش او پوستی پر شده از برگهای درخت خرما بود.

مردم او را می‌دیدند که با دست خود شیر بزهای خود را می‌دوشد و روی زمین می‌نشیند تا لباسها و کفشهایش را وصله نماید.»

اتهام پنجم: کهنگی تعالیم

برخی دیگر از دشمنان تعالیم سعادت‌آفرین اسلام، برای بدنام کردن مقررات حقوقی و اخلاقی اسلامی و متنفر ساختن انسانها از آن، آن را غیر مفید برای شرایط زندگی در عصر حاضر شمرده و تاریخ مصرف آن را به ۱۴ قرن قبل مربوط می‌دانند و در شرایط فعلی تحقق آن تعالیم را حتی در باب اخلاق غیرممکن می‌شمرند. در ارتباط با رفع این تهمت، شما را به سخن یک کشیش بلندپایه قرن نوزدهم از «کلیسای منجی» در بیرمینگهام ارجاع می‌دهیم؛ او «جرج دادسون»[1] نام دارد و در کتابی

---

1. George dawson

که با عنوان «شرح حال‌نگاری» نگاشته است، در مورد پیامبر اکرم چنین می‌نویسد: «محمد به تعلیم برخی حقایق فراموش شده دست زد و ایمان به حقایق از یاد رفته را احیاء کرد و به تحقیق برای زندگی، قانونی اولی‌تر و برای روح، آرمانی شریف‌تر از آنچه را پیش از این مردمش از آن برخوردار بودند به آنان آموخت.»[1]

در کتاب دائرةالمعارف اسلام که از سوی مؤسسه بزرگ لاروس در پاریس منتشر شده است، در مورد پیامبر اسلام این اعترافات ذکر شده است.

«محمد، یکی از بزرگترین شخصیتهای تاریخ جهان است که مضافاً بر نفوذ جهانی نهضتی که او بنا نهاده است نمی‌تواند بطور جدی زیر سؤال قرار گیرد. چرا او را جزء فرستادگان خدا در نظر نمی‌گیرید؟ چرا او را بدنام می‌کنید؟!»[2]

نخستین شرح حال از محمد که آمیزه از بررسی صحت تاریخی و صلابت مثبت شخصیت او و موقعیت اسلام است، با نام حیات محمد که توسط «بولن ویلیه»[3] نوشته شده و پس از مرگ او در لندن در سال ۱۷۳۰ منتشر گردیده است، محمد را همچون یک نابغه، یک قانونگذار بزرگ و یک فاتح و یک قهرمان معرفی می‌کند که عدالت و تسامح دو سوی نظریه و دکترین او را تشکیل می‌دهند. تصویر مثبت دیگری نیز بوسیله «لایبنیتس» در کتاب «خداشناسی» ارائه گردیده است زیرا پیامبر از دین طبیعی جدا نشده است. ولتر در مقاله‌ای که با عنوان عادات و رسوم ارائه کرده است، محمد را با عنوان فاتح، قانونگذار، منجی و رهبر دینی ستوده است. تحت تأثیر توصیف «بولن ویلیه» او بر عظمت محمد تاکید می‌کند و به او همچون نماینده تسامح می‌نگرد. قضاوت مثبت ولتر در مورد محمد، در مقاله‌اش که در کتاب بیوگرافی سه جلدی که «تور پن»[4] از آن حضرت ارائه کرده، نهاده است.

۱ـ "Biografical Lect ures" جرج دادسون، سخنرانی‌های شرح حال‌نگاری ، به ویرایش جرج سن‌کلر، لندن، ۱۸۸۷، ص ۳۸۳.

2. Encyclopedia de l'islam tome vll. Nouvelle edition. Edition maisonneuve et larose.1993.p.363-370

3. boulainvilliers

4. turpin

دکتر گوستاولوبون در کتاب پرتیراژ «تمدن اسلام و عرب» ضمن ارائه شرح گسترده‌ای از علوم و پیشرفت‌های مسلمانان در فنون گوناگون، می‌گوید: «تا قرن پانزدهم قولی‌را که مأخوذ از مصنفین عرب نبود، مستند نمی‌شمردند. رژرباکن، لئوناردوپیز، آرنود ویلانو، رایمون لولی، سن‌توماس وآلبرت بزرک هرچه داشتند از ابوعلی سینا فرا گرفته و سن‌توماس تمام فلسفه‌اش مأخوذ از ابن‌رشد بوده است.

تمام دانشکده‌ها و دانشگاه‌های اروپا تا پانصد الی ششصد سال روی همین ترجمه‌ها دایر و مدار علوم، فقط علوم مسلمین بوده است. در بعضی رشته‌های علوم مثل طب می‌توان گفت که تا زمان ما هم جاری مانده است. چه در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر قرن گذشته باقی بوده، شروحی بر آنها نوشته می‌شد... از ابتدای قرن سیزدهم فلسفه ابن‌رشد در مدارس عالی ما جزء دستور بوده و تدریس می‌شده است.[1]

وی در بخشی دیگر از کتاب خود در مورد تأثیرپذیری تمدن حاضر در اروپا از اخلاق و دستورات اجتماعی اسلام چنین می‌گوید:

«از معاشرت با عرب و تقلید مسلمین، اخلاق و عادات رذیلهٔ امرا و اشراف ما در قرون وسطی اصلاح شده و آن اخلاق ستوده و صفات حمیده را اسلاف ما از اعراب آموختند و این مسئله که مذهب عیسوی اگرچه از نظر تعلیمات اخلاقی مقام بلندی را حائز است آیا می‌توانست در گذشتگان ما چنین روح اخلاقی ایجاد نماید، مشکوک و حل نشده است.»

در خاتمه این بیان شاید خوانندگان کتاب چنین سؤال کنند که اگر اروپا در صورتی که تا این درجه رهین منت اعراب و پیروان اسلام است، پس چرا علمایی که در آنها ابتدا تعصب مذهبی نبوده این را اذعان و اعتراف نکرده و نمی‌کنند. آری سؤال مزبور حتی برای خود من هم پیش آمده و از خودم این پرسش را کرده‌ام و جواب آن هم فقط بیان یک حقیقت ساده است و بس و آن این است که آزادی عقیده و فکر که ما آن را امروز می‌گوییم داراییم، غیر از تظاهر چیزی نبوده و اساس و پایه‌ای برای آن

۱ـ گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، انتشارات علمی، سال ۱۳٤٤، چاپ چهارم، ص ۷۳۵.

نیست و در بعضی مسایل آن‌طوری که بایست نمی‌توانیم آزادانه غور و خوض نماییم. ساختمان روحی ما همیشه به دو قسمت منقسم می‌شود: یک قسمت آن بر اثر تحصیلات و مطالعات شخصی و تأثیر اخلاقی و عقلانی محیط تشکیل یافته و قسمت دیگر همان قسمت قدیم است که بر اثر قانون وراثت مخمر شده و این همان است که در افکار و خیالات ما عامل قوی بشمار می‌آید و همین قسمت غیر محسوس ساختمان انسانی است که بر اکثر مردم مستولی بوده و عقاید کهنه را به نام جدید جلوه می‌دهد و همین مدار اصلی خیالات آنها می‌باشد. حقیقت امر این است که پیروان اسلام از مدت‌های طولانی در زمره شدیدترین دشمنان اروپا محسوب بوده‌اند. اگر در زمان شارل مارتل و ایام جنگ صلیبی یا جلو قسطنطنیه تیغ‌های آبدار آنان قلوب ما را جریحه‌دار نکرده باشد، بیشتر از همه تمدن آنان که در نهایت درجه کمال بوده است ما را سرافکنده ساخته و در حقیقت پست و حقیر قرار داده و گویا از آن زمان مدتی نگذشته باشد که از فشار پنجهٔ تسلط آنان نجات حاصل کرده‌ایم. بین ما و مسلمین یک سلسله تعصباتی است که از مدت‌های طولانی به طور توارث جمع شده و در حقیقت جزء طبیعت ما قرار گرفته است و آن تا این درجه سخت و شدید است (اگرچه بعضی اوقات آن را مکتوم و مخفی هم نگاهداریم ولی در اعماق قلب ما رسوخ کرده) نظیر همان تعصب و عداوتی است که بین عیسوی و یهود حکمفرماست.

نسبت به اسلام و پیروان اسلام تعصب و عناد موروثی که در ما هست که ما آن را با تعصبات دیگر جمع نماییم که بدبختانه تعلیم ما از سالیان دراز ذهنی ما کرده که تمام علوم و فنون قدیمه از یونان و روم منشعب گردیده است آن وقت خوب می‌توان پی برد که در تاریخ تمدن اروپا سهمی که عرب و اسلام گرفته چگونه بطور عموم آن را انکار می‌نمایند.

بعضی‌ها عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی سبب شده اروپای مسیحی، از حال توحش و جهالت خارج گردد و لذا آن را مکتوم نگاه می‌دارند، ولی این نظر به درجه‌ای بی‌اساس و تأسف‌آور است که به آسانی می‌توان آن را رد نمود.[1]

۱ـ گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۷۵۱

نتیجه

آنچه از اتهامات بر دامن مقدس پیامبر اکرم(ص) و پیرایه‌هایی که به پیروان و آیینش وارد شده در اعترافات دانشمندان غیر مسلمان (که بعضی از آنان در برخی از نوشته‌های خود دشمنی خود را با او پنهان نکرده‌اند) مردود شمرده شده و آن را ناشی از خصومت و ذهنیت شمرده و محکوم نموده‌اند و کافی است برای اثبات فضیلت او، شهادت‌هایی که از غیر پیروانش در تاریخ ثبت گردیده است، مشاهده نمود.

فهرست منابع:

۱- نژد، فرهنگ دانستنی‌ها، انتشارات بنیاد.

۲- دائرةالمعارف کوچک لاروس. چاپ سال ۱۹۹۶.

۳- صمیمی، مینو، محمد در اروپا ترجمه عباس مهرپویا، انتشارات اطلاعات.

۴- گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخر داعی گیلانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۴۴.

4. Mahomet a la mecque. W.Montgomery watt, edition. Payot 2003.

5. la vie de Mahomet. Virgil cheorghiu. Edition Rocher Jean oaul. Bert rand. 1999.

6. Mohammad et ce que pensent les occidentaux p. 202. La plume universell edition

7. Encyclopedia de l'islam tome vll. Nouvelle edition. Edition g.p. maisonneuve et larose.1993

8. Muhammad et les Femme s. Docteur Hebri Bouuserouel. Edition La plume universelle. 2000

9. Prophete elu des prophetes. Docteur Hebri Bousserouel. Edition La Plume universelle 1999.

10. Mahomet et La Tradition islamique. Emille Dermenghem. Edition de seuil. Paris.

11. La Bible le coran et La science. Maurice Bucaille. Edition seghers. Paris. 1976.

12. Mahomet. Maxime Rodinson. Edition de seuil 1994.

13. La Musulman. Michel Dousse. Edition Albin Michel. 2005.

14. Le prophet Mohammad. Martin Lings. Editon de seuil 2002.

15. L'islam Fondateur de La science. Boutamina. Edition albourq. 2006

16. Mohammad.. L'occident Temoigne. Abdolghani benamara. Editon La plume universelle. 2006

ترویج نگرش خوشبینانه

توسط رسول خدا(ص)

بررسی موردی در زمینه تغییر اسامی تازه مسلمانان

رسول جعفریان

نویسنده و پژوهشگر و استاد دانشگاه

ترویج نگرش خوشبینانه توسط رسول خدا(ص)

بررسی موردی در زمینه تغییر اسامی تازه مسلمانان

از دیر باز پیوندی عمیق میان معتقدات انسان با اسامی و نام‌هایی که برای فرزندانش برمی‌گزیده وجود داشته است. بازگشت این مسئله به اهمیت اسم و نام است که می‌تواند سمبل و نماد ایده‌آلهای انسانی، در حیات فکری، عقلی و عملی او و گاه عنصری حد فاصل این دو مانند ارزشهای اخلاقی باشد.

به عبارت دیگر، نامیده شدن فرزندان به نام خدایان، صفات خداوند متعال، یا چهرگانی که با خدا در ارتباطند و به نوعی، نمادی از خدا به‌شمار می‌آیند، همین‌طور استفاده از اسامی خوبی‌ها، زیبایی‌ها و هر آنچه که در زندگی عملی، اخلاقی و ارزشی اهمیت دارند و لو آن که خوب یا زیبا نباشند، همه و همه شاهدی است بر ارتباط عمیق میان نامگذاری فرزندان و اشیاء دیگری که در اطراف انسان است، با معتقدات و نگره‌های انسانی و اعتقادی.

این مسئله تا به آن حد جدی است که اگر نام‌های رایج در یک جامعه را نشانی از روح کلی باورها و دیدگاه‌های مردمان آن جامعه بدانیم، به بیراهه نرفته‌ایم. اعتبار این اسامی از آن روست که از نگاه آن مردم، آن اسامی مسمّایی دارند که اعتبار و شأن خویش را از آن به دست می‌آورند.

وقتی خداوند، در قرآن کریم، نام‌های بتان را اسامی بدون مسمّا می‌داند، از آن

روست که حرمت این نامها و شأن و اعتبار آنان را باطل اعلام کند. **إِنْ هِيَ إِلاَّ أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ** (النجم:۲۳) اینها فقط یک نام است اما چیزی پشت سر آنها نیست.

نامگذاری فرزندان در میان اعراب، مانند دیگر ملت‌ها، جایگاه بسیار مهمی داشت. بخصوص در جامعه بت پرست به دلیل تعدد بت‌ها و خدایان، این نامگذاری از جهاتی چشمگیرتر و وسیع‌تر است. در این زمینه، لغت شناسان و کسانی از مورخان که درباره باورهای عمومی و فرهنگ عامه کار کرده‌اند، دقیقا به این نکته توجه داشته‌اند. آنان ریشه بسیاری از این اسامی را به لحاظ لغوی مورد بحث قرار داده و ارتباط آن را با باورهای عمومی – دینی مردم روشن کرده‌اند. در این زمینه یکی از کهن‌ترین آثار کتاب *الاشتقاق* از محمد بن حسن بن درید (۲۲۳ – ۳۲۱) (تصحیح عبدالسلام هارون، بیروت، ۱٤۱۱) است که اسامی معروف عربی را بر اساس قبایل مورد بررسی قرار داده و معنا و ریشه آن را شرح داده است.

ابن درید در مقدمه می‌نویسد هدف ما آن بود تا اسامی قبایل و عمائر (عماره کوچکتر از قبیله) و همین طور افخاذ و بطون و نیز اسامی رؤسا و اشراف و شعرا را شرح دهیم و ریشه آنها را تبیین نماییم. وی می‌گوید علت توجهش به این مسئله آن بود که بسیاری (شاید شعوبیه) در طعنه بر عرب، باورشان این بود که این قبیل اسامی عرب بی‌مسماست و اصلی در لغت آنان ندارد.

وی سپس نوعی طبقه‌بندی در اسامی افراد و قبایل عرب دارد و این که هر گروه با چه هدفی برای نامگذاری انتخاب شده‌اند. به اعتقاد وی چند هدف در این نامگذاری ها مورد توجه عرب بوده است:

الف: تفأل به خیر بر ضد دشمنان مثل انتخاب نام غالب، ظالم، مقاتل و...

ب : تفأل به خیر برای خوشبختی فرزندان مثل سعد، سعید، اسعد، نائل، مدرک، سالم و...

ج: نامگذاری به درندگان برای ترساندن دشمن مانند اسد، لیث، ذئب، صرغام و...

د: اسامی درختان سخت و خشن باز هم برای تفأل مانند سمره، طلحه، سلمه، هراسه و..

هـ: اسامی اشیاء زمینی که باز سخت و صعب هستند مانند حجر، حجیر، فهر، جرول، حَزن و...

و: گاه نامگذاری فرزند پس از تولد از سوی پدر با انتخاب نام اولین حیوانی که در بیرون منزل می‌بیند مانند ثعلب، جحش، خنزیر، کلب و... (الاشتقاق: ۵ – ٦).

طبیعی است که اینها همه آنچه می‌بایست در این زمینه گفت، نیست. بخصوص که جنبه دینی در این شرح مقدماتی ابن درید نیامده است، در حالی که بخش عمده‌ای از اسامی عرب درباره پدیده‌های دینی است. در این زمینه، بت پرستی، جایگاه بسیار برجسته‌ای داشته و اسامی افراد که به نوعی با بت‌ها پیوند می‌خورد و غالبا با پیشوند «عبد» همراه است، بسیار فراوان است. تطبیق میان اسامی رایج در میان عرب جاهلی با اسامی بت‌هایی که هشام کلبی در *الاصنام* آورده، به خوبی این مسئله را نشان می‌دهد. دنبال کردن این بحث، به بحث فعلی ما مربوط نیست.

حساسیت رسول خدا(ص) درباره نامگذاری

اما در اسلام، داشتن نام نیک برای افراد، در روایات اسلامی، به عنوان حقی تعریف شده است که فرزند بر والدین خویش دارد. (قَالَ رَجُلٌ: یَا رَسُولَ اللّٰه! مَا حَقُّ ابْنِی هَذَا؟ قَالَ: تُحَسِّنُ اسْمَه – *وسائل الشیعه*: ۳۹۰/۲۱). در شرح نام نیک هم آمده است که بهترین نامها، آنهایی هستند که عبودیت و بندگی را نشان دهند؛ همین طور اسامی انبیاء (أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّیَ بِالْعُبُودِیَّهِ وَ أَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِیَاءِ – *وسائل*: ۳۹۱/۲۱).

یکی از تفاوت‌های اصلی جامعه جاهلی با جامعه اسلامی در همین نام‌گذاریها بود. این تفاوت به خوبی برای رسول خدا(ص) قابل درک بود و به همین دلیل تلاش می‌کرد تا رنگ جاهلی و شرک را از این بخش زدوده و به جای آن عبودیت و بندگی را جایگزین کند.

اما منهای آن، جنبه اخلاقی و روانی آن هم برای حضرت بسیار اهمیت داشت؛ زیرا یک بخش از تغییرات مربوط به تغییر در اسامی شرک آلود بود، اما بخش دیگر که اهمیت و حجم آن هم قابل ملاحظه بود، در تغییراتی بود که به نوعی به دلایل روانی مربوط می‌شد.

بنابراین و به طور کلی می‌توان این تغییرات را در دو جهت ارزیابی کرد:

الف: ترویج نگرش توحیدی

ب: ترویج نگاه خوشبینانه در جامعه

بر اساس آنچه در کتابهای سیره آمده است، یکی از اقدامات رسول خدا (ص) در مکه و مدینه آن بود که اگر کسی نامی داشت که به هر صورت با فرهنگ توحیدی یا اخلاق اسلامی سازگاری نداشت، آن را عوض می‌کرد. این اقدام، هم در بعد فکری و هم اخلاقی تأثیر بسیار مثبتی در عرصه عمومی جامعه داشت؛ زیرا روشن است که شنیدن نام زشت و بد می‌توانست تداعی کننده فرهنگ بد باشد.

بر اساس منابع موجود، حساسیت رسول خدا (ص) تنها در بخش اسامی افراد نبود بلکه در باره اسامی اشیاء و بسیاری از آنچه در قالب نامگذاری نامی ویژه می‌یافت، وجود داشت. در هر بخش، تلاش می‌شد تا آنچه درست و خیر و نیکی و علم و اصیل است، جای غلط و شر و بدی و جهل را بگیرد.

الف: ترویج نگرش توحیدی

در ارتباط با دو هدف پیش‌گفته، یعنی ترویج نگرش توحیدی و نگاه خوشبینانه، آنچه روشن‌تر است، نکته اول است. این بسیار طبیعی است که حضرت محمد (ص) پیام آور توحید و هدف اساسی‌اش مقابله با شرک و بت پرستی است. بنابراین، بسیار روشن است که اسامی برگرفته از بت پرستی را از افرادی که مسلمان شده‌اند گرفته و به جای آن اسامی توحیدی به آنان بدهد.

گذشت، که یکی از بهترین گزینه‌ها برای انتخاب اسم، نام هایی است که به نوعی ترویج‌گر فکر عبودیت و بندگی است. شخصی درباره نام فرزندش با امام صادق علیه السلام مشورت کرد و حضرت به او توصیه کردند که نام‌هایی که نزدیک به عبودیت است برگزیند و در این میان بهترین را عبدالرحمن دانستند: (أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ شَاوَرَهُ فِي اسْمِ وَلَدِهِ فَقَالَ سَمِّهِ اسْماً مِنَ الْعُبُودِيَّةِ فَقَالَ أَيُّ الْأَسْمَاءِ هُوَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ – *وسائل*: ۳۹۱/۲۱). این سخن امام، همان بود که در سیره عملی حضرت محمد (ص) در امر تغییر اسامی مورد توجه قرار گرفته بود. در منابع رجالی و صحابه شناسی، مواردی وجود دارد که حضرت، اسامی افراد به عبدالرحمان تغییر می‌دهد. در اینجا فهرست ٤٤ مورد از تغییر اسامی افراد به اسامی توحیدی، اختصاصا عبدالرحمان و عبدالله را بیان می کنیم:

۱ – شخصی که در وقت ولادت پدرش نام او را عزیز نهاد – و این اسم چنان است که از صفات اختصاصی خداوند می‌نماید – حضرت نامش را به عبدالرحمن تغییر داد (مسند احمد: ۱۷۸/٤). این شخص عبدالرحمن بن ابی سبره جُعفی بود. حضرت فرمودند: محبوبترین نامها برای خداوند عبدالله و عبدالرحمن است. (الاستیعاب: ۸۳٤/۲، و بنگرید: طبقات: ۱۲۰/٦)

۲ – نام پسر ابوبکر هم درجاهلیت عبدالعزی بود که حضرت به عبدالرحمن تغییر داد (مستدرک حاکم نیشابوری: ٤٧٣/٣).

۳ – عبدالرحمن بن صفوان تیمی هم که در جاهلیت عبدالعزی نامیده می‌شد، حضرت نامش را به عبدالرحمن تغییر داد: (الاستیعاب: ۸۳۷/۲)

٤ – عبدالعزی بن عبدالله بن ثعلبه هم وقتی مسلمان شد، رسول خدا (ص) نامش را عبدالرحمن گذاشت (الاستیعاب: ۸۳۹/۲)

٥ – شخصی که نامش صرم بن سعید بود، حضرت نامش را به عبدالرحمن تغییر دادند (الاستیعاب: ۸۳٥/۲). صرم به معنای قطع کردن است.

٦ - نام عبدالرحمن بن عوف در جاهلیت عبد عمرو یا عبدالکعبه بود که پیامبر(ص) به عبدالرحمن عوض کرد. (الاستیعاب: ٨٤٤/٢؛ طبقات الکبری: ٩٢/٣).

٧ - نام ابوعقیل بلوی انصاری، عبدالعزی بود و رسول خدا (ص) او را عبدالرحمن نامید (الاستیعاب: ١٧١٨/٤).

٨ - به گزارش ابن کلبی، حضرت نام سواد بن مالک بن سواد داری را به عبدالرحمن تغییر داد (اسدالغابه: ٤٨٢/٢).

٩ - نام عبدالرحمن بن جبر هم عبدالعزی بود که حضرت با عبدالرحمن جایگزین فرمود (اسدالغابه: ٣٢٧/٣). برخی هم نوشته‌اند که نامش معبد بود که به عبدالرحمن تغییر یافت (الاصابه: ٢٢٢/٧).

١٠ - عبدالرحمن بن سمرة بن حبیب بن عبدشمس بن قصی هم از مسلمانانی بود که روز فتح مکه ایمان آورد. نام وی تا آن زمان عبدالکعبه بود که حضرت تبدیل به عبدالرحمن کرد (اسد الغابه: ٣٥١/٣). برخی گفته‌اند که نام او عبد کلال بود و به عبدالرحمن تبدیل شد (انساب الاشراف: ٣٥٣/٩).

١١ - نام عبدالرحمن بن مالک داری هم مروان بود که حضرت آن را تبدیل به عبدالرحمن کرد (اسد الغابه: ٣٨٨/٣).

١٢ - مخشی بن حمیر اشجعی که بعدها از منافقان مسجد ضرار بود و توبه کرد، از رسول خدا درخواست کرد تا نامش را تغییر دهد و حضرت او را عبدالرحمن نامید (اسدالغابه: ٣٥٠/٤) در منبع دیگر آمده است که مخشّی بن حمیر در حضور پیامبر(ص) از نام خود و پدرش ابراز نارضایتی کرد و حضرت نام او را به عبدالله یا عبدالرحمن تغییر داد (مغازی واقدی: ١٠٠٥/٣؛ سبل الهدی و الرشاد: ٤٤٥/٥).

١٣ - عیسی بن عقیل ثقفی می گوید فرزندم را نزد رسول خدا (ص) آوردم، اسمش حازم بود، حضرت نامش را عبدالرحمن گذاشت (الاستیعاب:١٢٤٩/٣).

١٤ - صحابی دیگری که نامش عبدکلوب بود، حضرت او را عبدالرحمن نامید (مجمع الزوائد: ٥٥/٨)

۱۵ - فرزند ربیع بن قارب عبسی می‌گوید که وقتی پدرم در وفدی بر حضرت وارد شد، حضرت نام عبدالرحمن برای وی برگزید و خلعت به وی داد (اسد الغابه:۵۶/۲).

۱٦ - عبدالله بن دیان نامش عبدالحجر بود که پیامبر (ص) به عبدالله تغییر داد (اسد الغابه: ۱۲۲/۳).

۱۷ - نام عبدالله بن بدر جهنی هم در جاهلیت عبدالعزی بود که حضرت آن را به عبدالله تغییر داد (الاستیعاب: ۸۷۱/۳، اسد الغابه: ۷۹/۳)

۱۸ - حضرت نام فردی دیگر را که عبدالعزی بود به عبدالعزیز تبدیل کرد (اسدالغابه: ٤۰۰/۳).

۱۹ - عصمة بن قیس هوزنی هم نامش در دوران شرک، عصیه بود که حضرت آن را به نقطه مقابل آن یعنی عصمت تغییر داد (اسدالغابه: ۵۳۵/۳).

۲۰ - شخصی هم به نام قیوم با کنیه ابویحیی ازدی از یمن نزد حضرت آمد و ایشان نام او را به عبدالقیوم عوض کرد (اسدالغابه: ۱۵۵/٤).

۲۱ - عبدالله بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم هم نامش عبدشمس بود که رسول خدا (ص) نامش را عبدالله گذاشت (الاستیعاب: ۸۸٤/۳). وی زمان حضرت درگذشت و رسول خدا (ص) پیراهن خود را به عنوان کفن برای وی استفاده کردند.

۲۲ - عبدالله بن حارث بن زید بن صفوان ضبی هم وقتی نزد رسول الله آمد، حضرت نامش را عبدالله گذاشت. ابن عبدالبر نمی‌گوید قبلا چه نامی داشته است (الاستیعاب: ۸۸٤/۳) اما در اسد الغابه آمده است که رسول [اکرم] نامش را پرسید. گفت: عبدالحارث. آن‌گاه حضرت نام عبدالله را برای وی برگزید (اسدالغابه: ۳۸۸/۱، ۱۱۱/۳).

۲۳ - عبدالله بن خباب بن ارت هم که پدرش از کهن صحابیان بود، وقتی به دنیا آمد، حضرت نامش را عبدالله گذاشتند (الاستیعاب: ۸۹٤/۳).

۲٤ - عبدالله بن ابی ربیعه بن مغیره مخزومی هم در جاهلیت نامش بجیرا بود که حضرت آن را تبدیل به عبدالله کرد.

۲۵ - عبدالله بن سعید بن عاص هم که نامش در جاهلیت حکم بود، توسط رسول خدا (ص) به عبدالله تغییر کرد: الاستیعاب: ۹۲۰/۳ و بنگرید: ۶۳/۱).

۲۶ - نام عبدالله بن شهاب بن عبدالله زهری هم عبدالجان بود که حضرت آن را به عبدالله تغییر داد: (الاستیعاب: ۹۲۷/۳). نام وی در مکه عوض شد، وی از مهاجران به حبشه بود و پیش از هجرت مسلمانان به مدینه، او درگذشت (اسد الغابه: ۱۷۳/۳)

۲۷ - نام عبدالله بن صفوان بن قدامه تمیمی هم عبد نهم بود که حضرت به عبدالله تغییر داد: (الاستیعاب: ۹۲۸/۳). گذشت که برادر وی را هم عبدالرحمن نامید.

۲۸ - عبدالله بن ابی بن ابی سلول، بزرگ منافقان مدینه، فرزندی به نام حباب داشت که رسول خدا (ص) نامش را به نام پدرش که عبدالله بود تغییر داد (الاستیعاب: ۹۴۰/۳). گفته شده است که حباب به معنای شیطان بود (طبقات الکبری: ۴۰۹/۳)

۲۹ - نام ابوبکر هم در جاهلیت عبدالکعبه بود که حضرت به عبدالله تبدیل کرد (المعارف: ۱۶۷؛ الاستیعاب: ۹۲۶/۳) هرچند به کنیه‌اش که همان ابوبکر بود، شهرت یافت.

۳۰ - عبدالله بن قرظ ثمالی ازدی در جاهلیت شیطان نام داشت که حضرت آن را به عبدالله عوض کرد (الاستیعاب: ۹۷۸/۳).

۳۱ - گفته شده است که نام عبدالله پسر عمر و نام عبدالله پسر عمرو بن عاص هم عاص بود که حضرت آنها را نیز به عبدالله تغییر داد. عبدالله بن حارث بن جزء هم می‌گوید که کسی مرد و من نزد قبر ایستاده بودم. حضرت از من پرسید نامت چیست؟ گفتم: عاص بن حارث. حضرت نامم را به عبدالله تغییر داد. (الاستیعاب: ۱٤۷۷/٤ پاورقی).

۳۲ - بنده‌ای با نام عبدالعزی که برده عبد نهم بن عفیف بود، نامش به عبدالله تغییر کرد. حضرت علاوه بر آن لقب ذوالبجادین را هم به وی دادند. این بدان سبب بود که وقتی مسلمان شد، همه چیزش را گرفتند و فقط یک بجاده - بالاپوش ضخیم - به او دادند. وی از آنجا گریخت و در راه که نزد حضرت می‌آمد آن را دو تکه کرده یکی

را به پایین بست و دیگری را روی شانه انداخت. به همین سبب حضرت او را ذوالبجادین لقب دادند (اسدالغابه: ۱۲۳/۳)

۳۳ - عبدالله بن سلام اسرائیلی هم در جاهلیت نامش حصین بود که پس از مسلمان شدن، حضرت نام عبدالله را برای وی برگزید (اسدالغابه: ۱۶۰/۳)

۳٤ - نام عبدالله بن ابی عوف هم در جاهلیت و عصر شرک، عبد شمس بود که حضرت به عبدالله تبدیل کرد (اسد الغابه: ۲۵۵/۳)

۳۵ – گفته‌اند نام ابوهریره هم در جاهلیت عبدشمس بود که حضرت او را به عبدالله تغییر داد (الاصابه: ۳٤۹/۷).

۳۶ - نام عبدالله بن قنیع هم عبدعمرو بود که او هم از سوی رسول خدا (ص) عبدالله نامیده شد (اسد الغابه: ۳۶۱/۳).

۳۷ - شخص دیگری هم که نامش «نعمی» یا «نُعم» بود، به عبدالله تغییر یافت (اسد الغابه: ۳۰۲/۳، الاصابه: ۳۴۵/۶).

۳۸ - دیگری نامش عبداللات بود که به عبدالله تبدیل شد (اسدالغابه: ۲۶۲/۳).

۳۹ - نضلة بن نیار که همان ابوبرزه اسلمی است، توسط حضرت نامش به عبدالله تغییر یافت (الاصابه: ۳۴۱/۶).

٤۰ - فرد دیگری نامش عاصی بود که حضرت آن را به عبدالله تغییر داد (جمهرة انساب العرب: ۱۵۸)

۴۱ - ذؤیب بن کلیب خولانی، نخستین یمنی بود که مسلمان شد و رسول الله نامش را عبدالله گذاشت (الاستیعاب: ۴۶۴/۲؛ ۹۸۱/۳)

۴۲ - صحابی دیگری نامش سائب بود که حضرت، نام عبدالله را برای وی برگزید (الاستیعاب: ۱۰۰۴/۳).

۴۳ – حضرت حباب نامی را هم عبدالله نامید (مصنف عبدالرزاق: ۴۰/۱۱)

۴۴ - عبدالکعبه بن عوام برادر زبیر بن عوام وقتی در فتح مکه مسلمان شد،

حضرت نامش را عبدالرحمن گذاشت (الاستیعاب: ۸۴۴/۲).

۴۵ – صحابی دیگری نامش عبدالمدان بود که رسول خدا (ص) او را عبدالله نامید. وی بعدها از اصحاب امام علی (ع) بود. وی در یمن به دستور بسر بن ارطاة کشته شد. (الفتوح: ۲۳۵/۴).

ب: ترویج نگرش خوشبینانه

آنچه که به لحاظ روانی و تربیتی از اهمیت برخوردار است، بخشی است که به تغییر اسامی به هدف ترویج نگرش خوشبینانه مربوط می‌شود. در این بخش حضرت تلاش می‌کند تا نام‌های زشت و بد را که با ارزش‌های اخلاقی اسلام سازگاری ندارد، حذف کرده و به جای آنها اسامی خوشبینانه، زیبا و لطیف جایگزین کند.

اساس و پایه این اقدام، اصل تفأل به خیر بود که در اسلام به عنوان یک اصل مثبت، مورد پذیرش قرار گرفته است. این که شما هرچه که صدا می‌زنید و هر چیزی را به هر نامی که می‌نامید، گرایش آن به سمت نوعی خیر و نیکی، پاکی و طهارت و در عین حال، در پرهیز از شرارت و زشتی و بدطینتی باشد. در این بخش نمونه‌های فراوانی داریم که هر کدام از آنها می‌تواند به نوعی نمایشگر این حس باشد. از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: لا عَدوی و لا طیَرة و أحبُّ الفأل الصالح (*امتاع الاسماع*: ۲۷۱/۲). «عدوی» به معنای مسری بودن بدی از کسی به کسی دیگر است.

همین‌طور در روایت دیگری آمده است: انّ النبی کان یحبّ الفال الصالح و الاسم الحسن (*غریب الحدیث* ابن قتیه: ۸۱/۱). فال صالح را به معنای «الکلمة الحسنة» (*سنن ابی داود*: ۲۳۲/۲، ش ۳۹۱۶) و «الکلمة الطیبة» (*شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*: ۳۷٤/۱۹) تفسیر کرده‌اند.

نکته جالب آن است که تفأل به خیر دقیقا در مقابل تطیر به شرّ است. این که انسان از یک نام خوب انتظار وضعیت خوب را داشته باشد، تفکر مثبت است، اما تطیر یعنی فال شر، مذموم و ناپسند است. تفاوت این دو در ایجاد یک حس روحی نیرومند برای ایجاد امید و خوشبینی و پرهیز از حدس و گمانهای بد از روی نام بد یا

صدای بد – مثل صدای کلاغ – برای جلوگیری از ناامیدی است. از حضرت نقل شده است که «تفاءلوا بالخیر تجدوه» (میزان الحکمه: ۲۳۵۳/۳). این مبنای همین احساس است که اگر کسی به دنبال خیر باشد، آن را می یابد. اما تطیر که در قرآن هم به عنوان یک نگرش باطل در برابر خواست خداوند مطرح شده (یس: ۱۸، نمل: ٤٧) ، تأثیر منفی شدیدی روی روح و روان انسان دارد. به همین دلیل در روایت آمده است که «کفارة الطیرة التوکل». اعتماد و توکل به خداوند است که می‌تواند آثار منفی تطیر را از میان ببرد. در مقابل «فال صالح» یعنی داشتن حسن ظن به خداوند که خود برپایه نوعی توکل است.

یکی از آثار این توجه و اهمیت دادن به آن در عرصه اجتماع، این خبر است که وقتی حضرت نام نیکویی می‌شنید، چهره‌اش خندان می‌شد، اما وقتی اسمی را می‌شنید که از آن بدش می‌آمد، با رفتار چهره‌اش کاملا نشان می‌داد. زمانی که در قریه‌ای وارد می‌شد، نامش را می‌پرسید. اگر نام نیکویی بود چهره اش می‌شکفت و در غیر این صورت، کراهت در چهره‌اش آشکار می‌گشت (*امتاع الاسماع*: ۲۷۳/۲).

در خبری که مالک بن انس نقل کرده آمده است که حضرت قصد داشت شیر بدوشد. از افراد حاضر پرسید: چه کسی این را می‌دوشد؟ شخصی گفت من. حضرت نامش را پرسید. او گفت: مره. حضرت فرمود بنشین. دیگری اعلام آمادگی کرد. حضرت نامش را پرسید. گفت: حرب. حضرت از او هم خواست بنشیند. نفر سوم اعلام آمادگی کرد. حضرت نامش را پرسید. گفت: یعیش. حضرت به او فرمودند: بدوش (موطأ مالک: ٦٩٠، ش ١٧٧٦).

در نقلی دیگر آمده است که وقتی حضرت عازم انجام کاری بود، علاقه‌مند بود بشنود: یا راشد.. یا نجیح (امتاع الاسماع: ۲۷٤/۲ از ترمذی). در خبر دیگری در همان منبع آمده است که حضرت به نمایندگان خود دستور دادند کسانی را نزد او بفرستند که نام نیکو داشته باشند (امتاع: ۲۷٤/۲).

حضرت روی نام‌های دیگر هم حساسیت داشت. زمینی را عفره (زمین غیر قابل

کشت) نامیده می‌شد آن را خضره نامید. شعبی را که به آن شعب الضلاله می‌گفتند، شعب الهدی نامید. تیره‌ای که به بنو الزنیه معروف بود، حضرت آنان را بنو الرشده نامید. همین طور بنومغاویه را هم بنورشده نامگذاری فرمود. (امتاع: ۲۷۷/۲). حضرت در نامگذاری در وسایل شخصی خود و حتی اسب‌ها و قاطرهایی که سوار می‌شد، بسیار حساس بود و معمولا نام های نیک و متناسب انتخاب می‌کرد. (بحار الانوار:۱۲۵/۱۶-۱۲۶؛ و بنگرید: انساب: ۵۰۹/۱) . موارد تغییر اسامی زشت به اسامی نیک چندان اهمیت داشته است که از آغاز شماری از محدثان، بابی را به این امر اختصاص داده‌اند (بنگرید: سنن ابی داود: ٤٦٦/٢؛ سنن البیهقی: ۳۰۷/۹).

در اینجا به بیان نمونه‌های تغییر اسم از اسامی بد به اسامی خوب می‌پردازیم. اقدامی که از «تطیر» پرهیز دارد و مردم را به سمت «فال صالح» دعوت می‌کند.

۱ - سهل بن سعد نامش حَزن بود که رسول خدا (ص) او را سهل نامید. وی پانزده ساله بود که رسول خدا (ص) رحلت کرد (اسد الغابه: ۳۲۰/۲).

۲ - صالح بن نحام نامش نعیم بود که رسول خدا (ص) نام صالح را برای وی برگزید. (اسدالغابه: ۳۸۸/۲).

۳ - صحابی دیگری نامش زحم – به معنای زحمت – یا زحمان یا زحما بود که حضرت به بشیر تغییر داد (المحلی: ۱۳۷/۵؛ اسدالغابه: ٥٥/٦ و بنگرید: ۲۲۹/۲)

٤ - نام مطیع بن اسود عدوی، عاصی بود که حضرت او را مطیع نامید (الاستیعاب: ١٤٧٦/٤، اسدالغابه: ٤١٥/٤).

٥ - همچنین نام مطیع بن عامر بن عوف کلابی، عاصی بود. وقتی نزد حضرت آمد، او را مطیع نام گذاری کرد (اسدالغابه: ٤١٦/٤).

٦ - صحابی دیگری نامش مضطجع بود که حضرت به منبعث تغییر داد. وی در وقتی که طائف در محاصره بود اسلام آورد (اسدالغابه: ٤٨٦/٤).

۷ - یزید بن مهاخسرو از ایرانیان یمن بود که اسلام آورد و در حالی که لباس سفیدی به تن داشت، در وفدی بر حضرت وارد شد. حضرت وی را زاهر نامید (اسدالغابه: ٧٣٤/٤).

۸ - دیگری نامش نذیر سدوسی بود که باز حضرت او را بشیر نامید (الاصابه: ۳۳۵/٦).

۹ - نام ناجیة بن جندب اسلمی در جاهلیت ذکوان بود و حضرت او را ناجیه نامید؛ زیرا در واقعه‌ای آمده است که او از دست قریش نجات یافت. «اذ نجی من قریش». (الاستیعاب: ۱۵۲۲/٤)

۱۰ - فردی که در جاهلیت نامش شهاب بود، حضرت او راهشام نامید (الاستیعاب: ۱۵٤۱/٤). شهاب در یک معنا، شعله آتش است. وی هشام بن عامر بن امیة انصاری است و پدرش که عامر نامی بود که در احد شهید شد و این هشام بعدها در بصره ساکن گردید.

۱۱ - زید بن مهلل طائی که به زید الخیل شهرت داشت، حضرت او را زید الخیر نامیدند (الاصابه: ۵۱٤/۲).

۱۲ - از موارد جالب درباره شخصی است که نامش اسود بود و حضرت او را ابیض نامید. (الاستیعاب: ۱۳۸/۱؛ الاصابه: ۱۷۸/۱)

۱۳ - دیگری نامش صرم یا اصرم – به معنای قطع شدن یا قطع کردن - بود وحضرت نامش را سعید گذاشت (الاستیعاب: ٦۲۷/۲، اسدالغابه: ۲٤۹/۲، مستدرک حاکم: ٤۹۱/۳)

۱٤ - یکی هم عبد شر بود که حضرت نامش را به عبد خیر تبدیل کردند (اسدالغابه: ۳۱۸/۳).

۱۵ - صحابی دیگری نامش غراب بود و حضرت او را مسلم نامگذاری کردند (الاستیعاب: ۳/ ۱۳۹٦؛ الاحاد و المثانی: ۲۳۵/۵)

۱٦ – گفته‌اند که نام ابوبکر که در جاهلیت نامش عبدالکعبه بود، عبدالله نامید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۵۵/۱).

۱۷ - کسی هم نامش ولید بود که پیامبر (ص) او را مهاجر نامید (جمهرة انساب العرب: ۱٤٦).

۱۸ - فرد دیگری هم که نامش غافل بود، پیامبر (ص) اسمش را عاقل گذاشت (طبقات: ۳۳۵/۳، انساب الاشراف: ۹۸/۱۱)

۱۹ - نام همسر عمر بن خطاب، عاصیه بود که پیغمبر او را جمیله نامید (طبقات: ۲۲۸/۳).

۲۰ - شخصی که نامش عازب بود، حضرت نامش به عفیف تغییر داد (الاصابه: ۴۶۰/۳، ۴۲۷/۴).

۲۱ - براء بن عازب می گوید: نام خال من قلیل بود و رسول الله او را کثیر نامید (الاستیعاب : ۲۹۶/۱؛ ۳/ ۱۳۰۸)

۲۲ - فردی که نامش عَتَله یا نشبه (بن عبدالسلمی) بود، حضرت نامش را به عتبه تغییر داد (الاستیعاب: ۱۰۳۱/۳). عتله به معنای «شدت» و «تندی» است.

۲۳ - یکی از اصحاب نامش ذو الشمالین بود که حضرت او را ذو الیدین نامید (الاستیعاب: ۴۷۸/۲).

۲۴- صحابی دیگری در جاهلیت نامش ظالم بن عبدالله بود و رسول خدا (ص) نامش را به راشد تغییر داد (استیعاب: ۵۰۴/۲) ابن اثیر می گوید: وی نزد رسول خدا (ص) آمد. حضرت نامش را پرسید. گفت: غاو بن ظالم. حضرت فرمودند: تو راشد بن عبدالله هستی (انساب الاشراف: ۳۰۳/۱۳، ۳۳۷؛ اسدالغابه: ۳۵/۲، ۳۸/۳).

۲۵ - کسی که نامش غوی بود، حضرت او را راشد نامید. وی راشد بن عبدربه سلمی بود. (الاصابه: ۳۶۱/۱).

۲۶ - سلیمان بن صرد خزاعی از اصحاب پیامبر (ص) بود. در جاهلیت نام وی یسار بود وحضرت نامش را به سلیمان تغییر داد. وی بعدها در کوفه سکونت گزید. (المحبر: ۲۹۱؛ الاستیعاب: ۶۵۰/۲)

۲۷ - ارطاة طائی خبر فتح ذی الخلصه را برای رسول خدا (ص) آورد و حضرت او را بشیر نامید (اسدالغابه: ۷۳/۱) و همین نام روی وی ماند.

۲۸ - شخص دیگری هم نامش عبدمنات بود که حضرت او را محمد نامید (الاصابه: ۱۲/۶).

۲۹ - اسود بن ربیعه نزد حضرت آمد و گفت: جئت لأقترب إلی الله تعالی بصحبتک، فسماه المقترب (اسدالغابه: ۱۰۳/۱)

۳۰ – صحابه‌ای که نامش اکبر الحارثی بود، حضرت نامش را بشیر گذاشت (اسد

الغابه: ۱/ ۲۳۵، ۱۳۲).

۳۱ - یکی از موالی رسول خدا (ص) نامش ماناهیه بود که حضرت او را محمد نامیدند. وی بعدها در شمار صحابه‌ای بود که به خراسان آمد. گفته‌اند که وی مجوسی بود، به مدینه آمد و مسلمان شد. (اسدالغابه: ۳۱۵/۴، و بنگرید: ۳۳۹).

۳۲ - بکر بن حبیب حنفی نامش بربر بود که رسول خدا (ص) آن را به بکر تغییر داد (الاصابه: ۴۵۳/۱).

۳۳ - جبار بن حارث نزد رسول خدا (ص) آمد و حضرت نامش را عبدالجبار گذاشت (اسدالغابه: ۳۱۵/۱).

۳۴ - شخصی دیگر در وفدی نزد حضرت آمد. نامش را پرسید. گفت: بغیض. حضرت نامش را به حبیب تغییر دادند (انساب الاشراف: ۴۱/۱۳؛ اسدالغابه: ۴۴۸/۱).

۳۵ - شخص دیگری که نامش حسیلا بن عرفطه بود، حضرت نامش را به حسینا تغییر دادند (اسدالغابه: ۴۹۵/۱).

۳۶ - مسلم بن عبدالله ازدی نامش شهاب بود که رسول خدا (ص) او را مسلم نامید. (اسدالغابه: ۳۹۳/۴).

۳۷ - حضرت شنید که کسی می‌گوید: یا حرام. فرمود: بگو: یا حلال (امتاع الاسماع: ۲۷۴/۲)

۳۸ - مسلم بن علاء حضرمی هم نامش در دوران شرک، عاص بود که آن حضرت او را مسلم نامید (اسدالغابه: ۳۹۵/۴).

۳۹ - زمانی که رسول خدا و یاران به حفر خندق پرداختند، مردی بود نامش جعیل بن سراقه بود. رسول خدا (ص) نامش را تغییر داده عمرو گذاشت و شاعری هم چنین سرود: (اسد الغابه: ۳۴۵/۱).

سماه من بعد جعیل عمرا و کان للبائس یوما ظهرا

۴۰ - شخصی که نامش قرضابا بن شهاب بود، همراه وفدی بر حضرت وارد شد و آن حضرت نامش را به راشد تغییر دادند (اسد الغابه: ۳۶/۲).

یک صحابی که نامش غیان بود، حضرت نامش را رشدان گذاشت و بعدها فرزندانش هم بنو رشدان نامیده شدند (انساب الاشراف: ۱۴۲/۱۲؛ اسدالغابه: ۷۰/۱).

خبر دیگر حکایت از آن که حضرت از ایشان پرسید: شما چه کسانید؟ گفتند: بنو غیان. حضرت فرمود: أنتم بنو رشدان. نام وادی آنان هم غوی بود که حضرت آن را رشد نامید. (طبقات الکبری: ۲۵۱/۱؛ سبل الهدی: ۷۹/۶)

۴۱ - فرد دیگری نامش اصرم بود که حضرت او را زرعه نامیدند و به زرعة الشقری شهرت یافت (اسدالغابه: ۱۰۵/۲).

۴۲ - سعید جشمی وقتی خدمت حضرت رسید، نامش را سلیم گذاشتند. (اسد الغابه: ۲۳۰/۲)

۴۳ - حضرت نام یکی از همسرانش را که بره بود تغییر داده، جویره گذاشت (شرح کتاب مسلم از نووی: ۱۱۹/۱۴ - ۱۲۰).

۴۴ - نام زینب همسر دیگر آن حضرت هم برّه بود که به زینب تغییر یافت (امتاع الاسماع: ۲۷۴/۲).

۴۵ - نام هشام بن عکرمه هم بغیض بود که رسول خدا (ص) او را هشام نامید (سبل الهدی: ۷۷/۵).

نامگذاری برای تازه متولدین

مواردی نیز در منابع آمده است که رسول خدا (ص) برای تازه متولدین نامی انتخاب فرموده‌اند. برخی از آن موارد به این شرح است:

۱ - یحیی بن خلاد کندی زمانی که متولد شد و او را نزد حضرت آوردند، ایشان نام او را یحیی گذاشت (الاستیعاب: ۱۵۶۹/۴).

۲ - از اسعد بن زراره، دختری به نام حبیبه ماند که سهل بن حنیف با او ازدواج کرد و فرزندی برای سهل آورد. حضرت نام این بچه را اسعد گذاشت (الاستیعاب:۱۸۰۶/۴).

۳ - ابراهیم بن عبدالله بن قیس هم از متولدین مدینه بود که حضرت نام او را ابراهیم گذاشت (اسدالغابه: ۵۳/۱)

۴ - شخصی هم نام فرزندش را قاسم گذاشته بود که حضرت فرمودند او را عبدالرحمن بگذار و او چنین کرد (الاصابه: ۲۱۷/۷).

۵ - نوزاد دیگری که در زمان حضرت به دنیا آمد و نزد ایشان آوردند، نامش را

محمد گذاشت. وی محمد بن ثابت بن قیس انصاری بود. (الاستیعاب: ۱۳۶۷/۳).

۶ - نام فرزند طلحه را هم که نزد ایشان آوردند، محمد گذاشت (الاستیعاب: ۱۳۷۱/۳)

۷ - سلمة بن مهبق هذلی فرزندش را که تازه به دنیا آمده بود، نزد حضرت آورد اما گفت: من سنان را که در راه خدا با آن می‌جنگم بهتر از این فرزند دوست دارم. حضرت نام فرزند او را سنان گذاشتند. وی روز فتح مکه به دنیا آمد (اسد الغابه: ۳۰۷/۲)

۸ - حضرت نام فرزند ابواحمد بن جحش را هم که برای نامگذاری خدمت حضرت آورده بود، عبدالله گذاشت (اسد الغابه: ۶۷/۳).

۹ - فرزندی هم برای ابوموسی اشعری به دنیا آمد که حضرت نامش را ابراهیم گذاشت (الاصابه: ۳۲۳/۱).

۱۰- حضرت نام فرزند خودش را هم از ماریه، ابراهیم گذاشت. روشن نیست به چه دلیل عمر بن خطاب در زمان خلافتش اسامی افرادی که نام انبیاء را داشتند عوض کرد. کما این که نام ابراهیم بن حارث بن هشام را عبدالرحمن گذاشت (معارف: ۲۸۲، طبقات الکبری: ۳/۵ - ۴ در هر دو منبع، از اراده مزبور توسط خلیفه سخن گفته شده است). یکبار هم کسی که نامش محمد بود، دیگری خطاب به او می‌گفت یا محمد یا محمدا خدا چه به تو بکند و او را دشنام می‌داد. عمر نام او را عوض کرده عبدالرحمن گذاشت! (طبقات الکبری: ۳۷/۵). عمر نام شخص دیگری را هم که موسی بود، به عبدالرحمن تبدیل کرد! (طبقات: ۳۸/۵).

۱۱ - فرزند نبیط بن جابر بن مالک از همسرش فریعه که دختر بزرگ اسعد بن زراره بود، به دنیا آمد و رسول خدا (ص) او را عبدالملک نام نهاد (طبقات الکبری: ۳۲۵/۸).

۱۲ - اولین فرزندی که برای مهاجرین به دنیا آمد، فرزند زبیر بود که حضرت نامش را عبدالله گذاشت (طبقات، الطبقه الخامسه ۲/ ۳۳).

نام گذاری افراد شرور

نمونه‌هایی نیز وجود دارد که حضرت اسامی یا لقبی برای افرادی که به نوعی شر بودند، انتخاب فرمود:

۱ - در میان مشرکان، حضرت کنیه عمرو بن هشام یعنی ابوجهل را تغییر داد. وی کنیه‌اش ابوالحکم بود.

۲ – در خبری آمده است که رسول خدا (ص) کعب بن اشرف را هم طاغوت نامید (انساب الاشراف: ۲۷٦/۱). این می‌توانست به نقش قاضی بودن او باز گردد.

۳ – شخصی نامش حباب بود. وی باری را از بادیه نشینی که به مدینه آورده بود تحت عنوان خریدن از او گرفت، اما آن را برداشته گریخت. حضرت نامش را سرّق گذاشت (لاستیعاب: ۶۸۳/۲).

٤ - شخصی به نام ابوعامر راهب از مردمان مدینه بود که مانند عبدالله بن ابی نسبت به رسول خدا (ص) کینه ورزی داشت. در نهایت از مدینه بیرون رفته به قریش پیوست و در احد به عنوان محارب عازم نبرد با مسلمانان شد. حضرت نام او را به ابوعامر فاسق تغییر دادند. وی بعد از فتح مکه هم به روم گریخت و همانجا مرد (اسدالغابه : ٥٤٣/١؛ الاستیعاب: ۳۸۰/۱).

منابع

الاستیعاب، ابن عبدالبر اندلسی، تصحیح علی محمد البجاوی، دارالجیل، ١٤١١

اسد الغابه، ابن اثیر جزری، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٩

الاشتقاق، ابن درید، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، درالجیل، ١٤١١

الاصابة في معرفة الصحابة، ابن حجر عسقلانی، تصحیح عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٥

امتاع الاسماع، احمد بن علی مقریزی، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٠

انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، تصحیح سهیل زکار و ریاض، بی تا

طبری، تاریخ الطبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ١٩٦٧

سبل الهدی و الرشاد، الشامی، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه،١٤١٤

سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، تصحیح سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر، ١٤١٠

السنن الکبری، احمد بن حسین بن علی بیهقی، بیروت، دارالفکر، بی تا

طبقات الکبری، محمد بن سعد بصری، تصحیح محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٠

الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ١٤١١

المحبر، محمد بن حبیب، تحقیق ایلزه لیختن شتیتن، بیروت، دارالافاق الجدیده، بی تا

مستدرک، حاکم نیشابوری، تحقیق یوسف المرعشلی، بیروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦

مسند احمد بن حنبل، بیروت، دارصادر.

المعارف، ابن قتیبه دینوری، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، ١٩٩٢

مغازی، محمد بن عمر الواقدی، تحقیق مارسدن جونز، بیروت، اعلمی، ١٤٠٩

موطاء، مالک بن انس، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی،١٤٠٦

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، قم، مؤسسة آل البیت (ع) ، ١٤١٤

رفق ومدارا

درسیره پیامبر اعظم(ص)

محمد جواد اصغری

محقق مرکز جهانی علوم اسلامی قم

رفق ومدارا درسیره پیامبر اعظم(ص)

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی درایران وبیداری امت اسلامی، دین اسلام بار دیگر به عنوان ایدئولوژی کارآمد ومؤثر که قادر به پاسخگویی نیازهای زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی مبتنی بر معنویت، اخلاق وعدالت می‌باشد، درصحنه زندگی درخشش یافت. ظهور مجدد اسلام در صحنه اجتماع با قدرت وصلابت وپویایی وغنامندی کامل، با هدف تمدن‌سازی، نوعی بیم وامید را با خود همراه دارد، دشمنان مأیوس ودوستان به آینده روشن امیدوار شده‌اند. دیدگاه‌ها ونظریاتی چون «دین، افیون توده‌هاست»، یا دین یک امر شخصی است وبه اداره اجتماع وسیاست کار ندارد،کم کم رنگ باخته و درمزبله‌دان تاریخ دفن می‌گردد. تحول فکری عظیمی که درجهان اسلام به وجود آمده، مسلمانان را از حالت انزوا وگوشه‌گیری وارد میدان ساخته است. امروزاسلام درخط مقدم مبارزه ومقابله با جبهه امپریالیزم قرار دارد و درصدد احیای عظمت تاریخی از دست رفته خود می‌باشد.

عصر حاضر، مقطع رویارویی مکتب اسلام با مکتب لیبرال سرمایه داری است. تنها مکتب فکری که مبانی فکری و فلسفی نظام لیبرال سرمایه داری را زیرسؤال برده، اسلام است. سردمداران استکبار و نظام لیبرال سرمایه‌داری، که منافع نامشروع شان را درجهان اسلام، درمعرض خطر جدی می‌بینند، سراسیمه و وحشت زده دست به

هرکاری می‌زنند تا اسلام را از صحنه زندگی عقب رانده و جلوی بیداری امت اسلامی را بگیرند. امکانات وسیع مادی و معنوی و تبلیغاتی را دراین جهت به کار انداخته‌اند تا به زعم خودشان جلوی گسترش ونفوذ روز افزون اسلام سیاسی وموج اسلام خواهی را درجهان بگیرند که الان به صورت عملی با نقاب مبارزه با تروریزم، جبهه بازکرده است. گزینه‌های مورد توجه دشمن دراین مقطع دو چیز است:
۱- مخدوش ساختن چهره اسلام وترسیم چهره خشن وغیر قابل انعطاف از اسلام
۲- ایجاد نزاع های فرقه‌ای ومذهبی. تبلیغات‌شان به حدی فراگیر است که فضای جامعه جهانی بشدت آلوده شده و اسم اسلام و مسلمانان توأم با خشونت یاد می‌شود. اظهارات « پاپ بندیکت شانزدهم» رهبر کاتولیک‌های جهان در دانشگاه «ریگنزبورک » آلمان، در راستای همین سیاست از پیش طراحی شده وهماهنگ دشمنان، علیه اسلام می‌باشد. وی، درسخنرانی خود از یک امپراتور مسیحی قرن چهاردهم (مانوئل دوم قسطنطنیه) نقل کرده که به یک مسافر ایرانی گفته است که پیامبر اسلام برای جهان ارمغانی جز خشونت نداشته است. اظهارات بالاترین مقام مذهبی مسیحیان علیه اسلام و شخص نبی مکرم اسلام(ص) وهمچنین چاپ کاریکاتورهای توهین آمیز نسبت به ساحت مقدس پیامبر اسلام(ص) در روزنامه‌های غربی و...حکایت از تلاش هماهنگ تمام دستگاه‌های مذهبی، سیاسی و رسانه‌ای استکبار، علیه اسلام دارد.

جنگ افروزان غرب که جنگ‌های خونین (جنگ جهانی اول ودوم) وکشتار انسان‌های بی‌گناه با سلاح‌های کشتار جمعی(حمله اتمی امریکا به دو شهر ژاپن) وخشونت‌های مذهبی قرون وسطی و تفتیش عقاید (انگزیسیون) وسوزاندن هزاران انسان در«کوره‌های» آدم‌سوزی به نام دین و همچنین استعمار و تجاوز وجنگ افروزی در سراسر دنیا و قتل عام ملیون‌ها انسان بی‌گناه را در کارنامه سیاه‌شان دارند، صلح طلب و مسلمانان و به ویژه پیامبر اعظم(ص) که مظهر رحمت و شفقت بود، خشونت طلب معرفی می‌شوند. در چنین فضایی مسموم، بازخوانی سیره پیامبر اعظم در مورد

مسایل مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ومعرفی اسلام ناب وآموزه‌های اصیل آن به دنیا، امری لازم وضروری است. باید همان نقطه که دشمنان انگشت اتهام گذاشته، مورد بررسی قرار گیرد [تا مشخص شود که] رفتار حضرت با مخالفینش چگونه بوده است.

برای خنثی‌سازی توطئه‌های دشمنان، وراهبردهای آنان باید چاره‌جویی کرد وهمان نقطه‌هایی که مورد هجوم قرار می‌گیرد، از آن صیانت وپاسداری نمود. راه مقابله با نفاق، تقویت وحدت بین مسلمانان است باید، واگرایی‌ها و «خطوط گسل» ایجاد شده میان ملل مسلمان ومذاهب اسلامی، که به عنوان نقاط حساس و عامل بروز درگیری‌ها به حساب می‌آید، آن را به همگرایی‌ها و «نقاط پیوند» میان مذاهب اسلامی و پیوستگی‌های دینی و فرهنگی دیرپایی که خاور و باختر و شمال و جنوب جهان اسلام را به‌هم متصل می‌کند، تبدیل نمود.

درمورد اتهام خشونت نیز، بررسی سیره رسول الله وشناخت زندگی آن حضرت وارایه آن به زبان روز به دنیا وظیفه مهم مسلمانان است، تا جهانیان بدانند که هدف پیامبراعظم، دعوت انسان‌ها به‌سوی توحید و یکتاپرستی ونجاتشان از شرک و بت‌پرستی بوده است و دعوتش با موعظه حسنه، حکمت وجدال احسن همراه با ملاطفت و رحمت ومدارا بوده است، نه به ضرب شمشیر.

این نوشته به بررسی رابطه پیامبر اسلام با دیگران می‌پردازد که ا صل اولی در روابط پیامبر اسلام با پیروان سایر ادیان و به طورکلی مخالفین چیست، صلح یا جنگ؟ اگر اصل اولی در روابط پیامبر، صلح است پس تشریع جهاد ابتدایی چگونه توجیه می‌شود؟ آیا رفتار مسالمت آمیز با دشمنان با امر به معروف و نهی از منکر تضاد ندارد؟ اگر اصل اولی مدارا و رفتار مسالمت آمیز با دشمنان است پس تولا وتبرا چگونه رعایت می‌شود؟

کلیات

۱- مفهوم رفق ومدارا

الف – درلغت

رفق درلغت به‌معنای مهربانی، نرمی و ملایمت می‌باشد[۱]. چنانچه درکتب لغت، رفق ضد خُرق نیز معرفی شده؛ خرق یعنی خشونت[۲]. رفق یعنی نرمی نمودن با کسی، نرمی کردن با کسی درمقابل عنف ودرشتی[۳].همچنین آمده است: رفق یعنی نرمی کردن، مدارا کردن، لطف کردن،آزرم داشتن، نرمی و مدارا[٤]. در برخی کتب لغت آمده است: « الرفق ضد العنف». بنا براین رفق یعنی رفتار ملایم و نرم[٥]. همچنین در کتاب دیگر: «**هو السير في الامور والسهولة في التوصل اليها وخلافه العنف وهو التشديد في التوصل الى المطلوب**[٦]»؛ رفق ضد خشونت وآن عبارت است از رسیدن به مطلوب از راه آسان و سهل. همچنین«مدارا» نیز بمعنای رفتار ملایم آمده است: **داريته مداراة**؛ یعنی با او با ملاطفت و ملایمت رفتار کردن[۷]. با توجه به تعریف بالا، مدارا یعنی تحمل مخالفت‌ها و برخورد نرم با کسانی که ازلحاظ عقیده، مخالف است و با مدارا سعی و کوشش در جذب شان و باز داشتن آنان از اقدام خصمانه، بدون اینکه به قهر و سرکوب آنان متوسل شود.

ب- دراصطلاح

از رفق ومدارا دراصطلاح هم همان معنای لغوی منظور است. رفق و مدارا یعنی

۱ـ الیاس انطون، فرهنگ نوین، مترجم مصطفی طباطبایی، ص۲۷۵

۲ـ فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین،ج۲، ص۲۰٦

۳ـ علی‌اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ج۲٦، ص۵۵۹

٤ـ محمد معین، فرهنگ معین،ج۲ ص ۱٦٦۵

۵ـ حمد بن‌عبدالقادر، مختارالصحاح، ص۱۳۷- الجوهری،الصحاح، ج٤، ص۱٤۸۲

٦ـ ابو هلال العسکری، الفروق اللغویه، ص۲۵۹

۷ـ فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین،ج۲، ص۲۹

پرداخت کمترین هزینه برای دفع دشمن و تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق. مدارا یعنی تحمل جور و ستم مخالف، مادامی که امید به هدایت او هست و امید به اصلاح و دست برداشتن او از مخالفت وجود داشته باشد. مسلم است که مدارا در جایی صدق می‌کند که شخص قادر به رفتار خشونت آمیز است ولی گزینه مدارا و ملایمت را انتخاب می‌کند. پس، مدارا آنست که شخص در عین توانایی و قدرت برخورد قهر آمیز، با مخالفین از در مسالمت و مهر وارد شده و با مدارا با آنان برخورد می‌کند. درمدارا سخن از دست کشیدن ازاصول و بی توجهی به مقدسات و ارزش‌ها و به رسمیت شناختن عقاید مخالف نیست؛ بلکه صرفاً تحمل عقاید و رفتار مخالف تا حدی است که به اصول و ارزش‌ها آسیبی وارد نشود. در دنیای سیاست، مدارا با مخالفین سیاسی به معنای تحمل سیاست مخالفین نظام حاکم می‌باشد.

۲- رفق ومدارا درآیات و روایات

در آیات و روایات نحوه رفتار با مخالفین و طرز سلوک با آنان با توجه به اوضاع و احوال بیان شده است:

الف- آیات:

در آیات فراوانی نحوه رفتار و سلوک با دشمنان ومخالفان بیان شده است از جمله:

۱- «**وجادلهم بالتي هي احسن**»[۱] خداوند تبارک وتعالی به پیامبر سفارش می‌کند که با موعظه حسنه وحکمت و مجادله احسن، کافران را دعوت به حق نماید.

۲ -- «**ود كثير من اهل الكتاب لو يردّونكم من بعد ايمانكم كفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى ياتي الله بامره انّ الله على كل شي قدير**»[۲]؛ بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در وجود آنها ریشه دوانده، دوست می‌داشتند شما را بعد

۱ـ نحل، آیه ۱۲۵

۲ـ بقره، آیه ۱۰۹

ازاسلام وایمان به حال کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آنها کاملا واضح و روشن شده است، شما آنها راعفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد، خداوند بر هرچیزی تواناست.

۳- «**ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن الّا الذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذي انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون**»[۱] ؛ با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما وشما نازل شده، ایمان داریم. معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. خداوند به مسلمانان دستورداده که از طریق گفت‌وگو ومجادله علمی، منکران را به حق دعوت کنید.

ب- روایات

اصل مدارا و رأفت در روایات اسلامی نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است و شامل ابوابی چون باب مدارا، باب رفق، باب تراحم وتعاطف، باب معاشرت و ابواب دیگری که درکتب روایی آمده است و معصومین (ع)، مسلمانان را به دوستی ومحبت بین خودشان وبه مدارا با دشمنان توصیه فرموده‌اند. به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- پیامبر(ص) می‌فرماید: «**ان الله تعالی رفیق یحب الرفق ویعطی علیه ما لا یعطی علی العنف**»[۲]؛ خداوند متعال، نرم و مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست دارد و به واسطه نرمی، چیزهایی می‌دهد که به درشتی و نامهربانی نمی‌دهد.

۲- درجای دیگر می‌فرماید:«**مداراة الناس نصف الایمان والّرفق بهم نصفُ العیش**»[۳]؛ مدارای با مردم، نیمی از ایمان و نرمی و مهربانی با آنان نیمی از زندگی است.

۱ـ عنکبوت، آیه ٤٦

۲ـ نهج الفصاحه، ص٤٣٩، حدیث ٤٢٨٦

۳ـ همان، حدیث ٤٢٩٥- حر عاملی، وسائل الشیعه(الاسلامیه)، ج۸،ص٥٤٠، - کلینی، اصول کافی، ج۲، ص،۱۱۷،

۳- قال النبی(ص): «**انّ في الرفق الزيادة والبركة ومَن يحرم الرفق يحرم الخير**»[۱]؛ در مراعات رفق و مدارا زیادتی نعمت و برکت است. کسی که از رفق محروم باشد، از خیر محروم است.

٤- عن ابی جعفر قال: «**انّ لكل شيءٍ قُفلاً و قُفل الايمان الرفق**»[۲]؛ امام محمد باقر(ع) می‌فرماید: هر چیزی قفلی دارد و قفل ایمان، رفق و مدارا است. درذیل این روایت آمده است که شیطان، دزد ایمان مؤمنین است. شیطان وقتی می‌تواند ایمان را برباید که این قفل را باز کند و انسان را به اموری چون خشونت، قهر، فحش، ناسزا گویی و امور دیگری که موجب نقص ایمان می‌شود، سوق دهد.

۵- الامام علی(ع): «**سلامة الدين والدنيا في مداراةِ النّاس**»[۳]؛ سلامتی دین و دنیا در مدارای با مردم است.

٦- رسول خدا(ص): «**اَمرني ربي بمداراة الناس كما امرني بأداء الفرائض**»[٤]؛ همان گونه که پروردگارم مرا به انجام واجبات فرمان داده است، به مدارای با مردم نیز دستور داده است. طبق این فرموده رسول اعظم، «مدارا» یک تکلیف اخلاقی در اسلام است.

۷- در حدیث دیگری چنین آمده است که جبرئیل، به محضر رسول خدا(ص) آمد و از سوی خدا چنین پیام آورد که: «ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: با بندگان من مدارا کن.[۵]»

۸- علی(ع) می‌فرماید: «**خالطوا النّاس مخالطةً، إنْ مُتّم معها بكوا عليكم و إن عشتم حَنوا اليكم**[٦]».

با مردم آن گونه مخالطت و معاشرت داشته باشید که اگر مردید، با رفتاری که

۱ـ کلینی، اصول کافی. ج ۲، ص۱۱۹

۲ـ همان، ج۲، ص ۱۱۸

۳ـ آقا جمال، خوانساری، شرح غررالحکم، به تصحیح جلال الدین محدث ارموی، ج٤، ص۱٤۰

٤ـ وسائل الشیعه، ج۸ص٥٤۰ – اصول کافی، ج۲، ص۱۱۷

٥ـ همان – همان

٦ـ نهج‌البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۰

داشته‌اید، بر شما گریه کنند و اگر زیستید، بر شما دلسوزی و شفقت کنند.

این همان مفهومی است که در شعر «عرفی» آمده است:

چنان با نیک و بد خو کن،که بعد از مردنت «عرفی» مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند.

۹- امام علی(ع) می‌فرماید:«**لیس الحکیم من لم یدار من لا یجد بدا من مداراته**[۱]»؛ کسی که مدارا نکند، با شخصی که چاره وگریزی از مداراکردن با او ندارد، حکیم و فرزانه نیست. واقعیت این است در بعضی مواقع با برخی افراد جز ساختن و مدارا و تحمل و نشان دادن صبوری و سازگاری هیچ راهی نیست.

۱۰- در«**عیون الحکمة والمواعظ**» عناوین بسیار زیبا و دارای مفاهیم عالی برای رفق ازحضرت علی(ع) نقل شده است که چند جمله به عنوان تبرک ذکر می‌شود: **الرفق یؤدي الی السلم ــ الرفق مفتاح النجاح – الرفق مفتاح الصواب– ثمرة العقل الرفق– ثمرة الحلم الرفق– رأس العلم الرفق**[۲]»

۱۱- پیامبر اعظم می‌فرماید: «**الرّفق رأس الحکمة**[۳].» رفق و مدارا با مردم رأس حکمت و دانایی است؛ زیرا نشان دادن سازگاری و خوشرفتاری، خیر و برکت و امنیت می‌آورد، حتی کینه‌ها را هم می‌زداید و به جای آن دوستی و علاقه می‌آورد.

۱۲- حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «**دارالناس تستمتع بأخائهم وألقهم بالبشر تمت اضغانهم**[٤]».

با مردم مدار کن، تا از برادری آنان بهره‌مند شوی و با آنان با روی‌گشاده ملاقات کن، تا کینه‌های شان بمیرد. مدارا ونشان دادن ملاطفت و روحیه سازگاری، کار انسان را هم بیشتر پیش می‌برد و دل‌ها را هم بیشتر جلب و جذب می‌کند. بویژه در مواجهه

۱ـ آقا جمال، خوانساری، شرح غررالحکم، به تصحیح جلال الدین محدث ارموی،ج٤،ص ۵۲

۲ـ علی بن محمد، اللیثی الوسطی، عیون الحکمة والمواعظ، ص۳۱،٦۲، ۳۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲٦٤،

۳ـ ابن ابی جمهور، الاحسایی، غوالی اللئالی ج۱، ص ۳۷۱

٤ـ آقا جمال، خوانساری، شرح غررالحکم، به تصحیح جلال الدین محدث ارموی،ج٤، ص۱٦

با کسانی که به هر حال، مثل استخوان لای زخم و مانند یک جراحت‌اند که ناچار باید به نحوی آنان را تحمل‌کرد.

۱۳- قال الصادق (ع): «**یا هشام علیك بالرفق، فان الرفق یمن والخرق شوم ان الرفق والبر وحسن الخلق یعمر الدیار ویزید في الرزق**[۱]»؛ یا هشام ! برتوباد به رعایت رفق و مدارا، چون رفق، مبارک و خشونت، شوم و نامیمون است. مدارا و نیکی و خلق نیکو، دیار را آباد و روزی را زیاد می‌کند.

از امام صادق(ع) در تفسیر آیه «و قولوا للناس حسنا» (با مردم نیکوسخن بگویید)، نقل شده که فرمود: «یعنی با همه مردم نیکو سخن گویید، چه مؤمن، چه مخالف(خودی و بیگانه). اما رفتار با مؤمنان، همراه با چهره گشاده باشد و با مخالفان، گفتاری مداراتی باشد تا آنان را هم به ایمان (و خط فکری) خویش جذب کنید، چرا که خیلی با کمترین از اینها می‌توان شر آنان را از خود و از برادران ایمانی باز داشت.[۲]»

ازمجموع روایات برمی‌آید که مدارا وخوش رفتاری با دیگران دراسلام، یک فرهنگ است وائمه معصومین تأکید فراوان بر آن نموده‌اند.

ج- رفتار پیامبر با دشمنان و پیروان ادیان دیگر

رفق و مدارا از اموری است که در سیره سیاسی و اجتماعی پیامبر اسلام، چه در بعد داخلی و چه در بعد بین‌المللی اهمیت بسیاری داشته و دارد.همین اخلاق پسندیده و رفتار سازنده‌اش سبب جذب انسان‌ها به اسلام شد. قرآن کریم مدارای پیامبر را این‌گونه می‌ستاید: «**فبما رحمة من اللّه لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه انّ اللّه یحبّ المتوکّلین**[۳]»؛ به برکت رحمت الهی در برابرآنان نرم شدی واگرخشن وسنگدل بودی، از

۱ـ ابن شعبه، الحرانی، تحف العقول، ص۳۹۵

۲ـ مجلسی، بحارالانوار،ج۷۲،ص ۴۰۱

۳ـ آل عمران، آیه ۱۵۹

اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس، آنها را ببخش وبرای آنها آمرزش بطلب ودرکارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

از آیه شریفه استفاده می‌شود که سرچشمه خُلق و خوی پسندیده، رحمت الهی بود که خداوند در دل پیامبر (ص) نهاده بود.این اخلاق نیکو از عوامل گرایش مردم به اسلام شمرده شده است.

قرآن کریم درآیه دیگر، پیامبر(ص) را به «خلق عظیم» می‌ستاید: «**وانّك لعلی خُلق عظیم**[۱] » و تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی. سیاق آیات گویای آن است که از مصادیق بارز این «خلق عظیم» اینست که پیامبر(ص) در برابر تهمت‌ها و افتراهای مخالفان و اذیت وآزارهایی که حضرت در طول دوران رسالت از مشرکین و مخالفین دید، صبر و بردباری را پیشه و با رفق و مدارا و بزرگواری از خود واکنش نشان می‌داد و از خداوند برای کسانی که اورا با سنگ بشدت مجروح ساخته‌اند، طلب آمرزش می‌کرد.

پیامبر رحمت مانند طبیب دلسوز برای طبابت روحی افراد، خود به سراغ آنها می‌رفت. علی(ع)، در این‌باره می‌فرماید:«طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ قَد اَحکَمَ مَراهِمَهُ وَ اَحمي (اَمضي) مَواسِمَهُ یضَعُ ذلِكَ حَیث الحاجَة الَیه، مِن قُلُوبٍ عُمي، وَ آذانٍ صُمٍّ وَ السِنَةٍ بکُم مُتَتَبِّعٍ بِدواوئه مَواضِعَ الغفلة ومَواطِنَ الحَیرَة[۲] » پیامبر طبیبی است که برای درمان بیماران سیار است (و خود نزد بیماران می‌رود)، مرهم‌های شفابخش او آماده، ابزار داغ کردن زخم‌ها را گداخته برای شفای قلب‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال آماده و با داروی خود در پی‌یافتن بیماران فراموش و سرگردان است.» [۳]

این همان طبیب سیار است که به دنبال بیمار دلان مکّه می‌رفت و برخی از آنها، آن

۱ـ سوره قلم، آیه ٤

۲ـ نهج البلاغه، خطبه ۷۲، ص۱۲۰

۳ـ همان، خطبه ۱۰۸

حضرت را سنگباران می‌نمودند و گاه حضرت مجبور می‌شد که مکّه را ترک نموده به کوه‌ها پناه برد، خدیجه کبری و امیرمؤمنان به‌دنبال آن حضرت وقتی او را می‌یافتند، زخم‌های پای او را (که بر اثر سنگ‌های بیماران غافل و ناآگاه زخمی شده بود) پانسمان می‌کردند، امّا در همان حال آن دل رئوف و مهربان می‌گفت: «اللهُم اِغفِر قَومي فَاِنَّهُم لا يعلَمُون»[1]؛ خدایا قوم مرا (هدایت کن و آنها را) ببخش چرا که آنها ناآگاهند[2].

این گونه برخورد با دشمن، گویای اخلاق بلند اوست.آری! پیامبر اکرم(ص) به‌حق معجزه اخلاق بود وعلاوه بر عنایت خداوند، همین ویژگی، برترین راز محبوبیت پیامبر(ص) و نفوذ حضرت در عمق دل‌ها بود.حقیقتا باید همین طور باشد؛ زیرا پیامبری که رسالتش تکمیل فضایل اخلاقی است،[3] خود باید «خلق عظیم» داشته باشد.

اصل اولی درروابط پیامبر اسلام با غیر مسلمانان

فقیهان در مورد هرموضوعی که بخواهند حکم آن را بیان سازند، نخست به اصل توجه می‌کنند که قاعده مستفاد ازقانون شرع یاعقل ویا عرف وعادت چیست؟

درارتباط با موضوع رفق و مدارا هم می‌توانیم این سوال اساسی را مطرح کنیم که قاعده و اصل اولی در روابط پیامبر با غیرمسلمانان چیست؛ صلح یا جنگ؟

به طور کلی دو نظریه مطرح است:

۱- نظریه اصالت جنگ

این نظریه متعلق به برخی از مستشرقان و تعدادی از فقیهان شیعه وسنی است.از نظر این عده، حقوق بین‌الملل اسلام برجنگ وجهاد استوار است و مسلمانان موظف هستند از هر فرصتی برای سرکوبی دشمنان اسلام ووا داشتن آنان به پذیرش اسلام استفاده کنند.

برنارد لوئیس، مستشرق انگلیسی، می‌گوید: سیاست خارجی و روابط بین‌الملل

۱ـ محمد باقر، مجلسی، بحارالانوار، ج۹۵، ص۱٦۷

۲ـ کنز العمال،حدیث ۵۸۱۸

۳ـ همان، ج٦٦، ص٤٠٥

چون سایر نهاد ها و پدیده‌های سیاسی متداول در جهان امروز، امری کاملا بیگانه درجهان اسلام بوده است و بر مسلمانان وظیفه وواجب کفایی بوده است که از طریق جهاد، کفار را مسلمان کرده و یا تحت نفوذ و کنترل خلیفه درآورند. این حالت جنگ و منازعه طبیعی و همیشگی هیچ‌گاه قطع نمی‌شده است مگر به طور موقت واز طریق آتش بس به طوری که امروز معمول است.[۱]

از علمای اهل سنت «**موفق الدین ابن قدامه صاحب المغني وشمس‌الدین ابن قدامه صاحب الشرح الکبیر**» هر دو قائل به اصالت جنگ هستند و می‌گویند:« باید دست کم سالی یک بار با کافران جنگید، مگر اینکه در مسلمانان از نظر عده و ابزار جنگی، ضعف وجود داشته باشد».[۲]

ازفقهای شیعه نیز تعدادی به اصالت جنگ قائل هستند؛ ازجمله علامه حلی، شهید ثانی و محمد جواد حسینی عاملی. محمد جواد حسینی صاحب **مفتاح الکرامة** می‌نویسد: الاصل عدم الصلح و القتال و الاخذ باالسیف.[۳] اصل و قاعده، عدم صلح و لزوم جنگ و مبارزه است.

ادله پیروان نظریه اصالت جنگ

۱- آیات

اولین دلیل بر اصالت جنگ، آیات قران کریم است.آیات بر چند دسته تقسیم می‌شود:

الف- آیات جهاد

دلیل اول کسانی که قائل به اصالت جنگ هستند، وجوب جهاد است که درآیات زیادی، مسلمانان را به جهاد و مبارزه با کفار ترغیب و تشویق می‌نماید. ازجمله

۱ـ حمید، بهزادی، نشریه دانشکده حقوق وعلوم سیاسی،اصول وروابط بین‌الملل وتحولات آن دراسلام، ش ۱۲، ص ۱۲۹ ۱۳۰، سال ۱۳۵۱

۲ـ موفق‌الدین عبدالله بن احمد، ابن قدامه، وشمس الدین ابن قدامه المقدسی، المغنی والشرح الکبیرج۱، ص ۳۶۷و ۳۶۸

۳ـ محمد جواد، الحسینی العاملی، مفتاح الکرامه فی شرح القواعد،ج۷،ص۷،

درسوره توبه آیه ۵، درسوره بقره آیات۱۹۰و۱۹۳ وآیات دیگری که امرجنگ با کفار و مشرکین ستمگر را می‌دهد[۱]. همچنین آیاتی که دستور جهاد با متجاوزین را می‌دهد[۲] و آیاتی که دستور جهاد با اهل کتاب را صادر کرده است.[۳] از مجموع آیات به دست می‌آید که اصل درجامعه اسلامی‌جهاد با کفار است؛ یعنی کافران باید یا اسلام را بپذیرند و یا کشته شوند. مفاد این نظریه این است که جهاد و روحیه جهادگری و مبارزه با دشمنان اسلام باید همیشه در جامعه اسلامی‌زنده بماند.

در پاسخ به استدلال طرفداران اصالت جنگ می‌توان گفت: اینکه مسلمانان روحیه جهاد واز خود گذشتگی درراه دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی را داشته باشند، چیزخوب و قابل قبولی است، اما اینکه اصل اولی دردعوت پیروان ادیان دیگر و مشرکین به اسلام، به زورشمشیر و سرنیزه بوده، قابل قبول نیست؛ زیرا سیزده سال دعوت پیامبر اسلام در مکه فقط از طریق مسالمت آمیز و به دور از خشونت بوده است وپس از آن درمدینه نیز همین سیاست ادامه داشته است. تشریع جهاد هم دارای شرایط می‌باشد. هیچ‌گاه آیه‌های قرآن بدون ملاحظه آیات دیگر، نمی‌تواند مستند حکم قرار گیرد.آیات دارای عام وخاص و مطلق و مقید هستند. بیشتر آیات جهاد، مقید می‌باشند و همراه با دلیل وعلت بوده و بدون دلیل نیامده‌اند.درآیات دلایلی چون فتنه‌انگیزی، تجاوز، ظلم مشرکان به مسلمانان وتاراج اموال وخانه‌هایشان، باعث اذن جهاد به آنان شده است.

ب- آیات نهی کننده از دوستی با کافران

۱- قرآن کریم می‌فرماید: «**لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ومن یفعل ذالك فلیس من الله من شیء..**[۴]»؛ افراد با ایمان نباید غیر از مومنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند.

۱ـ حج، ۳۹

۲ـ بقره، ۱۹۰

۳ـ توبه، ۲۹

۴ـ سوره آل عمران،۲۸

این آیه درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را نه به‌عنوان دوست و نه به عنوان حامی و یارو یاور، درهیچ کار خود نپذیرند و فریب سخنان جذاب و طرح‌های جالب و اظهار محبت‌های به‌ظاهر عمیق وصمیمانه آنها را نخورند؛ زیرا تاریخ نشان می‌دهد، ضربه‌های سنگینی مردم با ایمان از این رهگذر خورده‌اند[۱].

۲- «**یا ایها الذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّي وعدُوّکم اولیاء تُلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاء کم من الحق یخرجون الرسول**»[۲]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، درحالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده، کافر شده‌اند و رسول شما را از شهر و دیارش بیرون کرده‌اند.

پس هرگونه مدارا و رفق و دوست شدن با بیگانگان از نظر قرآن ممنوع است.مفاد این آیات اینست که مسلمانان با کافران حالت جنگی داشته باشد.

در رد این دلیل می‌توان گفت: رفتار مسالمت آمیز که به نفع جهان اسلام باشد و موجب رشد وشکوفایی و تقویت اسلام شود نه تنها ممنوع نیست که امر پسندیده و معقول می‌باشد؛ از طرفی هم مدارا ورفتارمسالمت‌آمیز با کفار به معنای دوستی با آنان نیست؛ بلکه روش ملایمی است جهت دعوت آنان به حق. رفتار مسالمت‌آمیز با انسان‌ها به‌معنای صحیح و درست بودن عقاید آنها نیست.

۲- نظریه اصالت صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

مفاد این نظریه اینست که اصل در روابط مسلمین با دیگران صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است؛ زیرا با مدارا و در شرایط صلح، رشد وتعالی انسان‌ها و رسیدن به تفاهم آسان‌تر، در نتیجه گرایش به اسلام بیشتر می‌شود. از این رو گفته اند: « شمار

۱ـ تفسیر نمونه،ج دوم، ص۳۷۲

۲ـ ممتحنه، آیه ۱

کسانی که پس ازصلح حدیبیه به اسلام گرویده‌اند، بیش از همه کسانی است که ظرف بیست سال پیش از آن مسلمان شده بودند.[۱]

براساس این نظریه، جنگ یک حالت استثنایی بوده و قاعده عام در روابط مسلمانان با دیگران، صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. اسلام هیچ‌گاه به پیروان خود اجازه قتل و کشتار پیروان مذاهب دیگر را نداده است. وجود عقاید مخالف، مجوزی برای رفتار خصمانه نیست؛ بلکه برعکس اسلام به پیروان خود دستور می‌دهد با مخالفان، رفتار مبتنی بر عدالت و قسط داشته باشند.[۲]

بزرگان و اندیشمندان زیادی طرفدار این نظریه می‌باشند که به چند نمونه از گفتار آنها اشاره می‌شود:

۱- حضرت امام خمینی: «ما به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد، لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، همه ملت‌مان جنگجوست و با تمام قوا مقابله می‌کنیم ولو اینکه همه ابرقدرت‌ها هم دنبال او باشد.[۳]

۲- شیخ جواد بلاغی می‌گوید: قاعده اولیه نزد رسول خدا صلح بوده است، هرگاه که کفار متمایل به صلح و مسالمت در زندگی بودند، با وجود آگاهی آن حضرت به اینکه پیروز وغالب است، با آنان صلح می‌کرد.[۴]»

۳- شیخ صبحی محمصانی می‌گوید: در مبانی نظری اسلام، صلح را قاعده اساسی می‌داند و جنگ جز در یک حالت نادر و استثنایی روا نیست، چنانکه « استاد فلیپ حتی» که در تخصص در تاریخ عربی مشهور است گفته است: حتی یک شهر را به یاد ندارم و نمی‌شناسم که عرب با قدرت شمشیر فتح کرده باشد و احیانا اگر در دوره‌های

۱ـ محمد حسن، نجفی، نکته‌هایی در فقه روابط بین الملل، مجله فقه، ش ۱۰، سال ۳، زمستان ۱۳۸۵

۲ـ ممتحنه، آیه ۲٤

۳ـ درجستجوی راه از کلام امام، جنگ و جهاد، دفتر ۲

٤ـ الرکابی، الجهاد فی الاسلام، ص ٤۳ و٤٤

بعد، از ناحیه مسلمین جنگ‌های تهاجمی صورت گرفته باشد نه به عنوان دستور دینی بلکه مخالف تعالیم دینی بوده است.[۱]

ادله نظریه اصالت صلح و رفتار مسالمت‌آمیز

۱- آیات

آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد که مسلمانان را به صلح و رفتار مسالمت آمیز دعوت می‌کند[۲]. همچنین روح کلی آیات جهاد نیز همین نظریه را تقویت می‌کند؛ زیرا بررسی آیات جهاد نشان می‌دهد که جهاد وقتی تجویز شده که رفتار مسالمت آمیز ممکن نبوده و دلیل وعلتی برای جهاد وجود داشته باشد. این بیان در قرآن درآیات متعدد ذکر شده است: جنگ وقتی ضرورت دارد و خداوند دستور به آن داده است که تجاوزی صورت گیرد و به‌خاطر دفع تجاوز،[۳] به خاطر دفع فتنه،[۴] به خاطر تنبیه نقض کنندگان تعهد و پیمان، توطئه‌گران و آغاز گران جنگ،[۵] بخاطر رفع استضعاف از ستمدیدگان[۶] و به منظور دفاع ازسرزمین[۷]. بنابراین، مادامی که انگیزه وعوامل جنگ عارض نشود، مجوزی برای آغاز جنگ وجود ندارد.

۲- سنت

سنت قولی وعملی پیامبراکرم (ص) نیز گواه براین است که صلح و رفتار مسالمت‌آمیز قاعده اولیه است. هیچ‌گاه پیامبر اسلام آغازگر جنگ نبوده است. حضرت رسول اکرم و پیروان آن حضرت، حتی یک جنگ تجاوزکارانه نداشته‌اند. تمام

۱ـ صبحی، محمصانی، القانون والعلاقات الدولیة فی الاسلام، ص۶۱- ۵۵
۲ـ بقره، ۲۰۸ – انفال، ۶۱، نساء، ۹ و۹۴
۳ـ بقره، ۱۹۰
۴ـ بقره، ۱۹۳
۵ـ توبه، ۱۳
۶ـ نساء، آیه ۷۵
۷ـ حج، ۳۹ و۴۰

جنگ‌های پیامبر (ص) دفاع محض و در پاسخ به تجاوزات و نقض پیمان‌های دشمنان دین بوده است[۱].

۳- عقل

جنگ به دلیل اینکه تلفات انسانی و ضایعات و خسارات مالی و پی‌آمدهای ناگوار سیاسی و اجتماعی را در پی دارد، همچنین عقده ولجاجت را به دنبال دارد و راه را برای هدایت سد می‌کند، امر پسندیده‌ای نیست. عقل هیچ انسان عاقلی جنگ را جز درمواقع ضروری که راهی غیراز جنگ وجود نداشته باشد، تجویز نمی‌کند؛ زیرا جنگ و خصومت به طور کلی برخلاف مصالح بشر است. پس اصل اولی در روابط با دیگران، صلح است و جنگ و ستیز جز در موارد استثنایی که چاره‌ای جز جنگ نباشد مشروعیت نخواهد یافت.

دعوت بیگانگان به اسلام و برخورد با اقلیت‌های ساکن درکشورهای اسلامی، بارفتار مسالمت‌آمیز وتوأم با رأفت اسلامی، صورت می‌گرفت. استاد مطهری درباره اینکه آیا اسلام، دین جنگ است یا صلح می‌نویسد:اسلام هم دین صلح است و هم دین جنگ؛ دریک شرایطی نباید جنگید ودر یک شرایطی باید جنگید. رسول خدا را می‌بینیم در همان دوره مدینه در یک مواقعی می‌جنگید و در مواقع دیگری قرارداد صلح می‌بندد[۲].

نمونه‌هایی از مدارای پیامبراعظم(ص)

رفق و مدارایی که درآیات و روایات وسیره معصومین(ع) برآن تأکید شده است ومسلمانان بررعایت آن توصیه شده‌اند، درسیره رسول اعظم به صورت بسیار برجسته

۱ـ الرکابی، الجهاد فی الاسلام، ص ۳۶و۳۷

۲ـ مرتضی، مطهری، سیری در سیره ائمه، انتشارات صدرا، قم ص ۵۹.

تبلور یافته است. منتهی طرف مورد مدارای پیامبر باید مشخص شود که حضرت با چه کسانی مدارا نموده است؟ اشخاصی که مورد رفق ومدارا قرار گرفته‌اند دارای چه خصوصیات و ویژگی بودند؟ آیا طرف مدارای حضرت، مسلمان‌ها بودند یا اینکه بیگانگان (غیرمسلمان‌ها) نیز مورد رفق ومدارای ایشان قرار می‌گرفتند؟ سیره رسول الله دراین باره چیست؟

آیات و روایاتی که توصیه به رفق و مدارا می‌نماید تفکیکی بین انسان‌ها قایل نشده، بلکه رفتار مسالمت‌آمیز را درقبال همه انسان‌ها چه مسلمان وچه غیر مسلمان لازم می‌داند. درسیره پیامبر اعظم و بقیه معصومین (ع) نیز این عمومیت به وضوح دیده می‌شود.حال به طرف مورد مدارا و نمونه‌هایی ازرفتارپیامبر اکرم (ص) با گروه‌های مختلف اشاره می‌شود:

۱ - مسلمانان

درضرورت خوش خلقی وخوش رفتاری با مسلمان و برادر مؤمن جای شک وشبهه‌ای وجود ندارد و مسلم است که مدارا ورفتار محبت آمیز با مسلمان و برادران دینی از وظایف دینی و ایمانی یک مسلمان است. قرآن کریم وقتی پیامبر ویارانش را وصف می‌کند می‌فرماید:« **محمد رسول الله والذین معه اشدّاءعلی الکفار رحماء بینهم**[۱] »؛ یکی از اوصاف بارز وقابل توجه رسول الله و یارانش اینست که درقبال دشمن سخت وشدید و در مقابل یکدیگر مهربان و رئوف هستند. در این زمینه بحث و نزاعی وجود ندارد، آنچه مورد مناقشه است وآثاری در روابط بین‌الملل دارد، رفتار با بیگانگان واقلیت‌های دینی ومذهبی است، که امروزه تحت عنوان «حقوق اقلیت‌ها» مطرح است. اینک به نمونه‌ها وواردی از مدارای پیامبر اسلام با پیروان ادیان دیگر و به طور کلی مخالفین اسلام، اشاره می‌کنیم:

۱ـ فتح، آیه ۱۵

۲- مخالفان اعتقادی

الف- یهودیان

اولین گروه ازمخالفین اعتقادی که پیامبراسلام با آنها رفتار مسالمت‌آمیز داشت، یهودیان می‌باشد که درشهر مدینه واطراف آن زندگی می‌کردند. وقتی پیامبر اسلام(ص) به این شهر آمد، یکی از اقداماتش در آغاز هجرت، انعقاد قراردادهایی با یهودیان می‌باشد که درتاریخ دو معاهده ثبت شده است:

۱- معاهده عام؛ که میان مهاجرین و انصار از یک سو و یهودیان از سوی دیگر منعقد شد.

۲- معاهده خاص؛ پیمانی است که رسول خدا(ص) با سه طایفه بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع امضاء کرده که مرحوم طبرسی در اعلام الوری ازعلی بن ابراهیم نقل کرده است.

مفاد این پیمان ها بسیار گویا و روشن است که سیاست اصلی پیامبر صلح و زندگی مسالمت‌آمیز بوده که در پرتو همین پیمان نامه‌ها. یهودیان پیرامون مدینه سال‌ها درکنار مسلمانان با کمال آرامش زندگی کردند واز رفتار مهرورزانه و رفق ومدارای مسلمانان برخوردار بودند ومسلمانان، امنیت جان ومال آنان را طبق معاهده تضمین نموده بودند. تا هنگامی که یهودیان با دشمنان اسلام (مشرکین مکه) ارتباط برقرار نکرده و پیمان ومعاهده را زیر پا نگذاشته و آشکارا به دسیسه و نیرنگ و خیانت نپرداخته بودند، از عدالت و مهرورزی اسلامی بهره‌مند بودند و هیچ مسلمانی اجازه نداشت با آنان برخورد ناشایست داشته باشد و یا آنان را از حقوق اجتماعی خود محروم کند.

ب- مسیحیان

دومین گروه ازپیروان ادیان الهی که پیامبر اعظم با آنان رفتار مسالمت آمیز داشت، مسیحیان ساکن جزیرة العرب وکشورهای اطراف بودند. مسیحیان نظرشان نسبت به

دین جدید خصمانه نبود وبادید مثبت می‌نگریستند. مسیحیان جزیرة العرب ومناطق دیگر مثل شام، شیفته اسلام شدند و آن را ازصمیم دل پذیرفتند وآنهایی که همچنان مسیحی باقی ماندند، هیچ‌گاه ازسوی پیامبر اسلام ومسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش اسلام وادار نشدند. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان ومسیحیان بسیار بارز وآشکار است ولحن خطابات قرآن و نامه‌های پیامبر اسلام با مخاطبان مسیحی همراه با عطوفت وملایمت بوده است.

بیشتر دولت‌هایی که پیامبر اسلام (ص) به آن‌ها نامه فرستاده بود، مسیحی بودند. برخی از دعوت پیامبر استقبال کردند مانند نجاشی و برخی هم بی‌اعتنایی کردند؛ ولی در مجموع مسیحیان وقتی نامه پیامبر به آنها می‌رسید، براساس گفته‌های کتاب آسمانی که بشارت پیامبر آخرالزمان را به آنها داده بود، برای کشف حقیقت، نمایندگانی به مدینه و خدمت رسول اکرم(ص) می‌فرستادند تا حقیقت برایشان محرز شود که آیا پیامبر جدید همان علایم و نشانه‌هایی که درکتاب مقدس آمده دارد یانه؟ برخی ازهیئت‌هایشان که خدمت پیامبر اکرم رسیده بودند، آثار نبوت و رسالت رادرسیماوگفتارش مشاهده کردند، به دین اسلام مشرف شدند ومورد احترام پیامبر اسلام قرار گرفتند.

اما هیئت‌هایی که بر اثر لجاجت اسلام نیاوردند، رفتار پیامبر اسلام(ص) با آنان نیز مهربانانه و از روی مدارا بود؛ به عنوان مثال، وقتی نمایندگان نصارای نجران درسال دهم هجرت بر اثر نامه پیامبر اسلام به آنان در مدینه به حضور پیامبر اسلام (ص) رسیدند ، پیامبر اکرم (ص) به آنان اجازه داد در مسجد مدینه مراسم عبادی خود را، که وقت آن فرا رسیده بود، آزادانه بگذارند. آنان درحضور پیامبراسلام (ص) و درحالی که رو به مشرق، جانب بیت‌المقدس و درست در جهت خلاف قبله مسلمانان ایستاده بودند ، بدون هیچ مزاحمتی مراسم عبادی خویش را به جا آوردند[1].

۱ــ سیره ابن هشام،ج٤، و محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ج۲۱، ص۳۱۹

رفتار کریمانه پیامبر اکرم (ص)، با نصارای نجران و رعایت حقوق و احترام آنان در زمانی صورت می‌گرفت که حکومت اسلامی در مدینه پایه‌های اقتدار خویش را استوار ساخته بود و به راحتی می‌توانست با قدرت شمشیر همه آنان را از بین ببرد، یا با استفاده از ضعف و درماندگی نجرانیان، عرصه را برآنان تنگ ومالیات‌های سنگینی ازآنان بگیرد و از مراسم عبادی ویژه آنان جلوگیری کند و جلوی رفت و آمد و کسب و کار آنان را درمدینه بگیرد.

ج- مشرکان

اگر چه برخی از آیات قرآن صف مشرکین را ازاهل کتاب جدا کرده و برای اهل کتاب امتیاز قایل شده ولی برخورد مهربانانه و انسان دوستانه اسلام که از مدارا ورأفت اسلامی سرچشمه گرفته بود، تنها درباره پیروان ادیان الهی واهل کتاب نبود بلکه کافران و مشرکان نیز تا هنگامی که دست به اسلحه نبرده و علیه مسلمانان قیام مسلحانه نکرده وتوطئه چینی نکرده بودند، از هرآسیب وگزندی درامان بودند.

نمونه بارز برخورد مسالمت آمیز پیامبر اسلام بامشرکان، گذشت تاریخی ومدارای پیامبر اسلام با مشرکین درجریان فتح مکه می‌باشد. درسال هشتم هجرت، هنگامی که سپاه اسلام به فرماندهی پیامبر اسلام(ص) مکّه را فتح نمودند و مسلمین بر همه اوضاع آن سامان مسلّط شدند، پیامبر(ص)، خطاب به مردم مکّه که مشرک بودند فرمود: «ای قریشیان به گمان شما من در باره شما چه فرمانی می‌دهم؟ » آنها در پاسخ گفتند: «خیراً، اخٌ کریمٌ و ابن اخٍ کریمٍ»؛ ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده وفرزند برادر بزرگوار ما هستی واکنون قدرت در دست توست.»[۱]

پیامبر(ص) با کمال بزرگواری به آنان فرمود: «من در مورد شما همان را گویم که برادرم یوسف به هنگام پیروزی بر برادرانش گفت:«لا تثریب علیکم الیوم»؛ امروز سرزنشی بر شما نیست.»

۱ـ احمد بن ابی‌یعقوب، یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۶۰

آنگاه حضرت چنین اعلام کرد: «**الیوم یوم المرحمة لا الملحمـــة**»؛ امـروز، روز مهربـانی است نه روز انتقام و خون‌ریزی.»

سعد بن عباده که از مسلمانان شجاع انصار بود، هنگام ورود به مکـه در حـالی کـه پرچم سپاه در دستش بود، صدا زد: «امروز، روز انتقام و روز خون‌ریـزی اسـت» یکـی ازمهاجران سخن او را شنید و به پیامبر (ص) خبـرداد، رسـول خـدا(ص) بـی درنـگ علی(ع) را به سـوی او فرسـتاد تـا پـرچم را از او بگیـرد و خـودش پرچمـدار شـود، علی(ع) این دستور را اجرا نمود[۱].

به این ترتیب پیامبر(ص) اعلام عفو عمومی کرد واز تندروی‌ها جلـوگیری نمـود. پیامبر اسلام مردمی را مورد عفو قرار داد که شـدیدترین شـکنجه‌هـا وآزار واذیـت را، پیامبر و یارانش از آنها دیده بودند و از مکـه نیـز بـه واسـطه فـشار مـشرکین هجـرت کردند. همچنین جنگ‌های خونین بـدر، احـد واحـزاب و امثـال آنهـا را قـریش علیـه مسلمین بر پا نمودند و چقدر به اسلام ضربه‌های جانی واقتـصادی زدنـد، پیـامبر(ص) حتی ابوسفیان، هند و قاتل حمزه را بخشیدند. خانه ابوسفیان که سردسته مشرکین مکه بود، را امن قرار داد و فرمودند: هرکس داخل خانه ابوسفیان شود، درامان است[۲].

۳- مخالفان غیر اعتقادی (منافقان)

مخالفان غیر اعتقادی را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

الف- مخالفان غیربرانداز

مخالفانی که قصد توطئه و براندازی نظام را ندارند. ایـن دسـته از منـافقین کـسانی هستند که با نظام مخالف بودند ولی قصد براندازی نداشتند. نظام اسلامی با سعه صدر ورأفت اسلامی آنها را تحمل می‌کند وجان ومالشان درامن است.

۱ـ سیره ابن هشام، ج٤،ص٤٩، وناصر مکارم ودیگران، تفسیر نمونه،ج ۱۰، ص ٦٦، ج۲۰، ص ۲۲۸ به نقـل از تفسیر قرطبی، ج٥، ص٣٤٧٨

۲ـ سیره ابن هشام، ج٤، ص٤٩

پیامبر(ص) در برخورد با مخالفان، نهایت رحمت وعطوفت را بکار گرفتند که مبادا براثر برخورد خشن، آتش عناد و لجاجت در وجودشان شعله‌ور شود. بر همین اساس است که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود:«**خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین**».[1]

ب- مخالفان برانداز

مخالفانی که در صدد براندازی نظام هستند. اسلام درابتدای امر با هردو گروه ازسیاست مدارا بهره گرفته ودرصدد انتقام نیست ولی به مخالفانی که قصد براندازی نظام اسلامی را دارند به آنها فرصت داده می‌شود تا خود را اصلاح کنند و دست از مخالفت بردارند. در صورتی دست از توطئه و نفاق افکنی بر ندارند و به تخریب ادامه دهند، به آنان هشدار داده می‌شودکه خود را اصلاح کنند.

شرایط وحدود رفق و مدارا

موضوع مورد رفق و مدارا چیست؟ حوزه رفق ومدارا تا کجاست؟ آیا فراگیروگسترده است یا مرز ویژه‌ای دارد؟ آیا دردایره اصول اعتقادی، تساهل و مدارا امکان دارد یانه ؟ اگر در یک جامعه اسلامی با کسانی که دارای عقیده ضد اسلامی هستند با تساهل و تسامح رفتار شود و به آنها فرصت داده شود که آزادانه عقاید باطلشان را ترویج کنند و هیچ عکس‌العمل و واکنشی درمقابلشان نشان داده نشود، آیا این به معنای کنارگذاشتن امر به معروف و نهی از منکر نیست؟ شرایط مدارا ورفق با دشمنان چیست؟ گذشته ازاین، مدارا با دشمنان اسلام با اصل تولا وتبرا چگونه توجیه می‌شود؟ مدارا با مداهنه‌ای که درقرآن مذمت شده است، چه تفاوتی باهم دارند؟

۱ـ اعراف،آیه ۱۹۹

۱- معیار مدارا وغلظت درسیره پیامبر اعظم(ص)

درسیره عملی پیامبر اعظم(ص)، هم مدارا وجود دارد و هم شدّت و غلظت مشاهده می‌شود. این‌گونه نیست که رفتار حضرت همواره با دشمنان ومخالفین با مدارا ومهربانی باشد وجدّیت وصلابت دررفتارش مشاهده نشود؛ بلکه ایشان به عنوان الگو واسوه کامل انسان‌ها اعتدال را درزندگی رعایت نموده و رفتارش برمبنا وملاک استوار است واین‌گونه نبوده که سلیقه‌ای عمل کند وهرکس را که خوشش می‌آمد، با او با مدارا بر خورد کند وهرکس را دوست نداشته باشد، با بی مهری با او رفتار داشته باشد. سیره حضرت بر اساس مصالح ومفاسد استوار بود.

پیغمبر اکرم(ص) در مسایل فردی و شخصی و آنچه مربوط به شخص خودش بود، همچنین موضوعاتی که به مسایل اصولی واساسی اسلام ضرری وارد نمی‌ساخت، نرم وملایم و با گذشت بود؛ اما در مسایل اصولی و حفظ اصول اعتقادی و مصالح اسلام و نظام اسلامی و احکام مسلم و ضروری دین و اجرای مقررات شرع و حدود الهی، سختی و صلابت نشان می‌داد و دیگر جای گذشت نمی دانست و حاضر نبود ذره‌ای از احکام و حدود الهی، به خاطر مصلحت اندیشی تعطیل شود.

پس از فتح مکه و پیروزی بر قریش، تمام بدی‌هایی که قریش در طول بیست سال نسبت به خود او مرتکب شده بودند، نادیده گرفت و همه را یک جا بخشید و توبه قاتل عموی محبوبش حمزه را پذیرفت. ولی در همان فتح مکه، حکم قتل تعدادی را که مرتد شده بودند، صادرکرد[۱]. همچنین زنی از بنی مخزوم مرتکب سرقت شده بود و جرمش محرز گردید، حکم سرقت را صادر نمود.[۲] گرچه بستگان زن سارق زیاد تلاش کردند که پیامبراسلام(ص) را از اجرای حکم منصرف سازند ولی پیامبر با قاطعیت تمام با خواست آنان مخالفت کرد.

۱ـ ابن هشام، السیره النبویه، ج۳، ص ٥٦٤-٥٦٣،

۲ـ مرتضی، مطهری، وحی ونبوت، ص ۲۳۹

بنابراین، مدارا با دشمنان روی مبنا وملاک باید باشد وهمچنین شرایط وحدودی دارد که این شرایط از آیات وسیره عملی پیامبر به دست می‌آید:

۲- حدود وشرایط مدارا با دشمنان ومخالفان

الف- وجود مصلحت

جعل احکام شرعی، بر اساس مصلحت‌ها و مفسده‌هایی است که در موضوع آنها وجود دارد.پیروی احکام الهی از مصالح و مفاسد قطعی است واحکام دایر مدار مصالح و مفاسد است. بنابراین هیچ حکمی را نمی‌توان یافت که درتشریع آن، به مصلحت یا مفسده‌ای توجه نشده باشد. مصلحت یعنی هرکاری که به سود وصلاح مادی ومعنوی جامعه باشد. عالمان شیعه در فقه، از دوگونه مصلحت سخن گفته‌اند: مصلحت پایدار ومصلحت ناپایدار. دستورهای که ازسوی پیامبر اسلام به عنوان وحی به مردم ابلاغ شده است، همه مصلحت پایدار دارند و همیشه ثابت می‌باشند، اما پاره‌ای از دستورها را با توجّه به پیش آمدها و رویدادها داده‌اند مصلحت ناپایدار و برهه‌ای دارند؛ تا زمانی این دستورها واجب است که مصلحت باقی باشد.

دراندیشه دینی، تا زمانی که بتوان از راه‌کار مدارا بهره گرفت، نباید از عنصر قهر بهره گرفت؛ زیرا در ارزش گذاری واولویت بندی، انتخاب گزینه مدارا اولویت دارد. اسلام قبل از آنکه به طرد مخالفان پرداخته واز خشونت بهره گیرد، به جذب و هدایت مخالفان پرداخته، فرهنگ‌سازی و فرهنگ پروری می‌کند، تا زمینه‌های خشونت و خشونت‌گرایی از بین برود. اسلام با خشونت‌های دینی و مذهبی موافق نبوده، همه پیروان ادیان الهی را به زندگی مسالمت‌آمیز و تبادل اندیشه‌ها وفرهنگ‌ها فرا خوانده است.[۱]

۱ـ آل عمران، آیه ٦٤

ب- ترک نشدن امر به معروف ونهی از منکر

مدارا با دشمنان اسلام ومخالفین وقتی نیکو وپسندیده است که منجر به ترک معروف واحیای منکر نشود. اشکالی که بعضی از مذهبی‌ها که می‌کنند که مدارای با اهل کتاب ومخالفین اسلام، به‌معنای ترک امر به معروف می‌باشد، وارد نیست؛ زیرا مدارا دراسلام وسیره پیامبر اعظم تا زمانی جایز است که به مبانی ارزش‌ها واصول اعتقادی صدمه‌ای وارد نشود ومصلحتی هم برای جامعه اسلامی‌داشته باشد. چنان‌چه درسایه مدارا با دشمنان معروفی ترک شود ویا منکری زنده شود، این نوع مدارا و تساهل، ممنوع است.

ج- ترک نشدن تولا وتبرا

د- منتهی نشدن مدارا به سازش دردین

قرآن کریم رسول اکرم(ص) را ازمداهنه ومصانعه؛ یعنی سازش کاری باکفار نهی می‌کند وسازش با کفار واهل کتاب را به‌منزله اطاعت از آنان می‌داند. مدارا با مداهنه که مورد مذمت قرآن کریم است از لحاظ ماهیت ومحتوا با هم فرق دارند؛ چون مداهنه اصلش از دهن است از ریشه داهنیه به معنای ماست مالی کردن. قرآن می‌فرماید: « ودّوا لو تُدهن فیدهنون[1] ».

استاد مطهری تساهل دینی را به معنای ادهان گرفته و براین عقیده است که قرآن با تساهل دینی، یعنی سازش با غیر مسلمانان برسر دین مخالف است[2] »

۳- موارد برخورد قهر آمیز

رفق ومدارا، اصل اولی در رفتار پیامبر اسلام با مخالفین ودشمنان بود؛ولی این به‌معنای آن نیست که مدارا محدودیت نداشته باشد، بلکه تابع شرایط واوضاع واحوال

۱ـ قلم، آیه ۹

۲ـ فصلنامه نقد، ش ۱۴و۱۵، ص ۳۵۴

می‌باشد، به این معنا که همان اسلامی که به رأفت ومهربانی و مدارا سفارش می کند، در مواردی هم به برخورد قاطع و جّدی دستورداده است. درمقابل متجاوزان، قانون‌شکنان، توطئه‌گران، و آنانی که اعتقادات، امنیت جان، مال و ناموس مردم را تهدید می‌نمایند، مدارا وتساهل گناه است. خشونت امر اعتباری است که حسن وقبح آن را شرایط زمان تعیین می‌کند.

مواردی که اسلام برخورد قهرآمیز را واجب می‌داند و پیامبراسلام هم باصلابت و قدرت برخورد کرده و کوچکترین مدارایی درآن جایز نیست، زیاد است که به اهم موارد اشاره می‌شود:

الف - جهاد با متجاوزین

نخستین مورد ازمواردی که برخورد قهرآمیز و مبارزه مسلحانه واجب می‌شود،جایی است که به کیان اسلام یا سرزمین اسلامی تجاوز صورت گیرد. اسلام به مسلمانان دستور داده که با متجاوزین وکسانی که شروع به نبرد کرده بودند وجنگ را برمسلمانان تحمیل کرده‌اند، با قاطعیت بجنگند.[1] در مقابل این دسته اشخاص باید با شدّت و صلابت ایستاد وکوتاه آمدن و تسامح در مقابل آنان حرام وگناه می‌باشد و هیچ‌گونه رفق ومدارایی جواز ندارد.

ب- جهاد با فتنه‌انگیزان

درجایی که فتنه‌گران در جامعه اسلامی، فتنه ایجاد کنند و دست به آشوب بزنند، در این صورت نیز با آنان برخورد جدی وقاطع باید صورت گیرد. درمقام دفع ظلم، جنگ و رفع فتنه[2] نیز مدارا و رفتار مسالمت آمیز معنا و مفهوم ندارد وباید با قهر و شدّت با فتنه‌گران برخورد کرد.

۱ـ حج، آیه ۳۹ – انفال، ٦۱ – محمد، ۳۵- بقره،۱۹۰،۱۹۲ و۱۹۳ و۲۰۸، نساء، ۹۰و۹۱و ۹٤- ممتحنه، ۸و۹

۲ـ حج، ٤۰- بقره، ۱۹۱

ج- مبارزه با قانون شکنان

خداوند متعال دستور داده، با کسانی که حریم الهی و حریم قانون را پاس نمی‌دارند، برخورد قاطع صورت گیرد: **«و قاتلوا الذین لا یومنون بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوالکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید وهم صاغرون**[1] **»**: بجنگید با افرادی از اهل کتاب که به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند و پای‌بند به آنچه خدا و رسولش تحریم نموده‌اند، نمی‌باشند، مگر آنکه خراج دهند در حالی‌که دچار حقارت شده‌اند.

دراین آیه مسلمانان، مأمور جهاد با افرادی از پیروان ادیان دیگر شده‌اند که به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند و حریم الهی ومقرراتی که دردین خودشان است، رعایت نمی‌کنند.

د- برخورد با توطئه منافقان

مورد دیگری که پیامبر اسلام(ص) برخورد شدید وغیر قابل انعطاف از خود نشان داد، موضع او درقبال منافقین وتوطئه‌گران و کسانی که در صدد بر هم زدن امنیت و ضربه زدن به اسلام و حکومت اسلامی بودند، می‌باشد. منافقین مدینه می‌خواستند با تأسیس مسجد، پایگاهی برای نفاق افکنی وتوطئه علیه اسلام بسازند؛ اما پیامبر اسلام از طریق وحی الهی وقتی از نیات شوم منافقین آگاه شد، دستور تخریب مسجد ضرار را صادر کرد[2].

هـ- اجرای حدود الهی

دراجرای حدود وقوانین جزای اسلام نیز اسلام، رأفت و رحمت را منع نموده است و پیامبر اسلام کوچکترین ملاحظه ومسامحه را دراجرای آن جایز نمی‌دانستند.

۱ـ توبه، آیه ۲۹

۲ـ توبه، آیه ۱۰۷ ، ومحمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ج۲۱، ص ۲۵۳و۲۵٤

آثارتربیتی رفق ومدارادرسیره پیامبر اعظم

در سیره عملی پیامبر(ص) صدها نمونه از اخلاق نیک و زیبا وجود دارد که هر کدام نشان دهنده قطره‌ای از اقیانوس عظیم حسن خلق آن حضرت است و آثار فراوانی برآن مترتب شده است که درسایه برکات وآثارآن امروز مسلمانان زندگی می‌کنند.پیامبراعظم نمونه کامل اخلاق وسیرت نیکو بود، همان گونه که خداوند با تعبیر «وانک لعلی خلق‌عظیم؛ و همانا تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری»، به این مطلب‌اشاره فرموده است.این خلق نیکو و پسندیده آثار مهم تربیتی و سیاسی را در پی داشته است که نمونه‌های زیادی در کتب سیره موجود است.

۱- موجب وحدت وانسجام امت

قرآن کریم رأفت و رحمت پیامبر اکرم را این‌گونه می‌ستاید: «**فبما رحمة من اللّه لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر، فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه انّ اللّه یحبّ المتوکّلین**»[1]. به برکت رحمت الهی در برابرآنان نرم شدی واگر خشن وسنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس، آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. همین اخلاق پسندیده و رفتار سازنده پیامبر، سبب جذب انسان‌ها به اسلام شد.

۲- سبب گرایش وجذب مردم به اسلام

اولین مورد از آثار رفق و مدارای پیامبر در صلح حدیبیه و به تعقیب آن فتح مکه، ظاهر گردید که گروه‌های زیادی ازمشرکین مکه بعد ازمشاهده رفتار کریمانه وعفو عمومی پیامبر اهل مکه به تعبیر قرآن فوج فوج به اسلام گرویدند و دین اسلام را پذیرفتند[2].

۱ـ آل عمران /۱۵۹

۲ـ فتح، آیه ۲

نتیجه‌گیری

با توجه به آیات وروایات وسیره پیامبر اعظم روشن شد که رفق و مدارا دراسلام اصل اولی در برخورد با پیروان ادیان آسمانی و همه مخالفین می‌باشد.البته این اصل مطلق نیست، اصل اولی تا زمانی قابلیت اجرا دارد که با موانع برخورد نکند، مهمترین مانع در راه مدارا، اصول اعتقادی و مسایل دینی است که دراصول اعتقادی و برسر مسایل دین مدارا وجود ندارد، همچنین درجایی که سرزمین اسلامی یا مسلمین مورد تجاوز قرار گیرند، یا حریم قانون الهی شکسته شود، یا حدود الهی نیاز به اجرا داشته باشد، دراین موارد با متجاوزین و قانون‌شکنان، مدارا گناه است. هریک از مدارا وخشونت که مصادیقش صلح وجنگ است، در شرایطی جواز دارد که مصلحت ایجاب کند، بدون مصلحت و منفعت در جامعه اسلامی هیچیک از دو عنوان جنگ وصلح جواز ندارد.

فهرست منابع:

قرآن کریم

۱.نهج البلاغه

۲.ابن قدامه،موفق الدین عبدالله ابن احمد، المغنی، ج۱، دارالکتاب العربی، بیروت

۳. ابن هشام، السیره النبویه،ج۳و٤، دارالمعرفه – بیروت

٤.الجوهری،الصحاح، ج٤، دارالعلم،بیروت، ١٤٠٧ ق

٥.الحرانی.ابن شعبه، تحف العقول، انتشارات اسلامی، قم

٦.الحسینی العاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح القواعد،ج۷، چاپ اول، ١٤١٩،مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین،قم

۷.الاحسایی، ابن ابی جمهور،غوالی اللئالی ج۱، مطبعه شهدا، قم، ١٤٠٣

۸الرکابی، الجهاد فی الاسلام، دمشق،دار الفکر، ١٤١٨ ق

۹.الطبری، امین الاسلام ابی علی الفضل بن حسن، مجمع البیان، ج۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت – یوسفی

۱۰.العسکری،ابو هلال، الفروق اللغویه، مؤسسه نشر الاسلامی(جامعه مدرسین)، چاپ اول،١٤١٢،

۱۱.اللیثی الوسطی، علی بن محمد.عیون الحکمة والمواعظ چاپ اول، ١٣٧٦، ناشر دار الحدیث، قم

۱۲.المقدسی، شمس الدین ابن قدامه، الشرح الکبیرج۱، دارالکتاب العربی، بیروت

۱۳.الیاس،انطون، مترجم مصطفی طباطبایی،فرهنگ نوین،کتاب فروشی اسلامیه، ١٣٧٠، تهران

١٤.بغدادی، محمد ابن حبیب، المحبر

١٥.بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البدان، دارالفکر، بیروت، ١٤١٢ ق

١٦.بهزادی،حمید،نشریه دانشکده حقوق وعلوم سیاسی،اصول وروابط بین‌الملل وتحولات آن دراسلام،ش ۱۲، سال ۱۳۵۱

۱۷.خوانساری،آقا جمال، شرح غررالحکم، به تصحیح جلال الدین محدث ارموی،ج٤.

۱۸.درجستجوی راه از کلام امام، جنگ و جهاد، دفتر ۲؛ تهران: امیرکبیر، ١٣٦١

۱۹.دهخدا،علی اکبر، فرهنگ دهخدا، ج٢٦، تهران،١٣٤٦

۲۰.سیره ابن هشام،ج۲،۳،٤، چاپ ١٣٨٣، ناشر مکتبه محمد علی صبیح واولاده، بیروت

۲۱.طبرسی،علی بن فضل، اعلام الوری باعلام الهدی ، ج۱، مؤسسه آل البیت، قم، ١٤١٧ ق

۲۲.طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین،ج۲، چاپ دوم، ١٤٠٨، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه

۲۳.عاملی، حر،محمد بن حسن، وسایل الشیعه(الاسلامیه) ، ج۸، ناشر دار الاحیاء التراث العربی، بیروت

۲٤.فصلنامه نقد، ش ١٤و١٥، مؤسسه فرهنگی دانش واندیشه معاصر، تهران، ١٣٧٩

۲۵.کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج۲، چاپ چهارم،١٣٦٥، ناشر دارالکتب الاسلامیه، تهران

٢٦.مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج٩٥،٧٢،٦٦،٢١،چاپ دوم،١٤٠٣، مؤسسه وفا، بیروت

۲۷.محمد خاتم پیامبران، ج۱

۲۸.محمد بن عبدالقادر، مختارالصحاح، دار الکتب السلامیه، بیروت، ١٤١٥ ق

۲۹.محمصانی، صبحی،القانون والعلاقات الدولیه فی الاسلام، دارالملایین، بیروت، ۱۳۹۲

۳۰.مطهری، مرتضی، وحی ونبوت ،انتشارات صدرا، ١٣٦٨، قم

۳۱.مطهری، مرتضی، سیری درسیره ائمه، انتشارات صدرا، ١٣٦٨، قم

۳۲.معین، محمد، فرهنگ معین،ج۲، مؤسسه امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳

۳۳.مکارم ودیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ۱۰، ١٤، ۲۰،دارالکتب الاسلامیه،۱۳۷۰، تهران

۳٤.نجفی، محمد حسن، نکته های در فقه روابط بین الملل، مجله فقه، ش ۱۰، سال ۳، زمستان ۱۳۸۵

۳۵.نهج الفصاحه ، حدیث ٤٢٨٦ ، ترجمه ابراهیم احمدیان ، چاپ دفتر تبلیغات، ۱۳۸۵

٣٦.یعقوبی،احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی،ج۲، مطبعه دار صادر، بیروت

اخلاق انسانی

پیامبر اکرم(ص)

سید هاشم رسولی محلاتی

نویسنده و پژوهشگر

اخلاق انسانی پیامبر اکرم(ص)

منظور از اخلاق انسانی در این مقاله، همان مکارم اخلاقی است که [پیامبر] بزرگوار فرمود: ((اِنّما بُعِثْتُ لِاُتَمِمَّ مَکارِمَ الاَخْلاقِ)).[1]

ـ جز این نیست که من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم.

و یا روایت دیگری که مرحوم مجلسی در بحارالانوار از آن‌حضرت روایت کرده که فرمود: ((عَلَیْکُم بِمَکارِمِ الاَخْلاقِ فَاِنَّ اللهَ بَعَثَنی بِها وَ اِنَّ مِنْ مَکارِمِ الاَخْلاقِ اَنْ یَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَه وَیُعْطی مَنْ حَرَمَه وَ یَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ اَنْ یَعُودَ مَنْ لایَعُودُه)).[2]

ـ بر شما باد به مکارم اخلاق که براستی خدا مرا بدان مبعوث فرموده و از مکارم اخلاق است که بگذرد از کسی که از او بریده و بازگردد به‌سوی کسی که او را محروم کرده و پیوند کند به کسی که از او بریده، و بازگردد به‌سوی کسی که به نزدش بازنگردد.[3]

ـ آنچه فهم آن در این مقدمه لازم است این مطلب است که مکارم اخلاق و اخلاق انسانی چیست؟ و با حسن خلق چه فرقی دارد؟

۱ـ کنزالعمال، ج۳، حدیث ۵۲۱۷. مجمع البیان طبرسی، ج۱۰، ص۳۳۳.

۲ـ بحارالانوار، ج۷۱، ص۴۲۰.

۳ـ و ممکن است عیادت به معنای بازدید از بیمار باشد.

ـ مکارم جمع ((**مکرمة**)) است و مکرمهٔ به اعتبار ریشه لغت آن که ((کَرَم)) باشد معمولاً به کار نیکی گفته می شود که نوعی گذشت و بزرگواری در آن باشد و به تعبیر دیگر فوق‌العادگی داشته باشد، چنانچه به کارهای خارق العاده و معجزه گونه‌ای که از بزرگان صادر شود، ((کرامت)) گویند.

ـ راغب در مفردات گوید: کَرَم گفته نشود جز در کارهای نیکویی که بزرگ و فوق‌العاده باشد و هر چیزی که در باب خود شرافت و بزرگی داشته باشد، به ((کرم)) توصیف شود.

ـ و بدین ترتیب مکارم اخلاق چیزی بالاتر و برتر از محاسن اخلاقی است، اگرچه گاهی در روایات به جای یکدیگر استعمال شده و بکار رفته است...

ـ ولی محاسن اخلاق و حسن خلق به حدّ اعتدال و متوسط اخلاقی که باید معمولاً در افراد تربیت یافته باشد، گفته می‌شود، اگر چه آن نیز مهم و پرفضیلت است ولی هر چه باشد در حدّ مکارم اخلاق که از ویژگی خاص و قدر و منزلت والاتری برخوردار است، نیست.

و از این‌رو در روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: ((**اَلْخُلْقُ الحَسَنُ لا یُنزَعُ اِلاّ مِنْ وَلَدِ حَیْضَةٍ اَوَ وَلَدُ زَنْیَةٍ**)).[1]

یعنی حسن خلق لازمه یک انسان پاک و سالمی است که از نظر خلقت و فطرت اصلی پاک، خلق شده باشد... و از کسی جز زاییده حیض یا زنا گرفته نشود.

و شاید به همین دلیل است که در روایات، برای ((خُلق حسن)) مراتب ذکر شده و هر کس خُلق بهتری داشته باشد و ((**اَحْسنُ خُلقاً**) باشد، ثواب بیشتری دارد، مانند اینکه فرموده‌اند:((**أکْمَلُ المُؤمنینَ ایماناً اَحْسَنُهُم خُلْقاً**)).[2]

– کاملترین مؤمنان از نظر ایمان کسی است که خُلقش نیکوتر باشد.

۱ـ کنز العمال، ج ۳، ص ۳، حدیث ۵۱۳۶.

۲ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹.

((اِنَّ مِنْ اَحبِّکُم اِلیَّ اَحسَنُکُم خُلُقاً)).[۱]

- براستی محبوبترین شما نزد من کسی است که خلقش نیکوتر باشد.

((خَیرُکُمْ اِسْلاماً اَحسَنُکُم خُلُقاً)).[۲]

- بهترین شما از نظر دارا بودن دین اسلام کسی است که خلقش نیکوتر باشد.

و امثال این روایات...

اما مکارم اخلاق، آن حدّ اعلای خلق نیک است که نام آنرا باید ((کرامت نفس)) و ((خلق کریمانه)) و بزرگوارانه و قهرمانانه و امثال آن گذارد که آن کار هرکس نیست، چنانچه در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: ((اَحْسَنُ الاَخْلاقِ ما حَمَلَکَ عَلَی المَکارِم)).[۳]

- بهترین اخلاق آنست که تو را به مکارم وادارد.

به‌عنوان مثال یکی از محاسن اخلاقی، احسان و نیکی کردن به دیگران است و این مراتبی دارد؛ یک وقت است که کسی به شما نیکی می‌کند، در اینجا لازمه انسانیت و وظیفه اسلامی و انسانی و عرفی و هر نوع وظیفه دیگر شما است که در برابر احسان به او احسان کنید و قرآن کریم هم می‌فرماید: ((هَلْ جَزاءُ الاِحْسانِ اِلاّ الاِحسانُ)).[۴]

در وصیتنامه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به هشام بن حکم که قسمتی از آنرا مرحوم کلینی (ره) در اصول کافی روایت کرده و تمامی آنرا علی بن شعبة در تحف العقول نقل کرده، فراز جالبی است که می‌فرماید: ((یا هِشامُ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ((هَلْ جَزاءُ الاِحْسانِ اِلاّ الاِحْسانُ)) جَرَتْ فِی المُؤْمِنِ وَالکافِرِ وَ البِرِّ وَ الفاجِرِ، مَنْ صُنِعَ اِلَیْهِ مَعْروفٌ فَعَلَیهِ اَنْ یُکافِیءَ بِهِ، وَ لَیْسَتِ المُکافاةُ اَنْ تَصْنَعَ کَما صَنَعَ حَتّی تَرَی فَضْلَکَ، فَاِنْ صَنَعْتَ کَما صَنَعَ فَلَهُ الفَضْلُ بِالاِبتِداءِ)).[۵]

۱ـ کنزالعمال، ج ۳، حدیث ۵۱۵٤ و ۵۱۷۱.

۲ـ همان مدرک.

۳ـ غررالحکم، ج ۲، ص ٤٦۲.

٤ـ سوره الرحمن، آیه ٦۰.

۵ـ تحف العقول، ص ۳۵۹.

ـ ای هشام اینکه خدای عزّوجلّ فرموده: ((آیا پاداش نیکی جز نیکی است))، مطلبی است که درمورد مؤمن وکافر،نیکوکاروبدکارجریان دارد(ویک وظیفهٔ همگانی است)که هرکس به کسی خیری رسانید، براو است که مکافات آن‌را دهد (و معامله به مثل کند) و مکافات به این نیست که همانند او کاری انجام دهی تا آنکه آن طرف برتری تو را در پاداش ببیند وگرنه اگر تو همانند او عمل کردی او به‌خاطر اینکه آغاز (به کار خیر) کرده بر تو فضیلت و برتری دارد.

و گاهی یک مرتبه از این بالاتر است و آن این مرحله است که کسی به شما نیکی و احسانی نکرده، ولی شما روی وظیفه اخلاقی و انسانی خود بدون سابقه قبلی به او احسان می‌کنید، اگر مشکلی دارد درصدد رفع مشکل او برآیید، اگر نیازی دارد و شما می‌توانید برطرف کنید و اساساً این احساس در هر انسانی هست که اگر افتاده‌ای را ببیند، از او دستگیری کند و به قول سعدی: بنی آدم اعضای یک‌پیکرند، و چنانچه عضوی به‌درد آید، در عضوهای دیگر اثر بگذارد و اگر کسی در برابر درد دیگران احساس درد نکرد، شایسته نام آدمی نیست...

اما از اینها بالاتر که به مرحله مَکرَمت اخلاقی و کرامت نفس می‌رسد و مکارم اخلاقی نام دارد و می‌توان آن‌را یک عمل قهرمانانه نامید، آن است که کسی به شما بدی کرد و شما را آزار داد و شما از روی خوی حیوانی و بلکه حق اسلامی ـ انسانی خود می‌توانید معامله به مثل و مقابله و قصاص کنید، اما شما به‌جای بدی به او احسان کنید و نه تنها انتقام نگرفته و مقابله و قصاص نکنید، که از او بگذرید و بدی او را به نیکی پاسخ دهید و به تعبیر قرآن کریم: ((اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ السَیِّئَة)).[1]

چنانچه آن شاعر گوید:

بدی را بدی سهل باشد جزا　　اگر مردی((احسن الی من اساء))

۱ـ سوره مؤمنون، آیه۹۶.

آن شاعر دیگر گوید:

هیچ دانی که چیست غایت حلم — هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن — هر که سنگت زند ثمر بخشش
هر که بخراشدت جگر به جفا — همچو کان کریم دُر بخشش
از صدف یادگیر نکته حلم — آنکه بُرّدْ سرت گُهر بخشش

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: ((العَفْوُ تاجُ المَکارِمِ)).[1]

- عفو و گذشت تاج همه مکارم است.

و شاید آیات زیر که در سوره مبارکه شوری است، شاهد خوبی برای آنچه گفتیم باشد، ضمن آنکه پاداش کرامت اخلاقی را نیز - پاداشی که فوق آن متصور نیست - بیان فرموده، خدای تعالی در سوره مزبور ضمن بیان نشانه‌های مردمان با ایمانی که به پروردگارشان توکل می‌کنند، فرموده: ((وَالَّذینَ اِذا اَصابَهُمُ البَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُونَ، وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ اَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَی اللهِ اِنَّهُ لایُحِبُّ الظّالِمین، وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبیل... وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اَنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ)).[2]

- و آنها که چون ستمی به آنها رسد انتقام گیرند، کیفر بدی بدی است همانند آن، و هرکس عفو کند و اصلاح (و روبراه) کند، پاداشش به عهده خدا است، که خداوند براستی ستمکاران را دوست نمی‌دارد و هرکس پس از ستم دیدن انتقام گیرد، راه تعرّضی بر آنها نیست...و کسی که صبر کند و چشم پوشی کند، این براستی از کارهای بزرگ و قهرمانانه است.

از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود:

۱ - ستمدیده حق انتقام دارد؛ زیرا کیفر بدی به‌حسب معمول بدی است...

۲ - اما اگر عفو کند و به‌دنبال آن اصلاح نماید (یعنی آثار بدی و ستم را هم در

۱ـ غررالحکم، ج۱، ص ۱۴۰.

۲ـ سوره شوری، آیات ۳۹ الی ۴۳.

ظاهر و هم باطن از میان به برد)، پاداشش بر خدا است (که حدّ و مرزی ندارد).

۳ – اگر ستمدیده خواست انتقام بگیرد و معامله به مثل کند، کسی حق تعرض براو ندارد... اما اگر صبر پیشه ساخت و گذشت کرده و ستمکار را آمرزید، کاری بزرگ و فوق‌العاده و قهرمانانه کرده است.

در اینجا برای اینکه یادی از استاد شهید آیة الله مطهری کرده باشیم، قسمتی از نوشته پرارج ایشان را در کتاب فلسفه اخلاق که در توضیح همین مطلب بیان داشته‌اند، برای شما نقل کرده و به‌دنبال سخن خود باز می‌گردیم:

استاد بزرگوار مرحوم شهید مطهری (ره) در کتاب نفیس فلسفه اخلاق خود در ذیل بحث ((فعل طبیعی و فعل اخلاقی))، تحقیق جالبی درباره معنای مکارم اخلاق دارد و قسمتی از دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه را در این باره نقل کرده که امام سجاد (ع) گوید: ((**اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مَحَمَّدٍوَ آلِ مُحَمَّدٍوَ سَدِّدْنی اُعارِضَ مَنْ غَشَّنی بِالنُّصحِ**)).

– پروردگارا، درود فرست بر محمد و آل محمد و توفیق ده که معارضه کنم به نصیحت با آن کسانی که با من به‌ظاهر دوستی می‌کنند، ولی در واقع می‌خواهند با من بدی و دغلی کنند.

((**وَ اَجْزِیَ مَنْ هَجَرَنی بِالْبِرِّ**)).

– خدایا، به من توفیق ده که جزا بدهم آن کسانی را که مرا رها کرده‌اند و سراغ من نمی‌آیند به احسان و نیکی.

((**وَ اُثیبَ مَنْ حَرَمَنی بِالْبَذْلِ**)).

– خدایا، به من توفیق ده که پاداش بدهم آن کسانی را که مرا محروم کرده‌اند به اینکه من به آنها بخشش کنم.

((**وَاُکافِیَ مَنْ قَطَعَنی بِالصِّلَةِ**))

– خدایا، به من توفیق ده که مکافات کنم هر کس که با من قطع صله رحم یا قطع صله مودت می‌کند، مکافات من این باشد که من پیوند کنم.

((وَ اُخالِفَ مَنْ اغْتابَنِی اِلی حُسْنِ الذِّکْرِ))

– خدایا، به من توفیق ده که مخالفت کنم با آن کسانی که از من غیبت می‌کنند و پشت سر من بدگویی می‌کنند به اینکه پشت سر آنها همیشه نیکی آنها را بگویم.

((وَ اَنْ اَشْکُرَ الْحَسَنَةَ وَ اُغْضِیَ عَنِ السَّیِّئَةِ)).

– خدایا، به من توفیق ده که نیکی‌های مردم را سپاسگزار باشم و از بدی‌های مردم چشم بپوشم.[۱]

سپس از خواجه عبدالله انصاری که مردِ عارف و وارسته‌ای بوده، این جمله را نقل کرده که گفته است:

((بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیکی کردن خرکاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است)).[۲]

و شاهد بر آنچه گفته شد، حدیث‌های زیر است که مرحوم کلینی در اصول کافی یکی را از ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده: ((ثَلاثٌ مِنْ مَکارِمِ الدُّنیا وَالْاخِرَةِ: تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ،وَ تَحْلُمُ إذا جَهِلَ عَلَیْکَ)).

– امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از صفات خوب دنیا و آخرتند: گذشتن از کسی‌که به‌تو ستم کرده و پیوستن باآنکه از تو بریده و بردباری زمانی‌که با تو نادانی کند.

و دیگر حدیث‌هایی است که در این زمینه از رسول خدا (ص) روایت کرده است:

((قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَ اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَمْ فی خُطْبَتِه: اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ خَلائِقِ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ؟: اَلْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ، وَ الْاِحْسانُ إلی مَنْ أساءَ إلَیْکَ، وَ إعْطاءُ مَنْ حَرَمَکَ)).

۱ـ صحیفه سجادیه، ص ٦۹.

۲ـ استاد در شرح این جمله گوید:

اگر کسی بدی کند و انسان هم در برابر او بدی کند، این سگ رفتاری است؛ زیرا اگر سگی، سگ دیگری را گاز بگیرد، این یکی هم او را گاز می‌گیرد، نیکی را نیکی کردن خرکاری است، اگر کسی به انسان نیکی کند و انسان هم در مقابل او نیکی کند این کار مهمی نیست؛ زیرا یک الاغ وقتی که شانه یک الاغ دیگر را می‌خاراند، او هم فوراً شانه این یکی را می‌خاراند، بدی را نیکی کردن کار خواجه است.(فلسفه اخلاق، ص۲۱).

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین اخلاق دنیا و آخرت را به‌شما خبر ندهم؟ گذشتن از کسی که به‌تو ستم کرده و پیوستن باکسی‌که از تو بریده و نیکی با کسی‌که بتو بدی کرده و بخشیدن به‌کسی که تورا محروم ساخته.

((قالَ رَسُولُ اللهِ صَلی اللهُ عَلَیه وَآله وَ سَلَّمَ، أَلاَ أَدُلُّکُمْ عَلی خَیْرِ أَخْلاقِ الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ،وَ تُعطی مَنْ حَرَمَکَ، وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ)).

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت رهبری نکنم؟ پیوستن بکسی که از تو بریده و بخشیدن به‌کسی که محرومت ساخته و گذشتن از کسی که به‌تو ستم کرده.

قبل از ورود در موضوع بحث، تذکر این مطلب نیز لازم است که براستی قلم و بیان از ویژگی اخلاق پیامبر بزرگواری که خدای سبحان در وصف اخلاق آن‌حضرت فرمود: ((اِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم))،[1] عاجز و ناتوان است و آنچه در ذیل می‌آید، قطره‌ای از دریای محاسن و مکارم اخلاق آن پیامبر بزرگی است که خدای رحمان در جای دیگر قرآن کریم درباره او فرموده است: ((وَ ما اَرسَلناکَ اِلّا رَحمَةً لِلعالَمین)).[2]

و به گفته مرحوم محدث قمی (ره): ذکر اخلاق و اوصاف شریفه رسول خدا(ص) را نگارش دادن بدان ماند که کسی آب دریا را به پیمانه درآورد و یا بخواهد جرم آفتاب را از روزنه خانه به کوشک خویش در آورد.....

ولی به‌گفته آن شاعر:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

و اینک نمونه‌هایی از زندگانی پرافتخار و رفتار آموزنده آن بزرگوار:

داستان فتح مکه

سال هشتم هجرت، سال پرحادثه و پیروزمندانه‌ای برای اسلام و مسلمین بود و بزرگترین پایگاه مشرکان و دشمنان رسول خدا(ص) یعنی شهر مکه به‌دست

۱ـ اصول کافی کتاب الایمان، باب حسن الخلق.

۲ـ سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

مسلمانان فتح شد و پس از آن اسلام به سرعت در جزیرة العرب پیشرفت کرده و سراسر آنجا را گرفت.

روزی که مکه فتح شد، لشکر اسلام به چهار گروه تقسیم شده بودند و از چهارسو وارد شهر شده ـ میعادگاه مسجد الحرام بود ـ که خودرا در آن جایگاه مقدس به رسول خدا (ص) برسانند.

کنار خانه کعبه

گروه‌های چهارگانه از چهار سَمتِ مکه خود را به کنار مسجدالحرام رساندند؛ رهبر عالی قدر اسلام نیز پس از آنکه سر و صورت را از گَرد راه بشست و غسل کرد، از خیمه مخصوص بیرون آمد و سوار بر شتر شده به سمت مسجدالحرام حرکت کرد، شهرِ مکه که روزی تمام نیروی خود را برای مبارزه با دعوت الهی پیغمبر اسلام و در هم کوبیدن ندای مقدّس آن بزرگوار به کار گرفته بود، اکنون سکوتی توأم با خضوع و ترس به خود گرفته و مردم از شکاف درهای خانه و گروهی از بالای کوه‌ها آن همه عظمت و شکوه نواده عبدالمطلب و پیامبر بزرگوار اسلام را مشاهده می‌کردند.

خود پیغمبر نیز آن خاطراتِ تلخ و تمسخر و تکذیب‌هایی را که در این شهر از دستِ مشرکان و بت پرستان در طول سیزده سال دیده بود، از نظر می‌گذراند و از این همه نعمت و قدرت که خدای تعالی به او ارزانی داشته، با دل و زبان سپاسگزاری می‌کرد و گاهی هم اشک شوق در دیدگان حق بینش حلقه می‌زد و کوچه‌های مکه را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و به سوی خانه کعبه که به دست قهرمان توحید در جهان، حضرت ابراهیم خلیل الرحمان جدّ امجدش برپاشده بود، پیش می‌رفت.

لشکر اسلام آماده شد تا در رکاب پیشوای عالی قدر و آسمانی خود، مراسم طواف خانه کعبه را انجام دهد، و برای ورود آن حضرت، کوچه داده و راه باز کردند. پیغمبر اسلام در حالی که مهار شترش در دست مُحَمَّد بن مسلمه بود، طواف کرد و سپس با

چوب‌دستی که در دست داشت، استلام حجر نمود و پس از استلام حجر پیاده شد و دست به کار پایین آوردن بت‌هایی که بردیوار کعبه آویخته بودند، گردید تا آنها را بشکند و چون در دسترس نبود به علی (ع) دستور داد پابر شانه او بگذارد و آنها را به زیر افکند و در سیره حلبیه و بسیاری از کتاب‌های شیعه و اهل سنت آمده که از علی(ع) پرسیدند: هنگامی که برشانه پیغمبر(ص) بالا رفتی خود را چگونه دیدی؟ فرمود: چنان دیدم که اگر می‌خواستم ستاره ثریا را در دست بگیریم، می‌توانستم. آن گاه عُثمان بن طَلحه را که کلید دار کعبه بود خواست تا در خانه را بگشاید، سپس وارد خانه کعبه شد و تصویرهایی را که مشرکین از پیغمبران و فرشتگان ساخته و در کعبه آویخته بودند با چوب‌دستی خود برزمین ریخت و این آیه را تلاوت می‌کرد:

((قُلْ جاء الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ اِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً)).

ـ بگو حق آمد و باطل نابود شد که براستی باطل نابود شدنی است.

مشرکان مکّه و سرکردگان و سخنوران آنها مانند ابوسفیان و سُهَیل بن عمرو و دیگران در کنار مسجدالحرام صف کشیده‌اند و با خود فکر می‌کنند آیا اکنون که پیغمبر اسلام مکه را فتح کرده، پاسخ آن همه شکنجه‌ها و تهمت و افتراها و تمسخر که بر ضّد او کردند تا جایی که برای کشتن و قتل او همدست شدند و او را ناچار کردند شبانه از شهر و دیار و کعبه آمال خود فرار کند، چه خواهد داد و چه تصمیمی درباره آنها خواهد گرفت و از سوی دیگر ده هزار سپاه اسلام که از طواف، فراغت حاصل کرده و فضای مسجد را پر نموده و جای ایستادن را بر مردم تنگ ساخته و همه سرکشیده‌اند تا سرانجام کار را ببینند، ناگهان دیدند چهره زیبا و درخشان محمد(ص) از میان درهای کعبه نمودار شد و دو دست خود را به دو طرف در گرفت و نگاهی به چهره‌های رنگ پریده و اجسادِ لرزان مکّیان کرد و با یک نگاه ممتد همه را از زیر نظر گذرانید!

مردم می‌خواهند بدانند آیا این رادمرد الهی و قهرمان مبارزه با شرک و بت پرستی اکنون چه می‌خواهد بگوید و با دشمنان خود چه رفتاری می‌خواهد انجام دهد.

چشم‌ها به لب پیغمبر دوخته شد و سکوت مبهمی سراسر مسجد را فرا گرفته، در یک قسمت مسجد که مشرکین صف زده‌اند، دل‌ها از ترس می‌تپد و قسمت دیگر را که لشکر پیروز اسلام پوشانده، قلب‌ها لبریز از شوق و پیروزی است، قریشیان مرگ و حیات خود را در میان لبان پیغمبر می‌بینند و خشم و رحمت را در چشمان رسول خدا(ص) و نگاههایشان می‌خوانند.

آنان که اکثراً هنوز محمد(ص) را به نبوت نشناخته بودند و او را پیامبر الهی نمی‌دانستند و بزرگواری و خلق و خوی بزرگوارانه و کریمانه او را نشنیده و ندیده بودند، حق داشتند وحشت و اضطراب داشته باشند؛ زیرا اگر آن روز پیغمبر بزرگوار اسلام مانند سرداران فاتح دیگری که آنها سابقه‌شان را داشتند و از خلق و خوی انسانی بهره‌ای نگرفته بودند، باگفتن یک جمله ((اَلْقَتْل)) و یا ((اَلنَّهْب)) و یا ((اَلأسْر)) فرمان قتل و یا غارت و اسارت آنها را صادر می‌کرد، مردی از قریش زنده نمی‌ماند و خانه‌ای به جای نبود، اما نمی‌دانستند که او پیامبر الهی است و به تعبیر قرآن کریم ((رَحْمَةٌ لِلْعالَمین)) است و در هنگام اقتدار و پیروزی مغرور قدرت نشده و تحت تأثیر هوا و هوس‌های شخصی و نفسانی قرار نخواهد گرفت.

باری لحظه‌های پراضطراب و تاریخی آن روز برای آنان به کُندی گذشت و انتظار به پایان رسید و صدای روح افزای فاتح مکه در فضا طنین انداز شد و باهمان جمله‌ای که بیست سال پیش دعوت آسمانی خود را با آن آغاز کرده بود، گفت: **((لا اِلـه اِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَه، صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاَحْزابَ وَحْدَهُ))**

ـ معبودی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد، وعده‌اش راست درآمد و بنده‌اش را نصرت و یاری داد و احزاب را به‌تنهایی منهزم ساخت...

آن گاه برای آنکه خیال قُریشیان را از هرگونه انتقامی که فکر می‌کردند پیغمبر از آنها بگیرد، آزاد سازد و دلشان را آرام کند، آنها را مخاطب ساخته فرمود: **((ماذا تَقُولُونَ وَ ماذا تَظُنُّونَ؟))**

– (درباره من) چه می‌گویید و چه فکر می‌کنید؟

و با این دو جمله کوتاه می‌خواست نظریّه آنها را نسبت به خود و رفتارش با آنها بفهمد؟ قُریشیان که سخت تحت تأثیر قدرت و شوکت پیامبر اسلام قرار گرفته بودند، با زبانی تضرّع آمیز و پوزش طلبانه گفتند: ((نَقُولُ خَیراً وَ نَظُنُّ خَیْراً، اَخٌ کَریمٌ وَابْنُ اَخٍ کَریمٍ وَ قَدَرْتَ))!

ـ ما جز خیر و خوبی درباره تو چیزی نمی‌گوییم و جز خیر و نیکی گمانی به تو نمی‌بریم! تو برادری مهربان و کریم هستی و برادرزاده (و فامیل) بزرگوارمایی که اکنون همه گونه قدرتی هم داری!

دقّت در همین چند جمله کوتاه، کمال اضطراب و نگرانی آنها را بخوبی روشن می‌سازد و در ضمن با تعبیر جالبی با اقرار به پذیرفتن حاکمیت آن بزرگوار، از رفتار گذشته خود پوزش‌خواهی کرده و انتظار گذشت و عفو خود را از آن‌حضرت درخواست نمودند. رسول خدا(ص) نیز با ذکر چند جمله نگرانیشان را برطرف کرد و فرمان عفو عمومی آنها را صادر فرمود و بدانها گفت: ((فَاِنّی اَقُولُ لَکُمْ ماقالَ اَخی یُوسُف: لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّحِمینَ)).

ـ من همانی را به شما می‌گویم که برادرم یوسف (هنگامی که برادران، او را شناختند) گفت: امروز ملامتی بر شما نیست، خدایتان بیامرزد که او مهربانترین مهربانان است.

و سپس افزود: براستی که شما بد مردمانی بودید که پیغمبر خود را تکذیب کردید و او را از شهر و دیار خود آواره ساختید و به این راضی نشدید تا آنجا که در بلاد دیگر هم به جنگ من آمدید.

این سخنان شاید دوباره برخی دل‌ها را مضطرب ساخت که نباشد پیغمبر اسلام مجدد به یاد آن همه آزارها و شکنجه‌ها افتاده و بخواهد تلافی کند، اما رسول خدا(ص) برای رفع این نگرانی هم بلادرنگ دنبال سخنان بالا فرمود: ((فَاذْهَبُوا فَاَنْتُم الطُّلَقاء))!

– بروید که همه‌تان آزادید!

در تاریخ و روایات آمده است که وقتی رسول خدا این سخنان را گفت،مردم همانند مردگانی که از گورها سربیرون آورده و آزاد شده‌اند، از مسجد الحرام بیرون دویدند و همین بزرگواری و گذشت شگفت انگیز پیامبر اسلام سبب شد تا بیشتر آنان به دین اسلام در آیند و این آیین مقدس را بپذیرند.

سایر ویژگی‌های اخلاقی آن‌حضرت

آنچه تا بدین‌جا مذکور شد، در مورد عفو و گذشت و اغماض از آزارهایی بود که از دشمنان و خویشان و بادیه نشینان درمسیر رسالت خویش دیده بود و باخُلق کریمانه از آنها چشم پوشی می‌فرمود و توضیحی بود بر احادیث گذشته در باب مکارم اخلاق و نمونه‌هایی در زندگانی آموزنده و پرافتخار آن بزرگوار و اینک به برخی از ویژگی‌های دیگر اخلاقی آن بزرگوار به‌طور اختصار اشاره می‌شود:

نرم‌خویی و بردباری

یکی از خصوصیّات اخلاقی و ویژگی‌های بی‌نظیر خلق و خوی آن بزرگوار، نرم‌خویی و بردباری آن‌حضرت در برابر درشت‌خویی‌ها و بی ادبی‌ها و جهالت‌های عرب‌های بدوی و مردمان دور از ادب و تمدن و حتی دشمنان کینه‌توز بود، که خود یکی از عوامل مهم جذب آنان به پذیرش اسلام و علاقه آنان به رسول خدا می‌گشت .

علی علیه السلام در حدیثی فرمود: ((بِلِینِ الجانِبِ تَأنِسُ النُّفُوسَ)).[1]

- با نرم‌خویی است که نفوس مردم با انسان انس می‌گیرند.

و از رسول خدا (ص) در حدیثی روایت شده که فرمود: ((.... وَعَلَیکُمُ بِالاناءة واللّین، وَ التَسرّع مِن سِلاحِ الشیاطین، وَ ما مِن شیءٍ اَحبُّ الی اللهِ من الاناءة واللین)).[2]

ـ بر شما باد به بردباری و نرم‌خویی و شتاب در برخورد، از سندهای شیطان است

۱ـ غرر الحکم، ج۲، ص ٤۱۱.

۲ـ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۰.

و در پیشگاه خداوند، چیزی محبوبتر از بردباری و نرم‌خویی نیست.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ((**ان العلم خلیل المؤمن، والحلم وزیره، والصبر امیرجنوده والرفق اخوه، واللین والده**)).[1]

- براستی که علم و دانش دوست صمیمی مؤمن است و حِلم و بردباری وزیر او و صبر و شکیبایی فرمانده لشکریانش و مدارا کردن و نرمش برادرش و نرم‌خویی پدر او است.

و در مورد رسول گرامی اسلام، نرم‌خویی و بردباری آن‌حضرت از عنایات و الطاف الهی شمرده شده و از پرتو رحمت الهی به او عنایات شده بود و همان سبب گرایش و توجه مردم به آن بزرگوار گردید تا جذب اسلام گردند، خدای تعالی در سوره مبارکه آل عمران فرموده: ((**فبما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْكُنْتَ فَظّاً غَلیظَ القَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَولِکَ فَاعْفُ عَنْهُم وَاسْتَغْفِرلَهُم...**)).[2]

- از پرتورحمت خدا بود که برای آنها نرمخو شدی و اگر سنگدل و تندخو بودی، از دور تو پراکنده می‌شدند، پس از آنها درگذر و برای ایشان از خداوند آمرزش بخواه... . و اینک یکی، دو داستان در این باب:

۱ – محدث قمی (ره) در کتاب **سفینة البحار** از انس بن مالک روایت کرده که گوید:

انس بن مالک گوید که نزد رسول خدا(ص) بودم و آن حضرت بُردی بر دوش داشت که کناره‌اش زبر و خشن بود، در این وقت عربی آمد و آن بُرد را به سختی کشید، چنان‌که کناره بُرد در پوست گردن آن حضرت خراشی ایجاد کرد، آنگاه گفت: ((**یا محمد احمل لی علی بعیری هذین من مال الله الذّی عندك فانّک لاتحمل لی من مالك ولا مال أبیك**)).

ای محمد بر این دو شتر من از مال خدا که نزد توست، بار بگذار که نه از مال توست و نه از مال پدرت....!

۱ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲٤٤.

۲ـ آل عمران، آیه ۱۵۹.

رسول خدا(ص) سکوت کرد و سپس فرمود: ((**المال مال الله و أنا عبده**)).

- همه مال خداست و من هم بنده او هستم.

آنگاه فرمود: ((ای مرد عرب آیا حاضر به تلافی آنچه با من انجام دادی هستی؟))

گفت: ((نه!)) فرمود: ((چرا؟)) گفت: ((**لأنّک لا تکافی السیئة بالسیّئة**)).

- زیرا تو کسی نیستی که بدی را به بدی تلافی کنی!

رسول خدا (ص) خندید و دستور داد شترانش را یکی جو و دیگری خرما بار کردند و او را روانه کرد.[1]

۲ – شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی از امام هفتم به نقل از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که شخصی یهودی چند اشرفی از رسول خدا (ص) طلبکار بود و از آن حضرت مطالبه می‌کرد و رسول خدا (ص) می‌فرمود: ((چیزی ندارم که به تو بدهم)) و یهودی هم می‌گفت: ((من هم دست از تو برنمی‌دارم تا طلبم را بپردازی)). آن حضرت نیز فرمود: ((در این صورت من هم پیش تو می‌نشینم)) و بدین ترتیب پیش آن مرد یهودی نشست تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را نزد آن یهودی خواند. اصحاب رسول خدا (ص) نیز که متوجه داستان شده بودند، به نزد یهودی آمده و او را تهدید کرده و نهیب می‌زدند. رسول خدا (ص) به اصحاب فرمود: ((با او چه‌کار دارید؟)) گفتند: ((ای رسول خدا این یهودی تو را بازداشت کرده است؟)) فرمود: ((**لم یعثنی ربّی بأن أظلم معاهداً و لاغیره**)).

پروردگارم مرا برنیانگیخته تا به کافر هم پیمان یا دیگری ستم کنم.

روز دیگر، مرد یهودی مسلمان شد و شهادتین را برزبان جاری کرد و گفت: ((نیمی از مال خود را نیز در راه خدا دادم)). و به رسول خدا (ص) عرض کرد: ((به خدا سوگند من این کار را نکردم جز برای آنکه وصف تو را در تورات بنگرم؛ زیرا من در تورات، وصف تو را این‌گونه دیده‌ام که: ((**محمد بن عبدالله مولده بمکة و مهاجره**

۱ـ محدث قمی، سفینة، البحار، باب خلق.

بطیبة، و لیس بفظّ و لا غلیظ و بسخّاب و لامتزیّن بالفحش و لا قول الخناء، و انا اشهد ان لا اله الاّ الله و انّک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله....))

– محمد بن عبدالله (پیامبری که) زادگاهش مکه و هجرتگاهش طیبه (یثرب) است، تندخو و سخت دل نیست، برکسی فریاد نمی‌زند، به فحاشی و بدزبانی خود را نمی‌آلاید و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدایی، واین، مال من است که در اختیار توست تا بدانچه خدا نازل فرموده در آن حکم فرمایی...)).

باری رسول خدا، آن رهبر عالیقدر و بزرگواری است که خدای سبحان در آخر سوره توبه درباره‌اش فرمود: **((لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ عَزِیْزٌ عَلَیْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ – فَاِنْ تَوَلّوا فَقُلْ حَسْبِیَ اللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَلتُ وَهُوَ رَبَ العَرشِ الْعَظِیْمِ))**.

– شما را پیغمبری از خودتان آمد که رنج بردنتان بر او گرانست و به‌شما علاقه دارد و با مؤمنان مهربان و رحیم است – اگر پشت کردند بگو: خدا مرا بس است که خدایی جزاو نیست به او توکل می‌کنیم که او پروردگار عرش بزرگ است.

نوع‌دوستی و رسیدگی به حال بینوایان

۱ – شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی به سند از امام صادق (ع) روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا(ص) آمد و مشاهده کرد جامه رسول خدا کهنه است. پس دوازده درهم به آن حضرت داد که برای خود پیراهنی خریداری کند و رسول خدا(ص) آن را به علی (ع) داد و فرمود: ((این درهم‌ها را بگیر و برای من جامه‌ای خریداری کن تا بپوشم)). علی (ع) گوید: ((به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و نزد رسول خدا بردم)). چون بدان نگریست، فرمود: ((یا علی، پیراهن دیگری پیش من محبوبتر از این است، ببین صاحبش آن را پس می‌گیرد؟)) گفتم: ((نمی‌دانم.)) فرمود: ((بنگر.)) من نزد صاحب پیراهن رفتم و گفتم: ((رسول خدا این پیراهن را خوش ندارد و جامه دیگری می‌خواهد، آن را پس بگیر.))

آن مرد پیراهن را برداشت و دوازده درهم به من داد و من آن را نزد رسول

خدا(ص) بردم و آن حضرت به همراه من برخاست و به طرف بازار حرکت کردیم تا پیراهنی بخریم. در راه کنیزکی را دید که نشسته و گریه می‌کند. رسول خدا (ص) علت ناراحتی او را جویا شد، گفت: ((ای رسول خدا، خاندان من چهار درهم به من داده بودند تا برای ایشان چیزی بخرم و پول گم شده و من جرئت ندارم دست خالی به خانه بازگردم.)) رسول خدا(ص) چهار درهم از آن پول را به کنیزک داد و فرمود: ((به سوی کسانت بازگرد.)) سپس به راه افتاد و به بازار رفت و پیراهنی به چهاردرهم خریده، آن را پوشید و حمدِ خدای را به جای آورد و از بازار خارج شد. در این وقت مرد برهنه‌ای را دید که می‌گوید: **((مَن کَسانی کَساه اللهُ مِن ثیاب الجنّة))**

– هر کس مرا بپوشاند، خداوند او را از جامه‌های بهشت بپوشاند.

رسول خدا(ص) پیراهن را از تن خود بیرون آورد و به آن مرد پوشانید و دوباره به بازار برگشت و با چهار درهم باقیمانده، پیراهنی خرید و آن‌را پوشیده و حمد خدای را به جای آورد و به سوی خانه بازگشت. در راه که می‌آمد، همان کنیزک را دید که سر راه نشسته، رسول خدا(ص) بدو فرمود: ((چرا نزد کسان خود نرفتی؟)) عرض کرد: ((ای رسول خدا، توقف من در خارج خانه طولانی شده و می‌ترسم مرا کتک بزنند.)) حضرت فرمود: ((برخیز و پیشاپیش من راه بیافت و مرا به خانه کسان خود راهنمایی کن)). رسول خدا (ص) همچنان آمد تا به در خانه آنها رسید و گفت: **((السلام علیکم یا اهل الدار))**

کسی پاسخ آن حضرت را نداد، برای بار دوم سلام کرد کسی جواب نداد و برای بار سوم گفتند: **((علیك السلام یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته))**

رسول خدا (ص) فرمود: ((چرا بار اول و دوم پاسخم را ندادید؟)) گفتند: ((سلام شما را هر دو بار شنیدیم ولی دوست داشتیم صدای شما را بیشتر بشنویم.)) رسول خدا(ص) فرمود: ((این کنیزک دیر آمده، او را مؤاخذه نکنید)).

آنها گفتند: **((یا رسول الله هی حرّة لمشاک))**

– ای رسول خدا این کنیزک به برکت قدم شما آزاد است. حضرت فرمود:

((الحمدلله. هیچ دوازده درهمی پربرکت‌تر از این ندیدم که دو برهنه را پوشانید و برده‌ای را نیز آزاد کرد.))

۲ – حمیری در کتاب قرب الاسناد از امام باقر (ع) روایت کرده که سائلی نزد رسول خدا (ص) آمد و چیزی از او خواست، حضرت فرمود: ((آیا نزد کسی چیزی نسیه هست که به ما بدهد؟)) مردی از قبیله بنی الحبلی از انصار برخواست و عرض کرد: ((رسول خدا، نزد من هست)). فرمود: ((به این مرد چهار وسق خرما بده.))

آن مرد چهار وسق خرما به سائل داد و پس از آن نزد رسول خدا (ص) آمده، مطالبه کرد. حضرت فرمود: ((انشاءالله انجام خواهد شد...)) و همچنان دو بار دیگر آمد و مطالبه کرد و همان پاسخ را شنید تا اینکه برای بار چهارم نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ((**قد اکثرت یا رسول الله من قول: یکون انشاءالله...**))

– ای رسول خدا، تا به کی می‌گویید: انشاءالله انجام خواهد شد؟

حضرت خندید و فرمود: ((کسی هست که مال نسیه نزدش باشد؟)) مردی برخاست و گفت: ((پیش من هست.)) فرمود: ((چقدر مال پیش توست؟)) عرض کرد: ((هرچه بخواهی.)) فرمود: ((به این مرد هشت وسق خرما بده.))

مرد انصاری گفت: ((طلب من چهار وسق بود.)) رسول خدا فرمود: ((و چهار وسق دیگر نیز.))

صاحب کتاب مزبور به دنبال این روایت، حدیث دیگری نیز از آن حضرت نقل کرده که فرمود: ((**انّ رسول الله لم یورّث دیناراً ولا درهماً و لا عبداً ولا ولیدة و لاشاة ولا بعیراً، ولقد قبض(ص) وانّ درعه مرهونة عند یهودیّ من یهود المدینه بعشرین من شعیر استلفها نفقة لاهله.**))

براستی که رسول خدا درهم و دینار و بنده و کنیز و گوسفند و شتری به جای نگذارد و روزی که از دنیا رفت، زرهِ او نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو که برای خرجی خانواده‌اش قرض گرفته بود، در گرو بود.

و در پایان به‌طور اختصار روایاتی را از کتاب‌های شیعه و اهل سنت درباره خلق و

خوی عظیم آن بزرگوار برای شما نقل نموده و مقاله را به پایان می‌بریم:

انس بن مالک گوید: ((نه سال تمام خدمتکاری رسول خدا (ص) را کردم و در این مدت هرگز به من نگفت که چرا این کار را کردی و هیچ‌گاه در کاری از من عیب نگرفت...))

در حدیث دیگری گوید: ((ده سال خدمتکاری رسول خدا (ص) را کردم، هرگز به من ((اُفّ)) نگفت...)) تا آنکه گوید: ((غذای افطار و سحر آن حضرت شربتی بود که گاهی شیر بود و گاهی هم نان تربد می‌کرد و به صورت مایعی درآورده و می‌خورد... و شبی اتفاق افتاد که من غذای مزبور را برای او تهیه کردم ولی غیبت آن حضرت به طول انجامید و من فکر کردم بعضی از اصحاب، آن حضرت را برای افطار دعوت کرده‌اند. غذا را خوردم و چون ساعتی از شب گذشت، رسول خدا (ص) بیآمد و از یکی از همراهان آن حضرت پرسیدم: ((آیا رسول خدا (ص) افطار کرده و کسی او را دعوت کرده بود؟)) گفت: ((نه)). من آن‌شب را با آنچنان اندوهی سپری کردم که جز خدای تعالی کسی نمی‌داند و همه اندوهم برای آن بود که می‌ترسیدم رسول خدا (ص) به‌دنبال غذای خود برود و آن را نیابد و من نتوانم جواب بگویم. ولی آن شب گذشت و رسول خدا (ص) روزه گرفت و تاکنون هم از من درباره آن شب و غذای خود چیزی نپرسیده است.

در حدیث آمده آن حضرت در یکی از سفرها دستور داد گوسفندی را ذبح کنند. مردی گفت: ((ذبح گوسفند با من))، دیگری گفت: ((کندن پوست آن‌هم به عهده من)). سومی گفت: ((طبخ آن هم با من))، رسول خدا (ص) فرمود: ((**وعلیٌّ جمع الحطب.**))، جمع کردن هیزم هم با من.

اصحاب عرض کردند: ((ما کار شما را انجام می‌دهیم.)) فرمود: ((می‌دانم ولی خوش ندارم بر شما امتیازی داشته باشم؛ زیرا خداوند خوش ندارد بنده خود را ممتاز از دیگران ببیند.)) سپس برخاست و به جمع آوری هیزم مشغول شد.

هنگامی که یکی از اصحاب و یارانش با او دیدن می‌کرد از او جدا نمی‌شد تا آن

شخص جدا شده و خداحافظی کند و اگر با کسی دست می‌داد، دستش را رها نمی‌کرد تا آن شخص رها کند و چون کسی در محضر او می‌نشست، برنمی‌خاست تا او برخیزد.

مریضان را عیادت می‌کرد، به تشییع جنازه می‌رفت، برالاغ سوار می‌شد و در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی‌نضیر برالاغی سوار بود که دهانه‌اش ریسمانی از لیف خرما و پالانش تکه‌ای از لیف خرما بود.

ابوذر گوید: رسول خدا (ص) در میان اصحاب خود می‌نشست به گونه‌ای که وقتی ناشناسی وارد می‌شد و رسول خدا (ص) را نمی‌شناخت، نمی‌دانست کدام یک رسول خداست تا اینکه می‌پرسید که کدامیک از شما رسول خداست، در روایت انس بن مالک آمده که مجلس رسول خدا (ص) حلقه وار بود و بالا و پایین نداشت، جابر گوید هیچ گاه از رسول خدا چیزی نخواستند که در پاسخ ((نه)) بگوید.

از عایشه پرسیدند که رسول خدا وقتی در خانه تنها می‌شد، چه می‌کرد؟ گفت: ((جامه‌اش را می‌دوخت و نعلین خود را وصله می‌زد)).

انس گوید: ((هرگاه رسول خدا مردی از یارانش را سه روز دیدار نمی‌کرد، سراغ او را می‌گرفت و احوالش را می‌پرسید؛ اگر به سفر رفته و غایب بود، برای او دعا می‌کرد و اگر در محل حضور نداشت، به دیدارش می‌رفت و اگر بیمار بود، عیادتش می‌کرد)).

از امام باقر (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: ((**خمس لا اَدَعَهنَّ حتّی المَمات، الاکُل عَلی الحضیض مَع العَبید، وَ رکوبی الحمار مؤکفاً، و حلبی العز بیدی، و لبس الصوف، و التسلیم علی الصبیان لتکون سنّة من بعدی.**))

پنج چیز است که تا هنگام مرگ از آنها دست برندارم: غذا خوردن روی زمین با بردگان و سوار شدن بر روی الاغی که تنها پلاسی دارد و دوشیدن بز به دست خودم و پوشیدن جامه پشمین، و سلام بر کودکان تا سنتی باشد پس از من.

هرگز اتفاق نمی‌افتاد که سواره باشد و کسی به همراه او پیاده برود جز آنکه او را

در پشت سر خود سوار می‌کرد و اگر نمی‌پذیرفت که سوار شود، بدو می‌فرمود: ((جلو برو و مرا در فلان جا که می‌خواهی دیدار کن.))

از امام باقر (ع) روایت شده که روزی رسول خدا (ص) برای کاری از خانه بیرون رفت و فضل بن عباس را دید و فرمود: ((این پسرک را پشت سر من سوار کنید.)) و چون او را سوار کردند، رسول خدا (ص) با دست خود از عقب او را نگه داشت تا او را به مقصد رسانید.

در **حجة الوداع اسامة بن زید** را در بازگشت از موقف، پشت سر خود سوار کرد و همچنین عبدالله بن مسعود و فضل را ردیف خود سوار کرد. میری در کتاب **حیاة الحیوان** خود، از حافظ بن منده روایت کرده که گفته است:

کسانی که رسول خدا ردیف خود بر مرکب سوار کرده، (در تاریخ) سی و سه نفر بوده‌اند.

بالاخره سیره نویسان در یک جمله گفته‌اند:

((کان – صلی الله علیه و آله – فی بیته فی مهنة اهله، یقطع اللحم و یجلس علی الطعام محقّراً... و یرقع ثوبه، و یخصف نعله و یخدم نفسه، و یقمّ البیت، و یعقل البعیر، و یعلف ناضحه، و یطحن مع الخادم و یعجن معها، و یحمل بضاعته من السوق، و یضع طهوره باللیل بیده، و یجالس الفقراء، ویواکل المساکین و یناولهم بیده، و یاکل الشاة من النوی فی کفّه، ویشرب الماء بعد ان سقی اصحابه و قال: ساقی القوم آخرهم شرباً...))

– رسول خدا در خانه در خدمت اهل خانه بود، گوشت خرد می‌کرد و خیلی افتاده و محقرانه بر سر سفره غذا می‌نشست و آب وضوی خود را به‌دست خود می‌نهاد، با فقیران مجالست داشت و با مسکینان غذا می‌خورد و به آنها دست می‌داد. گوسفند، هسته [علوفه] را از میان دست او می‌خورد و آب را وقتی می‌نوشید که اصحاب و یاران خود را آب داده باشد و می‌فرمود: ((ساقی باید آخر بنوشد.))

اینک با ذکر شعری فارسی از یکی از شاعران پارسی زبان، سخن را به پایان می‌بریم:

جان فدای تووخلق تو کـه خـلاق جهـان / خواند با آن عظمت خلق نکوی تو عظیم
احمدت خواند خداوند احد زانکـه ندیـد / فرق دیگر به میان تو وخود جز یک میم
زافرینش تـو اگـــر قـصد نبـودی بـودی / پـدر دهـر عـزب مـادر ایّـام عقـیم
به مزاری که زکـوی تـو نـسیمی بـوزد / سر بر آرد زلحد رقص کنان عظم رمیم
زان تو را خواست یتیم ای پـدر عالمیـان / تا مربی شود از بهر تو خود حیّ قـدیم
ای در بحر شرف چون تـو یتـیم آمـده‌ای / شرف تـاج شـهان آمـده زان درّ یتـیم
روز محشر چو زنی دامن همّت بـه کمـر / دارد امید شفاعت ز تـو شـیطان رجـیم

ویژگی‌های سیرۀ

پیامبر اعظم(ص)

مولوی حبیب الرحمن مطهری

مدیر حوزه علمیه احناف خواف

ویژگی‌های سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)

در این مقاله به خلق پیامبر(ص)، ایمان وعبودیت و تواضع او در مقابل خدا، رفتار خانوادگی، مدارا و آسان‌گیری، عدالت وعطوفت و مهرورزی، رهبری و مدیریت اجتماعی و سیاسی و نظامی ایشان پرداخته شده است. ابتدا شخصیت آن حضرت به صورت اجمالی و سپس هر یک از موارد فوق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ویژگی‌های سیره پیامبر اعظم(ص)

ما إن مدحتُ محمداً بمقالتی لکن مدحتُ مقالتی بمحمد

یکی از بزرگترین مواهب الهی و عطایای ربّانی برای بشریت، همانا سیره و عملکرد پیامبران الهی است. براستی اگر سیرت وحیات طیبه پیامبران را از مجموعه فرهنگی جهان حذف نماییم، دامن بشریت چنان از فضایل و خوبی‌ها تهی و خالی می‌گردد که چیزی برای افتخار برسایر موجودات زنده باقی نمی‌ماند. در واقع مدار عزت و آبروی بشریت، سیره و زندگانی پاک‌ترین انسان‌ها یعنی پیامبران الهی است. آری اگرسیره پاک انبیای - علیهم السلام- را ازبشریت بگیریم، تاریخ انسانی به مجموعه‌ای از هواهای نفسانی، خودخواهی، جنگ طلبی، خرافات، جهالت، ضلالت و سردرگمی تبدیل می‌گردد.

می‌توان ادعا کرد در هر نقطه جهان اگر نوعی خوبی و زیبایی اعتقادی و اخلاقی،

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به نظر می‌رسد؛ قطعاً مرهون سیره و تلاش پیامبران خدا است؛ چه انسان‌ها به آن اعتراف نمایند یا انکار ورزند.

خداوند تبارک وتعالی جهان خلقت را بسی شگفت‌انگیز و زیبا آفریده است و از میان همه مخلوقات، انسان‌ها را زیباتر قرار داده است: «**لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم**»[1]

سپس از میان انسان‌ها، پیامبران را در همه صفات برتری و امتیاز بخشیده و الگوی جهانیان قرار داده است و از میان پیامبران، حضرت ختمی مرتبت، صاحب خلق عظیم، محمّد مصطفی(ص) را بهترین پیامبران، سید الاولین والآخرین وسیره و اخلاق او را نمونه‌ترین الگوی بشریت معرفی نموده است؛ چنانچه می‌فرماید: «**وانك لعلى خلق عظيم**»[2] همانا تو دارای برترین اخلاق هستی.

به‌حق که حضرت محمّد(ص) رسول برحق، گل سرسبدانسانیت، جوهر کاینات، خاتم الرسل، مولای کل و دانای سبل بوده و سیره پاکیزه‌اش راهگشای هر مشکل، راهنمای هر راه گم کرده و رمز هر پیروزی وکلید هر خوشبختی است: «**لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة**»[3] همانا رسول خدا بهترین الگوی زندگی شما است.

اکنون می‌سزد که بشریت علی‌العموم و مسلمانان علی‌الخصوص به سیره پیامبرِ عطوفت ومهربانی، بازگشت نمایند و وجود وکیان خویش را از سرتعالی و ارزش بخشیده و به خوشبختی جاودانه و رستگاری دایم نایل آیند.

رسول خدا، بهترین انسان‌ها

پیامبر اکرم، سیاست‌مدار حکیم، پیشوای عظیم، حاکم مهربان، تربیت دهنده امت خویش وسامان‌دهنده امور آنان بر اساس شورا بود. او مهرورزترین کسان به امت خویش بود. او جنگجوی پرعاطفه و همان کسی است که پرچم صلح را در سایه مهر

۱ـ سوره تین، آیه ٤.

۲ـ سوره قلم، آیه ٤.

۳ـ سوره احزاب، آیه ۲۱.

و مرحمت پیامبری و همراه با عزت و اقتدار بر دوش کشید. او کسی است که نخستین گروه مؤمن را به وجود آورد و در اولین گام این بذر نیک را افشاند و این بذر نیز در محیط پاک ومناسبی که خود او ایجاد کرد، مخفیانه و از طریق هسته‌های مومنان نشو ونما کرد تا آن هنگام که ساقه از خاک بر آورد و خود را نشان داد، رویاروی ناملایمتی‌ها ایستاد وبا استفاده از ساختار استوار خویش، مظهر قدرت حق در کره خاک شد.

مدح و ستایش آن حضرت(ص) با زبان وقلم مسیحیان

دفاع از اوصاف برجسته و کمالات وجودی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و طرد و تکذیب اتّهامات عامیانه وکینه توزانه که با زبان و قلم مسیحیان منصف و مستقل مغرب زمین و اندیشمندان دیگر در کشورهای اروپایی منعکس و منتشر شده، بهترین دلیل برعظمت شأن آن حضرت(ص) است. به امید این‌که یاوه‌گویان از توهین وگزافه گویی باز آمده و به خود آیند وگرنه پیامبر(ص) را نه نیازی به مدح دوستان است ونه باکی از ذمّ دشمنان. اکنون به نمونه‌هایی از این ستایش ها- به مصداق «الفضل ما شهدت به الاعداء» اشاره می‌شود:

محمد(ص) به عنوان انسانی خارق العاده، در کتابش قرآن، میراثی جاودانه از خود به جای گذاشته است. (گوته، فصل هشتم، ص ۳۳۸)

ارزشمندترین گوشه قلبم، مسخّرِ تصویری است از بهشتی که محمد(ص) در کتابش قرآن، نویدِ برخورداری از آن را داده است. (گوته، فصل نهم، ص۳۹۸)

درستی و صداقت محمد(ص) بود که مردم پیرامونش را تحت تأثیر قرار می‌داد. نوکیشان مسلمان، مسحورِ افسون شمشیر محمد(ص) نشده بودند، بلکه کلام تأثیرگذار، قاطع، ناب و بدیع محمد(ص) که مستقیم از قلب هستی یعنی همان آفریننده جهان برخاسته بود، آنان را شیفته و مسحور ساخته بود. جستجو برای یافتن حقیقت غایی- ونه جاه طلبی- محمد(ص) را به طرح این پرسش‌ها برانگیخته بود:

حیات چیست؟ مرگ چیست؟ من به چه باید باور داشته باشم؟ وظیفه من در این دنیا چیست؟ (توماس کارلایل، فصل هشتم، ص۳۴۹).

اینک می‌پردازیم به بیان ویژگی‌های فردی آن حضرت(ص) ولی قصد آن نداریم که دریا را در کوزه بریزیم؛ اما برای این که به قدر تشنگی از آن چشیده و رگ‌های جانمان را با جرعه‌های زلالِ وصف اخلاق آن حضرت، زندگی و طراوت بخشیده باشیم، به نقل سخنانی مختصر و مفید از سیرت رسول الله(ص) بسنده می‌کنیم:

ویژگی‌های فردی

۱- اخلاق انسانی

سیدنا علی بن ابی‌طالب رضی الله تعالی عنه که از آگاه‌ترین افراد نسبت به اوصاف و اخلاق رسول الله(ص) بود و بیش از هر کس با او معاشرت داشت ونیز در وصفش تواناتر از دیگران بود، در وصف رسول گرامی(ص) چنین می‌فرماید:

آن‌حضرت(ص) از بدگویی و بی‌عفتی بسیار به دور بود. در بازار ومجامع واماکن عمومی صدایش را بلند نمی‌کرد. بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد، بلکه عفو و گذشت می‌نمود. با دست مبارکش احدی را مورد ضرب قرار نداد، مگر در میدان جهاد در راه خدا. هیچ خدمتگزار و یا زنی را ضرب و شتم نکرد. من ندیدم که آن حضرت(ص) ظلمی روا بدارد و یا از کسی انتقام بگیرد. البته هر گاه حدود الهی پایمال می‌شد، آن حضرت(ص) از هر کس دیگر بیشتر خشم می‌گرفت. وقتی در گزینش بین دو چیز اختیار داده می‌شد، آسان‌ترین آنها را اختیار می‌کرد. هر گاه وارد منزلش می‌شد، رفتار وسلوکش همانند عامه مردم بود؛ لباس‌هایش را تمیز می‌کرد، گوسفندش را می‌دوشید و کارهایش را با دستان مبارکش انجام می‌داد. زبانش را جز به حق نمی‌گشود. مردم را با خود مانوس می‌کرد و متنفر نمی‌ساخت. بزرگ هر گروهی را گرامی می‌داشت و او را بر آنان سرپرست قرار می‌داد. در برخورد با مردم، جانب احتیاط را رعایت می‌فرمود، بدون این که آنان را از خوشرویی و اخلاق زیبایش محروم کند. همواره از

احوال یارانش جویا می‌شد و از مردم درباره احوالشان پرس و جو می‌کرد. نیکویی را تقدیر و تایید و زشتی را تقبیح می‌نمود. اساس کارش مبتنی بر اعتدال و میانه‌روی بود و از افراط وتفریط به دور بود. آن حضرت(ص) در هیچ موردی از مواردِ خیر. غفلت نمی‌کرد تا مبادا مردم غافل شوند و احساس ملال نمایند. برای هر حالتی آمادگی داشت. در قبال حق کوتاهی نمی‌کرد و نیز از حق تجاوز نمی‌نمود. کسانی که به او نزدیک بودند بهترین مردم بشمار می‌آمدند و بهترین مردم نزد ایشان خیر خواه‌ترین آنها بود. برترین فرد از نظر منزلت نزد وی کسی بود که بیش از دیگران غمخوار و همکار مردم باشد. آن حضرت(ص) بدون یاد الهی از جایش برنمی‌خواست و نمی‌نشست. هر گاه به مجلس و نزد گروهی تشریف می‌برد، در انتهای مجلس می‌نشست و دیگران را نیز به همین روش امر می‌فرمود.

در مجالس، رعایت حال همه را می‌کرد؛ به طوری که هیچ کس تصور نمی‌کرد که دیگران نزد پیامبر از او گرامی‌ترند. چنانچه شخصی حاجت خود را بیان می‌کرد، رسول اکرم(ص) با حوصله کامل به سخنش گوش می‌داد تا این که خود آن شخص بلند می‌شد و می‌رفت. اگر کسی درخواست و حاجت مشروعی داشت، حتما حاجت او را بر آورده می‌ساخت و اگر نمی‌توانست، با لحنی پسندیده از وی معذرت می‌خواست. حسن اخلاق و گشاده رویی وی چنان بود که همه اصحاب، او را پدری مهربان برای خود می‌پنداشتند. همه اصحاب در برابر حق از نظر رسول اکرم(ص) یکسان بودند[1].

۲- ایمان و عبودیّت

حضرت رسول اکرم(ص) علی رغم این که پروردگارش او را به مقام رسالت ومحبوبیت واصطفاء مشرف نموده ولغزش‌های گذشته وآینده‌اش را مورد عفو قرار داده بود، اما مع‌الوصف او بیش از هر کسی در عبادت الهی مجاهدت می‌فرمود و به‌شدت در آن منهمک بود و به آن عشق می‌ورزید.

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به‌نهج البلاغه (خطبه‌های ۱۶۰ و ۹۴ و ۱۰۰ و۱۰۹ و...).

مغیره بن شعبه می‌گوید: رسول الله چنان عبادت وشب زنده‌داری می‌فرمود که پاهای مبارک متورم می‌شد. گفته شد، یا رسول الله! خداوند متعال تمام گذشته وآینده شما را عفو فرموده است؟ فرمود: «افلا اکون عبداً شکوراً» آیا من بنده سپاسگزاری نباشم؟

ام‌المؤمنین عائشه صدیقه می‌گوید: «**قام النبي صلى الله عليه وسلم باية من القرآن ليلة**» آن حضرت(ص) با یک آیه تمام شب قیام نمود.

ام المؤمنین عایشه روایت می‌کند: حضرت طوری روزه می‌گرفت که ما خیال می‌کردیم دیگر افطار نمی‌کند و وقتی افطار می‌کرد، می‌گفتیم دیگر روزه نمی‌گیرد.

عبدالله بن شخیر می‌گوید: من خدمت رسول الله(ص) شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت مشغول نماز بود، و از سینه‌اش بر اثر گریه، صدایی مانند صدای دیگ در حال جوشیدن به گوش می‌رسید.

به غیر از نماز با چیز دیگری آرام نمی‌گرفت و همیشه بعد از ادای یک نماز مشتاق و منتظر نماز دیگر بود و می فرمود: «**وجعل قرة عيني في الصلاة**»، روشنی چشم من در نماز است. صحابه گرامی می‌گویند: «**كان اذا حزبه أمر صلى**» هرگاه مشکلی پیش می‌آمد، به نماز می‌پرداخت.

رسول الله(ص) به نماز سخت عشق و علاقه می‌ورزید و منتظر آن می‌ماند. اصلاً آرام و قرار نمی‌گرفت تا این که متوجه به نماز می‌شد. گاهی به مؤذنش بلال می‌فرمود: «**يا بلال! اقم الصلاة، أرحنا بها**» ای بلال! نماز را برپادار، ما را به وسیله آن آرامش و راحت بده.

۳- رفتار خانوادگی

رسول الله(ص) با همه مناقب و مفاخری که داشت، در منزلش فردی مانند سایر افراد بشر بود، ام المؤمنین عایشه صدیقه می‌فرماید: خودش لباسش را تمیز می کرد، گوسفند را می‌دوشید، کار خودش را انجام می‌داد و اضافه می‌کند: لباس‌ها را وصله می‌زد و کفش خود را مرمت می‌کرد.

انس می‌گوید: من کسی را ندیده‌ام که مانند رسول الله نسبت به خانواده‌اش مهربان باشد. ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید: رسول الله(ص) فرمودند: بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش خوب باشد و من بهترین شما نسبت به خانواده‌ام هستم.»

ابوهریره می‌گوید: رسول الله(ص) هرگز از غذا عیب نمی‌گرفت، اگر دوست می‌داشت می‌خورد، اگر نمی‌پسندید ترک می‌فرمود.

٤- رهبری و مدیریت اجتماعی و اقتصادی، مدارا وآسان گیری و عدالت

زندگی رسول خدا(ص) را با هم مختصر مرور کردیم و سیره او را از زاویه اخلاق انسانی اختصاراً عرضه نمودیم. هم اکنون می‌خواهیم درخشش‌های نظام اقتصادی و اجتماعی او و جهات بارز و روشنی را، از آن بیان نماییم.

با تفکری عمیق در نظام اقتصادی محمد(ص)، آن را نظامی آسان گیر، هم‌گام و هماهنگ با فطرت، می‌بینیم که انسان را به پیچ و خم‌ها نمی‌کشاند و درمشکلات لاینحل، وارد نمی‌کند و این به طور مداوم، کار وحالت او(ص) بود. چه بهتر و خوب‌تر، که همیشه در بین دو کار، آسان‌تر آن را انتخاب و اختیار می‌کرد.

و حضرتش(ص) وقتی که معاذ و ابوموسی را یمن اعزام می‌دارد، می‌گوید: آسان گرفتن، نه سخت گیری. شادمان کردن، نه منفور کردن. به هم پیوستن، نه اختلاف داشتن.

و کتاب او قرآن می‌گوید: [يُرِيدُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لاَيُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ] [1]، خداوند، راحتی و آسایش شما را می‌خواهد، نه سختی وتنگی را. و [مَا يَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِكُمْ]، خداوند (بدون تمرد) شما را عذاب نمی‌دهد. نزد محمد(ص) واجب است که زندگی بر دو ستون آسان گرفتن و شادمان نمودن، پایدار باشد. به اصطلاح امروزی سهل و ساده گرفتن. همه چیز باید به سهولت زندگی مردم منجر شود. این اصولی است که محمد(ص) مقرر و تثبیت نموده است و همه چیز باید به شادمانی و سرور منتهی گردد و این چیزی است، که محمد(ص) ، دوست دارد. وحضرتش(ص) این دو راه را

۱ـ سوره بقره، آیه ۱۸۵ .

در کل زندگی خود، معمول می‌داشت و این، سهولت و خیراندیشی، طبیعت اقتصادی او بود و می‌فرمود:

رحمت خدا بر انسانی باد که در خرید و فروش بخشنده باشد. و قرآن می‌گوید: [وَلاَ تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ] در بین خودتان بخشش را فراموش نکنید.

و هر جا این دو صفت را (سهولت و بخشش) در زندگی یافتید، روی زمین برای انسان، روشن و نورانی می‌شود. آسان‌گیری در معاملات، بسیاری از مشکلات آن را حل و فصل می‌کند. محبت و شادمانی، در معاملات، بسیاری از عقده‌های درونی را از بین می‌برد و لبخند به روی برادرت، صدقه محسوب می‌شود.

هرجا تمدن جدید، در فنون معاملات و اسلوب اداره کارها، ابداع گردد، از این دو اصل سهولت زندگی و اشاعه شادمانی یا سعادت در زندگی هرگز خارج نمی‌شود.

وقتی که از مختصر سیره و زندگی حضرت محمد(ص) فارغ می‌شویم، با سؤالی که در تمام دنیا معروفیّت دارد، رو در رو خواهیم شد و آن عبارت است از این که روح اقتصادی محمد(ص) چیست؟

در جواب می‌گوییم: روح اقتصادی محمد(ص) ، همان عدالت است وقانون که گفته خداوند بزرگ است: [اِنَّ اللهَ يَأمُرُ بِالْعَدْلِ] آنچه که قطعی و مسلم است. خداوند به اجرای عدالت فرمان می‌دهد.

هرکاری که در بین مردم منجر به عدالت شود، از آنهایی است که خداوند به آن فرمان داده است واگر به ظلم و ستم منتهی گردد، از آنهایی است که خداوند آنها را منع نموده است.

اسلام به نام‌ها و شعارها توجهی ندارد، بلکه واقعیت و حقیقت اشیا را می‌خواهد. آیا این عدل است یا ستم؟ پس هر نظام اقتصادی که عدالت را به تحقق رساند، آن حق است و هر نظامی که در بین مردم، ستم روا دارد، آن باطل است.

پس عدالت در نظام مشترک اقتصادی، اجتماعی محمد(ص) اصل ثابتی است وآن سیّال و روان است؛ متحجّر و خشک نمی‌باشد و با جامعه متبلور و درخشان است.

۵- رهبری و مدیریت سیاسی و نظامی

بیان نمودن فعّالیت‌های سیاسی و نظامی آن حضرت(ص) به قدری فراگیر و گسترده است که واقعاً نمی‌توان آن را در قالب چند سطر گنجاند. با بررسی غزوات وجنگ هایی که آن حضرت(ص) علیه مشرکین و کفار داشته‌اند، می‌توان به مدیریت سیاسی و نظامی ایشان پی برد.

بنده به جهت گستردگی و شهرت این موضوع، از بیان آن صرف نظر کرده و در این راستا تنها به یک سؤال بسیار مهم پاسخ می‌دهم:

سؤال این است که آیا سیاست با دین ارتباط دارد یا خیر؟

مفتی محمد تقی عثمانی در کتاب تکمله فتح‌الملهم می‌نویسند:

سیاست از جایگاه ویژه‌ای در دین برخوردار است و بین این دو رابطه‌ای ژرف قرار دارد، اما مسیحیان مشهور ساخته‌اند که دین وسیاست دو شیء متضاد هستند و هیچ تعلق و ارتباطی با یکدیگر ندارند.

متاسفانه امروزه این نظریه در نفرت‌انگیزترین شکل با نام لائیک ویا سکولاریزم در حال پیشرفت است تا جایی که بدین گونه دین از تمام جوانب زندگی بیرون رانده شد.

این نظریه در واقع شرک آوردن به خدا است؛ زیرا قائلین به این ایده دین را منحصر به مساجد و عبادت‌خانه‌ها دانسته و می‌گویند که دین هیچ گونه مداخلتی در نظام اقتصادی و دنیایی ندارد. پس طبق نظر آنها گویا یک خدا مخصوص برنامه‌های عبادات و رسومات است و - نعوذبالله- برای به گردش در آمدن نظام دنیوی، خداوند دیگری نیز وجود دارد.

هر انسان دارای هر موقعیتی که باشد و در هر حالی که شب و روز خود را سپری می‌کند باید بداند که سیره و زندگانی حضرت محمد(ص) بهترین راهنما و سرمشق زندگی است که تاریکی‌های زندگی را با نور فروزان خود روشن می‌کند و کدورت‌های حیات را برطرف می‌سازد. نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشد و انحرافات را اصلاح و کجی‌ها را راست می‌نماید.

٦- زندگی دنیا از دیدگاه حضرت رسول الله(ص) و زهد او

مال دنیا و درهم و دینار از دیدگاه رسول الله(ص) دارای چه ارزشی بود؟ شاید بزرگ‌ترین مجموعه کلمات و قدرت بیان نتواند واقعیت را تعبیر نماید.

گفتار معروف آن حضرت(ص)، که خودش نمونه عملی آن بود و زندگی‌اش بر محور آن می‌چرخید، این بود: **«اللهم لاعیش الا عیش الآخرة»** بارالها! زندگی فقط زندگی آخرت است.

روزی عمربن خطاب(رض) دید که حضرت رسول اکرم(ص) بر حصیری دراز کشیده و اثر آن بر بدن مبارک دیده می شود. اشک از چشمان حضرت عمر(رض) سرازیر شد. رسول الله(ص) فرمود: عمر! چرا گریه می‌کنی؟ عمر گفت: یارسول الله! شما برگزیده‌ترین خلق خدا هستید، حالت شما این است، اما کسری و قیصر در رفاه بسر می‌بردند. چهره مبارک رسول الله(ص) از سخن عمر (رض) قرمز شد، فرمود: آیا تو در شک هستی ای ابن الخطاب؟ سپس افزود: **«اولئك قوم عجلت لهم طیباتهم في حیاتهم الدنیا»** آنها کسانی هستند که سهمیه خوشی‌هایشان در همین دنیا به آنها داده شده است و در آخرت سهمی ندارند.

آن حضرت(ص) این طرز زندگی را نه تنها برای خودش می‌پسندید، بلکه دوست داشت اهل و خانواده‌اش نیز دارای همین روش زندگی باشند.

ابوهریره می‌گوید: قسم به آن که جان ابوهریره در قبضه اوست، که رسول الله(ص) و خانواده‌اش سه روز پشت سرهم از نان گندم سیر نخوردند، تا این که دنیا را وداع گفتند.

عایشه (رض) می‌گوید: برما آل محمد(ص) یک ماه سپری می‌شد، ولی در خانه‌مان آتش (برای پختن) روشن نمی‌شد، صرفاً به دو چیز اکتفا می‌کردیم؛ یکی خرما، دیگری آب.

زره جنگی آن حضرت(ص) پیش یک یهودی به گرو گذاشته شده بود، چیزی نمی‌یافت تا آن را از دست یهودی بستاند. تا این که از دنیا رحلت فرمود. رسول اکرم(ص) وقتی به **حجة الوداع** رفتند، مسلمانان تا جایی که نگاه کار می‌کرد، با ایشان

همراه بودند، تمام شبه جزیره تحت فرمان حضرت بود. اما با این وصف، حضرت بر پالانی کهنه که بر آن چادری به ارزش چهار درهم گذاشته شده بود، مسافرت نمودند و چنین دعا کردند: «**اللهم اجعله حجاً لا رياء فيه ولا سمعة**» بارالها! این حج را خالی از هرگونه ریا و تظاهر بگردان.

۷- عطوفت و مهرورزی آن حضرت (ص)

عبادت و زهد رسول الله(ص) و توجه همه جانبه‌اش به سوی خدا و مشغولیت و مناجات‌های وی با پروردگار خویش، هرگز مانع خوش‌رویی و خوشرفتاری وی با مردم نمی‌شد، بلکه مع الوصف از احوال مردم می‌پرسید. از آنان دلجویی می‌کرد و با ملاطفت رفتار می‌کرد و حق هر صاحب حق را ادا می‌نمود واین کاری است که از هرکسی ساخته نیست. در صورتی که می‌فرمود: اگر شما می‌دانستید آنچه را که من می‌دانم، کمتر می‌خندیدید و بیشتر گریه می‌کردید.

رسول الله(ص) بیش از هرکس سعه صدر داشت، نرم خو وخوش معاشرت بود؛ با اصحابش مزاح می‌فرمود وبا آنها اختلاط و گفت‌وگو می‌نمود. با کودکانشان شوخی می‌کرد و آنها را در آغوش خود می‌نشاند. دعوت آزاده، برده، کنیز و بینوا را قبول می‌فرمود. در اقصی نقاط شهر به عیادت بیماران می‌رفت و عذر معذرت خواه را می‌پذیرفت.

عبدالله بن حارث می‌گوید: «ما رأیت اکثر تبسماً من رسول الله (ص)» من کسی را ندیده‌ام که بیش از رسول الله(ص) تبسم کند. رسول الله(ص) بسیار بامحبت و خیلی مهربان بود. عواطف واحساسات لطیف بشری در زیباترین مظهرِ خود، در وجود آن حضرت تجلی یافته بود.

و انس بن مالک می‌گوید: رسول الله به فاطمه (رض) می‌گفت: ای فاطمه! دو فرزندم (حسن وحسین) را صدا کن، آنگاه آن‌ها را می‌بویید و به خود می چسبانید. یک بار نوه‌اش حسن بن علی را صدا زد، حضرت حسن(رض) با سرعت آمد و در آغوش حضرت(ص) قرار گرفت و دستش را داخل محاسن مبارک فرو برد.

اسامه بن زید روایت می‌کند، که دختر رسول الله(ص) به آن حضرت پیغام فرستاد که فرزندش در حال احتضار است، تشریف بیاورید. رسول الله(ص) کسی را فرستاد که به وی سلام برساند و بگوید: «**ان لله ما اخذ وما أعطی وکل شیء عنده مسمی، فلتصبر ولتحتسب**» باید صبر کند و امیدوار پاداش و اجر باشد، مال خداست آنچه می‌گیرد و می‌دهد و هر چیز نزد وی میعاد معینی دارد.

اما دختر آن حضرت(ص) مجدداً کسی را فرستاد و سوگند داد که حتماً تشریف بیاورد، آن حضرت(ص) برخاست، ما هم با وی برخاستیم و رفتیم. وقتی نشست، بچه پیش وی آورده شد، بچه را در حالی که نفسش قطع می‌شد در آغوش خود نشاند. در این حال از چشمان مبارک اشک سرازیر شد. سعد گفت: «ما هذا یا رسول الله!» یا رسول الله این گریه چیست؟ فرمود: این نوعی رحمت است که خداوند آن را در دل‌های هریک از بندگانش که بخواهد قرار می دهد و همانا خداوند بر همان بندگان ترحم می‌فرماید که آنها بر دیگران مهربانی و ترحم کنند.

حضرت بر کودکان بسیار عطوف و مهربان بود. انس روایت می کند، که یک بار رسول اکرم(ص) از کنار کودکانی که بازی می‌کردند، عبور کرد و به آنها سلام داد.

نسبت به مسلمانان بسیار رئوف بود و احوال و اوضاع آنها را خیلی مراعات می‌نمود و ناراحتی و ملال شان را لحاظ می‌کرد. ابن مسعود می‌گوید: رسول‌الله(ص) در موعظه، رعایت حال ما را می کرد؛ مبادا خسته و ملول شویم.

آن حضرت(ص) با وجود عشق و علاقه‌اش به نماز، هرگاه صدای گریه کودکی را می‌شنید، نماز را کوتاه و مختصر می‌کرد و می‌فرمود: من وقتی برای نماز می‌ایستم، دلم می‌خواهد آن را طولانی کنم، اما همین که صدای گریه کودکی به گوشم می‌رسد، از اندیشه این که مبادا مادرش ناراحت شود، نماز را مختصر می‌کنم.

خداوند متعال قلب مبارک پیامبر برگزیده‌اش را از حسد و کینه پاک کرده بود. نسبت به هیچ کسی در دلش بدی و کینه نداشت، می‌فرمود: هیچ کسی درباره یاران من چیزی به من نرساند، چرا که من دوست دارم وقتی به سوی شما می‌آیم، دلم کاملاً پاک و صاف باشد. آن حضرت برای مسلمانان همچون پدری مهربان بود و همه

مسلمانان نزد وی مانند افراد خانواده‌اش بودند؛ بر آنها چنان شفقت می‌ورزید که زنان شیرده بر کودکی که تازه از شیرش جدا کنند، شفقت می‌ورزند.

حضرت به این کار نداشت که الله جل شأنه به آنها چه قدر نعمت، مال و رزق ارزانی داشته است، اما در مورد بدهکاری‌های آنان نگران بود و مسئولیت آنها را بر دوش می‌گرفت و می‌فرمود: هر کسی مالی از خود بجای بگذارد، آن مال مربوط به وارثانش است، اما اگر بدهکاری و مسئولیتی دارد، بر عهده ما است.

خلاصه این‌که پیامبر گرامی اسلام متصف به همه صفات کمال بود که از بین آنها می‌توان به صفاتی همچون عصمت، حیا، عفو و گذشت و حلم و بردباری اشاره کرد. او از چنان تواضع و فروتنی، رحم وشفقت، اقتدار و عدالت، صبر و شکیبایی برخوردار بود که مثل آن را در هیچ کس نمی‌توان یافت. خداوند سبحان در کلام پاکش می‌فرماید: «و انک لعلی خلق عظیم».

ویژگی‌هایی را که ما به آن اشاره داشتیم ویا نویسندگان دیگر تاکنون آنها را بیان داشته‌اند، چکیده‌ای از دو بیت زیبا و جامعِ حسان بن ثابت است که می‌فرماید:

وأحسن منک لم تر قط عینی — وأجمل منک لم تلد النساء
خلقت مبرءاً من کل عیب — کانک قد خلقت کما تشاء

اقبال لاهوری چه زیبا می‌فرماید:

در دل مسلم مقام مصطفی است — آبروی ما زنام مصطفی است
بوریا ممنسون خواب راحتش — تاج کسری زیر پای امتش
در شبستان حراء راحت گزید — قوم و آیین و حکومت آفرید
ماند شبها چشم او محروم نوم — تا به تخت خسروی خوابید قوم
وقت هیجا تیغ او آهن گداز — دیده او اشکبار اندر نماز
در دعای نصرت، آمین تیغ او — قاطع نسل سلاطین تیغ او
در جهان آیین نو آغاز کرد — مسند اقوام پیشین درنورد
روز محشر اعتبار ماست او — در جهان هم پرده دار ماست او
لطف و قهر او سراپا رحمتی — آن به یاران، این به اعداء رحمتی
آن که بر اعداء در رحمت گشاد — مکه را پیغام لا تثریب داد

از خداوند منان مسئلت داریم که ما را از پیروان راستین حضرت محمد مصطفی(ص) بدارد و در آخرت ما را از شفاعت ایشان بهره‌مند گرداند.

منابع:

۱ـ قرآن کریم

۲- نهج البلاغة

۳- تکمله فتح الملهم

٤- قهرمان قهرمانان

٥- جامعه گرایی اسلامی

٦- محمد در اروپا

۷- خاتم پیامبران

۸- فصلنامه علمی، فرهنگی، اجتماعی ندای اسلام

۹- دیوان اقبال لاهوری

محمد(ص) ؛ اسوه حسنه

از نگاه اهل بیت(ع)

دکتر لاله افتخاری

استاد دانشگاه تهران

محمد(ص)؛ اسوه حسنه از نگاه اهل بیت(ع)

مقدمه

«یا ایها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه وسراجاً منیراً »[1]

در قرآن کریم، آخرین کتاب الهی و معجزه ماندگار آخرین سفیر پروردگار، از آن حضرت با خطابهای گوناگون یاد شده است و گاه عبارات « یا ایها الرسول»، «یا ایها النبی»، «یا ایهاالمدثر» و« یا ایها المزمل»، بکار گرفته شده است و گاه از عنایات الهی نسبت به آن حضرت ذکری به میان آمده است، آنجا که می‌فرماید:« **الم یجدک یتیماً فاوی و وجدک ضالاً فهدی ووجدک عائلاً فاغنی** »[2] گاه اخلاق او مورد ستایش قرار گرفته و مدارای وی با مردم و ملایمت او ناشی از رحمت الهی دانسته شده که « **فبما رحمة من الله لنت لهم** »[3]. وجود او مانع نزول عذاب الهی بر ملت و قومش که « **ما کان الله لیعذ بهم و انت فیهم...**»[4] و سیره‌اش متبع و حکمش اختیار از کف مؤمنان ربوده است که « **ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم...**»[5] و اطاعت از او مطلق و همراه با اطاعت الهی آمده است که « **اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم..**»[6] و گاه از یاری ملائکه نسبت به او و یارانش سخن رفته است و سرانجام او که در توصیف امام صادق (ع) تمام سلوک و رفتارش قرآن مجسم است به عنوان اسوه و الگوی حسنه معرفی گشته است که «**لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر**»[7].

آری او که کلامش نور و امرش موجب رشد و سفارشش تقوا و رفتارش الگوست، دارای خلقی است بی‌نظیر و ستودنی که «... **انک لعلی خلق عظیم** »[۸] و هدف رسالتش کامل ساختن مکارم اخلاق و تمام کردن و به نتیجه رسانیدن تلاش دیگر پیامبران است که«**انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق** »؛ زبانها از وصف او الکن و قلمها از بیان فضل او ناتوانند چرا که خداوند در وصف او فرمود: « **لولاک لما خلقت الافلاک**».

پس جا دارد قرآن کریم او را به عنوان اسوه و الگوی بی‌نظیر معرفی نماید؛ الگویی نیکو و حسنه زیرا از سویی وظیفهٔ پیامبر اعظم تبلیغ دین و پیامهای الهی و رسانیدن آن به بندگان و بیرون آوردن آنان از ظلمات گمراهی و جهالت به سوی نور و هدایت است که « **ما علی الرسول الا البلاغ**» [۹] و از سوی دیگر حیات فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی یک مبلغ باید به گونه‌ای باشد که مردم را به سوی گفته‌های وی و به سمت و سوی حقیقت رهنمون گردد و پیامبر اکرم چنین است. او که با ارائه الگویی کامل از انسانی الهی و به خدا پیوسته، با زندگی شخصی و عمل و رفتار خود بهترین و بی نظیرترین مبلغ و دعوتگر آیین خود گردید و آن‌گاه که با تعالیم عالیه و الهی خویش از افرادی که جز خونریزی، غارت، قتل و تجاوز چیزی نمی‌فهمیدند و از تمدن و حکومت داری و فرهنگ اصیل هیچ آگاهی نداشتند، انسانهایی ایثارگر، رئوف، فداکار، با فرهنگ و متمدن ساخت.

پس او بهترین الگوست و امّا صرف تعیین الگو برای موفقیت، کافی نیست بلکه پیش از الگوپذیری باید الگوشناسی صورت گیرد. در شناخت الگو و سیره و روش آن و بر اساس عبارت مشهور «**و اهل البیت ادری بما في البیت**» یکی از بهترین راهها بهره‌گیری از دیدگاه‌های نزدیکان او بویژه خانواده فرد می‌باشد پس سزاوار است که در شناخت سیره نبوی، سراغ کلام اهل بیت بویژه نفس، جان و برادر و جانشین پیامبر یعنی علی (ع) رویم تا از این طریق بهتر و دقیق‌تر با حالات شخصی و نقش سیاسی و اجتماعی، خانوادگی و فردی و به اصطلاح سیره یگانه دَر عالم بشریت و ختم پیامبران آشنا گردیم.

زندگی و سیره فردی پیامبر (ص)

الف- خاندان، نسب و ولادت

بدون شک خانواده و اصل و نسب و به اصطلاح عوامل وراثتی و ژنتیکی از جمله عوامل تأثیر گذار در ساخت شخصیت فرد، موفقیت و عدم آن و صلاح و فساد او می‌باشند. در روایات نبوی آمده است که:

خوب بنگر که نطفه خود را در چه جایگاهی جای می‌دهی زیرا ریشه ها [و ژن آدمی] به طور پنهان تأثیرگذار است.

در زیارت امام حسین (ع) می‌خوانیم: «**اشهد انک کنت نوراً في الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة....**» لذا نمی‌توان به راحتی عوامل تأثیر گذار را نادیده گرفت و علی(ع) نیز دربارهٔ پیامبر به این مهم اشاره دارد و می‌فرماید: «خداوند پیامبران را در بهترین جایگاه به ودیعت گذارد و در بهترین مکان ها استقرارشان داد. از صلب کریمانه پدران به رحم پاک مادران منتقل فرمود... تا اینکه کرامت اعزام نبوت از طرف خدای سبحان به حضرت محمد(ص) رسید و نهاد اصلی وجود او را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجود اورا در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین‌ها کاشت و آبیاری نمود. او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید به وجود آورد که عترت او بهترین عترت ها و خاندانش بهترین خاندانها و درخت وجودش از بهترین درختان است. در حرم امن رویید، در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد که شاخه‌های آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوهٔ آن نمی‌رسید. پس پیامبر(ص) پیشوای پرهیزکاران و وسیلهٔ بینایی هدایت خواهان است.

آن حضرت درجای دیگر بطور ویژه به شرافت و کرامت نسب پیامبر اعظم (ص) اشاره می‌نماید: «قرار گاه پیامبر(ص) بهترین قرارگاه و محل پرورش و خاندان او شریف ترین پایگاه است در کانونهای بزرگواری و گاهواره سلامت (عفت) رشد کرده دلهای نیکوکاران، شیفته او گشته و توجه دیده ها به سوی اوست.[۱۱] خانواده او

نیکوترین خانواده و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه‌های آن راست و میوه‌های آن سر به زیر و دردسترس همگان است. زادگاه اومکه و هجرت او به مدینه»[۱۲] او که ویژگی‌هایش مشهور و ولادتش برای همگان مبارک است.[۱۳] عترت او جایگاه اسرار الهی و پناهگاه فرمان خداوندی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی وکوه‌های همیشه استوار دین خدایند.

خدا به وسیلهٔ اهل بیت علیهم السلام پشت خمیده دین را راست نموده و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت... و کسی را با خاندان پیامبر (ص) نمی‌توان مقایسه کرد؛ آنها اساس دین و ستونهای استوار یقین می‌باشند.[۱۴]

امّا چنانچه اشاره رفت، پاکی و طهارت نسب از چنان اهمیتی برخوردار است که علی (ع) پس از گواهی به عدالت و دادگری خداوند و شهادت به رسالت پیامبر (ص) از آن سخن می‌راند و می‌فرماید: «گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستادهٔ او و سرور مخلوقات است. هرگاه آفریدگان را به دو دسته کرد، او را بهترین آنها قرار داد، در خاندان او نه زناکار و نه مردم بدکار است.[۱۵] پیامبری که بهترین آفریدگان در خردسالی و در سن پیری نجیب ترین و بزرگوارترین مردم بود. اخلاقش از همه پاکان پاکتر و باران کرمش از هر چیزی با دوام تر بود.[۱۶] (خداوند) او را از درخت تنومند پیامبران، از سرچشمهٔ نور هدایت و جایگاه بلند و بی همانند، از سرزمین بطحاء، از چراغهای بر افروخته درتاریکی و از سرچشمه های حکمت برگزید...»[۱۷]

امّا همان گونه که اصل و نسب در سرنوشت فرد مؤثر است، تربیت و پرورش او نیز تأثیر گذار است؛ از این رو پیامبران جهت تربیت انسانها و هدایت آنها مبعوث گشتند و امّا در مورد خاتم پیامبران که وظیفه تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت بشر را تا قیامت بر عهده داشت، برنامه دیگری است «و از همان لحظه‌ای که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر (ص) کرد تا شب و روز او را به راههای بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند».[۱۸]

ب. راه و رسم زندگی پیامبر اعظم(ص)

اسلام آیینی است که نه تنها برای حیات سیاسی بلکه برای همهٔ لحظات زندگی افراد از پیش از ولادت تا پس از مرگ، در تمام ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی برنامه هایی منظم، روشن و بی بدیل دارد.

و در حقیقت پاسخگوی تمامی نیازهای افراد در هر سن و شرایط و در هر مکان و زمانی می‌باشد. از سویی الگو پذیری، الگو سازی، توجه به الگوها، اسطوره ها و تقویت حس الگوپذیری و کار کرد و نقش آنان امری است که تمام اقوام و ملل بدان توجه دارند.

لذا در قرآن کریم نیز در مورد نقش الگو و تعیین الگوی شایسته و پرهیز از الگوهای نامناسب، آیاتی اختصاص یافته است که به معرفی هر دو نوع آن می‌پردازیم . پیامبر اکرم (ص) به عنوان الگوی حسنه و برتر معرفی گشته است آن جا که می‌فرماید: «**لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة...**»[۱۹] که اطلاق آن نشانگر آن است که در جای جای زندگی، برترین الگو در تمامی ابعاد چه در سکوت و چه در گفتار و یا کردار پیشوای بی‌نظیر اسلام است که راهگشای ره جویان می‌باشد.

اما وظیفه پیرو پیامبر آن است که به دنبال او راه رود و قدم بر جای قدم او گذارد و گرنه از هلاک ایمن نمی‌باشد.[۲۰]

علی (ع) در این باره می‌فرماید: «و برای توکافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را اطاعت نمایی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی ها و عیبهای دنیا و رسوایی ها و زشتی های آن باشد چه اینکه دنیا از هر سو بر پیامبر باز داشته و برای غیر او گسترانده شد. از پستان دنیا شیر نخورد و از زیور های آن فاصله گرفت...[۲۱] پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتداء کن که راه و رسم او الگویی است برای الگو طلبان و مایهٔ فخرو بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد و محبوب ترین بنده نزد خداکسی است که از پیامبرش پیروی کند وگام بر جایگاه قدم او نهد.[۲۲] و از

راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است و رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روشهاست.» [۲۳]

پس اگر خواهان سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت هستیم و اگر می‌خواهیم به کتاب الهی عمل کنیم و یا بر اساس آیه شریفه«**اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...**»[۲۴] خود رامأمور اطاعت از اولی الامر و کلام علی (ع) می‌دانیم، باید پیامبر اکرم (ع) را به عنوان الگویی حسنه برای خویش برگزینیم.

جایگاه زهد و بی توجهی به دنیا در سیره نبی اعظم (ص)

زهد که در زندگی بزرگان و اولیای الهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در لغت به معنای بی اعتنایی است و زاهد به کسی گویند که به آمدن و رفتن دنیا بی اعتنا باشد، کار و تلاش نماید ولی در عین حال به‌دنیا بی‌توجه باشد. [۲۵]

نگاه پیامبر به دنیا

اما نگاه افراد به دنیا براساس دیدگاهها و ایدئولوژی آنها با یکدیگر تفاوت دارد؛ برخی آن را نهایت زندگی می‌دانند و هر آنچه در توان دارند در راه بهره گیری از لذات دنیایی بکار می‌گیرند اما گروهی دیگر آن را مسکن نگزیده بلکه پلی و گذرگاهی برای رسیدن به زندگی ابدی می‌دانند. آنها همان اولیاء الله اند که بنا به فرمایش معصومین بدان به چشم تجارتگاه خود و مزرعه‌ای می‌نگرند که محصول آن در آخرت برداشت می‌شود.

امّا نگاه پیامبر به دنیا از زبان علی (ع) چنین است: «پیامبر از دنیا چندان نخورد که دهان را پرکند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرورفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود و دنیا را به او نشان دادند اما نپذیرفت و چون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت، چیزی را که خدا خوارشمرده، آن را خوار انگاشت و چیزی را که خدا کوچک شمرده، کوچک و ناچیز دانست...»[۲۶] او

با دل از دنیا روی گرداند و یادش را از جان خود ریشه کن کرد و همواره دوست داشت تا جاذبه‌های دنیا از دیدگانش پنهان ماند و از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دایمی خود نداند و امید ماندن در دنیا نداشته باشد، پس یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد و دل از دنیا برکند و چشم از دنیا پوشاند او دنیا را کوچک شمرد و در چشم دیگران آن را ناچیز جلوه دادو آن را خوار می‌شمرد و در نزد دیگران خوار و بی‌مقدار معرفی فرمود... پیامبر از جان و دل به دنیا پشت کرد و یاد آن را در دلش میراند.»[۲۷].

زهد و ساده زیستی پیامبر (ص)

بنابر شواهد تاریخی، نگاه زاهدانه وبی نیاز و بی‌رغبت پیامبر اکرم (ص) نسبت به دنیا و کناره‌گیری آن حضرت از دنیا و دور ساختن آن از خود در رفتار و نحوه زندگی آن بزرگوار کاملاً مشهود است.

امام علی(ع) در این باره می‌فرماید:« بستر پیامبر خدا یک عبا بود و بالش او پوستی پر شده از الیاف درخت خرما[۲۸] ». « او بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد و چون برده ساده می‌نشست و دیگری را پشت سرخود سوار می‌کرد. پرده‌ای بردر خانهٔ او آویخته بود که نقش و تصویر هایی درآن بود، به یکی از همسرانش فرمود این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هر گاه نگاهم به آن می‌افتد. به یاد دنیا و زینتهای آن می‌افتم. پیامبر بادل از دنیا روی گرداندو یادش را از جان خود ریشه کن کرد و همواره دوست داشت تا جاذبه های دنیا از دیدگانش پنهان ماند و از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دایمی خودنداند و امید ماندن در دنیا نداشته باشد. پس یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد و دل از دنیا برکند و چشم پوشاند و چنین کسی است که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد یا نام آن نزد او و بر زبان آورده شود. در زندگانی رسول خدا برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی هاوعیبهای دنیاراهنمایی می‌کند؛ زیرا پیامبر به همراه نزدیکان خود گرسنه بسر می‌برد.»[۲۹]

در ادامه آن حضرت که نزدیکترین افراد به پیامبر (ص) و آگاهترین به رفتار و سیره آن بزرگوار بود، با اشاره به این که خداوند، محمد را به داشتن این صفات خوارنکرده بلکه اکرام فرموده است، چنین نتیجه می‌گیرد که: «پیامبر از دنیا با شکم خالی و فرورفته بیرون رفت و به سلامت به سرای آخرت وارد شد و سنگی بر سنگی نگذاشت»[۳۰] و سرانجام تلویحي الگو پذیری از پیامبر و اقتدای کامل خود به آن حضرت را در عبارتی کوتاه بیان می‌کند آنجا که می‌فرماید«: و به خدا سوگند آن قدر این پیراهن پشمین را وصله زدم که از پینه کننده آن شرمسارم». [۳۱]

اما باید توجه داشت زهد پیامبر و کناره گیری و بی توجهی او نسبت به دنیا همچون بعضی زاهدنمایان نبود که از همه کناره گیرد و گوشه عزلت گزیند و حتی بار معاش خود و خانواده‌اش را بر دوش دیگران نهد. بلکه اگر آن بزرگوار جهت کسب زندگی و لذات دنیوی تلاش نمی کرد لیکن تمام همت وسعی خود را در راه هدایت مردم بکار می‌گرفت. علی (ع) در این باره می‌فرماید: «پیامبر دوست داشت که زینتهای دنیا از چشم او دور نگه داشته شود تا از آن لباس فاخری تهیه نسازد و یا اقامت در آن را آرزو نکند و برای تبلیغ احکامی که قطع کننده عذرهاست تلاش کرد و امت اسلامی را با هشدارهای لازم نصیحت کرد و با بشارتها، مردم را به سوی بهشت فراخواند و از آتش جهنم پرهیز داد.»[۳۲]

پس نیک بنگریم آیا رفتار امت اسلامی و شیوه زندگی آنها که ادعای پیروی از رسول الله را دارند با آن حضرت همسویی دارد؟ آیا در گفتار و کردار ما نشانی از سیره آن حضرت به‌چشم می‌خورد؟ آیا آن گونه که اهل بیت(علیهم السلام)از ما می‌خواهند در زهد و تقوا و حمایت از مستضعفان و برائت از ظالمان و در تمامی رفتارمان زینت آنها هستیم ؟ آیا به آیه « **لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة**» [۳۳] عمل می‌کنیم و مصداق آیه شریفه « **یسعی نور هم بین ایدیهم و بایمانهم**» [۳۴]هستیم یا بر حسب آیه «**و قال الرسول یا رّب ان قومي اتخذوا هذاالقران مهجوراً** » [۳۵] مورد شکایت رسول الله(ص) می‌باشیم؟

ویژگیهای اخلاقی و جسمانی پیامبر اعظم (ص)

پیامبر آن گل سرسبد بوستان آفرینش از چنان رفتار و اخلاقی برخوردار بود که خداوند در معجزه جاودانش او را چنین می‌ستاید که « **انك لعلی خلق عظیم** » [۳۶] و خلق او که به فرمایش امام صادق (ع) تماماً قرآن بود، به گونه‌ای بود که آیات الهی را به یاد می‌آورد؛ برخورد مناسب و ملایم او با دوستان و درشتی و شدت او نسبت به دشمنان تداعی بخش آیه کریمه « **محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم...** »[۳۷] بود، با مدارا و نرمی و صبر طبیب گونه به مداوای دردهای کهنه و زخمهای عمیق جاهلی پرداخت و از عرب بیابانی به دور از تمدن و حکومت و قانون، ملتی ایثارگر و متمدن آفرید، مدارایی که به لطف و رحمت الهی شامل حال آن حضرت شده بود که « **فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک..** » [۳۸] و اگر نبود چنین خلق عظیم و رفتاری الهی قطعاً همه از اطراف او پراکنده می‌شدند.« او طبیبی بود برای درمان بیماران سیار، مرهم‌های شفابخش او آماده و ابزار داغ کردن زخمها را گداخته برای شفای قلبهای کور و گوشهای ناشنوا و زبانهای لال، آماده و باداروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان، [۳۹] او که با درنگ و آرامش سخن می‌گفت و دیر و حساب شده بر پا می‌خاست و آن‌گاه که برمی‌خاست سخت و چالاک پیش می‌رفت... [۴۰] نگاه های خود را میان اصحابش تقسیم می‌کرد و به این و آن یکسان می‌نگریست [۴۱] . هرگاه یکی از اصحاب خود را سه روز نمی‌دید جویای حالش می‌شد. اگر مسافرت رفته بود برایش دعا می‌کرد و اگر در شهر بود به دیدنش می‌رفت و اگر بیمار بود او را عیادت می‌کرد [۴۲] . از زمانی که خداوند او را برانگیخت در حال تکیه دادن غذا نخورد و خوش نداشت که مانند پادشاهان باشد[۴۳]. برای ستمی که بر خودش می‌رفت انتقام نمی‌گرفت مگر آنگاه که حرمت‌های خداوند هتک می‌شد در این هنگام برای خداوند تبارک و تعالی خشم می‌گرفت [۴۴] و هرگز دنیاو امور مربوط به آن، او را خشمگین نمی‌ساخت ».[۴۵]

اما پیامبر (ص) تنها به جمال سیرت مزین نبود بلکه از نظر صورت نیز به غایت جمیل بود. اندامی ستبر و چهره‌ای چون ماه شب چهارده درخشان، قدی بلندتر از افراد متوسط القامة و رنگی درخشان و دندانهایی سفید وبراق داشت. با قدرت و با وقار قدم بر می‌داشت، چشمانش به زیر افتاده و نگاهش به زمین طولانی‌تر از نگاهش به آسمان بود، معمولاً خیره نگاه نمی‌کرد و به هر کس می‌رسید سلام می‌کرد. در جایی که نیاز نبود سخن نمی گفت، نه زیاد سخن می‌گفت نه کم و کلامش سنجیده بود و متین و پیوسته اندوهگین و متفکر بود، محبت دیگران هر چند اندک در نظرش بزرگ بود و آن را مذمت نمی‌کرد. از طعم غذا نه تعریف و نه اظهار ناراحتی می‌کرد... هنگام غضب، چهره خود را با ناراحتی برمی‌گرداند و در هنگام شادی چشم به زیر می‌انداخت، خنده‌اش بسیار زیبا و بیشتر تبسم بود.

در هیچ مجلسی دو زانوی خود را در برابر همنشینش نشان نداد و هیچ گاه با مردی دست نداد که دستش را از دست او بکشد تا آنی که آن مرد دست خود را [عقب] کشد و هرگز کار کسی را بابدی جبران نکرد.[۴۷] سکوت او بر اساس چهار اصل بردباری، احتیاط، سنجش و تفکر بود... و دقت و احتیاط او در انجام کارهای نیک جهت تأسی دیگران به او وترک کارهای زشت تا دیگران ترک کنند و دقت نظر در اصلاح امت خود و اقدام به کاری که برای همه خیر دنیا و آخرت داشته باشد، بود.»[۴۸]

رفتار پیامبر (ص) نسبت به خانواده‌اش (سیره داخلی آن حضرت)

خانواده بعنوان اولین مدرسه افراد و کوچکترین و اساسی‌ترین واحد تشکیل جامعه بشمار می‌آید. بزرگان و حاکمان و دولتمردان و دانشمندان غالباً در پی درگیر شدن به مسایل مورد علاقه خود نسبت به آن بی‌توجه یاکم توجه می‌باشند اما پیامبر اکرم (ص) که جهت اقامه قسط و عدل آمده بلکه خود، عین عدالت است و هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد، در عین رعایت ملاحظات اجتماعی و سیاسی و بروز

شجاعت در میدان نبرد و صرف وقت جهت عبادت و تهجد، به امر خانواده نیز عنایت کامل داشته و اوقات خود را به گونه‌ای تقسیم می‌کرد که حق هیچ‌یک [از افراد] ضایع نگردد، لذا امام حسین (ع) به نقل از پدرش علی ابن ابی طالب(ع) در این باره می‌فرماید: «ورود پیامبر به هر خانه‌ای به خاطر اجازه‌ای که [از همسران و کسان خود] داشت در اختیار خودش بود و هرگاه به خانه می‌رفت، وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یک قسمت برای خدای تبارک و تعالی، یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود. سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم می‌کرد و اوّل،خواص وارد می‌شدند و پس از آن سایر مردم...» [۴۹]

حمایت از مستضعفان ومقابله با مستکبران در سیره نبی اکرم(ص)

«واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشي یریدون وجهه و لاتعد عیناك عنهم تریدزینة الحیوة الدنیا ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه و کان امره فرطاً» (کهف/۲۸) و با کسانی که پروردگارشان را صبح وشام می‌خوانند و خشنودی او را می‌جویند شکیبایی کن و برای تجمل زندگی دنیا، چشم از ایشان برمگیر و از آن کس که قلبش را ازیاد خودمان غافل ساخته‌ایم و از پی هوای نفس خود می‌رود و اساس کارش بر تجاوز است، اطاعت مکن.

حمایت از مستضعفان و محرومان روزگار که پناهی جز خداوند و صدایی برای رسانیدن درد کهنه خود به گوش روزگار ندارند، پیوسته سرلوحه برنامه‌های انبیای الهی بویژه نبی اکرم بوده است؛ زندگی ساده و محقر انبیاء و اولیاء و هم نشینی آنان با فقراء، هم دردی با محرومان و مظلومان و بردگان، همه و همه در تاریخ زندگی آنها می‌درخشد و درج شده است. آنان نه تنها فقر را عیب نمی‌دانستند بلکه آنرا فخر خود بشمار می‌آوردند و ضعیفان را واسطه جلب روزی اغنیا می‌دانستند.» [۵۰] و همین پا برهنگان و کوخ نشینانند که معمار کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی آنان را صاحبان اصلی انقلاب می‌داند. ناچیز شمردن آنها در حقیقت نادیده انگاشتن حق الله

است که علی (ع) به نقل از پیامبر می‌فرماید: «**الا ومن استخف بفقر مسلم فقد استخف بحق الله و الله یستخف به یوم القیامة الا ان یتوب و من اکرم فقیراً مسلماً لقي الله یوم القیامة و هو عنه راض.** » [۵۱] و تزویج زینب دختر عم پیامبر (ص) به زید فرزند خوانده و برده آن حضرت و ازدواج پیامبر با همسر یک برده پس از جدایی زینب از زین بن حارثه همه حکایت از شکستن سنتهای زشت و بی اساس جاهلی و رفع تبعیض طبقاتی و نژادی دارد و کلام معروف پیامبر (ص) که بر عدم فضیلت عرب بر غیر عرب مگر به شرط تقوا دلالت دارد از همین قبیل است. چرا که هدف آن بزرگوار از میان بردن روحیه استکباری مستکبران و اصلاح معیارهای ناصحیح جاهلی و بازگرداندن هویت از دست رفته مظلومان و فقرا و ستمدیدگان بود. نقل شده که فاطمه (ص) تکه‌ای نان جو به پیامبرداد، پیامبر(ص) فرمود: « این اولین غذایی است که پدرت بعد از سه روز می‌خورد» [۵۲] و این خود حکایت از همدردی آن بزرگوار با فقراو نیازمندان دارد. و از امام رضا(ع) نقل شده که« رسول الله هرگز فقیری را پس نزد و اگر چیزی نزدش بود می‌بخشید و گرنه می‌فرمود: خدا به او بدهد[۵۳] و به عیادت مسلمانان مسکین و ضعیف و بیمار می‌رفت و جنازه شان را تشییع می‌کرد» [۵۴]

و اما در مورد مقابله و رویارویی پیامبر با مستکبران، امام صادق (ع) می‌فرماید: «مردی ثروتمند با لباسی فاخر نزد پیامبر آمد و در محضر ایشان نشست. مرد تنگدستی نیز با لباس مندرس وارد شد و در کنار مرد ثروتمند نشست. مرد ثروتمند لباسش را از زیر پایش جمع کرد، پیامبر فرمود: آیا ترسیدی از ناداراییِ او چیزی به تو سرایت کند؟ عرض کرد خیر. فرمود: پس ترسیدی از ثروتمندی تو چیزی عاید او شود؟ عرض کرد: خیر... و به گونه‌ای پیامبر (ص) با او رفتار کرد که او را منفعل نمود.»[۵۵] و اما در جهت رفع نیاز حاجتمندان پیامبر (ص) از سه بخش اوقات خود، قسمت خود را میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و چیزی از وقت خود را از مردم دریغ نمی‌فرمود و از حاضران می‌خواست مطالب لازم مطرح شده از سوی آن حضرت را به غائبان برساند و حاجت آن کس که به حضرت دسترسی ندارد را به اطلاع حضرت برسانند چرا که این عمل سبب ثبات قدم در آخرت خواهد شد» [۵۶].

سیره عبادی رسول الله(ص)

پیشتر ذکر شد که تمامی جوانب زندگی پیامبر، الگو و نمونه است و سیره فردی، اجتماعی و سیاسی او بی‌نظیر است و سیره عبادی آن بزرگوار نیز از این نوع است؛ چرا که براساس آیات الهی تمامی افراد حتی رسول اکرم اسلام تا لحظه مرگ موظف به عبادت خداوند می‌باشند «**و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین**» [۵۷] و نیز هر چه بارمسئولیت سنگین تر باشد، نیاز ایجاد ارتباط خاص با خداوند بیشتر احساس می‌شود چرا که « **ان ناشئة اللیل هي اشد وطأ و اقوم قیلاً ان لک في النهار سبحاً طویلاً**» [۵۸]. پس برای استقامت و پایداری درروز به عبادت نیمه شب نیاز است و وجود مبارک پیامبر در این راه نیز گوی سبقت را از همگان ربوده بود تا آنجا که خداوند خطاب به حضرتش فرمود: «**طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی**» [۵۹] وجوب نماز شب و مواردی از این دست نیز از جمله تکالیفی است که خداوند برای آن وجود مبارک معین ساخته بود. امام علی (ع) در مورد عبادت پیامبر(ص) می‌فرماید: «از وقتی آیه « **یا ایها المزمل قم اللیل الاقلیلا**» [۶۰] بر پیامبر نازل شد، ایشان تمام شب را به عبادت پرداخت تا جایی که پاهایش ورم کرد بطوری که [موقع نماز خواندن] یک پایش را بلند می‌کرد و یکی را روی زمین می‌گذاشت. پس جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت طه هر دو پایت را بر زمین بگذار (ای محمد **ما انزلنا علیک القرآن لتشقی**) و نیز این آیه را نازل کرد (**فاقرؤوا ما تیسر من القرآن**) [۶۱] اما کثرت عبادت رسول ا... به حدی بود که امام سجاد (ع) که از شدت عبادت به زین العابدین ملقب گشت، زمانی یکی از اصحاب پیامبر که به خاطر رعایت جان حضرت، ایشان را از شدت عبادت منع کردند چنین فرمود: ای صحابی پیامبر خدا مگر نمی‌دانی که جدم پیامبر خدا با آن که خدا گناهان گذشته و آینده او را بخشیده بود از سخت‌کوشی در عبادت خدا باز نایستاد و پدر و مادرم فدایش باد چندان عبادت کرده که ساق و کف پاهایش ورم کرد و وقتی به ایشان گفته شد با آن که خدا گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است باز این چنین عبادت می‌کنی ؟ فرمود آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم؟»[۶۳] و روایاتی مشابه به نقل از

امام باقر و امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت رسول (ص) علت کثرت عبادت خود را عبد شکور بودن خود دانسته [۶۴] و نیز فرموده است که خداوند یونس نبی را چشم برهم زدنی به خودش واگذار کرد و در نتیجه آن شد که شد».[۶۵]

اما در مورد اهتمام آن حضرت به روزه از امام صادق (ع) نقل شده است:« پیامبر خدا در ابتدای بعثت گاه چنان [پشت هم] روزه می‌گرفت که گفته می‌شد: دیگر روزه را ترک نخواهد و گاه [چنان] روزه را ترک می‌کرد که گفته می‌شد دیگر روزه نخواهد گرفت سپس این روش را ترک کرد و یک روز در میان، روزه می‌گرفت و این روزه داوود بود.

بعد از چندی این را نیز واگذاشت و سه روز اول هر ماه را روزه می‌گرفت، سپس از این روش نیز دست کشید و از هر ده روز یک روز را روزه می‌گرفت (پنج شنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه میان ماه) و تا زمانی که از دنیا رفت به آن ادامه داد [۶۶]

اما از آنجا که پیامبر (ص) مصداق بارز واتم و اکمل آیه شریفه **«والذاکرین الله کثیراً..»** است و **«یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیراً»** است، لذا در تمام حالات از یاد خداوند غافل نبود و از امام صادق (ع) نقل شده است: « پیامبر از جلسه‌ای هر چند کوچک بر نمی‌خواست مگر آنکه ۲۵ بار استغفار می‌کرد ». [۶۷] و روایتی از امام حسین(ع) به نقل از علی (ع) آمده است که نشانگر آن است که پیامبر اکرم (ص) در هنگام نشستن و برخاستن پیوسته به ذکر مشغول بود وامام صادق (ع) از جمله سنن پیامبر(ص) را نماز شب دانسته است.[۶۸] بدیهی است آن حضرت که تمام حرکات و سکنات و سخنانش با یاد و به خاطر خداوند است، خواب و بیداری وی نیز چنین باشد. لذا از امام باقر نقل شده است که: « پیامبر هرگز از خواب بیدار نمی‌شد مگر اینکه برای خداوند به سجده می‌افتاد و نیز از امام صادق (ع) نقل شده است که پیامبر(ص) به هنگام رفتن به رختخواب چنین می‌خواند « **اللهم با سمک احیاء و با سمک اموت**» و زمانی که از خواب بیدار می‌شد می‌فرمود **«الحمد الله الذي احیاني بعد ما اماتني والیه النشور»** [۶۹].

سیره سیاسی- اجتماعی پیامبر اعظم(ص)

باید توجه داشت که براساس مستندات تاریخی ایجاد تحولات اجتماعی و انقلابهای مهم بشری زمانی صورت می‌گیرد که سیر جامعه به پایین ترین مرحلهٔ انحطاط و سقوط رسیده باشد. بر اساس شواهد تاریخی و آیات قرآن و روایات اهل بیت و صحابه پیامبر (ص) در زمان بعثت نبی اکرم نیز چنین بود. سرزمین حجاز از هر جهت در چنگال [ضد] ارزشها و رفتارها و دیدگاه‌های جاهلی گرفتار آمده، مردم در بدترین وضعیت به‌سر می‌بردند؛ گاه ملائکه را به عنوان دختران خداوند منتسب می‌کردند و گاه به زنده به‌گور کردن دختران روی می‌آوردند؛ زمانی به بت پرستی می‌گراییدند و گاه جهالت و گمراهی آنان سبب تعطیلی عقل و روی آوردن به اوهام و خرافات می‌شد.

علی (ع) در این باره می‌فرماید: «خداوند پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص)، را هشدار دهندهٔ جهانیان مبعوث فرمود تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آن‌گاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته ودر بدترین خانه زندگی می‌کردید. میان غارها، سنگهای خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی بسر می‌بردید.

آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید. خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بتهامیان شما پرستش می‌شد ومفاسد و گناهان، شمارا فرا گرفته بود.[۷۰]

آری در چنین زمانی خداوند پیامبرش را مبعوث فرمود آن‌گاه که دنیا به مراحل پایانی رسیده نشانه‌های آخرت نزدیک و رونق آن به تاریکی گراییده و اهل خود را به پاداشته، جای آن ناهموار و آماده نیستی و نابودی... در این هنگام خداوند، پیامبر را ابلاغ کننده رسالت و افتخار آفرین امت، چونان باران بهاری برای تشنگان حقیقت آن روزگاران، مایهٔ سربلندی مسلمانان و عزت و شرافت یارانش قرار داد.[۷۱] آن‌گاه که از بعثت پیامبران پیشین مدتها گذشته و ملتها در خواب عمیقی فرو خفته بودند، فتنه و

فساد جهان را فراگرفته و اعمال زشت رواج یافته بود، آتش جنگ همه‌جا زبانه می‌کشید و دنیا بی‌نور و پر از مکر و فریب گشته بود. برگهای درخت زندگی به زردی گراییده، از میوه آن خبری نبود. آب حیات فروخشکیده و نشانه های هدایت کهنه و ویران شده بود. میوه درخت دنیا در جاهلیت، فتنه وخوراکش مردار بود. در درونش اضطراب و بر بیرون، شمشیرهای ستم حکومت داشت. [۷۲] نشانه های هدایت از یاد رفته و راههای دین ویران شده بود.[۷۳] جهل و نادانی بر اندیشه‌ها غالب و قساوت بر دلها مسلط بود و مردم، حرام را حلال می‌شمردند و دانشمندان را تحقیر می‌کردند. جدای از دین الهی زندگی می‌کردند و در کفر و بی دینی جان می‌سپردند.[۷۴] خواب آنها بیداری و سرمه چشم آنها اشک بود، در سرزمینی که دانشمندان لب فروبسته و جاهل گرامی بود.»[۷۵]

آری در چنین روزگارانی پیامبر، دعوت خود را شروع کرد؛ دعوتی که مراحل گوناگون داشت؛ دعوت در خفا و پنهانی، دعوت خویشاوندان و نزدیکان، دعوت آشکار و سرانجام دعوت از سران دیگر کشورها و ارسال نامه به آنان و این وجود نازنین پیامبر (ص) بود که هر روز به نوعی متحمل سختی ها و آزارها می‌گردید و این یاران باوفای او سمیه‌ها و یاسرها بودند که زیر شکنجه جام شهادت می‌نوشیدند. برخی به حبشه مهاجرت کردند و بعضی پایداری نمودند و تمام سختی‌ها را به جان خریدند تا پرچم حق به اهتزاز درآید و سرانجام این خاندان پیامبر بودند که بنابه فرمایش علی (ع) « هر گاه جنگ بالا می‌گرفت و مردم از ترس واپس می‌رفتند پیامبر اعضای خاندانش را پیش می‌انداخت و به وسیله آنها،یاران خود را از سوزش شمشیرها و نیزه ها حفظ می‌کرد [۷۶] و اما دشمنان و مخالفان اسلام به دنبال اعلام همگانی پس از نزول آیه « **فاصدع بما تؤمر**» [۷۷] چنان به تکذیب و آزار پیامبر پرداختند که با استخوانهای حیوانات او را نشانه گرفتند و این رفتار بر پیامبر گران آمد و دل تنگ گردید پس خداوند او را چنین دلداری داد: «**قد نعلم انه ليحزنک الذي يقولون فانهم لا يكذبونک و لكن الظالمين بايات الله يجحدون و لقد كذبت رسل من قبلک فصبروا على**

ماکذبوا و اوذواحتی اتاهم نصرنا»[۷۸] .

اما خداوند او را به صبر دعوت کرد که این امر تازگی ندارد بلکه پیامبران قبل از او نیز تکذیب شدند تا اینکه نصرت ما به آنان رسید و پیامبر نیز صبر نمود تا اینکه باز تکذیبش کردند و او را زدند و آزار دادند ولی آن‌گاه که دشمنان،خداوند را یاد نموده و تکذیب نمودند پیامبر فرمود: دربارهٔ خود و اهلم و آبرویم صبر کردم اما در مقابل بدگویی آنها از خدایم صبر نمی‌توانم»[۷۹] .

آری این وجود مبارک بود که در راه رضایت حق درکام هرگونه سختی فرو رفت و جام مشکلات و ناگواریها را سرکشیده، خویشاوندان او به دورویی و دشمنی پرداختند و بیگانگان در کینه توزی و دشمنی با او متحد شدند. احزاب برای نبرد با پیامبر، عنان گسیخته و با تازیانه بر مرکبها نواخته و از هر سو گرد می‌آمدند و از دورترین سرزمین و فراموش شده‌ترین نقطه‌ها، دشمنی خود را بر پیامبر فرود آوردند.[۸۰]نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و بر لاشه و مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند [۸۱]. با این حال پیامبر چیزی از وقت خود را دریغ نمی‌فرمود و اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضلشان در دین بر دیگران ترجیح می‌داد و در میان مردم تحبیب قلوب می‌کرد و آنان را از خود نمی‌راند، بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و رئیس آنان قرار می‌داد. خود را از مردم دور نگه می‌داشت بدون آن که خوش رویی را از آنان دریغ کند [۸۲] . با فقیر و مستمند آنان همدردی می‌کرد به گونه‌ای که از بدو بعثت تا پایان عمر هرگز سه روز پیاپی از نان گندم سیر نخورد نه اینکه چیزی نداشته باشد بلکه گاه خود به یک نفر صد شتر جایزه می‌داد پس اگر می‌خواست می‌توانست بخورد.» [۸۳]

سیره نبی اکرم در راستای وحدت امت اسلامی

اینک که دشمنان قسم خورده اسلام پس از شکست در عرصه های نظامی همچون صدر اسلام به کارزار فرهنگی و جنگ نرم افزاری روی آورده‌اند بنابر

فرمایش علی (ع) تمام عِده وعُده و نیروهای خود اعم از سواره و پیاده را به کار گرفته‌اند و با طرح شبهات و القای مطالب موهوم و بزرگنمایی اختلافات جزئی و نادیده انگاشتن مشترکات بی شمار در راه ایجاد تفرقه میان امت اسلامی تلاش می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر به بررسی سیرهٔ سیاسی نبی اکرم (ص) و موضعگیری های آن حضرت و تأسی به آن اسوه حسنه احساس نیاز می‌شود تا از این طریق و بنا بر روایت « **مثل المؤمنين في توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل جسد واحد**» حاصل آن، امت واحد ایمانی باشد.

چرا که بنابر فرمایش امام خمینی (ره) اسلام آمده است تا تمام ملل دنیا را از عرب و عجم و ترک و فارس با هم متحد کند و یک امت بزرگ به نام امت اسلام در دنیا بسازد.

اما حاصل تلاش پیامبر (ص) در این راه که با استفاده از راهکارهای سیاسی – فرهنگی به‌دست آمد، ساختن امتی واحده از جامعه قبیله‌ای و متفرق و به دور از قانون و اصلاح عقائد آنان بود؛ راهکارهایی نظیر ایجاد نوعی وحدت سیاسی و جلوگیری از تشتت آراء از طریق جهت بخشیدن به احساسات افراد، تشکیل نظام حکومتی با محوریت ولایت [۸۴] و حاکمیت قانون الهی [۸۵] و با استفاده از پایگاهی همچون مسجد النبی و دعوت از مسلمانان از تمام نقاط عربستان برای هجرت به مدینه در قالب ارج نهادن به هجرت[۸۶] و با گسترش حاکمیت از طریق ارسال نامه به رهبران و سران دیگر کشورها و با استفاده از اصلاحات فرهنگی و نفی ارزشهای جاهلی و بخشیدن هویت فرهنگی به آنان که شواهدروایی و تاریخی آن در بخش ره آوردهای بعثت پیامبر (ص) خواهد آمد.

فلسفه بعثت پیامبر (ص) از دیدگاه علی (ع)

اما در کنار آشنایی با سیره دعوت نبی اکرم لازم است فلسفه و هدف از بعثت انبیاء بطور عام و نبی اکرم(ص) را بطور خاص در نظر داشته، پیگیری نماییم تا همراه با

بررسی دستاوردهای بعثت از سیره آن بزرگوار بیشتر بهره‌مند گردیم. آیات قرآن و روایات اهل بیت نشانگر اهداف گرانقدر بعثت نبی اکرم (ص) از جمله دعوت مردم به سوی خداوند، رفع اختلافات و تفرقه میان مردم و نشان دادن راههای رسیدن به کمال، رهانیدن آنان از قید بندگی غیر خداوند و تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه اخلاق، اهتمام مردم به برقراری عدالت و اتمام حجت می‌باشد. علی (ع) درباره فلسفه بعثت پیامبر (ص) می‌فرماید: «خداوند، محمد را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از عبادت بتها به عبادت خود و از اطاعت شیطان به اطاعت از خود در آورد و این به کمک قرآنی صورت گرفت که آن را بیان نمود تا بندگان پس از جهل به خداوند، او را بشناسند و بعد از انکار او، به وجودش اعتراف کنند.»[۸۷]

ره آورد بعثت پیامبر (ص)

حاصل تلاش ۲۳ ساله پیامبر یعنی دوران با برکت بعثت آن بزرگوار چیزی است که امروزه نیاز بشریت به آن بیش از گذشته احساس می‌شود. اگر می‌بینیم که در جاهلیت نوین علیرغم پیشرفت های اقتصادی وسیاسی و... هر روز حقانیت دین اسلام آشکار تر می‌گردد و بر شمار گروندگان به آن افزوده می‌شود از جمله ره آوردهای این بعثت مبارک است و در حقیقت جلوه هایی از فرمایش آن حضرت(ص) که می‌فرماید: «**ایها الناس انما انا رحمة مهداة**»[۸۸]: ای مردم من در حقیقت رحمتی اهدایی [از جانب خدا] هستم. و اما ره آورد این واقعه عظیم و مبارک تاریخی در گفتار علی(ع) چنین است:«... تا اینکه برای جوینده، شعله [هدایت] را برافروخت و برای گم گشته، راه را روشن ساخت و دلهای فرورفته در فتنه ها و گناهان به وسیله او هدایت شدند و او نشانه های روشنگر و احکام نورانی را برپاداشت و خداوند به وسیله او میان مردم صلح و آشتی بر قرار نمود و راهها را امن ساخت و از خونریزی‌ها جلوگیری کرد و دل های کینه توز را به یکدیگر الفت داد تا آنگاه که یقین (مرگ) به سراغش آمد»[۸۹].

بدون شک، دستاورد چنین بعثتی رحمانی است که شیطان و شیطان صفتان را به ناله در می‌آورد و فتنه‌های آنان را نقش بر آب می‌سازد. از علی (ع) نقل شده است: «فردای آن شب که پیامبر خدا به آسمان (معراج) برده شد من با او بودم... آواز شدیدی شنیدم.عرض کردم یا رسول الله این چه صدایی است ؟ فرمود: مگر نمی دانی این بانگ شیطان است که چون فهمید دیشب به آسمان برده شده‌ام از این که از این پس درروی این زمین پرستش شود نومید گشت.»[۹۰] و این مصداق همان آیه شریفه است که«**محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم... یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار...**»[۹۱]

آری بعثت پیامبر (ص) نعمتی الهی بر بندگان بود که بعضی آن را سپاس گفتند و از آن بهره بردند و بعضی آن را نشناخته و یا ناسپاسی کردند.

علی (ع) در این باره می‌فرماید: «حال به نعمتهای بزرگ الهی که به هنگام بعثت پیامبر اسلام بر آنان فرو ریخت بنگرید که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را به وحدت رسانید. چگونه نعمتهای الهی بالهای کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه بر ایشان روان ساخت و تمام برکات آیین حق، آنها را در برگرفت و در میان نعمتها غرق گشتند و در خرمی زندگانی شادمان شدند. امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد و در پرتو عزمی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند، آن‌گاه آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می‌کردند که مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی‌پروراند»[۹۲].

چنانکه علی (ع) می‌فرماید، بعثت نبی اکرم، نعمتی الهی بود که سایه آن بر تمامی بندگان مؤمن خدا سایه گستر شده بود؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «**لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم ایاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفي ضلال مبین**»[۹۳]

ره آورد بعثت برای زنان

اما این نعمت الهی برای محرومان و مستضعفان و ستمدیدگان دوران جاهلیت پررنگ‌تر جلوه گر شدو اکثریت متشکل از مسکینان و مستمندان ، زنان و کودکان و بردگان و تمامی آنان که فراموش شدگان جامعه جاهلی آن روز بودند و صفحات تاریخ بر مظلومیت آنان گواه است. آری زن، در جاهلیت چون کالا مورد معامله قرار می‌گرفت، زنی که از هیچ‌گونه حقوق مالی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، آموزشی و حتی حق حیات برخوردار نبود، او که به صرف دختر بودن در بدو تولد زنده به گور می‌گشت تا ننگ وجود خود را از دامان پدر بزداید و اگر زنده می‌ماند تنها جهت تعیش مرد بود، از برکت نعمت بعثت پیامبر (ص)، زن عفیف و پاکدامن و امین و با تقوا به مقامی دست یافت که وجودش محبوب پیامبر [۹۴] و مایهٔ توانگری[۹۵] وبهترین متاع دنیا برای همسرش[۹۶] و از نشانه های خوشبختی او[۹۷] و از عوامل خیر دنیا و آخرت[۹۸] برایش گردید. این از بزرگترین ره آورد های بعثت پیامبر(ص) بوده و می‌باشد که تاریخ اسلام نشان گرنقش درخشان،سازنده و سرنوشت ساز زنان تربیت شده مکتب اسلام همچون زهرا و زینب (س) و تمامی بانوانی است که با الگو قرار دادن این دو بانوی بزرگوار به اخلاق اسلامی مزین گشتند ودر جهان امروز نیز که زن به گرفتاریها و مصائب جاهلیت مدرن گرفتار آمده است، باز این تعالیم و حیانی نبی اکرم(ص) است که می‌تواند او را از گرداب دیدگاههای فمینیستی و یا مردسالاری و جاهلی نجات بخشد و اورا به بالاترین مقامات رهنمون سازد. او دیگر ریزه خوار خوان نعمت مردان نیست بلکه بنده‌ای از بندگان خداوند است که در صورت تقوا می‌تواند با مردان به رقابت پردازد بلکه بر آنان تفوق یابد. او طفیلی و چون کالا نیست که به ارث رسد بلکه خود می‌تواند به تحصیل علم پردازد و به مقامات بالای انسانی دست یابد[۹۹] ، آینده خود و خانواده اش را بسازد[۱۰۰]، در انسانیت با مرد برابری نماید و با تربیت فرزندانی صالح برگ زرین بر تاریخ بشریت برجای گذارد. همان گونه که زهرا(س) چنین بود.

آری چنین است که اسلام بیشترین خدمات را نسبت به زنان و دختران داشته است و در سیره رسول اکرم بسیاری از موارد کرامت زنان مشاهده می‌شود؛ آنگاه که دست دخترش را می‌بوسد و در مقابل او به احترام بر می‌خیزد و به او فداها ابوها گوید و او را ام ابیها لقب می‌دهد و برای همسرش خدیجه آن گونه احترام قائل است که حتی سالها پس از وفات آن بانوی بزرگوار از او به نیکی یاد می‌کند، به یاد او برای اقوام و دوستانش هدیه می‌فرستد و این‌چنین است که زن، هویت از دست رفته خود را باز می‌یابد.

ره آورد بعثت پیامبر (ص) برای پیروان دیگر ادیان

اکثر جوامع از پیروان ادیان و مذاهب مختلف حق و باطل تشکیل شده‌اند، الزام آنها به [درآمدن در] یک آیین واحد، همزیستی آنان را با تهدید روبرو می‌سازد اما پیامبر اکرم هر چند که در گام اول همه را به پذیرش اعلام دعوت نمود و جهت رفع موانع دعوت به جهاد متوسل شد ولی این به منزله اجبار دیگران به پذیرش اسلام نیست، چرا که رسول اکرم تنها وظیفه تبلیغ دین را دارد «**ما علی الرسول الاالبلاغ**»[۱۰۱] اما آن حضرت جهت احقاق حقوق غیر مسلمانان به راهکارهایی دست زد که از آن جمله است: عقد قرار دادهای رسمی میان مسلمانان و غیر مسلمانان؛ احترام به حقوق پیروان دیگر ادیان؛ گفتگوی سازنده و منطقی با پیروان دیگر ادیان به منظور روشنگری و تبیین احکام و تعالیم اسلام.

برای نمونه نقل شده است که یکی از غیر مسلمانان از پیامبر مبلغی طلب داشت که آن حضرت قادر به پرداخت آن نبود. آن مرد پافشاری نموده حضرت را رها نکرده سرانجام اصحاب پیامبر خواستند مانع آن فرد شوند که حضرت آنها را منع نمود و فرمود پروردگارم مرا مبعوث نکرده است که به معاهد و غیر معاهد ستم کنم، پس آن مرد یهودی به سبب این رفتار پیامبر، اسلام آورد[۱۰۲].

ره آورد بعثت در کلام مستشرقان

در خاتمه ره آورد بعثت پیامبر(ص) را در کلام اندیشمندان و مستشرقان مورد بررسی قرار می‌دهیم آنان که به آیین محمدی نگرویدند لیکن با بررسی تاریخ اسلام ناگزیر به حقایقی اعتراف کردند. توماس کارلایل گوید: دشمنان اگر به نظر حقیقت بنگرند خواهند فهمید در نفس این مرد بزرگ افکاری فوق طمع و دنیوی بوده است گرچه قرآن مشتمل بر آیات بلیغه توحید و تمجید مقام ارجمندخداوندی است لیکن یگانه چیزی که در رأی من سزاوار تندیس و تقدیر و مورد اعجاب است، همانا شعاع نظرهای نافذ محمد است به اسرار امور.... و این بزرگترین مزیتی است که به‌حق باعث تقدیس و اعجاب است و اگر به‌دیده عقل بنگریم این معنی موهبت و فضل خداوند است که به محمد (ص) از طرف خداوند حکیم اعطاء گردیده است.

آلفوس دولامارتین شاعر ونویسنده فرانسوی گوید: اگر بزرگی هدف، کمی وسایل و عظمت نتیجه را برای یک نابغه بشری مقیاس بگیریم، در تاریخ نظیری مانند حضرت محمد(ص) نمی توان یافت، وی در ثلث اراضی مسکونی امپراطوری ها، ارتش ها، خاندان‌ها، توده های عظیم بشری را به حرکت در آورد، بیشتر و با عظمت‌تر از آن این است که عقل ها، اندیشه ها، عقیده ها و روان ها را به نهضت در آورد. هیچ فردی داوطلبانه یا به اجبار هدفی عالی تر از هدف پیامبر اسلام نداشته است زیرا دین اسلام موجب از بین بردن موهوم پرستی گردیده است و باعث نزدیک کردن انسان به خدا و توسعه عقیده معقول خداپرستی می‌باشد. هیچ پیامبری نتوانسته است مانند پیامبر اسلام انقلابی آن چنان مقدس و طولانی و پر اهمیت در آن مدت خیلی کم به مرحله عمل در آورد؛ زیرا هنوز دو قرن از آغاز کار پیامبر اسلام نگذشته بود که دین او نضج گرفت و در عربستان و آفریقای شمالی و قسمتی از فرانسه و اسپانیا گسترش یافت.[۱۰۳]

آری شرق شناسان و مشاهیری همچون گوستاولوبون و تولستوی و دیگران نیز

مطالبی نظیر آنچه ذکر شد گفته‌اند. تولستوی نویسنده مشهور روسی می‌گوید: شخص شخیص پیامبر اسلام، سزاوار همه گونه احترام و اکرام می‌باشد. شریعت پیامبر اسلام به علت توافق آن با عقل و حکمت در آینده عالم گیر خواهد شد[۱۰۴]. گوستاولوبون نیز گوید:... این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می‌داشتند و به دین اسلام می‌گرویدند و زبان عربی رابر زبان مادری خود بر می‌گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی که از آن عربهای فاتح می‌دیدند مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند [۱۰۵]. ما اگر بخواهیم ارزش اشخاص را به کردار و آثار نیکشان بسنجیم به طور مسلم حضرت محمد (ص)، بزرگترین مرد تاریخ است.[۱۰۶] باید چنین باشد چرا که «نام احمد نام جمله انبیاست».

پانوشت‌ها:

۱. سوره احزاب / ۴۶

۲. سوره ضحی /۸

۳. سوره آل عمران / ۱۵۹

۴. سوره انفال /۳۳

۵. سوره احزاب /۳۶

۶. سوره النساء /۵۹

۷. سوره احزاب /۲۱

۸. سوره قلم /۴

۹. سوره مائده /۹۹

۱۰. نهج البلاغة / خطبه ۳/۹۴و۲ ترجمه محمد دشتی

۱۱. نهج البلاغة / خطبه ۹۶

۱۲. نهج البلاغة /خطبه ۱۶۱

۱۳. نهج البلاغة / خطبه ۴۴/۱

۱۴. نهج البلاغة / خطبه ۱۳/۲-۱۰

۱۵. نهج البلاغة / خطبه ۱/۲۱۴

۱۶. نهج البلاغة / خطبه ۱/۱۰۵

۱۷. نهج البلاغة خطبه /۳/۱۰۸

۱۸. نهج البلاغة / خطبه ۱۱۸/۱۹۲

۱۹. سوره احزاب / آیه ۲۱

۲۰. نهج البلاغة / خطبه ۵/۱۶۰

۲۱. نهج البلاغة / خطبه ۴/۱۶۰

۲۲. نهج البلاغة / خطبه ۵/۱۶۰

۲۳. نهج البلاغة / خطبه ۵/۱۱۰

۲۴. سوره النساء /۵۹

۲۵. قرشی، قاموس قرآن، ج ۴-۳ ص ۱۲۵

۲۶. نهج البلاغة / ۱۶۰ / ۵

۲۷. نهج البلاغة / خطبه ۷/۱۰۹

۲۸. نهج البلاغة / خطبه ۱۶

۲۹. نهج البلاغة / خطبه ۵/۱۶۰

۳۰. همان

۳۱. همان

۳۲. نهج البلاغة، خ ۷/۱۰۹

۳۳. سوره احزاب /۲۱

۳۴. سوره حدید /۱۲

۳۵. سوره فرقان /۳۰

۳۶. سوره قلم /۴

۳۷. سوره فتح /۲۹

۳۸. سوره آل عمران /۱۵۹

۳۹. نهج البلاغة/ ۱۰۸ / ۵و۴

۴۰. نهج البلاغة / ۲/۱۰۰

۴۱. کلینی، کافی، ۲۶۸/۸ به نقل از امام صادق (ع)

۴۲. مجلسی بحار الانوار / ج ۱۶ / ص ۲۳۳

۴۳. کافی / ج ۶/ ص ۲۷۲

۴۴. محمدی ری شهری پیامبر اعظم ص ۱۷۸ به نقل از مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۹۷ روایت امام علی (ع)

۴۵. پیامبر اعظم ص ۱۷۸

۴۶. عیون اخبار الرضا (ع) / ج ۱ / ص ۳۱۶

۴۷. کافی / ج ۸ / ص ۱۶۴ به نقل از امام صادق (ع)

۴۸. عیون اخبار الرضا (ع) /ج ۱ / ص ۳۱۶ به نقل از امام صادق (ع)

۴۹. عیون اخبار الرضا / ج ۱ /ص۳۱۶

۵۰. سنن ابی داوود ج ۳ ص۳۲

۵۱. امامی صدوق / ص ۵۱۴

۵۲. پیامبر اعظم / ص ۱۹۰ به نقل از الترغیب و الترهیب ج ۴،ص ۱۸۱

۵۳. کافی / ج ۳ / ص۱۶۴

۵۴. پیامبر اعظم / ص ۲۲۲

۵۵. کافی /ج۲/ص۲۶۲

۵۶. عیون اخبار الرضا / ج ۱ / ص ۳۱۶ بر گرفته از روایت امام حسین (ع) به نقل از علی (ع)

۵۷. سوره حجر / ۹۹

۵۸. سوره مزمل /۶

۵۹. سوره طه / ۲و۱

۶۰. سوره مزمل / ۲و۱

۶۱. سوره مزمل / ۲۰

۶۲. المیزان / ج ۱۴ /ص۱۲۶

۶۳. بحار الانوار / ج ۴۶/ص۷۸

۶۴. کافی / ج۲ / ص۹۵

۶۵. بحار الانوار / ج۱۶/ص۲۱۷

۶۶. کافی / ج۴، ص۹۰

۶۷. کافی /ج۲/ص۵۰۴

۶۸. طوسی/ تهذیب الاحکام / ج ۲/ص۱۲۰

۶۹. کافی / ج۲/ص۵۳۹

۷۰. نهج البلاغة، خطبه ۱/۲۶

۷۱. نهج البلاغة، خ ۴/۱۹۸

۷۲. نهج البلاغة، خ ۳/۸۹-۱

۷۳. نهج البلاغة،خ۱۹۵

۷۴. نهج البلاغة،خ۱۵۱

۷۵. نهج البلاغة، خ ۳/۲

۷۶. نهج البلاغة،نامه ۹

۷۷. سوره حجر/۹۴

۷۸. سوره انعام،۳۳

۷۹. تاریخ پیامبر اسلام، ص۱۲۸ برگرفته از روایت امام صادق (ع)

۸۰. نهج البلاغة، خ ۳/۱۹۴و۲

۸۱. نهج البلاغة، خ ۱۲/۱۰۹

۸۲. پیامبر اعظم، ص ۲۱۷/۱۸

۸۳. کافی ، ج ۸، ص ۱۳۰، برگرفته از سخنان امام باقر (ع)

۸۴. سوره مائده،۵۵

۸۵. سوره یوسف، ۴۰ و ۶۷

۸۶. سوره انفال، آیه ۷۲ و ۷۴

۸۷. نهج البلاغة، خ ۱۴۷

۸۸. پیامبر اعظم، ص ۴۲۶ به نقل از سنن دارمی/ ج۱/ از ص۱۴

۸۹. شرح نهج البلاغة/ ج ۱ / ص۳۰۹

۹۰. پیامبر اعظم، ص۲۴۱

۹۱. سوره فتح، ۲۹

۹۲. نهج البلاغة، خ ۱۹۲/۱۹۸

۹۳. سوره آل عمران، ۱۶۴

۹۴. نهج الفصاحة، حدیث ۱۳۴۳

۹۵. نهج الفصاحة، حدیث ۱۱۴۳

۹۶. نهج الفصاحة، حدیث ۱۶۰۱

۹۷. نهج الفصاحة، حدیث ۲۵۷

۹۸. نهج الفصاحة، حدیث ۲۵۹

۹۹. «فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر اوانثي...»(آل عمران /۱۵۹)

۱۰۰. سوره ممتحنه /۲

۱۰۱. سوره مائده، ۹۹

۱۰۲. امالی صدوق /ص ۵۵۱ برگرفته از روایت علی(ع)

۱۰۳. رسالت، ۸۵/۴/۲۶

۱۰۴. همان

۱۰۵. قدس، ۸۵/۱/۳۱

۱۰۶. رسالت، ۸۵/۴/۲۶

ویژگی‌های

سیرۀ شریف نبوی

رهبری و مدیریت اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و دیپلماتیک

شیخ طالب حسین الخزرجی

رئیس مرکز اسلامی برزیل

ویژگی‌های سیرهٔ شریف نبوی

رهبری و مدیریت اجتماعی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک

زندگی جوامع، ارتباط مستقیمی با رهبران آن دارد. از برخی از ایشان که الگوی والای رهبری بشمار می‌روند، درس‌ها و پندها و آموزه‌های بسیاری را می‌توان گرفت لذاست که علمای جامعه شناسی بر ضرورت وجود رهبر برای امت، انگشت می‌گذارند؛ اوست که امور جاری امت را می‌گرداند و مراقب حال آنهاست و پیاده کردن قوانین و اجرای احکام عام را بر عهده دارد . رهبر، نقش فعّالی در پیشرفت و شکوفایی یا عقب ماندگی و انحراف و ناکامی‌های امت دارد لذا رهبری یکی از مهمترین عناصر و شالوده‌های اساسی در ساختار اجتماعی، فکری، سیاسی و اقتصادی امت بشمار می‌رود و دارای تأثیر عمیقی در حوادث تاریخی و روند تمدن بشریت و روی آوردن به خداوند متعال یا دور شدن از اوست.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌گوید: «**یوم ندعو کل اناس بامامهم فمن اوتي کتابه بیمینه فاولئک یقروون کتابهم ولا یظلمون فتیلا * ومن کان في هذه اعمی فهو في الآخرة اعمی واضل سبیلا**» (سوره اسراء: ۷۲ــ۷۱) (روزی که هر دسته‌ای را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم، آنگاه هرکس کارنامه‌اش به دست راست وی داده شود کارنامهٔ خود را می‌خواند و به چنین کسان سر مویی ستم نخواهد شد * و هرکه در این جهان

کور(دل) باشد همو در جهان واپسین نیز کوردل و گمراه‌تر خواهد بود.)

لذاست که می‌بینیم خدای متعال، پیامبر و فرستادگان را برای انجام این مأموریت برگزید و آنانرا رهبران بشریت قرار داد و دانش و معرفت به آنان بخشید و با وحی و معجزه آنانرا مورد حمایت قرار داد و از هرگونه خطا و لغزشی مصونیت بخشید تا الگوی شایسته‌ای برای همهٔ مردم باشند و آنانرا در رهروی بر راه الهی در سامان بخشیدن به کارهای خود و سعادت دنیا و آخرتشان دست‌گیر باشند.

بشریت پس از حضرت عیسی (ع)، در یک فاصلهٔ زمانی شاهد خلاء رهبری بزرگ بود که طی آن چشم انتظار کسی بود تا او را به ساحل امنیت و امان برساند و به سوی صلح و آرامش رهنمون گردد . به همین دلیل خداوند متعال آخرین پیامبرخود حضرت محمد(ص) را رسالت اسلام بخشید و او را برای جهانیان برگزید تا پیامبر و راهبر و پیشوای امت باشد و او نیز رهبری خود در همهٔ عرصه‌های تشریعی، عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی و ... را اعمال کرد و در زندگی مبارک آن‌حضرت، همهٔ ابعاد رهبری شایسته تجلی یافت و پیامبر گرامی اسلام(ص)، الگوی برتر و نمونهٔ کامل رهبری طی تاریخ گردید.

پیامبر راهبر: وقتی در سیرهٔ شریف نبوی(ص) تأملی داشته باشیم، متوجه می‌شویم که نشانه‌های رهبری در شخصیت مبارک ایشان کاملاً هویداست. دانش و شناخت و هوش و شجاعت و ارادهٔ آهنین و بردباری و شکیبایی و قاطعیت در مواضع و اخلاق والا از جمله فروتنی و عشق و محبت به دیگران و یاری رساندن به آنان و غمگساری دیگران و سوق امت به سوی هدفهای والا و بهره برداری از توان و امکانات امت در خدمت به اصول حق و نیز دیگر صفاتی که پیامبراکرم(ص) توانست با یاری گرفتن از آنها، موفقیت و پیشرفت جامعهٔ بشری آن‌روز را تحقق بخشد و از قبایل پراکنده و متخاصم آن‌روز، امت واحد و متحد و نیرومند و همبسته‌ای را ایجاد کند وزیر پرچم پیامبر و با الهام از رسالت اسلام و آیین قرآن کریم حضور خود را اعلام کند و بزرگترین جامعهٔ آن‌روز با حاکمیت ارزش‌های والا را به ثبت برساند و پرشکوهترین

اسطوره‌ها و قهرمانی‌های تاریخی را رقم زند و نهال فضیلت و رشاد غرس کند و ریشهٔ رذیلت و فساد را برکند. بنابراین رهبری در اسلام، سوق امت به سوی هدفهای والا و طبق آیین الهی و از طریق ابزارهای گوناگونی است تا انسان بتواند نقش سازندهٔ خود را در زندگی ایفا نماید و زمین را با عدالت و اصلاح، سامان بخشد.

رهبری، خود ملکه و توانمندی ذاتی برای رهنمونی امت به سوی اهداف و آماجهای مطلوب در زندگی برای تحقق پیشرفت و موفقیت است.

ما در تاریخ اسلام هرگز رهبری مانند شخصیت پرعظمت پیامبراکرم(ص) ندیده‌ایم که چون او بر نسل‌های پیاپی اثر گذارده و این تأثیر همچنان به تربیت علما و مصلحان و دعوتگران به خدا ادامه می‌دهد که شریعت را احیا می‌کنند و در جهت تحقق عدالت و گسترش فضیلت می‌کوشند.

از آنجا که اسلام، رسالت پایانی برای بشریت است، ناگزیر باید حرکت پیامبر(ص) را راهبر مشابهی در صفات و توانایی‌ها و در مسیر واحد و آیین مکمّلی دنبال کند که نیازهای بشریت را در طول تاریخ برآورده سازد؛ هم از اینروست که خداوند متعال ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را برگزید و آنان‌را به عنوان وارثان خط رهبری پیامبراکرم(ص) و ادامهٔ طبیعی راه او در رسالت و تبلیغ آن و پس از ایشان نیز علمای مجتهد و آگاه را برای پیگیری این راه، درنظر گرفت. اینک برخی ویژگی‌های رهبری پیامبرگرامی اسلام(ص) را برمی‌شماریم:

۱ـ پیوند با خداوند متعال

نمودهای پیوند با خدا در شخصیت پیامبراعظم(ص) از همان سنین کودکی و به شیوه‌ای ابراهیمی، کاملاً روشن بود چنانکه او را دارای نفسی مطمئن و روحی سرشار از ایمان به خدا و با احساس وجود الهی و ارزش انسانی که تنها خدای را باید پرستش کند، ساخته بود و با چنین ویژگی‌هایی بار رسالت را بر دوش کشید و روند تغییرات بزرگ جامعه را آغاز کرد و همه گونه رنج و آزار و اذیت و ناراحتی را تحمل

نمود و اطمینان داشت که خداوند متعال با اوست و یاریش می‌کند و به رغم فراوانی دشمنان و کین‌توزان و معاندان، از وی حمایت می‌کند، او جز بیان و اظهاردین حق و تبلیغ رسالت الهی و تحقق عدالت، چیزی نمی‌خواست. مأموریت رهبری امت در این مرحله، وظیفهٔ دشوار و طاقت فرسایی بود و رهبران، ناگزیر باید با خداوند متعال پیوند نیرومند و تنگاتنگی داشته باشند تا همواره از او قدرت و ثبات و اطمینان و ایمان و یقین الهام گیرند و طلب یاری و حمایت نمایند.

۲ـ تأمل و تفکر

پیامبرگرامی(ص) در زندگی خود از اندیشیدن به آفرینش آسمانها و زمین و عظمت و بزرگی و نیروهایی آغاز کرد که آنرا به اهداف والای خود رهنمون می‌شوند. پیامبراکرم(ص) از پرستش خدا در غار حرا آغاز کرد و خدای را به زبانهای گوناگون فراخواند و با او بهترین گفت‌وگوها و مناجات‌ها را داشت و در برابر بندگی و طاعتش سر تعظیم فرود آورد. تأمل و تفکر در امر خدا به مثابهٔ خشوع و خضوع به درگاه الهی و نزدیکی معنوی به خدای متعال بود و آنچنان در این راه گام برداشت و پیش رفت که جانش سرشار از نور و محبت و بصیرت الهی گردید و روح مبارکش، منزلگاه وحی و رحمت الهی و پذیرندهٔ امانت ربانی شد و خداوند متعال او را نعمت پیامبری بخشید و جبراییل(ع) را بر وی فرود آورد و فرمان بعثت از سوی خدا را به ارمغانش برد و بدین‌گونه نجات دهنده بشریت با رسالت اسلام گردید.

آموزه‌های وحی الهی همچنان بر پیامبراکرم(ص) فرود می‌آمد تا پیوندش را با خدای متعال تحکیم بخشد و او را با سوره‌های قرآنی و تعالیم ربّانی و عقیده الهی و دربردارندهٔ توحید خالص و ایمان به خدای یگانه، دانش و آگاهی و بصیرت و هدایت بیافزاید؛ پیامبرخدا(ص) پیوند بسیار نیرومندی با خدای عزوجل داشت و همواره او را سپاس و ستایش می‌گفت و از وی طلب آمرزش می‌کرد و به حضرت حق نزدیکتر می‌شد و با احساس ترس از خدا، رضا و ثواب او را مسئلت می‌کرد و در این راه از

نیروی معنویت الهی، توان ادامه راه می‌اندوخت و در کارزار نبرد با جاهلیت و اصول آن و برای تبدیل آنها به گستره‌ای پرشکوه و مبارک و جایگزینی آن با زندگی ناب اسلامی و بنای پایه‌های حق و فضیلت و اصول خیر و رحمت، از آنها الهام می‌گرفت.

رهبران و مصلحان باید روح پرستش و عبودیت و[تأمل وتفکر] را در خویش تقویت کنند و آمادگی معنوی خود برای تحمل بار مسئولیت را که شالودهٔ هرگونه تغییر اساسی است بالا برند و راه تحقق اصول رسالت خود را هموار سازند و آمادهٔ فداکاری در راه خدا شوند و مطمئن باشند که به همان اندازه که انسان به خدای متعال نزدیک می‌شود و طاعت و اخلاص او را می‌جوید، خداوند نیز برکات و رحمت و خیرات و دانش و آگاهی‌اش را بر وی نازل می‌گرداند.

خداوند متعال در کتاب خود می‌گوید: « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین» (سورهٔ عنکبوت ـ ۶۹)(و راه‌های خویش را به آنان که در راه ما بکوشند می‌نماییم و بی‌گمان خداوند با نیکوکاران است.)

۳ـ گنجایش علمی

خداوند متعال منحصر پیامبرگرامی خود(ص) را دانش و معرفت بخشید و او را بر رازهای خود آگاهانید و برای حمل رسالت و بازگویی دین خود به جهانیان، او را برگزید. سخن از گنجایش علمی آن‌حضرت (ص) به معنای سخن گفتن از رسالت اسلام و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم و احکامی است که در این آیین جای گرفته و در زندگی و کردار و رفتار و گفتار واقدامات آن‌حضرت تجلی یافته است؛

و هم از این‌روست که سنت آن‌حضرت به عنوان دومین منبع تشریع اسلام پس از کتاب خدا (قرآن) درنظر گرفته شده و در واقع سنت نبوی، در توضیح آنچه در قرآن وارد شده مطرح می‌شود.

بنابراین پیامبراکرم(ص) همان انسان اندیشمند و آگاه و رهبری است که همه جنبه‌های زندگی را در برگرفته و خداوند رسالت اسلام را بر او فرود آورده است و

آن‌را آیین و اصول اعتقادی قرار داده و همهٔ عبادات و احکام و قوانین دینی را با تمامی جزئیات و با دربرگیری همهٔ جنبه‌ها و شاخه‌های آن و اخلاق والا و آداب زندگی را در آن گنجانده است. پیامبرخدا(ص)، تجسم بخش کل رسالت با تمامی ابعاد آنست و او خود راهبر مسیر بشریت و پایهٔ اساسی آگاهی دینی و سیاسی و اجتماعی و تربیتی و انقلابی اوست.

همهٔ رهبران و مصلحان باید زندگی پیامبرخدا(ص) و پیشوایان پس از او را به دقت مورد مطالعه قرار دهند و بررسی عمیقی از آن داشته باشند تا بر علوم و مواضع و زندگی آنان بدرستی وقوف یابند و با بهره گیری از آنها و از رسالت اسلام، گامهای عملی برای حرکت و رویارویی‌های خود را فراگیرند و پیامبرخدا(ص) و اهل بیت(ع) او را سرمشق و الگوی خویش قرار دهند.

وظیفهٔ رهبری در این مرحله، دستیابی به‌دانش و آگاهی و بصیرت و چیرگی کامل و همه جانبه بر بخش‌های گوناگون مسایل به منظور رساندن امت به ساحل امان و عدم سوق آن به تباهی و فتنه‌ها و گرفتاری‌ها است؛ آنها باید از متخصصان و مخلصان و آشنایان به دانش و افراد صاحب شناخت و با تجربه بهره‌گیری کنند تا دید علمی و درستی از قضایا به‌دست آورند و بتوانند جامعه را به زندگی شرافتمندانه سوق دهند و نیز اهداف والای مکتبی خود را تحقق بخشند.

۶ـ نیرو و ثبات شخصیت

از جمله ویژگی‌های برجسته رهبری در شخصیت پیامبراکرم(ص) و نیروی تأثیر آن بر جانها، برخورداری از توانایی‌های سترگ شخصی و ارادهٔ آهنین و بلندنظری و قدرت ارزیابی بالا و تعهد و مسئولیت پذیری و توان تحمل و شکیبایی در راه خدا ونیروی رویارویی است؛ پیامبراکرم(ص) منبع و سرچشمهٔ پرتوافشانی معنوی در اشاعه روح شکیبایی و حضور و پایداری و استواری در راه است. رهبری به همان اندازه که در چیرگی بر دشواری‌ها موفق و پیروزمند است، می‌تواند در تداوم

مسئولیت‌های خود نیرومند و مؤثر و توانا باقی بماند و به رغم تمامی ابزارهایی که مشرکان صدر اسلام برای آزار و اذیت پیامبر و توهین به شخصیت وی و تضعیف او بکارگرفتند و او را ساحر و دروغگو و مجنون و غیره نامیدند، هیچ‌کدام از این شگردها، عزم او را سست نساخت و کمترین خلل یا فتوری در ارادهٔ وی ایجاد نکرد. او از شجاعت رهبری و قدرت اراده و اطمینان کامل به خداوند متعال و حسن ظن و اعتماد به یاوری‌ها و وعده‌هایش برخوردار بود و ایمان و باور کامل به این وعده الهی داشت: «ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز» (سوره حج ـ ۴۰) (... و بی گمان خداوند به کسی که وی را یاری کند، یاری خواهد رساند که خداوند توانمندی پیروز است.) و: «**یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم**» (سوره محمد ـ۷) (ای مؤمنان، اگر دین خداوند را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.)

۵ـ مجمع فضیلت‌ها و سرچشمهٔ آنها

پیامبراکرم(ص) به دلیل فضایل والا و اخلاق گرانقدری که از اوان جوانی از آنها برخوردار بود، سرچشمهٔ اعتماد امت بود و مورد ستایش و تمجید همگان قرار داشت؛ پیش از بعثت مبارک خود، از جایگاه رهبری اجتماعی امت برخوردار گشته بود و به همین دلیل، او را برای حفظ امانت‌ها و انبان رازها و حل مشکلات خود برگزیده بودند به‌طوری‌که لقب صادق‌الامین (راستگوی امانت‌دار) به‌خود گرفت و شخصیتش ویژگی پایداری، اعتدال و پختگی و درایت گرفت و منش بزرگوارانه آن‌حضرت(ص) در جامعه متجلی گردید و برای کوچک و بزرگ، عظمت و والایی شخصیت ایشان و حکمت و خردمندی آن‌حضرت در مواضع فراوان و حوادث متعدد از جمله حادثهٔ بنای کعبه در پی ویرانی آن و نیز مشارکت ایشان در "حلف الفضول" ــ که پس از جنگ "الفجار" میان زعما و بزرگان قبایل بسته شده بود و سالهای متعدد ادامه داشت و آن‌حضرت در آن هنگام تنها بیست سال از عمر شریفش می‌گذشت ـ کاملاً عیان

گشته بود؛ پس از بعثت نیز و در جریان روابط گوناگون اجتماعی، اخلاق والا و صفات و ویژگی‌های پسندیده‌ای در آن‌حضرت کاملاً آشکار شد و به حسن اخلاق و والایی ادب و فروتنی و بردباری و خویشتنداری و محبت به ضعفا و یاری آنان و گسترش مهر و دوستی میان مردم و آشتی آنان و بخشش نسبت به بدکاران و پاداش نیکوکاران و دیگر صفات پسندیده و ارزش‌های برتر، شهرهٔ خاص و عام گردید و در عین حال از صفات بد و ناپسند و منحرفی که جامعه را به سقوط و تباهی و هلاک می‌کشاند، نهی می‌فرمود.

با اندک تأملی در سیرهٔ مبارک ایشان(ص)، خواهیم دید که رسالت اسلام را به بهترین صورت، تجسّم بخشیده بودند. از جمله گفته‌های ایشان به نقل از ابن‌عباس اینست که فرمودند: « من پروردهٔ ادب خدایم و پروردگارم مرا به گشاده‌دستی و نیکی فرمان داده و از امساک و تنگدستی و خشک دستی نهی فرموده و نزد خداوند، صفتی بدتر از بخل و بداخلاقی وجود ندارد زیرا این صفات ناپسند، کار آدمی را به تباهی می‌کشانند همچنانکه سرکه، عسل را.»

ایشان(ص) همواره جز به نام خداوند متعال، نشست و برخاست نمی‌کرد و وقتی بر گروهی وارد می‌گردید در انتهای مجلس می‌نشست و به تمامی همنشینان خود بهره خود را می‌داد تا هیچ‌کس احساس نکند کسی نزد وی نزدیکتر و گرامی‌تر است و اگر کسی با وی همنشین می‌گردید آنقدر پایداری می‌کرد تا او ترکش گوید و هرگاه کسی از وی چیزی می‌خواست حتمی نیازش را حتی اگر به جمله‌ای و گفتاری بود، می‌داد؛ او برای مردم، پدری مهربان بود و همگان در نظرش یکسان و برابر بودند و مجلس وی، مجلس بردباری و شکیبایی و امانت بود و در آن هیچ صدایی، بلندی نمی‌گرفت و حرمتی مورد اهانت واقع نمی‌شد؛ با همهٔ همنشینان، فروتن بودند و به بزرگترها حرمت می‌گذاردند و بر کودکان رحمت داشتند و نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دادند و غریبان را ارج می‌نهادند. تاریخ در سیره و زندگی پیامبراکرم(ص) ثبت کرده که آن‌حضرت همواره گشاده‌رو و خوش اخلاق و نرمخو و خوش گفتار و نرم زبان بود و

عیب کسی نمی‌گفت و بیهوده از کسی ستایش نمی‌کرد، هیچ کس را مذمّت نمی‌فرمود و نکوهش نمی‌کرد وازکسی نمی‌خواست رازش را برملا سازد و جزبرای کسب ثواب الهی، سخن نمی‌گفت و هنگامی که به سخن گفتن آغاز می‌کرد، شنوندگان آنچنان مبهوت و ساکت و آرام، مات و مبهوت سخنانش می‌گشتند که تو گویی بر سرشان پرنده‌ای نشسته که نمی‌خواهند پروازش دهند و هرگاه سکوت اختیار کرد، دیگران به سخن در می‌آمدند و نزد آن‌حضرت(ص) هرگز به بگومگو نمی‌پرداختند و اگر کسی به سخن می‌ایستاد به وی گوش می‌سپردند تا سخنش پایان یابد.

٦ـ عمل انقلابی

پیامبراکرم(ص) در جامعه‌ای زیست که در آن اندیشه‌های جاهلی بدور از حق و فضیلت، حکمفرما بود. آن‌حضرت(ص) در پی تغییر این انحراف و غمگساری با محرومان و ستمدیدگان بود و همواره در اندیشهٔ نجات و یاری آنان بود و در این راه کوشش‌های فراوان و جدی بعمل می‌آورد تا سرانجام خداوند متعال او را به عنوان پیامبر و فرستادهٔ خود برگزید. او در این مقام نیز از هیچ کوششی در راه تغییر اوضاع جاهلی و رساندن نور هدایت و آموزه‌های آسمانی به مردم و با یاری گرفتن از برترین ابزارها و بهترین شیوه‌ها، فروگذاری نکرد. در این میان خود به میان مردم می‌رفت و با آنان با سخنی نیکو و رفتاری برتر و با هرآنچه که آنان‌را به خداوند متعال نزدیکتر می‌ساخت برخورد و معاشرت می‌کرد و در این راه هرگونه آزار و اذیت و مشقتی را به‌جان می‌خرید و از هر فرصتی برای پرورش مردم به ترتیب ایمانی که خداوند متعال برای مردمان درنظر گرفته، بهره جویی می‌کرد. او به یاران خود نیز این روح جهادی و انقلابی را با عناوین مختلف آموخت تا از ایشان رهبرانی پیشرو بسازد تا بتوانند مسئولیت‌های خود را در برقراری رسالت حق و بندگی مردم نسبت به خداوند متعال، بر دوش کشند. رهبری حتمی باید دارای ابتکاراتی در تغییر ریشه‌ای و انقلاب داشته باشد و اقدام به اصلاح واقعیت‌های فاسد کند و از هر مناسبتی برای آموزش مردم در

حرکت طبق آموزه‌های قرآن کریم، بهره جویی نماید و در این راستا هر گونه تردید، بی‌اقدامی و کوتاهی و عدم جرئت و شهامت در مواضع، فرصت‌های زیادی را بر باد می‌دهد و کوشش‌های فراوانی را بیهوده می‌گذارد که هرگز تکرار شدنی نیستند، بنابراین همهٔ فرصت‌ها باید مورد بهره برداری قرار گیرد و ارزیابی درستی از مواضع و شرایط، وجود داشته باشد.

۷ـ خردمندی در شیوه‌های فراخوانی

پیامبراکرم(ص) نمایندهٔ برنامه تمدنی اسلام در برابر برنامهٔ جاهلی ریشه‌دار در میان مردم آن‌روز بود. حرکت ایشان افراد را هدف قرار نداده بلکه جاهلیت آن‌روزگار با تمامی ابعاد و گونه‌های متنوع آنرا آماج خود گرفته بود، لذاست که می‌بینیم آن‌حضرت(ص)، شیوه‌های مختلف و راههای هردم تازه‌ای را برای ایجاد تغییرات بزرگ و براساس شرایط عینی و در سطحی که ارزش‌های اسلامی اجازه‌اش می‌داد، در پیش می‌گرفت؛ در اوایل دعوت خود، پنهان‌کاری پیشه کرد و خانه‌ای را برای گروه پیشتاز تازه مسلمانان در نظر گرفت که در آن (پنهانی) گرد هم می‌آمدند، سپس نزدیکان و خویشان خود را در جریان رسالت خویش قرار داد و پس از آن دعوت فراگیر مردم به اسلام را در پیش گرفت و همهٔ مردم را مورد خطاب رسالت خود قرار داد. به‌دنبال آن، دیدارهایی با قبایل خارج از مکه بعمل آورد و به زیارت طائف می‌رفت و اسلام را با مردم آن سامان در میان می‌گذاشت و آنان‌را به ایمان به آن، فرامی‌خواند و سپس با حجاج "یثرب" دیدار کرد و به اسلامشان دعوت کرد و آنان این دعوت پیامبر اکرم(ص) را پذیرفتند و در پی آن بود که هجرت مبارک خود را انجام داد و سپس اولین حکومت اسلامی در یثرب (مدینه)شکل گرفت؛ این حکومت از قدرت‌های فراوان و امکانات گسترده‌ای برای مسلمانان به رهبری شخصیت پیامبراکرم(ص) و در رویارویی با دشمنان و پاسخ به مشرکان، برخوردار بود . پس از آن پیامبراکرم از سیاست نظامی به عنوان یکی از شیوه‌های کار و فعالیت اسلامی و

برای رساندن صدای حق به تمامی مردم [جهان] بهره گرفت و در این راستا، فرستادگان و نامه‌های گوناگونی برای رهبران و حاکمان و پادشاهان سرزمین‌های مجاور و ارایه اصول اسلام و دعوت آنان به توحید، ارسال کرد و بدین ترتیب آن‌حضرت(ص) شیوه‌های گوناگونی برای کار انقلابی خود و بسته به شرایط پیرامون در پیش گرفت. بنابراین همهٔ دعوتگران به خدا و مصلحان باید از سیره و زندگی پیامبراکرم(ص) و شیوه‌های گوناگون آن‌حضرت در کار تلاش اسلامی، درسهای لازم و عبرتهای مورد نیاز برای رساندن حق و ارزش‌های والا به تمامی مردم را فراگیرند؛ هدف، تثبیت مفاهیم اسلام در دلها و تبدیل و آنها به واقعیت‌های ملموس در زندگی طی شیوه‌ها و روش‌ها مؤثر و پسندیده از نظر مردم و مؤثر در دل و جان آدمیان البته در چارچوب موازین شرع بود.

۸ـ شجاعت تصمیم گیری

پیامبر اکرم (ص) در کارزار تغییرات اجتماعی و برای بیرون بردن مردم از پرستش بندگان و رساندن آنان به پرستش خدای یگانه، از شجاعت فوق العاده‌ای برخوردار بود؛ آن‌حضرت (ص) تصمیمات خود را بی هیچ تردید یا هراسی می‌گرفت و این خود پیروزی اسلام و مصلحت عالیه امت اسلامی را تأمین می‌کرد؛ تصمیمات او نه با انگیزه انفعال یا شکست یا اضطراب روانی بلکه برخاسته از تعادل روحی بسیار بالا و شناخت کامل حوادث و با احاطه کامل به شرایط پیرامونی و با توکل به خدای متعال و یاری گرفتن از حمایت‌ها و یاوری‌های الهی گرفته می‌شد .

در نخستین روزهای دعوت، آن‌حضرت (ص) در اوج شجاعت قرار داشت و با اقیانوسی از انحرافات روبرو بود و با این‌حال در سخت‌ترین شرایط و بدترین اوضاع، تصمیم به رویارویی گرفت و مسئولیت دگرگون‌سازی واقعیت آن‌روزگاری جاهلیت را بنابر اراده الهی و طبق آیین او، بر دوش گرفت و سپس توانست با شیوه‌های نظامی هجومی و دفاعی، با دشمنان درگیر شود تا نیروی آنان‌را تضعیف و هیبت و ابهت آنان

را در هم شکند؛ تاریخ اسلام برایمان باز می‌گوید که چگونه پیامبر خدا (ص) فرمان تعرّض به کاروانهای تجاری قریش را صادر می‌فرمود؛ چون این کاروانها، سرچشمه و علت ثروت مادی آنها و طغیانشان علیه دیگران بود. پس از آن نبرد بزرگ بدر صورت گرفت که طی آن پیامبر گرامی اسلام (ص) با لشکریان اندک (به لحاظ عدّه و عدد) ولی قدرتمند خود، نقشه‌ای طراحی کرد که این نبرد را با انگیزه‌های ایمانی، اداره کرد و پیروزی را از آن خود ساخت . این پیروزی تأثیر بسزایی در تحکیم اعتماد به نفس مسلمانان و مستضعفان برجای گذاشت و روحیه آنان را بسی بالا برد و باعث گردید با دلی مطمئن و قلبی آرام و روحیه‌ای فوق العاده عالی، با حوادث آینده روبرو گردند و قدرت و رفعت و پیروزی و عزت برای اسلام و مسلمانان به ارمغان آورند . همه رهبران و مصلحان نیز باید از خداوند متعال یاری بخواهند و اعتماد و پیروزی را تنها از وی مسئلت دارند و در اتخاذ تصمیمات درست و مناسب درباره اسلام و مسلمانان، از عنصر جرئت و تصمیم و شجاعت و توکل بر خدا برخوردار باشند و مسئولیتهای گوناگون دینی خود را با امانت کامل و اخلاص و بدون کمترین تردید یا تزلزلی بر دوش کشند و در این راه از سرزنش یا نکوهش کسی بیم به‌خود راه ندهند . از نبرد "اُحد " نیز درس‌های مقاومت و پایداری می‌گیریم . پیامبر اکرم (ص) در آن نبرد و در پی شکست یاران و پیروانش تنها به اتفاق امام علی (ع) و تنی چند از یاران نزدیک، صحنه نبرد را با جرئت و شجاعت کامل اداره کرد . در نبرد "احزاب" نیز پیامبر اکرم(ص) را می‌بینیم که با لشکریان اندک خود و در حالی که یهودیان نیز پیمان خود را نقض کرده و به دشمن پیوسته بودند، با لشکری بزرگ (ده هزار نفری) مواجه می‌شوند و این در حالی است که جبهه داخلی‌اش بر اثر توطئه‌های منافقان علیه رسول خدا (ص) و مسلمانان، بشدت آسیب دیده بود.

در سوره احزاب این وضع به خوبی به تصویر کشیده شده است: «**اذ جاؤوکم من فوقکم ومن اسفل منکم واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا ***

هنالک ابتلي المومنون وزلزلوا زلزالا شديدا * واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا» (سوره احزاب آیات ۱۱-۱۰) (هنگامی که از فراز و فرودتان بر شما تاختند و آنگاه که چشمها خیره شد و دلها به گلوها رسید و به خداوند گمان‌های نادرست بردید × در آنجا مومنان را آزمودند و سخت لرزاندند × و هنگامی که دو رویان و بیمار دلان گفتند: خداوند و پیامبرش به ما جز وعده فریبنده نداده‌اند .)

در نبرد "حنین" نیز مسلمانان شکست سختی خوردند و در صحنه کارزار، جز پیامبر(ص) و امام علی(ع) و "عباس" و شمار اندکی از مؤمنان باقی نماندند و مسلمانان پیروز نگشتند مگر در پی پاسخگویی به ندای بزرگ پیامبر اکرم(ص) که همگان را روحیه می‌بخشد و آنانرا به نبرد و ادامه جنگ و رویارویی،تشویق و ترغیب می‌فرمود .

حضرت علی (علیه السلام) که خود قهرمان جاودانه اسلام بود، شجاعت پیامبر خدا(ص) را این‌گونه توصیف کرده است: "وقتی درگیری‌ها آغاز می‌شد و دو طرف، نبرد آغاز می‌کردند، رسول خدا(ص) را می‌توانستیم بیابیم چون او از همه به دشمن نزدیکتر بود."

و نیز در جای دیگری و در سخن از شجاعت رسول خدا(ص) می‌فرماید: « روز بدر مرا دیدی که جملگی به پیامبر پناه برده بودیم و او از همه ما به دشمن نزدیکتر و در آن‌روز از همه پرخروش‌تر بود». علاوه بر این، پیامبرخدا(ص) در همه حرکت‌های نظامی خود، دورنگر بود و بدترین احتمالات را در نظر می‌گرفت. از فنون جنگی و درگیری و رویارویی‌های رزمی و برنامه ریزی‌های دقیق، شناخت بسیار بالایی داشت و همواره دشمن را غافلگیر و او را مستأصل می‌کرد و کوشش داشت که نقشه‌های جنگی‌اش پنهان بماند چون از وجود یهودیان و منافقان و کسانی که در دل مرض داشتند در صفوف خود،بخوبی آگاه بود.

۹- تعادل روانی در شکست و پیروزی

پیامبر خدا(ص) از تعادل شخصیتی بالایی برخوردار بود. او در همه حالات و در تمامی عرصه‌ها شخصیت متعالی داشت، نه تحت تأثیر سرمستی پیروزی قرار می‌گرفت و اعتدال و ثبات خود را از دست می‌داد و نه شکست و زیانها و ضربه‌های دشمن،به روحیه‌اش آسیب می‌رساند و دچار شکست معنوی‌اش می‌ساخت . او در همه حال متوازن و متعادل بود و مراقب همه چیز بود و عناصر قدرت و نیرومندیش را به درستی می‌شناخت و سعی می‌کرد آنها را تقویت کند همچنانکه با نقاط ضعف خود نیز آشنایی داشت و به بررسی و تجزیه و تحلیل آنها می‌پرداخت و آنها را تبدیل به نقاط قوّت می‌کرد و از آنها کمال عبرت و پند را می‌گرفت و با یارانش در میان می‌گذاشت تا تجربه‌های تلخ را تکرار نکنند و آسیب دیگری به مسلمانان وارد نشود.

بدین ترتیب، رهبری داهیانهٔ آن حضرت(ص) شکست‌ها را تبدیل به درس و عبرت می‌کرد و به یارانش می‌آموخت که چگونه بر خطاهای خود واقف شوند و با روحیه سازنده، آنها را کشف کنند .

در جریان فتح مکه،نقل شده که آن‌حضرت(ص)، وقتی پیروزمندانه و به عنوان فاتح، وارد مکّه شدند آنچنان فروتنانه و در حال شکر خدای بزرگ وارد شد و سر به زیر داشت که ریش مبارک ایشان به پشت مرکب می‌رسید و بدین ترتیب این درس را به‌ما می‌دهد که نباید سرمست پیروزی‌ها شویم؛ زیرا شیطان در چنین مواقعی است که مترصّد می‌ماند تا به درون انسان راه یابد . همچنان‌که رهبران و مصلحان و مسلمانان از آن‌حضرت(ص) فرا می‌گیرند که به‌هنگام شکست، دچار سرخوردگی و تزلزل نشوند و روحیه خود را نبازند. ما باید در هر حالت و بویژه در حالتهای پیروزی و شکست، از پیامبر خدا(ص) درس بگیریم و تعادل و توازن در شخصیت خود و اخلاق رهبری و ارتباط با خداوند متعال را با شکر و سپاس او در حالت پیروزی و با شکیبایی و تحمل و ثبات در حالت شکست، حفظ کنیم .

۱۰- تربیت کادرهای رهبری

پیامبر اکرم(ص) همواره به تربیت و پرورش کادرهایی که بتوانند مسئولیت پذیر باشند توجه می‌کرد و به آن اهمیت می‌داد . ایشان علاوه بر آماده ساختن امام علی (علیه السلام) برای بر عهده گرفتن رهبری امت پس از پیامبر اکرم(ص) و جانشینی آن‌حضرت نسبت به تربیت عناصر فعّالی که بتوانند رهبری امت را به لحاظ آموزش قرآن کریم و احکام شریعت و مفاهیم رسالت به افراد آن بر عهده گیرند، توجه جدّی مبذول می‌کرد و تمام سعی آن‌حضرت(ص) آن بود که در آنان روحیه مسئولیت [پذیری] و بردباری و شکیبایی را پرورش دهد و از آنان هسته فعالیت اسلامی و حرکت و پویایی بخشیدن به جامعه و گستراندن ارزش‌های والا و تبدیل امت به امتی نیرومند و مؤمن و سزاوار و با حضور موثر و با در برگیرندگی توده‌های مسلمان از هر کجای این کره خاکی، بسازد .

تاریخ اسلام خاطرنشانمان می‌سازد که پیامبر گرامی اسلام(ص)، "مصعب ابن عمیر" را در پی ایمان آوردن اهالی یثرب به دعوت پیامبر(ص) نزدشان فرستاد تا به ایشان مسایل دین را بیاموزد؛بسیاری از افراد قبایل اوس و خزرج به دست او اسلام آوردند، یثرب همان شهری بود که افتخار استقبال از پیامبر اکرم(ص) پس از هجرت ایشان را پیدا کرد و این شهر [مدینه منوره] با وجود و حضور پیامبر(ص)،نور تازه‌ای یافت و شاهد بنای اولین حکومت اسلامی به رهبری پیامبر اکرم(ص) بود و این یکی از درس‌هایی است که باید از رهبر و پیامبر گرامی خود بگیریم و آن اینکه رهبران و مصلحان در هر جا و هر زمان باید اقدام به تربیت کادرهای شایسته و مکتبی و کشف استعدادهای مناسب برای اینکار در جامعه اسلامی کنند و مسئولیت پذیری را به آنان آموزش دهند تا جامعهٔ اسلامی هرگز گرفتار خلأ رهبری و ایستایی حرکت و از آنجا ضعف و فروپاشی نگردد . بنابراین برای تداوم حرکت اسلامی، رهبران و مصلحان جامعه اسلامی هرگز نباید گرفتار خودخواهی و انحصار پست‌های رهبری به خود

گردند، آنها همواره باید در اندیشه بنای شخصیت‌های اسلامی کارآمد و توانمندی باشند که بتوانند زمام رهبری جامعه را بر عهده گیرند تا حرکت اسلامی دچار ضعف و سستی نگردد.

با توجه به ویژگی‌هایی که برشمردیم و با تأمل در آنچه که بخش اندکی از زندگی پیامبر اکرم(ص) را برایمان به تصویر کشید، متوجه می‌شویم که ایشان جامعه فراگیر و کامل و معتدل اسلامی و همه آموزه‌ها و مفاهیم و ارزش‌های اسلام را نمایندگی می‌فرمود و بر امت است که در همهٔ آموزه‌ها و کارهای خود از آن‌حضرت(ص) الهام گیرد و این بهترین شیوه بیان عشق و محبت و دوستی خود به پیامبر اکرم(ص) است؛ درود بر او روزی که زاده شد و روزی که به رسالت الهی مبعوث گردید و روزی که به رفیق اعلی پیوست و روزی که زندگی دوباره و بعثت تازه‌ای خواهد یافت و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین.

ویژگی‌های

سیره شریف نبوی

عبدالامیر قبلان

نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان

ویژگی‌های سیره شریف نبوی

پیش درآمد

موضوع بحث ما در این مقاله، مرتبط با تعلیم و تربیت و مکتب اسلام است؛ وقتی سخن از دو عنوان ارزشمند و مرتبط با دو ارزش انسانی می‌کنیم این‌گونه معرفی می‌شوند که آنها مجموعه اصول، قواعد و ارزش‌های والایی هستند که همه مردم به آنها ایمان و برآنها اتفاق نظر دارند و آنها را میزان و معیار قرار می‌دهند و همه تصرفات مادی و معنوی خود را با آنها می‌سنجند؛ انسان با این دو ارزش آفریده می‌شود و با الهام از قرآن و سنت نبوی و سیره و زندگی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به آنها عمل می‌کند وبنابراین خیزش و ارتقای جوامع و ملتها، مرهون این ارزش‌های تربیتی و تعلیمی است تا امتی که در جهت جانشینی خدا بر روی زمین حرکت می‌کند حضور تمدنی خود را به نمایش بگذارد:

«وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا» (سوره بقره ـ۱۴۳) (و بدین‌گونه شما را امتی میانه [قراردادهایم] تا گواه بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.)

اسلام با عقاید خود، منبع خیزش و اعتلاست و هویت امت و میراث عقیدتی،

فرهنگی و تمدنی آن نیز برخاسته از اصول ثابت و کلیاتی است که با تغییر زمان و مکان، دگرگون نمی‌شوند، قرآن کریم نیز خود روشنگر همه چیز است: «**ونزلنا علیك الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین**» (سوره النحل ـ۸۹) (و بر تو این کتاب ـ قرآن ـ را فرو فرستادیم که بیانگر همه چیز و رهنمود و بخشایش و نویدبخشی برای مسلمانان است.) و به مسایل زندگی و از جمله ارزش‌ها و آموزه‌هایی که تجسم بخش خیر و فضیلتند می‌پردازد و در عین حال آیین واقعی و همه جانبه‌ای است که آیین اسلام، ثبات و استواری خود را از آن الهام می‌گیرد و بر انسان مسلمان است که شالوده‌های تربیتی و آموزشی خود را از این منبع، الهام گیرد و خالصانه و با یقین کامل به اعمال خود بپردازد؛ زیرا قرآن بیان و هدایت و پندی برای پرهیزکاران است و گویای همسویی و هماهنگی میان روح و جسم، عاطفه و عقل، دین و دنیا و کار و عبادت است.

قرآن؛ آیین تربیت اسلامی

در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) درک جزئیات قرآن برای عموم مسلمانان، میسر نبود و بسیاری وقتها نیازمند پرسش و توضیح بیشتر برای فهم متون آیات قرآنی بودند. نقش اصلی در تفسیر آیات بر دوش پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و طبیعی بود که پیامبراکرم(ص) خود نقش پیشتاز در تفسیر را بر عهده داشته باشد؛ او اولین مفسری بود که به توضیح و تشریح آیات قرآنی می‌پرداخت و پرده از اهداف آن برمی‌گرفت و مردم را بنابه درک و استعداد و توانایی هریک، به آن نزدیک می‌ساخت و مشکلات و دشواری‌های موجود در فهم و درک متن قرآن را برای ایشان حل می‌کرد و احکام ومفاهیم مطرح در هر آیه را مشخص می‌فرمود؛ زیرا پیامبراکرم به عنوان صاحب اصلی این رسالت و مهبط وحی الهی، از سوی پروردگار

یکتا برای این مأموریت ـ همچون دیگر مأموریت‌های دعوت و رسالتی که بر عهده داشت ـ آماده و تدارک شده بود. خداوند متعال خود حفظ و بیان آنرا برعهده گرفته بود: «**ان علینا جمعه وقرآنه * فاذا قراناه فاتبع قرآنه * ثم ان علینا بیانه**» (**سوره القیامة**: ۱۹ـ ۱۷) (گردآوری و خواندن آن با ماست * پس چون بخوانیمش، از خواندن آن پیروی کن * سپس شرح آن نیز با ماست)، مسلمانان، در نقش پیشتاز و راهبری که پیامبراکرم(ص) به عنوان اولین مفسر قرآن در کنار نقش پیشتاز خود در عرصه‌های به‌مورد اجرا گذاردن مفاهیم قرآن و دیدگاههای کلی آن نسبت به هستی و زندگی، هم عقیده‌اند.[۱]

در بررسی دیدگاههای قرآن نسبت به انسان در می‌یابیم که انسان جانشین خدا بر روی زمین است: «**واذ قال ربك للملائكة انی جاعل في الارض خلیفة**» (سوره‌بقره‌ـ۳۰) (و [به‌یادآور] آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: می‌خواهم جانشینی در زمین بگمارم.)

انسان در این جانشینی، مورد اعتماد واقع شده و لذا باید به گونه متعادل و متوازنی و فارغ از افراط و تفریط، خود را بسازد و از آنجا باید متصف به صفات برجسته و والایی گردد و برای رسیدن به مراتب والایی و کمال و نزدیکی به ملکوت، متخلق به اخلاق الهی گردد که در حدیث نیز آمده است: به اخلاق پروردگار، متخلق شوید.» اخلاق خداوند کدام است؟ اخلاق خداوند عدل و احسان، شکیبایی و مدارا و راستی، بخشش و دانش، سخاوتمندی و دهش، عشق و امانت، نظم و انضباط، وفاداری و پایداری، تدبیر و حکمت و یاری حق و یاوری مؤمنان است.[۲] ایمان جز با تزکیه و پاکی از رذایل اخلاقی و و برخورداری از فضایل و اخلاق نیکویی که شالوده تربیت

۱ـ محمدباقر حکیم "علوم القرآن"، صفحات ۲۵۲ـ۲۵۱.

۲ـ عبدالعظیم المهتدی البحرانی "من اخلاق الامام الحسین(ع)"، صفحه ۲٤.

انسان است و باعث می‌شود خو و سرشت راسخ و پایداری داشته باشد، کامل نمی‌گردد: «**انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**» (مبعوث شده‌ام تا اخلاق والا را کامل گردانم.).

عناصر اصلی تعلیم و تربیت در فراخوان نبوی

تزکیه از جمله مهمترین و بزرگترین اهداف موردنظر از بعثت انبیا و فرستادگانی است که به عنوان مژده بخش و هشدار دهنده، از سوی خداوند گسیل شده‌اند: «**هو الذي بعث في الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفي ضلال مبین**» (سوره جمعه ـ۲)(اوست که در میان [درس ناخواندگان] (عرب)، پیامبری از خود آنان برانگیخت که برایشان آیاتش را می‌خواند و آنها را پاکیزه می‌گرداند و به آنان کتاب (قرآن) و فرزانگی می‌آموزد و به‌راستی پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.)، « **وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا**» (سوره اسراء ـ ۱۰۵) (... و تو را جز نویدبخش و بیم دهنده‌ای نفرستاده‌ایم.)

بنابراین، اسلام مردم را بدان برمی‌انگیزد تا برای رسیدن به حق، از خرد خود یاری بگیرند؛ آیاتی که به لزوم تأمل و اندیشه و اعمال فکر و نظر فرامی‌خوانند و اندیشمندان و صاحبان عقل را مورد خطاب قرار می‌دهند، فراوانند . واژه "الالباب" (به معنای مغزها ـ اندیشه‌ها) شانزده بار در قرآن تکرار شده است: «**ان في خلق السماوات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولي الالباب**» (سوره آل عمران ـ ۱۹۰) (بی‌گمان در آفرینش آسمانها و زمین و پیاپی آمدن شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است.) واژه "العقل" (خرد) و مشتقات آن، چهل و نه بار در قرآن تکرار شده است: « **کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تعلقون**» (سوره بقره ـ۲۴۲) (خداوند این چنین آیات خود را برای شما روشن می دارد باشد که شما خرد ورزید.) و واژه

"فکر" و مشتقات آن نیز هجده بار تکرار شده است: **«فاقصص القصص لعلهم یتفکرون»** (سوره اعراف ـ۱۷۶) (پس این داستانها را بازگوی باشد که آنان بیندیشند.) که خود نشانگر احترام اسلام به عقل و خرد و خردورزی و تشویق به اندیشیدن به منظور بنای انسان مسلمان توانا به مشارکت سازنده و فعال در آبادانی زمین طبق آیین خداوند و در چارچوب نظرگاههای کلی اسلام نسبت به انسان و جهان و زندگی و هستی است. درستی و سلامت ارزش‌ها و هدفها، مقدمات ضروری و اساسی برای تحقق اصلاحات متعادل و خردمندانه‌ای است که می‌تواند انسان مسلمان مسئولیت‌پذیر و توانا به دوش کشیدن بار خلافت الهی و آبادانی جهان طبق آیین خداوندی را تربیت کند و اینها همه در فضای رقابت آمیز سازنده و هدفمندی مبتنی بر آزادی رأی و بیان و توسعه اصل گفت‌وگو و درهم‌آمیزی با دیگران، صورت می‌گیرد تا حرکت اندیشه‌ای در راستای عقل و خرد دیگران قرار گیرد تا به شرح و بسط و توضیح اندیشه‌های دیگر و بیان استدلال‌ها و نقاط قوت و ضعف یکدیگر بپردازند و همدیگر را در رفع این نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت، یاری رسانند.

به عنوان مثال، یک فرد مبلغ اسلامی به هنگام تدریس آموزه‌های اسلام باید از دیدگاههای دیگر نیز آگاه گردد و به مقایسه و ارزیابی آنها بپردازد تا به نقاط مشترک آنها وقوف یافته و همکاری های فیمابین را تحقق بخشد، اینها همه در چارچوب یک نظام اندیشه‌ای که خود حاصل مجموعه عوامل گوناگون و درهم تنیده‌ای است، صورت می‌گیرد و ارزش‌های تربیتی، اقتصادی و فرهنگی در شکل گیری و فرمول‌بندی آنها، مشارکت دارد. نمی‌توان نظام اندیشه را از نظام اقدام و عمل، جدا ساخت؛ آنها هر دو باید در یک سو و مکمل یکدیگر باشند: **«یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون * کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون»** (سوره الصف:۳ـ۲) (ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که خود انجام نمی‌دهید؟ نزد خداوند بسیار ناپسند

است که چیزی را بگویید که خود انجام نمی‌دهید.) بنابراین، نظام اندیشه جدای از اندوخته‌های فرهنگی و تاریخی امت نیست.

آماج‌های آموزشی اسلام

آموزش، مهمترین بخش در اهداف اصلاحی تغییری و تکاملی است؛ این بخش همواره شاهد مشارکت و تأثیر بسزایی در تولید نسل پای‌بند به اصول و همجوش با محیط پیرامونی خود و پدیده‌های نوین آن بوده و زندگی سرشار از ثبات و پیشرفت و خیزش و امنیت برایش فراهم می‌آورد. انسان از سپیده دمان تاریخ همواره کوشیده تا شناخت‌ها و تجربیات سازنده خود را به نسل‌های بعدی انتقال دهد و برای اینکه بتواند این مأموریت خود را به نحو احسن انجام دهد، نیاز به شناخت راهها و شیوه‌های هرچه ساده‌تر و مؤثرتر در آموزش، افزایش یافته و منجر به پیدایش نظریات و ایده‌های عملی تربیتی ـ آموزشی در دورانهای مختلف تاریخی و در میان اغلب جوامع به منظور ایجاد آموزش فعال، گردیده است.

فراخوان نبوی نیز انسان را محور تربیت درنظر گرفته و او را به مبدأ نخست، پیوند داده و به او ارزش حقیقی‌اش را بخشیده و برای رهسپاری سوی مراتب کمال و رسیدن به درجات والایی و نیل به مراتب قرب الهی، پرورشش داده است . چون اعتقادش بر آنست که انسان می‌تواند با تزکیه و پرورش خود، خویشتن را بسازد و دگرگون کند، آیه:« **قد افلح من زکاها * و قد خاب من دساها**» (سوره الشمس ـ۱۰و۹) (بی‌گمان آنکه جان را پاکیزه داشت، رستگار شد × و آنکه آن را بیالود، نومیدی یافت.)، بیانگر شناخت حقیقت این انسان در ابعاد وجودی و نیازهای ضروری است و راه‌های برخورد با زندگی را به وی ارایه داده است. مواضع پیامبران و فرستادگان در شرایط مختلف اجتماعی که با آن روبرو شدند نیز دربردارنده گفتمان اساسی برای

انسان در فراخوان وی به الهام گیری از آیات قرآنی است که مستقیم و غیرمستقیم از حقیقت این انسان سخن می‌گویند و نمونه‌های عملی به وی ارایه می‌دهند تا او را به انسان نمونه تبدیل کنند و نظام اسلامی تعلیم و تربیت را فرا راهش قرار دهند تا در مکتب قرآن پرورش یابد و با شخصیتی ناب و متعادل و با دیدگاههای روشن و رفتاری عملی و برخوردی صادقانه با زندگی، فارغ‌التحصیل گردد.

فراخوان نبوی در برخورد با انسان بر ترسیم آیین متین اسلامی برای وی و شالوده محاسبه نفس و تزکیه آن، تکیه می‌کرد: «خویشتن را محاسبه کنید پیش از آنکه دیگران به حساب و کتاب شما رسیدگی کنند و خود را ارزیابی کنید پیش از آنکه دیگران ارزیابی کنند.»[1] و برآنست که انسان با تمامی ابعاد معنوی و مادی خود وحدت تجزیه‌ناپذیری است و هر دو جنبه، به یکسان نیاز دارد؛ نه می‌تواند گرایش صرف مادی داشته باشد یا جنبه‌ای را بر جنبه دیگر، برتری بخشد و نه می‌تواند زمام همه چیز را به غرایزش تسلیم کند و روح و معنویت و والایی را به یکسو نهد؛ انسان را فراخوانده که از بکارگیری توان خود به شکلی مخالف احکام شرع، دوری جوید و در زندگی دنیایی خود از نعمت‌های الهی، بهترین بهره‌برداری‌ها را بعمل آورد. مکتب تربیتی پیامبر(ص)، مکتب جامع و کاملی است که با بهره گیری از اصول الهی، انسان را سوی کمال مطلوب و در همسویی و هماهنگی همه جانبه با فطرتی که خداوند مردم را بدان سرشته است، سوق می‌دهد . «تو با خرد خویش موزون گشته‌ای، آنرا با دانش پاک گردان.»[2]

لذا سازندگی خویشتن و توان سازندگی آن، از قواعد اساسی در تربیت اسلامی و

۱ـ " سیدمحمدحسین طباطبایی"، "تفسیر المیزان"، جلد۱۹، صفحه۱۹۹.

۲ـ سخنی از مولای متقیان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، "علی بن محمد اللیثی الواسطی"، "عیون الحکم و المواعظ"، ، فصل شانزدهم، صفحه۱۷۲.

اهداف پیامبران و فرستادگان الهی است؛ زیرا اخلاق از هرچیز مهمتر بوده و دین و رفتار آدمی بر آن استوار است.

شیوه‌های تربیت و تعلیم در آیین نبوی

به رغم تعدد و تنوع نظریات و دیدگاههای کاربردی تعلیم و تربیت در گذشته و حال، نتایج آنها هرگز به میزان تأثیری که پیامبراکرم(ص) در جامعه خود بجای گذاشت نمی‌رسد . آن حضرت با تشویق و ترغیب فراگیری دانش و در تأیید این آیات قرآنی: «**اقرا باسم ربک الذي خلق * خلق الانسان من علق * اقرا وربک الاکرم * الذي علم بالقلم * علم الانسان ما لم یعلم** » (سوره العلق:۵ ـ۱) (بخوان به نام پروردگار خویش که آفرید × آدمی را از خونپاره‌ای فرو بسته آفرید × بخوان و بدان که پروردگار تو گرامی‌ترین است × همان که با قلم آموزش داد × به انسان آنچه نمی‌دانست آموخت)، همواره بر این امر پای می‌فشرد و سخنانش دربردارنده اهمیت کسب دانش بود تا جایی‌که آنرا بر هرمسلمانی به صورت فرضیه‌ای واجب، اعلام کرد: « **طلب العلم فریضة**» و نیز فرمود(ص): «دانش بر سه گونه است: آیه‌ای از قرآن، فریضه‌ای عادلانه و سنتی پابرجا و هرچیز جز آنها که فضل است.»[۱]

از اینرو، ما همواره نیازمند جستجوی همیشگی در محتوای مواد آموزشی نهفته در کتاب‌های سیره و حدیث هستیم. شماری از پژوهشگران، ویژگی‌ها و خصوصیات آموزشی شخصیت پیامبر(ص) را مورد بررسی قرار داده و بدانها توجه کرده‌اند و پژوهش‌هایی درباره پیامبر (ص) با استفاده از سیره و سنت آن‌حضرت(ص) و به لحاظ توجه به دوران کودکی، تربیت زن و کشف استعدادها و راههای پرسش و بحث و نظر، مثل‌ها و داستانها و حل مشکلات، ارایه داده‌اند . پژوهشهای دیگری، به بیان

۱ـ الشیخ الکلینی، "اصول کافی" ، جلداول، صفحه ۳۰.

شخصیت پیامبراکرم(ص) و امتیازات و اقدامات خردمندانه ایشان و شیوه‌های آن‌حضرت(ص)، آموزش و راهنمایی‌ها و ارشاداتی که دانسته‌اند، پرداخته‌اند و ما نیز باید از شیوه‌های بکار گرفته شده پیامبراکرم(ص) به منظور بهبود و ارتقای کیفی تدریس درسهای دینی خود، استفاده کنیم: «لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة» (سوره احزاب ـ۲۱)(بی‌گمان برای شما در فرستاده خداوند، سرمشقی نیکوست.)

می‌بینیم که: «تربیت اسلامی، آیین معینی به‌خود گرفت که بر پایه تحمیل واقعیت و رابطه انسان با خداوند سبحان و آفریدگار جهان هستی و صحنه‌گردان همه این جهان و نیز رابطه انسان با روز رستاخیز و جزا، استوار گشته است؛ فشرده این آیین از این قرار است: «درک و فهم و عقل عموم مردم، به ندرت فراتر از محسوسات مادی می‌رود و به جهان ماوراء طبیعت می‌رسد؛ انسان نمی‌تواند جز با استفاده از تصورات و ذهنیت‌ها و معلومات ذهنی خویش که طی زندگی مادی و عقلی‌اش فراگرفته، به معنای خاصی دسترسی یابد، مردم به لحاظ این تصورات و معلومات و دانشی که دارند، دارای مراتب و درجات متفاوتی هستند که با توجه به فعالیت‌های مادی و عقلی آنها، گوناگون است.»[1] پیامبراکرم(ص) همواره از ابزارهای مادی که برای مردم نزدیک و ملموس هستند، در بیان معانی دور از واقعیت‌های روزمره و زندگی جاری مردم، بهره می‌گرفت تا روند درک این مفاهیم و تصدیق ذهنی آنها را برای ایشان آسان سازد زیرا ادراک حسّی [عینی] در کسب معرفت و شناخت نسبت به مفاهیم، و به دلیل نبود مشخصات مادی مستقیمی که برآنها دلالت کنند، شیوه رایج در درک آنها بود.

پیامبراکرم(ص) همچنین از ضرب‌المثل‌ها و مثالها در ابزارهای آموزشی خود بهره گرفت. این ضرب‌المثل‌ها ابزارهای لفظی برای توضیح آگاهی‌ها و اندیشه‌های

۱ـ سید محمدباقر حکیم ، "علوم القرآن"، صفحه۱۸۷.

غیرملموس و نامحسوس به صورت مشابه از محیط و پیرامون فرد فراگیرنده است. از جمله این مثال‌ها، این فرموده از آن‌حضرت (ص) است: «مثال همنشین خوب و همنشین بد، همچون عطر فروش و دم آهنگری است؛ از عطرفروش چه عطر بخری یا نخری، بوی خوش او را می‌شنوی ولی دم آهنگر خانه یا لباست را می‌سوزاند یا بوی ناخوشایندی از آن می‌شنوی.»[1]

داستان نیز در احادیث شریف نبوی بی‌هیچ ابهامی، وارد شده است، موضوع آن نیز کامل روشن و فارغ از هرگونه شک و تردیدی است، هدف داستان را شنوندگان به سادگی و مستقیم، درک می‌کنند . داستان مبتنی بر حقایق ثابتی است که در زمان گذشته تحقق پذیرفته و به‌دور از خرافات و افسانه است؛ داستانهای پیامبران (قصص الانبیاء) و حوادث ملل گذشته از نمونه‌های آنست. موعظه و پند و اندرز نیز بخش بزرگی از احادیث شریف نبوی را شامل می‌شود که بیشتر در جهت رعایت محیط و شرایط انسان مسلمان، مطرح شده‌اند . درچنین جامعه‌ای که دعوت پیامبراکرم(ص) با این ویژگی‌ها مردم را مورد خطاب قرار داده بود، بهترین و والاترین نوع تربیت اسلامی، رایج گشته بود؛ کوچکترها به بزرگترها احترام می‌گذاشتند و آنها را گرامی می‌داشتند و بزرگان نیز کودکان را مورد لطف و محبت خود قرار می‌دادند؛ ادب و اخلاق والا در آن رایج شده بود و جز تلاوت کتاب خدا و تشویق به کارنیکو و آنچه که انسان را به پروردگارش نزدیک سازد، چیزی شنیده نمی‌شد؛ خانه و خانواده اسلامی نیز بر شالوده‌های مستحکم و سرشار از محبت و الفت و عادات پسندیده و والا و سنت‌های نیکو قرار داشت و اعضای آن از جروبحث و ایراد سخنان درشت به یکدیگر اجتناب می‌ورزیدند و کودکان نیز خوب و سالم و بدور از پیچیدگی و تعدد شخصیت، پرورش می‌یافتند.

۱ـ محمد محمدی ری شهری ، "میزان الحکمة"، جلد٤، صفحه ۲۸۳۹.

خاتمه

پیامبر بزرگوار اسلام(ص) در دانش و اخلاق و الگوی نیکو، خود بهترین سرمشق مردمان بود و رسالت فراگیر و کاملی را برای ایشان بر جای گذاشت که همانا این دین پاک و ایمانی است که آن‌حضرت (ص) و به رغم آنچه که بر سرش آمد، برای تمامی بشریت به ارمغان آورد؛ این رسالت، برای همیشه و فراتر از زمان و مکان، رسالت عدل و داد و محبت و تسامح و برابری و تربیت و دانش و سخن نیکو و رفتار درست، باقی خواهد ماند و خود، فراخوانی برای دست اندرکاران امور تربیتی برای الهام‌گیری و عمل به آن و مراجعه صادقانه و همه جانبه به آن برای دریافت این آیین غنی و سرشار به لحاظ اهداف و محتوا و روش‌ها و این امداد آسمانی است که ما را از گمراهی و تباهی، نجات می‌بخشد. ما باید کوشش کنیم آنرا به صورت آیین‌نامه‌های گویا و روشن و عملی و بیانگر هویت و اهداف و آماج‌های آن در زندگی، تبدیل کنیم تا این امت بتواند همچنان آن نسل مؤمن و مسلمانی را تولید کند که بتوان بر آن امیدها بست و در پرتو واقعیت‌هایی که امروزه آنها را زندگی می‌کنیم، حضور تمدنی خود را به اثبات رساند، چنانچه عناصر این رسالت آسمانی از جهان ما پنهان گردد یا یک عنصر از آنها نادیده گرفته شود، امت ما گرفتار رنج‌ها و تحمیل‌هایی می‌شود که فاصله ما را با اسلام هرچه بیشتر می‌سازد؛ ما مسلمانان باید بدان پای‌بندی بیشتر داشته باشیم و به صورت درستی آنرا نمایندگی کنیم و در برنامه‌های درسی و آموزشی خود بگنجانیم و به صورت دایمی با آن زندگی کنیم و آنرا مرجع امینی برای ابزارهای آموزشی خود در آموزش نونهالان و فرزندانمان قرار دهیم تا انواع اندیشه‌ها و آموزش‌های وارداتی بیگانه‌ای که هیچ سنخیتی با اصول دین ما ندارند، به مغز و اندیشه آنها نفوذ نکند و همچنان بر عشق به سیره عطرآگین نبوی که شأن انسان و نقش او در زندگی را اعتلا بخشید و ارزش او را بالا برد، باقی بمانیم.

آیین آموزشی که ما در پی آنیم، آن نظام همه جانبه و فراگیری است که ارزش‌ها و نیکی‌ها و معارف انسان را تحکیم می‌بخشد و آنها را تقدیم دانش آموز یا دانشجو می‌کند تا به مرتبه کمالش برساند و بتواند مأموریت خود را در زندگی به انجام رساند. هدفهای آموزشی برای تحکیم ارزش‌ها و اصول مطرح شده شرع در قرآن و سنت و درواقع ثوابت دینی و کلیاتی است که تحت تأثیر شرایط و زمینه‌ها قرار نمی‌گیرند. نتیجه آنکه برنامه‌های آموزشی ما در جهان اسلام باید این ارزش‌ها و اصول را به عنوان اهداف ثابت و روشن خود در نظر گیرند و آنها را در دل و جان خردسالان و دانش‌آموختگان غرس کنند و تمام تلاش خود را بکارگیرند تا این خردسالان، تجسم بخش این ارزش‌ها در زندگی عملی خود شوند و بدان عمل کنند و با واقعیت‌های عملی که مردم زندگی می‌کنند پیوند تنگاتنگی پیدا کنند.

خیزش ملت‌ها و اعتلای جوامع، مرهون این ارزش‌های تربیتی و آموزشی است. اسلام با عقاید آسان و ساده خود منبع این خیزش و اعتلاست زیرا هویت امت و میراث عقیدتی و تمدنی و فرهنگی آن همواره از اصول ثابتی نشئت می‌گیرد که خود از این عقاید سرچشمه گرفته‌اند و ما وظیفه داریم به آنها پای‌بند باشیم و در زندگی روزمره، آنها را بکارگیریم، زیرا دور شدن از آنها ما را در معرض تباهی و سلطه دیگران قرار می‌دهد و امتی که با دین و آیین و کتاب خود فاصله گیرد در خانه خود شکست می‌خورد و آرامش و نیروی خود را از دست می‌دهد و سرزمینش و کشورش آماج حملات دشمنان قرار می‌گیرد.

فصل دوم:

ویژگی‌های اجتماعی سیره پیامبر (ص)

- راه‌کارهای وحدت اسلامی در سیرهٔ پیامبراعظم(ص)/اسماعیل دانش
- مراحل دعوت، ابزارها و شیوه‌های فرهنگی - ارتباطی پیامبر اعظم(ص)/بهرام جبارلوی شبستری
- مطالعه تحلیلی در خصوص نامه‌ها و پیمان‌های رسول الله(ص)/ظفر بنگاش
- جوان مسلمان آن‌گونه که پیامبر(ص) می‌خواهد/محمدعلی تسخیری
- نگاهی به سه اصل اساسی در سیرهٔ تربیتی نبوی/مصطفی دلشاد تهرانی
- وحدت بر محور نظام تربیت نبوی/محمد احسانی
- ویژگی‌های پدیده تکفیر و موضع سنت نبوی(ص) نسبت به آن/احمد مبلغی

راه‌کارهای وحدت اسلامی در

سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)

اسماعیل دانش

مرکز جهانی علوم اسلامی قم

راه‌کارهای وحدت اسلامی در سیرهٔ پیامبر اعظم(ص)

مقدمه

وحدت امت اسلامی ازاصول و ارزش‌های موردتأکید پیامبراعظم(ص)بوده است؛ ازمنظرآن حضرت، عزّت واقتدارهمه جانبه مسلمانان در پرتو وحدت وهم‌بستگی، در برابر دشمنان مشترک است.

پیامبراعظم(ص)، وحدت امت اسلامی را ازراهبردهای بنیادین اقتدارامت اسلامی درتمام زمان‌ها ومکان‌ها دانسته است وبرای برپایی وتحقق بخشیدن آن، تلاش‌های فراوانی نموده‌اند به‌گونه‌ای که اقتدار وعزت جامعه نو پای اسلامی در عصر رسالت، برآیند وحدت وراه‌کارهای ارایه شده ازسوی پیامبر خاتم(ص)بوده است. علاوه بر گفتارهای آن حضرت پیرامون ضرورت، اهمیت وفواید وحدت، از سیره سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیامبر(ص)، به‌دست می‌آید که آن حضرت بنیانگذار وحدت امت اسلامی درجامعه عربی آن زمان بوده است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«پیامبر (ص) شکاف‌های اجتماعی را به وحدت، اصلاح وفاصله ها را به هم پیوند داد.»[1]

اقبال لاهوری نیز می‌گوید:

۱ـ نهج البلاغه،خطبه ۲۳۱، (فلمّا الله به الصّدع،ورتق به الفتق و ...).

نقش نو، برصفحه هستی کشید — امتی گیتی گشایی آفرید
امتی از ماسوا بیگانه ئی — بر چراغ مصطفی پروانه ئی
امتی ازگرمی حق سینه تاب — ذرّه‌اش شمع حریم آفتاب
کائنات از طیف او رنگین شده — کعبه‌ها، بت خانه‌های چین شده
مرسلان و انبیاء آبای او — اکرم[1] او نزد حق اتقای او
کل مؤمن، اخوهٔ اندر دلش — حرّیت سرمایه آب وگلش[2]

پیامراعظم(ص) اسوه کامل درتمامی ابعادزندگی می‌باشد، طبیعی است که الگو قراردادن سیره آن حضرت، برای مسلمانان امروز نیز، کارآمدترین راه‌کارها را برای تحقق وحدت اسلامی، ارایه می‌نماید.

مقصود از وحدت

مراد از وحدت امت اسلامی این است که مسلمانان در کنار حفظ مذاهب خودشان بر محور مشترکات دینی مثل توحید، قرآن، پیامبر اعظم(ص) و سنت وسیره نبوی در برابر خطراتی که اصل اسلام وجامعه مسلمانان را تهدید می‌کند، هم‌بستگی وهمدلی داشته باشند واز اختلاف‌های گوناگون مذهبی، سیاسی، نژادی، زبانی و... که موجب وهن وسستی امت اسلامی‌می‌شود، دوری کنند.

پیامبر اعظم (ص) برای برپایی وحدت امت اسلامی راهبردهای گوناگونی داشته است که این مسئله درسیره آن حضرت به خوبی تجلّی یافته است که اینک به اختصار به بیان برخی آنها پرداخته می‌شود:

۱ـ ان اکرمکم عند الله اتقیکم

۲ـ اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی،ص۷۱.

وحدت ملّی ودینی درسیره نبوی

وجود مسلمانان مدینه، فصل جدیدی در زندگی پیامبر (ص) گشود ؛ حضرت با ورودش به مدینه، راهکارهای اساسی برای عزت واقتدار مسلمانان در پیش گرفت، پیمان نامه‌ها وعقد قراردادهای اخوت وبرادری بین گروههای مختلف آن زمان، به امضاء رسانیده ومنعقد کرد که این مسئله می‌تواند از بارزترین راهبردهای وحدت اسلامی در جامعه آن زمان باشد.

راه‌کارهای سیاسی- فرهنگی وحدت

الف ـ پیمان نامه عمومی درمدینه

درآغازورودپیامبر به مدینه، میان مسلمانان ویهودیان، تفاهم نسبی وجودداشت؛زیرا هر دو خداپرست وبت شکن بودند وجامعه یهودیان تصور می‌کردند که باتقویت اسلام ازحملات مسیحیان روم، در امان خواهند ماند. وانگهی میان آنها و اوسیان وخزرجیان بستگی‌ها وپیمان‌های دیرینه نیز وجود داشت. روی این جهات، پیامبر(ص)قراردادی دایربروحدت مهاجر وانصار نوشت ویهودیان مدینه (اوس وخزرج) نیز آن را امضاءکردند، پیامبر (ص) آیین وثروت آنها را طی شرایطی محترم شمرد که متن کامل آن را سیره نویسان ضبط کرده‌اند.[1] از آنجا که این قرارداد یک سند تاریخی زنده است وحاکی است که چگونه پیامبر(ص) به آنان احترام می‌گذاشته و با این پیمان توانستند یک جبهه متحد در برابر دشمنان به وجود آورند، نقاط حساس این سند را ذکرمی‌کنیم. البته در مفاد قرارداد به روشنی قید شده است که مسلمانان امت واحده‌ای جدا از مردم دیگر هستند (**انهم امة واحدة من دون الناس**) وارتباط بین مسلمانان وکافران نیست ونباید بین مسلمانان دوری باشد.

۱ـ مسلمانان در برابر ظلم وتجاوز با هم متحد خواهند بود.

۱ـ ابن هشام، السیرة النبویة، ج۲،ص۵۰۱.

۲ ـ امضاء کنندگان پیمان، ملت واحد را تشکیل می‌دهند، مهاجران قریش بـه رسـم سابق خویش قبل از اسلام در پرداختن خونبها باقی هستند، اگر فردی از آنها کـسی را کشت، یا فردی از آنها اسیر گردید، باید به کمک هـم خونبهـای اورا بپردازنـد واسـیر خود را بخرند.

۳ ـ هیچ مؤمنی بدون اشاره سایر مؤمنان در جهـاد فـی سـبیل الله صـلح نمـی‌کنـد وصلح جز برای همگان اجرا نخواهد شد.

۴ ـ تمامی گروه‌ها (که به جنگ مشغول‌انـد)بـه ترتیـب وارد جنـگ خواهنـد شـد وجنگیدن به یک گروه (دو مرتبه پشت سر هم) تحمیل نخواهد شد.

۵ ـ «ذمة الله» نسبت به همه افراد یکسان است.

۶ ـ اگر اختلافی بین مسلمین بروز کرد، مرجع حل آن خدا ورسول خواهند بود.

۷ ـ مسلمین، قرد مقروض ومدیونی را کـه دیـن او سـنگین اسـت، رهـا نخواهنـد ساخت، بلکه اورا کمک می‌کنند.

۸ ـ هیچ فرد با ایمانی حق ندارد، مؤمنی را برای خاطر کشتن کافری بکشد وهرگـز نباید کافری را بر ضد مسلمانی یاری کند.

۹ ـ پیمان وعهد خدا با تمام مسلمانان یکـی اسـت، از ایـن نظـر پـست‌تـرین آنهـا می‌تواند تعهداتی در برابر کفار به‌ذمه بگیرد.

۱۰ ـ مسلمانان دوستان وپشتیبان یکدیگرند.

۱۱ ـ هر فردی ازیهودیان ازمـا پیـروی کنـد واسـلام بیـاورد، از کمـک ویـاری مـا برخوردار خواهد بود وتفاوتی میان او ومسلمان دیگر نخواهد بود وکـسی حـق نـدارد اورا ستم کند ویا دیگری را بر ضد او تحریک کرده ودشمن اورا یاری نماید.

۱۲ ـ در عقد پیمان صلح باید مسلمانان متحد شوند وهیچ مـسلمانی بـدون جلـب نظر مسلمان دیگر جز بر عدالت ومساوات نمی‌تواند صلح برقرار کند.

در بخش دیگری از این پیمان نامه تاریخی که حاکی از روح وحـدت طلبـی میـان مسلمانان است، چنین آمده است:

۱ـ هیچ کس حق ندارد بدون اجازه «محمد » از این اتحادیه بیرون برود.

۲ـ خون هر مجروحی (تا چه رسد به مقتول) از این افراد، محترم است وهر کس خون کسی را بریزد، قصاص دامنگیر او شده وسرانجام خود و اهل بیت خود را هلاک کرده است مگر اینکه قاتل ستمدیده باشد.

۳ـ در جنگ‌هایی که یهودیان ومسلمانان دوشادوش هم می‌جنگند، هزینه هر کدام برعهده خود آنها است وهر کس که با متحدان این پیمان بجنگد باید متحدانه با او جنگید.

۴ـ مناسبات هم پیمان بر اساس نیکی وخوبی است وباید از بدی دور باشند.

۵ـ هیچ کس نباید در حق هم پیمان خود ستم کند، در چنین صورت باید ستمدیده را یاری کرد.

۶ ـ داخل «یثرب» برای امضاء کنندگان این پیمان منطقه حرم اعلام می‌گردد.

۷ـ جان همسایگان کسانی که پناه داده شده‌اند، بسان جان مااست، نباید به او ضرر رسانید.

۹ ـ مسلمانان ویهودیان امت واحده‌اند ومانندیک ملت در مدینه زندگی خواهند کرد وهر یک دین خودرا دارند.

باتوجه به مفاد پیمان‌نامه به دست می‌آیدکه پیامبر (ص) برای ایجاد احساسات مشترک ملی ودینی، تلاش فراوان نموده‌اند و به شهادت تاریخ موفقیت‌های قابل توجهی نیز به دست آورده است که یکی از راه‌کارهای اساسی درجهت تحقق وحدت امت اسلامی در آن عصر وزمان مطرح بوده است وامروزه نیز تحریک احساسات مشترک ملی ودینی نقش بسزایی دربسیج عمومی توده‌ها وایجاد هم‌بستگی وهمدلی دارد.

ب ـ پیمان نامه برادری در مدینه

از آن جایی که مهاجر وانصار پرورش یافته دو محیط مختلف بودند، در طرز

تفکر ومعاشرت، فاصله زیادی با هم داشتند ؛اوسیان و خزرجیان که جمعیت انصار را تشکیل می‌دادند، صدوبیست سال باهم جنگ کرده و دشمنان خونی همدیگر بودند وبا این اختلافات ادامه حیات دینی وسیاسی مسلمانان به هیچ وجه امکان پذیر نبود، ولی پیامبر(ص)تمام این مشکلات را با یاری خداوند، خردمندانه حل نمود، حضرت از طرف خدا مأمور شد که مهاجر وانصار را با یکدیگر برادر کنند؛ روزی در یک انجمن عمومی رو به هواداران خود کرده وفرمود:«تأخّوا فی الله اخوین اخوین؛ دو تا دوتا با یکدیگر برادردینی شوید.»[1]طبق بیان سیره ابن اسحاق، پیامبر(ص)میان یارانش (از مهاجرین وانصار)پیمان برادری می‌بندد تا دوتن دو تن در راه خدا برادر می‌شوند. آن‌گاه دست علی بن ابیطالب (ع) را گرفته، می‌گوید: این برادر من است.بدینسان رسول خدا(ص) که سرور پیامبران وامام پرهیزکاران وفرستاده پروردگار عالمیان است ودر میان بندگان خدا همتا وهمانندی ندارد، با علی بن ابیطالب (ع)برادر می‌شود. حمزه پسر عبدالمطلب که شیر خدا وشیر پیامبر(ص) و عموی او است، با زید بن حارثه که آزاد شده پیامبر (ص) است، برادر می‌شود چنان‌که حمزه در جنگ احد وقتی کارزار آغاز می‌کند، وصیت می‌کند که اگر کشته شد، زید بن حارثه میراث‌دار وی خواهد بود. جعفر بن ابیطالب ملقب به ذوالجناحین ((پرنده بهشت)) با معاذ بن جبل که از قبیله بنی سلمه است، برادر می‌شود. ابوبکر پسر ابی قحافه با خارجة بن زهیر از قبیله بلحارث بن خزرج برادر می‌شود. عمر بن خطاب با عتبان بن مالک از قبیله بنی سالم بن عوف برادر می‌شود. ابو عبیده جرّاح که عامر بن عبدالله نام دارد با سعد بن معاذ از قبیله عبدالاشهل برادر می‌شود. زبیر بن عوّام با سلمه بن سلامة از قبیله بلحارث بن خزرج یا به‌روایتی با عبدالله بن مسعود هم پیمان بنی زهره برادر می‌شود.طلحه بن عبیدالله با کعب بن مالک از قبیله سلمه، سعد بن زید بن عمر با اُبیّ بن کعب از قبیله بنی النجار، مصعب بن عمیر بن هاشم با ابو ایوب انصاری

۱ـ سیره ابن هشام، ج۲،ص۱۲۳.

(خالدبن‌زید) ازقبیله بنی النجار، ابو حذیفه پسر عتبه بن ربیعه با عباد بن بشر از قبیله عبد الاشهل، عمار بن یاسر (هم پیمان بنی مخزوم) باحذیفه بن الیمان از قبیله عبدعیس وهم پیمان قبیله عبدالاشهل، ابوذر(که همان بُریربن جناده یا جُندَب بن جُناده غفاری باشد)با منذربن عمرو از قبیله بنی ساعده، حاطب بن ابی بَلتَعه(هم پیمان بنی اسد)با عُوَیم بن ساعده از قبیله عمرو بن عوف، سلمان فارسی با ابودرداء(عویمر بن ثعلبه) ازقبیله بلحارث بن خزرج، بلال (آزاد شده ابوبکر ومؤذن پیامبر«ص») با ابورُوَیحه عبدالله بن عبد الرحمن خثعمی برادر می‌شوند.[۱]

این پیمان برای یاران پیامبر چنان عزیز است که بعدها وقتی عمر بن خطاب دیوان حقوق مجاهدان را تدوین می‌کند وبلال می‌خواهد به شام رفته و جهاد کند، عمر ازاومی‌پرسد حقوقت را ای بلال به که می‌سپاری ؟ می‌گوید: به ابو رویحه، من هرگز از او جدا نخواهم گشت ! به احترام وبه سپاس آن پیمان برادری که رسول خدا میان آن دوبسته است...[۲]

برخی اندیشمندان می‌گویند:« کار این مساوات وبرادری بدانجا کشید که هر مسلمانی برادر مسلمان خود را برخویشتن مقدم می‌داشت.چنانکه نوشته‌اند، روز تقسیم غنیمت‌های جنگی بنی نضیر، پیامبر (ص)به انصار گفت اگر مایل باشید مهاجران را در غنیمت شریک کنید واگر نه همه از آن شما باشد. انصار گفتند مانه تنها غنیمت‌ها را یکجا به برادران مهاجر خود می‌بخشیم بلکه آنان را در مال‌ها وخانه‌های خود شریک می‌کنیم.[۳]

پیامبر با طرح اخوت وبرادری توانست وحدت اسلامی را تحقق بخشد ومسلمانان را ازخطرات تهدیدکننده، حفظ نمایندکه سیصد نفرازمهاجروانصاررا بایکدیگر، برادرنمود و رو به مسلمانان می‌کرد و می‌گفت: فلانی! توبرادر فلانی هستی.

۱ـ سیره ابن اسحاق،ج۲،ص۱۵۳ـ ۱۵۰.

۲ـ همان، ص۱۵۳.

۳ـ سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام،ص۶۷.

سلیمان قندوزی می‌گوید: امام علی بعدازهمه باپیامبر عقد اخوت بست. آن حضرت به پیامبر عرض می‌کند که اصحاب خودرا بایگدیگربرادرکردیدولی عقد اخوت میان من ودیگری برقرار نکردید. پیامبر درجواب فرمود: به‌خدایی (که مرابرای هدایت مردم مبعوث فرموده) سوگند: به این علت کار برادری تورا عقب انداختم که می‌خواستم درپایان با توبرادر شوم؛ تونسبت به من مانند هارونی نسبت به موسی، جز این که پس ازمن پیامبری نیست. توبرادر ووارث من هستی.[۱]

ج ـ ایجاد وحدت دینی

پیامبر اعظم (ص) برای تحقق بخشیدن وحدت امت اسلامی در سخنانش پس از فتح مکه درمسجد الحرام می‌گوید:«**المسلم اخو مسلم والمسلمون هم يد واحدة علی من سواهم تتكافوا دمائهم يسعي بذنبهم ادناهم.**»[۲]

امام صادق(ع)نیزاین قضیه راشرح داده است: «مسلمان برادر مسلمان است، به اوستم نمی‌کندواوراخوار نمی‌سازدوبه اوخیانت نمی‌کند، برعهده مسلمانان است که نسبت به پیوند بایکدیگرویاری رساندن درشفقت ومواسات با نیازمندان ومهربانی نسبت به هم بکوشند تا همان‌گونه که خدای عزوجل فرمانتان داده است:«میان خود مهربان‌اند»، نسبت به هم مهربان باشید و نسبت به گرفتاری ایشان که از چشم شما پنهان مانده، اهتمام داشته باشید؛ چنان‌که گروه انصار دردوران رسول خدا(ص) این چنین بودند.»[۳]

پیامبر(ص) می‌فرماید:« دست خدا با جماعت است.»[٤] «دست خدا با جماعت است وشیطان هنگامی با کسی است که با جماعت به مخالفت پردازد.»[٥]

۱ـ سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، ج ۱، ص۵۵.
۲ـ محمد تقی هندی،کنزل العمال،ج۱،ص۱٤۹.
۳ـ محمدبن یعقوب کلینی،الکافی،ج۲، ص۱۷٤، ح۱۵.
٤ـ سنن ترمذی،ج٤،ص٤٦٦، ح۲۱٦٦.
٥ـ کنز العمال، ج۱،ص۲۰٦،ح۱۰۳۱.

چنان که ملاحظه می‌شود ایجاد حس مشترک دینی بین مسلمانان در کلام زیبای آن حضرت کاملا مشهود است. البته رمز وحدت در روح انسان با ایمان ودیندار وجود دارد، به گفته مولوی:

جان گرگان وسگان ازهم جداست　　متحد جان‌های مردان خداست

پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید:«بر شما باد به جماعت؛ زیرا دست خدا با جماعت است وشیطان با یک تن همراه واز دو تن دورتر است.»[1] بنابراین پیامبر، مسلمانان رابرادر همدیگر می‌داندوبایدمثل دست واحد محکم واستوار ازجامعه توحیدی، دفاع نمایند.

د ـ نفی قوم‌گرایی

یکی از راه‌کارهای پیامبر اعظم (ص) در جهت تحقق وحدت امت اسلامی نفی نژادپرستی، قوم گرایی وتبعیض‌های ناروا بود ؛زیرا با ظهور اسلام درمیان اعراب مسئله نژادپرستی وتفاخر به قبیله، فراوان وجود داشت. اسلام با تعصبات قومی ونژادی مبارزه کرد؛ قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم.»[2]

پیامبراعظم(ص) در جهت برقراری وحدت اسلامی، زید بن حارثه را فرمانده سپاه اسلام، بلال حبشی را مؤذن ویژه قرارمی‌دهد وازسلمان فارسی ایرانی تجلیل می‌کند وبه او مقام ومنزلت والا می‌بخشد تا به این ترتیب هم با تبعیض‌های موجود به مبارزه برخیزد وهم بتدریج ارزش‌های الهی را ملاک منصب‌ها ومنزلت‌های اجتماعی معرفی نماید.

پیامبر(ص) آشکارا اعلام می‌کند که آن غلام حبشی واین سید قریشی (هردو) نزدمن یکسان هستند وبدین سان آن حضرت منادی برحق مساوات

۱ـ جلال الدین السیوطی، الدرالمنثور، ج۵،ص٦٦.

۲ـ حجرات،۱۳.

اسلامی وبنیان‌گذار وحدت امت اسلامی است؛ زیرا: «ایها الناسُ إنّ‌رَبّکم واحدٌ وإنّ أباکُم واحدٌ، کُلُّکُم لأدَمَ وآدمُ مِن تُرابٍ(إنّ‌أکرَمکم عند الله أتقاکم)وَلیسَ لِعربیٍّ علي عجَمي فضلٌ إلاّ بالتقوی.»[۱]

پیامبر اکرم(ص) درروایتی، افتخار به اقوام گذشته را یک چیز بی‌ارزش می‌خوانند وکسانی را که به چنین کارهایی خود را مشغول می‌کنند به (جعل) تشبیه می‌کند ومی‌فرماید: «آنانکه به‌قومیت خود تفاخر می‌کنند، این کار را رها کنند وبدانند که آن مایه‌های افتخار، جز ذغال جهنم نیستند واگر آنان دست ازاین کار نکشند، نزد خدا از جعل‌هایی که کثافت را با بینی خود حمل می‌کنند، پست‌تر خواهند بود.»[۲]

درجنگ احد، سلمان فارسی پس ازاین که ضربت را به یکی از افراد دشمن فرود، آورد، از روی غرور گفت: «خذها وانا الغلام الفارسی.»یعنی این ضربت را ازمن تحویل بگیر که من یک جوان فارسی هستم، پیامبر(ص)پی برد که این سخن، تعصبات دیگران رابرخواهد انگیخت، فورابه اوگفت که چرانگفتی منم جوان انصاری.[۳] یعنی چرابه چیزی که به آیین ومسلک مربوط است افتخار نکردی ومسئله قومی ونژادی را مطرح نموده‌ای! پیامبر(ص) در جای دیگر می‌فرماید:«عربیت، پدر کسی بشمار نمی‌رود فقط زبان گویایی است، آن که عملش نتواند اورا به جایی برساند، حسب ونسبش نیز او را به‌جایی نخواهد رساند.»

روزی سلمان فارسی در مسجد پیامبر (ص)نشسته بود، عده‌ای از بزرگان صحابه نیز حاضر بودند، سخن از اصل ونسب به میان آمد، هرکس درباره اصل ونسب خود چیزی می‌گفت و آن را بالا می‌برد، نوبت به سلمان رسید، به اوگفتند تو از اصل

۱ـ ابو محمد حرّانی، تحف العقول،ترجمه صادق حسن زاده،ص ٥٦.

۲ـ سنن ابی داود، ج۲، ص٦٤٢،(لیدعن رجال فخرهم باقوام،انما هم فحم من فحم جهنم.او لیکونن اهون علی الله من الجعلان التی تدفع بانفها النتن).

۳ـ همان، ص٦٢٥.

ونسب خودت بگو، این مرد فرزانه تعلیم یافته وتربیت شده‌ی اسلامی به‌جای این که از اصل ونسب وافتخارات نژادی سخن به میان آورد، گفت: «من نامم سلمان است وفرزند یکی از بندگان خدا هستم، گمراه بودم، خداوند به وسیله محمد(ص) مرا راهنمایی کرد، فقیر بودم خداوند به وسیله محمد(ص) مرا بی‌نیاز کرد، برده بودم خداوند به وسیله محمد(ص) مرا آزاد کرد؛ این است اصل ونسب من.در این زمان پیامبر (ص)وارد شد وسلمان گزارش جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر(ص)رو کرد به آن جماعت که همه از قریش بودند وفرمود:« ای گروه قریش! خون یعنی چه؟ نژاد یعنی چه؟ نسب افتخار آمیز هر کس دین اواست. مردانگی هرکس عبارت است از خلق وخوی وشخصیت وکار بیشتر او، اصل وریشه هر کس عبارت است از عقل وفهم وادراک او، چه ریشه واصل نژادی بالاتر از عقل است.!؟یعنی به جای افتخار به استخوان‌های پوسیده، به دین، اخلاق، عقل، فهم وادراک خود افتخار کنید.

تأکیدات پیامبر (ص) درباره بی‌اساس بودن تعصبات قومی ونژادی، اثر عمیقی در قلوب مسلمانان بالاخص در مسلمانان غیر عرب گذاشت وهم‌بستگی ووحدت درمیان مسلمانان ایجاد نمود.به همین دلیل مسلمانان اعم از عرب وغیر عرب، اسلام را از خود می‌دانستند وبه همین جهت تعصبات نژادی نتوانست مسلمانان غیر عرب را به اسلام بدبین کند.[1]

بنابراین پیامبر اعظم(ص)با نفی تعصبات نژادی وقومی وحدت امت اسلامی را تحقق بخشید، وارزش‌های دینی والهی را احیاء کرد.اقبال لاهوری نیز سیره آن حضرت را در جهت تحقق وحدت امت اسلامی مورد تأکید قرارداده واز راهبردهای

۱ـ مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام وایران، انتشارات صدرا، ۱۳٦٦، ص۷٦.

بنیادین وحدت اسلامی به حساب آورده است وچنین می‌گوید:

نیست از روم وعرب پیوند ما — نیست پابند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی[1] بسته‌ایم — زین جهت با یکدگر پیوسته‌ایم
رشته ما یک تولایش بس است — چشم ما را کیف صهبایش بس است
مستی او، تا به‌خون ما دوید — کهنه را آتش زد و نوآفرید
عشق او سرمایه جمعیت است — همچو خون اندرعروق ملت است
عشق در جان ونسب در پیکر است — رشته عشق از نسب محکم‌تر است
عشق ورزی از نسب بایدگذشت — هم ز ایران وعرب باید گذشت
امت او، مثل او نور حق است — هستی ما از وجودش مشتق است.[2]

هـ ـ بهره‌گیری فرهنگی ازظرفیت های موجود

پیامبرخاتم(ص)درجهت تحقق وحدت اسلامی ازظرفیت موجودومقتضیات جامعه آن زمان بهره‌برداری مناسب می‌کرده است که دراین باره نقش کعبه وکیفیت استفاده پیامبرازآن به عنوان یکی از ابزارهای ارزشی وحدت، شایان توجه ودقت است؛زیرا: **«إنّ أوّل بیتٍ وُضِعَ لِلناسِ لَلّذي بِبَکّة مُبارَکًا وَ هُدًی للعالَمین»**[3]

پیامبر(ص) از موقعیت مکانی وزمانی ایام حج در مقطعی که تمام مردم **جزیرة العرب** به آن جا می‌آمدند، بهره می‌برد تا دعوت توحیدی خود را به مهتران وبزرگان قبایل ارایه دهد.در متون تاریخی نام قبیله‌های «بنی حنیفه»، «کنده»، « بنی صعصعه»، «کلب» ودیگران را در فراخوان حضرت می‌بینیم وحتی گرایش مردم یثرب به اسلام هم از طریق همین تدبیر در استفاده از موقعیت خانه خدا وموسم حج بوده است:«**جَعَلَ**

۱ـ محبوب حجازی، مراد سر آمد محبان عالم، پیغمبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله است.
۲ـ کلیات اقبال، همان،ص۱۱۰.
۳ـ آل عمران،۹۶.

اللَهُ الکَعبَةَ البَیتَ الحَرَامَ قِیماً لِّلنَّاسِ.»[۱] میزان کارآمدی این عمل در تمایل وکشش توده‌ها به سوی پیامبر(ص)به قدری بود که کفار ومشرکان را کاملا در موضع انفعالی قرار می‌داد.آن گونه که پیش از آغاز مراسم برای جلوگیری از شعاع نفوذ پیام نبی (ص)به مشورت می‌پرداختند تا مناسب‌ترین شیوه‌های تبلیغی وروانی را برای تغییر اذهان مخاطبان ومردم به کار گیرند.شعارهای روانی ـ سیاسی آنها این بود:«وَقَالُوا یَاأَیُّهَاالَّذِي نُزِّلَ عَلَیهِ الذِّکرُ إِنَّكَ لَمَجنُونٌ»[۲]

بنابراین پیامبر (ص) با استفاده از ظرفیت موجود جامعه آن زمان ونقش کعبه مکرمه برای برپایی وحدت اسلامی استفاده می‌کرد که یکی از راه‌کارهای بنیادین وحدت امت اسلامی بوده است.

راه‌کارهای اجتماعی وفردی وحدت

الف ـ حمایت از محرومان

درراستای نفی تعصبات قومی، استراتژی حمایت از محرومان وبیچارگان نیزوجوددارد.این گروه که عمدتا بردگانی از مردان وزنان‌اند، طبق قوانین حاکم، زیر پوشش حمایتی هیچ قوم وقبیله‌ای نبودند ولذا از کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی محروم می‌شدند وبه دلیل وضعیت موجود حاکم سیاسی دوران جاهلی ونیز ناتوانی‌های گوناگون این افراد، امکان پی ریزی جامعه‌ای مستقل فراهم نبود.

رسول اکرم (ص)با عقل رشید و وجدان سلیم دریافته بود که افراد بشر در اصل طینت ومواهب فطری، نظیر یکدیگرند وهمه آنان دارای روح واراده وعواطف و احساسات انسانی هستند وتفاوت در نژاد ورنگ وزبان وزاد وبوم و... منشاء تبعیض در حقوق نمی‌تواند باشد، پس چرا بعضی از افراد بشر، بعضی دیگر را به بردگی

۱ـ مائده، ۹۷.

۲ـ حجر،٦.

بگیرند وعلاوه بر سلب آزادی، آنها را ازتمام حقوق بشری نیز محروم بدارند؟

او نیک می‌دانست که زدودن یک فکر هزاران ساله که در دماغ هر دو دسته (اربابان وبردگان) رسوخ کرده است، جز از راه ایجاد تحول در طرز فکر جامعه میسر نمی‌گردد وبا وضع یک ماده قانونی بدون ضمانت اجرا از داخل نفس مالک ومملوک، یک نظام طبقاتی ریشه دار را نمی‌توان از میان برداشت، بردگان نیز به حکم عادت ومرور زمان نیروی اراده‌شان از کار افتاده وقدرت استقلال و تصرف را از دست داده بودند وآزادگی وآزاد زیستن در وجودشان کاملا تخدیر شده وباورشان شده بود که حق حیاتشان در همین وضع مرگ آساست. پس باید این شکل اجتماعی را بتدریج وبا پیشرفت رشد جامعه واتخاذ تدابیر حکیمانه حل نمود.ابتدا به هر مناسبتی به گوش هر دو طبقه فرامی‌خواند که: «اربابان وبردگان برادر یکدیگراند وهمه آنها از یک نژاد هستند ومنشاءاصلی همگی ازهمین خاک است وسفید پوستان را برسیاه پوستان هیچ گونه مزیت طبیعی نیست وبدترین مردم نزدخدا همانا‌آدم فروشانند.بردگان برادران شمایند که زیردست شما واقع شده‌اند ودارای حقوق هستند.شما باید از هرنوع غذا که می‌خورید، به آنها بخورانید واز هر آنچه که به تن خودتان می‌پوشید به آنها بپوشانید وبه کار طاقت فرسا وادارشان نکنید ودر کارها خودتان هم به آنها کمک نمایید..».[1] ونیز می‌فرماید: « هرگاه آنها را صدا می‌زنید، ادب را رعایت کنید ونگویید (بنده من) یا (کنیز من) مردان همه شمابندگان خدایند وهمه زنان کنیزان خدایند ومالک همگی اوست، بلکه بگویید (پسرک من) یا (جوانک من).» [2]

پیامبر، زیدبن حارثه غلام خودراکه همسرش خدیجه به اوبخشیده بود، آزاد نمود و برای اینکه حقارت وزبونی را از فکر او بیرون کند، او را پسر خوانده خویش معرفی کرد و همین‌که زید به سن رشد وجوانی رسید به منظورلغو برتری نژادی که جامعه آن

۱ـ اسماعیل بخاری، صحیح بخاری،ج۳، ص۱٤۹.

۲ـ صحیح مسلم، ج۷،ص٤۷.

روزاهمیت می‌داد، دخترعمه خود زینب را به همسری او در آورد.[۱]

در چنین شرایط بحرانی، مبارزه پیامبر اکرم (ص)با تبیعض‌ها و قوم گرایی‌ها واز سویی، حمایت از محرومان، سبب جذب این گروه به اسلام وپیامبر (ص) شد وبدین ترتیب گروه کثیری بر محور رسول خدا(ص)وحدت اجتماعی وسیاسی پدید آوردند.در واقع، محتوای فکری دعوت حضرت در اعلام اصالت تقوا وکرامت انسانی و نیز مقتضای عملکرد او، نقش یک ابزار پویا بر ای ایجاد وحدت اسلامی‌بوده است.

چنین اعلام حمایت وجانبداری از محرومان [باعث شد که] بتدریج قلمروآن گسترش یافت به گونه‌ای که توانست نیروهای گریزان وستمدیده را به مرکز واحد هدایت نماید ووحدت امت اسلامی‌را نهادینه سازد.

ب ـ تحمل ومدارا

جریان‌های تفرقه واختلاف درمدینه همواره آشکارا وپنهان درپی فرصت بودندکه بتوانند آب را گل آلود نمایند وبا ایجاداختلاف به مقصود باطل‌شان نایل گردند، پیامبر اکرم(ص)که ازدرایت سیاسی وخردمندی کامل برخوردار بودند، باتحمل ومدارا وحدت امت اسلامی را حفظ وجلوی بروزهرگونه اختلاف ونفاق راگرفتند. برخورد پیامبر با منافقان که جبهه داخلی علیه آن حضرت راتشکیل داده بودند، [این بود که] برای حفظ وحدت جامعه، باآنان باتحمل ومدارا برخورمی‌نمود.از این روآن حضرت بنابر مصالح جهان اسلام وامت اسلامی در برخورد با عبدالله ابن ابیّ رئیس منافقان مدینه که خیانت‌هایش درمراحل گوناگون برای پیامبر(ص) و امت اسلامی آشکار شده بود، اقدامی نکرد. قرآن کریم با اشاره به جریان غزوه «بنی المصطلق» از زبان عبدالله بن ابیّ، می‌فرماید: «لَئِن رَّجَعنَا إلَی‌المَدِینَة لَیُخرِجَنَّ الأعَزُّمِنهَا الأذَلَّ.»[۲]

۱ـ الاصابه، ج ۱،ص ۵٤۵.

۲ـ منافقین، ۸

مسلمانان وصحابه پیامبر (ص) هنگامی که از توطئه عبد الله بن ابی خبردار شدند، از پیامبر (ص)اجازه خواستند تا او را به قتل برسانند، پیامبر (ص)برای حفظ وحدت امت اسلامی آن‌ها را از این کار بر حذرداشت[۱] بلکه فرمود تا هنگامی که زنده است با او مانند یک دوست ورفیق رفتار می‌کنیم.[۲]

مربع منافقی است که در هنگامی که از مزرعه‌اش در جنگ احد، به پیامبر اعظم(ص) جسارت نمود، یاران واصحاب رسول خدا (ص)می‌خواستند وی را بکشند ولی آن حضرت با کمال لطف ومدارا ازوی درگذشت وفرمود: «با این مرد لجوج کوردل کاری نداشته باشید.»[۳]

پیامبر (ص)نه تنها در برابر منافقان تحمل ومدارا داشت بلکه در برابر مخالفان مثل یهود نیز با مدارا رفتار می‌نمود به گونه‌ای که رفتار شایسته آن حضرت موجب جذب آنان به اسلام می‌شده است.

بنابراین پیامبراکرم باتحمل ومداراوباچشم پوشی وگذشت ازامور ومسایل شخصی به‌خاطر مصالح امت اسلامی، وحدت جامعه اسلامی‌رابنیان نهادکه سر انجام آن حضرت توانستند اقتدار وعزت برای مسلمانان عصرش به ارمغان بیاورد.

عبدالغفورآخوندنعمانی ترکمن، روحانی وعالم بزرگ اهل سنت پس ازتبیین وضعیت مسلمانان صدر اسلام ووضعیت اسفبارکنونی مسلمانان، حالات آنها رادرشعری چنین شرح می‌دهد:

مامسلمانان چه نیکوروزگاری داشتیم	راستی خوش عزت و خوش اعتباری داشتیم
چون گل وبلبل انیس و مونس ودمسازهم	درگلستان وفا، خوش برگ وباری داشتیم
سوزن ومژگان مهیا تا که بیرون آوریم	گر به پا از گردش ایام، خاری داشتیم
پرچم دین مبین، بردیم تا دیوارچین	چون که عزم آهنین واستواری داشتیم

۱ـ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار،ج۱۹،ص۱۰۸.

۲ـ سیره ابن هشام،ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی،ص۱۹۸.

۳ـ سیره ابن هشام،ج۲،ص۶۵.

امپراطـــوران عـــالم، مـــرتعش ازبـــیم مـــا — چون رشادت‌های بی حد وشماری داشتیم
این چنین بـودیم تـا بـودیم بـا هـم متحـد — از نفـاق واز تفـرق تـا فـراری داشـتیم
این چنین بودیم تا بودیم بـا هـم راسـتگوی — از دروغ و از تصنّع ننـگ وعـاری داشـتیم
درمیـان مـا در آمـد، عاقبـت دسـت نفـاق — رفت ازآن برباد، هر عزّو وقـاری داشـتیم.

راه‌کارهای وحدت امت اسلامی درعصر حاضر

وحدت جوهره قوام، پایداری وحیـات هـستی است وپیـامبران، سـفیران وحـدت اسلامی می‌باشند. به گفته اقبال لاهوری:

برگ وساز کائنات از وحدت است — اندر این عالم حیات از وحدت است.

پیامبر اعظم (ص)پیامبر وحدت ورسول رحمت است «**وجعلني رسول الرحمة ورسول الملاحم**»[1] ندای وحدت طلبانه او، فریاد وحدت طلبانه تمامی انبیـای الهـی اسـت وایـن آهنگ شیرین در حلقوم مبارک او به کمال نهایی خود می‌رسد. به گفته مولوی:

نام احمد نام جمله انبیاء است — چونکه صد آمد نود هم پیش ما است.

بدون تردید امت اسلامی به‌عنـوان امـت محمـد (ص)، گـسترش دعـوت او را تـا توسعه امت واحده الهی در پهنه گیتی به دوش دارند؛ زیرا «**کنتم خـیر امـة اخرجـت للناس...**»[2] وهمانانند که برگزیدگان خدایند وغیر آنان، زیان کاران. زیرا: «**ومن یبتغ غـیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهوفي الاخرة من الخاسرین**»[3]

باتوجه به راه‌کارهای ارایـه شـده درسـیره نبـوی بـرای رسـیدن بـه وحـدت امـت اسلامی درزمانه وعصرکنونی، راه‌های عملی ذیل نیز پیشنهاد می‌شود:

۱ـ مراجعه به قرآن، سنت و سیره نبوی وعترت رسول خـدا(ص) کـه همـواره بـه مسلمانان وحدت وهم‌بستگی را تاکید کرده‌اند.

۱ـ شیخ صدوق، معنای الاخبار، تصیح علی اکبر غفاری، بیروت دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ق،ص۵۱.
۲ـ آل عمران، ۱۱۰.
۳ـ آل عمران، ۸۵.

۲ـ تحمل نظرات مخالف ومدارا با پیروان مذاهب [دیگر].

۳ـ دوری از تعصبات خشک گوناگون ملی، قومی ونژادی.

٤ـ آشنایی شیعه وسنی از آراء ونظریات علمی یکدیگر با مطالعه کتاب‌های مربوط به یکدیگر.

٥ـ تعامل اندیشمندان فرقه‌های گوناگون اسلامی وگفت‌وگوهای علمی جهت رفع سوءتفاهم‌ها.

٦ـ آشنایی با توطئه‌های دشمن برای ایجاد اختلاف.

۷ـ احترام به مقدسات یکدیگر.

۸ـ دوری از تهمت وافترا نسبت به یکدیگر.

۹ـ کنترل افراد تندرو که موجب نفاق وتفرقه می‌گردند.

۱۰ـ تقویت نقطه‌های مشترک.

۱۱ـ ایجاد مراکز آموزشی ـ پژوهشی مشترک، جهت آشنایی با آراءیکدیگر.

۱۲ـ ایجاد رسانه‌های پیام رسانی مشترک، برای تقویت روح وحدت طلبی، پیام رسانی سالم و...

نتیجه

وحدت امت اسلامی، از اصول مورد تأکید پیامبر اعظم (ص)بوده است.از منظر آن حضرت اقتدار مسلمانان در پرتو وحدت می‌باشد. وحدت امت اسلامی از راهبردهای بنیادین واساسی اقتدار امت اسلامی در تمام اعصار وقرون است؛ پیامبرخاتم(ص) برای تحقق بخشیدن وحدت اسلامی در میان جامعهٔ آن زمان، تلاش‌های فراوان نموده‌اند، به گونه‌ای که اقتدار وعزت نوپای جامعهٔ اسلامی‌عصر رسالت، برآیند وحدت وراه‌کارهای ارایه شده ازسوی پیامبر اعظم (ص)بوده است.

از آن جایی که پیامبر اعظم (ص) اسوهٔ کامل زندگی است، الگو قرار دادن سیرهٔ آن حضرت، کارآمدترین راه‌کارها را برای مسلمانان امروز در جهت تحقق وحدت اسلامی ارایه می‌نماید.

پیامبر(ص) در آغاز ورودش به مدینه، قراردادی دایر بر وحدت مهاجر وانصار نوشت و اوس وخزرج نیز آن را امضاء کردند ؛ پیامبر (ص)آیین وثروت آنها را طی شرایطی محترم شمرد.البته اوسیان وخزرجیان صدوبیست سال با هم جنگ کرده ودشمنان خونی همدیگر بودند، پیامبر(ص)تمام این مشکلات را خردمندانه حل نمود و روزی در یک انجمن عمومی میان آنان پیمان برادری دینی بست ودوتن دو تن آنها را در راه خدا برادر دینی ساخت، به گونه‌ای که کار برادری بدانجا کشید که هر مسلمان برادر مسلمان خود را بر خویشتن مقدم می‌داشت.

پیامبر اعظم(ص)برای تحقق بخشیدن وحدت امت اسلامی، پس از فتح مکه در مسجد الحرام، رسماً دستور دینی صادر کرد واعلان نمود که مسلمانان برادر همدیگرند ومانند ید واحدند.با نفی قوم گرایی وملی گرایی در جهت تحقق وحدت اسلامی کوشش فراوان نمودند و از موقعیت مکانی وزمانی ایام حج ومکه مکرمه، برای تحقق وحدت اسلامی، بهره برداری شایسته نمودند.

استراتژی حمایت از محرومان وبیچارگان نیز از راه‌کارهای اساسی پیامبر (ص)در جهت تحقق وحدت اسلامی بوده است که با اعلام حمایت از قشر محروم وستمدیده، آنان را به مرکز واحدی هدایت نمودند تا وحدت اسلامی را تحقق بخشد.تحمل ومدارای حضرت نیز در جهت وحدت اسلامی بوده است.

فهرست منابع:

۱ـ قرآن کریم.

۲ـ نهج البلاغه.

۳ـ لاهوری، اقبال، کلیات اشعار فارسی، بامقدمهٔ احمد سروش، انتشارات کتابخانهٔ سنایی، بی تا.

٤ـ ابن هشام، السیرة النبویة، دارالوفاء، بیروت، بی تا.

۵ـ ابن اسحاق، سیرة ابن اسحاق ، افست، مؤسسه اسماعلیان، ۱۳٦۸.

٦ـ شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ۱۳۷۸،۲٤.

۷ـ قندوزی، سلیمان، ینابیع الموده، بیروت، دارالفکر.

۸ـ هندی، متقی، کنزالعمال، مؤسسة الرّساله، ۱٤۰۵ ق.

۹ـ کلینی، محمد ابن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.

۱۰ـ ترمذي، ابی عیسی محمد ابن عیسی بن سوره، سنن، بیروت، دارالکتب العلمیّه، ۱٤۰۸ق.

۱۱ـ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، قم، ۱٤۰٤ق.

۱۲ـ حرّانی، ابو محمد، تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، انتشارات آل علی،۱۳۸۲.

۱۳ـ السجستانی، سلیمان بن الاشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر.

۱٤ـ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام وایران، انتشارات صدرا، ۱۳٦٦.

۱۵ـ بخاری، اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، داراالعلم، ۱٤۰۷.

۱٦ـ النیشابوری، مسلم بن الحجاج القشیری، صحیح المسلم، بیروت، دارالفکر لطباعة والنشر،بی‌تا.

۱۷ـ عسقلانی، ابن حجر، الاصابة في تمیز الصحابة.

۱۸ـ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱٤۰۳ق.

۱۹ـ تصحیح غفاری، علی اکبر، معانی الاخبار، شیخ صدوق، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۹ق.

۲۰ـ مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی، ۳۷٦ ش.

مراحل دعوت، ابزارها و شیوه‌های

فرهنگی ـ ارتباطی پیامبر اعظم (ص)

بهرام جبارلوی شبستری

پژوهشگر و دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد

علوم ارتباطات اجتماعی

مراحل دعوت، ابزارها و شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی پیامبر اعظم(ص)

۱) مقدمه

قرآن کریم همهٔ انبیا را دارای شأن تبلیغی و در نتیجه همه ادیان را تبلیغی می‌داند و تمام پیامبران را حامل پیام‌هایی معرفی کرده است که باید آنها را به مردم برسانند و هر یک از آنها نیز پیروانی داشته‌اند که در همه امور از جمله تبلیغ دین از آنان پیروی می‌کرده‌اند. بنابراین تبلیغ جزو اصول و مبانی دعوت هر یک از انبیا می‌باشد و در دیدگاه قرآن همه انبیا و رسولان، علی رغم تفاوتی که در کتاب‌های کلامی و لغوی برای این دو عنوان قائل شده‌اند [۱]؛ دارای شأن و وظیفهٔ تبلیغی می‌باشند (خندان، ۱۳۷۴: صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴).

اما در این میان، یکی از جنبه‌های بسیار مهم زندگی پیامبر اعظم (ص) که بر اساس نظر اندیشمندان، تاکنون توجه شایسته و بایسته‌ای به آن نشده است؛ حیات تبلیغی [۲] حضرت محمد (ص) است؛ یعنی تأمل در ابزارها و شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی که به کار بستن آنها از سوی رسول اعظم (ص) موجب شد تا دین اسلام و آموزه‌های الهی آن، ابتدا در میان ساکنان عرب نواحی مرکزی شبه جزیرهٔ عربستان و سپس در قسمت پهناوری از جهان انتشار یابد.

بنابراین توصیف و تبیین سیره تبلیغی (با مفهومی مترادف با دعوت) پیامبر اعظم(ص)، از دیدگاه دانش ارتباطات با تأکید بر این موضوع که این اقدام به معنای نیازمندی اسلام به این دانش نیست؛ می‌تواند به عنوان ابزاری برای سهولت اندیشه در تبلیغ اسلامی و تبلیغ در اسلام باشد. که در این نوشته سعی شده با استفاده از روش مطالعه اسنادی به این موضوع تا حد امکان پرداخته شود.

۲) مبانی نظری و مفهومی

۲-۱) واژه‌شناسی تبلیغ و دعوت

" تبلیغ " واژه‌ای عربی بر وزن " تفعیل " و مصدر متعدی از ریشهٔ " ب ـ ل ـ غ " (بلغ، یبلغ، بلوغاً = رسیدن) به معنای رسانیدن می‌باشد و مفهوم لغوی آن نیز "رسانیدن پیغام یا خبر " است.

در تعریف تبلیغ در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «رسانیدن عقاید دینی یا غیر آنها با وسایل ممکنه» و مؤلف در توضیح تبلیغ کردن می‌نویسد: «خواندن کسی را به دینی و عقیدتی و مذهبی و مسلکی و روشی. کشاندن کسی به راهی که تبلیغ کننده قصد دارد.» بنابراین در تعریف توسعه یافتهٔ لغوی تبلیغ می‌توان گفت که «تبلیغ رساندن شیء (موضوع) مورد نظر است، از ساده‌ترین و نزدیک‌ترین راه ممکن به شرط فهماندن آن به مخاطب» (خندان، ۱۳۷۴: صص ۱۵ ـ ۱۶).

دعوت (الدعوه) از ریشهٔ " د ـ ع ـ و " (دعی ـ یدعو ـ دعوه) می‌باشد و اسم مصدری است به معنای کشاندن و سوق دادن چیزی به سوی خود، به وسیلهٔ صدا یا کلامی که از خود انسان باشد. دعوت، هم به معنای دعا و ابتهال و تقاضا از خداوند متعال به کار می‌رود و هم به معنای فراخواندن و دعوت کردن به چیزی. دعوت، هم به معنای دین اسلام است و هم به معنای تبلیغ و تلاش برای نشر آن. به عبارتی دعوت، لفظ مشترکی است بین "رسالت اسلام و تعالیم آن، اعم از عقیده و عبادت و معاملات و شرایع و احکام" از یک سو و "تمامی وسیله‌ها و ابزارهای جلب مردم به

سوی این رسالت و تمامی راه‌های تبلیغ خدا و پیامبرش"؛ که معنای دوم همان تعریف اصطلاحی تبلیغ می‌باشد (خندان، ۱۳۷۴: صص ۲۹ ـ ۳۱).

حال با توجه به اینکه واژهٔ تبلیغ بیشتر در زبان فارسی و واژهٔ دعوت، در زبان عربی کاربرد دارد و بر اساس آرای اندیشمندان، می‌توان این دو واژه را تحت یک پوشش مورد بررسی قرار داد و تفاوتی بین تبلیغ و دعوت، به گونه‌ای که این دو را مقابل یکدیگر قرار دهد، نیست (خندان، ۱۳۷۴: صص ۹۴ ـ ۱۶). بنابراین در این مقاله، دعوت به مفهومی مترادف با واژهٔ تبلیغ در زبان فارسی به کار رفته است که بر سازوکارهای فرهنگی ـ ارتباطی تکیه دارد [۳].

۲ ـ ۲) مراحل دعوت پیامبر اعظم (ص)

الف - مراحل دعوت در عهدهای مکی و مدنی

اندیشمندان، مراحل دعوت پیامبر اعظم (ص) در عهدهای مکی و مدنی؛ به عبارتی در طول ۲۳ سالی که جامعهٔ بشری از وجود با برکت حضرت محمد (ص) به عنوان خاتم النبیین، به طور مستقیم برخوردار بوده است را بر اساس، مستندات و ویژگی‌های ارتباطی آنها، حداقل بین ۲ تا ۵ مرحله طبقه بندی نموده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: (الویری، ۱۳۸۳: صص ۴۳ ـ ۴۴؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۳۳ ـ ۲۴۲ و ۳۳۹ ـ ۳۴۱ و ۴۳۳ و ۵۱۹ و فیاض، ۱۳۸۴: صص ۶۰ ـ ۶۲ و ۶۵ ـ ۶۶):

ـ " ابن قیم جوزیه " مراحل دعوت پیامبر اعظم (ص) را شامل ۵ مرحله می‌داند: ۱. نبوت؛ ۲. إنذار عشیره اقرب؛ ۳. إنذار قوم؛ ۴. إنذار عرب ۵. إنذار هر که دعوت به او برسد از جن و انس تا پایان جهان.

ـ " احمد شلبی " نیز دعوت پیامبر اعظم (ص) را به سه مرحله تقسیم کرده است که عبارتند از: ۱. مرحله دعوت فردی که همان مرحله دعوت مخفی است: «**یا ایها المدثر قم فأنذر**» (مدثر / ۱ و ۲)؛ ۲. مرحله دعوت بنی عبدالمطلب: «**و أنذر عشیرتك الاقربین**» (شعرا / ۲۱۴) و ۳. مرحلهٔ دعوت عمومی: «**فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین**» (حجر / ۹۴).

- " سیوطی " مراحل دعوت پیامبر اعظم (ص) را به دو مرحله: مخفی و علنی تقسیم بندی کرده است.

- " الحربی " نیز مراحل دعوت پیامبر اعظم (ص) را بدین ترتیب توصیف کرده است: ۱. مرحله مخفی که خود از دو مرحله و روش فرعی تشکیل می‌شود: الف- ارتباط فردی ب - اجتماع و تشکل در منزل ارقم بن ابی ارقم؛ ۲. مرحله دعوت علنی که خود از چند مرحله فرعی: الف - دعوت بنی عبدالمطلب و بنی عبدمناف که آغاز مرحله دعوت آشکار است و ب - دعوت همه قریش؛ تشکیل شده است؛ ۳. مرحلهٔ فرق نهادن میان حق و باطل و اعراض از مشرکین: «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین» (طه / ۱۳۲ و حجر / ۹۴) که سفر پیامبر اعظم (ص) به طائف و عرضهٔ دعوت خویش بر قبایل در این مرحله از دعوت واقع شده است و ۴. مرحلهٔ عمومیت یافتن رسالت برای همهٔ مردم: «**قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً**» (اعراف/۱۵۸).

ب - ویژگی‌های عمومی و ارتباطی مراحل دعوت

ویژگی‌های عمومی و ارتباطی مراحل اصلی دعوت پیامبر اعظم (ص)؛ پس از اینکه، آن حضرت در سن ۴۰ سالگی و در روز ۲۷ رجب از جانب خداوند متعال، پس از دریافت نخستین آیات الهی[۴] (سورهٔ مبارکه علق - اقرأ باسم ربک الذی خلق) و پیوند با مبدأ الهی، به عنوان خاتم المرسلین، مبعوث و مأمور ابلاغ پیام الهی گردیدند و حضرت خدیجه (س) و حضرت علی (ع) نیز به پیامبر ایمان و رسالتش را تصدیق نمودند؛ بدین گونه است که:

برخی اندیشمندان مانند الویری (۱۳۸۴: ص ص ۴۴ - ۴۵) آغاز دعوت پیامبر(ص) را همزمان با بعثت آن حضرت در عهد مکی می‌دانند و تأکید دارند حفظ کلمهٔ " اقرأ " به عنوان بخشی از آیه ۱ سورهٔ مبارکه علق، در حقیقت اثبات و نشان دادن جنبه و هویت ارتباطی دین اسلام است و این، خود یک نکته ظریف تبلیغی نیز محسوب می‌شود.

اما نکتهٔ مهم این است که، نزول آیات اولیه سورهٔ مبارکهٔ علق، اگرچه به معنی اعلام بعثت حضرت رسول بود، اما به خودی خود، وظیفه‌ای را برای انذار و دعوت مردم به دوش ایشان نمی‌گذاشت و خصوصاً این که، با انقطاع وحی [۵]، پیامبر دستور جدیدی دریافت نداشته و مأموریت ابلاغ و اعلام نبوت را نیافته بود. ولی برخی عقیده دارند که دستور انذار و ابلاغ دعوت اسلام با نزول آیات اولیهٔ سورهٔ " مدثر " آغاز شد و رسول خدا از همین زمان مراحل دعوت خویش را آغاز کرده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ص ۲۳۳ ـ ۲۳۴).

از این رو پس از ابلاغ دستور انذار، ابتدا مرحلهٔ دعوت مخفی و به عبارتی صحیح‌تر، " محدود " آغاز شد، که مدت آن حدود ۳ سال بوده است. طی این دوره قریش از ادعای نبوت حضرت محمد (ص) مطلع بوده است. در این دوره، رسول اعظم (ص) از طریق برقراری روابط میان فردی مستقیم و یا غیر مستقیم و بدون اعلان عمومی و عدم استفاده از شیوه‌های ارتباط گروهی و جمعی؛ تنها به دعوت افراد مناسب می‌پرداخت و آشکارا به عیب‌جویی از عقاید مکیان و بت پرستی ایشان نمی‌پرداخت؛ بلکه تنها به دعوت فردی مردم به اسلام می‌پرداخت و به نفی و انکار نهانی بت پرستی بسنده می‌کرد و مشرکین و اشراف مکه نیز از محتوای ضد ستمگری و جباریت و هدف‌های براندازی نظام اشرافی و مناسبات بهره کشی حاکم، جهت استقرار عدالت نبوی، بی اطلاع بودند. اما علی رغم واکنش‌های سطحی ضد رسول اکرم و مسلمانان قریش، تمرکز دعوت ایشان در خانه ارقم بود و موضوع دعوت هم فقط اقرار به توحید و برائت از بت‌ها بوده و نخستین عملی که بر مسلمانان در این دوره فرض شد، نماز بوده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ص ۲۳۴ ـ ۲۳۶ و فیاضی، ۱۳۸۴: ص ص ۶۰ ـ ۶۱).

در ادامه با گرویدن نزدیک به پنجاه نفر به اسلام و در شرایطی که زمینه‌های ذهنی و اجتماعی برای علنی شدن دعوت پیامبر اعظم (ص) فراهم شد، خداوند متعال به

عنوان تمهید سایر مقدمات دعوت علنی و کاملاً گسترده اسلام، آیه ۲۱۴ سوره شعرا را نازل کرد و فرمود: «**و أنذر عشیرتك الاقربین**.. ـ اینک نزدیک‌ترین افراد عشیره‌ات را (دعوت کن و) از عذاب خدا بترسان (که ایمان بیاورند).» و این دستور الهی، زمینهٔ آغاز دومین مرحله دعوت پیامبر (ص) که دوره دعوت علنی و انذار خویشاوندان نزدیک نامیده شده است را در عهد مکی فراهم کرد. به عبارتی ورود به این مرحله، به معنی روی آوردن پیامبر (ص) به شیوهٔ ارتباط گروهی در کنار روش ارتباط فردی و چهره به چهره می‌باشد و نکته مهم در اتفاقات مرتبط با انذار یوم الدار، این است که تا آغاز دوره مذکور، هیچ کدام از بنی عبدالمطلب، حتی حضرت حمزه و حضرت ابوطالب نیز به رسول اعظم (ص)، ایمان نیاورده بودند و اسلام اینان قطعاً بعد از سال سوم بعثت روی داده است و این اقدام پیامبر مقدمه دعوت علنی عمومی مردم بود که این روش تبلیغ، یعنی دعوت در درون و سپس گستراندن آن در برون، موجب تسریع در گسترش دعوت پیامبر اعظم (ص) شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۳۷ ـ ۲۴۱ و الویری، ۱۳۸۳: ص ۴۹).

به هر حال بعد از مرحله مذکور، مرحله دعوت علنی عمومی و اعراض از مشرکین در عهد مکی شروع شد. دکتر زرگری‌نژاد در این باره می‌نویسد (۱۳۸۴: ص۲۴۲): «مقاومت و عدم همراهی خویشاوندان نزدیک، مانع از آن نشد که خداوند، فرمان دعوت علنی عمومی را صادر نکند. [چرا که] سه سال تلاش در دوره دعوت پنهانی، زمینه‌های ذهنی و اجتماعی دعوت عمومی و گسترده را فراهم نموده بود. [البته] متأسفانه به درستی نمی‌دانیم که آیه: «**فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین**» (حجر/۹۴) چه مدت بعد از آیه «وأنذر عشیرتک الاقربین» نازل شده است. همین اندازه می‌دانیم که اولاً این فاصله بسیار اندک بوده، ثانیاً پیامبر خود قبل از نزول این آیه، از استهزای مکیان نگرانی داشته است... [بنابراین] در می‌یابیم که در کنار دستور دعوت عمومی، پیامبر، فرمان اعراض از مشرکین را نیز دریافت داشته و این آغاز صف بندی موحدین و مشرکین در مکه است».

در این دوره، استفاده آن حضرت از شیوهٔ ارتباط گروهی برای دعوت افزایش یافت و منزل ارقم ابن ابی ارقم که مکانی در درون شهر مکه و در نزدیکی خانهٔ کعبه، در پای کوه صفا بود و قبلاً از سوی پیامبر اعظم(ص) برای خواندن نماز و آموزش قرآن و دین تعیین شده بود، در تبلیغ اسلام نقش مهمی را عهده‌دار شد و پیغمبر روزها در آن خانه به سر می‌برد و مسلمانان قدیمی، اشخاص تازه را به آنجا می‌آوردند تا سخنان پیامبر و آیات قرآن را بشنوند (فیاض، ۱۳۸۴: ص ۶۱ و الویری،۱۳۸۳: صص۴۹ ـ ۵۰).

در این مرحله، دعوت پیامبر اعظم (ص) بر بنیاد سه محور: ۱. پرستش خدای واحد و سرزنش بت پرستی؛ ۲. تبیین هدف بعثت در ابلاغ یکتاپرستی و فراخوان عمومی آن و ۳. فلاح و نجات در پرتو توحید و ترک عبادت بتان استوار بود و با آگاهی قریش از کارکردهای اجتماعی توحید و به خطر افتادن پایگاه اشرافی مبتنی بر بت‌پرستی و فساد قریش و ارزش‌ها و هنجارهای متأثر از آن، واکنش‌های تندی برای مقابله با پیامبر (ص) و دعوت او آغاز شد که تلاش برای انزوای اجتماعی پیامبر و ایجاد مانع در مسیر ابلاغ دعوت پیامبر با اتخاذ سیاست‌های خشونت بار مانند: شکنجه و آزار مسلمانان، تحقیر و نیرنگ و فراهم سازی و انجام یک برنامه هجوم تبلیغی و روانی علیه پیامبر (ص) و طرح اتهاماتی مانند سحر بودن قرآن (احقاف / ۷)، ساحر بودن پیامبر (یونس / ۲)، شعر بودن قرآن (یس / ۶۹)، شاعر بودن پیامبر (انبیا / ۵)، جنون (صافات / ۳۴)، فراگیری تعالیم دینی از بشر و انکار جنبهٔ وحیانی دین (نحل/۱۰۳) و القای شبهه در این باره که چرا قرآن بر شخص دیگری نازل نمی‌شود (زخرف/ ۳۱)، از جمله ویژگی‌های عمومی و ارتباطی این دوره بشمار می‌رود (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۴۲ ـ ۲۶۹ و الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۱).

به هر حال، با افزایش اقدامات گوناگون از جمله ارتباطی و روانی مشرکان مکه، علیه پیامبر (ص) و مسلمانان در سال ششم بعثت، عده‌ای از صحابهٔ پیامبر به سرزمین

حبشه، طی دو مرحله مهاجرت کردند که این مهاجرت‌ها پیش از ماجرای انعقاد پیمان نامه مشهور تحریمی قریش علیه مسلمانان در برقراری هر گونه روابط اجتماعی و اقتصادی با آنان، انجام گرفته است. اما بعد از اتمام طرح محاصره شعب ابی طالب، تا اوایل سال ۱۴ بعثت که آخرین سال‌های دوره مکی محسوب می‌شود، سخت‌ترین و در همان حال، حیاتی‌ترین دوره تبلیغ اسلام توسط پیامبر بشمار می‌رود؛ چرا که ایشان پس از خروج از شعب ابی طالب، با تلاش مضاعف برای پراکندن دعوت اسلامی و تماس گسترده با زائران کعبه و عرضهٔ دعوت خویش بر آنها و جست‌وجو برای یافتن پایگاهی خارج مکه، مانند سفر به طائف؛ سرانجام توانست مرکزیت دعوت اسلامی را به خارج از مرزهای مکه یعنی به یثرب منتقل نماید (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۷۰ ـ ۲۷۸ و الویری، ۱۳۸۳: صص ۵۱ ـ ۵۳ و شهیدی، ۱۳۶۸: صص ۵۳ ـ ۵۹).

اما در ماه ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت (برابر با سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی) با مهاجرت رسول اعظم(ص) و در ادامه سایر مسلمانان ساکن مکه به شهر مدینه و آغاز دوره مدنی، دعوت اسلام، جنبه عمومیت یافتن رسالت برای همهٔ مردم جهان را نیز پیدا کرد. چرا که بر عکس دورهٔ مکی، برنامه‌ها، شیوه عمل، سیره و روش‌های تبلیغی و اجتماعی پیامبر و نیز قواعد و احکام نازل شده در قالب سوره‌های مدنی، آشکارا از هدف پیامبر در تأسیس یک نظام اجتماعی در عصر مدنی حکایت دارد؛ به طوری که از جمله موارد ارتباطی مهم در روزهای آغازین دوره هجرت تا ماه صفر سال ۱۱ هجری که حضرت محمد (ص) رحلت فرمودند و به جوار حق تعالی شتافتند، می‌توان به بنای نخستین مسجد به عنوان یک نهاد ارتباطی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مهم تا به امروز، برگزاری نخستین نماز جمعه، پیوند خطابه با اسلام و تحول و تکامل آن، انعقاد نخستین پیمان‌نامهٔ عمومی در اسلام (توجه به آزادی دینی)، تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه، آغاز عملیات روانی منافقان و یهودیان علیه پیامبر (ص)،

ارسال نامه برای عرضه محتوای کلی اسلام و دعوت پادشاهان و رؤسای قبایل اطراف جزیره العرب به اسلام، ظهور پیامبران دروغی، ارایه و آموزش قوانین و قواعد اجتماعی و تعاملات انسانی، ارایه و آموزش قواعد عبادات فردی و تحصیل کمال انسانی و تلاش برای وحدت با اهل کتاب؛ اشاره کرد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ۳۱۹، ۳۲۶، ۴۲۴، ۵۱۹ و ۵۴۹ و شهیدی، ۱۳۶۷: صص ۵۹ ـ ۱۰۴ و فیاض، ۱۳۸۴: صص۷۲ ـ ۱۱۱).

۳) ابزارها، نهادها و شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی پیامبر اعظم(ص) در عهدهای مکی و مدنی

ارتباطات الهی، انسانی، اجتماعی، میان فرهنگی و ابزاری در طول تاریخ اسلام، پایهٔ اساسی در توسعه و پیشرفت این آیین مقدس و مکتب دینی و سیاسی بوده است و همیشه یک جریان پیوسته بین ارتباطات، دین و سیاست می‌بینیم که در سایر تمدن‌ها و ادیان وجود ندارد.

به طوری که اسلام در بدو تولد خود، ابتدا برخی از وسایل ارتباطی زمان جاهلیت، مانند: شعر و خطابه را با تغییر پیام در خدمت ترویج و تبلیغ اسلام درآورد و در ادامه برخی گونه‌های جدید، مانند: قرآن، سنت، اذان، روابط دوستانه و شخصی، سرایا، مسجد، حج و... را ابداع و به کار گرفت (خندان، ۱۳۷۴: ص ۲۲۱).

از این رو بررسی منابع تاریخی، بیانگر این نکته مهم است که پیامبر اعظم (ص) با توجه به اتصال به منابع لایزال الهی و در نتیجه توان مخاطب شناسی و جامعه شناسی بسیار دقیقی که داشتند، از ابزارها، نهادها و شیوه فرهنگی ـ ارتباطی متفاوت و متعدد برای نشر دعوت اسلامی بهره گرفتند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف - قرآن

قرآن، پیام اصلی اسلام است که حتی رمزگذاری آن نیز به وسیلهٔ خداوند متعال انجام شده است و به عبارتی دیگر محتوای پیام اسلام، همان محتوای قرآن است که

خداوند متعال، محتوای آن را با نماد الفاظ از طریق جبرئیل بر پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی خاتم المرسلین (ص) نازل فرموده است. اما مسئلهٔ مهم در اینجا این است که انتقال پیام خداوند، با دریافت پیامبر (ص) به پایان نمی‌رسد و همین که پیامبر این پیام را دریافت نمود، باید خود به فرستنده و ابلاغ کننده‌ای تبدیل شود و این پیام را به دیگران منتقل سازد و پیامبر اکرم (ص) نیز نسبت به قرآن، هیچ دخل و تصرفی نه در الفاظ و نه در محتوا انجام نمی‌دهد و قرآن را آن گونه که بر او نازل شده است به دیگران منتقل می‌سازد (خندان، ۱۳۷۴: صص ۱۸۴ ـ ۱۸۵).

دربارهٔ ویژگی‌های قرآن، این رسانهٔ الهی که معجزه جاویدان رسول اعظم (ص) می‌باشد، امام علی (ع) فرموده‌اند:

«... قرآن فرمان دهنده است و بازدارنده، خاموش است و گوینده، حجت خداست بر آفریدگانش که بدان پیمان گرفته است از ایشان و همگان را نهاده است در گرو آن. نور ـ هدایت ـ خود را با قرآن تمام گرداند و دین خود را بدان به کمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند» (خطبه ۱۸۳ نهج‌البلاغه / شهیدی، ۱۳۸۰: ص ۱۹۴).

بنابراین خداوند که منبع اصلی پیام دین به طور اعم است، پیام‌های خود را با رمزهایی که خود به آنها " آیه" می‌گوید، برای بشر فرستاده است و محتوای پیام تبلیغی اسلام و دعوت اسلام، همان محتوای قرآن است (خندان، ۱۳۷۴: صص ۲۰۸ـ ۲۱۲).

ب - ابداع نهادها و نمادهای جدید ارتباطی

از جمله مسایل مهم و شایان توجه در روش تبلیغ پیامبر اعظم (ص)، وضع شعائر دینی و ابداع نهادها و نمادهایی بوده است که تا زمان آغاز عصر دعوت ایشان، رواج نداشت و این رسانه سازی، نقشی مؤثر و مهم در یادآوری معارف دینی و یا تبلیغ و یا فراخوان برای انجام یک آیین دینی به همراه داشته است که از جمله آنها می‌توان به مسجد، نماز، نماز جمعه، اذان، اقامه، منبر، کتابت و نویسندگی اشاره کرد (الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۳ و مطهری، ۱۳۷۸: ص ۲۳۴).

مراد از جنبه تبلیغی بودن اذان و اقامه، این است که یکی از مهم‌ترین روش‌های تبلیغ، القاء از طریق تکرار است و در این دو شعار دینی که هر روز پنج بار تکرار می‌شود، بسیاری از معارف و تعالیم دینی به صورت کوتاه و موجز مورد تأکید قرار می‌گیرد. به ویژه که مستحب است مؤمنان به هنگام شنیدن فرازهای اذان و اقامه آن را تکرار کنند (الویری، ۱۳۸۳: صص ۵۳ ـ ۵۴).

مسجد نیز در نظام دینی، پایگاهی برای عبادت فردی و مرکزی برای اخذ تصمیم‌ها و مشورت‌ها و حل و فصل امور و برنامه‌ریزی و سیاست گذاری حرکت‌ها است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ۳۳۹) و در یک کلام، مکانی برای نشر معارف دینی در ابعاد فردی و اجتماعی بشمار می‌رود. از این رو، رسول اعظم (ص) بلافاصله پس از خروج از مکه و آغاز گسترش دعوت اسلام، قبل از ورود به مدینه، نخستین مسجد را در قبا با یاری امام علی (ع)، بنا کرد.

در واقع می‌توان گفت که مهم‌ترین پدیده جغرافیایی همه دین‌ها را پرستش‌گاه‌ها و عبادت‌گاه‌های آنها تشکیل می‌دهد و " مسجد "، به عنوان نخستین هدیه جغرافیایی، مولود بینش اسلامی و دین شریف اسلام، از سوی حضرت محمد (ص) به مسلمانان عطا شد (سعیدی رضوانی، ۱۳۷۲: صص ۳۵ ـ ۳۶).

نماز جمعه نیز، نماز عمومی هفتگی اسلام است؛ که منظور عمده از این اجتماع، شنیدن خطابه‌های آن است (مطهری، ۱۳۸۵: صص ۲۳۶ و ۲۳۹).

ج - تحول محتوایی در ابزارها و روش‌های ارتباطی موجود

از دیگر نکات مهم درباره ابزارها و روش‌های ارتباطی پیامبر اعظم (ص) این است که آن حضرت با ایجاد تحول در برخی ابزارها و روش‌های موجود [قبل از آغاز عصر دعوت اسلام]، آنها را در خدمت اهداف دینی قرار داد که نمونه این ابزارها، مراسم حج [حج ابراهیمی تحریف شده توسط مشرکان]، خطابه، شعر و قصه است (الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۴).

عرب از فنونی که مربوط به زبان است، یعنی شعر، خطابه و نویسندگی، شعر و خطابه را داشته است که البته از لحاظ معنا محدود بوده است ولی عرب جاهلیت، اثر کتابت و نویسندگی نداشته است و یا اثری باقی نمانده است. اما وقتی که اسلام ظهور کرد، در هر سه قسمت تأثیر گذاشت؛ به طوری که، به معنای شعر وسعت داد، در خطابه تحول عظیم ایجاد کرد و کتابت و نویسندگی [را همان طور که قبلاً بیان شد] ابداع کرد و حضرت رسول اعظم (ص) و همچنین امام علی (ع) اول خطیب بشمار می‌روند. البته ظاهراً پیامبر در ایام حضور در مکه از این روش کمتر استفاده می‌کردند و پس از هجرت به مدینه [استفاده از این روش گسترش یافت و حتی] پیش از استقرار [پیامبر] در این شهر، ایشان به ایراد خطبه و برپایی نماز جمعه پرداختند (مطهری، ۱۳۸۵: صص ۲۳۴ ـ ۲۳۵ و الویری، ۱۳۸۳: صص ۵۵ ـ ۵۶).

البته ذکر این نکته مهم است که موسم‌های حج، در همان سال‌های نخست آغاز و گسترش دعوت پیامبر اعظم (ص) [که حج ابراهیمی دوباره احیا نشده بود]، همیشه فرصت مناسبی بود که ایشان از آن برای نشر دین و دعوت قبایل استفاده می‌کردند. زیرا طوایف مختلف در این موسم، در مکه و بازارهای اطراف آن جمع می‌شدند و حرمت ماه‌ها نیز هر گونه آسیب و آزاری را ممنوع می‌داشت و پیامبر با توجه به فضای به وجود آمده، افراد سرشناسی را که دارای نفوذ در میان قوم خود بودند، وقتی وارد مکه می‌شدند، شناسایی و با آنها ارتباط برقرار می‌کرد و به دین اسلام دعوت می‌نمود؛ به طوری که تماس با زائران شهر یثرب نیز که به انعقاد پیمان عقبهٔ اول و دوم و سرانجام هجرت مسلمانان و پیامبر به شهر یثرب منجر شد، در ایام حج و از طریق عرضهٔ دعوت پیامبر بر قبایل مختلف صورت گرفت (فیاض، ۱۳۸۴: ص ۶۶ و الویری، ۱۳۸۲: صص ۵۴ ـ ۵۵).

د - منش و شخصیت پیامبر اعظم(ص)

بدون تردید از جمله عوامل بسیار مهم در سرعت گسترش دعوت پیامبر اعظم(ص)، ارائه الگوی عملی از رفتار و منش و شخصیت خود ایشان بوده است.

"اسوه حسنه‌ای " که بعدها، قرآن نیز بر آن تأکید کرد(الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۶).

به طوری که بدون تردید نرم‌خویی پیامبر اعظم (ص) در برابر ایذاء و آزار قریش، تأثیر فرهنگی و تبلیغی فراوان داشت و به گسترش دعوت در مکه مدد رساند. قریش به طعنه نام مبارک پیامبر را به جای " محمد "، " مذمم " می‌خواندند و سپس آن بزرگوار را سب و هجو می‌کردند و پیامبر می‌فرمود: آیا در شگفت نیستید که خداوند چگونه مرا از آزار قریش در امان می‌دارد؟ آنها مذمم را سب و هجو می‌کنند و حال آن که من محمد هستم و یا ایشان را به جنون، ساحری و... متهم می‌کردند (الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۸ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۵۳ و ۲۵۵).

همچنین پیامبر اسلام همیشه عطوفت و بخشش را بر انتقام و کشتار مقدم می‌داشته است و توصیه پیامبر به رعایت حال اسیران و اینکه مسلمانان موظفند رفاه حال اسیران را بر رفاه خود ترجیح دهند، نمونه‌ای بی سابقه در تاریخ بشریت بشمار می‌رود (شهیدی، ۱۳۶۷: ص ۸۹ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ۳۸۵).

هـ - معرفی منطقی و استدلالی دین اسلام

یکی دیگر از روش‌های پیامبر اعظم (ص) برای تبلیغ دین، پیش گرفتن روش بحث منطقی در برخورد با مخاطبان بود. به عنوان مثال وقتی قریش از " حصین " درخواست کردند که با پیامبر صحبت کند تا آن حضرت از بت‌های آنها به بدی یاد نکند، وی به نزد پیامبر آمد و خطاب به ایشان گفت: چه می‌گویید؟ چرا بت‌های ما را به بدی یاد می‌کنی؟ پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: ای حصین چند خدا را می‌پرستی؟ وی گفت: هفت خدا را در زمین و یک خدا را در آسمان. حضرت پرسید: وقتی زیانی متوجه تو می‌شود کدام یک را می‌خوانی؟ حصین گفت: خدایی را که در آسمان است. حضرت فرمود: اگر اموال تو از بین برود، کدام یک را می‌خوانی؟ گفت: خدایی را که در آسمان است.

حضرت فرمود: هموست که دعای تو را اجابت می‌کند و حال آنکه تو برای او شریک قائل می‌شوی. ای حصین اسلام بیاور تا در امان باشی و حصین نیز اسلام آورد. نمونه‌هایی دیگر از این گفت و گوها را به طور مثال با " عتبه بن ربیعه " به نمایندگی از قریش و یا با ابوطالب که حامل پیام‌های قریش بود در منابع می‌توان یافت (الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۴).

و - هجرت

یکی از روش‌های تبلیغی پیامبر اعظم (ص)، توصیه ایشان به هجرت بوده است. اتخاذ و انجام این تصمیم چه در هجرت مسلمانان به حبشه و چه هجرت پیامبر اعظم (ص) و سایر مسلمانان به یثرب، ضمن اینکه فضایی مناسب برای آرامش و آسایش مسلمانان و امکان عمل به تکالیف اسلامی و استمرار تبلیغ در شرایط بن بست کامل دعوت در مکه را فراهم کرد همچنین این امر به نوعی موجبات گستراندن مرزهای دعوت اسلامی و انتشار اسلام شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۲۷۲ ـ ۲۷۳ و الویری، ۱۳۸۳: صص ۵۶ ـ ۵۷).

ز - اعزام مُبلغ

یکی از شیوه‌های دعوت اسلام که از سوی پیامبر اعظم (ص) به کار گرفته می‌شد، اعزام مُبلغ بود. پیامبر به همراه بیعت کنندگان از شهر یثرب، " مصعب بن عمیر " را برای خواندن قرآن و بیان احکام و تعالیم دین اسلام روانه داشت. پیامبر بعدها از این روش، یعنی اعزام مبلغان برای شناساندن دین مبین اسلام به فراوانی استفاده کرد. به طوری که پس از غزوه تبوک و تسلیم طائف و در سال‌های نهم و دهم هجری، که نفوذ اسلام، به همه جای جزیره العرب گسترده شد و از آن پس، دائماً وفدهای قبائل و امرای عرب به مدینه می‌آمدند و به اسلام مشرف می‌شدند؛ غالباً پیامبر کسی را برای گرفتن صدقات و دیگری را برای تعلیم دین و قرآن همراه آنها می‌فرستاد (الویری، ۱۳۸۳: ص ۵۹ و فیاض، ۱۳۸۴: صص ۱۰۵ ـ ۱۰۶).

ح - مبارزه با خرافات

بی گمان اگر پیامبر اعظم (ص) در سیر حوادث زندگی، امت خود را به سوی پرهیز جدی از غُلّو درباره خویش نمی‌خواند، اگر نه در زمان حیات، لااقل در زمان مرگش، امت وی، او را بر مسندی غیر از مسند پیامبری از جنس بشر می‌نشاندند و از همین موضع غلو بود که آیین محمد، موجب گمراهی می‌گشت و نه فلاح و رستگاری و از سوی دیگر همین رفتار، به نوعی یک جهت گیری تبلیغی در شیوه‌های فرهنگی ارتباطی پیامبر بشمار می‌رود. چنان چه پس از آنکه یگانه پسر حضرت محمد (ص) که بیش از یک سال و ده ماه نداشت، درگذشت و خورشید در آن روز به مدت دو ساعت گرفت. وقتی عموم مردم علی رغم گرویدن به اسلام بر اساس تفکرهای خرافی و جاهلی، گرفتن خورشید را نشانه‌ای از همدردی کیهان با درد و غم پیامبر اعظم (ص) تفسیر کردند. ایشان بی تأمل و تردید به میان آنان رفت و با لحنی قاطع به آنان گفت که: «ماه و خورشید دو نشانه از نشانه‌های خدایند، برای مرگ یا زندگی کسی نمی‌گیرند. پس هر گاه چنین دیدید به مسجدهای خود پناه برید.» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ص ۵۵۲).

ط - مبارزه با جنگ‌های روانی

انسان نمی‌تواند از آغاز خلقت تا به حال جامعه‌ای را تصور کند که خالی از شایعه[۶] باشد و حتی برخی آن را یک پدیده اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌نامند. ولی شایعات مختلف هر چه باشند، چه عمری کوتاه داشته باشند یا دراز، خصمانه باشند یا ویران کننده، از مهم‌ترین سلاح‌های مهلک جنگ‌های روانی در جوامع بشری بشمار می‌روند (نصر، ۱۳۸۰: ص ۲۹۷).

یکی از شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی پیامبر اعظم (ص) با مدد الهی، مبارزه با شایعات گوناگون بوده است. صلاح نصر در این زمینه نوشته (۱۳۸۰: ص ۲۹۸): «قرآن

کریم به بسیاری از شایعات اشاره کرده است که با هدف نابود ساختن بنیان دعوت مقدس پیامبر و ایجاد شک و تردید در آن، توسط افراد ضعیف النفس و مغرض از یهودیان و کفار و منافقان در مورد حضرت رسول اعظم (ص) و اصحاب ایشان و سایر انبیا و پیامبران [۷] رواج داده می‌شد. می‌بینیم شایعاتی که در مورد پیامبر و صحابهٔ وی در صدر اسلام بر سر زبان‌ها می‌افتاد، پیش از هجرت پیامبر به شهر مدینه، جوی مناسب نمی‌یافت ولی در مدینه، جو آماده و مناسب برای انتشار آنها پیدا شد؛ زیرا تعداد یهودیان در مدینه زیاد بود و طایفه‌های جدیدی نیز یافت می‌شدند که اسلام در اولین شهر دعوت به اسلام، یعنی مکه، با آنها برخورد نداشت؛ از جمله این طایفه‌ها، منافقان بودند که به ویژه وقتی تعداد مسلمانان و عظمت آنها فزونی یافت، به نفاق‌افکنی پرداختند [۸] و در این کار از مهارت [خاصی] برخوردار بودند.»

ی - تلاش برای وحدت با اهل کتاب

بر خلاف تعصبات علمای یهود و نصاری که همه پیامبران قبلی را به خود اختصاص می‌دادند و هم از اعتراف به وحدت مبانی عقاید انبیای توحیدی گریزان بودند؛ یکی از مبانی گفت‌وگوی پیامبر اعظم (ص) با اهل کتاب در مدینه، این بود که به ایشان، تفهیم کند که تمام پیامبران از جانب خدای واحد مبعوث شده‌اند و جز تفاوت شرایع که ضرورت تکامل اجتماعی در هر دوره است، در اصل و مبانی با یکدیگر وحدت داشتند و هرگز به راه تضاد و تفرقه نرفته‌اند. پس پیروان این پیامبران نیز باید راه‌های تفرقه را وانهند و به وحدت گرایند (آل عمران / ۸۳ و ۸۴). از این رو تفاوت قائل شدن میان مسیحیان و یهودیان درستکار و نادرست و انفاق و عدالت در قضاوت، نمونه‌هایی از شیوه‌های تبلیغی پیامبر اعظم (ص) در قبال پیروان اهل کتاب بوده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۴۲۸ ـ ۴۲۹).

ک - نامه‌نگاری با محتوای دعوت به اسلام

دکتر محمد حمیدالله (۱۳۷۷: ص ۴۲): نامه‌های [۹] پیامبر اسلام (ص) را از نظر محتوایی به ۷ گروه تقسیم کرده است که عبارتند از: ۱. اقطاع و بخشش‌ها؛ ۲. امان نامه‌ها؛ ۳. پناه نامه‌ها؛ ۴. دعوت به اسلام؛ ۵. بیان احکام اسلامی؛ ۶. پیمان صلح با مشرکان؛ ۷. نامه نگاری با دشمنان.

همچنین بر اساس بررسی‌های وی، این هفت گروه محتوایی نامه‌های پیامبر اعظم(ص) به طور مستقیم و غیر مستقیم تأثیر چشمگیری در پویایی و اثربخشی دعوت اسلام برجا گذاشته است و به نظر وی در مجموع اتخاذ این امر، یک راهبرد تبلیغی هوشمندانه بی نظیر در تبلیغ احکام الهی در تاریخ بشریت بشمار می‌رود. به طوری که اقطاع ملک و اعطای اموال که به عنوان بخشش‌هایی از سوی پیامبر نسبت به مسلمانان و گاه غیر مسلمانان انجام یافته است و شمار بسیاری از نامه‌های پیامبر را در بر می‌گیرد بیشتر با شرط پذیرفتن اسلام و انجام کارهای واجب اسلامی بوده است و یا امان‌نامه‌هایی که از سوی رسول اعظم (ص) به کسانی داده شده است، همراه با شرط پذیرش اسلام و انجام کارهای واجب اسلامی بوده است (حمیدالله، ۱۳۷۷: صص ۴۲ ـ ۴۳).

در گروه دیگر از نامه‌های پیامبر اسلام (ص) که شمار آنها نیز کم نیست و پناه نامه‌ها نامیده می‌شوند، شروطی نه چندان دشوار، یاد شده است و نیک اندیشی و پاکدلی نسبت به مسلمانان، یکی از آنها است؛ ولی در بیشتر این گونه پیمان نامه‌ها، گرویدن به آیین اسلام یکی از شرط‌های بنیادین از سوی پناه دهنده است و یا نامه‌هایی که محتوای آنها بیان احکام اسلامی بوده است، رسول اعظم (ص) احکام عبادی و بیشتر احکام اقتصادی اسلام را نشر و اشاعه داده است (حمیدالله، ۱۳۷۷: صص ۴۴ ـ ۴۷).

اما در پایان سال ششم هجری و پس از امضای پیمان صلح حدیبیه که پیامبر

اکرم(ص) تلاش‌های تبلیغی و سیاسی خویش را بر ۴ محور ۱. عرضه محتوای کلی آیین اسلام به فرمانروایان مقتدر همسایه عرب؛ ۲. فراخوان قدرت‌های مسیحی منطقه به اتحاد سیاسی در پرتو اصول مشترک اعتقادی؛ ۳. پیشنهاد اتحاد و برخورداری از حمایت سیاسی و نظامی به مجامع کوچک اهل کتاب در مناطق مختلف شبه جزیره و ۴. دعوت قبایل مشرک به اسلام و یا به اتحاد سیاسی با حکومت مدینه و برخورداری از حمایت‌های مالی و نظامی مسلمین متمرکز نمودند، بخش مهمی از نامه‌های پیامبر اعظم (ص)، همان طور که قبلاً بیان شد، به موضوع دعوت مردم جهان (فرمانروایان امپراطوری غیر عرب و فرمانروایان محلی و قبایل عرب) و اهل کتاب به اسلام اختصاص پیدا کرد. به طوری که در نامه‌ها و پیمان نامه‌ها و امان نامه‌های پیامبر اعظم(ص)، ضمن فراخواندن اهل کتاب (یهود و مسیحیان) به اسلام، در آنان از شعائر و آیین‌های آنها نیز یاد شده است. همچنین در همه نامه‌هایی که پیامبر برای فرمانروایان امپراطوری‌های وقت روم و ایران و فرمانروایان قبایل محلی و منطقه‌ای نوشته و با مأمور کردن سفیرانی، برایشان ارسال کرده است. فرا خواندن آشکار آنان به توحید و اسلام به چشم می‌خورد و در آنها به گیرنده نامه تأکید شده است که "چنانچه به اسلام نگروی، گناه مردم کشورت به گردن تو خواهد بود" (حمیدالله، ۱۳۷۷: صص ۴۶ ـ ۴۷ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: صص ۵۱۹ ـ ۵۲۱).

٤) نتیجه‌گیری

خداوند متعال، مشیت و اراده خود را به میانجی‌گری یک پیام رسان آسمانی بر حضرت محمد (ص) آشکار می‌سازد ولی خود آن حضرت، چون نقطه نهایی نیست و هدف الهی نجات و رستگاری تمامی بشریت می‌باشد، از این رو پیام‌های الهی بایستی توسط پیامبر اعظم (ص) به سایر مردم نیز انتقال پیدا کند، تا انعکاس و در نتیجه

واکنش مردم نسبت به آن در دو چهره ایمان و کفر نمایان شود. بنابراین ارتباطات در اسلام جایگاه بسیار متعالی دارد و فرآیند ارتباط بین افراد، گروه‌ها، جوامع و... از دیدگاه اسلام، صرفاً یک جریان ساده و الگوی مکانیکی انتقال پیام بین پیام آفرین، فرستنده با مخاطب و گیرنده نمی‌باشد.

بنابراین پیامبر اعظم (ص) در بدو ظهور و تولد اسلام و آغاز عصر دعوت و ادامه آن، علاوه بر رسانه‌ها و شیوه‌های ارتباطی زمان جاهلیت که با تغییر محتوای پیام در خدمت ترویج و تبلیغ اسلام قرار گرفت، ابزارها، نهادها و شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی کارآمد دیگری را برای اشاعه آموزه‌های الهی که توسط ایشان از منبع وحی دریافت می‌شده است، به جامعه معرفی کردند که استفاده از این میراث بزرگ، الگوی ارزشمندی برای سعادت دنیوی و اخروی بشریت بوده و خواهد بود و نیازمند است که از سوی اساتید و دست اندرکاران حوزه‌های مرتبط بیش از پیش مورد بررسی و بهره‌برداری برای فعالیت‌های فرهنگ سازی مورد نیاز جامعه قرار گیرد.

منابع

ـ **قرآن کریم** (ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن الکریم دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

ـ **نهج‌البلاغه** (ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰).

ـ الویری، محسن (۱۳۸۳) " شیوه‌های فرهنگی ـ ارتباطی پیامبر (ص) در عهد مکی "، **فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)**. شماره ۲۱، بهار ۱۳۸۳، (ص ص ۴۱ ـ ۷۰).

ـ جبارلوی شبستری، بهرام (۱۳۸۵) " درآمدی بر مباحث و آموزه‌های ارتباطی نهج‌البلاغه".

(جزو ۶۰ مقاله برگزیده مرکز تحقیقات امام علی (ع) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم).

ـ حمیدالله، محمد (۱۳۷۷) **نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام**، ترجمهٔ سیدمحمد حسینی. تهران: انتشارات سروش (چاپ دوم).

ـ خندان، محسن (۱۳۷۴) **تبلیغ اسلامی و دانش ارتباطات اجتماعی**. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

ـ زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۸۴) **تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)**. تهران: سمت (چاپ سوم).

ـ سعیدی رضوانی، عباس (۱۳۷۲) **بینش اسلامی و پدیده‌های جغرافیایی**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (چاپ دوم).

ـ شهیدی، سیدجعفر (۱۳۶۷) **تاریخ تحلیلی اسلام**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی (چاپ هشتم).

ـ فیاض، علی اکبر (۱۳۸۴) **تاریخ اسلام**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران (چاپ پانزدهم).

ـ مطهری، مرتضی (۱۳۸۵) **ده گفتار**. تهران: انتشارات صدرا (چاپ بیست و دوم).

ـ معین، محمد (۱۳۷۱/۱) **فرهنگ فارسی** (متوسط ـ جلد دوم). تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر (چاپ هشتم).

ـ معین، محمد (۱۳۷۱/۲) **فرهنگ فارسی** (متوسط ـ جلد چهارم). تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر (چاپ هشتم).

ـ نصر، صلاح (۱۳۸۰) **جنگ روانی**، ترجمه محمود حقیقت کاشانی. تهران: انتشارات سروش.

- http://peyambar-aazam.com/index.php?newsid=101

پی نوشت‌ها

۱. دو واژه رسول (rasül ـ آنکه مأمور ابلاغ پیام از جانب کسی به دیگری است، فرستاده، نبی، پیغامبر و..) و نبی (nabī ـ رسول، پیغامبر، پیغمبر)، هر دو به معنای پیامبر استفاده می‌شود (معین، ۱۳۷۱/۱: ص ۱۶۵۵ و ۱۳۷۱/۲: ص ۴۶۶۹)؛ ولی به گفته محسن خندان (۱۳۶۴: ص ۱۸۶) در کتاب‌های لغت و کلام تا ۶۰ فرق برای این دو شمرده‌اند.

۲. سوره مبارکه مائده ـ آیه ۶۷: «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای...»

ـ سوره مبارکه نور ـ آیه ۵۴: «... و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغی آشکار [مأموریتی] نیست.»

ـ سوره مبارکه شوری ـ آیه ۱۵: «بنابراین به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری، ایستادگی کن،...»

ـ سوره مبارکه قصص ـ آیه ۸۷: «... و به سوی پروردگارت دعوت کن...»

ـ سوره مبارکه حج ـ آیه ۶۷: «... به راه پروردگارت دعوت کن...»

ـ سوره مبارکه یوسف ـ آیه ۱۰۸: «بگو: این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم...»

۳. واژه‌های: " التبلیغ، الدعوه، الاعلام، الاعلان و الدعایه " در زبان عربی به نحوی با مفهوم تبلیغ در ارتباط می‌باشد و در حقیقت، برای ترجمه واژه تبلیغ به زبان عربی، ـ در صورت نبودن قرینه تعیین کننده ـ می‌توان از هر یک از این واژه‌ها استفاده کرد (خندان، ۱۳۷۴: ص ۱۷).

همچنین سه واژه انگلیسی: Advertising، Propaganda و Mission به عنوان معادل واژهٔ تبلیغ، معمولاً به کار می‌رود که واژه Mission علی رغم نزدیکی زیادی که با مفهوم تبلیغ دینی دارد و واژه Propaganda که دارای تعریف اصطلاحی نزدیکی با مفهوم تبلیغ در زبان فارسی می‌باشد؛ ولی در مجموع معادل‌های دقیقی برای تبلیغ دینی اسلامی نیستند و بیشتر واژه‌های هم معنا می‌باشند تا هم محتوا.

۴. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به کتاب تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، نوشته دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد (۱۳۸۴)؛ ص ص ۲۲۵ ـ ۲۲۷ .

۵. مدت این دوره دقیقاً مشخص نیست و حداقل این دوره را سه روز و حداکثر سه سال نوشته‌اند (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ص ۲۳۲).

۶. Rumor

۷. البته در این مورد می‌توان به داستان‌های حضرت مریم (س) که قوم یهود در مورد او شایعاتی منتشر کردند که شرف او را خدشه‌دار کنند و در مسیح (ع) ایجاد شک نمایند و یا حقهٔ زن عزیز مصر و

درگیری با حضرت یوسف(س)، اشاره کرد (صلاح نصر، ۱۳۸۰: ص ۳۰۰).

۸. شایعه‌ای که منافقان در مورد " عایشه " در پایان غزوه بنی مصطلق رواج دادند (داستان افک ـ تهمت بزرگ) و نزول آیات ۱۱ الی ۲۶ سورهٔ مبارکه نور در این باره، به روایت اهل تسنن و یا اینکه علل نزول آیات مذکور به دلیل این موضوع بوده که منافقان به " ماریه قبطیه " تهمتی بزرگ و نابخشودنی زده بودند، بنا بر روایت اهل تشیع (جبارلوی شبستری، ۱۳۸۵: ص ۱۱).

۹. در تعداد این مکتوبات بین اندیشمندان و مورخان اختلاف وجود دارد. صاحب " مکاتیب الرسول"، ۱۸۵ نامه و دکتر حمیدالله در «وثائق» ۲۴۶ نامه و پیمان نامه را ذکر می‌کنند (//peyambar-aazam.com).

مطالعه تحلیلی در خصوص نامه‌ها

و پیمان‌های رسول الله(ص)

ظفر بنگاش

مدیر مؤسسه اندیشه معاصر اسلامی

تورنتو - کانادا

مطالعه تحلیلی در خصوص نامه‌ها

و پیمان‌های رسول الله(ص)

پروردگار متعال، سبحانه و تعالی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله و سلم) را در آیات نورانی قرآن کریم توصیف می‌کند. برخی از آن آیات به مأموریتی که وی در این جهان فانی داشته، یا ابعاد قدرت و سیره نبوی اشاره دارند که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

۱. او بهترین نمونه برای نوع بشر است

«لقد کان لکم في رسول الله اسوةٌ حسنةٌ لمن کان یرجوالله والیوم الاخر و ذکرالله کثیرا» (احزاب/ ۲۱)

"رسول خدا برای شما نمونه‌ای نیکوست، به ویژه برای آنها که امید به رحمت خداوند و روز رستاخیز دارند و مدام به ذکر خدا مشغولند."

۲. او آخرین فرستاده الهی و خاتم الانبیاء است

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شيءٍ علیم» (احزاب / ۴۰)

"محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است و خداوند دانای کل امور است."

۳. او به عنوان پیامبر به سوی تمام بشریت فرستاده شده است

«قل یاایهاالناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذي له ملك السموات و الارض لا اله الا هو یحیي و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبي الامي الذي یؤمن بالله و کلمته و اتبعوه لعلکم تهتدون» (اعراف/ ۱۵۸)

[ای پیامبر] بگو: «ای انسان‌ها! من از جانب خداوند بر همگی شما به پیامبری مبعوث شده‌ام. از جانب همان خداوندی که مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، معبودی جز ذات اقدسش وجود ندارد و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به خدا و رسول او ایمان بیاورید و به آن پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خداوند و کلام حق او ایمان دارد. از پیامبر پیروی کنید تا به راه راست هدایت شوید.»

او بشارت دهنده خبرهای خوش و بیم دهنده نسبت به عذاب الهی برای تمام نوع بشر است

«وما ارسلناك الا کافةً للناس بشیراً و نذیراً و لکن اکثر الناس لایعلمون» (سبأ/۲۸).

۴. او به عنوان رحمتی برای همه اهل جهان فرستاده شده است

« و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین» (انبیاء/ ۱۰۷)

و [ای پیامبر] ما تو را به عنوان رحمت الهی جهت هدایت کل جامعه بشری به پیامبری ارسال فرمودیم.

۵. پیامبر با آیات روشن الهی برای هدایت نوع بشر فرستاده شده است

«هوالذي بعث في الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحمکة وان کانوا من قبل لفي ضلال مبین» (جمعه/ ۲)

«خداوند آن ذات اقدسی است که از میان قومی درس نخوانده، پیامبری برانگیخت تا آیات و پیام‌های الهی را بر آنها تلاوت کند و آنها را از آلودگی کفر و شرک پاکیزه سازد و به آنها کتاب دین و خردورزی بیاموزد، اگرچه آنها [آمادگی نداشتند] و پیش‌تر از آن در گمراهی [بت پرستی] بودند.»

۶. او فرستاده شده تا بشریت را از تاریکی خارج و به نور وارد کند

«رسولاً یتلوا علیکم ایات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملواالصالحات من

الظلمات الی النور و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا، قد احسن الله له رزقا» (طلاق/ ۱۱)

"[واو] پیامبری ارسال فرموده که آیات صریح و روشن‌گر خداوند را بر شما تلاوت می‌کند تا مسلمانان نیکوکار را که قابلیت و استعداد دارند، از تاریکی‌ها [ی جهل و تردید و ابهام] نجات دهد و به روشنایی [هدایت و ایمان عمیق] واصل سازد؛ پس هر کس ایمان بیاورد [پس از اسلام آوردن] و عمل صالح و شایسته داشته باشد، خداوند او را به باغ‌هایی از بهشت که در آنها نهرها جاری است، وارد می‌فرماید و جاودانه در آن جا مقیم خواهند بود و خداوند برای اهل بهشت رزق و روزی عالی عنایت فرموده است."

۷. خدای تبارک و تعالی دین خود [اسلام] را بر دیگر نظام‌ها برتری خواهد داد

«هوالذي ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولوکره المشرکون» (توبه/ ۳۳ و صف / ۹)

"خداوند آن معبود یکتایی است که پیامبرش حضرت محمد(ص)] را با هدایت و دین حق [اسلام] فرستاد تا کلیه ادیان را تحت الشعاع [کمال دین اسلام] قرار دهد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

این آیات به هیچ وجه اغراق آمیز نیست، بلکه روشن‌گر نقشی است که خداوند (سبحانه و تعالی) به حبیب خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) درخصوص جنبه‌های این جهانی حیاتش نازل فرموده است. او حامل پیام الهی و در عین حال رهبر و راهنمای مردم در امور اجتماعیشان بود. رسول الله (ص) از هدایت الهی برخوردار بود تا حاکمیت خدا را روی زمین برقرار سازد، چون به عنوان بهترین نمونه انسان‌ها (**اسوةٌ حسنة**)، هیچ حوزه‌ای که برای رشد و تعالی نوع بشر ضروری باشد، خارج از حیطه توانایی و مسئولیت او قرار ندارد.

اختیارات و قدرت (پیامبر) روی کرهٔ زمین، شامل تشریع قوانین الهی در سراسر جهان می‌شود. به این ترتیب به عنوان حاکم یک منطقه خاص نیز، او با دیگر رهبران در درون و خارج از شبه جزیرهٔ عربستان وارد گفت‌وگو و تعامل می‌شد. ما باید این

جنبه از حیات اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به بحث و تحقیق بگذاریم. به ویژه لازم است پیمان‌هایی را که رسول الله (ص) به عضویت آن‌ها در آمد و نامه‌هایی را که به رهبران مختلف نوشت، نه تنها برای دعوت از آنها برای پذیرش اسلام، بلکه هم‌چنین برای تامین صلح و اجرای عدالت در جامعه، به دقت مورد مطالعه قرار دهیم. یکی از مهم‌ترین این پیمان‌ها، «معاهدهٔ مدینه» بود، که به آن «منشور»[۱] نیز می‌گویند؛ چون «نخستین قانون اساسی مکتوب جهان» بوده است.[۲]

ما از قرآن می‌آموزیم که پیش از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، سه پیامبر دیگر نیز - یوسف، داود و سلیمان (صلوات الله علیهم اجمعین) - بوده‌اند که هر یک در دوران و قلمروی خویش به حاکمیت این جهانی رسیدند و پادشاهی خود را از دیگر انبیاء به ارث بردند.[۳] اما تنها آخرین رسول الهی، خاتم الانبیاءمحمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بنیان‌گذار حکومتی جهانی بوده که مانند آن هرگز در گذشته وجود نداشته است.

در این مقاله ما به اختصار به دوران صدر اسلام در مکه و مصائبی که پیامبر(صلی‌الله علیه واله و سلم) با آن دست به گریبان بوده است، می‌پردازیم و بررسی خواهیم کرد که او و مسلمانان صدر اسلام چگونه با آن سختی‌ها روبه رو شده، بر آنها فایق آمده و حکومت اسلامی را در مدینه برقرار ساختند. ما همچنین به

۱ـ ابن هشام: «السیرة النبویة» ج ۱، (اردو) ادارة الاسلامیة، ۱۹۸۹، صص ۲۱۷-۲۱۶؛ همچنین: هیکل، محمد حسنین «زندگی محمد (ص)»؛ ترجمهء انگلیسی توسط اسماعیل راجی الفاروقی، انتشارات Islamic Book Trust، کوالالامپور، ۱۹۹۳، ص ۹۹.

۲ـ یکی از آن نامه‌ها در موزه توپکاپی استانبول محافظت می‌شود. مابقی آنها نیز یا متعلق به افرادند و یا در کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف نگهداری می‌شود. برای آگاهی بیشتر از جزئیات این مطلب نگاه کنید به: محمد، حمیدالله، «رسول اکرم، کی سیاسی زندگی» (اردو) دارالاشعث؛ کراچی، ۲۰۰۳، صص ۱۸۷-۱٤۰. همچنین نگاه کنید به کتاب دیگری از همان نویسنده به نام «الوثائق السیاسیة للعهد النبویة و خلیفة الرشیدة» (عربی) چاپ هفتم، دارالنفیس، بیروت، لبنان، ۲۰۰۱.

۳ـ احمدبن یحیی، بلاذری، «فتح البلدان»، صص ۲-۷٤۱؛ همچنین به نقل از آن کتاب در: م. حمیدالله؛ An Introduction of Hadith in Light of the Sahifat of Hammam ibn Munabbih. (ترجمه انگلیسی از محمد رحیم الدین)، انتشارات Islamic Book Trust؛ ۲۰۰۳، ص ٤ .

بررسی نامه‌ها و پیمان‌هایی خواهیم پرداخت که ابتدا به تشکیل حکومت اسلامی و سپس به تثبیت آن کمک کرد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) مأموریتش را در مکه آغاز کرد و در آن زمان تعداد پیروانش انگشت شمار بود. طی سیزده سال نخست تاریخ اسلام، تعداد مسلمانان همچنان به نسبت کم باقی ماند. رؤسای قبایل قریش، قطب‌های قدرت و ثروت در مکه آن زمان، بی‌نهایت نسبت به اسلام خصومت می‌ورزیدند و با پیامبر خدا (ص) دشمنی می‌کردند. تجلی دشمنی آنها تمسخر پیام الهی اسلام و آزار و اذیت و شکنجه شدید مسلمانان بود. رؤسای قبایل قریش برای این که ثابت کنند مسلمانان تحدیدی فیزیکی برای کسب و کار پرسودشان به حساب می‌آمدند، دست‌کم در سال‌های نخست اسلام، با مشکل رو به رو بودند. روشن بود که مسئله‌ای دیگر، آنها را به خشم آورده بود. آنها به درستی فهمیده بودند که اسلام برای نظام بهره کشی جاهلی، که رؤسای قبایل منافع عمده آن را به دست می‌آورند و قربانیان آن ضعفا و طبقات فقیر اجتماع بودند، تهدیدی جدی به حساب می‌آمد.

استثمارگران در سراسر تاریخ، کسانی را که به نظرشان می‌رسیده تهدیدی برای موقعیت و منافعشان باشند، صرف‌نظر از این که آن خطر درچه آینده دوری متوجه آنها باشد، هدف قرار داده‌اند. مسئله این نبوده که بزرگان مکه نقطه ضعفی در پیام اسلام یافته باشند، آنها به عکس می‌دانستند که بهره‌کشی ظالمانه‌ای که از دیگران می‌کردند، جرم بوده است. با این حال این گونه اعمال و رفتار استثمار کردن در جوامعی که صاحبان زر و زور، دیگران را با تطمیع و ارعاب ناچار به تسلیم می‌کنند، تبدیل به شیوه‌ای به ظاهر طبیعی می‌شود.

پیش از ظهور اسلام در مکه نیز اوضاع بدان گونه بوده است. هنگامی که پیامبر(صلی الله وعلیه وآله وسلم) اعلام کرد که همهٔ انسان‌ها، صرف نظر از وابستگی قبیله‌ای و نژادی، یا برخورداری از ثروت و قدرت، در پیشگاه خدای متعال با هم برابرند، این پیام بلافاصله رؤسای قریش را به خشم آورد.

آنها می‌پرسیدند: بردگانی که فرومایه تلقی می‌شوند و زنان که به عنوان کالایی

دارای تاریخ مصرف معین به حساب می‌آیند، چگونه می‌توانند با ما (به ظاهر) بزرگان برابر باشند؟

اما خصومت آنها ابعادی ایدئولوژیک هم داشت: اساس اسلام پیام وحدانیت خدای متعال بود و این مسئله چالشی مستقیم برای اعتقاد قدیمی آنها در مورد "چند خدایی" بود. مهم تر از آن، اسلام نظام اقتصادی مبنی بر استثمار سران مکه را، که مبتنی بر سلطهٔ خدایان قبایل بنا گذاشته شده بود، به‌شدت زیر سؤال می‌برد. رؤسای قبایل قریش، آمادگی قبول این مسئله را نیز به هیچ وجه نداشتند و لذا به آزار و شکنجهٔ مسلمانان می‌پرداختند.

وقتی این گونه اذیت و آزارها شدت بیشتری گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در سال پنجم پیامبریش به گروهی از زنان و مردان مسلمان، اجازه مهاجرت به حبشه را داد. شکنجه مسلمانان در آن زمان چندان ابعاد گسترده‌ای داشت که بعضی مسلمان‌ها مجبور به پنهان کردن ایمان خود شده بودند. تعداد مسلمان‌ها تنها زمانی به طور چشم‌گیر افزایش یافت که خدای متعال جواز مهاجرت آنها به مدینه را (که در آن زمان یثرب نامیده می‌شد) در حدود ۳۰۰ کیلومتری شمال غربی مکه، صادر کرد. حتی در مدینه، مشکلات مسلمانان بلافاصله مرتفع و حتی هرگز به‌طور کامل برطرف نگردید؛ گرچه در آنجا مسکن آنها در محیطی به نسبت امن قرار داشت.

قریش حملات مکرری را علیه آنها سازماندهی می‌کرد که هدف آشکار آن نابودی قدرت در شرف ظهور اسلام بود. این مسئله بیان‌گر طبیعت مبارزه بود، زیرا با آن که مسلمانان، مکه را ترک کرده بودند، قریش همچنان بر آنها فشار جنگ را تحمیل می‌کرد و اجازه نمی‌داد مسلمانان طعم زندگی آسوده در صلح را بچشند.

اما چرا؟ پاسخ در چالش‌های ایدئولوژیکی است که اسلام با نظام جاهلی آنها و با اذهان گناهکار سران قبایل قریش داشت. برای آنها اسلام منشاء چالشی سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک بود و می‌دانستند چنانچه موفق به استقرار سیستم جامع نظام اسلامی شود، هم موقعیت آنها در ساختار قدرت و هم منافع اقتصادی آنها را

می‌توانست به مخاطره اندازد. به فاصله اندکی پس از استقرار مسلمانان در مدینه، سران قبایل قریش، پیام‌هایی به "عبدالله ابن ابی"، منافق مشهوری که آرزوی رسیدن به پادشاهیش با ورود مسلمانان به مدینه نقش بر آب شده بود، فرستادند و از او خواستند یا مسلمانان را از آن دیار تبعید کند و یا منتظر عواقب شدید امتناع از این کار باشد.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این موضوع آگاه شد، شخصا به ملاقات ابن ابی رفت و او را قانع کرد که در جبهه ضداسلامی قریش قرار نگیرد.

به این ترتیب فتنه بزرگی که در مدینه در شرف وقوع بود، در نطفه خفه شد. مستکبران هرگز به میل خویش اجازه سلب منافعشان را نداده‌اند، صرف نظر از این که مواضع آنها چقدر ناحق باشد. این مسئله در آن زمان نیز به همان میزان صادق بوده است که امروز چنین است. در جنگ‌ها، کشتارها و آشوب‌هایی که امروز علیه ملت‌های آسیایی به راه می‌اندازند، تنش‌ها در خاورمیانه، آفریقا و غیره، همواره دست کشورهایی که ارتش‌هایی قوی دارند، آشکار است و این نشان دهنده طبیعت واقعی استثمارگران در طول تاریخ است.

جنگ کثیف تبلیغاتی که امروز علیه مسلمانانی که سعی در دفاع از حقوق خود دارند به راه افتاده، نشان دهنده این واقعیت است که کافی نیست صرفا مواضع ما برحق باشد، بلکه علاوه بر آن، انسان لازم است قدرت دفاع از حقوق مشروع خود را نیز داشته باشد. این درس، که آشکارا در سیرهٔ نبوی قابل ملاحظه است، باید کاملا از جانب مسلمانان فراگرفته و عملی به کار گرفته شود.

مسلمانان فاقد سلاح و با نیروی انسانی محدود، مکرر در جنگ‌هایشان علیه مهاجمین مکی، که از تسلیحات بهتری برخوردار بودند، پیروز می‌شدند. برای نمونه در غزوهٔ اول اسلام در بدر، مسلمان‌ها شکستی خفت بار را به قریش تحمیل کردند که در آن بسیاری از سران مکه کشته شدند و غرور کفار تا حدی شکست. این درس تاریخی دیگری است که در کلمات الهی قرآن مجید نیز مورد تاکید قرار گرفته، آنجا که خدای متعال می‌فرماید که حتی عده‌ای کوچک، اما معتقد که در راه خدا به

مبارزه بپردازند و صادقانه نبرد کنند، می‌توانند موفق به شکست دادن گروهی به مراتب بزرگ‌تر بشوند.[۱]

با استثناءهایی چشمگیر، مسلمانان مرتب در جنگ‌های پیاپی علیه نیروهای بسیار بزرگ‌تر و بهتر تسلیح شدهٔ مشرکین، موفق‌تر و بهتر عمل می‌کردند و بر پروندهٔ پیروزی‌های خود اوراقی درخشان می‌افزودند. مسلمانان تنها پس از امضای پیمان حدیبیه در پایان سال ششم هجرت بود که مجال اندکی آسایش از شر دشمنان مکی خود یافتند. پس از انعقاد این قرارداد، گروه زیادی از مردم، اسلام آوردند. آنها اغلب کسانی بودند که تا آن زمان از بیم خصومت‌های قریش، یکی از قدرتمندترین قبایل **جزیرة** العرب، جرئت ابراز علاقه نسبت به اسلام را پیدا نکرده بودند.

همچنین می‌دانیم در مکه اکثر کسانی که بدوا به دعوت پیامبر پاسخ مثبت داده بودند، مستضعفین و طبقات پایین اجتماعی بودند که شامل بردگان، فقرا، زنان و جوانان مکی نیز می‌شدند. البته این صحیح است که در میان آنها فرزندانی از طبقات بالای جامعه هم دیده می‌شد که در معرض رفتار بسیار خشن و شکنجه از جانب بزرگترهایشان قرار می‌گرفتند، به امید آن که ایمان خود را انکار کنند اما مسلمانان هرگز در برابر چنان فشارهایی تسلیم نمی‌شدند و تحمل سختی‌ها و شکنجه‌ها را بر انکار حقانیت اسلام، یا پشت کردن به وفاداریشان نسبت به پیامبر خدا(ص) ترجیح می‌دادند. حقانیت پیام الهی برای آنها مسلم شده بود و به خوبی فهمیده بودند که بت پرستی و غرق شدن در رفتارهای دوران جاهلیت – مثل سرقت، قتل، ارتشا، ظلم، تجاوز، شرب خمر، زنا و غیره – که در آن زمان در مکه رایج بود، اعمال ناخوشایند و خلاف طبیعت بشری بوده است؛ همین اعتقاد راسخ مسلمانان بود که به آنها تاب استقامت در برابر فشارهای وارده از سوی مکه را می‌داد.

یکی از چشم‌گیرترین جنبه‌های شخصیت پیامبر(ص) طی مبارزاتی که در طول

۱ــ م. حمید الله «الوثائق السیاسیة للعهد النبویة والخلیفة الرشیدة»، چاپ هفتم، دارالنفیس، بیروت، لبنان، ۲۰۰۱.

حیات پرثمرش همواره درگیر آنها بود، اینست که حتی در زمانی که ایشان با مشکلات و چالش‌های بسیار بزرگی رویارو بوده‌اند، هرگز امید را از دست نمی‌دادند، بلکه همواره نسبت به آینده خوش‌بین باقی می‌ماندند. نکتهٔ قابل توجه و مهم دیگر این که در زمانی که ایشان به ظاهر در مکه فاقد قدرت و نیازمند به حمایت عمویشان ابوطالب بودند، در ذهن خود از این مطلب که اسلام به آن قدرت و شکوهی که خدای متعال وعده داده، خواهد رسید، کاملاً مطمئن بودند.

صحنهٔ روشنگر دیگری که در صدر اسلام شکل گرفت، وقتی بود که سران قبایل قریش به ابوطالب شکایت کردند که برادرزاده‌اش مخالف پرستش بت‌هاست. آنها از عموی پیامبر(ص) خواستند با او صحبت کند و او را قانع کند تا دست از آن دعوت بردارد تا او را از مال دنیا بی‌نیاز کنند.

پیامبر(ص) با شنیدن آن ماجرا به آنها گفت: «آیا مایلید چیزی به شما بیاموزم که در صورت پایبندی به آن، امپراتوری‌های ایران و روم به پای شما بیفتند؟!» سران قریش طبعا در برابر این پیشنهاد غیرمنتظره به طمع افتادند و به هر صورت کنجکاو شدند که پیشنهاد پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را بشنوند. با این حال وقتی حضرت محمد(ص) از آن‌ها خواست تا جملات «لااله الا الله» و «محمد رسول الله» را به زبان بیاورند تا به آن مقصود دنیوی نایل آیند، آنها خشمگین شدند.[۱]

حتی در آن روزهای تاریک که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) توان حمایت اندک یا حتی هیچ حمایتی از پیروانش را نداشت، او به فکر سرنگونی امپراتوری‌های ایران و روم بود. این گونه تفکر مشکل می‌توانست زاییده ذهن رهبری باشد که خود را فاقد قدرت یا اختیار کافی بداند. او با تمام وجود به این باور رسیده بود که خدای بزرگ، سبحانه وتعالی، رسولش را در انجام مأموریتی که به او واگذار کرده، یاری خواهد رساند.

۱ـ ابومحمد ابن عبدالملک، ابن هشام : «سیرة النبي»، ج ۱ (اردو)، ادارة الاسلامیة؛ لاهور، ۱۹۸۹ (تصحیح و ویرایش نسخهء اصلی کتاب اسحق)، صص ۳۲۸-۳۲۷، حمیدالله، محمد: **An Introduction of Hadith in Light of the Sahifal of Hammam ibn Munabbih.** (ترجمه انگلیسی توسط محمد رحیم الدین)، انتشارات **Islamic Book Trust**؛ ۲۰۰۳، ص ۱۷.

این همچنین پیامی بود که ذات اقدس خدا در سال ششم نبوت پیامبر اکرم(ص) به وی داد. در آن زمان، زرتشتیان ایران، مسیحیان رومی را در فلسطین شکست داده و بیت المقدس را فتح کرده بودند. سران مکه با شنیدن آن خبر مجدد مسلمانان را مسخره کرده و به آنها گفتند: "چگونه است که خدای یکتای شما اظهار امیدواری نکرده است که رومی‌های یکتا پرست مسیحی علیه ایرانی‌های آتش پرست به پیروزی برسند؟!" پاسخ به آن شبههٔ استکباری به نحوی بود که نه تنها پیش بینی پیروزی بعدی رومی‌ها، بلکه پیش‌بینی پیروزی مسلمانان بر شکنجه گران مشرک آنها را نیز می‌کرد. آیات الهی در این زمینه بیانگر خوش‌بینی شدید مسلمانان نسبت به تحقق وعده‌های الهی است:

«غلبت الروم في ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون. في بضع سنين. لله الأمر من قبل و من بعد و يومئذ يفرح المؤمنون. بنصر الله، ينصر من يشاء و هو العزيز الحكيم. وعدالله لا يخلف الله وعده و لكن اكثر الناس لايعلمون.» (روم/ ۶-۲)

«رومیان مغلوب شدند. این شکست در همین نزدیکی‌های[شبه جزیره عربستان] واقع شد؛ اما پس از شکست به زودی بر دشمن غلبه خواهند کرد، ظرف چند سال. حکم همواره از آن خداست. مشیت الهی حاکم است و مؤمنان از پیروزی رومیان به یاری خداوند خشنود خواهند شد. زیرا خداوند هر کس و هر ملتی را که مصلحت بداند یاری می‌دهد و او آن قدرتمند شکست ناپذیر و رحمت گستر است [مغلوب کننده کافران و ستمگران و رحمت گستر بر پیامبران و مؤمنان].»

«چنین است وعده خداوند و او هرگز خلف وعده نمی‌فرماید، اما اکثر مردم [این حقیقت بزرگ را] درک نمی‌کنند.»

مشرکین مکه از آنچه شنیدند به شدت به وجد آمده، به تمسخر بیشتر مسلمین پرداختند. با توجه به ضعف مسلمانان در آن زمان و بی‌پناهی آنها، رفتار سرشار از کنایه و تحقیر آمیز اهل مکه نسبت به آنان قابل درک است. اما چگونه می‌توانیم علت قبول کامل مسلمانان در مورد این پیش‌بینی قرآنی را توضیح بدهیم؟ هیچ شاهد تاریخی مبنی بر این که حتی یک نفر از مسلمانان نسبت به صحت این آیات و

پیش‌بینی‌ها کوچک‌ترین تردیدی کرده باشد و یا از پیامبر(ص) در آن خصوص سؤالی کرده باشد، در دست نیست. در واقع یکی از مشرکین مکه «ابی ابن خلف» نزد ابوبکر رفت و با او در مورد پیش‌بینی قرآنی شرط بندی کرد. او گفت که اگر رومی‌ها طی مدت سه سال پیروز شدند، او به ابوبکر ده شتر بدهد و در غیر این صورت ابوبکر همان تعداد شتر به «ابن خلف» بدهد.

هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این موضوع را شنیدند، به ابوبکر توصیه فرمودند مدت زمان تحقق وعدهٔ الهی را افزایش داده به ده سال برساند، چون آیات کریمه مذکور می‌گوید در کمتر از ده سال. ولی تعداد شترهای مورد شرط‌بندی را اضافه کرده به یکصد شتر برساند.[۱]

برای آن که این حکایت، شبهه‌ای در اذهان برخی مسلمین ایجاد نکند، مبنی بر این که شرط بندی در اسلام حرام است، پس چگونه پیامبر(ص) آن را نهی نفرموده، باید بگوییم که آن تحریم در زمان شرط بندی مذکور هنوز تشریع نشده بوده. در واقع هیچ کدام از قوانین اسلامی مربوط به رفتارهای اجتماعی و تحریم الگوهای رفتاری همچون مصرف الکل، قماربازی، ربا گرفتن و ربا دادن و غیره در آن زمان هنوز اعلام نشده بوده. در مکه تأکید اسلام عمدتاً بر وحدانیت خدا (سبحانه و تعالی)، نفی نظام ستم پیشه جاهلیت و تحکیم پایه‌های ایمان مؤمنین و مؤمنات بود. بیشتر قوانین شرعی اسلام زمانی تشریع و به مورد اجرا گذاشته شد که حکومت اسلامی و قلمروی جغرافیایی آن پس از هجرت پا به عرصهٔ وجود گذاشت و بتدریج از مکه تا مدینه گسترش یافت.

هنگامی که اذیت و آزار مسلمانان در مکه از حد تحمل بیشتر شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تعدادی از هم کیشان و پیروان خود اجازه مهاجرت به حبشه را داد که به گفتهٔ وی، حاکم مسیحی آن مشهور به عدالت پروری بوده است. در این جا دو نکتهٔ قابل توجه وجود دارد: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده که

۱ـ قرآن کریم: سوره‌ء مبارکه فتح، آیه ۱.

پادشاه حبشه یک مسیحی است و افزوده است «او ضمناً پادشاهی عدالت پرور است.» مسلمانان، مسیحی‌ها و یهودی‌ها را «اهل کتاب» و لذا قابل احترام و شایسته مهربانی می‌دانند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سراسر طول حیات پربرکت خود تلاش‌های زیادی برای شکل دادن به روابطی دوستانه با پیروان ادیان الهی و دعوت از آنها برای پذیرش اسلام مبتنی بر آموزش‌های صریحی که در کتاب‌های خودشان وجود داشته به عمل آورد. پیش بینی ظهور پیامبر آخرالزمان(ص) هم در تورات و هم در انجیل با اوصاف وی وجود داشته است که تأییدی بوده بر آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)، مسیحیان و یهودیان را به آن فرا می‌خوانده است. حتی توصیف چهره و قامت رسول الله(ص) و زمان ظهور آن بزرگوار نیز در آن کتاب‌ها وجود داشته است.

با این حال، علی‌رغم دانستن همهٔ آن جزئیات، مسیحی‌ها و یهودی‌ها از پذیرش اسلام سرباز می‌زدند و در عوض خصومت شدیدی علیه آن وجود شریف می‌ورزیدند. اما خصومت آنها ریشه در هیچ نکته‌ای که در اسلام یافته باشند، نداشته بلکه ناشی از منافع حقیر شخصی رهبران مذهبی آنها در آن زمان و جهل آنان بوده است که مانع از پذیرش پیام حق می‌شده.

به هر صورت همه آنان در دسته‌بندی فوق نمی‌گنجیدند، کما این که پادشاه حبشه، نجاشی، که یکی از آنها بود، سرنوشتی دیگر داشت. نجاشی معروف به عدالت‌پروری بود؛ لذا هنگامی که مسلمانان وارد سرزمین وی شدند، به آنها خوش آمد گفت و آنها را تحت حمایت و پناهندگی خویش قرار داد. سران قریش در مکه زمانی که خبر فرار گروهی از مسلمانان مکه را شنیدند، احساس خطر کردند. آنها گروهی مهاجم را گسیل کردند تا در میانه راه، مسلمانان را دستگیر و اسیر کرده و وادار به بازگشت به مکه کنند. اما این تلاش بی‌حاصل بود. مسلمانان – به لطف حق – موفق شدند در بندر جده (در ساحل دریای سرخ) سوار یک کشتی کوچک شوند که عازم حبشه بود و درست پیش از رسیدن مهاجمین مکی به اندازهٔ کافی از جده دور شده بودند که در امان بمانند.

رهبران قبایل قریش آن گاه دو سفیر به حبشه فرستادند تا ترتیب دستگیری و تبعید مسلمانان به مقصد مکه را بدهند؛ یکی از آن سفرا «عمروبن عاص» که سخنوری هوشمند بود، در دربار نجاشی شکایتی علیه مسلمانان مطرح کرد مبنی بر این که این مردم به دین آباء و اجدادی خود پشت پا زده و مسیحی هم نشده‌اند، بلکه در عوض دین جدیدی را پذیرفته‌اند.

وی امیدوار بود که با ارایه چنان سوابق اطلاعاتی در ذهن پادشاه حبشه یک پیش داوری منفی نسبت به مسلمانان ایجاد و او را مجاب کند که مسلمانان را کت بسته برای تبعید به زادگاهشان تحویل او دهد. نجاشی به جای قبول تقاضای عمرو درصدد برآمد کاری کند که سزاوار یک امیر عادل باشد. او از مسلمانان خواست دین خود را به پادشاه و درباریان وی معرفی کنند. آنها «جعفرابن ابیطالب» (رحمت الله علیه) را به این منظور انتخاب کردند که پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود.

هنگامی که نجاشی از آنها پرسید «این دین جدید چیست که هم با دین من متفاوت است و هم با تمام ادیان شناخته شدهٔ موجود دیگر؟» جعفر (رحمت الله‌علیه) چنین پاسخ داد: «ای پادشاه! ما مردمانی جاهل و دارای اخلاقی رذیله بودیم. بت می‌پرستیدیم؛ مردارخوار بودیم و همه گونه اعمال خلاف اخلاق را مرتکب می‌شدیم. ما حق هیچ خویشاوندی را رعایت نمی‌کردیم و به هیچ همسایه‌ای یاری نمی‌رساندیم. توانگرانمان به استثمار ضعفا مشغول بودند. آنگاه خداوند متعال (سبحانه و تعالی) پیامبری به سوی ما نازل فرمود که یکی از میان خودمان بود، به لحاظ اصل و نسب، راستگویی، وفاداری و پاکی برای همه ما شهره شهر بود. او ما را به پرستش خدای یکتا فراخواند و از پرستش احدی غیر از ذات اقدس پروردگار نهی فرمود. او به ما گفت از سنگ‌ها و بت‌هایی که ما و اجدادمان به دستان خود تراشیده و می‌پرستیدیم، باید بیزاری جوییم.

او همچنین به ما فرمان داد تا همواره راستگو باشیم، هرگز صداقت را زیرپا نگذاریم و در امانت و عهد خیانت نکنیم، به خویشان و بستگان خود یاری رسانیم و با همسایگان خود مهربان باشیم، از نوشیدن خون خودداری کنیم و از آنچه حرام است

نخوریم و این که از زنا، پیش داوری و شهادت دروغ بپرهیزیم. او به ما فرمان داد از خوردن مال یتیم و تهمت زدن به دروغ به زنان متأهل جداً اجتناب ورزیم. او ما را فرمود تا تنها خدای تبارک و تعالی را بپرستیم و این که هرگز دیگری را شریک ذات پاک او قرار ندهیم. نمازهای یومیه خود را به پا داریم، روزه بگیریم و زکات بپردازیم. ما به او ایمان آوردیم و به آن چه او از جانب خدا آورده بود قلبا معتقد شدیم؛ پیرو او شدیم و اوامر او را به جا آورده و نواهی وی را ترک کردیم. با این حال، دیگر مردمان سرزمین ما سعی کردند ما را از دین حق بیرون بیاورند و به آزار، اذیت و شکنجه‌های شدید هم مسلکان ما پرداختند، بلکه ما به تبه کاری‌های غیراخلاقی سابقمان بازگردیم.

زمانی که شدت ظلم و ستم آنها بر ما و بی عدالتی‌هایشان در مکه از حد تحمل ما فراتر رفت، ما کشور شما را انتخاب کردیم و به اینجا آمدیم تا تحت حمایت شما در صلح و امنیت و تحت شرایط عادلانه زندگی کنیم.[1]

برای هر صاحب خردی آشکار بود که طبق بعضی معیارهای امروزی، جعفر (رحمت الله علیه) تنها باید به گفتن این که مشرکین مکه مانع از اقامهٔ نماز و روزه گرفتن آنها می‌شده‌اند، اکتفا می‌کرد. او با این حال ضمن این که تأکید کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را امر به اقامه نماز و گرفتن روزه فرموده، مؤکد افزود که نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ستم در جامعه مکه بیداد می‌کند. او گفت: «مردم سرزمین ما آن سختی‌ها را بر ما تحمیل کردند تا وادارمان سازند به رویه غیراخلاقی سابق بازگردیم و از آنجا که آنان ستمگری و بی‌عدالتی را در مکه در حق ما از حد گذراندند، ما سرزمین شما را انتخاب کردیم و به اینجا آمدیم تا تحت حمایت و پناهندگی شما در امن، امان و صلح تحت شرایط عادلانه زندگی کنیم.»

هیچ توضیحی نمی‌توانست در خصوص پیام اسلام از این روشن‌تر باشد؛ ضمن آن که این کلمات چالشی اجتماعی و ایدئولوژیک علیه سیستم جاهلیت حاکم بر مکه

۱ـ قرآن کریم، سوره احزاب، آیهٔ ۲۱.

بود که تاب تحمل دیدگاهی مبتنی بر اعتقاد بـه خـدای واحـد (الله – جـل جلالـه) را نداشت؛ به ویژه خدایی که علیه اسـتثمار ضـعفا توسـط ثروتمنـدان و قدرتمنـدان بـه منظور حفظ منافع نامشروعشان سخن می‌گفت. مسئله به آداب عبـادی اسـلام مربـوط نمی‌شد. بزرگان مکـه آن گونه عبادات را مـادام کـه تهدیـدی علیـه امتیازاتـشان نبـود، می‌توانستند تحمـل کنند، به شرط آن که مانعی در برابر بهره‌کـشی و اسـتثمار ضـعفا و لگد کوب کردن حقوق آنها نباشد.

واضح است که روح اسلام ذاتاً با عدالت عجین و مشوق تعامل مـسالمت آمیـز بـر اساس مبانی عدالت است. حتـی در آن روزهای آغازین تـاریخ اسـلام هـم مـسلمانان هیچ تردیدی پیرامون وظیفه خود در این جهان نداشتند؛ وظیفه آنهـا قطعـاً محـدود بـه انجام صحیح فرایض عبادی نمی‌شد، بدان گونه که عده کثیری از مسلمان‌ها امروزه بـه آنها معتاد شده‌اند؛ بلکه برقراری عدل و استحکام پایه‌های انصاف اجتماعی نیز اهمیتـی بالا داشت. این گونه برداشت جدید از اسلام، تفاوتی بسیار عمیق بـا مـسلمان مـسئول بودن، دارد که در آن تمام پایه‌های تفکر اسلامی مد نظر قرار می‌گیـرد. گـروه نخـست چنان محـو مـسایلی همچـون طهـارت و نجاسـت و آداب فرعـی ادای فریـضه نمـاز می‌شوند که بـه کـل از توجـه بـه دیگـر وظـایف اسـلامی خـود در بـاب کمـک بـه مستضعفین و ستمدیدگان، یا قیام و سخن گفتن علیه بی‌عدالتی غافل می‌شوند.

با این حال انجام این گونه مسئولیـت‌ها از انسان‌های ضعیف هم بر نمی‌آید؛ چـون برای مقابله با نیروهای استکباری، باید قدرتمند بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلـم) چگونه به قـدرت رسـید و نقـش پیمـان‌هـای متعددی که او به عضویت آنها درآمد در افزایش قدرت اسلام چه بود؟ محقـقینی کـه پیرامون سیره نبوی به پژوهش پرداخته‌اند و شخصیت پیامبر(ص) را مورد دقـت قـرار داده‌اند، به وجود بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ نامه، پیمان و سند که به امضای پیامبر(ص) رسـیده، اشاره کرده‌اند. نسخه‌های اصل بعضی از آن نامه‌ها و اسناد هنوز در دسترس است و از گزند عوامل مخرب نگهداری می‌شوند.

نکتهٔ جالب دیگر این واقعیت است که در زمانی که مهارت‌های نگارش هنـوز بـه

طور کامل تدوین نشده بود و مثلاً در مکـــه تعداد کسانی که مـی‌توانـستند بخواننـد و بنویسند، انگشت شمار بود - تنها ۱۷ نفر در مکه با سواد بودند.[۱] - تمام آیات قرآنـی با دقت بسیار فراوان مکتوب می‌شد و این امر تحت نظارت مـستقیم پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سلـــم) انجام می‌پذیرفت؛ چنـان کـه در مـورد نامـه‌هـا و پیمـان‌هـای آن حضرت نیز همین مسئله صادق بوده است. یکی از آن نامه‌ها، پیامی بـود کـه حـضرت محمـــد(ص) هنگامی که گروهی از مسلمانان عازم حبـشه بودنـد خطـاب بـه نجاشـی، پادشاه آن سرزمین، نوشت. مکـــیان نیز سفرای خود را برای ترغیب نجاشی نسبت بـه تبعید مسلمانان به مکـــه، به حبشه فرستادند. این جعفرابن ابی‌طالب (رحمت الله علیه) پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلـــم) بود که از جانـب مـسلمانان در دربـار پادشاه با فصاحت سخن گفت و به خـوبی بـه تبیـین مواضـع روشـن و الهـی اسـلام پرداخت، تا آنجا که پادشاه عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت.

از آن پس مسلمانان، روابطی صمیمی با نجاشی برقرار کردند و به نظر بیشتر تاریخ نویسان و دانشمندان علم حدیث، پادشاه حبشه در نهایت اسلام آورد. تأیید این مطلب پاسخی است که پادشاه حبشه در پاسخ به نامه دیگری از جانب پیامبر (صلی الله علیـه وآله وسلـــم) نوشت. نجاشی در آن پاسخ تصریح کرده بود که او شهادتین را ادا کـرده و توسط جعفربن ابی طالب(ره) اسلام آورده است.

سیره‌نگاران بسیاری به نامه‌ها و پیمان‌های پیامبر (صـلی الله علیـه و آلـه و سلـــم) اشاره کرده اند، امـا هیچ یک، آنها را منظـم‌تر و سازمان یافتـه‌تـر از دکتـر م. حمیـدالله ثبت و ضبط نکرده‌اند.

دکتر حمیدالله در کتاب کاملا مستند خود «**الوثائق السياسية للعهد النـبوي و الخليفـة**

۱ـ این مقاله متن تجدید نظر شده مقدمه کتابی است به قلم این جانب تحت عنوان «بررسی تحلیلی نامه‌هـا و پیمان‌های رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلـــم)» (به زبان انگلیسی) .

الرشیدة»[۱] جامع‌ترین اثر را در این زمینه تدوین کرده است. او با دقتی بی‌نظیر، بیشتر آن نامه‌ها را ثبت کرده و پیمان‌ها و اسنادی را که تحت نظارت مستقیم پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) تهیه شده‌اند را ضبط کرده است. این اسناد بی‌نظیر، گنجینه‌ای منحصر بفرد در اختیار محققین قرار داده است تا مطالعاتی مشروح در این جنبه از سیره نبوی انجام دهند. این فصل مقدمه‌ای است بر کتاب «بررسی تحلیلی نامه‌ها و پیمان‌های رسول الله»(ص) و بخشی است از تلاشی که در آن زمینه به عمل می‌آید.[۲]

هدف از این کار صرفاً بازتولید این اسناد نبوده است، بلکه تحلیل این مطلب است که چگونه آن نامه‌ها و پیمان‌ها به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کمک می‌کرد تا به قدرت برسد و ستون‌های قدرت حکومت اسلامی را استحکام بخشد. این امر از طریق عضویت در پیمان‌های امنیتی با قبایل، گروه‌ها و حتی شخصیت‌های مختلف محقق شد. طبیعتاً این پیمان‌ها ضمن افزایش قدرت رسول الله(ص)، قدرت دشمنان اسلام را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌داد و به ویژه قدرت رؤسای قبایل قریش در مکه را تضعیف می‌کرد.

در بیشتر کتاب‌های سیره، اشاره به «پیمان مدینه» شده که نخستین سندی است که به امضای پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) رسیده است. در حالی که این پیمان قطعاً جامع‌ترین سندی است که تحت سرپرستی و نظارت آن حضرت تهیه شده است، نامه‌هایی نیز بوده است که پیش ازآن به امضای رسول الله رسیده بود. ما به

۱ـ یک تاریخ ادبی در مورد اعراب؛ **Nicholson, R.A.** ، انتشارات دانشگاه کمبریج، انگلستان، ۱۹۶۲، ص ۱۷۳. همچنین **Joseph Hell** در کتاب «تمدن عرب» چاپ لاهور پاکستان، در سال ۱۹۴۳، به این پیمان عنوان یک «فرمان حکومتی» **(Ordinance)** را می‌دهد، در حالی که **J.J. Sunders** در کتاب خود به نام **"A History of Medieval Islam"** (تاریخ اسلام در قرون وسط) چاپ انتشارات **Rutledge & Kaeganpaul** لندن، ۱۹۶۵، ص ۲۶ آن را یک «پیمان یا قانون اساسی» می‌نامد.

۲ـ قرآن کریم: سوره یوسف، آیات ۵۶-۵۴؛ سوره بقره آیه ۲۵۱؛ سوره نمل آیات ۱۶ و ۳۶. همچنین نگاه کنید به کتاب **"Seerah: A Power Perspective"** (سیره: چشم اندازی از قدرت) نوشته محمد العاصی و ظفر بنگاش، مؤسسه اندیشه معاصر اسلامی، لندن، تورونتو، ۲۰۰۰، ص ۲۸.

نامه‌ای که برای نجاشی ارسال شده، قبلا اشاره کردیم؛ بر اساس شواهد، پیش از هجرت تاریخ ساز خود از مکه به مدینه، پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) امان نامه‌ای به «**سراقة ابن مالك**» فرستاد، یعنی برای همان کسی که پس از هجرت شبانه پیامبر(ص) از مکه به مدینه به تعقیب وی پرداخته بود تا او را اسیر کرده، تحویل سران قریش در مکه بدهد و یکصد شتر جایزه بگیرد.[۱]

پس از گذشت اندک زمانی از امضای «پیمان مدینه» و برقراری صلح بر اساس عدالت و انصاف، مابین تمامی سکنه «شهر ــ کشور» جدید مسلمانان، مدینه ــ اعم از مسلمانان، مشرکین و یهودیان ــ و به رسمیت شناختن حق حاکمیت پیامبر (صلی‌الله علیه وآله و سلم) در همه امور، وی تمام توجه خود را معطوف به قبایلی نمود که در فاصلهٔ بین مدینه و بندر ینبوع در کنار دریای سرخ زندگی می‌کردند. این انتخابی بسیار دقیق و هوشمندانه بود؛ کاروان‌های تجاری مکیان در مسیرشان به سوی سوریه و فلسطین ناچار به گذر از این منطقه بودند که گستردگی آن از غرب مدینه تا ساحل دریای سرخ را در بر می‌گیرد. این منطقه به عبارتی رگ حیات اقتصادی اهل مکه بود. کنترل آن امتیاز بسیار بزرگی برای مسلمانان به حساب می‌آمد که با دارا بودنش چه در چانه زنی با قریش و چه در صورت نیاز در اعمال فشار بر آنها در موضع برتر قرار می‌گرفتند. به هر صورت، قریش همچنان دشمن قسم خورده اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بود و حتی پیش از توفیق آن حضرت در فرار از مکه، توطئهٔ قتل او را هم طراحی کرده بود.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصاً به ملاقات بسیاری از آن قبایل رفته و قراردادهای مکتوب با آنها امضاء کرده بودند. بعضی قبیله‌ها، اسلام آورده بودند و قبایل دیگر چنین نکرده بودند، اما پیمان‌ها، ارتباطی با مسلمان شدن آنها نداشت. بیشتر آنها با رضا و رغبت، پیمان‌های صلح با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را امضاء

۱ــ «سنن ابی داوود»، جلد ۲، فصل «خبرالنذیر» ص ۶۷؛ که به نقل از آن در کتاب «سیرة النبی» نوشته شبلی نعمانی، جلد یک، انتشارات ناشران قرآن با مسئولیت محدود، لاهور، ص ۳۱۱ نیز همین مطلب آمده است.

می‌کردند. مهم‌تر این که آنها موافقت می‌کردند در صورت وقوع جنگ، یا به مسلمان‌ها را یاری رسانند و یا بی‌طرف باقی بمانند.

این تحولات، تأثیرات مهمی بر زندگی مسلمانان می‌گذاشت. پیمان‌ها منطقهٔ نفوذ آنها را گسترش می‌داد و این امر متقابلا به زیان قریش تمام می‌شد؛ چون قریش نیز از دیرباز با قبایل پیمان‌هایی داشت که به موجب آنها کاروان‌هایش می‌توانستند در امن و امان از میان منطقهٔ مذکور عبور کنند و آن پیمان‌ها به این ترتیب ملغی می‌شد.

با در نظر گرفتن این نکته که راهزنی کاروان‌های تجاری بین اهالی قبایل کاری رایج بوده است، قریش پیمان‌هایی با آنها منعقد کرده بود که عبور امن کاروان‌هایش را تضمین می‌کرد و در مقابل پولی به هر یک از آن قبیله‌ها برای برقراری امنیت در قلمروی مخصوص خودش پرداخت می‌شد. این پیمان‌ها برای طرفین سودبخش بود و اغلب بندهایی داشت که طرفین را ملزم به کمک به طرف مقابل در صورت بروز جنگ نیز می‌کرد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) این معادله را تغییر داد. در شرایطی که سال‌ها از انعقاد آن قراردادها می‌گذشت، او این کار را از طریق انعقاد موافقت نامه‌های خودش با قبیله‌ها عملی ساخت. اینها تنها قبایلی نبودند که با آنها عهدنامه امضاء شد؛ قبیله‌های دیگری نیز بودند که نزدیک تر به مکه زندگی می‌کردند و مدت‌ها پیش از فتح و آزادسازی مکه در سال هشتم پس از هجرت، با مسلمانان هم پیمان شده بودند.

همچنان که پیمان مدینه اهمیتش به خاطر شمول قواعدی بود که ناظر بر عملکرد اجتماعی مردم بود و همان طور که آن پیمان محیطی امن در مدینه برای مسلمانان تدارک دیده بود، پیمان حدیبیه نیز به آنها این امکان را داد که حداقل به مدت ده سال از نگرانی‌هایی که از جانب دشمنان سنتی خود در مکه داشتند، آسوده خاطر زندگی کنند؛ به همین خاطر است که در قرآن کریم از آن پیمان تحت عنوان «فتح المبین» یاد شده است.[۱]

۱ـ قرآن کریم: سوره بقره آیه ۲۴۹ و سوره انفال، آیه ٦٥.

مسلمانان از آن پس برای نخستین بار در تاریخشان به عنوان جامعه‌ای مستقل و نه گروهی عصیانگر در درون طایفه قریش، شناسایی شدند. در نتیجه راه برای قبایل مختلف نیز جهت هم پیمان شدن با مسلمانان در صورت تمایل آنها به این کار و بدون هیچ ترسی از انتقام جوئی‌های قریش باز شد.

اهمیت حدیبیه و موقعیت‌هایی که این پیمان برای مسلمانان فراهم کرد را باید با در نظر گرفتن تأثیر آن در افزایش بسیار زیاد جمعیت مسلمانان و تقویت قدرت آنها مورد بحث قرار داد. کسانی که در آن زمان اسلام آوردند، این کار را با اعتقاد عمیق قلبی انجام می‌دادند؛ ولی البته استثناءهای کمی هم وجود داشت – برای نمونه منافقین – مسلمانان نسبت به اهداف الهی و عالیهٔ اسلام کاملا متعهد بوده، حاضر به فدا کردن جان‌های پاکشان در راه اعتلای آنها نیز بودند. شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز بخوبی می‌دانست که کسانی که به او پیوسته بودند و از او پیروی می‌کردند، این کار را با اعتقاد کامل قلبی و ایمان خالص به حقیقت ناب اسلام انجام می‌دادند و این امر آنها را برای فائق آمدن بر تمامی چالش‌هایی که با آنها رویاروی بوده‌اند، مهیا می‌ساخت.

رویارویی با یهودیان خیبر، با دعوت پادشاهی‌های مختلف به پذیرش دین مبین اسلام و غلبه بر رؤسای مکه پس از آن که آنها پیمان حدیبیه را زیر پا گذاشتند، تنها به این خاطر میسر شد که مسلمانان، ایمانی استوار همچون کوه‌های سربلند داشتند و به حقانیت دین خدا ایمانی راسخ داشتند. آنها از مرگ هیچ بیمی به دل راه نمی‌دادند و حتی به استقبال آن نیز می‌رفتند، چون بخوبی می‌دانستند خدای تبارک و تعالی در صورت شهادت حین جهاد در راه او به آنها جوایزی بی‌مانند در بهشت اعطا خواهد فرمود.

تمام این مسایل لازم است از چشم اندازی که تاکنون عمدتا نادیده گرفته شده است، مورد بحث قرار گیرد: بعد قدرت سیره، یعنی نحوهٔ کسب قدرتی که هیچ نیرویی تاب به چالش طلبیدن آن را نداشت. تحت رهبری پیامبر اکرم(ص) و در مدت کوتاه ۲۳ سال، مأموریت نبوت آن حضرت(ص)، [با مطالعهٔ سیرهٔ آن حضرت

درمی‌یابیم که ایشان در شرایطی کـه در آغـاز کـار پیروانـی انگـشت شـمار در مکـه داشتند] ابتدا موفق به پایه ریزی حکومت اسلامی در مدینه و سپس در مـدتی کمتـر از ده سال عملاً موفــق به گسترش نفوذ معنوی خود در سراسـر شبه جزیـره عربـستان شدند. این تحولات شگفت انگیز حاصل برنامه‌ریزی دقیق، عقد پیمان‌های استراتژیک و استفادهٔ محدود و هوشمندانه از قدرت قهریـــه جهت خنثـی کـردن نیـروی دشـمن بدون توســل به خشونت زیاد و بدون قتل و غارت نامحدود میســر می‌شد. پـیش از آن هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشته است که این چنین گسترش قلمـروی سـریعی – یعنی ۲۷۴ کیلومتر مربع در هر روز – که برای تحقق آن تنها ۲۷۰ نفر از هـر دو طـرف طی مدت ۱۰ سال کشته شدند (شامل ۱۵۰ نفـر از نیروهـای دشـمنان و ۱۲۰ شـهید از مسلمانان) منجر به چنان فتوحات بزرگی شده باشد.[۱]

در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآلـه وسلـــم) دو ابرقـدرت در جهـان وجـود داشت: امپراتوری‌های ایران و روم. هر دوی آن کشورهای قدرتمند و پهناور حوزه‌های نفوذ خود را در شبه جزیره عربستان به خاطر فقدان هر گونه قدرت مرکـزی در آنجـا گسترش داده بودند. ایرانیان فرمانداران دست نشانده خـود را در عمــان و بحریـــن (در مناطق شرقی شبه جزیرهٔ عربستان) داشتند، در حالی که رومیان حکـومتی وابـسته به خود در را شمال عربستان به قدرت رسانده بودند، علاوه بر این کـه کنتـرل سـوریه [شام] را نیز در دست داشتند. وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلـــم) نامـه‌هـایی بـه حکـام، پادشاهان و فرمانداران نوشـت و آنهـا را بـه پـذیرش اسـلام دعـوت کـرد، او پاسخ‌های مختلفی دریافت کرد. بعضی اسلام آوردند – مثل پادشاه حبـشه و فرمانـدار عمـان – و دیگران عکس‌العملی خشمگینانه داشتند – مثل پادشاه ایران – با این حال حکـام دیگری هم بودند – مثل امپراتور روم – که گرایشی نسبت بـه پـذیرش اسـلام داشتند، ولی ضمناً بیم آن داشتند که تخت سلطنت خود را به خاطر نارضایتی کشیشان

۱ـ ابوجعفر محمد ابن جریر طبری: تاریخ طبری، ج ۱؛آکادمی نفیس، کراچی؛ ۱۹۸۷، ص ۹۲؛ عبدالله محمد ابن سعد، «طبقات ابن سعد»، جلد ۱؛ (اردو) آکادمی نفیس، کراچی، ۱۹۸۷؛ صص ۲۷۱-۲۷۰.

درباری از دست بدهند. لذا امپراتور روم، ایمان خود به اسلام را در دل خویش پنهان می‌کرد.

اما چه عاملی سبب می‌شد آنها برخوردی آنچنانی با آن نامه‌ها داشته باشند، در قیاس با نامه‌های دیگری که عملا شبیه به آنها بوده است؟ آیا آنها توان مقاومت در برابر قدرت در حال ظهور اسلام را داشتند و در آن صورت چه سرنوشتی در نهایت در انتظارشان بوده است؟ اینها مسایلی است که لازم است به طور مشروح با مد نظر قرار دادن چشم انداز جدیدمان به بررسی آنها بپردازیم.

در نهایت خطبه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از وداع وی با این جهان را داریم، که تأثیرات مهمی در تنظیمات قدرت در جامعه داشته و دارد. تمام این برهه‌های حساس در طول مبارزه‌ای که پیامبر اکرم(ص) طی حیات پرثمرش داشت، نیاز به بحث و تجزیه و تحلیل دقیق دارد تا بینشی جدید جهت درک سیره نبوی به ما بدهد. هدف در اینجا صرفاً تکرار و تولید مجدد مطالبی که دیگران قبلا گفته اند نیست و ما حتی نمی‌خواهیم سیر زمانی حوادث مختلفی را که سیره پیامبر(ص) طی آنها بروز و ظهور یافت را با افزودن قدری جزئیات بیشتر ارایه کنیم، آنچنان که بیشتر سیره‌نویسان قبلاً این کار را کرده‌اند، بلکه ما باید از حد توصیف‌ها فراتر برویم تا به سطح تحلیل‌گری برسیم و پاسخ‌هایی به مشکلات امروز جهان از درون سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) استخراج کنیم. چنانچه خداوند سبحان، جل جلاله نیز وی را برای ما «**اسوةٌ حسنة**» معرفی کرده است.[1]

۱ـ محمد، حمیدالله، در کتاب «پیغمبر اسلام» ترجمه اردو از زبان فرانسه، انتشارات **Beacon Books**، مولتان، پاکستان، ۲۰۰۵، صص ۲۰۳-۲۰۱ و صص ۲۱۹-۲۱٤؛ همچنین **Montgomery Watt** در کتاب خود به نام «محمد در مدینه» [چاپ چهارم]، انتشارات دانشگاه آکسفورد، کراچی، ۱۹۹۸، ص ۳. هر دو نویسنده به این پیمان، عنوان «قانون اساسی» داده‌اند.

جوان مسلمان آن‌گونه که پیامبر(ص) می‌خواهد

آیت الله محمدعلی تسخیری

دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

جوان مسلمان آن‌گونه که پیامبر(ص) می‌خواهد

خداوند متعال از زبان لقمان حکیم می‌گوید: « **واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بني لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم** » (سوره لقمان ـ ۱۳) (و یاد کن آن‌گاه را که لقمان به پسرش ـ در حالی که بدو اندرز می‌داد ـ گفت: پسرکم! به خدا شرک نورز که شرک، ستمی بزرگ است.)

درصحبت‌ها و نوشته‌های خود مکرراً بر این نکته انگشت گذارده‌ایم که اسلام، انسان را در نگاهش به واقعیت و موضعگیریش نسبت به آن، متعادل و موزون می‌خواهد همچنانکه به لحاظ شخصیتی نیز او را هماهنگ و دارای باورها، عواطف و رفتارهای منسجمی می‌خواهد تا بتواند از هر فرصتی که برایش فراهم می‌شود بهترین بهره برداری را بعمل آورد زیرا فرصت‌ها به دلیل دگرگونی اوضاع و احوال و امکانات و شرایط، همیشه فراهم نمی‌شوند.

در این راستا از امام علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «از جوانیت پیش از پیری و سالخوردگی و از سلامتت پیش از بیماری، استفاده کن.»[1]

نیز فرموده است: « چه کوتاه است فاصله دنیا تا رخت بستن از آن و پیری تا جوانی!»[2]

۱ـ "غررالحکم"، حدیث ٤٣٨١.

۲ـ همان منبع، حدیث ٩٦٨٩.

از جملهٔ این فرصت‌ها، جوانی با تمامی نیرو، زیبایی و خلوص نفس و پاکی و امید به زندگی است، تو گویی بهار زندگی است؛ مرحله‌ای است که شخصیت آدمی از همه جنبه‌های عقیدتی ـ عاطفی و تربیتی در چارچوبی از خردورزی سالم و تربیتی که ریشه در جان دارد، شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود و به همین دلیل است که اسلام بر این دوره از زندگی اینهمه تأکید می‌کند:

ـ « توبه نیکوست ولی در جوانی نیکوتر است.»[۱]

و فرموده آنحضرت (ص): «خداوند آن جوانی را که در عبادت خدا پرورش یافته باشد، زیر سایه خود قرار می‌دهد.»[۲]

و نیز فرمود (ص): «هرکس در جوانی قرآن را فراگیرد با گوشت و خونش عجین می‌گردد.»[۳]

و فرمود(ص): « خداوند جوانی را که جوانی‌اش را به اطاعت خدا سپری کند، دوست می‌دارد.»[٤] آری، خداوند چنین خواسته که جوان همچنانکه در ظاهر، نماد نیرومندی و زیبایی است، در باطن نیز نماد نیرو و زیبایی باشد: امام حسن عسکری (علیه السلام) ـ ازائمه اهل بیت(علیهم السلام) ـ می‌فرماید:« زیبا رویی، جمال ظاهری و خردورزی، جمال باطنی است.»

پیامبراکرم(ص) در توصیف فاطمه زهرا(س) می‌فرماید: « خداوند قلب و تمام وجود دخترم فاطمه را تا مغز استخوان سرشار از ایمان ساخته است.»

درست همانگونه که گفته شده است: « عمار یاسر تا مغز استخوان سرشار از ایمان است.»

در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) نیز هماهنگی پرشکوهی میان زیبایی

۱ـ "مجموعهٔ ورام" جلد دوم، صفحه ۱۱۸.

۲ـ "مجمع البیان" جلد دوم، صفحه ۲۸۵.

۳ـ "کنزالعمال" جلد اول، صفحه ۵۳۲.

٤ـ " کنزالعمال" جلد اول، صفحه ۷۷٦.

جسمی: « **حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم** » (سوره یوسف ـ۳۱) (... پاکا که خداوند است! (پناه برخدا!) این نه آدمیزاد، که جز فرشته‌ای ارجمند نیست.) و زیبایی اخلاقی، برقرار است. او ـ حضرت یوسف (ع) ـ بنده جوان و صالح خدا در هر جایی حتی در زندانی است که دیگران را به خدا فرامی‌خواند: «**یا صاحبي السجن أارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار**» (سوره یوسف ـ۳۹) (ای دو یار زندان! آیا خدایان پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه دادفرما؟)؛ او در عین حال، جوان شکیبا و خوددار از گناه و معصیت ـ به رغم همه وسوسه‌ها ـ است: « ...**وغلقت الابواب وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربي احسن مثواي انه لا یفلح الظالمون**» (سوره یوسف ـ۲۳) (... و درها را بست و گفت: پیش آی، از آن توام! (یوسف) گفت: پناه بر خداوند! او پرورنده من است، جایگاه مرا نیکو داشته است، بی‌گمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.) و شخصیت او حتی زمانی که حاکم و فرمانروای قدرتمندی می‌گردد، پابرجا و هماهنگ باقی می‌ماند: «**رب قد آتیتني من الملک وعلمتني من تاویل الاحادیث فاطر السماوات والارض انت ولیي في الدنیا والآخرة توفني مسلما والحقني بالصالحین**» (سوره یوسف ـ۱۰۱) (پروردگارا! به من از فرمانروایی، پاره‌ای داده‌ای و از خوابگزاری، بخشی آموختی؛ ای آفریدگار آسمانها و زمین؛ تو سرور من در این جهان و در جهان واپسینی؛ مرا گردن نهاده به فرمان خویش بمیران و به شایستگان بپیوند.)

ابزارهای تربیتی اسلام برای انگشت گذاردن بر این تصویر

متون اسلامی، از همه ابزارها برای انگشت گذاردن بر حقیقت پیش گفته، بهره گرفته‌اند که به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

یکم: ارایه رهنمود مستقیم در این متون، بطوریکه جوانان را به تعمیق ریشه‌های عقیده در جان خود و پیوند عواطف با آنها و از آنجا، رفتاری برگرفته از این دو سرچشمه (یعنی عقیده و رفتار)، تشویق و ترغیب می‌کند؛ این نکته، در پندها و آموزه‌های لقمان به فرزندش انعکاس یافته است: « **واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بني لا**

تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم * ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علي وهن وفصاله في عامین ان اشکر لي ولوالدیک الي المصیر * وان جاهداک علي ان تشرک بي ما لیس لک بـه علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الي ثم الي مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون * یا بني انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن في صخرة او في الـسماوات او في الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر * یا بني اقم الصلاة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علي ما اصابک ان ذلک من عزم الامور * ولا تصعر خدک للناس ولا تمش في الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور * واقصد في مشیک واغضض من صـوتک ان انکـر الاصـوات لصوت الحمیر» (سوره لقمان ـ آیات ۱۳تا۱۹) (و یاد کن آنگاه را که لقمان به پـسرش ـ در حالی که بدو اندرز می‌داد ـ گفت: پسرکم! بـه خداونـد شـرک مـورز کـه شـرک ستمی سترگ است × و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کـردیم ـ مـادرش او را با سستی در پی سستی، بارداری کرد و زمان شیرخوارگی وی دو سال بود ـ که مـرا و پدر و مادرت را سپاس بگزار که بازگشت همه به سوی مـن اسـت × و اگـر تـو را وا دارند تا آنچه را نمی‌دانی، برای من شریک آوری، از آنان فرمان نبر و در این جهان بـا آنان به شایستگی همراهی کن و راه کسی را که به درگاه من بازگردد، پیش گیر، سپس بازگشتتان به سوی من است آنگاه شما را از آنچه می‌کرده‌اید،می‌آگاهانم× پسرکم، اگـر کرداری همسنگ دانه خردلی باشد، در دل صخره‌ای یا در آسمانها یا در زمین، خداوند آنرا می‌آورد که خداوند نازک بین دانـایی اسـت × پـسرکم نمـاز را بپـا دار و بـه کـار شایسته فرمان ده و از کار ناشایست، بازدار و درآنچه بر سرت آیـد، شـکیب کـن؛ بـی گمان این از کارهایی است که آهنگ آن می‌کنند × و روی خود را از مـردم مگـردان و بر زمین به ناز و خرامش، راه مسپار که خداونـد هـیچ خودپـسند خویـشتن سـتایی را دوست نمی‌دارد× و در راه رفتنت میانه رو باش و از آوایت فرو کـاه کـه ناپـسندترین بانگ‌ها، بانگ درازگوشان است.)

همچنانکه در اندرزهای مولای متقیان علی (علیه السلام) بـه فرزنـدش حـسن بـن علـی (ع) کـه خـود از باشـکوهترین اندرزهاسـت و امـام در آن بـه مـسایل بـسیاری

اشاره فرموده است، منعکس شده که ما تنها به فرازهایی از آن، اشاره می‌کنیم:

«پسرم! به تو وصیت می‌کنم که همیشه پرهیزکار باش و از خدا بترس و فرمانش را بگذار و پیوسته دلت را به ذکر او آباد و روشن بدار، رشته پیمانش را سخت با دست بگیر و میان خود و او هیچ سبب و واسطه‌ای نپذیر.»

«درونت را با پند و اندرز زنده کن و کامهای دل را در پارسایی و وارستگی، بمیران و آن را با یقین و ایمان نیرومند ساز و با دانش و خرد روشن گردان . با یادآوری مرگ درخواریش قرار بده وآهنگ فنا ونیستی و تباهی را بر زبانش بنه، به سوگهای جهان بینایش کن و از پیش آمدهای ناگوار و نابکاری‌های روزگار بر حذرش بدار.»

«پس برای بهبود آرامگاهت، از هم اکنون بکوش و آخرتت را به دنیایت مفروش.»

« امر به معروف کن تا تو را از نیکان بشمارند و با دست و زبانت از کارهای ناپسندیده و حرفهای زشت بپرهیز و از مردم هرزه دوری جوی تا همه گرامیت بدارند.»

« و از روی مهربانی و دلسوزی در پرورشت کوشش نمودم . بر آن شدم تا تو را که در آستانه عمر و بهار زندگی هستی و نیتی پاک و دلی تابناک داری به بهترین روش تعلیم بدهم.»

« پسرم! همیشه در کار و باری که با کسی داری ایمان و انصافت را بسان ترازو قرار بده و خویشتن را در این کفه و طرفت را در آن کفه، بنه؛ آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری هم بپسند و هر چیزی را که برای خود بد می‌دانی برای دیگری هم بد و ناهنجار بدان و همانطور که می‌خواهی ستمی به تو نشود به هیچ بنده‌ای ستم مکن.»[1]

دوم: تأکید بر ارزش برخورداری از این صفات؛ در این راستا متون اسلامی، پیامدهای بسیار جالبی برای آن، خاطرنشان کرده‌اند . از جمله، این فرموده

۱ـ "نهج البلاغه"، توضیح "دکتر صبحی الصالح"، از صفحه ۳۹۱ تا ٤٠٦.

پیامبراکرم(ص): «خداوند آن جوانی را که در عبادت خدا پرورش یافته باشد، زیر سایه خود قرار می‌دهد.»[۱]

و گفته آن حضرت(ص): « خداوند جوانی که جوانی‌اش را به اطاعت خدا سپری کند، دوست می‌دارد.»[۲]

امام باقر (علیه السلام) نیز فرمود: « پدرم امام زین العابدین (علیه السلام) هرگاه، به جوانانی که تحصیل علم می‌کردند نگاه می‌کرد ایشان را به خود نزدیک می‌ساخت و می‌فرمود: مرحبا به شما که ذخیره‌های دانش هستید و دیری نمی‌پاید شما که اینک کهتران قومید، مهتران قوم دیگری گردید.»[۳]

سوم: ارایه الگوهای والایی از این امر با بهره‌گیری از پیامبران؛ برخی متون اسلامی [آیات و احادیث] از جمله آیات و روایات زیر تأکید کرده‌اند که پیامبران جملگی در مرحله جوانی به پیامبری برگزیده شده‌اند:

« **ولما بلغ اشده آتیناه حکما وعلما**» (سوره یوسف ـ ۲۲) (و چون به برنایی خویش رسید، بدو نیروی داوری و دانشی بخشیدیم ...)

«**قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم**» (سوره انبیاء ـ۶۰) (گفتند: شنیدیم جوانی که به او ابراهیم می‌گویند، از آنان یاد می‌کرد.)

و در روایتی، آن‌حضرت (ص) فرموده است: «خداوند هیچ پیامبری را جز در جوانی مبعوث نکرد.»[۴]

و نیز فرمود(ص): « خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه جوان بود و هیچ دانشمندی جز در جوانی، دانش فرا نگرفت.»[۵]

و به نقل از آن‌حضرت (ص) آمده که فرمود: « ای خاندان عبدالمطلب! به‌خدا

۱ـ "مجمع البیان"، جلد دوم، صفحه ۲۸۵.
۲ـ "کنزالعمال"، جلد اول، صفحه ۵۳۲.
۳ـ "الدرالنظیم"، صفحه ۵۸۷.
٤ـ "کنزالعمال"، جلد اول، صفحه ٤۷۵.
۵ـ "الفردوس"، جلد٤، صفحه ۸۲.

سوگند که من در میان اعراب هیچ جوانی را ندیده‌ام که بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قوم خود آورده باشد من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام.»[۱]

پیامبران (علیهم السلام) خود رفتارهای الگویی بسیاری دارند، از جمله جوانی چون ابراهیم (ع) که قرآن کریم درباره‌اش می‌گوید: «**ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل وکنا به عالمین * اذ قال لابیه وقومه ما هذه التماثیل التي انتم لها عاکفون * قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین * قال لقد کنتم انتم وآباوکم في ضلال مبین**» (سوره انبیاء: ۵۴ ـ۵۱) (و بی‌گمان پیش از آن به ابراهیم، کاردانی در خور وی را ارزانی داشتیم و به شایستگی او دانا بودیم × هنگامی که به پدر ـ سرپرست ـ قوم خویش گفت: این تندیس‌ها چیست که شما به خدمت آنها ماندگارید؟ گفتند: پدرانمان را پرستنده آنها یافتیم × گفت: به یقین شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.)

حضرت ابراهیم (ع) نمونه انسان موحد و شیدا و شکیبا و ثابت قدم در اخلاص و فداکار و بری از شرک و پناه آورنده به خدا و دردمندی بردبار و توبه کار بود؛ حضرت اسماعیل (علیه السلام) نیز جوان مؤمنی است که اعلام می‌کند اگر بر قربانی شدن شکیبایی کرد، به فرمان خداوند بوده است: « **قال یا ابت افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین** » (سوره صافات ـ ۱۰۲) (گفت: ای پدر! آنچه فرمان می‌یابی انجام ده که مرا ـ اگر خداوند بخواهد ـ از شکیبایان خواهی یافت.)

و حضرت یوسف (علیه السلام) که خداوند درباره اش می‌گوید: «**کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین**» (سوره یوسف ـ ۲۴) (... بدین گونه بر آن بودیم تا از او زشتی و پلیدکاری را بگردانیم که او از بندگان ناب ما بود.)

و حضرت موسی (علیه السلام) که قدرت او را وسوسه نمی‌کند بلکه کار نیکو می‌کند و نیازمندی خود به درگاه به خداوند را اعلام می‌کند: «**فسقی لهما ثم تولی الی الظل فقال رب اني لما انزلت الی من خیر فقیر**» (سوره قصص ـ۲۴) (پس برای آندو، گوسفندان

۱ـ طوسی، "الامالی" صفحه ۵۸۳.

را آب داد سپس به سایه بازگشت و گفت پروردگارا به هر خیری که به من برسانی، نیازمندم.)

و این هم جوانان "اصحاب کهف" که جامعه کافر خود را پذیرا نیستند: «**نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا برهم وزدناهم هدی**» (سوره کهف ـ۱۳) (ما داستان آنان را برای تو راستین بازگوییم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان (پنهانی) ایمان آوردند و ما بر رهنمود آنان افزودیم.)

و شکوهمندترین الگو، پیامبرگرامی اسلام حضرت محمد امین (ص) است که خداوند متعال درباره‌اش می‌گوید: « **لقد کان لکم في رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر وذکر الله کثیرا**» (سوره احزاب ـ ۲۱) (بی گمان برای شما در فرستاده خدا، سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خداوند و روز بازپسین امیدوار و خداوند را بسیار یاد می‌کند.)

از آن‌حضرت (ص) نقل شده که فرموده است: « من جوانمرد و فرزند جوانمرد و برادر جوانمردم.»[1]

آن‌حضرت (ص)، همه صفات پسندیده را یکجا در خود گردآورده بود تا جایی‌که خداوند متعال درباره‌اش می‌گوید: « **وانک لعلي خلق عظیم**» (سوره قلم ـ ۴) (و به راستی تو را خویی است سترگ.)

چهارم: از دیگر شیوه‌ها یا ابزارها، تأکید بر مسؤولیت ویژه جوان نسبت به جوانی خویش است؛ در این راستا از آن‌حضرت (ص) روایت شده که فرمود: «بندگان خدا همچنان که در روز رستاخیز بر درگاه الهی قرار دارند از عمرشان پرسیده می‌شود که آنرا چگونه سپری کردند و از جوانی‌شان، که آنرا چه سان، گذراندند.»[2]

و از امام علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: « هر کس در خردسالی کوشش

۱ـ "معانی الاخبار"، صفحه ۱۱۹.

۲ـ این حدیث را "الترمذی" در باب القیامة، روایت کرده است؛ نیز نگاه کنید به "تاریخ یعقوبی" صفحه ۵۹.

و تلاش نورزد در بزرگسالی، بزرگواری نخواهد دید.»[۱]

پنجم: پیامبراکرم(ص) در راستای تأکید بر اهمیت و برتری جوانان، تنی چند از ایشان را عهده‌دار پست‌های حسّاسی ساخت، از جمله:

۱ـ **"مصعب بن عمیر"** را که جوان رعنایی بود به عنوان نماینده خود پیش از هجرت به مدینه اعزام داشت تا قرآن را [به مسلمانان آنجا] بیاموزد؛ او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه بپا داشت.[۲]

۲ـ **"عتاب بن اسید"** را پس از فتح در حنین، به کارگزاری مکه گماشت؛ او در آن زمان ۲۱ سال بیش نداشت.[۳]

۳ـ **"اسامة بن زید"** را به فرماندهی لشکر بزرگی برای جنگ با رومیان منصوب کرد؛ در میان این لشکر، افرادی از مهاجران و انصار حضور داشتند و او در آن هنگام تنها هجده سال سن داشت.

۴ـ **"علی بن ابی طالب"** (علیه السلام) که وقتی خود (ص) برای شرکت در غزوه تبوک، بیرون شد او را جانشین خویش در مدینه قرار داد و به وی فرمود: آیا می‌خواهی برای من به‌منزله هارون برای موسی باشی؟[٤]

۵ـ **"معاذ بن جبل"** که آن‌حضرت (ص) در سال فتح، او را راهنمای فقه و سنت قرار داد.[٥]

ششم: متون اسلامی، همچنانکه در داستان موسی و بنده صالحی که نوجوان گمراه کننده پدر و مادر صالح و مؤمن خویش را از پای درآورد (سوره کهف ـ آیه ۸۰)، دیگران را از جوان منحرف، متنفر و بیزار می‌سازند.

هفتم: در عین حال جامعه و پدر و مادر را جداً بر آن داشته که به‌دنبال فرزند صالح

۱ـ "غررالحکم"، حدیث شماره ۸۲۷۲.

۲ـ "بحارالانوار" جلد اول، صفحه ٤۰۵ و "اسد الغابة"، جلد ٤ صفحه ۳٦۹.

۳ـ "السیرة الحلبیة"، جلد۳، صفحه ۱۲۰.

٤ـ "المراجعات" صفحه۱۱۷ که حدیث مشهوری است و "بخاری" و دیگران آنرا با سند نقل کرده‌اند.

٥ـ "السیرة الحلبیة"، جلد سوم، صفحه ۱۳۰.

و تربیت و یاری رساندن به او برای پرورش نیکو و عدم سوق وی به عاق شدن، باشند. در این رابطه از پیامبرخدا(ص) نقل شده که فرمود: « خداوند پدر و مادری که فرزندشان را به عاق شدن سوق دهند، نفرین کرده است.»[۱]

و نیز از آن‌حضرت (ص) نقل شده که فرمود: «شما را به جوانان سفارش می‌کنم که آنها از دیگران دل نازکترند.»[۲]

هشتم: اسلام جوانان را بدان فراخوانده که دوستان شایسته و با اخلاق خوبی برای خود برگزینند و از منحرفان فاصله گیرند؛ امام علی بن الحسین (زین العابدین) (علیه السلام) خطاب به فرزندش می‌فرماید: « زنهار از دوستی و مصاحبت با دروغگو دوری کن که او همچون سرابی است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می‌سازد، از دوستی و مصاحبت با آدم هرزه دوری کن که ترا به پشیزی می‌فروشد؛ از دوستی با تنگ چشم و ممسک اجتناب ورز که اندک مالی را که سخت بدان نیاز داری از تو دریغ می‌دارد؛ از دوستی و مصاحبت با "گسسته از خویشان خود" دوری کن که او را در کتاب خدا، نفرین شده یافتم.»[۳]

و بدین ترتیب، اسلام می‌کوشد نسل جوان و شایسته‌ای پرورش دهد که بتواند امانت الهی را بر دوش کشد و با قدرت و صلابت، مقتضیات جانشینی خدا بر روی زمین را تحقق بخشد .

۱ـ "شباب قریش"، صفحه ۱.

۲ـ "الوسائل"، جلد پنجم، صفحه ۱۱۵.

۳ـ "تحف العقول"، صفحه ۲۷۹.

نگاهی به‌سه اصل اساسی

در سیرهٔ تربیتی نبوی

مصطفی دلشاد تهرانی

استاد دانشگاه وپژوهشگر

نگاهی به‌سه اصل اساسی در سیرهٔ تربیتی نبوی

مفهوم و تعریف تربیت

واژهٔ تربیت از ریشهٔ «رَبْوَ» به‌معنی زیادت و فزونی و رشد و برآمدن گرفته شده است[1]، وکاربردهای گوناگون از این ریشه همه همین معنا را در بردارد. «رَبْو» نفس عمیق و بلند را گویند که موجب برآمدن سینه است. «رِبوَة» یعنی سرزمین بلند و مرتفع[2]. «رابیَة» نیز به‌همین معناست[3]. و«ربا» یعنی افزون شد و نمو کرد که در اصطلاح شرع مخصوص به‌افزون شدن سرمایه با غیر از سود شرعی است. «أربیَتَان» دو قسمت گوشت بُن ران در قسمت کشالهٔ ران را گویند که بالا می‌آید و حالت برآمدگی دارد. «أربی علیه» یعنی بر او اشراف و احاطه یافت.

«رَبَیْتُ الوَلَدَ فَرَبَا» یعنی فرزند را تربیت کردم و او رشد کرد[4].

در قرآن کریم همین معنا یعنی بزرگ کردن در مفهوم رشد جسمی آمده است.

۱ـ ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۲۶.

۲ـ (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ)، (وپسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم و آن دورا در سرزمین بلند که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم) (المؤمنون: ۵۰).

۳ـ راغب اصفهانی، المفردات في غریب القرآن، ص ۱۸۷.

۴ـ همان.

﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [۱].

وبگو : پروردگارا، آن دو (پدر و مادر) را رحمت کن چنان که مرا در خُردی پروردند.

﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴾ [۲].

[فرعون به موسی] گفت: آیا تورا از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت پیش ما نماندی؟

راغب اصفهانی – لغت شناس بزرگ – می‌نویسد: «رَبَیتُ» (تربیت کردم) از واژهٔ «رَبْوَ» است و گفته‌اند اصلش از مضاعف یعنی «رَبَبَ» (رَبَبَ) بوده است که یک حرف آن برای تخفیف در لفظ به‌حرف (ی) تبدیل شده است مانند «تَظَنَّنتُ» که «تَظَنَّیتُ» شده است [۳].

«رَبّ» به‌معنای مالک، خالق، صاحب، مدبّر، مربّی، قیّم، سرور و منعم است و نیز اصلاح کننده هرچیزی را «رب» گویند [۴]. بنابراین «رب» به‌معنای مالک و مدبّر و تربیت کننده است.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «رب» در اصل به‌معنی تربیت و پرورش است یعنی ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حدّ نهایی و تامّ و کمال خود برسد [۵].

آن‌چه در تربیت روی می‌دهد همین مفهوم است و البته نقش ایجادی در تربیت از آن «ربّ العالمین» است و جز او همه نقش اعدادی دارند. بنابراین، تربیت رفع موانع و ایجاد مقتضیات یعنی اِعداد است تا استعدادهای انسان از قوّه به‌فعل درآید و شکوفا

۱ـ اسراء/ ۲۴.

۲ـ شعراء/ ۱۸ .

۳ـ المفردات في غريب القرآن، ص ۱۸۷ .

۴ـ احمد بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، صص ۳۸۱، ۳۸۲، لسان العرب، ج ۵، ص ۹۵، القاموس المحیط، ج ۱، ص ۷۳، تاج العروس، ج ۱، ص ۲۶۰.

۵ـ المفردات في غريب القرآن، ص ۱۸۴ .

شود و چون در تربیت در سیرهٔ نبوی، مقصد و مقصود «کمال مطلق» است، می‌توانیم تربیت را چنین تعریف کنیم:

«تربیت عبارت است از رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای آن که استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود».

انسان موجودی است با استعدادهای شگفت و گرانقدر، چنان که از رسول خدا(ص) روایت شده است که فرمود:

«النّاسُ مَعَادنٌ کَمَعادن الذَّهَب والفضَّة»[1]. مردم چون معادن طلا و نقره‌اند.

با این تعبیر باید آن‌چه را که مانع شکوفایی استعدادهای انسان است رفع کرد و زمینه‌های مساعد را فراهم ساخت تا استعدادهای انسان به‌فعلیت رسد و انسان متصف به‌صفات و کمالات الهی شود واین تحوّل با اهتمام و کوشش خود انسان میسّر می‌شود.

جایگاه و اهمیت و ضرورت تربیت

انسان شگفت‌ترین مخلوق خداوند و والاترین نشانهٔ قدرت حق است. انسان مستعدّ اتصاف به‌همهٔ صفات و کمالات الهی است و آفریده شده است تا به‌مقام «خلیفة اللهی» رسد و این سیر جز با تربیت حقیقی میسّر نمی‌شود.

حقیقت انسان، حقیقتی ملکوتی است و انسان با طیّ مراتبی، قوس نزولی را طیّ کرده است و در این مرتبهٔ خاکی و در پایین‌ترین مراتب وجود قرار گرفته‌است و با تربیت می‌تواند به‌حقیقت وجود خویش دست یابد و متصف به‌والاترین کمالات شود. خدای متعال در این باره یادآور شده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾[2].

۱ـ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ۳۸۰.

۲ـ تین/ ٤ - ٦.

بی‌گمان انسان‌را در نیکوترین صورت و هیئت آفریدیم، آن گاه اورا به پایین‌ترین مراتب نازل کردیم.

مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پس ایشان راست مزدی بی‌پایان (بی‌منّت). امام خمینی در بارهٔ سیر تربیت انسان می‌فرماید:

«انسان مراتب سیرش از طبیعت است تا ما فوق طبیعت، تا برسد برآن جایی که مقام الوهیت است. سیر از طبیعت تا رسیدن به‌مقامی که غیر از خدا هیچ نبیند. این موجود قابل این است که از این طبیعت سیر بکند و تمام معنویت‌ها را در خودش با تربیت صحیح ایجاد بکند و برسد به‌مقامی که حتّی فوق مقام ملائکة الله باشد.

انسان موجودی است که خدای تبارک و تعالی او را خلق کرده است برای این که همهٔ جهاتی که در عالم هست، در انسان هست، منتها به‌طور قوّه است، به‌طور استعداد است و این استعدادها باید فعلیت پیدا بکند، تحقق پیدا بکند»[1].

پیام آوران الهی آمده‌اند تا زمینه‌های چنین تحوّل مقدّسی را فراهم کنند، انسان را از مرتبهٔ اسفل به‌اعلا بکشانند و از ظلمات حیوانیت به‌نور انسانیت برسانند. تربیت در سنّت پیام آوران الهی خروج از ظلمات به‌سوی نور است و کتاب انبیا، کتاب تربیت انسان است. خدای متعال در بارهٔ قرآن کریم و رسالت تربیتی پیامبر اکرم(ص) خطاب به‌آن حضرت فرموده است:

﴿الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾[2].

[این قرآن] کتابی است که آن‌را به‌سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را به‌خواست و فرمان پروردگارشان از تاریکی‌ها به‌روشنایی بیرون آری، به‌راه آن توانای بی‌همتا و ستوده.

اگر این تحوّل نورانی براساس تربیتی ربّانی در انسان محقق نشود، انسان در مرتبهٔ

۱ـ روح الله خمینی، صحیفهٔ نور، ج ۷، ص ۲۸۲.

۲ـ ابراهیم/ ۱ .

حیوانیت خود متوقف می‌ماند و استعدادهای خود را در این جهت به‌کار می‌گیرد. همهٔ تلاش پیام آوران الهی براین بوده است که انسان تربیت کنند. به‌بیان امام خمینی:

«تمام انبیا موضوع بحثشان، موضوع تربیتشان، موضوع علمشان، انسان است. آمده‌اند انسان را تربیت کنند، آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبهٔ طبیعت به مرتبهٔ عالی ما فوق الطبیعة، مافوق جبروت برسانند.

تمام بحث انبیاء در انسان است. از اوّل هر یک از انبیا که مبعوث شدند برای انسان و برای تربیت انسان مبعوث شدند... انبیا آمدند که مارا هشیار کنند، تربیت کنند. انبیا برای انسان آمدند و برای انسان سازی آمدند. کتب انبیا کتب انسان سازی است. قرآن کریم کتاب انسان است. موضوع علم انبیا انسان است. هرچه هست حرف با انسان است. انسان منشأ همهٔ خیرات است و اگر انسان نشود، منشأ همهٔ ظلمات است. این موجود برسر دوراهی واقع است، یک راه، راه انسان و یک راه، راه منحرف از انسانیت است تا از چه حیوانی سر بیرون بیاورد»[1].

پیام آوران الهی آمده‌اند تا راه تربیت را بر آدمیان بگشایند و مردمان را به‌ربّانی شدن بخوانند:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾[2].

هیچ بشری را نسزد که خداوند به‌او کتاب و حکم و پیامبری دهد، آن‌گاه وی مردمان را گوید: به‌جای خدا بندگان من باشید. بلکه[باید بگوید:] به‌سبب آن‌که کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن‌رو که درس می‌خواندید، ربّانی باشید.

دلالت آیه در این که همهٔ تلاش‌های تربیتی باید به‌سوی ربّانی شدن باشد کاملاً روشن است، مؤدّب شدن به‌ادبی الهی که اتصاف به‌صفات خدا و پیروی از آداب پیامبر گرامی‌اش و اهل بیت آن حضرت است:

۱ـ تفسیر امام خمینی، صص ۱۰۱ - ۱۰۳.

۲ـ آل عمران/ ۷۹.

﴿فالأدب مع الله بالاقتداء بآدابه وآداب نبيّه وأهل بَيته عَليهمُ السلامّ[۱]﴾.

پس ادب نسبت به خداوند پیروی از آداب الهی و آداب پیامبرش و اهل بیتش است که درود خدا بر آنان باد.

و این تربیت نیاز به‌قواعدی دارد که این قواعد در سیرهٔ حضرت ختمی مرتبت در کامل‌ترین صورت جلوه کرده است.

معنای مفهوم سیره

واژهٔ «سیره» اسم مصدر «سیر» است. «سین و یاء و راء» ریشه‌ای است که برگذشتن و روان شدن و حرکت کردن دلالت می‌کند[۲] و نیز به‌معنای رفتن و سیر کردن در زمین است[۳].

سه حرف «سین و یاء وراء» به‌صورت «سیر» هم حرکت در روز و هم حرکت در شب را معنا می‌دهد، در حالی که به‌صورت «سری» تنها حرکت در شب را افاده می‌نماید[٤]، چنان که در آیهٔ نخست سورهٔ اسراء در معنای اخیر آمده است.

«سِیرَة» بر وزن «فِعْلَة» است یعنی هیئت و حالت و نوع نشستن و سیرة که اسم مصدری است که بر هیأت و حالت و نوع عمل دلالت می‌کند[۵]، چنان که «جَلْسَة»یعنی نشستن، و«جِلْسَة»،بیانگر نوع حرکت است[٦]، لذا اهل لغت در توضیح معنای آن گفته‌اند: «سیره» طریقه، هیئت و حالت است[۷] و نیز آن‌را سنّت، مذهب ، روش، رفتار، راه ورسم، سلوک و طریقه معنا کرده‌اند و از «سیرهٔ فرد» به‌صحیفهٔ اعمال او وکیفیت

۱ـ ابو محمد دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱٦۱.

۲ـ معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳ـ لسان العرب، ج ٦، ص ۵۵۳.

٤ـ خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۷، ص ۲۹۱ ودینوری، ادب الکاتب، ص ۲۳۱، لسان العرب، ج ٦، ص ٤۵٤.

۵ـ ابن مالك، الفيّة في النحو والصرف، ص ٤۱ .

٦ـ لسان العرب، ج ٦، ص ٤۵٤ وزبیدی، تاج العروس، ج ۳، ص ۲۸۷ .

۷ـ معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۱، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳٤۰، تاج العروس، ج ۳، ص ۲۸۷.

سلوکش میان مردم تعبیر کرده‌اند[۱]. راغب اصفهانی در بارهٔ این واژه می‌نویسد: «سیره، حالت وروشی است که انسان و غیر انسان، نهاد و وجودشان برآن قراردارد، خواه غریزی و خواه اکتسابی باشد، چنان که گفته می‌شود فلانی سیره و روش نیکو یا سیره و روش زشت دارد»[۲].

با توجّه به‌آن چه اهل لغت گفته‌اند می‌توان «سیره» را نوع رفتار و سبک رفتار و طریقهٔ زندگی معنا کرد.

پیشینهٔ کاربرد اصطلاحی واژهٔ سیره

«سیره» هنگامی که به‌عنوان یک رشته از مباحث تاریخی، موضوع بحث مورّخان قرارگرفت، آن‌چیزی را که می‌بایست در برمی‌گرفت، شامل نگشت. مورّخانی که در احوال پیامبر اسلام(ص) کتاب نوشتند، عنوان تاریخ خودرا «سیرة النبی» گذاشتند، وشاید نخستین رشتهٔ تاریخی که مورد توجّه و نظر مسلمانان قرارگرفت همین «علم السیرة» باشد[۳]. محتمل است که آنان می‌خواسته‌اند سبک رفتار یا رفتار شناسی پیامبر را بیان کنند، امّا به‌صرف رفتار قناعت کرده‌اند[۴]. آنان «سیره» را به‌معنای شرح وقایع زندگی رسول خدا(ص) به‌کار بردند: حوادث پیش از بعثت، بعثت و حوادث پس ازآن و جنگ‌های پیامبر[۵].

مارسدن جونز (Marsden Jones) در مقدمهٔ محققانهٔ خود بر کتاب مغازی واقدی یاد آور شده است که تردیدی نیست که واژهٔ «سیره» به‌معنی شرح وقایع زندگی پیامبر به‌کار رفته است و این امر پیش از آن که ابن هشام آن‌را در مورد کتاب خود به‌روایت از این اسحاق به‌کار برد، استعمال می‌شده است، چنان که از خبر

۱ـ زمخشری أساس البلاغة، ص ۲۲۶ وشرتونی، اقرب الموارد، ج۱، ص ۵۶۲ ویسوعی، المنجد، ص ۳۶۸.
۲ـ المفردات من غریب القرآن، ص ۲۴۷.
۳ـ صادق آیینه‌وند، علم تاریخ در گسترهٔ تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۴ـ مرتضی مطهری، سیره نبوی، صص ۱۲ - ۱۳.
۵ـ ابن هشام، السیرة النبویة، ج۱، مقدمهٔ، ص ۱۵.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب الأغانی بروشنی برمی‌آید استعمال واژهٔ «سیره» در مفهوم اصطلاحی آن (تاریخ زندگی پیامبر) در زمان محمد بن شهاب زُهری (۵۸-۱۲٤هـ.ق) معمول ومتداول بوده است[۱].

ابو الفرج اصفهانی از قول مدائنی ضمن اخبار خالدبن عبد الله قَسری (٦٦-۱۲٦هـ.ق) حاکم کوفه و بصره طی سال‌های ۱۰۵ تا ۱۲۰ هجری[۲]، می‌نویسد: «ابن شهاب می‌گفته است که خالد بن عبد الله قسری به‌من گفت: کتابی دربارهٔ انساب برایم بنویس. من کار را با نوشتن نسبت مُضَر آغاز کردم و هنوز آن‌را به‌پایان نبرده بودم که گفت: این کار را قطع کن که خداوند بن و ریشه آن‌هارا قطع کرده است و برای من سیره (شرح حال پیامبر) را بنویس»[۳].

بدین ترتیب واژهٔ «سیره» در مفهوم اصطلاحی آن در قالب شرح احوال و تاریخ زندگی پیامبر شکل گرفت و همچنان باقی ماند و به‌عنوان «رفتار شناسی» و«روش شناسی» و«سبک زندگی» مورد عنایت جدی قرار نگرفت.

سیره شناسی

سیره شناسی در معنای حقیقی آن به‌معنای رفتار شناسی و سبک شناسی است و در واقع شناخت اصول و قواعدی است که یک فرد صاحب اصول وقواعد در رفتار و کردار خود دارد.

سیره در این معنا از جنس منطق عملی است، یعنی همان گونه که اصول و قواعدی وجود دارد که رعایت آن‌ها تفکّر را به‌سامان می‌نماید، اصول وقواعدی وجوددارد که رفتار و عملکرد را به‌سامان می‌سازد، آن‌ها معیارهای نظری است و این‌ها معیارهای

۱ـ واقدی، المغازی، ج۱، مقدمه، ص ۱۹.

۲ـ ابن خلکان، وفیات الأعیان، ج ۲، صص ۲۲٦ - ۲۳۱ .

۳ـ ابو الفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۲۲، ص ۲۱ .

عملی[۱]. از این رو «سیره» عبارت است از مجموعه اصولی عملی، کلی، ثابت و مشخص که می‌تواند راهنمای عمل و جهت دهنده به‌رفتار کردار و معیار زندگی باشد.

و رسول خدا(ص) انسانی صاحب سیره بوده است و در امتداد وجود آن حضرت اهل بیت وی ادامه دهندگان همان سیره بوده‌اند، یعنی در تمام زندگی خود در عرصه‌های مختلف براساس اصولی معین رفتار کرده‌اند و این اصول، قواعدی معیار برای زندگی است.

استخراج سیره

ریشه و اساس اصول سیرهٔ نبوی در قرآن کریم است. خدای سبحان پیامبر اکرم(ص) را نمونه‌ای نیکو برای پیروی در همهٔ زمان‌ها برای اهل ایمان معرفی کرده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾[۲].

قطعاً برای شما در اقتدا به‌رسول خدا سرمشقی نیکوست؛ برای آن‌کسی که به‌خدا و روز باز پسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

قرآن کریم که پیامبر اکرم(ص) را به‌عنوان بهترین سرمشق زندگی معرفی کرده، راه ورسم آن‌حضرت را نیز در حوزه‌های مختلف در بیان مستقیم و غیر مستقیم به اجمال معرفی فرموده است. در امتداد قرآن کریم، احادیث نبوی و ولوی و سپس رفتار و عملکرد پیامبر اکرم(ص) و اوصیای آن حضرت گنجینهٔ استخراج سیره است. از مجموع این مواد می‌توان اصول سیره را استخراج نمود. در این استخراج تشکیل دادن خانوادهٔ حدیث و خانوادهٔ رفتار و عملکرد و پالایش و گزینش آن‌ها، مسیر دستیابی

۱ـ سیره نبوی صص ۲۱، ۲۲، ۳۰.

۲ـ احزاب/ ۲۱ .

به‌اصول را هموار و ضریب اطمینان را به‌حد مطلوب می‌رساند و از آن‌جا که تمام آموزه‌های قرآن کریم و پیامبر اکرم(ص) ودیگر معصومین برای تربیت فرد و جامعه است، تمام اصول سیرهٔ نبوی در عرصه‌های مختلف فردی، اجتماعی، مدیریتی، خانوادگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی، تربیتی است. ولی در عین حال می‌توان اصولی را به‌عنوان اصول سیرهٔ تربیتی پیامبر لحاظ کرد و هر برنامه، تصمیم، اقدام و رفتار تربیتی را برآن استوار نمود.

اصول سیرهٔ تربیتی

در نظام تربیتی نبوی، مجموعه‌ای اصول مشاهده می‌شود که اصول ثابت و حاکم بر تمام امور تربیتی می‌باشند که مهم‌ترین آن اصول عبارتند از:

اصل اعتدال
اصل تدرّج و تمکّن
اصل تسهیل وتیسیر
اصل زهد
اصل تعقّل
اصل تفکّر
اصل تدبّر
اصل کرامت
اصل عزّت

اصل اعتدال

هر حرکت و فعل تربیتی باید بر اعتدال استوار باشد و از حدّ وسط بیرون نرود و به‌افراط و تفریط کشیده نشود تا حرکت و فعلی مطلوب باشد . پیامبر اکرم(ص) دینی را برای بشر به‌ارمغان آورده است که آیین تربیتی آن به‌اعتدال در هر امری فرا

می‌خواند و مجموعهٔ قوانین و مقررات و آداب دینی آن به‌گونه‌ای است که مردمانی معتدل تربیت شوند. خدای متعال، امّت اسلامی را امّتی معتدل و میانه معرفی می‌کند و نمونه‌ای را که این امّت باید خودرا با او تطبیق دهد و در پی او رود، پیامبر اکرم(ص) معرفی می‌نماید.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ [1].

واین‌چنین شمارا امّتی میانه (معتدل)، ساختیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

امّت میانه یعنی امّتی که در هیچ امری از امور، خواه نظری وخواه عملی، افراط و تفریط نمی‌کند و همهٔ برنامه‌هایش در حدّ اعتدال است و معیار تنظیم همهٔ امور برای این امّت پیامبری است که جلوهٔ تمام عیار اعتدال و میانه‌روی است، چنان که علی(ع) در بارهٔ آن حضرت فرموده است:

«سِيرَتُهُ القَصْدُ» [2].

سیره و رفتار او میانه روی است.

رسول خدا(ص) که الگوی به‌تمام معنای اهل ایمان است، در رفتار فردی، در خانواده و اجتماع، در ادارهٔ امور و سیاست و حتّی در رویارویی با دشمنان و در میدان نبرد اعتدال را پاس می‌داشت و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می‌کرد، در خبر مشهور ومتّفق شیعه وسنّی آمده است که حسین(ع) گفت: از پدرم امیر مؤمنان(ع) درباره سیرهٔ رسول خدا(ص) در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: «كانَ رَسولُ اللهِ(ص) مُعتَدلَ الأمْرِ غَيْرَ مُختَلف» [3].

۱ـ بقره/ ۱۴۳ .

۲ـ نهج البلاغة، خطبة ۹۴.

۳ـ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج۱، ص ٤٢٤، وابن بكار، الموفقيّات، ص ۳۵۷، وابو محمد اصفهانی، اخلاق النبی وآدابه، ص ٢٤ وصدوق، عيون اخبار الرضا، ج۱، ص ۳۱۸ وصدوق، معانی الاخبار، ص۸۲، دلائل النبوة البيهقي، ج۱، ص ۲۸۹ وطبرسی، مكارم الاخلاق، ص ١٤ و ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج۳، ص ۳٤۱ وابن جوزی، الوفاء بأحوال المصطفى، ج۲، ص ٤٦٩ .

رسول خدا(ص) در همهٔ امور معتدل و میانه‌رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی‌کرد.

راه و رسم پیامبر، راه و رسمی معتدل بود و آن‌را به‌عنوان بهترین روش زندگی به‌مسلمانان توصیه می‌نمود و می‌فرمود:

«خَیْرُ الأُمُور أوسَطُها»[۱].

بهترین کارها حدّ وسط آن‌هاست

خداوند در آیاتی چند، پیامبر گرامی‌اش را مخاطب قرارداده و اعتدال در امور مختلف را به‌او یاد آور شده است و پیروان آن حضرت را نیز آموخته است که آن پیام‌آور راستین و معتدل تأسّی جویند.

﴿وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً﴾[۲].

نماز خویش را به‌آواز بلند مخوان و آن‌را آهسته هم مخوان و میان این دوراهی [معتدل]. برگزین.

در این‌جا خدای سبحان، پیامبر را به‌اعتدال در دینداری فرمان داده است[۳].

﴿وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾[۴].

هرگز دستت را به‌گردنت مبند (بخل و امساک مکن) و آن‌را یکسره مگشای (هرچه داری به‌گزاف و زیاده‌روی مده) که نکوهیده و در مانده بنشینی.

در این‌جا خدای متعال، رسول خودرا به‌اعتدال در انفاق راه نموده است[۵].

پیامبر اکرم(ص) در تمام زندگی خود بر اعتدال تلاش نمود و دوران مکّی و مدنی

۱ـ هروی، غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۸ وقاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج۱، ص ۱۰۴ وسیوطی، الجامع الصغیر، ج۱، ص۲۴۹ .

۲ـ اسراء/ ۱۱۰ .

۳ـ نک: تفسیر العیّاشی، ج۲، صص ۳۱۸ -۳۱۹، ونیشابوری أسباب النزول، ص ۲۰، تفسیر الصافی، ج۱، ص ۹۹۹، تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۵۳ .

۴ـ اسراء/ ۲۹ .

۵ـ نک: تفسیر نمونه، ج۱۲، صص ۹۰ - ۹۲ .

را به‌اعتدال پیش برد و حتی در مقابله با دشمنان و آن‌همه افراط و تندروی از اعتدال و میانه‌روی دور نگردید و فرمان الهی به‌اعتدال را به‌خوبی پاسداشت و امّت خودرا نیز چنین می‌خواست. از امام باقر(ع) روایت شده است که رسول خدا(ص) فرمود:

«إنّ هذا الدّين متين فأوغلُوا فيه برفق ولا تُكَرّهُوا عبادَة الله إلى عبَاد الله فَتَكُونُوا كالرّاكب المنبت الذي لا سفرا قَطَعَ ولا ظَهراً أبقى».

همانا این دین، دینی محکم ومتین است، پس با ملایمت در آن درآیید (تندروی نکنید) وعبادت خدا را به‌بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید تا مانند سوار در مانده‌ای باشید که نه مسافتی را پیموده و نه مرکبی به‌جا گذاشته است (به‌سبب زیادی سرعت، مرکبش در میان راه از رفتن بازمانده و خودش هم به‌مقصد نرسیده است)[۱].

آنان که اندازه نمی‌شناسد و در هر امری زیاده روی یا کوتاهی می‌کنند به‌مقصد نمی‌رسند، برای اندازه شناسی و اتصاف به‌اعتدال همه جانبه، بهترین و کوتاه‌ترین راه، تأسّی به‌نمونهٔ کامل اعتدال است. رسول خدا(ص) به‌کمال اعتدال در اخلاق نیکو و خوی‌ها و صفات دست یافته بود و هرکه در این امر بدو نزدیک است، به‌میزان نزدیکی به او، به‌خدا نزدیک باشد[۲] و به‌سعادت دست یابد و هرکه در این امر از او دور است، به‌همان میزان از خدا دور باشد و از سعادت محروم شود. پیامبر اکرم(ص) و اوصیای آن‌حضرت جلوهٔ کامل صراط مستقیم‌اند و تأسّی به‌اخلاق معتدل آنان، راه رستگاری است. آن که خُلقی معتدل می‌یابد، در صراط مستقیم گام می‌گذارد[۳].

همه اخلاق نیکو در میانه است — که از افراط و تفریطش کرانه است
میانه چون صراط المستقیم است — ز هر دو جانبش قعر جحیم است

۱ـ کلنی، الکافی، ج۲، ص ۸۶ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۳، و نیز ر.ک غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۷، عیون الاخبار، ج۱، ص ۳۲۷، الکامل في اللغة والادب، ج ۱، ص ۲۰۸ وسید رضی، المجازات النبویة، ص ۲۵۷ وقضاعی، مسند الشهاب، ج ۲، ص ۱۸٤ .

۲ـ غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۵۵ فیض کاشانی، المحجة البیضاء، ج۵، ص ۹۸.

۳ـ نک: محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ٦۱ .

راه اصلاح فرد و جامعه راه اعتدال است و هرگونه افراط و تفریط مانع کمال است، و چنین است که افراط زمینه‌ساز تفریط است و بالعکس. افراط در امور اجتماعی موجب واکنش در جهت تفریط می‌شود، همچنان که تفریط موجب واکنش در جهت افراط می‌شود و این روند ناسالم جامعه را دچار پریشانی و تزلزل می‌سازد و تا زمانی که راه نیکوی اعتدال میان افراط و تفریط آشکار و پایدار نشود، حرکت به‌سوی کمال نا ممکن خواهد بود. پیام‌آور اعتدال تأکید فراوان داشت که امتّش به‌او تأسّی جویند و از افراط و تفریط دوری کنند و سیرت میانه‌روی اختیار نمایند و از همین‌رو با اصرار می‌فرمود:

(أیُّها الناسُ، عَلیکُم بالقَصد، عَلَیکُم بالقَصد، عَلَیکُم بالقَصد)[1].

ای مردم، بر شما باد به‌اعتدال و میانه‌روی، به‌اعتدال و میانه‌روی، به‌اعتدال و میانه‌روی.

اصل تدرّج و تمکّن

«تدرّج» به‌معنای اندک اندک و آهسته آهسته پیش رفتن و پایه پایه نزدیک شدن است و «تمکّن» به‌معنای جای گرفتن و جاگیر شدن و پابرجا شدن و نیز توانایی و قدرت و قادر شدن بر چیزی است. هیچ انسانی جز براساس تمکّن و توانایی‌اش و جز با حرکتی تدریجی و مناسب به‌کمالات الهی دست نمی‌یابد. سیر تربیت، امری تدریجی است و جز با استمرار و رعایت توانایی و قدرت افراد تحقق نمی‌یابد. این امر در هر حرکت و فعل تربیتی باید مدّ نظر قرارگیرد تا تربیت به‌نتیجه رسد. ملاحظهٔ تفاوت‌های فردی و اختلاف استعدادها در تربیت و سامان دادن تربیت با توجّه به‌آن از مهم‌ترین اصول تربیت است. انسان‌ها از نظر طبیعی به‌هیچ روی یکسان نیستند، بلکه اختلاف وجودی میان همهٔ موجودات و در مراتب وجود از لوازم عالم وجود است.

۱ـ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۴۱۷ وعلاء الدین فارسی، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۸۵، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۱.

انسان‌ها گونه‌گون و طور به‌طور آفریده شده‌اند و از استعدادها و ظرفیت‌هایی متفاوت برخوردارند که همین تفاوت و گونه‌گونی مایهٔ بقا و دوام و رشد جامعهٔ انسانی است و این امر از نشانه‌های قدرت و کمال خدای متعال است.

﴿مَا لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقَاراً، وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً﴾ [۱].

شما را چه می‌شود که خدای را به‌بزرگی باور ندارید و حال آن‌که شمارا گونه‌گون (در مراحل و مراتب مختلف) آفریده است.

اگر تربیت براساس ملاحظهٔ ظرفیت‌ها و استعدادها صورت نگیرد، نه تنها رشد دهنده نخواهد بود بلکه تباه‌گر و هلاک کننده خواهد بود.

چار پارا قدر طاقت بار نه — بر ضعیفان قدر قوّت کار نه
دانهٔ هر مرغ اندازهٔ ویَست — طعمهٔ هر مرغ انجیری کَیَست؟
طفل را گرنان دهی برجای شیر — طفل مسکین را از آن نان مرده‌گیر
چون که دندان‌ها برآرد بعد از آن — هم به خود گردد دلش جویای نان
مرغ پَر نارسته چون پران شود — لقمهٔ هر گربهٔ درّان شود
چون برآرد پر بپرّد او به خَود — بی تکلّف بی صفیر نیک وبَد [۲]

حکمت الهی چنین است که از آدمیان به‌مقدار توانایی‌شان بخواهد و هیچ کس را بیش از توانایی‌اش تکلیف ننماید و این اساس تربیت نبوی است.

﴿لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَهَا﴾ [۳].

خداوند هیچ کس را جز به‌قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. «وُسع» به‌معنی تاب و توان است که اصل آن به‌معنی گنجایش مکانی است، سپس توانایی انسان را شبیه ظرفی برای افعال اختیاری او تصور کرده‌اند، گویا آن‌چه را که انسان می‌تواند

۱ـ نوح/ ۱۳ - ۱٤ .
۲ـ مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ، ۵۷۹ - ۵۸٤ .
۳ـ بقره/ ۲۸٦.

انجام‌دهد، توانایی وی گنجایش آن‌را دارد و آن‌چه را نمی‌تواند انجام دهد توانایی‌اش گنجایش ندارد و این مفهوم بر طاقت منطبق گردیده و وسع نامیده شده است. بنابراین وسع انسان عبارت است از طاقت و گنجایش توانایی وی[۱] و تربیت باید کاملاً با طاقت و گنجایش توانایی افراد متناسب باشد.

﴿ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ﴾[۲].

هیچ کس جز به مقدار وسعش مکلّف نمی‌شود.

بنابراین باید در تمام مراحل تربیت، تمکّن افراد در نظر گرفته شود و آنان را بتدریج به‌سوی کمال سوق داد؛ زیرا توقّع بیش از اندازه و خارج از استعداد افراد، آنان‌را و امانده می‌سازد و مطلوب تربیت حاصل نمی‌شود.

یکی از وجوه فلسفهٔ نزول تدریجی آیات قرآن رعایت همین اصل تربیتی بوده است؛ زیرا اگر قرآن به‌صورت جمعی ویکباره بر مردم نازل می‌شد و احکام و قوانین آن دفعتاً به‌مردم ابلاغ می‌گشت، مردمی که قرن‌ها بر خلاف جهت این احکام و قوانین زندگی کرده بودند، یک مرتبه زیر بار نمی‌رفتند و پذیرش این تربیت برای آنان سخت دشوار، بلکه نا ممکن بود.[۳] بنابراین نزول تدریجی آیات امکان آن تحوّل بزرگ تربیتی را ممکن ساخت که قرآن کریم خود کتاب تربیت انسان است.

پیامبر اکرم(ص) در تربیت مسلمانان بر همین اساس رفتار می‌کرد، چنان که از ابوعبدالرحمان سلمی[۴] روایت کرده‌اند گفت: برخی اصحاب پیامبر(ص) که به‌ما قرآن می‌آموختند می‌گفتند: اصحاب قرآن راده آیه، ده آیه از پیامبر(ص) فرا می‌گرفتند و تا زمانی که، ده آیه را به‌درستی فرا نمی‌گرفتند و برآن‌ها عمل نمی‌کردند، به ده آیهٔ بعد نمی‌پرداختند.[۵]

۱ـ محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۲، ص ٤٤٣ .

۲ـ بقره/ ۲۳۳ .

۳ـ سید محمد باقر حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم. ص ٤٨ .

٤ـ وی از خواص اصحاب امیر مؤمنان علی(ع) از مُضر بوده است. رجال البرقی، ص ٥.

٥ـ شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۹۰ ومجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰٦ .

پیامبر اکرم(ص) در سخن گفتن با مردمان و هدایت آنان ظرف عقل و گنجایش وجودی ایشان را رعایت می‌کرد و خود می‌فرمود:

«إنّا معاشرَ الأنبیاء أمرْنا أن نُکلّم النّاسَ علی قَدر عُقُولهم»[۱].

ما گروه پیامبران ماموریم که با مردمان در حدود خردهایشان سخن گوییم.

البته این که تربیت باید براساس توانایی افراد و بتدریج صورت بگیرد، به‌معنای توقّف در توانایی‌های پایین و حرکت نکردن و تلاش ننمودن در جهت وسع بیش‌تر نیست، بلکه باید تلاش کرد که ظرف وجودی و گنجایش توانایی افراد را بتدریج افزایش داد و آنان را به‌سمت مقصد تربیت سوق داد.

انسان موظف است که هرچه بیش‌تر استعدادهای کمالی خود را رشد دهد و به‌هیچ وجه در حدّ وضع موجودش توقّف نکند واساساً سلوک انسانی امری تدریجی است که با هدایت مربی و تلاش متربّی سامان می‌یابد.

اصل تسهیل وتیسیر

«تسهیل» و«تیسیر» به‌معنای آسان کردن و سهل گردانیدن است[۲] و مراد آن است که در هر حرکت تربیتی راه‌های آسان و میسّر به‌روی متربّی گشوده شود تا میل و رغبت به‌رفتن فراهم شود و با متربّی از سر ملایمت و مدارا رفتار شود تا بتواند راه را برخود هموار سازد و طیّ طریق کند و به مقصود دست یابد.

خدای رحمان راه خیر و سعادت انسان را هموار و آسان کرده است و با وجود این، انسان حق را می‌پوشاند و به‌راه حق نمی‌رود!

﴿قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا أَکْفَرَهُ، مِنْ أَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ[۳]﴾.

کشته باد انسان ، چه ناسپاس است! او را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه‌ای

۱ـ الکافی، ج ۸، ص ۲۶۸، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵، ج ۱۶ – صص ۲۸۰- ۲۸۱.

۲ـ لغت نامهٔ دهخدا، ذیل واژه‌های «تسهیل» و«تیسیر» ، فرهنگ معین، ج ۱، صص ۱۰۸۳، ۱۱۸۰ .

۳ـ عبس/ ۱۷ – ۲۰ .

خلقش کرد و اندازهٔ مقررش بخشید. سپس کتاب هدایت و سعادت انسان (قرآن کریم) نیز آسان قرارداده شده است تا حَرجی بر مردمان در فهم و دریافت آن نباشد.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾ .[۱]

وبی‌گمان قرآن را برای یادآوری و پندگرفتن آسان ساختیم، پس آیا یادآورنده و پندگیرنده‌ای هست؟

خدای رحمان کتاب عزیزش را به‌گونه‌ای قرارداده است که فهم مقاصدش برای عام و خاص، برای فهم‌های ساده و عمیق آسان باشد و هرکس به‌اندازهٔ فهم و ادراک خود از آن بهره ببرد[۲]. سنت الهی چنین است و خدای حکیم مهربان شریعت خودرا و راه تربیت به‌سوی خود را سهل و آسان قرار داده است تا همگان بتوانند به‌کمالات الهی متصف شوند، چنان که فرموده است:

﴿ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ﴾[۳].

خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.

منطق الهی بنابر حکمت الهی چنین اقتضایی دارد و آن چه خلاف این منطق است مغایر نظام حکیمانهٔ عالم و هندسه رحیمانهٔ آن است.

﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ﴾[۴].

ودر دین بر شما سختی قرارنداده است.

آیین تربیت در اسلام بر تکالیف شاق بنانشده است؛ زیرا آیینی است معتدل که بر فطرت آدمی استوار شده است.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾[۵].

۱ـ قمر/ ۱۷ .

۲ـ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۹.

۳ـ بقره/ ۱۸۵.

۴ـ حج/ ۷۸ .

۵ـ روم/ ۳۰.

پس روی خودرا با گرایش تمام به‌حق، به‌سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را برآن سرشته است. آفرینش خدای تغییر پذیر نیست این است همان دین پایدار.

در نظام تربیت نبوی تکلّفی نیست و سختی‌های ظاهری تکالیف دینی نیز به‌دلیل آن که با فطرت هما هنگ و سازگار است، در ذائقهٔ جان آدمی شیرین و گواراست و همین موجب می‌شود که صفات الهی و خصلت‌های نیک در صورت خواست و تلاش آدمی به‌آسانی و راحتی کسب شود. راه ورسم آیین تربیت محمدی تنها بر امور سهل و آسان بنا شده است و از خشونت و تندی به‌دور است.

پیامبر اکرم(ص) خود فرموده است:

«بَعثَني بالحَنيفيّة السَهلة السّمحَة»[۱].

خداوند مرا بر شریعت و دین حنیف و آسان و ملایم مبعوث کرده است.

رسول خدا(ص) آیین تربیتی را به ارمغان آورده است که ساختار آن سهل و آسان است و چنین آیینی بهترین آیین است، نه‌آن آیینی که به‌سبب دشواری‌اش مردمان را گریزان می‌سازد، از رسول خدا(ص) که به‌سبب دشواری‌اش مردمان را گریزان می‌سازد. از رسول خدا(ص) روایت شده است که می‌فرمود:

«يا أيُّها النّاسُ، إنّ دين الله يسر»[۲].

ای مردم، همانا دین وآیین خدا آسان است. پیامبر اکرم(ص) پیوسته به‌پیروان خود می‌آموخت که نگاهشان را به‌نظام تربیتی دین تصحیح نمایند و رفتارهای خودرا بر اصل تسهیل و تیسیر بنا کنند و به درستی در تربیت میل ننمایند. آن حضرت می‌فرمود:

«إنّ خير الدّين عند الله الحنيفيّة السَّمحَة»[۳].

بی‌گمان بهترین دین وآیین نزد خدا، شریعت حنیف و ملایم است.

۱ـ الکافی، ج ۵، ص ٤٩٤.

۲ـ هندی، کنزل العمال ، ج ۳، ص ٤٧ .

۳ـ همان .

آنان که آیین تربیتی خودرا بر امور شاق و رفتارهای درشت و روابط خشن بنا می‌کنند و سبب می‌گردند که مردم از دین و دینداری گریزان شوند، از راه ورسم پیامبر اکرم(ص) به‌دورند که آن حضرت فرموده است:

«بُعثتُ بالحنيفيّة السَّمحة – أو السَّهلة – ومَنْ خَالَفَ سُنّتي فَلَيْسَ منّي».

من بر دین حنیف ملایم – یا آسان – مبعوث شده‌ام و هرکس بـا راه و رسم من مخالفت ورزد از من نیست. رسول خدا(ص) چنان رفتار می‌کرد که مسلمانان اصل تسهیل و تیسیر را در عمل ببینند و به‌آن حضرت تأسّی کنند. از عایشه چنین روایت شده است:

«ما خُيّرَ رَسُولُ اللهِ(ص) في [بَيْنَ] أمرينْ [قَطُّ] إلاّ أخَذَ أيسرهُما ما لَم يَكُن إثماً، فإن كانَ إثماً كانَ أبعَدَ النّاس منهُ [عَنْهُ]»[1].

هیچ گاه رسول خدا(ص) میان دو کار مخیّر نشد جز این آسان‌تر را برگزید، مگر آن که کاری گناه بود که در این صورت دورترین مردمان از آن بود.

پیامبر اکرم(ص) خود در آیین تربیتی‌اش مظهر ملایمت و آسان‌گیری بود که جز بر این اساس نمی‌توان دل مردمان را نرم کرد و آنان را به‌سوی خدا سیر داد. خدای رحمان فرستادهٔ گرامی‌اش را با این راه و رسم تربیتی معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ[2]﴾.

پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

رسول خدا(ص) با تأکید اصحاب و پیروان خودرا به‌راه ورسمی ملایم و به‌دور از تندی فرا می‌خواند و می‌فرمود:

« يَسّيرُوا ولا تُعَسّروا، وبَشّروا ولا تُنَفّروا» .

۱ـ الطبقات الكبرى، ج۱، ص ۳٦٦، مسند احمد بن حنبل، ج ٦، ص ١٦٢، صحيح البخاري، ج ٥، ص ٣١، صحيح مسلم، ج ١٥، ص ٨٣، مسند أبي يعلي الموصلي، ج ٧، صص ٣٤٥ - ٣٤٦.

۲ـ آل عمران/ ۱۵۹ .

بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید و نوید دهنده باشید و مردم را فراری مدهید و در آنان نفرت ایجاد مکنید.

ملایمت و مدارا مبنایی اساسی برای نرم کردن دل‌ها، و همراه ساختن جان‌ها در مسیر تربیت است و هیچ چیز چون ملایمت و رحمت و آسان‌گیری و نرمی در تربیت دل آدمی و رشد صحیح عواطف انسانی موثر نیست، زیرا بدین وسیله است که عواطف آدمی تلطیف و تعدیل می‌شود و کوری ناشی از غلظت و خشونت به‌بینایی ناشی از لطافت و رقّت تبدیل می‌گردد. این امر در سال‌های نخستین زندگی و دوران کودکی از اهمیتی بیش‌تر بر خوردار است؛ زیرا وجود آدمی لطیف‌تر است و به‌تسهیلی بیش‌تر نیاز دارد. پیامبر اکرم(ص) در این باره سخنی والا و راهگشا فرموده است که باید سر لوحه همهٔ رفتارهای تربیتی قرارگیرد. از امام صادق(ع) روایت شده است که رسول خدا(ص) فرمود:

«رَحِمَ اللهُ مَنْ أعانَ وَلَدَهُ عَلَي برّه. [قالَ: كَيْفَ يَعينُهُ عَلَي برّه؟ قَالَ:] يَقْبَلُ مَيسُورَهُ، ويَتَجاوزُ عَن مَعْسوره، ولا يُرْهِقُهُ، ولا يَخرقُ به»[1].

خداوند رحمت کند کسی را که فرزند خود را در نیکی و نیکوکاری یاری کند. [راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه فرزند خودرا در نیکی و نیکوکاری یاری کند؟ حضرت فرمود]: آن‌چه را که در توان اوست از او بپذیرد، و آن‌چه را که برایش طاقت فرساست از او نخواهد واورا به‌تکلیف ما فوق طاقتش واندارد و با او تندی و خشونت ننماید.

بدین‌ترتیب رفتار و مناسبات و سازوکارهای تربیتی در سیره تربیتی نبوی مبتنی بر اصولی معین است که از مهم‌ترین آن‌اصول، اعتدال، تمکّن و تدرج و تسهیل و تیسیر است وبر این اصول است که می‌توان به‌سوی اهداف نبوی سیر نمود و شایستهٔ پیروی آن نمونهٔ اعلای زندگی بود.

۱ـ الکافی، ج ٦، ص ۵۰ .

مـــرد حـــق بـــاز آفرینـــد خـــویش را　　جـــز بـــه نـــور حـــق نبینـــد خـــویش را
بـــــر عبـــار مصطفـــی خـــود را زننـــد　　تـــــا جهـــان دیگـــری پیـــدا کنـــد[1]

منابع و مآخذ

۱. الاحسان بترتيب صحيح ابن حبّان، الامير علاء الدين علي بـــن بلبـــان الفارســـي (ف۷۳۹ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱٤۰۸ق.

۲- احياء علوم الدين، أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (ف ٥۰٥ق)، صـــحّح باشـــراف عبـــدالعزيز عزّالدين السيروان، دار القلم، بيروت.

۳- اخلاق النبي وآدابه، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيّان الاصبهاني المعروف بأبي الـــشيخ (ف ۳٦۹ق)، دراسة وتحقيق السيّد الجميلي، الطبعة الثالثة، دار الكتب العربي، بيروت، ۱٤۰۹ق.

٤- ادب الكاتب، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قُتيبة الدينوري (ف ۲۷٦ق)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت.

٥- ارشاد القلوب، أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي (ف سده هشتم)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۸ق.

٦- أساس البلاغة، جار الله محمود بن عمر الزمخـــشري (ف ٥۳۸ق)، تحقيـــق عبـــدالرحيم محمـــود، دارالمعرفة، بيروت.

۷- أسباب النـــزول، أبو الحسن علي بن احمد الواحدي النيشابوري (ف ٤٦۸ق). دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۳۹٥ق.

۸- الأغاني، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الاصفهاني (ف ۳٥٦ق)، شرحه وكتـــب هوامـــشه عبدعلي مهنّا وسمير جابر، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱٤۰۷ق.

۹- اقرب الموارد، سعيد الخوري الشر توني (ف ۱۳۳۰ق)، افست مكتبة المرعـــشي النجفـــي، قـــم، ۱٤۰۳ق.

۱۰- الفيّة ابن مالك في النحو والصرف، جمال الدين محمد بن عبـــدالله بـــن مالـــك الاندلـــسي (ف ٦۷۲ق)، دار الكتب المصرية، القاهرة، ۱۳٤۸ق.

۱۱- بحار الانوار الجامعة لعلوم الائمة الأطهار، محمد باقر المجلسي (ف ۱۱۱۰ق)، الطبعة الثالثـــة، دار

۱ـ اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی ص ۳۹۸ .

احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ق.

١٢- البرهان في تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ف ١١٠٧ق)، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليا، قم.

١٣- پژوهشي در تاريخ قرآن كريم، سيد محمد باقر حجتي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٤٠ش.

١٤- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الزّبيدي (ف ١٢٠٥ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.

١٥- تاريخ مدينة دمشق ، أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر (ف ٥٧١ق)، تحقيق على شيرى، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥- ١٤١٩ق.

١٦- تفسير امام خميني، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٦٨ش) حزب جمهوري اسلامي.

١٧- تفسير العيّاشي، أبو النضر محمد بن مسعود بن عيّاش السلّمي السمرقندي المعروف بالعيّاشي (ف ٣٢٠ق)، تحقيق هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبة العلمية الاسلامية، طهران).

١٨- تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازي، با همكاري جمعي از نويسندگان، دار الكتب الاسلامية، تهران.

١٩- جامع السّعادات، محمد مهدي بن أبي ذر النراقي (ف ١٢٠٩ق)، تحقيق السيد محمد كلانتر، الطبعة الثالثة، منشورات جامعة النجف الدينية، ١٣٨٣ق.

٢٠- الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ف ٩١١ق)/، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ق.

٢١- دلائل النبوّة، أبوبكر احمد بن الحسين البيهقي (ف ٤٥٨ق)، وثّق اصوله وخرج حديثه وعلق عليه عبد المطعي قلعجي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥ق.

٢٢- رجال البرقي، أبو جعفر احمد بن أبي عبدالله البرقي (از عالمان قرن چهارم، تصحيح السيد كاظم الموسوي الميامومي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.

٢٣- سنن ابن ماجة، أبوعبد الله محمد بن يزيد القزويني المعروف بابن ماجة (ف ٢٧٣ق)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٥ق.

٢٤- السيرة النبوية، أبو محمد عبدالملك بن هشام (ف ٢١٣ق)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار الفكر، بيروت.

٢٥- سيره نبوى، مطهرى (ف ١٣٥٨ش)، دفتر انتشارات اسلامى.

٢٦- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، أبو الفضل عيّاض بن موسى بن عيّاض اليحصبي (القاضي عيّاض) (ف ٥٤٤ق)، تحقيق على محمد البجاوي، دار الكتب العربي، بيروت.

٢٧- صحيح البخاري، أبوعبد الله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ق)، شرح وتحقيق قاسم

الشماعي الرفاعي، الطبعة الاولى، دار القلم، بيروت، ١٤٠٧ق.

٢٨- صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجّاج القشيري (ف ٢٦١ق)، بشرح النووي، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧ق.

٢٩- صحيفة نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، امام روح الله موسوي خمينى (ف ١٣٦٨ش)، چاپ اوّل، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦١ - ١٣٧١ش.

٣٠- الطبقات الكبرى، أبوعبد الله محمد بن سعد (ف ٢٣٠ق)، دار بيروت للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٥ق.

٣١- علم تاريخ در گسترة تمدن اسلامى، صادق آئينه‌وند، چاپ اوّل، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، ١٣٧٧ش.

٣٢- عيون الاخبار، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قُتيبَة الدينورى (ف ٢٧٦ق)، دار الكتاب العربى، بيروت.

٣٣- عيون اخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق) (ف ٣٨١ق)، عنى بتصحيحه وتذييله مهدى الحسيني اللاجوردى، انتشارات جهان.

٣٤- غريب الحديث، أبوعبيد القاسم بن سلاّم الهروي (ف٢٢٤ق)، دار الكتب العربى، بيروت، ١٣٩٦ق.

٣٥- فرهنگ فارسى، محمد معين (ف ١٣٥٠ش)، چاپ چهارم، انتشارات امير كبير، ١٣٦٠ش.

٣٦- القاموس المحيط، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروز آبادى (ف ٨١٧ق)، مطبعة السعادة مصر، ١٣٧١ق.

٣٧- قرآن حكيم، ترجمه وتوضيح از سيد جلال الدين مجتبوى (ف ١٣٧٨ش)، چاپ اوّل، انتشارات حكمت، ١٣٧١ش.

٣٨- الكافي، أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني (ف ٣٢٩ق)، صحّحه وعلّق عليه علي اكبر الغفّاري، دار الكتب الاسلامية، طهران، ١٣٨٨ق.

٣٩- الكامل في اللغة والادب، أبو العبّاس محمد بن يزيد بن عبدالاكبر الثمالى الأزدى المعروف بالمبرّد (ف ٢٨٦ق)، تحقيق زكى مبارك، احمد محمد شاكر، الطبعة الاولى، شركة مصطفي البابى الحلبى واولاده، القاهرة، ١٣٥٦ق.

٤٠- كتاب الصافى فى تفسير القرآن، محمد بن مرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشانى (ف ١٠٩١ق)، تصحيح حسن الحسينى اللواسانى النجفى، چاپ پنجم، المكتبة الاسلامية، طهران، ١٣٥٦ش.

٤١- كتاب العين، ابو عبدالرحمن الخليل بن احمد الفراهيدى (ف ١٧٠ق)، تحقيق مهدى

المخزومی، ابراهیم السّامرائی، افست مؤسسة دار الهجرة، قم، ١٤٠٥ق.

٤٢- کلیات اشعار فارسی، محمد اقبال لاهوری (ف ١٣١٧ش)، با مقدمهٔ احمد سروش، کتابخانهٔ سنائی، تهران، ١٣٤٣ش.

٤٣- کنز العمّال فی أحادیث الأقوال والافعال، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی (ف ٩٧٥ق)، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٤٠٩ق.

٤٤- لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور (ف ٧١١ق)، نسقه وعلّق علیه ووضع فهارسه علی شیری، الطبعة الاولی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٠٨ق.

٤٥- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا (ف ١٣٣٤ش)، چاپ اوّل، سازمان لغت نامهٔ دهخدا، ١٣٢٥ - ١٣٥٢ش.

٤٦- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی) (ف ٦٧٢ق)، به کوشش توفیق هـ سبحانی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، ١٣٧٤ش.

٤٧- المجازات النبویة، ابو الحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (ف٤٠٦ق)، شرح وتحقیق طه محمد الزینی، الطبعة الثانیة، دار الاضواء، بیروت، ١٤٠٦ق.

٤٨- مجمع البحرین، فخر الدین بن محمد الطُّریحی (ف ١٠٨٥ق)، المکتبة المرتضویة، طهران، ١٣٦٥ش.

٤٩- المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، محمد بن مرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی (ف١٠٩١ق)، صحّحه وعلق علیه علی اکبر الغفّاری، الطبعة الثانیة، دفتر انتشارات اسلامی.

٥٠- المسند، أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی (ف ٢٤١ق). دار احیاء التراث العربی، بیروت.

٥١- مسند أبی یعلی الموصلی، أبو یعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی (ف٣٠٧ق)، حققه وخرّج أحادیثه، حسین سلیم اسد، الطبعة الثانیة، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤١٠ق.

٥٢- مسند الشهاب، أبوعبد الله محمد بن سلامة القضاعی (ف ٤٥٤ق)، بتحقیق عبدالحمید السلفی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٤٠٧ق.

٥٣- معانی الاخبار، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق) (ف ٣٨١ق)، عنی بتصحیحه علی اکبر الغفّاری، مکتبة الصدوق، طهران، ١٣٧٩ق.

٥٤- معجم مقاییس اللغة، أبو الحسین احمد بن فارسی بن زکریا (ف ٣٩٥ق)، بتحقیق وضبط عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانیة، شرکة مکتبة ومطبعة الحلبی، مصر، ١٣٨٩ق.

۵۵- المغازی، أبوعبد الله محمد بن عمر الواقدی (ف ۲۰۷ق)، تحقیق مارسدن جونز، الطبعة الثالثة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۵۶- المفردات فی غریب القرآن، أبو القاسم الحسین بن محمد الراغب الاصفهانی (ف ۵۰۲ق)، تحقیق وضبط محمد سید کیلانی، دار المعرفة، بیروت.

۵۷- مکارم الاخلاق، رضی الدین أبو نصر الحسن بن الفضل الطبرسی (از عالمان قرن ششم)، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۲ق.

۵۸- المنجد، لویس معلوف یسوعی (ف ۱۳۶۵ق)، الطبعة الحادیة والعشرون، دار الشرق، بیروت، ۱۳۹۲م.

۵۹- من لایحضره الفقیه، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق) (ف ۳۸۱ق)، صححه وعلّق علیه علی اکبر الغفاری، الطبعة الثانیة، منشورات جماعة المدرسین، قم، ۱۴۰۴ق.

۶۰- منیة المرید فی آداب المفید المستفید، زین الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثانی) (ف ۹۶۶ق)، اعداد السید احمد الحسینی، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم، ۱۴۰۲ق.

۶۱- الموفقیات، الزبیر بن بکار (ف ۲۵۶ق)، تحقیق سامی مکّی العارفی، الطبعة الاولی، افست منشورات شریف الرضی، قم، ۱۴۱۶ق.

۶۲- المیزان فی تفسیر القرآن، السید محمد حسین الطباطبائی (ف ۱۳۶۰ش)، دار الکتاب الاسلامی، قم، ۱۳۹۳ق.

۶۳- نهج البلاغة، أبو الحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (ف ۴۰۶ق)، ضبط نصه وابتکر فهارسه العلمیة صبحی الصالح، الطبعة الاولی، دار الکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۸۷ق.

۶۴- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملی (ف ۱۱۰۴ق)، بتصحیح وتحقیق وتذییل عبدالرحیم الربّانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۶۵- الوفاء بأحوال المصطفی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی (ف ۵۹۷ق)، تحقیق مصطفی عبدالواحد، الطبعة الاولی، دار الکتب الحدیثة، مصر، ۱۳۸۶ق.

۶۶- وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، شمس الدین أبو العبّاس احمد بن محمد بن خلّکان (ف ۶۸۱ق)، تحقیق احسان عبّاس، دار الثقافة، بیروت.

وحدت بر محور نظام

تربیت نبوی

محمد احسانی

محقق مرکز جهانی علوم اسلامی قم

وحدت بر محور نظام تربیت نبوی

مقدمه

وحدت مسلمانان جهان از ضروری‌ترین مسایل روز جوامع اسلامی است و همه باید بر محوری جامع و فراگیر که تمامی مذاهب و اندیشه‌های دینی، آن را قبول داشته باشند، گردهم آمده یک پارچه و هماهنگ حرکت نمایند. امروز مشکلات جهان اسلام اغلب ناشی از اختلاف مسلمانان است که فرقه‌های مختلف اسلامی بدون توجه به معیارهای وحدت به هر راهی روانند. فرقه‌هایی همانند وهابیت که نه مذهب سنی را قبول دارند و نه مذهب شیعه را عمده عامل اختلاف در جهان اسلام‌اند. غافل از این که دشمنان اسلام مانند صهیونیست و آمریکا از این اختلافات نفع می برند و برای نابودی اسلام به وسیله خود مسلمانان تلاش می‌کنند. از این رو، بر همه مسلمانان، به ویژه علما و روحانیون مذاهب اسلامی لازم است برای وحدت مسلمین تدبیری بیندیشند تا همه کشورهای مسلمان بر محور آن اجتماع نموده، به دستورهای آن عمل نمایند.

به نظر می‌رسد، وجود مقدس پیامبر اعظم(ص) مناسب ترین محور وحدت مسلمانان است؛ چرا که همه مسلمین ایشان را قبول دارند و آن حضرت را به عنوان بنیان گذار نهضت اسلامی شناخته و از رهنمودهای او پیروی می‌کنند. سیره پیامبر اکرم(ص)، به خصوص سیره تربیتی ایشان که در قالب مبانی، اهداف و اصول تربیت

نبوی قابل تبیین و ارایه می باشد، نقش عمده‌ای در وحدت جامعه اسلامی داشته و دارد؛ زیرا مهم‌ترین هدف پیامبر خدا(ص)، تعلیم و تربیت انسان‌ها بوده و در این زمینه فعالیت‌های فراوانی انجام داده است. در حقیقت اگر به متون اسلامی که مهم‌ترین آن قرآن کریم است، نگاه کنیم، به این نتیجه رهنمون خواهیم شد که نظام تربیت نبوی، عمده عامل اتحاد میان مسلمانان به حساب می‌آید. از این رو، در این مقاله، به‌نظام تربیتی پیامبر اعظم(ص) که عناصر اصلی آن عبارتند از: مبانی، اهداف، اصول، روش‌ها، عوامل تربیت و مراحل تربیت، می‌پردازیم. البته، از آن جا که بررسی همه این عناصر در یک مقاله نمی‌گنجد، ناگزیر به سه عنوان اول، یعنی مبانی، اهداف و اصول تربیت نبوی که اساس نظری نظام تربیتی پیامبر اعظم(ص) را تشکیل می‌دهند، اشاره می‌کنیم.

منظور از بحث نخست، معرفی چهره تعلیمی و تربیتی پیامبر و بعد دست یابی به محور وحدت مسلمانان است. در این نوشتار به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که نظام تربیتی پیامبر اعظم (ص) چه بوده و چه عناصری داشته است؟ بر اساس تعالیم پیامبر، چه محوری برای وحدت مسلمانان وجود دارد؟

ذکر این نکته را در آغاز سخن لازم می‌دانم و آن، این که در موضوع مورد بحث، منابع تحقیق فراوان است و در حوزه‌های مختلف علمی آثار گوناگونی، اعم از قدیم و جدید وجود دارند، ولی در تدوین این نوشتار، بیش‌تر از آیات قرآن کریم و تفاسیر قرآنی استفاده شده است. هم به جهت این که قرآن کریم محکم‌ترین و متقن‌ترین منبع علمی است و هم به این دلیل که مورد وفاق همه گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی می‌باشد. افزون بر این، در باب تعلیم و تربیت پیامبر اسلام (ص)، آیات متعدد قرآن وجود دارند که می‌توان مبانی، اصول، اهداف و روش‌های پیامبر را در این زمینه به روشنی به دست آورد و به دیگران عرضه داشت. از میان تفاسیر هم اغلب، به تفسیر مهم المیزان استناد شده و از میان ترجمه‌های قرآن، عموماً از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

۱. بیان مسئله

مهم‌ترین مسئله‌ای که امروزه ذهن انسان را به خود مشغول می‌سازد، اختلاف میان جوامع اسلامی است که از یک سو موجب عقب ماندگی کشورهای مسلمان و از سوی دیگر عامل نفوذ و تسلط بیگانگان بر سرنوشت آنان شده است. اشغال کشورهای اسلامی مانند فلسطین و عراق و افغانستان به وسیله قدرت‌های بزرگ، در اثر اختلافات مسلمین جهان است؛ چرا که اگر همه مسلمانان با هم متحد باشند و در مسیر اسلام و قرآن گام بردارند، هیچ قدرتی نمی‌تواند بر آنان مسلط گردد.

این پژوهش در صدد است تا ضمن بررسی تعلیم و تربیت نبوی، نظام تربیت پیامبر را به عنوان محور وحدت مسلمین مطرح و همگان را به پیروی از تعالیم الهی آن حضرت دعوت نمایند؛ زیرا شخصیت علمی و تربیتی پیامبر اعظم (ص) به عنوان برترین الگوی زندگی، فرا زمان است و اختصاص به عصر خاصی ندارد، هم چنان که وجود آن حضرت در گذشته اسوه حسنه بود، اینک نیز برای همه بشریت الگوی نیکو است و پیروی از اهل بیت و اصحاب آن بزرگوار، مایه وحدت ،عزت، عظمت و سربلندی مسلمانان می‌باشد.

۲. مفهوم تربیت

واژهٔ «تربیت» مانند «تعلیم» از نظر لغت‌شناسی مصدر باب تفعیل از ریشه «رَبَب» یا «ربَو» به معنای رشد، نمو، زیاد شدن و افزایش یافتن و اصلاح چیزی آمده است. ابن منظور در لسان العرب می گوید: تربیت از ربو، به معنای زیادتی، رشد، نمو و نگهداری، می‌باشد.[1] تربیت در اصطلاح تعریف واحدی ندارد، بلکه دانشمندان اسلامی با نظر به معنای لغوی تربیت، معانی گوناگونی از آن ارایه داده اند. شهید مطهری می‌فرماید: تربیت به معنای پرورش دادن استعدادهای درونی‌ای که بالقوه در یک شئ

۱ـ «الزیادة و النشاء و التغذیة و المحافظة و النماء»(ابن منظور، لسان‌العرب، بیروت، دارصادر،۱٤۱٦ق (مادهٔ ربو).

موجود است، می‌باشد. یعنی آن توانایی‌های بالقوه را به فعلیت برساند.[۱] برخی دیگر از صاحب نظران نیز، قریب به همین معنا گفته‌اند: تربیت، یعنی پرورش دادن استعدادهای مادی و معنوی و هدایت آن به سوی کمالاتی که خداوند در وجود آدمی قرار داده است.[۲] نظر به آیات قرآن و یافته‌های اندیشمندان اسلامی می‌توان گفت تربیت عبارت است از: فرایند فراهم ساختن زمینه رشد همه جانبه متربی، به نحوی که خود وی با اراده و اختیار خویش در مسیر تکامل مادی و معنوی گام بردارد و به هدف نهایی که همان تقرب به خداست نایل گردد. تربیت به این معنا، می‌تواند به صورت مستقیم و غیر مستقیم به شیوه‌های مختلف اجرا شود که روش آن، عمدتاً بر اساس اهداف، امکانات و ابزار موجود تعیین می‌گردد.

علی(ع) در ستایش از اصحاب و انصار رسول الله (ص) می‌فرماید: «**هُم واللهِ رُبّوا الاسلامَ کما یرَبّي الفلوَ**»[۳] به خدا آنان (اصحاب)، اسلام را پروراندند، چنان که کره اسب از شیر گرفته را پرورش می‌دهند. در این روایت، تربیت به معنای مطلق پرورش دادن اعم از پرورش مادی و معنوی و انسان و غیر انسان به کار رفته است. چرا که در مورد اسلام، رشد و نمو معنوی و در مورد دوم(کره اسب) پرورش مادی و جسمی مراد است. یعنی انصار پیامبر کسانی بودند که با تلاش و جهاد و مبارزه‌شان، زمینه رشد و پیشرفت اسلام را فراهم ساختند.

هر مکتب تربیتی دست‌کم چند مفهوم اصلی و کلیدی را فرا روی خود دارد که می‌بایست آن‌ها را مورد توجه خویش قرار دهد و آن مفاهیم عبارتند از: مبنا، هدف، اصل و روش. ارتباط این مفاهیم با یکدیگر و نحوه انتزاع آن‌ها و چگونگی کار برد هر کدام در تعلیم و تربیت انسان از مهم‌ترین مباحث مکاتب تربیتی است. از این رو، در

۱ـ مرتضی، مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام،تهران، صدرا،۱۳۷۱ ،چ۱۹، ص٦.

۲ـ مهدی، صانعی، پژوهشی در تعلیم وتربیت اسلامی، تهران، انتشارات سناباد، ۱۳۷۸، ص۱۱.

۳ـ نهج البلاغه، حکمت٤٦٥.

این جا لازم است به این مباحث بپردازیم و آن‌ها را از باب تطبیق مفهوم بر مصداق در اندیشه و سیره پیامبر اکرم (ص) جست و جو کنیم.

مبانی تربیت نبوی

واژه «مبنا» در لغت به معانی‌ای چون جای بنای چیزی، محل بنا، بنیاد، شالوده و امثال آن آمده[۱]است که پایه و اساس چیز دیگری قرار می‌گیرد. پایه قرار گرفتن، مفهوم عامی دارد، ممکن است به لحاظ فیزیکی، روحی و معنوی یا فکری و نظری باشد؛ یعنی از نظر فیزیکی چیزی مانند پی‌ریزی دیوار، زیر بنای ساختمان قرار گیرد یا به لحاظ فکری و نظری مثلاً توحید، بنیان اندیشه دین و آیینی واقع گردد. در همه این موارد، معنای لغوی «مبنا» صادق است. در باب اندیشه و نظر که مهم‌تر از امور مادی و فیزیکی است، آن محورهای بنیادین و اساسی که نظریات فرعی بر آن مبتنی است، مبانی نظری و فکری محسوب می‌شوند. مبنا در حقیقت عبارت است از همان هست‌ها و واقعیت‌هایی که در حوزه‌های مختلف علمی و غیر علمی وجود دارند و پایه و اساس مسایل مربوط به آن حوزه قرار می‌گیرند.

در حوزه تعلیم و تربیت نیز همین مفهوم از مبنا منظور است و بر این اساس، آن اندیشه‌های بنیادین و کلی و ثابت انسان نسبت به آموزش و پرورش، مبانی تعلیمی و تربیتی او را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، مبنای تعلیم و تربیت مفهوم توصیفی از هست‌ها و واقعیت‌ها است که منشأ انتزاع اصل قرار می‌گیرد. مبانی تعلیم و تربیت بانظر به زیرساخت های وجودی آن، متعدد می‌شود. بر این اساس، می‌توان در باب آموزش و پرورش از مبانی مختلفی چون مبانی انسان شناسی، فلسفی، روان شناختی، جامعه شناختی ، دین شناختی و امثال آن سخن گفت که هر کدام در قلمرو خاصی باید بررسی گردد.[۲] اما در این جا به لحاظ رعایت اختصار فقط به مهم‌ترین مبانی دینی

۱ـ ن.گ:فرهنگ لغت ده خدا، ج۱۲، واژه «مبنی» و نیز سید مصطفی، حسینی، معارف معاریف، ج۹، ص۶۹.
۲ـ شهاب الدین مشایخی، فصل نامه حوزه و دانشگاه، سال۱۳۸۱، شماره۳۲، ص۵۱-۵۳.

تعلیم و تربیت، به ویژه از منظر قرآن کریم می‌پردازیم که اساس فعالیت‌های پیامبر اکرم (ص) را تشکیل می‌دهد؛ چون تعلیمات آن حضرت همه بر محوریت وحی الهی انجام می‌گرفته که اینک در قالب قرآن مجید تبلور یافته و در اختیار ما قرار دارد و می‌توانیم به خوبی از آن بهره ببریم.

در حوزهٔ آموزش و پرورش، هر مربی و آموزگاری که در زمینه تعلیم و تربیت فعالیت می‌کنند، خواه نا خواه در عمل تعلیمی و تربیتی خود با یک سری واقعیت هایی مواجه است که نمی‌تواند آن‌ها را در رفتار تعلیماتی خویش نادیده انگارد و ناگزیر بر اساس آن واقعیت‌ها عمل می‌نماید؛ چنین واقعیت‌هایی مبنای تربیتی مربیان را تشکیل می‌دهند.

۱.فطرت انسانی

نخستین مبنای تعلیماتی اسلام که در متون دینی فراوان بر آن تأکید شده، فطرت انسانی است. فطرت در لغت از «فَطَر» به معنای چاک زدن و شکافتن چیزی است. فطرت الله یعنی قدرت فطری و ذاتی بر شناخت و ایمانی که با آب و گِل خمیرهٔ وجود آدمی سرشته شده و نیازی به آموختن و یادگیری ندارد.[۱]

از منظر پیامبر اسلام (ص) همه انسان ها با فطرت الهی به دنیا می آیند و اگر آن فطرت اولیه دست خوش دگرگونی و آلودگی نگردد، در شناخت راه و هدف که همان سیر الی الله و بازگشت به حق تعالی است، به تنهایی کافی است. چنان چه آن حضرت می فرماید: «**کُل مَولُودٍ یولَدُ علَی الفِطرة وابَواهُ یهَودّانهُ ویَنصرانهُ ویَمَجسّانهُ**؛[۲] هر نوزادی با فطرت خدایی به دنیا می آید، ولی پدر و مادر هستند که او را به کیش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت می‌کشانند.» تعلیم و تربیت نادرست فطرت انسانی را مکدر می‌سازد و جلو رشد و ترقی آن را گرفته متربی را به آن مسیری سوق می‌دهد که

۱ـ محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج۷، ص۲۶۷.

۲ـ کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۱۶؛ احمد بن حسین، بیهقي، سنن بیهقي، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج۶، ص۲۰۲.

خود در برابر او قرار داده است. بنابراین، مقصود از فطرت در این جا همان سرشت دست نخورده و اولیه‌ای می‌باشد که یا تربیت سوء به آن راه نیافته و یا این که تربیت هم‌سویی با آن در حرکت است. چون کمال هر موجودی به این است که مناسب با ذات او و سازگار با ادوات و قوایی باشد که مجهز به آن گشته است. انسان که خود مشمول این قانون کلی می‌باشد، سعادت و کمالش در پیروی از دینی است که بر اساس فطرت و جهاز فطری وی بنا شده که هم عقلش بدان حکم و هم انبیا به آن دعوت می‌کنند.[۱]

تعالیم اسلام و قرآن همه براساس فطریات بشر جعل شده و با آنچه اقتضای فطری و طبیعی انسان است، کاملاً انطباق دارند. هیچ حکم و دستوری در اسلام وجود ندارد که بر خلاف خواست فطرت انسانی باشد. از ابتدایی‌ترین احکام اسلامی، یعنی طهارت و نجاست تا حدود و دیات خواهیم دید که همه با اقتضای فطری انسان هماهنگی کامل داشته و ذره‌ای از آن انحراف ندارند. از این رو است که قرآن کریم به عنوان برنامه تعلیمی و تربیتی پیامبر اکرم (ص) از مردم می‌خواهد که به فطرت خود مراجعه کنند و بر اساس آن، حق را بپذیرند؛ یعنی خود را بی قید و شرط آمادهٔ پذیرش حق و حقیقت نموده و به دور از وسوسه‌های شیطانی حق را در قول و عمل قبول نمایند.[۲] امام علی(ع) در باب فلسفه بعثت انبیا می‌فرماید: «**فَبَعَثَ فیهم رُسُلَهُ و واتَرَ اَلَیهم انبیائَهُ لیستَأدُوهُم میثاقَ فطرَته**؛[۳] خداوند، پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه متناسب با خواسته های انسان‌ها رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند.»

قرآن مجید خطاب به پیامبر می‌فرماید: «**فأقِم وَجهَکَ للدین حنیفاً فِطرَةَ الله التي فَطَرَ**

۱ـ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۸.

۲ـ محمد حسین، طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، به کوشش داوُد الهامی، تهران، انتشارات کعبه، ۱۳۶۲، ص ۱۰۱.

۳ـ امام علی (ع)، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱، فراز ۳۵.

الناسَ عَلَیها لا تَبدیلَ لِخَلقِ الله ذَالِکَ الدینُ القَیم؛[1] روی خود را متوجه آیین خالص پروردگارکن. فطرتی که خداوند انسان‌ها را برآن آفریده {و هیچ} دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار.» طبق این آیه کریمه، دین اسلام بر فطرت انسانی استوار گشته و با وضعی که عالم هستی منطبق برآن است، هیچ اختلاف و اصطکاکی ندارد. یعنی خداوند هر چیزی را برای رسیدن به کمال خاص او مجهز نموده و راه نیل به آن هدف را نیز برایش معرفی کرده است. «**رَبنَا الذي اعطی کُل شَیءٍ خَلقَهُ ثُم هَدَی؛**[2] پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آن چه را لازمهٔ آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.» از این نوع هدایت در اصطلاح قرآنی ، به هدایت عام تکوینی یاد می‌شود که همه پدیده‌های عالم را فرا می گیرد و مهم‌تر از همه، انسان، محور اصلی بحث قرار گرفته است.

۲. توحید

مبنای دوم در تعلیم و تربیت نبوی، توحید و یگانه پرستی است که از آغاز خلقت تا کنون محور فعالیت‌های همه انبیاء بوده است. توحید از مبناهای مهم تعلیماتی پیامبران بوده و تمامی آن بزرگوران در طول تاریخ مردم را به کارهایی همانند عبادت خدای سبحان دعوت می‌کردند که با وحدانیت حق تعالی سازگار بودند. قرآن کریم نیز از این برنامه عمومی انبیاء خبر می‌دهد: «**وَ مَا اَرسَلنَا مَن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ اِلا نُوحِي اِلَیهِ أنهُ لا اِلهَ اِلا أنا فَاعبُدُون؛**[3] ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید.» آیه کریمه بیان گر آن است که تمامی پیامبران از آدم تا خاتم مأموریت داشتند تا هر کدام به نوبه خود، کلمه توحید را ترویج و مردم را به یکتا پرستی دعوت نموده، جامعه را بر اساس آن

۱ـ روم: ۳۰.

۲ـ طه: ۴۹.

۳ـ انبیا: ۲۵.

پرورش دهند. در جای دیگر می فرماید: «وَ اِلٰهُکُم اِلٰهٌ واحِد لا اِلٰهَ الا هُوَ الرحمٰنُ الرحیم؛[۱] معبود شما یگانه‌ای است که جز او معبودی نیست، معبودی مهربان و بخشنده.»

اندیشه توحید با ندای فطری انسان نیز کاملاً سازگاری دارد و خداوند مردم را به دینی می‌خواند که با آفرینش و سرشت آنان کاملاً مطابقت دارد.[۲] از این جاست که دین حق در طول تاریخ یکی بوده، یعنی اسلام و همه انبیاء، امت های شان را به آن دعوت می‌کردند. «ان الدین عند الله الاسلام؛[۳] همانا دین نزد خدا اسلام است و اختلافی در آن نیست.» خداوند بندگان خود را امر نمی‌کند، مگر به پیروی از همان دین و بر انبیای خود هیچ کتابی نفرستاده مگر در باره همان دین و هیچ آیت و معجزه‌ای به پا نکرده مگر برای همان دین که عبارت است از اسلام، یعنی تسلیم حق شدن و به عقیده‌های حق، پای بند بودن و اعمال درست انجام دادن.[۴]

پیامبر اسلام همواره مردم را به توحید و خداپرستی دعوت کرد و از آنان می‌خواست که از شرک و وثنیت و تثلیث فاصله گرفته به خدای یگانه ایمان آورند و تسلیم محض او باشند. آن حضرت در روزهای نخست دعوت‌شان می‌فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا؛[۵] مردم کلمه توحید را بگویید، رستگار می‌شوید.» یعنی اندیشه‌های باطل شرک و بت پرستی را از اذهان خود بیرون ریخته، اندیشه توحید و یگانه پرستی را جای گزین سازید. کلمه «لا اله الا الله» مهم ترین شعار اسلام و دال بر وحدانیت خدای متعال است و گفتن آن به زبان، حداقلِ مراتب اسلام را تأمین می‌کند که با استقرارش در قلب و عمل به مقتضای آن، ایمان قلبی و عملی تکمیل می‌شود. توحید از مبانی مهم تعلیماتی و تربیتی رسول اکرم(ص) بوده و فعالیت‌های آموزشی و تربیتی خود را بر اساس آن انجام می‌داد.

۱ـ بقره:۱۶۳.

۲ـ محمد حسین طباطبایی، خلاصه تعالیم اسلام، ص۱۹۵.

۳ـ آل عمران:۱۹.

۴ـ المیزان، ج۳، ص۱۷۹.

۵ـ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر، ۱۳۷۶ق-۱۹۵۷م، ج۱، ص۲۰۲.

۳. هدف‌مندی جهان و انسان

نظام هستی بر اساس طرح معینی پدید آمده که طراح آن، نه بشر و نه هیچ موجود دیگر، بلکه وجود لایزال و کمال مطلق، یعنی خدای متعال است که تنها او آفریدگار جهان هستی و پدید آورنده نظام آفرینش می باشد. طبیعی است که طرحی به این دقت و ظرافت و طراحی با آن قدرت و حکمت، کاری بیهوده و بدون هدف انجام نمی‌دهد، بلکه صدور هر کار عبث و بی فایده‌ای از او محال می‌نماید. بر این اساس، کل نظام هستی به منزله یک سیستم منظم و هماهنگی می‌ماند که هدف خاصی را دنبال می‌کند.

همان گونه که خداوند در قرآن کریم بارها به هدف‌مند بودن نظام هستی اشاره فرموده و صریحاً به این امر تذکر داده است. خداوند می فرماید: «**یتفکرون في خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار**؛[1] در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند) پروردگارا! این را بیهوده نیافریده‌ای.» نقش دلربا و شگفت انگیزی که در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می‌خورد، توجه به این طرح به انسان آگاهی می‌دهد که خلقت نظام زمین و آسمان بی هدف نبوده است؛ زیرا در هر موجود کوچک این عالم، هدفی هویدا است و چگونه کل نظام عالم بدون هدف باشد! انسان‌های اندیشمند با دقت در تک تک مخلوقات به این نتیجه رهنمون می‌شوند و این ندا را سر می دهند که: خدوندا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی و تو از کار عبث و بیهوده منزه هستی.[2] چنان چه خداوند می‌فرماید: «**وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا**؛[3] ما آسمان و زمین و آن چه میان آن‌هاست بیهوده نیافریدیم.»

اگر به آیات انفسی و آفاقی توجه کنیم، هدف‌مندی نظام هستی و انسان برای ما

۱ـ آل عمران: ۱۹۱

۲ـ ر.ک:تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۱۶.

۳ـ ص: ۲۷.

روشن می‌شود و نیاز به بحث ندارد و همین هدف‌مندی مبنای تعلیم و تربیت پیامبر خدا است که بر اساس آن غایت علیا به پرورش انسان پرداخت و تعلیمات اسلامی را عرضه داشت. اصول و روش های تعلیم و تربیت آن حضرت همه مبتنی بر همین هدفمند بودن جهان و انسان است. هدف نهایی از خلقت انسان همان رسیدن او به کمال متناسب با ساخت وجودی اوست. این کمال برای انسان قابل حصول نیست، مگر در اثر عبادت و پرستش خدای متعال و نزدیکی روحی و معنوی به آن مبدأ لایزال و قادر متعال. پیامبر اسلام در این زمینه دستورات زیادی دارد که باید به منابع مربوط مراجعه و به آن عمل کرد.

۴. جاودانگی انسان

انسان از منظر اسلام دارای دو بعد جسمی و روحی است که حقیقت او را همان جنبه روحانی وی تشکیل می‌دهد. قرآن کریم در باب تبیین خلقت بشر این مطلب را به خوبی مطرح و دوگانگی وجود انسان را بیان داشته است. خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید: «**فاذا سویتُهُ و نَفَختُ فیهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِین**؛[1] هنگامی که آن (جسم انسان) را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.»

تعلیم و تربیت نبوی مبتنی بر رشد فراگیر و همه جانبه انسان است، اعم از جنبه مادی و معنوی و سائر ابعاد وجودی وی. همان گونه که اسلام بر رشد جسمی اهتمام می‌ورزد و برای پرورش آن دستورالعمل داده، بر رشد روحی وی نیز اهمیت می‌دهد. چرا که از این نظر، جسم به منزله مرکب است برای روح و روح در قالب همین عنصر مادی بدن، رشد و تعالی پیدا می‌کند. اگر بدن نباشد، روحی نخواهد بود. به گفته روان‌شناسان: «عقل سالم در بدن سالم است.»[2] یعنی اگر تن انسان سالم بود، روح و عقل او نیز سالم است وگرنه از بیمار جسمی، رشد عقلی و روحی چندانی انتظار نمی‌رود.

۱ـ ص:۷۲.

۲ـ علی اکبر، شعاری نژاد، روان شناسی رشد، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۳۵۰

خداوند به همین منظور که مسیر درست را به انسان نشان‌دهد، پیامبر را فرستاد: «**کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم**؛[1] رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند.»

آن چه در باب مبانی تعلیماتی پیامبر اکرم (ص) گفته آمد، این نکته را نمایان می‌سازد که تعلیم و تربیت نبوی عمدتاً بر چهارمبنای دینی و اسلامی استوار است و آن ها عبارتند از: فطرت انسانی، توحید، هدفمندی نظام هستی و جاودانگی انسان. مبانی یادشده مورد قبول همه مسلمانان است و می‌تواند محور اتحاد آنان قرار گیرد. این نکته لازم به تذکر است که هر چند مبانی بیش‌تری از آیات و روایات قابل استنباط است، ولی به خاطر رعایت اختصار به همین چهار مورد اکتفا شد. البته این مبانی، ریشه تمام مباحث اسلامی در حوزه تعلیم و تربیت است که هر گونه بحث مبنایی دیگری به همین مبانی بازگشت می‌کند. پس از ارائه مبانی، مناسب است به بررسی اهداف تعلیم و تربیت پیامبر اسلام بپردازیم که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

اهداف تربیت نبوی

هر کار اختیاری و انتخابی که از انسان صادر گردد، بدون شک هدف یا اهدافی را تعقیب می‌کند و به منظور تحقق آن، انجام می‌گیرد. تعلیم و تربیت که فرایندی است انتخابی، نظام‌مند، براساس برنامه، دارای ارکان و عوامل گوناگون و در نوع خود نیازمند تلاش و فعالیت پیگیر و مداوم، یقیناً اهداف بلندی را دنبال می‌کند که نیل به آن اهداف مستلزم هزینه‌های سنگین فکری، انسانی و مالی فراوان است. در این بخش به‌اهداف تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) می‌پردازیم و این که آن حضرت چه اهدافی را در نظر داشتند و برای رسیدن به آن اهداف چه فعالیت‌هایی را انجام دادند. هرچند تفکیک مباحث تعلیم و تربیت مشکل است و اغلب مطالب مربوط به هر بخش،

۱ـ بقره:۱۵۱.

دیگری را نیز در بردارد، با این حال سعی داریم در این بحث هدف‌های تربیت نبوی را بررسی کنیم.

۱. تعلیم و تربیت

مهم ترین هدف از بعثت انبیاء هدایت افراد انسان به سوی خدای تعالی است که این امر به وسیله تعلیم و تربیت امکان پذیر خواهد بود؛ یعنی تعلیم اصول اعتقادی نظیر توحید و نبوت و معاد و ترغیب نمودن مردم به تحصیل معارف الهی و تزکیه نفوس آن‌ها از رذایل و پلیدی‌ها راهی است برای تحقق هدف بعثت پیامبر؛ چنان که در قرآن کریم از این هدف خبر می‌دهد: «**هو الذي بَعَثَ في الأُمِينَ رَسُولاً مِنهُم يتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ و يزَكيهِم و يعَلمُهُمُ الكِتابَ و الحِكمَةَ**؛[1] او (خدا)، کسی است که در میان اهل مکه رسولی از خودشان بر انگیخت تا بخواند و بیاموزد به آن‌ها آیات کتاب الهی را و تعلیم کند به آنان طریقه تزکیه و تطهیر نفوس ناطقه را، به حکمت و آداب و سنت که کتاب الهی مشتمل بر آن است.» احکام و دستورات شرعی تماماً مربوط به تعلیم و تربیت و هدف از آن پرورش انسان و سوق دادن او به کمالات انسانی و معنوی می‌باشد که پیامبران به عنوان مجریان این برنامه مأمور اجرای آن شده‌اند.[2]

بر اساس آن چه از آیات قرآن بر می آید، پیامبر خدا (ص) آموزگار همه انسان‌ها است و معارف الهی را به همه بشر تعلیم داده است.

خداوند در باب تربیت، نیز دستورات مهمی به پیامبر داده و او را مأمور پرورش روحانی و معنوی مردم می‌سازد. هدف اصلی بعثت پیامبر، تزکیه و پرورش انسان است که او باید بر اساس آموزه‌های دین اسلام و آن چه در قرآن آمده، مردم را تربیت کند. در آیات متعدد قرآن، به این مأموریت پیامبر صریحاً اشاره شده است. چنان که واژه «یزکیهم»[3] به عنوان تربیت روحی و معنوی مردم، مهم ترین وظیفه رسول‌خدا(ص)

۱ـ جمعه: ۲.

۲ـ ملا عبد الرزاق فیاض، لاهیجی، گوهر مراد، قم، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق، ۱۳۸۳، ص۴۱۳-۴۱۴.

۳ـ بقره:۱۲۹و آل عمران:۱۶۴و نیز جمعه:۲.

شمرده شده و مکرر بدان تأکید شده است. در موارد خاص مانند دریافت زکات نیز خطاب به آن حضرت آمده است: «**خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم**؛[1] از اموال آن‌ها صدقه‌ای بگیر (به عنوان زکات) تا به وسیله آن، آن ها را پاک سازی و پرورش دهی.» تصفیه حقوق مالی نظیر خمس و زکات یکی از راه‌های تربیت انسان است که با پرداخت آن، جسم و جان او تزکیه و از آلودگی‌ها تصفیه می‌شود. پیامبر به عنوان فرستاده الهی و مربی بشر، مجری این برنامه های اسلامی است تا به دین طریق زمینه تکامل روحی و معنوی جامعه را فراهم سازد.

پیامبر خدا (ص) بر اساس وظیفه دینی و الهی خود، به آموزش و پرورش جامعه بشری نهایت اهتمام را گذاشت و در این زمینه از هیچ تلاشی فرو گذار نکرد. از همان آغاز نهضت و انقلاب اسلامی به تربیت دینی و معنوی افراد جامعه پرداخت و توجه عمیقی به پرورش نسل جوان داشت. در سه سال نخست بعثت، عمدتاً به تعلیم و تربیت انفرادی با روش چهره به چهره و گفت و گوی مستقیم اهتمام ورزید و هر جا انسان مستعدی را می‌دید، به سراغ او می‌رفت و وی را به اسلام و توحید، دعوت می‌کرد. با نظر به اوضاع تبلیغی صدر اسلام، به جرئت می‌توان گفت نشر دعوت اسلامی، بزرگ‌ترین نقش و مهم‌ترین تأثیر را در ایجاد نهضت علمی و آموزشی – تربیتی در جامعه عرب داشته است؛ زیرا که اسلام، مردم را به شناخت عظمت دانش و فریضه دانش‌اندوزی برانگیخته است.[2] پیامبر آن قدر به تعلیم و تربیت اهمیت می‌داد که آموزش خواندن و نوشتن را جزء فدیه اسیران قرارداد. تعدادی از اسیران جنگ بدر که سواد داشتند، به دستور پیامبر به چند تن از مسلمانان خواندن و نوشتن را یاد می‌داد و آزاد می‌شدند.[3] این کار حضرت دلیل روشنی است بر اهتمام ایشان به تعلیم و تربیت.

۱ـ توبه:۱۰۳.

۲ـ عبدالرحیم، غُنیه، تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، ترجمه نور الله کسایی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲،ص ۵۰.

۲ـ احمد شلبی، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ‌دوم، ص۶۳.

۲. تزکیه نفوس

دیگر از اهداف تربیتی رسول خدا (ص)، تزکیه نفوس انسان‌ها است که در قرآن کریم مکرر به آن تأکید و به عنوان هدف بعثت انبیاء معرفی شده است. چنا ن که قرآن کریم می‌فرماید: «**هوالذي بعث في الامين رسولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِه ويزَكيهِم و يُعَلمُهُمُ الكتابَ و الحكمةَ**»[۱] اوست آن خدایی که درمیان مردم درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را برآنان بخواند و آن ها را تزکیه کند.» تزکیه نفس در این آیه و آیات دیگری[۲] نظیر آن بعد از تلاوت آیات قرآن، هدف بعثت پیامبران ذکر شده که نشان‌دهنده اهمیت آن است. بنا براین، تربیت مردم و تزکیه نفوس از رذایل اخلاقی و کج روی های رفتاری عمده وظیفه پیامبران بوده و آنان نیز تا آن جا که برایشان میسور بود، ضمن استفاده از روش‌های مؤثر در تعلیم و تربیت به تحقق آن همت گماشتند. هرچند انبیای سلف قبل از آمدن پیامبر خاتم (ص) بنیان مکارم اخلاق را پی ریزی کردند و اخلاق حسنه را به دستور خداوند به مردم آموختند و هرکدام به نوبه خود به نتایجی هم دست یافتند، ولی با این حال ساختمان اخلاق کریمه به اتمام نرسید. ازاین رو، پیامبر اسلام (ص) به عنوان آخرین فرستاده خدا مأموریت یافت تا بنای مکارم اخلاق را که پیشینیان پایه‌گذاری کرده بودند تکمیل کند و با تزکیه نفوس انسان‌ها، جامعه بشری را به سوی کمالات روحی و معنوی خود سوق دهد. چنان‌چه خود آن حضرت فرمود: «**بُعِثتُ لأُتَمِمَ مكارمَ الاخلاق**؛[۳] من از طرف خداوند برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را تتمیم وتکمیل نمایم». زیرا آدمی در پرتو مکارم اخلاق است که از قید خودخواهی و خود مداری رهایی یافته، بر غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی چیره می‌شود. رفتار اخلاقی و محبت آمیز پیامبر با مردم بود که خداوند در توصیف او

۱ـ جمعه:۲.

۲ـ آل عمران:۱٦٤، بقره:۱۵۱.

۳ـ حاکم نیشابوری، المستدرك علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب الاسلامیه،۱٤۱۱ق، ج۱، ص٤۲۲ و ج۲، ص٦۷۰.

فرمود: «**وإنك لعلى خُلُقٍ عظيم**؛[۱] تو دارای اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی.»

بر این اساس، یکی از اهداف پیامبر در تعلیم و تربیت، تزکیه نفوس و تصفیه جان آدمی از آلودگی‌های اخلاقی بوده و بدین منظور، فعالیت‌های تربیتی قابل توجهی را انجام داده‌اند. مخصوصاً پیامبر اسلام (ص) زحمات طاقت فرسایی را در جهت تحقق این هدف مهم متحمل گشت و در نتیجه شاگردان ممتازی را تربیت نمود و به جامعه انسانی تحویل داد. نمونه ای از تلاش‌های تربیتی پیامبر اکرم (ص) در سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) منعکس شده و آن حضرت که خود تربیت یافته مکتب پیامبر است، درباره چگونگی تربیت خویش در دامان رسول الله (ص) می فرماید: « **وضعني في حجرِهِ وأنا وليد، يضُمني الى صدره ويكنُفُني في فِراشِهِ ويشمني عَرفَه وكان يمضَغُ الشيَ ثم يلقِمُنيه**؛[۲] پیامبر(ص) مرا در اتاق خویش می‌نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت و در استراحت گاه مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسپاند و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویانید و ابتدا غذا را می‌جوید، سپس در دهان من می‌گذارد.» و «**يرفَعُ لي في كُل يومٍ من اخلاقه عَلَماً ويأمُرُني بالاقتداءِ به**؛[۳] هرروز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من دستور می داد که به او اقتدا نمایم.» امروزه اگر کسی بخواهد رستگار شود، باید باطن خود را تزکیه کند و آن را با تربیت صالح بپروراند و رشد دهد، با تقوا بیاراید و از زشتی‌ها پاک کند وگرنه از سعادت و رستگاری محروم می‌ماند. چون نفس هر قدر بیش‌تر آلوده گردد و کمتر پالایش یابد ، محرومیت انسان بیش‌تر می‌شود.[۴]

۳. برقراری قسط و عدل در جامعه

منظور از عدالت در این جا که به عنوان هدف تربیت پیامبر اسلام (ص) محل بحث است، عدالت اجتماعی است. همان گونه که در قرآن کریم هدف رسالت و

۱ـ قلم:۵.

۲ـ خطبه ۱۹۳،(قاصعه).

۳ـ همان.

۴ـ المیزان، ج۲، ص۴۶۹.

نبوت پیامبران ذکر شده است: «**لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط**؛[۱] ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم، قیام به عدالت کنند.» کتاب و میزان شناخت حق از باطل و معجزات روشن از جمله ابزار و وسایل برقراری نظام عادلانه در جهان بوده که به انبیاء داده است. پیامبر خدا(ص) نیز به نوبه خود، قرآن کریم و معجزات متعدد را برای اقامه عدل در جهان آورد و توانست نظامی بر اساس قسط و عدل در مدینه مستقر سازد. به هر صورت، برقراری عدالت در جامعه از اهداف مهم تربیت نبوی بوده که در جهت بر پایی آن تلاش فراوان نموده است. اینک هم باید این هدف پیامبر در نظام تربیتی جوامع اسلامی مورد توجه کارشناسان و مجریان تعلیم و تربیت باشد و در مسیر تحقق آن گام بردارند.

تقرب به خدا

واژهٔ قرب به معنای نزدیک بودن و نزدیک شدن،[۲] به لحاظ زمان و مکان و نظیر آن، در زبان‌های مختلف کاربرد وسیع دارد. در این جا منظور از تقرب به خدا، قرب معنوی به حق تعالی است، نه قرب مادی و جسمی. بدین معنا که روح انسان به خدا نزدیک می‌شود، نه جسم او. آن چه مهم است، این است که علم و اراده انسان در تحقق چنین قربی نقش اساسی دارد؛ زیرا تقربی که از نظر قرآن مطلوب است و از اهداف تعلیم و تربیت نبوی شمرده می‌شود، قربی است که محصول علم و آگاهی، شناخت و ارادهٔ انسان می‌باشد. انسان بر اساس اراده و اختیار خود تصمیم می‌گیرد و مسیری را بر می‌گزیند که یا او را به مقام قرب الی الله می‌رساند و یا از خدا دور می‌سازد.[۳] خداوند در همین زمینه می‌فرماید: «**إنا هدیناه السبیل إما شاکراً و إما کفوراً**؛[۴] ما

۱ـ حدید: ۲۵.

۲ـ آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، واژه قرب، ص۵۳۵.

۳ـ محمد تقی مصباح یزدی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، نگارش احمد حسین شریفی، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸٤، ص۳٤۸.

٤ـ انسان:۳.

راه را به او (انسان) نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.» بنا براین، عنصر اختیار در تعیین راه و رسم زندگی و رسیدن به هدف نهایی، یعنی قرب به خدا نقش بسزا دارد.

تعلیم و تربیت به مفهوم عام آن، ممکن است اهداف مادی و معنوی متعددی را تعقیب کند و برای دست‌یابی به آن اهداف برنامه‌ریزی نماید ولی تعلیم و تربیت اسلامی که در حقیقت مبتنی بر وحی الهی و اندیشه‌های والای رسول خدا (ص) است، به گونه‌ای باید عمل کند که در نهایت به قرب خدای سبحان منتهی گردد.

البته، راه تقرب به خدا منحصر به عبادت نیست، بلکه راه‌های جزئی دیگری نیز وجود دارند که یا به عبادت منتهی می‌شوند و یا همسو با روش عبادت، انسان را به هدف می‌رسانند.[1] انفاق در راه خدا، خدمت به مردم، دستگیری از مستضعفین و نظایر آن، شیوه هایی است که آدمی را به کمال می رسانند و کمال حقیقی انسان همان تقرب به خداست. بنابراین، قرب الی الله به عنوان عالی‌ترین هدف در مکتب تعلیماتی پیامبر اکرم (ص) مطرح بود که این هدف هماهنگ با فطرت، توحید، هدف‌مندی جهان و انسان و جاودانگی آدمی می‌باشد. تمام فعالیت‌های تربیتی، سیاسی - اجتماعی پیامبر به همین منظور انجام می‌گرفت و یاران آن حضرت نیز راه ایشان را ادامه دادند.

اصول تعلیم و تربیت نبوی

در این جا به مهم‌ترین اصول تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) که از سیره آموزشی و تربیتی آن حضرت بر می‌آید اشاره می‌کنیم:

۱. اصل هماهنگی تربیت و فطرت انسانی

با توجه به مبانی تعلیماتی که پیش از این گفته شد، اولین اصلی که به نظر می‌آید رعایت آن در حوزه تعلیم و تربیت مهم است، هماهنگ بودن فرایند تربیت با فطرت انسانی است. بر این اساس، مربی باید تدبیری بیندیشد که تمام فعالیت‌های تربیتی وی

۱ـ نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ص۳۵۱.

با فطرت متربی و خواست‌های ذاتی او مطابقت داشته باشد. هر فرد مسلمان باید این حقیقت را نصب العین خود قرار دهد که روش اسلام در تعلیم و تربیت، یعنی اجابت ندای وجدان و نهاد خدادادی متربی که در اصطلاح قرآن به «فطرت الله» معروف است. در این روش، شکوفا سازی و پرورش استعدادهای درونی و فطری متربیان مدنظر است. به کارگیری این روش مستلزم این است که برنامه ریزی‌های تربیتی به گونه‌ای باید هدایت گردد که به تحقق این مهم بینجامد.[۱]

۲. اصل توحید محوری

دومین اصلی که از مبانی تعالیم انبیاء بروشنی قابل دست یابی است، اصل توحید محوری و یگانه پرستی می‌باشد که همواره اساس دعوت پیامبران بوده است. اگر به دعوت ها و تعلیمات ایشان نگاه کنیم، به این نکته اذعان خواهیم کرد که از آدم تا خاتم همه آنان، مردم را به یگانه‌پرستی فرا می‌خوانده اند. خداوند می‌فرماید: «**و ما ارسلنا من قبلک من رسولٍ الا نُوحی الیه أنه لا اله الا أنا فاعبدون**؛[۲] ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید.» بر این اساس، توحید عبادی، محور اصلی فعالیت های فردی و اجتماعی انبیاء بوده و مردم را بدان سو می‌خوانده‌اند. براستی به هر جا اگر با دقت نگاه کنی، جز خدا چیزی نمی‌بینی.

همان طور که در نظام هستی وحدت حاکم است و تدبیر عالم را پروردگار واحد در اختیار دارد، نظام تشریع نیز از وحدت قانون و قانون گذار واحد برخوردار می‌باشد. انبیاء هم مردم را به سوی توحید و یکتا پرستی می‌خواندند: توحید در عبادت، توحید در ربوبیت، توحید در اندیشه و عمل. پیامبر خاتم به عنوان آخرین فرستاده خدا، مانند انبیای سلف، توحید را مبنای تعلیم و تربیت خویش قرار داد و بر

۱ـ سید محمد حسین، طباطبایی، ظهور شیعه، تهران، انتشارات فقیه، بی تا، ص۶۵.

۲ـ انبیا:۲۵.

این اساس تبلیغ دین کرد. آن حضرت همواره با وثنیت حجاز مبارزه کرد و بت پرستان را به توحید فراخواند. خداوند به پیامبر دستور داد که مردم را از شرک و بت پرستی بر حذر دارد: «**قل أتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضراً ولا نفعاً**؛[1] بگو: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟» بنابراین، روشن است که تمام فعالیت‌های پیامبر، به ویژه اساس تعلیم و تربیت آن حضرت بر محور اصل توحید استوار بود.

۱. اصل آخرت‌گرایی

بر اساس مبنای جاودانگی انسان و این که زندگی او با مردن تمام نمی‌شود، بلکه حیات واقعی آدمی با مرگ آغاز می‌گردد، متربی به گونه‌ای باید تربیت شود که برای زندگی پس از مرگ او را آماده سازد. از این رو، برنامه‌های تربیتی به نحوی باید تنظیم شود که متضمن پرورش روحیهٔ خداگرایی و خدا محوری در اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهای متربی باشد.

اصل آخرت‌گرایی به معنای دست کشیدن از دنیا نیست، بلکه منظور از آن بهره‌گیری درست از مادیات دنیا است که نحوه استفاده از آن زمینه‌ساز زندگی آخرت خواهد بود. چون زندگی دنیا از نظر اسلام نه تنها تضادی با حیات اخروی ندارد، بلکه مقدمه حیات اخروی است و بدون عبور ازآن، رسیدن به آخرت غیر ممکن می‌نماید. خداوند خطاب به پیامبر می فرماید: «**وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدارَ الآخِرَةَ وَ لا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدنيا**؛[2] و در آن چه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش نکن.» چگونگی بهره‌برداری از امکانات مادی در این کلام الهی به خوبی بیان شده که بر این اساس می‌توان میان زندگی دنیا و آخرت توافق بر قرار کرد و به سعادت هر دو جهان، نایل گردید. رسول خدا (ص) هم می‌فرماید: «**الدنيا مزرعةُ**

۱ـ مائده:۷۶.

۲ـ قصص:۷۷.

الآخرة؛[1] دنیا کشت زار جهان آخرت است.» هیچ کس نمی‌تواند در آخرت محصول خوبی برداشت کند، مگر این که در دنیا بذر خوب پاشیده باشد. چرا که «**کل نفسٍ بما کَسبت رهینة**؛[2] هر کس در گرو اعمال خود است.» و بر اساس عمل‌های دنیا است که کیفیت زندگی جهانِ پس از مرگ رقم می‌خورد؛ اگر انسان اهل ایمان و تقوا بود، نعمت های عظیم اخروی در انتظار اوست وگرنه عذاب دردناک دوزخ.

۲. اصل کرامت انسانی

کرامت به معنای شرافت، اصالت، بزرگ منشی و نیک سیرتی است[3] که حاصل بهره‌مندی فطری و ذاتی یک موجود می‌باشد. خداوند آدمی را از بهره‌مندی‌های درونی ویژه‌ای، چون عقل و اراده و اختیار برخوردار ساخته که موجب کرامت او شده است. این کرامت به اصل انسان بودن انسان باز می‌گردد و اختصاص به گروه معینی از آدمیان ندارد. از این رو، آدمیان همه از یک گوهرند و همه شریفند و از این حیث هیچ کسی بر دیگری فضیلتی ندارد.[4] تکریم و تعزیز متربی از اساسی‌ترین اصول تربیت است؛ زیرا اساس تربیت بر کرامت و عزت‌مندی است. اگر فرد با عزت و شخصیت رشد یابد، به حالتی دست می‌یابد که در برابر گناه و نافرمانی همواره راست و استوار باشد. برعکس تحقیر و توهین متربی، به شخصیت او بشدت لطمه می‌زند و او را زبون و ذلیل بار می‌آورد. هر نوع کوچک شمردن متربی، اعم از گفتار و رفتار و حتی اشاره، روح او را می‌شکند و یک انسان سرخورده و ضعیف تحویل می‌دهد. از این رو، اهانت به مؤمن از هر نوع آن در فرهنگ اسلامی منع شده است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «**لا تحقرَن احداً من المسلمین فإن صغیرهم عند الله کبیر**؛[5] مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمرده وتحقیر نمایید؛ چرا که کوچک آنان هم در نزد خدا بزرگ است.

۱ـ منتخب میزان الحکمه، واژه دنیا، ص۱۸۷.

۲ـ مدثر:۳۸.

۳ـ فرهنگ معاصر عربی – فارسی، واژه کرم، ص۵۸۵.

٤ـ خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی،تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ص۳۸.

٥ـ منتخب میزان الحکمه، واژه تحقیر، ص١٤٦.

۳. اصل توجه به تفاوت‌های فردی

هر چند انسان در اصل وجود از یک گوهر است و امتیازی بر دیگری ندارد، ولی استعدادها و ظرفیت های وجودی افراد یکسان نیست، بلکه متفاوت است. این تفاوت در ذات موجودات نهفته است و لازمهٔ نظام علت و معلول است.[۱] قرآن کریم نیز این مطلب را تأیید می‌کند: «**إنا خلقنا کل شيءٍ بقدر**؛[۲] ما همه چیز را با میزان و اندازهٔ مشخص آفریدیم.» حضرت موسی (ع) در جواب فرعون فرمود: «**ربنا الذي أعطَى کل شَيءٍ خَلقَهُ ثم هَدى**؛[۳] پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آن چه را لازمهٔ آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است.»

تفاوت‌های فردی ناشی از سرشت و فطرت انسانی است که نظام توحیدی و جاودانگی انسان هم موافق و مقتضی آن می‌باشند؛ چرا که بر اساس اندیشه توحیدی، جهان هستی با یک سلسله نظامات و قوانین ذاتی و لایتغیر اداره می‌شود وبه موجب آن هر شئ و هر پدیده، مقام و مرتبه و موقع خاصی دارد، به نحوی که تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد.[۴] جاودانگی انسان هم مخالفتی با تفاوت‌های فردی ندارد بلکه آیات مربوط به حوادث آخرت، ثواب و عقاب فردی را اثبات می‌کنند و این مطلب را می‌رسانند که هر کس بر اساس عملکرد دنیایی خود جزا دریافت می‌کند. خداوند درباره مجازات قیامت می‌فرماید: «**ولا تَکسِبُ کُل نَفسٍ الا عَلَيها و لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرَى**؛[۵] هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی‌دهد و هیچ گنه‌کاری گناه دیگری را متحمل نمی شود».

تفاوت‌های فردی به عنوان یک اصل در تعلیم و تربیت همه انبیاء وجود داشته و

۱ـ مجموعه آثار، ج۱، ص۱۷۶.

۲ـ قمر:۴۹.

۳ـ طه:۵۰.

۴ـ مجموعه آثار، ج۱، ص۱۴۳.

۵ـ انعام:۱۶۴.

بر اساس آن مشی می‌کردند. پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: «**انا معاشر الانبیا اُمِرنا أن نُکَلِمِ الناسَ علی قدر عُقُولِهم**؛[1] ما جماعت انبیاء مأمور شدیم که با مردم بر میزان عقل‌شان سخن بگوییم.» تردیدی وجود ندارد که افراد جامعه از نظر فکر و اندیشه و قوه تفکر یکسان نبوده و نیستند و دو فردی را نمی‌توان یافت که از تمام جهات با هم برابر باشند؛ یکسان فکر کنند، یکسان بفهمند، یکسان به نتیجه برسند، بلکه قدرت درک و فهم انسان‌ها با هم متفاوتند. از آن جا که توان یادگیری و برداشت هر فرد نسبت به فرد دیگر به میزان زیادی تفاوت دارد، انبیاء از جانب خداوند مأموریت یافتند که بر اساس قدرت فهم مردم با آنان سخن بگویند و آن‌ها را تبلیغ کنند. چرا که عمده فلسفه بعثت پیامبران، اتمام حجت[2] بر مردم است و این امر تمام نمی‌شود، مگر این که هر کس را به اندازه قدرت درکشان با معارف الهی آشنا سازند. در غیر این صورت، ممکن است با ارایه مطالب عمیق علمی به فردی که توان برداشت درست ندارد و متوجه نمی‌شود، اتمام حجت انجام نگیرد. از این رو، رعایت تفاوت‌های فردی در تعلیم و تربیت انبیاء اصل مهم تلقی و بر آن عمل می‌شده است.

حاصل سخن

از مجموع آن چه گفته شد، روشن گردید که نظام تعلیم و تربیت پیامبر اعظم(ص) بهترین و مناسب‌ترین زمینه وحدت مسلمانان جهان است، چون مورد قبول همه امت اسلامی است و هر کس به خدا و قرآن عقیده داشته باشد، تعالیم پیامبر (ص) را باور داشته و بر آن پای بند است. اگر اندیشمندان مسلمان به نظام تربیتی پیامبر عمل کنند، همه اختلافات مذهبی و گروهی برطرف و اتحاد واقعی در میان امت اسلامی حاکم می‌گردد. چرا که آموزه‌های پیامبر بر اساس مبانی و اصول نشئت یافته از وحی و کلام

۱ـ اصول کافی، ج۱، ص۷۱.

۲ـ رُسُلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل؛ پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد ازاین حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند و بر همه اتمام حجت شود (نساء:۱۶۵).

الهی، به اهدافی می‌خواند که انسان را از هر گونه مادی‌نگری صرف کـه عامـل عمـده اختلافات است، دور می‌دارد. افراد تربیت یافته مکتب وحی هماننـد سـلمان، مقـداد و اباذر و دیگر اصحاب آن حضرت جز به دین و قـرآن و پیـشرفت جامعـه اسـلامی بـه چیزی نمی اندیشیدند.

آن چـه در نظـام تربیتـی پیـامبر اعظـم (ص) مهـم اسـت، ضـمن عمـل بـه دستورالعمل‌های تربیتی آن بزرگوار، ترویج و تبلیغ آموزه های نبوی است. اگر عالمـان و مبلغان مسلمان همگی خود به تعالیم پیامبر عمل نموده، آن را به دیگـران، بـه ویـژه نسل جوان، منتقل سازند و آنان را با فرهنگ ناب اسلامی آشنا نمایند، در اندک زمـانی ریشه تفرقه و نفاق از جوامع مسلمان برچیده خواهد شد. به هر صورت وظیفه عالمـان و اندیشمندان مسلمان در شرایط کنونی بسیار حساس و سرنوشت ساز اسـت و بایـد به وظایف خود توجه نموده و بدان عمل نمایند. مهم‌ترین مسئولیت آنان دعوت مـردم به اتحاد و هماهنگی بـر اسـاس تعـالیم پیـامبر اسـلام (ص) و نادیـده گـرفتن عوامـل اختلاف و تفرقه امت اسلامی است. اگر علمای شیعه و سنی در کشورهای اسلامی بـه سوی وحدت واقعی حرکت کنند، مناسب‌ترین روش و راه‌کار، شـناخت نظـام تربیتـی پیامبر اعظم (ص) و عمل و ترویج معارف نبوی در میان جوامع مـسلمان و مخـصوصاً نسل جوان است که در کم‌ترین زمان ممکن، نتیجه مطلوبی خواهد داشت. به امیـد آن که همه دانشمندان مسلمان بر محور آموزه‌های دینی و تربیتی پیـامبر خـدا (ص) گـرد آمده و ریشه‌های نفاق و اختلاف را از امت اسلامی برکنند.

منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی – فارسی، تهران، نشرنی،۱۳۸۱.
۴. آملی، سید حیدر، تفسیر المحیط الاعظم، تحقیق سید محسن موسوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،۱۴۱۴ق.
۵. آملی، سید حیدر، نص النصوص، ترجمه محمد رضا جوزی، انتشارات روزنه، بی تا .
٦. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر، ۱۳۷۶ق-۱۹۵۷م.
۷. ابن منظور، لسان‌العرب، بیروت، دارصادر،١٤١٦ق.
۸. ابن هشام، السیرة النبویه، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتاب خانه اسلامیه،١٣٦٦.
۹. احمدی، سید احمد، روان شناسی نوجوانان و جوانان، اصفهان، انتشارات مشعل،۱۳۷۳.
۱۰. اصفهانی، راغب،مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، قم، منشورات طلیعة النور،١٤٢٦هق.
۱۱. امام علی، غرر الحکم، ترجمه محمد علی انصاری.
۱۲. امینی، ابراهیم، تربیت، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۱۳. انتصاری، محمد ناصر، بحران‌ها و درمان‌ها درباره بلوغ، قم، انتشارات گرگان، بی تا.
۱۴. باقری، خسرو نگاهی دوباره به تربیت اسلامی،تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۰.
۱۵. بیهقی، احمد بن حسین، سنن بیهقی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۱٦. پاول اس،کاپلان، روان شناسی رشد، ترجمه :مهر داد فیروز بخت، موسسه خدمات فرهنگی رسا،۱۳۸۱ .
۱۷. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب الاسلامیه،۱۴۱۱ق.
۱۸. حجتی، محمد باقر اسلام و تعلیم و تربیت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ،۱۳۷۰
۱۹. حر العاملی، شیخ محمد بن الحسن، الباة الهداة، المکتبة المحلاتی، ۱۳۸۳.
۲۰. حسینی زاده،سیدعلی،سیره تربیتی پیامبرواهل‌بیت،تربیت فرزند، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۲۱. حسینی، سید مصطفی، معارف معاریف، نشر دانش،۱۳۷۶.
۲۲. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران،۱۳۷۳.
۲۳. ری شهری، محمد، قم، دارالحدیث، منتخب میزان الحکمة، ۱۳۸۱.
۲۴. سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، تهران، انتشارات سمت،۱۳۷۲.
۲۵. سیوطی، جامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، ١٤١٤ق
۲۶. شعاری نژاد، علی اکبر، روان شناسی رشد، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۲۷. شلبی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۲۸. شهاب الدین مشایخی، فصل نامه حوزه و دانشگاه، سال۱۳۸۱.
۲۹. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، بیروت دارالاضواء بی تا.
۳۰. شهید ثانی، زین الدین، منیة المرید، قم، اسماعیلیان،۱۳۸۴.
۳۱. صانعی، مهدی، پژوهشی در تعلیم وتربیت اسلامی،تهران، انتشارات سناباد،۱۳۷۸.

۳۲. طباطبایی، سید محمد حسین، آغاز پیدایش انسان، بی جا، انتشارات قدیر، ۱۳۶۱.
۳۳. طباطبایی، سید محمد حسین، اعجاز قرآن،تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء،۱۳۶۲.
۳۴. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۳۵. طباطبایی، سید محمد حسین، حیات پس از مرگ، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۶. طباطبایی، محمد حسین، خلاصه تعالیم اسلام، به کوشش داوُد الهامی، تهران، انتشارات کعبه، ۱۳۶۲.
۳۷. طباطبایی، سید محمد حسین، ظهور شیعه، تهران، انتشارات فقیه، بی تا.
۳۸. طباطبایی، محمد حسین، معنویت تشیع، انتشارات تشیع، قم، بی تا
۳۹. طه، صابر احمد، نظام الاسرة فی الیهودیة والنصرانیة والاسلام، قاهره،نهضة مصر للطباعة و النشر.
۴۰. غُنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نور الله کسایی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۴۱. فخر الدین رازی، محمد، تفسیر کبیر، بیروت، دارالفکر،۱٤۰۱ق.
۴۲. فلسفی، محمد تقی، گفتار فلسفی جوان، تهران، هیأت نشر معارف اسلامی، ۱۳٤٤.
۴۳. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، قم، هاتف، ۱۳۸۱.
۴۴. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، بی تا
۴۵. محدثی، محمد جواد، حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت (ع)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۴۶. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، امیر کبیر،۱۳۸۳
۴۷. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، انتشارات موسسه آموزشی و پژهشی امام خمینی ، ۱۳۷۶.
۴۸. مصباح یزدی، محمد تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، نگارش احمد حسین شریفی، قم، مؤسسه امام خمینی،۱۳۸۴.
٤۹. .مصطفوی، حسن، التحقیق فی‌کلمات‌القرآن‌الکریم، وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی،۱۳۷۱ .
۵۰. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام،تهران، صدرا،۱۳۷۱.
۵۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا،۱۳٦۸ .
۵۲. مظاهری سیف، حمید رضا، خود شناسی عرفانی (سیری در المیزان)، انتشارات نشاط،۱۳۸۱
۵۳. ملاعبد الرزاق فیاض، لاهیجی، گوهر مراد، قم، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق، ۱۳۸۳.
۵۴. کلینی، محمد، الکافی، ترجمه: محمد باقرکمره‌ای، مکتبةالاسلامیه،۱۳۸۱ق.
۵۵. کلینی، محمد، اصول کافی، بیروت، دارالاضواء،۱۴۱۳ق.
۵۶. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده،قم، کشف الغطاء، ۱۳۸۲.
۵۷. نراقی، ملا مهدی، جامع السعادات، نجف، مطبعة الزهراء، طبع سوم، ۱۳۸۳ق.

ویژگی‌های پدیده تکفیر

و موضع سنت‌نبوی(ص) نسبت به‌آن

حجت الاسلام والمسلمین احمد مبلغی

پژوهشگر ومحقق

ویژگی‌های پدیده تکفیر و موضع سنت نبوی(ص) نسبت به‌آن

"تکفیر" مسئله جدیدی نیست و در طول تاریخ دارای ریشه‌ها و شواهدی است گو اینکه نکته تازه در آن، مطرح شدنش به عنوان یک پدیده اجتماعی سازمان یافته و مبتنی بر امکانات و مکانیسم‌های گسترده و ریشه داری آن در پیش زمینه‌ها و سابقه‌های ذهنی تاریخی است.

از آن گذشته، دخالت‌های آمریکا در امور مسلمانان، به این مسئله ابعاد پیچیده‌ای بخشید بطوری‌که آنرا در پرتو شرایط و فشارهای معینی، قادر ساخته که بر سر راه وحدت اسلامی بمثابه مانع جدی، مطرح شود و مصلحان این امت را نگران مسئله تقریب و کاهش فعالیت‌های مربوط به آن یا خدای ناکرده توقف این نوع حرکت‌ها ساخته و امت را همچون بازیچه‌ای در دست دشمنان و لقمه چربی در اختیار مستکبران قرار داده است.

اگر خواسته باشیم افتراها و دروغ‌پردازی‌ها و تحریف‌های انباشته نزد بسیاری از مردم جهان درباره اسلام را بزداییم، ناگزیر اولین گام ما باید پرداختن به بحران تکفیری باشد که مسلمانان بدان گرفتار آمده‌اند؛ زیرا در صورت عدم توجه به آن، هر روز شدّت و حدّت بیشتری پیدا خواهد کرد.

در این مقاله سعی شده که پدیده تکفیر با تجزیه و تحلیل ویژگی‌های آن، شناخته

و سپس بر سنت شریف نبوی عرضه شود و موضع سنت نسبت به آن روشن گردد.

اینک این ویژگی‌ها را یک به یک برمی‌شماریم و آنها را براساس سنت پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) تحلیل و ارزیابی می‌کنیم:

ویژگی نخست: انگشت گذاردن بر "تکفیر" و گسترش عرصه آن.

این ویژگی عنصر اصلی این پدیده و شالوده اساسی آنرا تشکیل می‌دهد و برای همین چنین جایگاهی یافته است. حقیقت آنست‌که انگشت گذاردن بر "تکفیر" مبتنی بر هیچ‌گونه اندیشه‌ای نیست و کمترین خردورزی در آن بکار نرفته و اگر بر فرض بپذیریم که مبتنی بر ایده و اندیشه‌ای است در واقع، نوعی از اندیشه است که اجازه نمی‌دهد متون دینی، خود به سخن درآیند و اندیشه‌ای است که از متون دینی، قالب‌های خشکی می‌سازد که هیچ چشم اندازی را نمی‌بینند و هیچ هدف شرعی را آماج خود قرار نمی‌دهد.

اینک متونی (احادیث و روایاتی) از پیامبراکرم(ص) که دلالت بر نهی شدید آن‌حضرت(ص) از "تکفیر" گوینده "لااله الاالله" یا "اهل قبله"، دارد:

هرکس برادرش را "ای کافر!" خطاب کند اگر درست گفته بود یکی از آن دو، گرفتار پیامدهای آن می‌شوند و در غیر این‌صورت، به خودش باز می‌گردد.[1]

* فرمان یافتم که با مردم بجنگم تا "لااله الاالله" گویند و هرکس "لااله الاالله" گفت، مال و جانش در امان من خواهد بود مگر از راه حق و حساب و کتابش با خداوند است.[2]

* از "مقداد بن الاسود" نقل شده که گفت: ای رسول خدا با مردی از کفار برخورد کردم او با من درگیر شد و با شمشیر یکی از دستانم را قطع کرد و سپس در پناه درختی قرار گرفت و گفت که به خداوند ایمان آوردم، آیا باز هم با او نبرد کنم؟

۱ـ "صحیح مسلم"، ج۱، حدیث۵۷.

۲ـ "بخاری" [۱۳۳۵] و "مسلم" [۳۲/۲۰] آنرا روایت کرده‌اند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: او را مکش . می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا او دستم را بریده و سپس این سخن را پس از قطع دستم، بر زبان آورده بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: او را مکش که اگر بکشی او در جای تو پیش از کشتنش خواهد بود و تو در جای او پیش از گفتن آن سخن، خواهی بود.[۱]

* "اسامة بن زید" (رضی الله عنه) می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ما را به "سرّیه"ای اعزام داشت؛ صبح هنگام به "الحرقات جهینة" رسیدیم، مردی را دیدم، گفت: "لااله الاالله"، او را از پای درآوردم. در دل اندکی نگران [درستی] کار خود شدم . آنرا برای پیامبراکرم(صلی الله علیه وسلم) باز گفتم، رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: "لااله الاالله" گفت و او را کشتی؟ عرض کردم ای رسول خدا، از ترس سلاحم چنین گفت. فرمود: آیا دلش را گشودی که دانستی از ته دل گفته یا نگفته؟[۲]

* رسول خدا(صلی الله علیه و سلم) فرمود: فرمان یافتم که با مردم بجنگم تا بگویند "لااله الاالله" و "محمد رسول الله" . اگر شهادت "لااله الاالله" گفتند و رو به قبله ما ایستادند و نمازهای ما را خواندند و از گوشت کشتار ما خوردند، خون و مال آنان به جز به حق، بر ما حرام می‌شود.[۳]

* وقتی پیامبراکرم خطاب به "الخویصرة" فرمود: عدالت پیشه کن! کسانی که در آن مجلس حضور داشتند به‌خشم آمدند و از جمله "خالد بن ولید" برخاست و گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌دهید گردن او را بزنم؟ رسول خدا(ص) فرمود: نه، شاید نمازخوان باشد . فرمود: شاید نماز بخواند ولی به زبان چیزی می‌گوید که در دل چنین نیست، رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: من فرمان نیافته‌ام که دل مردم را

۱ـ "بخاری" [۱۵۸/۹۶] و "مسلم" [۱۵۵/۹۵] آنرا روایت کرده‌اند.
۲ـ "مسلم" [۱۵۸/۹۶] و "البخاری" [۴۰۲۱] آنرا روایت کرده‌اند.
۳ـ "بخاری" [۳۸۵] آنرا روایت کرده است.

جست‌وجو کنم یا شکم آنان را پاره کنم [تا بدانم در آن چه می‌گذرد].[۱]

* پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر مسلمانی که مسلمان دیگری را تکفیر کند و او را کافر بخواند اگر کافر نبود، خود کافر می‌گردد.[۲]

* پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: اگر مردی، برادرش را تکفیر کند یکی از آن دو را گرفتار پیامدهای این کار کرده است.[۳]

* هم کیشان خود را تکفیر نکنید حتی اگر گناهان کبیره مرتکب شدند.[٤]

* هیچ‌کدام از اهل قبله را تکفیر نکنید حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شده باشند.[٥]

* هم کیشان مرا تکفیر نکنید حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شدند.[٦]

ویژگی دوم: عدم اعطای فرصت اندیشه و حق اظهارنظر به دیگران.

وقتی "تکفیری‌ها" مخالفان خود را تحت عناوین ویژه‌ای که خود برمی‌گزینند به قتل می‌رسانند، روشن می‌شود که برخوردشان با دیگران مبتنی بر عدم اعطای فرصت طرح دیدگاهها و مناقشه و بحث و گزینش به دیگران است و این اصل، با قرآن و سنت نبوی نیز کاملاً مغایرت دارد؛ مخالفت این امر با قرآن، به دلیل مغایرت کاملش با دو اصلی است که قرآن مطرح کرده است:

اصل اول: عدم اجبار در دین. خداوند متعال می‌فرماید: «**لااکراه في الدین**» (سوره بقره ـ۲۵۶)(در کار دین هیچ اکراه نیست.)

« **فذکر انما انت مذکر * لست علیهم بمصیطر**» (سوره غاشیه ـ۲۲) (پس پند بده که تنها تو پند دهنده‌ای * تو بر آنان چیره نیستی.)

۱ـ "صحیح البخاری" ۱٦٤/٥، "صحیح مسلم" ۱۷/۷.

۲ـ "سنن ابی داود" ۲۲۱/٤.

۳ـ "صحیح مسلم" ٥٦/۱.

٤ـ کنزالعمال، جلد۱، صفحات ۲۱٦ـ ۲۱٥ .

٥ـ "کنزالعمال"، جلد۱ صفحات : ۲۱٦ـ ۲۱٥.

٦ـ "لسان المیزان"، "ابن حجر"، جلد۳ صفحه ۱۲۳.

* « **افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین**» (سوره یونس ـ۹۹)(آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که مؤمن باشند؟)

برای توضیح این نکته که حرکت تکفیر، چگونه از بی‌توجهی و نادیده گرفتن این اصل قرآنی، سرچشمه می‌گیرد، یادآور می‌شویم: کسی که معتقد به عدم اجبار و اکراه در دین باشد، نمی‌تواند مخالفین خود را به نام دین، به قتل برساند به بیان دیگر، قتل مخالفین با ایده اجبار در دین و نه عدم اجبار در آن، همسویی دارد به‌گونه‌ای که نمی‌توان گفت و معنی ندارد که بگوییم: کسی مجبور به پذیرش چیزی نیست ولی با این‌حال به خاطر عدم پذیرش آن، به قتل می‌رسد، بنابراین کشتن برپایه عدم پذیرش [چیزی] به معنای پیروی از اجبار برای پذیرش است که مخالفت آن با قرآن، کاملاً روشن است.

اصل دوم: لزوم گوش دادن به سخنان [دیگران] برای پیروی از بهترین آنها.

خداوند متعال می‌گوید: «**الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب**» (سوره زمر ـ ۱۸) (کسانی که گفتار را می‌شنوند آنگاه از بهترین آن، پیروی می‌کنند، آنانند که خداوند راهنمایی‌شان کرده است و آنانند که خردمندانند.)

کاملاً روشن است که حکم به لزوم شنیدن سخنان، هیچ سنخیتی با قتل مخالفین نظری ندارد به عبارت دیگر اگر عدم اعتقاد دیگران به معتقدات ما، توجیهی برای قتل یا تکفیر آنها باشد، نباید اجازه داده می‌شد فضای شنیدن به سخنان بهتر، فراهم گردد و طبق این فرض، باید فرد مخالف، کشته شود؛ زیرا به دلیل داشتن عقاید غیرصحیح، محکوم به قتل شده است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که قتل مخالف، ریشه در تعصب و جهل و نادانی دارد و به هیچ وجه، کمترین ربطی به دین ندارد و حتی بشدت با آن مخالف است.

و در مخالفت اصل مورد اعمال تکفیری‌ها با سنت شریف نبوی(ص)، باید گفت

که در تاریخ، هرگز نقل نشده که پیامبراکرم(ص) اقدام به اجبار کسی برای پذیرش اسلام کرده باشد و گواهی تاریخ همواره کاملاً عکس آن بوده است. در ذیل به دو نمونه تاریخی در تأیید این ادّعا اشاره می‌شود:

نمونه اول: پیامبراکرم(ص) پس از پیروزی بر مشرکان در پی فتح مکه، می‌توانست با یاری گرفتن از قدرت و سلطه و توان شمشیر خود، افراد را وادار به پذیرش اسلام کند ولی جز هدایت آنان به راه حق، کار دیگری نکرد. شاهد این امر نیز این بود که نفرمود: «هرکس اسلام آورد، در امان خواهد بود» بلکه فرمود: « هرکس درب خانه خود را بست، در امان است و هرکس سلاح بر زمین گذاشت، در امان است و هرکس وارد خانه ابوسفیان شد، در امان است.»

نمونه دوم: روایت شده که وقتی یکی از شعرا، خدمت آن‌حضرت(ص) رسید و به ایشان گفت: «من از قرآن بهتر می‌آورم» فرمان قتل او را نداد بلکه در جوابش فرمود: بگو! چه داری؟ او نیز گفت: «دنت الساعة وانشق القمر ـــ لغزال فرّ منی ونفر» (روز رستاخیز نزدیک شد و ماه دوپاره گردید به خاطر آهویی که از دستم گریخت و گریزان شد.)

رسول اکرم(ص) در پاسخش فرمود: سخنت زیباست ولی کلام خدا زیباتر است.

حقیقت آنست که نگاهی ساده به زندگی و سیره پیامبراکرم(ص) برایمان مسلم می‌سازد که دو اصل قرآنی (عدم اجبار در دین و لزوم گوش سپردن به سخنان دیگران) در سیره و زندگی پیامبراعظم(ص) به اوج خود رسید به گونه‌ای که آن‌حضرت(ص) همواره مراقب بود تا از سوی مسلمانان اقدامی صورت نگیرد که جوّ فشار و اجباری بر غیر مسلمانان پدید آورد که از مخالفت کردن بهراسند و به این دلیل، اسلام آورند. به عنوان شاهدی بر این امر، کافی است آنچه را در کتب تاریخ آمده بازگوییم، پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در راه خود از مدینه به سوی مکه، در جایی به نام "عرق الظبیة" به مردی از اعراب برخورد کرد. از او درباره مردم

پرسیدند ولی او هیچ خبری نداشت، به او گفتند: به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) درود بفرست [احترام بگذار]. گفت: مگر در میان شما پیامبرخدا (صلی الله علیه وسلم) وجود دارد؟ گفتند: آری. او نیز برآن‌حضرت درود گفت. سپس گفت: اگر پیامبرخدا هستی به من بگو در شکم این شتر من چیست؟ "سلمة بن سلامة بن وقش" به وی گفت: از پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله وسلم) مپرس، بیا پیش من، خودم در این مورد به‌تو خواهم گفت . تو، بر آن پریده‌ای و در شکمش از تو، برّه‌ای است[!!]؛ رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: شرم بر تو باد این مرد را مسخره کردی؟ آنگاه از "سلمه" روی برگرداند.[1]

ویژگی سوم: کشتارجمعی، عملیات کشتار جمعی که گروههای تکفیری به صورت مکرر و فزاینده‌ای دنبال می‌کنند و دربردارنده خصلتی است که اسلام از هر دوی آنها آشکارا و در کمال روشنی، به‌دور است که عبارتند از:

الف: هدف قرار دادن زنان، کودکان و سالمندان و قتل آنها.

ریختن خون کودکان و زنان و سالخوردگان ـ که گروههای افراطی همه روزه در حال انجام چنین جنایاتی هستند ـ چیزی است که اسلام بشدت مسلمانان را از آن بر حذر داشته است. پیش از تکفیری‌ها نیز "خوارج" ـ یا گروهی از ایشان ـ همین کارها را می‌کردند؛ "فضل بن شاذان" می‌گوید: « و از ایشان ـ یعنی خوارج ـ کسانی هستند که قتل زنان و فرزندان را روا می‌دارند و می‌گویند: جایگاه آنان نیز همچون نطفه‌ها در پشت مشرکان است و می‌گویید: «لا حکم الا الله» و خود در تمامی این گفته‌ها وکرده‌ها، به نظرخویش عمل می‌کنند وبنابراین طبق رأی خود، می‌کشند و حلال و حرام می‌کنند و با این‌حال، خوارج نیز یکسان نیستند و همدیگر را می‌کشند و از یکدیگر تبرّی می‌جویند.»[2]

۱ـ ابن هشام الحمیری ، "السیرة النبویة"، جلد دوم صفحات : ٤٤٩ـ ٤٤٥؛ ابن کثیر ، "السیرة النبویة"، جلد۲ صفحات : ۳۹۱ـ۳۸۹؛ ابن کثیر ، "البدایة و النهایة" جلد۳، صفحات : ۳۲۰ـ ۳۱۹.

۲ـ (الفضل بن شاذان الازدی) "الایضاح" ، صفحات ۵۰ ـ ۴۸.

با مراجعه به سنت مطهر نبوی(ص)، ملاحظه می‌کنیم که قتل ایشان را بشدت رد کرده و با قاطعیت تمام، ارتکاب چنین جنایاتی را نهی می‌کند؛ در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، قتل زنان و فرزندان را نهی فرمود.[۱]

و در روایتی از امام جعفرصادق(ع) آمده است: « رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) ، قتل زنان و فرزندان را در "دارالحرب" نهی فرمود مگر آنکه در جنگ شرکت داشته باشند و حتی اگر زنان جنگیدند باید تا آنجا که می‌شود آنها را به‌حال خود گذاشت و بیمی به‌خود راه نداد. وقتی از کشتن آنها در "دارالحرب" نهی فرموده، به طریق اولی در "دارالاسلام" باید چنین باشد.»[۲]

ب ـ عدم تفکیک میان گناهکار کافر و بی‌گناه کافر:

کشتار جمعی لامحاله متضمن درهم آمیختن گناهکار وبیگناه است .این درهم‌آمیزی با اصل قرآنی که می‌گوید: «و لاتزر وازرة وزر اخری» (سوره فاطر ـ ۱۸) (هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.) کاملاً مخالف است.

در تاریخ نیز، شاهدی بر این درهم‌آمیزی وجود دارد و خوارج خود چنین بودند، حضرت امام علی (علیه السلام) در این باره سخن گفته و در پی تکفیر وی از سوی ایشان، به آنان فرمود: « اگر مدعی هستید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، چرا همه امت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) را با گمراهی من گمراه می‌دانید و آنها را هم خطاکار می‌خوانید و ناروا تکفیرشان می‌کنید؟ می‌خواهید شمشیرهایی را که بر دوش گرفته‌اید بر سر هرکه بود فرود بیارید و گناهکار و بیگناه را با هم یکی پنداشته و بی‌پروا بیازارید؟»[۳] و آنگاه با استناد به سنت پیامبراکرم(ص) پاسخشان داده می‌فرماید:

۱ـ (الحرالعاملی) "وسائل الشیعه" (آل البیت)، جلد۱۵، صفحات : ۶۵-۶۴؛ (ابن ابی جمهور الاحسائی) "عوالی اللئالی"، جلد۱ صفحات : ۱۳۶ـ ۱۳۵؛ "السنن الکبری" (البیهقی) جلد۹، صفحه ۷۸.

۲ـ (الحرالعاملی)، " وسائل الشیعه" (آل البیت) جلد۱۵، صفحات : ۶۵-۶۴.

۳ـ "نهج البلاغه" جلد۲، صفحات ۸ ـ۷ [خطبه ۱۲۲].

« مگر فراموش کرده‌اید که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مردی زناکار را که همسر داشت فرمود تا سنگسار نمایند و پس از آن بر او نماز گزارد و میراثش را به بازماندگانش داد؟! و کسی را که آدم کشته بود، گفت تا بکشند اما آنچه از او مانده بود به نام ارث به خانواده‌اش بخشود؛ آری آن حضرت بنابر فرمان خدا، بدین شیوه داد مردم را می‌داد و هیچ‌گاه از سهمی که دراسلام داشتند، جلوگیری ننمود و نامشان را از طومار مسلمانان نزدود.»[1]

ویژگی چهارم: شرکت در مشوه ساختن چهره اسلام

از جمله پیامدهای فاجعه بار گسترش این پدیده شوم، مشوه ساختن چهره اسلام است؛ حقیقت آنست‌که اعمال خشونت آمیز تکفیری‌ها، سهم بسزا و فعّالی در خدشه‌دار ساختن چهره این دین پاک، ایفا کرده است به‌گونه‌ای که آنها ـ تکفیری‌ها ـ در همان زمان که دشمنان اسلام سعی در گسترش محدوده جنگ تبلیغاتی علیه اسلام و کوشش در اثبات اینکه اسلام دارای همه عناصر و ابزارهای برانگیزاننده خشونت در جامعه بشری است، دارند با این گونه اعمال خشونت آمیز، بهترین خوراک تبلیغی را برای رسانه‌های غرب فراهم آورده‌اند و بطور ملموس [و در راستای ادعای خصمانه غربی‌ها] ثابت کردند که اسلام به دور از صلح و به‌مثابه خطری علیه بشریت بشمار می‌رود . این خیانت بزرگی علیه اسلامی است که پیامبر گرامی آن (ص) کوشش کرد آنرا دینی همسو با فطرت آدمی و کامل کننده اخلاق، معرفی نماید.

جامعه اسلامی باید بداند که چنانچه این‌گونه اعمال پست و غیرانسانی از سوی افراطیون به نام اسلام ادامه یابد و گسترش پیدا کند و ما نتوانیم آنانرا از این‌کارها باز داریم، حتماً ابعاد انسانی و فطری اسلام بیش از پیش پنهان شده و چنین امری منجر به تنگ‌تر شدن اقبال غیرمسلمانان به اسلام و ورود به این دین، خواهد گشت.

۱ـ همان منبع.

شایسته یادآوری است که چون این‌گونه اعمال جنایتکارانه بـه نـام جهـاد صـورت می‌گیرد، تشویه یاد شده بیش از هرچیز این مفهوم و اصل قرآنی [یعنی جهاد] را نشانه می‌گیرد، حقیقت آنست‌که پیامبراکرم(ص) طی سالیانی کـه مـسلمانان در مکـه مکرمـه حضور داشتند هرگز اجازه نداد کسی به جهاد و حتی دفاع از خود، بپـردازد؛ ایـن امـر نیز تنها در راستای پاسداری از حرمت جهاد و پاسداری آگاهانـه از ایـن مفهـوم بـود، زیرا آن زمان، موقعیت برای این کار مناسب نبود و چنانچه مـسلمانان اقـدام بـه جهـاد می‌کردند، اقدامشان بیهوده و آسیب رساننده به خـود جهـاد و بـه حاشـیه رانـدن آن و به‌هدر دادن قابلیت‌ها و امکانات سترگ و تشویه چهره واقعی آن بشمار می‌رفت . ولی زمانی که مسلمانان وارد "مدینه" شدند و فرهنگ [اسلامی] و قدرت و اتحاد و عـدّه و عددشان شکل گرفت، ایستادگی و مقاومت آگاهانه در برابر تجاوزات مشرکان را آغـاز کردند و وارد [فاز] جهاد گشتند و بدین ترتیب، قابلیت‌های جهاد بیش از پیش شـکوفا گردید و نبردهایشان برخاسته از بصیرت و آگاهی و حسابشده بود.

حضرت علی (علیه‌السلام) در توصیف یاران پیامبر اکرم(ص) مـی‌فرمایـد: «ایـشان بصیرت‌هایشان را بر شمشیرهایشان حمل کردند.»

در آن‌زمان بکارگیری نابخردانه و حساب نشده شمشیر و به‌دور از هرگونه اندیـشه و بصیرتی از سوی خوارج، صورت گرفته بود؛ مولای متقیان علی (علیه‌السلام) دربـاره ایشان می‌فرماید: « مردمی دل سخت و زشتخو و بردگانی فرومایه و کینه‌جو که از هـر سو گردهم آمده‌اند و از میان آنهایی که اصـل و نسبـشان معلـوم نیـست دسـت چـین شده‌اند، کسانی هستند که چیزی نمی‌دانند و سزاوار است که آموزش و پرورش ببیننـد و شایسته است که از آنها مواظبت بشود تا درس بخوانند.» [نهج البلاغه، ابتدای خطبه شماره ۲۳۸].

بدتر از خوارج در این عرصه، کسانی هستند که اخیـراً بـه نـام تکفیـری‌هـا مطـرح شده‌اند؛ زیرا جنایاتی که تحت عنوان جهاد مرتکب می‌شوند در هیچ‌کدام از دوره‌هـای

تاریخ اسلام سابقه نداشته و با این کار خود، به چهره جهاد بشدت آسیب رسانده و آوازهٔ آنرا سخت در نظر دیگران، مشوه ساخته‌اند بطوری‌که آنها به جهاد به عنوان سمبل خشونت غیرانسانی، می‌نگرند.

ویژگی پنجم: ایجاد تفرقه و پراکندگی میان مسلمانان

درگیری میان فرقه‌های اسلامی ـ همچنانکه می‌دانیم ـ مخالف قرآن و مغایر با کوشش‌ها و پافشاری‌های پیامبراکرم(ص) در تشکیل امت و برقراری برادری اسلامی میان افراد آنست.

کافی است تنها به برخی روایات نبوی برای اثبات لزوم وحدت واجتناب از تفرقه، اشاره‌ای داشته باشیم از جمله اینکه:

به فرموده آن‌حضرت (ص): « بندگان خدا! برادر یکدیگر باشید.»[۱]

و نیز: « به همدیگر خشم نگیرید، رشک مبرید، پشت به یکدیگر نکنید و بندگان خدا! برادر همدیگر باشید و روا نیست که مسلمانی بیش از سه شب از برادر خود بی‌خبر بماند.»[۲]

و نیز فرموده آن‌حضرت(ص): « بر شماست که با یکدیگر آمد و شد و عطوفت داشته باشید و از گسست و رشک و پشت به یکدیگر کردن، بپرهیزید و برادر یکدیگر باشید . مؤمن، برادر مؤمن است؛ او را خیانت نمی‌کند، رها نمی‌کند، تحقیر نمی‌کند و گفته مخالف با او را نمی‌پذیرد.»[۳]

با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که:

ـ با توجه به نفی قرآنی و نبوی درگیری و تفرقه، هرگز نباید اقدام به درگیری و تفرقه یا مشارکت در این‌کار یا پوشش برای آن و سرانجام برنامه‌ریزی برای این‌کار کرد.

۱ـ "صحیح البخاری"، جلد۶، صفحات ۱۳۷ـ۱۳۶؛ "مسند احمد"، جلد۱، صفحه۵.

۲ـ "سنن ابی داود"، جلد۲، صفحات ۴۵۹ـ ۴۵۸.

۳ـ (میرزا نوری) "مستدرک الوسائل" ، جلد۹، صفحات : ۵۰ ـ۴۹.

ـ اینکه وقتی اصل ورود بـه درگیـری، مخـالف بـا قـرآن و سـیره و سـنت پیـامبر اکرم(ص) بشمار می‌رود، مسلم است که گناه کسانی که اقدام بـه تفرقـه خـونین میـان مسلمانان می‌کنند و درگیری‌های عمیق میان طوایف مختلـف آنهـا ایجـاد مـی‌نماینـد، بسیار بزرگ است.

حقیقت آنست‌که در جامعه اسلامی چیزی همچون عامل تکفیر، باعث درگیـری‌هـا و دشمنی‌ها و اختلاف‌های عمیقی میان فرزندان امت اسلامی نـشده اسـت و متأسـفانه این امر به عنوان عامل تفرقه مسلمانان امروزه بـه عنـوان پدیـده‌ای کـه بحـران بـسیار خطرناکی برای اسلام و مسلمانان به‌دنبال داشته، مطرح شده است.

فصل سوم:

ویژگی‌های فرهنگی – تمدنی سیره پیامبر (ص)

- رفتار پیامبر با پیروان ادیان /محمد منصورنژاد
- مدارا در سیره النبی با پیروان ادیان الهی/محمود عراقی
- فرهنگ صلح و همزیستی / بسام الصباغ
- نگاه انسانی به محیط زیست /محمد الدسوقی
- نگاه فراگیر به سیرهٔ نبوی/ محمد علی آذرشب
- فلسفه وجودی پیامبر اعظم(ص) و عصر جاهلیت/طوبی کرمانی

رفتار پیامبر

با پیروان ادیان

دکتر محمد منصورنژاد

مدیر گروه ادیان و مذاهب مؤسسه مطالعات ملی

رفتار پیامبر با پیروان ادیان

الف) مدخل بحث

۱) طرح مسئله

از آنجا که رسول خدا(ص) علاوه بر رسالت معنوی به تأسیس حکومت در مدینه نیز دست زده‌اند، از جهات مختلفی شیوه مواجهه پیامبر با اهل کتاب قابل تأمل و بررسی است.

اول: رفتار پیامبر با اقلیت‌ها: یکی از مسایل عصر، شیوه تعامل نظام‌های سیاسی با اقلیت‌های مختلف دینی، قومی، نژادی و... است. از این رو است که در جامعه جهانی، تاریخچه حمایت از حقوق اقلیت‌ها، پیشینه‌ای قابل توجه خصوصاً در قرن بیستم دارد. از این رو در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد، سخن از اعتقاد و عمل به مذهب به عنوان حقوق اقلیت‌ها است و حق ابراز عقیده و مذهب در عبادات و رسوم مذهبی و همچنین عمل به مذهب و تعلیم آن مورد تأکید است و در اعلامیه‌های رفع کلیه اشکال تبعیض مذهبی و اعتقادی (نوامبر ۱۹۸۱) مجمع عمومی، [سازمان ملل] آزادی فکر و وجدان (نفس)، مذهب یا عقیده را به صورت عملیاتی

تعریف نموده‌اند و یا سخن از حق عدم اعمال تبعیض علیه اقلیت‌ها و... است.[۱]

در چنین فضایی، بررسی تعامل پیامبر(ص) با اهل کتاب که اقلیت‌های عصر نبوی بودند، موضوعیت یافته و شیوه مواجهه رسول اکرم با آنان قابل مطالعه است و این پرسش‌ها را تولید می‌کند که آیا در رفتار پیامبر با اهل کتاب، حقوق آنان رعایت می‌گردید؟ آیا سنت و سیره نبوی، احترام به حقوق اقلیت‌ها است؟ برخورد خشونت‌آمیز پیامبر و یارانش خصوصاً با برخی از یهودیان مدینه را چگونه می‌توان تفسیر نمود؟ حکومت‌های اسلامی معاصر و مسلمانانی که می‌خواهند سنت نبوی را احیاء کنند، با تأسی به سنت و سیره پیامبر، امروزه با اقلیت‌های دینی چگونه برخوردی داشته باشند؟ آیا می‌توان با اتکاء به سنت دینی- اسلامی، کنفوانسیون‌ها، مواد حقوقی و اعلامیه‌های بین‌المللی و جهانی را پذیرفت؟

پاسخ روشن بدین پرسش‌ها، هرگز آسان نیست. هر کدام از این پرسش‌ها که مسایل امروز جهان نیز می‌باشند، نیاز به تحقیق و تدقیق و تأمل دارند. در این نوشتار مسئله رفتار پیامبر با پیروان ادیان از منظر یادشده کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به عبارت دیگر، حقوق سیاسی و اجتماعی اقلیت‌ها در حکومت اسلامی گرچه مسئله بسیار مهمی است، اما چون این تحقیق بر رویکرد تربیتی و اخلاقی سنت و سیره نبوی تمرکز عمده دارد، در حاشیه و به صورت پیرامونی مورد بحث قرار می گیرد و مسئله رفتار پیامبر با اقلیت‌ها از زاویه دیگری بسط خواهد یافت.

دوم: از منظر دیگری نیز رفتار پیامبر با مسیحیان و یهودیان مسئله برانگیز و درخور پژوهش جدی است. از یکسو بنا بر نص قرآنی، پیامبر خدا(ص) مظهر رحمت الهی بود و این رحمت نیز خاستگاه آسمانی دارد و رمز و راز موفقیت پیامبر در رسالت نیز به همین عطوفت، رحمت و مهربانی ایشان باز می‌گردد. بدون ورود تفصیلی بدین مدعا حداقل دو آیه زیر مؤید مطلب نقل شده‌اند: «**وما ارسلناك الا رحمة للعالمين**» (انبیاء/۱۰۷).

---

۱ — برای شرح مبسوطی از موضوع حداقل ر.ک. ترنبری: ۱۳۷۹ .

و ای رسول ما تو را نفرستادیم، مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی.

«**فبما رحمة من الله لهم ولو کنتفظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك**» (آل عمران/۱۵۹).

رحمت خدا، تو را با خلق مهربان و خوشخوی گردانید. اگر تندخوی و سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند.[۱]

اگر پیامبر مظهر رحمت و عطوفت است، جنگ‌ها، عکس العمل خشونت آمیز و برخورد قهرآلود خصوصاً با برخی یهودیان مدینه را چگونه می‌توان تفسیر نمود؟ چه مسایل، منابع و مستنداتی سبب می‌شود که مستشرقین غربی[۲] و گاه حتی نخبگان دینی آنها[۳] اسلام را دین شمشیر بشناسند؟ آیا اعمال خشونت با ابلاغ رسالت دینی، فرهنگی و معنوی قابل جمع است و آیا غایات تربیتی و اخلاقی با تحکم و اجبار قابل تحقق‌اند؟

پژوهش کوتاه حاضر از منظر تربیتی و اخلاقی و به تبع پرسش‌های فوق، این فرضیه را درباره سنت و سیره نبوی آزمون می‌نماید که: «در رفتار پیامبر با اهل کتاب، اصل بر عطوفت، رأفت و رحمت بوده و خشونت و اجبار، صبغهٔ عارضی و قهری دارد».

۱ــ در تفسیر آیه یادشده (آل عمران / ۱۵۹)، مرحوم آیه الله طالقانی در تفسیر «پرتوی از قرآن» (ج ۵: ۳۹۹-۳۹۸)، داستان شیوه برخورد ملاطفت آمیز و محفوف به رحمت پیامبر اکرم با مشرکان مکه که ۱۳ سال در مکه، پیامبر را رنجاندند و در مدینه نیز جنگ‌ها و مشقات زیادی را تحمل نمودند، به صورت بسیار زیبا (در مقایسه با تفاسیر دیگر موجود) ترسیم نموده‌اند.

۲ــ البته برخی مستشرقین و محققین غربی انصاف به خرج داده و تهمت زورمدار و شمشیرمحوربودن پیامبر دین اسلام را نفی نموده‌اند. در این زمینه دیدگاه «کارلایل»، «بودلی»، «ساواری» و... در موضوع را ببینید در: آل‌اسحاق خوئینی: ۱۳۷۰؛ همچنین در دفاع از تأثیرات مثبت فرهنگ اسلامی خصوصاً بر اروپاییان، رساله دکتری خانم «زیگرید هونکه» نیز قابل مراجعه است: هونکه، ۱۳۷۳: فرهنگ اسلام در اروپا.

۳ــ بارزترین و جدیدترین موضع، سخنرانی پاپ «بندیکت شانزدهم»، رهبر کاتولیک‌های جهان در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۶ م. در دانشگاه رگنسبورگ آلمان (با عنوان: ایمان، خرد و دانشگاه: خاطرات و واکنش‌ها) است که به نقل از دیالوگی مابین امپراتور بیزانس در قرن ۱۴ م. و اندیشمند ایرانی مسلمان، مدعی شده است که اسلام برخلاف مسیحیت، کمتر از منطق پیروی می‌کند و اسلام دین خشونت است.

۲) مفاهیم

۲-۱) رفتار پیامبر

مراد از رفتار رسول اکرم(ص) در این مقاله، مجموعه مواضع نظری و عملی است که از سیره نبوی از منابع تاریخی ثبت شده و این سنت‌ها برای مسلمانان به عنوان یکی از منابع اصلی قابل استشهاد است.

۲-۲) پیروان ادیان

گرچه مفهوم پیروان ادیان به صورت مطلق شامل معتقدان به همه ادیان توحیدی و غیرتوحیدی می‌گردد، ولی در این مکتوب مراد آن گروه از اهل کتابی هستند که مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب رسول الله(ص) بوده‌اند، که بارزترین آنها مسیحیان و یهودیان می‌باشند.

۳) تمرکز و حدود بحث

بررسی مسئله رابطه با اهل کتاب از نگاه اسلامی از زوایای مختلف قابل بررسی است. از جمله می‌توان این تعامل را با تمرکز بر آیات و نصوص قرآنی بررسی نمود. در این زمینه آیات گویا و وبه نسبت قابل توجهی وجود دارند که با ورود بدان‌ها، می‌توان شیوه مواجهه مسلمین با اهل کتاب را استخراج نمود؛ ولی از آنجا که نوشتار حاضر تعامل مسلمانان با اهل کتاب را از منظر رفتار نبوی پی می‌گیرد و اگر به آیاتی هم استشهاد می‌نماید، از آن روست که مخاطب آیه، رسول خدا است، لذا در این تحقیق، تمرکز اصلی بر آیات نخواهد بود. گرچه آیات قرآن، به عنوان شاهد آیه ۹-۸/ممتحنه، جای بررسی تفصیلی و مستقل دارند و چه بسا از نظر حجیت در رتبه اول نیز قرار می‌گیرند:

«لاینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم في الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین. انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم في الدین واخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون».

خدا شما را از دوستی آنانی که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و شما را از دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند تا بیزاری از آنها جویید، بلکه با آنها به عدالت و انصاف رفتار کنید که خدا، مردم باعدل و داد را بسیار دوست می‌دارد و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کرده و از وطنتان بیرون کردند و بر بیرون کردن شما هم‌دست شدند تا آنها را دوست نگیرید و کسانی از شما که با آنان دوستی و یاوری کنند، ایشان به حقیقت ظالم و ستمکارند.

هم چنین، شیوه تعامل حضرت امیر(ع) با اهل کتاب بسیار پندآموز و سازنده است. این موضع عجیب و مهم ایشان که در خطبه ۲۷ نهج البلاغه آمده است، جای مراجعه دارد:

«به من خبر رسیده که یکی از آنان (لشکریان معاویه) به خانه زن مسلمان و غیرمسلمانی (المعاهده) که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده است، واردشده و خلخال، دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنها را از تن آنها بیرون آورده است... اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجا است: **«فلو ان امراة مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما کان به ملوماً، بل کان به عندی جدیراً»**.

این گونه رفتارهای علوی هم پیام‌های سیاسی دارند و هم درس‌های تربیتی و اخلاقی که البته باید در مکتوبی جداگانه به صورت مبسوط مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. گرچه حضرت امیر(ع) مبرزترین شاگرد مکتب پیامبر اسلام است و مواضعش از الگو و اسوه نبوی تبعیت می‌نماید. حاصل آنکه، تمرکز اصلی نوشتار حاضر فقط بر رفتار و مواضع نظری و عملی شخصی پیامبر (و نه حتی نزدیکترین پیروانش) با اهل کتاب تمرکز خواهد داشت.

ب) پیامبر و اهل کتاب

در یک دسته‌بندی و مقوله‌بندی ثنایی تعامل پیامبران با پیروان سایر ادیان را می‌توان در دو سطح متفاوت قالب‌بندی نمود؛ اول: رفتار با نخبگان و دوم: رفتار با غیرنخبگان.

اول: رفتار پیامبر با نخبگان اهل کتاب

مواضع حضرت رسول در برابر نخبگان اهل کتاب نیز در چهار شکل زیر متصور است: یا پیامبر خود موضع سیاسی نیز داشت و یا نداشت و صرفاً به عنوان پیام دینی و اخلاقی محض با نخبگان اهل کتاب ارتباط می‌گرفتند. و نخبگان اهل کتاب نیز یا سیاسی بودند و یا نبودند (یعنی نخبگان خصوصاً دینی که حاصل بار فرهنگی ادیان گوناگون بوده‌اند). با این وصف، مجموعه تعاملات پیامبر با نخبگان در قالب جدول و مدل زیر قابل ترسیم است:

پیامبر	نخبگان اهل کتاب	نوع ارتباط
موضع دینی محض	نخبگان سیاسی	مستقیم (توسط شخص پیامبر)
	نخبگان دینی	

موضع سیاسی و دینی	نخبگان سیاسی	غیرمستقیم (از طریق یاران پیامبر)
	نخبگان دینی	

مجموعه ترابط پیامبر با نخبگان اهل کتاب در مکه، از آن رو که هنوز حکومت اسلامی تأسیس نشده و پیامبر در اختفا و تحت فشار مشرکان بودند، در ذیل موضع دینی و رفتار اخلاقی و معنوی قابل تفسیر است. از مصادیق بارز ارتباط پیامبر خدا با نخبگان سیاسی، تعاملات پیامبر با حاکم حبشه، «نجاشی»، است که با هجرت عده‌ای از مسلمانان آغاز گردید.

می‌دانیم که در سال پنجم بعثت، گروهی از مسلمانان به دستور رسول اکرم(ص) و به سرپرستی جعفربن ابی‌طالب راهی حبشه گردیدند. هجرت به حبشه به گفته مورخین دو بار و با فاصله نزدیک صورت گرفته که تعداد آنها جمعاً به بیش از ۸۰ نفر می‌رسیده است.

اینان هم از دست مشرکان قریش مصون مانده و هم پیام اسلام را به خارج از

جزیرة العرب می‌رساندند. انتخاب حبشه نیز احتمالاً به چند جهت بوده است؛ از سویی «نجاشی» در میان حاکمان عصر، مردی عادل بوده، چنانچه پیامبر نیز به مهاجرین فرمود که در آنجا پادشاهی غیرظالم حاکم است. از سوی دیگر ایران و پادشاهان آن به خاطر روابطی که بین آنها و قریش بوده، امکان داشت که مهاجرین را به قریش تسلیم کنند و لذا چنین هجرتی به آن مناطق صورت نگرفت.[1] (جعفریان، ۱۳۶۶ صص،۱۳۹-۱۳۸و سبحانی، بی تا، ج ۱، صص۳۱۵-۳۰۸).

وقتی قریش از این مهاجرت مطلع شدند، تصمیم گرفتند که به حبشه رفته و حاکم آنجا را قانع کنند که اینها را بازگرداند و در این مسیر با هدایایی، ابتدا زبدگان دربار را تطمیع نمودند. اما نجاشی مدعای آنان را مشروط به شنیدن کلمات مهاجرین نمود. وقتی مهاجرین به دربار فراخوانده شدند، تصمیم گرفتند که یک نفر به نمایندگی آنها سخن بگوید. جعفرابن ابی‌طالب که این مسئولیت را پذیرفته بود، وقتی نگرانی همراهان را دید، گفت: من آنچه را از راهنما و پیامبر خود شنیده‌ام، بدون کم و زیاد خواهم گفت.

جعفر در مقابل حاکم از وضعیت جاهلی خودشان و سپس تحولی که پیامبر ایجاد نمود و سختگیری‌های قریش گفت. سخنان او بر نجاشی مؤثر افتاد و [نجاشی] از او خواست تا مقداری از کتاب آسمانی پیامبر خود را بخواند. جعفر آیاتی چند از آغاز سوره مریم را خواند و به خواندن آیات این سوره ادامه داده و نظر اسلام را درباره پاکدامنی مریم و موقعیت عیسی روشن ساخت. هنوز آیات سوره [مریم] به آخر نرسیده بود که صدای گریه شاه و اسقف‌ها بلند شد و... نتیجه آنکه توطئه مشرکان در نزد نجاشی بی‌اثر ماند و مهاجرین نزد نجاشی محبوب شده و ماندند.

برخی نکاتی که از داستان مهاجرت به حبشه قابل ذکرند، به قرار زیر است:

۱) این ارتباط به صورت مستقیم و از سوی شخص پیامبر نبود، ولی چنانچه در

---

۱ ــ تفصیل این داستان در سیره ابن هشام (ج ۱) آمده است.

جملات جعفر دیدیم، او گفت که کلماتی را که از رسول خدا شنیده‌ام، می‌گویم و از این رو تعامل غیرمستقیم پیامبر با نجاشی به عنوان حاکم سیاسی آن سامان قلمداد می‌گردد.

۲) این تعامل سبب شد که زمینه و بستر برای ارتباطات دیگر به صورت مشخص‌تر و با اعزام سفرا ادامه یابد. چنانچه در تاریخ دو نامه از سوی پیامبر به زمامدار حبشه ثبت شده است:[۱] اول: دعوت به سوی اسلام و سفارش درباره مهاجرین و دوم: راجع به اعزام مهاجرین به مدینه و....

به عبارت دیگر، نجاشی از مصادیقی است که هم در مقطعی که پیامبر موضع دینی و معنوی محض در مکه داشت را دربر می‌گیرد (نامه اول) و هم مقطعی که پیامبر دست به تأسیس حکومت زده و علاوه بر موضع معنوی و دینی، موضع سیاسی نیز داشت (نامه دوم).

قاصد نامه اول (عمروبن امیه) به قدری دقیق و روان‌شناسانه طرح مسئله نمود که فضای محبت را قبل از قرائت نامه فراهم نمود. او ضمن تشکر پیامبر از پذیرش مهاجرین، مراتب محبت و اخلاص را به قدری بالا برد که نجاشی را از خود و مسلمین را از وی دانست و نیز شهادت و گواهی انجیل (مورد اعتقاد نجاشی) درباره محمد و اسلام را پذیرفت. شیوه طرح بحث که قطعاً به توصیه پیامبر(ص) بود، از جهت تربیتی و اخلاقی مؤثر بود و مخاطب را جذب می‌نمود. خصوصاً اینکه در متن نامه درباره حضرت عیسی آمده است که، «گواهی می‌دهم عیسی بن مریم مخلوق و کلمه خدا است که آن را به مریم القاء فرمود. پس مریم به وجود عیسی آبستن گشت و آفرید خدا او را از نفخ روح، چنانکه آدم را بیافرید» (صابری همدانی، ۱۳۴۶، صص۲۵-۲۰) که روایتی دلپذیر از شیوه ولایت پیامبر مسیحیان بود.

۳) از آثار این هجرت آن بود که، نخبگان دینی مسیحی نیز از حبشه برای تحقیق

---

۱ ــ مجموعه مراسلات و مکاتبات رسول اکرم(ص) با حکام و سیاسیون در کتاب «محمد و زمامداران» (صابری همدانی: ۱۳۴۶)، یکجا و در ۳۵۰ صفحه جمع آوری و تنظیم گردیده است.

بیشتر وارد مکه شدند. این گروه ۲۰ نفره پس از ملاقات [پیامبر] و با شنیدن آیات قرآن، بی‌اختیار اشک از دیدگان آنها سرازیر شد و همگی نشانه‌هایی که در انجیل برای پیامبر موعود خوانده بودند، در وی محقق دیدند (همان، ۳۹).

آیاتی که در شأن این گروه نازل گردید و پیامبر بر آنان خواند، حکایت از ظرافت، روانشناسی دقیق، مخاطب شناسی در ارسال پیام و بسترسازی برای تعلیم و تربیت و... دارد. در آیه نازله و تلاوت شده (مائده/۸۴-۸۲)، ضمن اشاره به دشمنی یهودیان و مشرکان با مسلمانان، درباره مسیحیان آمده است که: «**لتجدن اقربهم مودة للذین امنوا الذین قالوا انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین ورهباناً وانهم لایستکبرون. واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا امنا فاکتبنا مع الشاهدین. وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین**».

و با محبت‌تر از همه کس با اهل ایمان، آنانند که گویند ما نصرانی هستیم؛ این دوستی نصاری با مسلمانان بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا هستند و آنها بر حکم خدا تکبر و گردنکشی نمی‌کنند و چون آیاتی را که به رسول فرستاده شد، بشنوند، اشک از دیده آنها جاری می‌شود؛ زیرا حقانیت آن را شناخته، گویند: بارالها به رسول تو محمد(ص) و کتاب آسمانی تو قرآن، ایمان آوردیم. ما را در زمره گواهان صدیق او بنویس. گویند ما چرا ایمان به خدا و کتاب حق نیاوریم در صورتی که امید آن داریم که خدا در قیامت ما را در زمره صالحان داخل گرداند.

۴) از درس‌های تربیتی مهم این آیه آن است که علی‌رغم عدم وجود ارتباط مستقیم و حضوری نجاشی با پیامبر خدا(ص)، اما وقتی نجاشی در سال نهم هجری از دنیا رفت، وقتی [پیامبر] خبر فوت او را شنیدند، متأثر گردیده و گریستند و فرمودند: امروز مرد صالحی از برادران شما رحلت کرد، بر او نماز بخوانید و رسول اکرم(ص) از مدینه بر جنازه او در حبشه نماز گزارد (همان ۵۲).

حداقل پیام این رفتار نبوی آن است که در گفتمان دینی، آدمیان بر همدیگر حقوقی دارند و این حقوق پس از مرگ افراد نیز برقرار است. در این عکس العمل،

نوعی قدرشناسی از صالحان نهفته که برای حاضران، ایجاد شوق، انگیزه و میل برای طی مسیر صواب و صلاح می‌نماید.

۵) با نگاهی تربیتی و از منظر روانشناسی، این پرسش جای طرح دارد که چگونه فردی می‌تواند از راه دور و از طریق نمایندگانش، در شرایطی که هیچ قدرت ظاهری نداشته و حتی از دست اطرافیان و بستگانش امنیت ندارد، پیامی به شاه، زمامدار و صاحب قدرت و شوکتی بفرستد و این پیام تا عمق جان آن حاکم نفوذ نماید و تأثیر روانی و تربیتی داشته باشد؟ این پرسش در صورتی اهمیت بیشتر می‌یابد که حتی گاه افراد مدعی تحصیلات آکادمیک در رشته‌های تربیتی و روانشناختی و یا صاحبان منبر و وعظ و خطابه در برقراری ارتباطی مؤثر و سازنده نه تنها با جامعه، بلکه حتی با فرزندانشان نیز عقیم می‌مانند! آیا این تأثیرات، حکایت از عمق و غنای اصل پیام از سویی و زیرکی، مخاطب شناسی و به کارگیری ظرافت‌های تبلیغی در پیام‌رسان ندارد؟

۶) در نهایت اشاره کوتاه و گزینشی از تعامل پیامبر اکرم با نجاشی، این امتیاز عمده را داشت که هم شامل ارتباط پیامبر در مکه که قطعاً حامل هیچ بار سیاسی نبود، می‌شد و هم شامل ارتباط پیامبر در مکه که خواه ناخواه نماینده پیامبر می‌توانست سفیری معنوی و سیاسی باشد و تأثیرات این تعامل و ترابط نیز هم نخبگان سیاسی و درباری را پوشش می‌داد(از نجاشی تا درباریان و...) و هم نخبگان دینی که از حبشه به مکه آمدند و در ارتباط مستقیم و نزدیک با حضرت محمد(ص) به شدت متأثر شدند و این پیام گرم، معنوی و دینی را برای حبشیان هدیه بردند.

ارتباط پیامبر با نخبگان سیاسی و دینی را می‌توان بسط داد و از تأثیرات کلامی و غیرکلامی، مستقیم و غیرمستقیم، مکتوب و شفاهی پیامبر بر جان صاحبان قدرتی که خود به دینی ایمان داشتند و یا متولیان ادیان و فرق، سخن به میان آورد.

اما مستندسازی کامل این مدعا و تحلیل محتوای مکاتبات و مراسلات و دعوت‌ها

و گفت‌وگوهای پیامبر با نخبگان سیاسی و دینی اهل کتاب، قطعاً کاری در سطح یک مقاله نیست و باید در مکتوب مستقلی پیگیری گردد، اما برای اینکه به محققان دیگری برای ادامه این پژوهش محورهایی برای مطالعه پیشنهاد گردد، عناوینی در صدر اسلام و در رفتار نبوی، مستقیم و غیرمستقیم با نخبگان اهل کتاب (سیاسی و غیرسیاسی) که می‌تواند با رویکردی تربیتی و روانشناختی و اخلاقی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد، مورد اشاره قرار می‌گیرند:[1]

۱) نامه پیغبر اسلام به حاکم معان (از شهرهای شام) و مسلمان شدن زمامدار آن سامان.

۲) نامه به پاپ اعظم (ضعاطر) و مسلمان شدن پاپ که زعامت روحانیت نصاری و زعامت دینی پیروان مسیح را داشت و حتی برخی گفته‌اند که از سلطان مردم بزرگتر جلوه می‌کرد ولی با این اقدام، به دست مردم کشته شد.

۳) تحلیل محتوای نامه پیامبر به کلیه زمامدارانی که به یکی از ادیان معتقد بودند، از بعد تربیتی که غیر از «خسرو پرویز» (که بر اساس شواهدی او نیز از اقدام جسورانه و گستاخانه‌اش بعداً پشیمان شد)، همگی با احترام، ادب و تواضع، سفیر رسول خدا را پذیرفته و به محتوای پیام و فرستنده آن ارج نهاده‌اند.

۴) شیوه تعامل پیامبر با نخبگان مذهبی مسیحیان نجران و داستان مباهله.

دوم: رفتار پیامبر با غیرنخبگان از اهل کتاب

این قسمت از بحث، شامل مخاطبان و مصادیقی از اهل کتاب و پیروان ادیان می‌گردد که یا افراد عادی و معمولی به نحوی مخاطب پیامبر قرار گرفته‌اند و یا اینکه حکمی، کلامی و پیامی از سوی پیامبر خدا(ص) فراگیر بوده و خاص نخبگان و برجستگان نبوده و مخاطب ویژه نداشته است.

تعامل پیامبر با اهل کتاب مدینه هم قبل از هجرت به مدینه و هم پس از آن قابل

---

۱ ــ این موارد را ببینید در: صابری همدانی، ۱۳٤٦، صص۱۸۲، ۱۷۹-۱۷٦ و ....

مستندسازی است. گرچه عمده رفتار و سنت نبوی با اهل کتاب [پس از هجرت] به مدینه باز می‌گردد که پیامبر مستقیما با صاحبان کتاب سروکار داشتند.

۱) در مقطع قبل از هجرت، پس از مرگ ابوطالب، رسول خدا از سوی مشرکان مکه مورد اذیت و آزار بیشتر و مستقیم‌تر قرار گرفت و بر اثر این اختناق، تصمیم گرفت به محیط دیگری برود. «طائف» در آن روز مرکزیت خوبی داشت. بر آن شد تا یکه و تنها سفری به آنجا نماید. سفر به آن سامان، نه تنها ظاهراً سودمند نیفتاد، بلکه با تحریک اشراف قبیله ثقیف، عده‌ای پیامبر را مورد اذیت و آزار قرار دادند و آن حضرت به سختی خودش را به باغی در آن اطراف رساند و زیر درختی با خدا به استغاثه نشست.

صاحبان باغ از دیدن وضع رقت بار آن حضرت متأثر شدند و به غلام مسیحی خود به نام «عداس» دستور دادند که ظرف انگوری به حضور پیامبر ببرد. پیامبر در موقع خوردن انگور نام خدا بر زبان آورد. این اقدام، عداس را حساس کرد و پرسید که مردم شبه جزیره با این کلام آشنایی ندارند. حضرت از وی پرسید: اهل کجایی و دارای چه آیینی هستی؟ عرض کرد: اهل نینوا و نصرانی هستم. حضرت فرمود: از سرزمینی هستی که آن مرد صالح، «یونس بن متی» از آنجا است. پاسخ پیامبر باعث تعجب بیشتر او شد. مجددا پرسید که شما یونس بن متی را از کجا می‌شناسی؟ پیامبر فرمود: برادرم یونس، مانند من پیامبر الهی بود. سخنان پیامبر که توأم با علایم صدق بود، اثر غریبی در عداس بخشید. بی‌اختیار مجذوب پیامبر گشت. به روی زمین افتاد، دست و پای او را بوسید و ایمان خود را به آیین او عرضه داشت و... (سبحانی، بی‌تا، صص۳۷۸-۳۷۹).

نکته‌ای که در تحلیل شیوه ارتباط پیامبر با عداس مسیحی قابل تذکر و توجه است آنکه، رفتار و گفتار نبوی تا آن حد دقیق، عمیق، مؤثر و دلنشین بود که آن فرد در لحظه‌ای واحد از عمری اعتقادات [خود] دست شسته و به رسالت نبوی ایمان می‌آورد. چنین تأثیر کلامی و تربیتی را در کجا و از سوی چه کسان دیگری می‌توان

یافت؟ این چه مضمونی بود و آن چه قالبی که مخاطبان را مسحور می‌نمود و مجذوب می‌نماید؟

۲) در مقطع بعد از هجرت، بررسی رفتار و سیره نبوی با اهل کتاب، فرصت و مجال بیش از یک مقاله می‌طلبد. از این رو تنها به ذکر شواهدی بسیار محدود بسنده می‌گردد:

۱-۲) پیمان دفاعی مسلمانان با یهودیان یثرب: از آنجا که قبل از حضور پیامبر در مدینه، یهودیان در سطح شهر فعال بوده و نقش محوری داشتند، لذا آن حضرت در بدو ورود، قراردادی دایر بر وحدت مهاجر و انصار نوشت و یهودیان مدینه نیز آن را امضاء کردند. پیامبر طی شرایطی، آیین و ثروت آنها را محترم شمرد. این قرارداد، سند تاریخی مهمی است و حکایت از آن دارد که چگونه پیامبر خدا به اصول آزادی، نظم و عدالت در زندگی احترام می‌گذاشت و چگونه با این پیمان، یک جبهه متحد در برابر حملات خارجی پدید آورد. تجزیه و تحلیل مفاد این قرارداد ۳۷ ماده‌ای در این نوشتار موجز امکان‌پذیر نیست. از این رو ذیلاً تنها به ذکر برخی از مواد قرارداد بسنده می‌شود:

اول: امضاءکنندگان پیمان، ملت واحدی را تشکیل می‌دهند.

دوم: هر فردی از یهودیان که از ما پیروی کند و اسلام بیاورد، از کمک و یاری ما برخوردار خواهد بود و تفاوتی میان او و مسلمانان دیگر نخواهد بود و کسی حق ندارد به او ستم کند و یا دیگری را بر ضد او تحریک کرده و دشمنش را یاری نماید.

سوم: یهودیان بنی عوف (تیره‌ای از انصار) با مسلمانان متحد و در حکم یک ملت‌اند و مسلمانان و یهودیان در آیین و دین خود آزادند. بندگان آنها از این بند مستثنا نیستند. یعنی آنان در آیین خود آزادند، مگر گناهکار و بیدادگران که آنان فقط خود و اهل بیت خود را هلاک می‌کنند.

چهارم: یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی جشم، بنی اوس، بنی ثعلبه،

بنی شطیبه، بسان یهودیان بنی عوف هستند و از نظر حقوق و مزایا با هم فرق ندارند.

پنجم: کسانی که با یهود هم سر و هم رازند، حکم خود آنان را دارند.

ششم: هیچ کس نباید در حق هم پیمان خود ستم کند. در چنین صورتی باید ستمدیده را یاری نمود.

هفتم: داخل یثرب برای امضاءکنندگان این پیمان منطقه حرم اعلام می‌گردد.

هشتم: هرگاه مسلمانان، یهود را برای صلح با دشمن دعوت کردند، باید بپذیرند و هرگاه چنین دعوتی از طرف یهود، انجام گیرد، مسلمانان باید قبول کنند؛ مگر اینکه دشمن با آیین اسلام و نشر آن مخالف باشد و... (سبحانی، بی تا، صص ۴۶۵-۴۶۱).

درباره این قرارداد نکات چندی قابل ذکرند:

۱) در فرضیه نوشتار، گفته شد که اصل در رفتار نبوی با پیروان اهل کتاب، رحمت و صلح و دوستی بود و جنگ و ستیز، جنبه طفیلی و حاشیه‌ای دارد. قرارداد مورد اشاره به وضوح صفا و صمیمیت در رفتار نبوی با یهودیان که بنا به نص قرآن (مائده/۸۲) در مقایسه با نصاری از مسلمانان دورتر نیز بودند، را حکایت می‌کند و اینجا است که برخوردهای خشونت‌آلود پیامبر با یهودیان در مراحل بعد را باید ریشه‌یابی و تحلیل نمود.

برخورد پیامبر با یهودیان بنی قینقاع پس از اهانت عده‌ای از این گروه به زن مسلمان (سنجاق نمودن لباس زن به...) و در پی مشاجرات و اظهار قدرت آنها در مقابل پیامبر و یارانش بود که منجر به متارکه آنها به شام شد. یهودیان بنی نضیر، پیامبر را به قلعه خود فراخواندند، اما تصمیم به ترور آن حضرت داشتند و از این رو مورد مهاجمه واقع شدند. یهودیان بنی قریظه در ماجرای جنگ احزاب، برخلاف قرارداد با پیامبر، با قریش و دشمنان پیامبر همکاری نمودند و...(جعفریان،۱۳۶۶، صص۲۱۳-۲۰۱).

از این رو برخورد با یهودیان، جنبه عارضی داشته و به شیوه رفتار خصمانه

یهودیان مربوط است که در قلب و پایتخت اسلام، مدینه، مشکل آفرینی می‌نمودند و لاجرم می‌بایست برای حفظ امنیت و صلح، چاره و تمهیدی اندیشیده می‌شد.

۲) اگر امروزه در جدیدترین کنوانسیون‌های بین‌المللی و از طریق سازمان ملل متحد، سخن از اعاده حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی است و در ذیل دفاع از حقوق آنها، بحث از حق حیات، حق برخورداری از هویت مستقل و به دور از تبعیض، حق ایمان و عمل آزادانه به مذهب و... (ترنبری، ۱۳۷۹)، اما می‌بینیم که پیامبر اسلام در ۱۴ قرن پیش، در حالی که غرب و اروپا وارد فضای قرون وسطی می‌شد و در زمانی که اعراب در گفتمان جاهلیت تنفس می‌کردند، که حتی گاه به فرزند دختر خود نیز رحم نمی‌کردند و نه نسل دیگران، که نسل خود را نابود می‌نمودند، در آن عصر قراردادی را با یهودیان امضاء می‌نماید که تمام حقوق دینی و انسانی را مورد توجه و به صراحت و طی مفادی طرح نموده و می پذیرد[۱] و امنیت آنان را تضمین می‌نماید.

۳) ممکن است گفته شود که این اقدام به حسب ضرورت‌های سیاسی صورت پذیرفته و حامل بار تربیتی و اخلاقی نیست. به عبارت دیگر، این نسخه قابلیت تعقیب و پیروی را نداشته و بنا به مصالح سیاسی و خاص آن مقطع بوده است. اما وقتی شیوه رفتار پیامبر با یهودیان و اهل کتاب را در سایر موارد بدان منضم نماییم، آن‌گاه می‌توان صداقت، جدیت و عمق احترام پیامبر به دیگران را پی برد.

---

۱ ــ از جمله شبهات وارده در تعامل پیامبر خدا با اهل کتاب آن است که چرا باید اقلیت‌های دینی در جامعه اسلامی جزیه بپردازند؟ در پاسخ بدین اشکال گفته شده که اولاً: در مواردی از اهل کتاب جزیه گرفته نمی‌شد؛ در مواردی بر اساس مستندات تاریخی جزیه به آنها باز پس داده می‌شد و نهایتاً در مواردی که جزیه اخذ می‌شود نیز فلسفه حکم آن است که در حالی که در جامعه اسلامی و در ذیل حکومت اسلامی امنیت و حقوق اهل کتاب به دست مسلمانان تأمین و تضمین می‌گردد، اما آنها نسبت به فریضه جهاد و زکات که بر مسلمانان واجب است، ملزم نبودند و لذا در صورت مشارکت ذمیان در خدمت نظام و دفاع از کیان اسلامی و دوش به دوش مسلمانان، پرداخت جزیه از آنها ساقط می‌گردید (قرضاوی، ۱۳۸۲، صص ۱۱۸-۱۱۴.)

در منابع اهل سنت آمده است که جنازه‌ای را از کنار پیامبر می‌بردند. پیامبر به خاطر احترام آن جنازه از جای برخاست. شخصی به ایشان گفت: ای رسول خدا، این جنازه یک یهودی است. پیامبر هم در جواب فرمود: آیا آن جنازه یک انسان نیست؟ بله و برای هر انسانی در اسلام، ارزش و احترام و جایگاه خاص وجود دارد(قرضاوی، ۱۳۸۲، ص۱۰۱).

و یا در مریضی حاد از یهودیان عیادت نموده و در آن حین، اسلام را بر مریض عرضه می‌داشتند و فرد بر اثر رفتار محبت‌آمیز و اخلاقی پیامبر، تحت تأثیر قرار گرفته و مسلمان می‌شد (همان، ۹۶). و این تحول روحی افرادی از اهل کتاب، حکایت‌گر آن است که برخورد پیامبر بسیار عمیقتر از ارتباطات حقوقی و سیاسی و حتی تربیتی در قالب آموزش‌های رسمی بود، بلکه پیامبر با تمام وجود با دیگران می‌جوشیدند و چون کلامی از جان دل برون می‌آمد، لاجرم بر دل می‌نشست و باعث تحول روحی و فکری مخاطب می‌گردید.

۴) در مواردی نیز برخی از اهل کتاب از جاهای دیگر، با حضور در مدینه و طی مذاکرات علمی و طرح پرسش‌های متعدد، در نهایت دست از آیین خود شسته و مسلمان می‌شدند. از این گونه شواهد می‌توان به «جارود» نصرانی اشاره کرد که از اهالی بحرین بود و با حضور در مدینه و طی پرسش و پاسخ‌هایی، حقانیت اسلام برای او محرز گردید و اسلام آورد (صابری همدانی، ۱۳۴۶، صص۱۲۱-۱۱۹).

۵) از این گونه شواهد می‌توان استنتاج نمود که اگر پیامبر مأمور بود که بالاصاله دیگران را با حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن به دین خدا بخواند (نحل/۱۲۵) و نه با شمشیر و زور و تحکم، در مواجهه با اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر نیز از همین مجاری، بهره کافی و وافی را می‌بردند؛ با مواضع حکیمانه و یا سخنان حکمت‌آمیز، افراد را اقناع و مجاب می‌نمودند و یا با موعظه نیکو و در شرایط آماده، دل‌ها را

می‌ربودند و یا با جدال احسن (نیکوترین شکل مجادله)، آنها را به تعامل سالم و دوستانه دعوت می‌نمودند که ممکن بود با حفظ دین خود، طی قرارداد و عهدنامه و قول و قراری، ذیل حکومت اسلامی با حفظ امنیت و سلامت به زندگی ادامه دهند و یا در مواردی آنقدر تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، که به آیین نبوی روی آورده و از باورهای سابق دست می‌شستند.

ج) نتیجه‌گیری

۱) در این نوشتار کوتاه این مدعا مدلل گردید که پیامبر با اهل کتاب چه در زمانی که در موضع قدرت بودند و چه در موضع ضعف بودند، تعامل مثبت و سازنده داشتند، تا حدی که برخی از حتی نخبگان اهل کتاب صرفاً از طریق نامه و یا ارسال سفیر و از طریق ارتباط غیرمستقیم با پیامبر، مسلمان می‌شدند.

۲) برخورد خشونت‌آمیز و قهرآلود پیامبر با برخی از اهل کتاب و خصوصاً یهودیان، از حقایق غیرقابل انکار است. به عبارت دیگر، اسلام هم دین رحمت است و هم دین خشونت. اما سخن آنجا است که از این دو، کدام نقش کلیدی‌تر و محوری‌تری دارند؟ از آنجا که پیامبر، بارزترین خلیفه خدا در روی زمین و مظهر جمال و جلال الهی است و خداوند نیز هم رحمان است و هم منتقم، هم رحیم است و هم جبار؛ پیامبر نیز به عنوان جانشین خدا باید هم اهل رأفت باشد و هم [اهل] شمشیر؛ ولی مهم آن است که کدام‌یک از این دو بر دیگری سیطره و سبقت دارد و کدام‌یک در خدمت آن دیگری است؟

پاسخ این پرسش درباره خداوند بنا به آنچه در دعای جوشن کبیر آمده، این است که رحمت خدا واسعه و فراگیر است و رحمت خداوند بر غضبش تقدم و پیشی گرفته است:

«یا من سبقت رحمته غضبه» (مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر، فراز ۱۹).

از این رو پیامبر نیز باید ابتدا و بالاصاله مظهر رحمت خدا باشد و در صورت ضرورت اهل غضب باشد. به عبارت دیگر، شیوه برخورد عطوفانه و مشفقانه پیامبر با اهل کتاب از یک مبنای محکم اعتقادی برخوردار بوده و تعامل اخلاقی و تربیتی پیامبر، دارای مبانی و اصولی است که می‌بایست مورد توجه و اهتمام مسلمانان قرار گیرد.

۳) گرچه رفتار پیامبر با اهل کتاب در بیش از ۱۴ قرن پیش، حتی در آن سطح که در قالب قراردادهای حقوقی و سیاسی نیز آمده است، با جدیدترین کنوانسیون‌های حقوق مدنی و سیاسی برابری می‌کند، اما ترابط پیامبر با اهل کتاب در سطح حقوقی و مدنی و سیاسی خلاصه نشده و گفتمان حاکم بر ارتباطات پیامبر با پیروان ادیان دیگر، عمدتاً اخلاقی، معنوی و تربیتی بود و از این رو بسیاری از افراد در مواجهه با پیامبر، مسحور و شیفته ایشان شده و تسلیم دینی می‌شدند که او عرضه می‌نمود.

۴) شیوه ارتباط پیامبر با اهل کتاب نیز گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم، مکتوب و شفاهی و... بود و مخاطبان نامه‌ها و کلمات پیامبر نیز یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و صابئین[۱] بودند؛ این مخاطبین نیز در دو سطح نخبگان و فراتر از نخبگان قابل دسته‌بندی‌اند، که به حسب ضرورت و موقعیت مخاطب، از سه طریق حکمت، موعظه حسنه و یا جدال احسن (بهره گیری از بهترین شیوه‌های جدل) مورد دعوت و مذاکره قرار می‌گرفتند.

۵) عصاره مباحث این مکتوب کوتاه را در قالب جدول زیر می‌توان به نمایش گذارد:

---

۱ ــ درباره این مدعا که صابئین مندایی (و نه صابئین حوال که ستاره‌پرست بودند) از اهل کتاب‌اند، حداقل ر.ک به طباطبایی، ۱۳۶۳ و جعفری، ۱۳۷٤ .

نام پیروان ادیان	یهودیان مسیحیان زرتشتیان صابئیان		
نوع موضع پیامبر	دینی-اخلاقی محض		
	دینی-اخلاقی و موضع سیاسی		
طرق مواجهه پیامبر با اهل کتاب	حکمت موعظه حسنه جدال احسن		(رحمت بالاصاله)
	شمشیر و تحکم		(زور بالطفیل)
مقوله‌بندی مخاطبان	نخبگان سیاسی و دینی اهل کتاب		
	مخاطبان غیرنخبه و یا مخاطبان عام (اعم از نخبه و غیرنخبه)		
عکس‌العمل اهل کتاب در برابر رفتار نبوی	مسلمان شدن و بازگشت از آیین خود		
	باقی ماندن به دین خود و ادامه زندگی مسالمت آمیز در ذیل حکومت اسلامی		
	ایستادگی و جنگ		
شیوه رفتار پیامبر	نظری	مستقیم	(رحمت مدار)
		غیر مستقیم	
	عملی	مستقیم	
		غیر مستقیم	

فهرست منابع:

قرآن کریم

- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱.

- آل اسحاق خوئینی، علی اسلام از دیدگاه دانشمندان، ج ۱، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

- ترنبری، پاتریک حقوق بین‌الملل و حقوق اقلیت‌ها، ترجمه آزیتا شمشادی-علی اکبر آقایی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلم، قم، موسسه در راه حق،۱۳۶۶.

- جعفری، یعقوب، پژوهشی درباره صابئین، قم، موسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۴.

- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج۱، قم، نشر دانش اسلامی بی‌تا.

- صابری همدانی، احمد، محمد(ص) و زمامداران (پیرامون نامه‌های پیامبر اسلام به زمامداران)، قم، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم (چاپ سوم)، ۱۳۴۶.

- طالقانی، سیدمحمود، پرتوی از قرآن، ج ۵، تهران ، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۸.

- طباطبایی، محیط، مقاله صابئین اهل کتاب‌اند، در کتاب: یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳.

- قرضاوی، یوسف، غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، ترجمه مرحوم (داود) دشتی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۲.

- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

- هونکه، زیگرید، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی (چاپ چهارم)، ۱۳۷۳.

مدارا در سیرة النبی

با پیروان ادیان الهی

محمود عراقی

رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

مدارا در سیرةالنبی با پیروان ادیان الهی

روزگاری مردم سرزمین‌های مختلف در حقیرترین و خوارترین وضع و در قلمرو فرمانروای‌های دور از تمدن- فئودالیسم- به سر می‌بردند و بخش اعظم جمعیت‌ها یا برده بودند یا رعیت و چاکر. ارباب-رعیتی یا کشتگری فلاکت‌بار، وضع عادی بود. میان بردگی غیرقابل انتقال و بردگی خانه‌زاد تفاوت چندانی وجود نداشت. هر دو طبقه بردگان، با خانواده‌ها و اموال و احشام خود به خداوندان خاک تعلق داشتند و این خداوندان می‌توانستند به میل و اراده خود با آنها رفتار کنند. این یعنی سیطره بینشی از وحشت و نگون‌بختی بر روان و روح بشر. اما بارون‌های صاحب قصر و اسقف‌های کاخ‌نشین و کشیش‌های صومعه‌دار پروایی از رنج و آلام توده‌ها به خود راه نمی‌دادند. اراده اقویا در هر کجا میزان و معیار حق و قانون بود و تعالیمی برای رهایی نژاد بشر از حکومت قانون جنگل توان مقاومت نداشت. غیرمسیحیان — یعنی یهودیان، مشرکان و یا کفار- در قلمرو مسیح، از زندگی نامنظمی برخوردار بودند. آنها از هیچ حقی برخوردار نبودند. همین قدر که تن به رنج بردن می‌دادند برایشان کافی بود. یهودیان نمی‌توانستند سر یک میز با مسیحیان بنشینند، بخورند و بیاشامند و نیز مجاز نبودند همچون ایشان لباس بپوشند. بنا به میل بارون یا اسقف یا جمعیتی خشمناک و دیوانه سر، کودکان آنها را از چنگشان می‌ربودند و اموالشان را غارت می‌کردند. و این اوضاع و احوال تا قرون متمادی به درازا کشید.

تا زمانی که «معتکف حرا» ندای آزادی را سر نداده، تا زمانی که مساوات عملی نوع بشر را اعلام نکرد و تا زمانی که هرنوع امتیاز طبقاتی را منسوخ نساخت و بردگان را آزاد نکرد، زنجیرهایی که ملل زمین را به اسارت کشیده بود از هم نگسیخت. او با همان پیامی آمد که پیشروان وی آورده بودند و «او» آن را به انجام رسانید.

جوهر شخصیت اسلام را می‌باید در منشوری یافت که پس از ورود پیامبر به مدینه توسط او به یهودیان عطا شد و نیز در پیام قابل توجهی که پس از استقرار کامل اسلام در شبه جزیره، و به مسیحیان نجران و سرزمین‌های مجاور فرستاده شد. سند اخیر، به بیشترین نحو، اصول راهنما را برای تمام حکام مسلمان در رابطه با چگونگی رفتار آنها با رعایای غیرمسلمانان مشخص کرده است. اگر ضرورت سیاسی را که اغلب از آن سخن گفته و به نام مذهب عمل کرده‌اند، کنار بگذاریم هیچ دینی بیش از اسلام نسبت به پیروان عقاید دیگر مدارا را نشان نداده است. به عنوان یک قانون در زمان پیامبر اسلام (ص)، مسیحیان و یهودیان هرگز در عمل به مذهب خود مورد تعرض قرار نگرفتند و یا آنها را مجبور به تغییر مذهب نکردند. اگر از آنها خواسته شد تا مالیات خاصی بپردازند این کار به جای انجام خدمت نظام بوده است و این امر چیزی جز این حق نیست که کسانی که از حمایت دولت برخوردار می‌باشند باید به طریقی در مسایل عمومی شرکت کنند.

در دفاع از این فرضیه کهن که غیرمسلمانان (اهل الذمه) در زمان حضرت محمد(ص)، روزگار را در ناتوانی می‌گذراندند نه تنها می‌توان به نظرات دقیق فقها و علمای اسلام بلکه به آیات معینی از قرآن اشاره کرد تا نشان داده شود که پیامبر (ص) علی‌رغم آنکه کفار، یهودیان و مسیحیان عوامل خیانت**باری** در راه توسعه اسلام بودند تا دین جدید را منحرف سازند، نظر نامطلوبی نداشت. هیچ پژوهشگر و عالمی نمی‌تواند پیامبر اکرم (ص) را به خاطر تلاش در پاسداری از جمهوری کوچکش در برابر خیانت دشمنان و بیگانگان شماتت کند. وقتی به رفتار عمومی او با افراد

غیرمسلمان نظر کنیم درمی‌یابیم که با سعه صدر و مدارا و دلسوزی همراه بوده است.[۱]

این سخنان پیامبر به ملت‌های تابع خود حاکی از ضمانت و مدارای ایشان در برخورد با غیرمسلمانان است: « به مسیحیان نجران و سرزمین‌های مجاور، امان خدا و ضمانت رسول او بر جان و مال و مذهب ایشان- چه آنها که حاضرند و چه آنها که غایب و نیز دیگران- هیچ دخالتی در انجام فرایض دینی یا مراسم دیگر ایشان نخواهد بود و نیز هیچ تغییر در حقوق و امتیازات آنها داده نخواهد شد. هیچ اسقفی از مقام خود، هیچ راهبی از صومعه خود، هیچ کشیشی از مقام خود عزل نخواهد شد و از هرچه تاکنون برخوردار بوده‌اند، کم یا زیاد، برخوردار خواهند بود. هیچ شمایل یا صلیبی نابود نخواهد شد. ستم نکنند و ستم نبینند. همچون ایام جاهلیت حق خونخواهی را اعمال نخواهند کرد؛ از ایشان ده یک گرفته نخواهد شد و نیز ملزم به تهیه تدارکات برای سپاه نخواهند بود».

پس از فتح حیره و به محض آنکه مردم بیعت کردند، خالدبن ولید اعلامیه‌ای صادر کرد که بر اساس آن جان و مال و آزادی مسیحیان را تضمین کرده بود و نیز اعلام کرد که:« مسیحیان را نباید از به صدا درآوردن ناقوس و خارج کردن صلیب در اعیاد مانع شد». امام ابویوسف می‌گوید:« و این بیانیه را خلیفه (ابوبکر) و اعضای شورای او تایید و تصدیق کردند».

اتباع غیرمسلمان را منع از ساختن کلیساها یا معابد جدید در کار نبود. بهترین گواهی بر مدارای حکومت صدراسلام و نبی اکرم (ص) از جانب خود مسیحیان ابراز شده است. یکی از اسقف‌های بزرگ مرو، اسقف دیگری را مخاطب قرار داده و گفت: «اعراب که خداوند سلطنت زمین را به آنها عنایت کرده به آیین مسیحی حمله نمی‌کنند برعکس ما را در دینمان یاری می‌دهند، به خدا و به مقدسین ما حرمت می‌گذارند و به کلیساها و صومعه‌های ما هدیه می‌دهند».

---

۱ ــ بلاذری، فتوح‌البلدان ، ص ٦٥، کتاب الخراج، اثر امام ابویوسف، جلد ۲، ص ۲۹۹.

هیچ مسلمانی در زمان پیامبر اسلام (ص)، به منظور اجتناب از کوچکترین تظاهری به زبردستی، اجازه نداشت از یک اهل ذمه حتی به صورت معامله زمینی را به دست آورد و هیچ کس نمی‌توانست یک اهل ذمه را از مایملکش خلع ید کند و مسلمانان و اهل ذمه از دید قانون الهی اسلام مطلقاً برابر بودند.

اگر مباحثی چون حق توسعه، استقلال قوا، فمینیسم و نظایر آن در گذشته‌های دور و دوران حیات پیامبر اسلام موضوعیتی نداشتند اما مسایلی همانند آزادی بیان، حقوق اقلیت‌ها، مدارا و تساهل اعتقادی از موضوعات اساسی بود که همواره مورد توجه پیامبر (ص) بود. سیره حضرت رسول (ص) در باب آزادی و اختیار انسان‌ها و اقلیت‌های ادیان دیگر در پذیرش و پیروی از پیامبر اسلام یا اعراض از او نمونه برجسته تساهل پیام‌آور این دین الهی است. به دلایل مختلف توصیه‌های مؤکدی خداوند به پیامبر که تو وکیل، حفیظ، جبار و مصیطر مردم نیستی و حق اکراه و اجبار و تکلیف و تحمیل ایمان نداری در مکه نازل شد چرا که پیامبر چاره‌ای جز چنین مواضعی نداشته ولی در دوران مدینه که تشکیل جامعه ولایی و حکومتی دینی داده به گونه دیگری عمل نموده است که حاکی از شناخت ژرف نسبت به مقوله تساهل و تسامح در تکثر اجتماعی و ارایه راهبردی مناسب در رفتار با اقلیت‌ها و موضع ادیان مختلف است. خوشبختانه تاکیدات قرآن درباره حقوق مردم و حاکمیت آنها بر سرنوشت خویش و توصیه‌های خداوند به تساهل و تسامح و امهال و املا منحصر به دوران مکه نیست و آنچه پیامبر برای تشکیل «جامعه مدنی» در یثرب یا مدینه‌الرسول نام گذاردند، به فرمان الهی انجام داده و آیاتی که ناظر به عملکرد او در ارتباط با گروه‌های مختلف و متکثر اجتماعی آن روز نازل شده، به قدری است که نیاز امروز ما را برای تبیین اندیشه مدارا در مناسبات میان دولت اسلامی پیامبر با حقوق اقلیت‌های اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و ... را برطرف می‌سازد.

بدیهی است که در هر نظامی حقوق هواداران به خوبی حراست می‌شود. مهم پای‌بندی به حقوق معارضان یا اقلیت مذهبی و مخالفان سیاسی است که ملاک احترام یک رهبر یا نظام اعتقادی و حکومتی به حقوق انسان‌هاست.

اگر اندیشه خود را از ورای چهارده قرن گذشته تاریخ به جامعه مدنی مدینه سیر دهیم و مناسبات مردمی را در آن محیط مشاهده کنیم مجبور هستیم طیف گسترده مردم را به دو گروه داخلی و خارجی تقسیم کنیم. منظور از گروه داخلی مسلمانان مقیم مدینه است که به پیامبر پیوستند که در میان آنان از مومن متقی و مخلص تا مسلمان زبانی محافظه کار و مخالف جنگ و جهاد و بالاخره منافقین چون عبدا... بن ابیه که به نام اسلام توطئه‌های خود را دنبال می‌کردند وجود داشتند. گروه خارجی را از یک طرف اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا تشکیل می‌دهند و از طرف دیگر کفار مشرکین عرب.

در این تجربه تاریخی صدر اسلام برای مومنین بدیهی به نظر می‌رسد که باید با هر نافرمانی و عصیانی برخورد قاطعانه کرد و ریشه آنان را قطع کرد چرا که تجربه تاریخ درگذشته خودمان و در شرق و غرب عالم، به‌خصوص در حاکمیت هزارساله ارباب کلیسا بر اروپا به خوبی این واقعیت را آشکار می‌سازد. هزاران آزاده و اندیشمندی که به اتهام اتحاد و ارتداد و مخالفت با اندیشه‌های متحجر کلیسا سوزانده و محروم شدند حکم اعدام آنها به دست مقدسین کلیسا امضاء می‌شد. اما عکس‌العمل نبی اکرم (ص) در برابر انواع عملکردها برحسب آیاتی که نازل شده مبتنی بر مدارا، تساهل، مباهله و درنهایت دفاع از دین نوپای اسلام یا پند و نصیحت بود تا تبیین کننده روابط و مرزهای التزام و حقوق اقلیت‌ها و پیروان ادیان باشد.

از این رو، اگر بخواهیم ژرفای ارزش و مبادی عملکرد و سیره نبی اکرم (ص) را تشریح و تحلیل کنیم باید آن را در شرایط زمانی و مکانی آن سنجید، در روزگاری که شخصیت و آزادی و حقوق انسان‌ها هنوز معنا و مفهوم (بالنسبه پیشرفته) امروزی خود را نیافته بود.

اگر در روزگار ما با حرکات متداول میان منافقانه سیاسی با شدت عمل برخورد می‌شود پیامبر اسلام (ص) مبادرت به واکنش در برابر حرکات مشرکین و یهودیان و نصاری‌ها نمی‌کرد و آن را در غالب تغییرات نفسانی تعبیر می‌کرد و عدم تدبر در قرآن

را از موجبات این انحراف معرفی می‌نمود. گویی راه حل مشکل در آشنا کردن آنها با قرآن سراغ می‌دهد. شدیدترین عمل توصیه شده در سیره نبوی مطلقا به دلیل کفر و نفاق نیست و جنبه مبارزه با الحاد و بی‌دینی به شکل محاکم تفتیش عقاید قرون وسطی را ندارد بلکه منحصراً حالت اقدام دفاعی دارد و از عکس‌العمل‌های انتقام جویانه به کلی دور است.

به هر روی، می‌توان اظهار نمود با توجه به انواع پیمان‌نامه‌های پیامبر اکرم (ص) مسلمانان از دیرباز به دنبال تحقق حقوق اقلیت‌ها و حتی اقوام شکست خورده بوده‌اند. تاریخ، ۱۸۵ مکتوب را از رسول گرامی اسلام به یادگار گذاشته است. این مکتوبات شامل پیمان‌نامه‌ها، دعوت از امراء و رؤسای قبایل به اسلام، فرمان‌های حکومتی، ارشادنامه‌ها، امانامه‌ها و برخی مکتوبات دیگر پیرامون موضوعات مختلف است. اهمیت این نامه‌ها در برجسته بودن موضع‌گیریهای حقوقی و سیاسی پیامبر است و گرچه در برخی از متون آن، ارشادات اخلاقی و حتی تبیین جهان بینی نیز وجود دارد، حتی این موارد در پرتو اخلاق سیاسی- اجتماعی پیامبر مورد توجه قرار گرفته‌اند، همچون متفاوت بودن نامه‌هایی که پیامبر به پادشاهان مسیحی چون «مقوقس» و «هرقل» نوشته و در آن به آیه مشهور **«قل یا ایهاالکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الاالله و لا نشرك به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»** (سوره عمران، آیه ٦٤) استناد می‌کنند با نامه به کسانی چون «خسروپرویز» که پیامبر لحنی متفاوت در برخورد با این پادشاه برمی‌گزیند.

بی‌تردید می‌توان در هر شرایطی با دست یافتن به معرفت و الگوگیری از سیره نبوی راهبردی در رهایی انسان از گمراهی‌ها و کژاندیشی یافت تا با درک تساهل و مدارای پرعمق نبی اکرم راه‌کارهای متناسب در روابط و مناسبات میان ملت‌ها و پیروان عقاید و مسلک‌های مختلف ارایه کرد و با نهادینه کردن در جوامع بشری بتوان بنیادهای اساسی صلح جهانی را پی‌ریزی کرد.

روش خصمانه غرب نسبت به اسلام

در حالیکه روش اسلام و نبی اکرم (ص) و همه ادیان الهی نسبت به انسانها و کشورهای روش صلح و رحمت و مدارا است و خشونت و ترور را بهر شکل محکوم می کند لیکن مشاهده می‌کنیم که غرب بخصوص آمریکا چگونه برای نیل به اهداف خود به خشونت و ترور و قتل عام روی آورده است که نمونه آن را این روزها در مورد آنچه که نسبت به مردم مظلوم فلسطین و مردم عراق و مردم لبنان و افغانستان صورت پیگیرد مشاهده می‌کنیم.

این کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی که در حال حاضر بیستمین اجلاس آن را برگزار می‌نماید. نمونه بارز نظر اسلام است که خواستار تحقق وحدت و همکاری بین همه ملتها و کشورها می‌باشد و این همان حقیقتی است که مقام معظم رهبری مدظله العالی در پیام نوروزی اخیر خود فرمودند: دشمنان ملت اسلام در صدد آنند که دشمنی خود را از دو راه محقق سازند: یکی ایجاد تفرقه و اختلاف بین مذاهب امت اسلامی و دوم ایجاد مشکلات اقتصادی و تلاش برای توقف پیشرفت امت اسلامی و این چیزی است که در نقشه‌های کوتاه مدت و میان مدت دشمنان به طور محسوس وجود دارد و در همین راستا برای آن که همکاری بین ادیان الهی ومذاهب اسلامی و وحدت امت اسلامی تحقق بیشتر داشته باشد چند پیشنهاد عملی دارم:

۱. تأسیس یک دبیرخانه دائمی و فعال که در طول سال با علماء و دانشمندان جهان اسلام ارتباط برقرار نماید تا بتوانیم وحدت امت اسلامی را بصورت همه جانبه بررسی و چالشها و آفتها را بشناسیم.

۲. این دبیرخانه می‌تواند یک گزارش از نوزده کنفرانس که بمنظور تحقق وحدت اسلامی برگزار نموده و دستاوردهای خود به مهمانان ارائه دهد تا دشمنان نتوانند درکنار این کنفرانس جهت نیل به اهداف شوم خود بهره‌برداری نمایند و یا در توطئه امروز دشمنان اسلام تحت عنوان «تفرقه بین مذاهب اسلامی» توفیق یابند.

۳. اعزام هیئت‌هایی مرکب از فقها و علماء به کشورهای اسلامی تا در ملاقات با علماء کشورهای دیگر بتوانند با وضعیت جهان اسلام بهتر آشنا شده و راهکارها را بیابند.

٤. تأسیس یک شبکه تلویزیونی هوائی اسلامی تحت اشراف علماء امت اسلامی از مذاهب مختلف.

۵. تلاش برای جذب سرمایه‌های اسلامی و استفاده آن در جهت کشورها و امت اسلامی.

٦. تحریم نمودن [بی حرمتی] به مقدسات و ارکان اسلامی.

۷. تحریم استفاده و تولید سلاح کشتار جمعی با تأکید بر محترم شمردن حق ملت‌های اسلامی [در دستیابی به] انرژی هسته‌ای جهت اهداف صلح جویانه و مسالمت آمیز.

منابع و ماخذ:

- سایت حسین انصاریان، مباهله با اهل کتاب، معارفه اهل بیت (علیهم السلام).
- دکتر حسن بلخاری، پیامبر (ص) و حقوق انسان، آدرس سایت www.payambarezam.ir.
- حقوق بشر درحکومت پیامبر (ص)، نشریه فتح، شماره ۷۱ و ۸۱.
- مسعود راعی، حقوق اقلیت‌ها در نظام علوی.
- سید مهدی شجاعی، مباهله، ماهنامه موعود جوان، شماره ١٦.
- سید صمصام‌الدین قوامی، ساختار حکومت پیامبر (ص)، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره‌های ۲۲ و۲۳.
- دکتر ناصر باهنر، ارتباطات در جامعه اسلامی متکثر فرهنگی، سایت دانشگاه امام صادق(ع).
- عبدالمجید معادیخواه؛ تاریخ اسلام، تهران: نشر ذره، ۱۳۷۷.
- امیرعلی؛ روح اسلام، ترجمه ایرج رزاقی و محمد مهدی حیدرپور، مشهد: آستان قدس رضوی، ١٣٦٦.
- سید حسن اسلامی؛ محمد (ص) (از اسلام چه می‌دانیم؟)، قم: نشر خرم، ۱۳۷۵.

فرهنگ صلح

و همزیستی

بسام الصباغ

نویسنده وپژوهشگر سوریه

فرهنگ صلح و همزیستی

پیش درآمد

اسلام، صلح و آرامش را یکی از اصول پایه‌ای خود درنظر گرفته و ریشه‌های صلح و آرامش را در دل مسلمانان ژرفا بخشیده و آن‌را بخشی از وجودشان ساخته است.

نام اسلام از "سلام" (صلح) گرفته شده وسلام درشمار نام‌های خداوند متعال است: «**هوالله الذي لا اله الا هوالملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار...**» (سوره حشر-۲۳) (اوست خداوندی که هیچ خدایی جز او نیست، فرمانروای بسیار پاک بی عیب، ایمنی بخش، گواه راستین، پیروز کام شکن بزرگ منش...) و بهشت نیز "دارالسلام" نامیده شده است: «**لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون**» (سوره انعام ـ ۱۲۷) (سرای آرامش [= بهشت] نزد پروردگارشان، از آن آنهاست و او برای کارهایی که می‌کردند، یار آنان است.)

حامل این رسالت یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز حامل پرچم صلح است؛ زیرا خیر و رهنمونی برای تمامی بشریت به ارمغان آورده است: چه در سخن از خود می‌فرماید: «بدرستی که من رحمت هدیه شده [به جهانیان] هستم.»[1]

درود مسلمانان به یکدیگر با واژه "سلام" (صلح) صورت می‌گیرد؛ زیرا همین درود، فرمان الهی از آغاز آفرینش مردم بوده و در حدیث آمده است: «وقتی خداوند آدم را آفرید، به وی گفت: برو بر آن گروه از فرشتگان سلام ده و گوش فرادار که چه

پاسخت می‌دهند که درود او وخاندان تو چنین خواهد بود؛ او گفت: "السلام علیکم"؛ [فرشتگان] پاسخ گفتند: السلام علیک و رحمة الله و بر رحمت وی افزودند.»[۲]

بنابراین درود مسلمانان در دنیا و آخرت، "السلام" است: «**تحیتهم یوم یلقونه سلام واعد لهم اجراً کریماً**» (سوره احزاب ـ ۴۴) (درودشان روزی که به لقای او رسند، "سلام" است و برای آنان پاداشی ارزشمند، آماده کرده است.) بسیاری از مسلمانان نام "عبدالسلام" دارند.

جنگ‌های پیامبر(ص) برای دفاع از مقدسات بود

پژوهشگر زندگی پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) [درباره] سیزده سالی که آن‌حضرت در مکه مکرمه سپری فرمود، یقین حاصل می‌کند که وی شب و روز به فراخوانی قوم خود [به آیین اسلام] با حکمت و پند و اندرز نیکو پرداخت ولی قریش، فراخوان پیامبر محبت و صلح، فراخوان ایمان و اسلام را رد کردند و همهٔ انواع آزار و شکنجه علیه پیامبراسلام و یاران مستضعف وی روا داشتند تا مؤمنان را به پرستش بت‌ها بازگردانند و هنگامی که در بازگرداندن حتی یک مؤمن از دین خود ناکام ماندند، همه گونه پول و مقام و قدرت و برآوردن هر آرزویی را با پیامبرخدا در میان گذاشتند ولی در این قدم نیز ناکام ماندند. آن‌گاه بود که به اتفاق، تصمیم به طرد او و طرد همهٔ همراهان مسلمان و مستضعف وی و تمامی حامیانشان از "بنی هاشم" و "بنی مطلب" گرفتند و آنها را در "شعب ابی طالب" به مدت نزدیک به سه سال، محاصره کردند و دسترسی به هرگونه خوردنی و آشامیدنی را برایشان منع کردند به‌طوری‌که ناگزیر از خوردن برگ درختان و بوته‌های هیزم گشتند و از تماس و صحبت کردن با دیگران منع شدند و پیامبر در همهٔ این مدت، همراهانش را به شکیبایی دعوت می‌کرد.

پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و یاران وی همه گونه آزار و شکنجه و تحریم و گرسنگی و رنج را تحمل کردند و همواره از خدای خود می‌خواستند که از

میان آنان کسانی را به دنیا آورد که به خدا و رسولش، ایمان داشته باشند.

مسلمانان، زخمی و مجروح، شکنجه دیده و توهین شده، نزدپیامبرخدا (ص) می‌رسیدند و از پیامبر رحمت اجازه می‌خواستند که برای دفاع از خویش، اسلحه بردارند ولی آن‌حضرت ایشان را فرمان به صبر وتحمل عذاب و سختی می‌فرمود، داستان‌های خاندان "یاسر"، "حبیب" و "خباب" ... در این میان، به گوشمان رسیده است... تا سرانجام برای قتل مستضعفانی چون "سمیه" همسر "عمار یاسر" ... توطئه چیدند... «ای خاندان یاسر! شکیبایی کنید که بهشت در انتظار شماست.»[۳] وقتی رسول خدا(ص) رنج‌ها و آزمون‌هایی را که یارانش با آن مواجهند، دید به آنان اجازه داد تا به حبشه مهاجرت نمایند؛ زیرا در آنجا پادشاه مسیحی و عادلی حکمروایی می‌کرد که کسی در سرزمینش مورد ستم قرار نمی‌گرفت.

مسلمانان طی دوران مکی [پیش از هجرت به مدینه] به جهاد مستمر خود ادامه دادند ولی این جهاد، نه با شمشیر که جهاد با نفس و هواهای نفسانی و شکیبایی در برابر دشواری‌ها و رنج و عذاب و آزار و اذیتی بود که در راه خدا، به‌جان می‌خریدند. خداوند متعال نیز می‌فرماید: «**والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین**» (سوره عنکبوت ـ ۲) (و راه‌های خویش را به آنان که در راه ما بکوشند، می‌نماییم و بی گمان خداوند با نیکوکاران است.) جهادشان با شکیبایی در برابر آزارها بود. خداوند می‌گوید: «**احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون**» (آیا مردم پنداشته‌اند وانهاده می‌شوند که بگویند ایمان آورده‌ایم و آنان را نمی‌آزمایند؟)؛ جهادشان با دعوت [مردم به اسلام]، بیان و تبلیغ رسالت الهی با حکمت و منطق و اندرز نیکو و زبان خوش و با جهاد قرآنی بود که در خود قرآن جهاد بزرگ نامیده شده است: «**فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهادا کبیرا**» (سوره فرقان ـ۵۲) (پس، از کافران فرمان نبر و به حکم آن ـ قرآن ـ با آنان به جهادی بزرگ برخیز.)

در مرحله مزبور یا "دوران مکی"، فراخوان به شیوه قرآنی یعنی با منطق و اندرز نیکو و شکیبایی و اجتناب از هرگونه خشونت و تندخویی است: «**ادع الی سبیل ربک**

بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین» (سوره نحل ـ ۱۲۵) (مردم را به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو فراخوان و با آنان با روشی که بهتر باشد، چالش ورز! بی گمان پروردگارت به آن کسی که از راه وی بیراه شده، داناتر است و او به رهیافتگان داناتر است.)

جهاد آنان با سخن خوش بود: **«فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک ...»** (سوره آل عمران ـ ۱۵۹) (پس با بخشایشی از سوی خداوند، با آنان نرمخویی ورزیدی و اگر درشتخویی سنگدل می‌بودی، از دورت می‌پراکندند...)؛ **«وما ارسلناک الا رحمة للعالمین»** (سوره انبیاء ـ۱۰۷) (و تو را جز رحمتی برای جهانیان، نفرستاده‌ایم.)

اسلام در دوران مکی، با حکمت و پند نیکو و با شکیبایی و تحمل رنج و عذاب، گسترش پیدا کرد؛ زیرا اسلام، دین صلح و "سلام" است.

اگر نگاهی به زندگی پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در مدینه بیاندازیم، می‌بینیم که این مرحله‌ای که دولت اسلامی در آن تأسیس یافت و قانون اساسی و آیین نامه برخورد مسلمانان با همدیگر و برخورد ایشان با اهل ذمّه تدوین گردید، پیامبر خدا درگیر هیچ جنگ و نبردی نگردید؛ نخستین آیه‌ای که به مسلمانان اجازه جنگ داد، زمانی نازل شد که آنها برای دفاع از خود و مقدساتشان ناگزیر به آن گشتند، خداوند متعال می‌فرماید: **«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر»** (سوره حج ـ ۳۹) (به کسانی که بر آنها جنگ تحمیل می‌شود، اجازه جهاد داده شد؛ زیرا ستم دیده‌اند و بی‌گمان خداوند بر یاری آنان توانست.)

پیامبر محبت و صلح طی دوران مدینه ـ به مدت ده سال ـ در برابر جبهه‌هایی که دشمنی و کینه خود را نسبت به اسلام و فراخوان به آن اعلام کردند ـ جبهه بت‌پرستان و یهودیان و دولت روم و بیزانس ـ به مقاومت پرداخت و آن‌حضرت (**علیه الصلاة والسلام**) ناگزیر به انجام حدود ۲۷ غزوه (جنگ با دشمنان با حضور خویش) و پنجاه و اندی "سریه" یعنی جنگ از راه فرستادگان خود و بدون حضور شخصی، گردید و

در هیچ‌کدام از آنها، خود آغازگر جنگ نبود و به دیگران تجاوز نکرده بود بلکه تمامی آنها در پاسخ اقدامی خصمانه یا احتمال اقدام خصمانه و تجاوزگرانه از سوی دشمنان بود.

جنگ بدر برای بازگرداندن بخشی از اموال مسلمانانی بود که آنها را در مکه به‌جای گذاشته بودند . قریش آن‌را تبدیل به جنگ تمام عیاری کردند. غزوه "بنی قینقاع" به علت خیانت یهودیان در مدینه صورت گرفت. غزوه "بنی النضیر" نیز در پی خیانت و فریبکاری یهودیان انجام شد. غزوه "بنی المصطلق" به این دلیل آغاز شد که آنها [دشمنان]، تصمیم گرفتند به مدینه شبیخون زنند؛ لذا پیامبر اکرم در اقدامی پیشگیرانه با آنها روبرو شد. در غزوه خندق یا احزاب نیز همه قبایل مشرک عرب گرد هم آمدند و با تحریک یهودیان و خیانت برخی از ایشان، [تصمیم] به اشغال "مدینه" گرفتند که طی آن نیز مشرکان با خندق یا گودال بزرگی مواجه شدند که مسلمانان گرداگرد مدینه کنده بودند و باعث شد مشرکان از همان راهی که آمده بودند، بازگردند و در پی پایان گرفتن غزوه "احزاب"، پیامبراکرم (ص) و یارانش به سراغ "بنی قریظه"ای رفتند که پیمان و عهد خود را شکسته بودند. غزوه "حدیبیه" نیز به صلحی میان پیامبر و مشرکان، منتهی شد .

یهودیان خیبر نیز پیمان‌ها و عهدهای بسته شده با پیامبر را شکستند، لذا پیامبر به جنگشان شتافت. "غزوه موته" نیز در نزدیکی مرزهای شام و به علت کوشش رومیان در ترور رسول خدا و آمادگی آنها و مشرکان با تدارک بیش از دویست هزارجنگجو برای اشغال "مدینه"، صورت گرفت ومسلمانان برای دفع این آزار، به دفاع از خود پرداختند ... آن‌گاه "فتح مکه" مطرح شد که در پی خیانت قریش و زیرپاگذاردن پیمان‌های بسته شده با پیامبر، صورت گرفت و مکه بدون ریخته شدن خونی، فتح گردید. تاریخ نیز گواه باشکوهترین صلح و محبت و بخششی از سوی پیامبر خدا(ص) در پی فتح مکه است آن‌گاه که به قریشیان فرمود: «فکر می‌کنید با شما چه می‌کنم؟» گفتند: برادر بزرگوار و پسرعموی بزرگواری برای ما هستی . فرمود: «بروید

که همگی شما آزادید.»[۵] سپس قبیله "هوازن" و "ثقیف" با هم دست به یکی شدند تا ورق را نسبت به پیامبر و یارانش برگردانند که پیامبراکرم (ص) به مقابله با آنها شتافت و غزوه "حنین" مطرح شد. پس از آن رومیان در مرزهای شام با قبایل مشرک عرب در منطقه‌ای به نام "تبوک" متحد شدند و قصد حمله به مسلمانان را داشتند که پیامبراکرم(ص) و یارانش در یکی از گرمترین روزهای سال، به مقابله با آنها پرداختند.

بدین ترتیب، اغلب جنگ‌های پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بر وی تحمیل می‌شد و او آغازگر جنگ نبود و همواره کوشش داشت که خونی ریخته نشود. او پیامبر رحمت بود ولی اگر جنگی بر وی تحمیل می‌شد، پیامبر حماسه می‌شد و با تمام توان، از دعوت خود دفاع می‌کرد و بنابرآنچه در تاریخ به گفته "گوستاولوبون" فرانسوی مشهور است: «تاریخ، فاتحی مهربانتر از اعراب به‌خود ندیده است.»[۶]

با اندک تأملی در نبردهای پیامبراکرم (ص) دیده می‌شود که شمار کشته‌های هردو طرف، از هزار جنگجو فراتر نمی‌رود.

پیامبرخدا(ص) سعی داشت بیماری و نه بیمار را نشانه گیرد، محققان امت برآنند که جهاد تنها برای دفاع از مقدسات، تشریع و وضع شده است و یک سری آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی، بهترین دلیل بر این مدعاست .

در خصوص مشرکان، کافی است به این آیه قرآن کریم توجه کنیم: «... **فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا**»(سوره نساء ـ ۹۰) (... باری اگر اینان از شما کناره‌جویی کردند و با شما نبرد نکردند و از در سازش در آمدند، خداوند برای شما در تجاوز بر آنان، راهی ننهاده است.) که این گویای تحریم جنگیدن با آنهاست، ولی آیه بعدی به وضع گروه دیگری می‌پردازد: «... **فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا**» (سوره نساء ـ۹۱) (... پس اگر از شما کناره نجستند و به سازش با شما رو نیاوردند و دست از شما باز نداشتند، هرجا بر آنان دست یافتید، بکشید و آنانند که ما شما را بر آنها چیرگی آشکاری داده‌ایم.)

و درباره کسانی که با مسلمانان نقض پیمان می‌کنند، در سوره توبه آمده است: «**فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا واقاموا الصلاة وآتوا الزکاة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم**» (سوره توبه ـ ۵) (و چون ماه‌های حرام به پایان رسید، مشرکان را هرجا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید و به محاصره درآورید و درهر کمینگاهی، در کمین آنان بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، آزادشان بگذارید که بی‌گمان خداوند آمرزنده‌ای بخشاینده است.)

اسلام، سلام (صلح) است

اسلام دین صلح است و هرگز به‌دنبال خونریزی نیست و توقف جنگ و نبرد را تحسین می‌کند: «**ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا وکفی الله المومنین القتال وکان الله قویا عزیزا**» (سوره احزاب ـ ۲۵) (و خداوند، کافران را در اوج کینه‌شان، بی آنکه به دستاوردی رسیده باشند، بازگرداند و خداوند در جنگ، مؤمنان را بسنده شد و خداوند توانایی پیروزمند است.) و هنگامی که "غزوه حدیبیه" به صلح با قریش انجامید، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «انا فتحنا لک فتحاً مبینا» (سوره فتح ـ۱) (بی گمان ما به تو پیروزی آشکاری دادیم .) و نیز به همین مناسبت در جای دیگری از همین سوره آمده است: «**وهو الذي کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم وکان الله بما تعملون بصیرا**» (سوره فتح ـ۲۴) (و اوست که پس از آنکه شما را بر آنان پیروز گردانید، دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه، کوتاه کرد و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.) و در حدیث آمده است: «هرگز آرزوی دیدار با دشمن نکنید و از خداوند عافیت و آرامش مسئلت نمایید و اگر دیدارش کردید، شکیبایی ورزید.»[۷] و در حدیث دیگری آمده است: «بهترین نام‌ها نزد خدا "عبدالله" و "عبدالرحمن" و زشت‌ترین نام‌ها، "حرب" (جنگ) و "**مرّة**" است؛ زیرا اسلام دین صلح و آرامش و سلام است.»[۸]

صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه اسلامی

اسلام برای این امر، اصول و قواعدی را در نظر گرفته و مردم را به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم کرده است؛ برخورد مسلمان با مسلمان بر پایه مهربانی و محبت و برادری است و اینکه آنچه را برای خود می‌پسندی برای او بپسند و باید نسبت به همدیگر، دلسوز و مهربان و همدل باشند، اسلام به امت اسلامی فرمان داده که:

۱ـ جملگی به ریسمان الهی چنگ زنند: «**و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا**» (سوره آل عمران ـ۱۰۳) (و همگان به ریسمان خداوند بیاویزید و مپراکنید.)

۲ـ آنان‌را به وحدت فرمان داده و از تفرقه برحذر داشته است.

۳ـ از جمله هدف‌های عبادات را پیوند بنده با پروردگارش و از سوی دیگر پیوند میان بندگان قرار داده که اغلب این عبادات نیز برای تقویت مهربانی میان افراد مردم و نیکی و مهرورزی به تمامی آفریده‌ها از جمله جانوران و گیاهان و دریاها و خشکی‌ها و ... است.

و نیکی به پدر و مادر، صلهٔ رحم و نیکی به همسایگان و خوبی به ضعفا و یاری رساندن به نیازمندان و گره گشودن از کار درماندگان و همکاری در نیکی و تقوا و امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و اندرز و سفارش به نیکی و سفارش به شکیبایی و سفارش به مهرورزی و بزرگداشت یتیمان و اصرار بر غذا دادن به مستمندان و مقاومت در برابر ستمگری و فساد وایجاد تغییر در زشتی‌ها با دست، زبان یا قلب و هر کار خیری که یک مسلمان در حق آفریدگان خداوند انجام دهد از جمله یک لبخند، یک مصافحه، سخنی نیکو یا رفع آزار یا برطرف ساختن مانعی از سر راه، همه و همه عبادت خدا بشمار می‌روند.

مهربانی و مهرورزی مسلمانان، بخش عمده تربیت آنها و از جمله توصیه‌های قرآنی است که در آغاز هر سوره‌ای از قرآن تکرار شده: «بسم الله الرحمن الرحیم» (به‌نام خداوند بخشنده مهربان) و در بسیاری از سوره‌ها، آیاتی که از مهربانی و

بخشندگی خداوند آمرزنده سخن می‌گویند، وارد شده است؛ همچنان‌که احادیث فراوانی در موضوع رحمت و مهربانی روایت شده و حاکی از آنند که رحمت کنندگان و بخشندگان را خداوند رحمت کند: «زمینیان را رحمت کنید تا کسی که در آسمان است، بر شما رحمت آورد.»

اسلام به برخورد نیکو و اخلاق نیز توجه کرده و پیامبرش این‌گونه ستایش شده است: «**و انک لعلی خلق عظیم**» (سوره قلم ـ ۴) (و به راستی تو را خویی است سترگ) و مأموریت و وظیفه پیامبران و فرستادگان را کامل کردن اخلاق والا قرار داده است: «**بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.**»[۹] و عبادات را نیز به حسن اخلاق مرتبط کرده است؛ مثلاً نماز: «**ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر**» (سوره عنکبوت ـ ۴۵) (... نماز از کار زشت و کار ناپسند بازمی‌دارد.) و زکات: «**صدقة تطهرهم وتزکیهم بها**» (سوره توبه ـ ۱۰۳) (... زکاتی بردار که با آن، آنها را پاک می‌داری و پاکیزه می‌گردانی ...) و روزه: «**لعلکم تتقون**» (سوره توبه ـ۱۸۳) (باشد که پرهیزکاری ورزید.) و حج: «**فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج ...**» (سوره بقره ـ۱۹۷) (... در حج، آمیزش و نافرمانی و کشمکش روا نیست...)

و پیامبر اکرم(ص) هشدار داده که: «هرکس سخن یاوه و عمل به آن‌را ترک نگوید، خداوند نیاز بدان ندارد که خوردنی و آشامیدنی او را فراهم آورد.»[۱۰] و [قرآن]، مؤمنان را این‌گونه توصیف کرده است: «**قد افلح المومنون * الذین هم في صلاتهم خاشعون * والذین هم عن اللغو معرضون * والذین هم للزکاة فاعلون * والذین هم لفروجهم حافظون * الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین * فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون * والذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون**» (سوره مؤمنون: ۸ ـ۱) (بی‌گمان مؤمنان رستگارند × همانان که در نماز خویش فروتنند × و آنان که از یاوه رویگردانند × و آنان که دهنده زکاتند × و آنان که پاکدامنند × جز با همسران خویش یا کنیزهاشان، که اینان نکوهیده نیستند× پس کسانی که بیش از این بخواهند، تجاوزکارند × و آنان که سپرده‌های نزد خویش و پیمان خود را پاس می‌دارند.)

پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بـه صـله رحـم، رعایـت همـسایگان و مهمان نوازی و اخلاق والا، سفارش کرده است: «هر کس بـه خـدا و روز جـزا ایمـان دارد، باید که صله رحم کند (با خویشان خود آمد وشد نماید) و هرکس به خدا و روز جزا باور دارد نباید همسایه‌اش را بیازارد و هرکس به خدا و روز جـزا بـاور دارد بایـد میهمانش را گرامی دارد و هرکس به خدا و روز جزا باور دارد کمتـر سـخن گویـد یـا خاموشی گزیند.»[۱۱]

«مؤمن کسی است که مردم بر خون و اموال خود از وی در امان باشند.»[۱۲]

«هرکس سیر بود و همسایه‌اش در کنارش گرسنه بود و این‌را مـی‌دانـست، بـه مـن ایمان نیاورده است.»[۱۳]

و از زنی سخن به‌میان آمد که نماز و روزه و صدقه بـسیار بـه‌جـای مـی‌آورد ولـی همسایه‌اش را اذیـت مـی‌کـرد، پیامبراکرم(ص) فرمـود: «او در آتـش اسـت» و از زن دیگری سخن به‌میان آمـد کـه نمـاز و روزه و صـدقه انـدکی بـه‌جـای مـی‌آورد ولـی همسایه‌اش را نمی‌آزرد، پیامبر(ص) فرمود: «او در بهشت است.»[۱۴]

بنابراین، پروراندن فضایل اخلاقی در جامعه، از پایـه‌هـا و مـتن دیـن و بـه منظـور تحکیم و تقویت فرهنگ صلح و هم‌زیستی است.

در برابر، اثر ذایل اخلاقی همانند یزردن دیگران و خشونت بـا مـستمندان وعـدم مهرورزی نهی شده است.

«هر کس ذره‌ای تکبر در دلش باشد، وارد بهشت نمی‌گردد.»[۱۵]

«همین شر آدمی را بس که برادر مسلمانش را تحقیر کند.»[۱۶]

و حدیث قدسی که می‌گوید: «من بی‌نیازترین بی‌نیـازان از شـرک هـستم، هـرکس کاری انجام دهد و دیگری را با من شریک گرداند، تمامی آن برای اوست . ای بنـدگان من! من ستم کاری را بر خود حرام کردم، بر شما نیز آن‌را حرام کردم، پس به یکـدیگر ستم روا مدارید.»[۱۷]

«فساد روابط افراد با یکدیگر، هلاک کننده است.»[۱۸]

«شهادت دروغ همسنگ با شرک به خداوند عزوجل قرار داده شده است.»[۱۹]

و «زنی وارد دوزخ شد، زیرا گربه‌ای را تا مرگ، زندانی کرده بود.»[۲۰]

و «آیا می‌خواهید بزرگترین گناه کبیره را به شما معرفی کنم؟ شرک ورزیدن به خدا و عاق والدین، سپس فرمود: و البته سخن دروغ و شهادت دروغ نیز.»[۲۱]

«هیچ راهزن (یا گسیخته باخویشانی) وارد بهشت نمی‌شود.»[۲۲] [در اصل این حدیث «**لا یدخل الجنة قاطع**» آمده که واژه "قاطع" را به قطع کننده رحم در برابر صله رحم و نیز راهزن ـ هر دو ـ تفسیر کرده‌اند که البته تفسیر اول، ارجح است.]

«هیچ سعایت کننده‌ای (نمّام) وارد بهشت نمی‌شود.»[۲۳]

«هیچ زناکاری به‌هنگام زنا، مؤمن نیست، هیچ شارب خمری به‌هنگام شرب خمر، مؤمن نیست و هیچ دزدی به‌هنگام دزدی کردن، مؤمن نیست.»[۲۴]

اسلام، نظریه "هدف، وسیله را توجیح می‌کند" را نمی‌پذیرد و هرگز اجازه نمی‌دهد از ابزارهای پست و غیراخلاقی برای نیل به هدف‌های والا، بهره گیری شود و برآنست که برای رسیدن به هدف‌های پاک، حتما باید از ابزارهای پاک و شرافتمندانه بهره گرفت و هرگز اجازه نمی‌دهد از راه باطل، به حقی رسیده شود از جمله اینکه مثلاً با اموال رشوه و ربا و احتکار، مساجدی ساخته شود: «خداوند پاک است و جز پاک، دوست ندارد.»[۲۵]

امت اسلامی امت واحد و یگانه‌ای است: «**ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون**» (سوره انبیاء ـ۹۲) (به راستی این امت شماست، امتی یگانه و من پروردگار شمایم، بنابراین مرا بپرستید.) این تنوع و اختلاف‌ها در امت، خود غنا و پرباری آن‌را نشان می‌دهد و نباید تبدیل به درگیری و تناقض شود. دعوتگران بزرگ، بیشتر بر فقه ائتلاف و نه اختلاف، انگشت می‌گذارند؛ بگذار دیدگاه‌های ما متفاوت باشد مهم آنست که دل‌هایمان به‌هم نزدیک باشد و تمامی امت اسلامی چون صفی واحد و متحد، در برابر مسایل و چالش‌های بزرگ معاصر خود بایستد و در کنار هم باشد و مترصد دشمنانی باشد که به‌دنبال تفرقه افکنی و توطئه چینی علیه ما هستند و بویژه در

این مرحله دشواری که جسد امت اسلامی را پاره پاره کرده و سرزمین‌های آن‌را به استعمار کشیده و ثروت‌هایش را به غارت برده‌اند.

هرگز در تاریخ این‌همه توطئه‌چینی علیه اسلام و مسلمانان، صورت نگرفته بود؛ آنها می‌خواهند ریشه‌های این امت را بکنند. می‌خواهند فرهنگ آن‌را، هویت آن‌را، عقل و مغز آن‌را از بین ببرند. بوش [رئیس جمهور آمریکا] برآنست که اسلام، تروریسم است و باید آن‌را از میان برد. آنها مساجد و گلدسته‌های ما را تروریسم می‌دانند، حج و رفتن به مکه و مدینهٔ ما را تروریسم می‌دانند، آموزش‌های دینی را تروریسم می‌دانند، مقاومت و دفاع از خود و ناموس و وطن و مال خود را تروریسم قلمداد می‌کنند، آنها می‌خواهند قرآن جدید و دین جدیدی بیاورند تا بگویند که امت اسلامی، رسالتی ندارد و باید که تسلیم توطئه‌های آنها و خواسته‌هایشان گردد.

بنابراین وحدت اسلامی، همیشه مطلوب است و همواره در اولویت قرار دارد و باید که بر اساس همکاری در خصوص مشترکات خود و گفت‌وگو در موارد اختلافی، در جهت این وحدت بکوشیم. باید میان مسلمانان، گفت‌وگوی سازنده و هدفمندی وجود داشته باشد که همکاری و همیاری در نیکی و تقوا و در هر آنچه خیر و صلاح امت است را در پرتو برادری و دوستی و زیر پرچم منطق و دانش و به‌دور از جنجال‌ها و سروصداهای آنچنانی، تحقق بخشد.

باید تأکید کرد که از جمله مهمترین اصول هم‌زیستی مسالمت آمیز میان مسلمانان، انگشت گذاردن بر برادری مسلمانان با یکدیگر و تکیه کردن بر خوش گمانی مسلمانان نسبت به همدیگر و عدم تکفیر و تفسیق و گناهکار شماری یکدیگر است؛ همچنان‌که در حدیث نیز آمده است: «هرکس مردی را کافر خطاب کند یا او را دشمن خدا بداند و چنین نباشد، این حکم بر خودش جاری می‌شود.»[۲۶]

«و اگر کسی به برادرش بگوید: ای کافر! گرفتار یکی از این دو می‌گردد، اگر واقعاً چنان بود که هیچ، ولی اگر چنان نبود، به‌خودش بازمی‌گردد.»[۲۷]

بنابراین فاسق خواندن، گناهکار خواندن و تکفیر کردن، گناهانی دینی است که با

دین و دانش و هم‌زیستی اجتماعی، مباینت دارند و باعث پراکندن امت و ضربه زدن به وحدت امت اسلامی می‌شود: «پس از من، به صورت کافرانی در نیایید که گردن یکدیگر را می‌زنند.»[۲۸]

«مسلمان برادر مسلمان است و او را ستم نمی‌کند و تسلیمش نمی‌نماید.»[۲۹]، و «مسلمانان مسئول کوچکترین و خردترین خود هستند و دورترین فرد خود را پناه می‌دهند و در برابر دیگران، متحد و یکپارچه هستند.»[۳۰]، و اصلاح میان مسلمانان و از میان برداشتن عوامل تفرقه میان طوایف و دسته‌های آنان، از بالاترین درجات عبادی است: «**انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم**» (سوره حجرات ـ ۱۰) (جز این نیست که مؤمنان برادرند پس میان دو برادرتان را آشتی دهید.) و در حدیث آمده است: «آیا می‌خواهید از کاری برتر از نماز و روزه و صدقه، باخبرتان کنم؟ گفتند: آری. فرمود: اصلاح و آشتی دادن دو نفر، چرا که قهر و فساد رابطه میان مسلمانان، هلاک کننده است.»[۳۱]

و برای اصلاح و آشتی میان برادران بوده که اسلام به ما فرمان داده که بردبار و مهربان و بخشنده باشیم؛ چرا که این ویژگی‌ها، امنیت و آرامش به دنبال می‌آورد و میان مسلمانان اعتماد ایجاد می‌کند: «**والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین**» (سوره آل عمران ـ۱۳٤) (همان کسان که در آسایش و رنج می‌بخشند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم‌اند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.) و آیه: «... فاصفح الصفح الجمیل» (سوره حجر ـ ۸۵) (پس از آنان با گذشتی نیکو درگذر.)

امت ما شایستگی آن‌را دارد که به گفته خدای خود بازگردد که فرمود: «**واعتصموا بحبل‌الله جمیعا ولا تفرقوا**» (سوره آل عمران ـ۱۰۳) (و همگان به ریسمان خداوند بیاویزید و میراکنید.)، «**ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب عظیم**» (سوره آل عمران ـ ۱۰۵) (و مانند کسانی نباشید که پراکندند و پس از آنکه گواه‌ها برای آنان آمد، اختلاف کردند و آنان‌را عذابی سترگ خواهد بود.)

و نیز: «...**ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین**»(سوره‌انفال-٤٦) (...و درهم نیفتید که سست شوید (بترسید) و شکوهتان از میان برود و شکیبا باشید که خداوند با شکیبایان است.)

صلح و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانان

پیامبراکرم(ص) پس از ورود به مدینه، هم‌زیستی مسلمانان با یکدیگر و با غیرمسلمانان را سامان بخشید و برشالوده‌های این صلح و هم‌زیستی از جمله موارد زیر، انگشت گذارد:

۱ـ بردباری، بخشش و مدارا: اسلام بر این صفات به دلیل تأثیر فراوانی که بر زندگی جامعه اسلامی و افراد آن و نقشی که بر تثبیت امنیت و آرامش دارد، انگشت گذارده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «**تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون**» (سوره بقره ـ ١٣٤) (آن امتی بود که از میان برخاست؛ آنان راست آنچه کرده‌اند و شما راست آنچه کرده‌اید و برآنچه آنان می‌کرده‌اند، از شما پرسشی نخواهدشد)؛«**خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین**»(سوره اعراف ـ ۱۹۹) (گذشت را در پیش گیر و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان!)؛ «**فاصفح الصفح الجمیل**» (سوره حجر ـ ۸۵) (پس، از آنان با گذشتی نیکو درگذر.)؛ «...**والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین**» (سوره آل عمران ـ١٣٤) (و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم‌اند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.) و در حدیث آمده است: «در تو دو خصلتی باشد که خداوند آنها را دوست می‌دارد: بردباری و شکیبایی.»[٣٢] و نیز در حدیث داریم: «خداوند مهربان است و مهربانی را دوست دارد و برای مهربانی و مدارا [پاداشی] می‌دهد که بر هیچ خشونتی نمی‌دهد و در ازای چیزی جز آن، نمی دهد.»[٣٣] و در حدیث آمده است: «مهربانی و محبت در هرچیز آن‌را والایی می‌بخشد و برگرفتن آن در هر چیز، آن‌را خوار می‌سازد.»[٣٤]

۲ـ تحکیم روابط انسانی و سمت گیری ایده آل: اسلام، عدالت را واجب و ستم و

ستمکاری را حرام دانسته و مودت و رحمت و همکاری و ایثار و فداکاری و عدم خودخواهی را در شمار آموزه‌های والا و ارزش‌های گرانقدر خود در نظر گرفته و انسان‌ها را با یکدیگر برادر می‌داند و می‌خواند و از همه اینها گذشته به اندیشه و خرد انسانی احترام می‌گذارد و برای اندیشهٔ بشر، ارزش قایل است و عقل و اندیشه را دو وسیله از وسایل تفاهم و پذیرش یکدیگر تلقی می‌کند و هیچ کس را به پذیرش عقیده معینی، مجبورنمی‌کند وهیچ نظریه و دیدگاه مربوط به جهان هستی، طبیعت یا انسان را بر کسی تحمیل نمی‌کند و در مسایل دینی نیز برآنست که "لا اکراه فی الدین" (در دین اجباری نیست) و تنها ابزار آن، به‌کارگیری عقل و اندیشه و تأمل در آفریده‌های خداوند متعال است؛ خداوند می‌گوید: «**لا اکراه في الدين قد تبين الرشد من الغي** ....» (سوره بقره ـ ۲۵۶) (در کار دین هیچ اکراه نیست که رهیافت از گمراهی آشکار است...)؛ «**ولو شاء ربک لآمن من في الارض کلهم جميعا أفانت تکره الناس حتي يکونوا مؤمنين**» (سوره یونس ـ۹۹) (و اگر پروردگارت خواست، تمام آن کسان که روی زمین‌اند، همگان ایمان می‌آورند؛ آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که مؤمن باشند؟)، اسلام تنها به این اصول و شالوده‌ها، بسنده نمی‌کند بلکه روابط میان افراد و گروه‌ها و کشورها را، رابطه صلح و امان و آرامشی قرار می‌دهد که طی آن روابط مسلمانان با یکدیگر از یک سو و مسلمانان با غیرمسلمانان ازسوی دیگر، هیچ تفاوتی به این لحاظ، نمی‌کند؛ خداوند متعال می‌گوید: «**انما المؤمنون اخوة فأصلحوا بين اخويکم** ...» (سوره حجرات ـ۱۰) (جز این نیست که مؤمنان برادرند، پس میان دو برادرتان را آشتی دهید و از خداوند پروا کنید، باشد که بر شما بخشایش آورند.)؛ «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض**...» (سوره توبه ـ۷۱) (و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند که به کار شایسته فرمان می‌دهند...)، و در حدیث آمده است: «مسلمان برادر مسلمان است»[۳۵]؛ «مؤمن، الفت‌پذیر و انس گیر است و در کسی که الفت پذیر نیست و انس نمی‌گیرد، خیری نیست»[۳۶]؛ کوشش اسلام بر آنست که روابط مسلمانان با یکدیگر هرچه قوی‌تر و همبسته‌تر باشد و چنان موجودیتی داشته باشند که تفرقه آنها

دشوار و از هم گسیختگی‌شان، غیرممکن باشد. درحدیث آمده است: «دست (یاری) خدا با جماعت است وهرکس جدا شد، راه آتش پیش گرفته است.»[۳۷] اسلام این‌گونه برای تحقق روابطی که منجر به ایجاد جامعه به‌هم پیوسته و نیرومندی که توان رویارویی با حوادث و مقابله با تجاوز تجاوزگران می‌شود، عمل می‌کند.[۳۸]

۳ـ احترام به غیر مسلمانان و تضمین آزادی‌های دینی ایشان: رابطه مسلمانان با غیرمسلمانان، رابطه‌ای برپایه همیاری و آشنایی و عدالت است؛ خداوند متعال در خصوص بازشناسی منجر به همکاری می‌گوید: **«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر»** (سوره حجرات ـ۱۳) (ای مردم! ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید؛ بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست. براستی خداوند، دانایی آگاه است.)؛ **«لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم في الدین ولم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم وتقسطوا إلیهم إن الله یحب المقسطین»** (سوره ممتحنه ـ ۸) (خداوند شما را از نیکی ورزیدن و دادگری با آنان که با شما در کار دین، جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد؛ بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد). از مقتضیات چنین رابطه‌ای، ایجاد منافع مشترک و دوجانبه و تقویت و تحکیم پیوندهای انسانی است؛ اسلام همچنین برابری مسلمانان و پیروان ادیان دیگر را مقرر کرده و آنها نیز از همان وظایف و حقوقی که مسلمانان دارند، برخوردارند و آزادی‌های دینی غیرمسلمانان را با توجه به نکات زیر، تضمین کرده است:

ـ عدم اجبار کسی برای ترک دین خود.

ـ انجام شعائر دینی و از آن مهمتر به همسر (زن) یهودی یا مسیحی مرد مسلمان اجازه داده که به کنیسه یا کلیسا برود و شوهرش حق ندارد او را از این کار بازدارد .

ـ اسلام به آنها اجازه داده که هرچه را که دینشان روا می‌دارد، بخورند و بیاشامند.

آنها در مسایلی چون ازدواج، طلاق، نفقه و مسایل دیگر، بی هیچ قید و بندی از آزادی کامل برخوردارند.

ـ اسلام کرامت و شأن آنان‌را تضمین کرده و از حقوقشان حمایت کرده و بـه آنهـا آزادی بحث و گفت‌وگو و مناقشه در مـسایل مختلـف را داده اسـت. خداونـد متعـال می‌فرماید: «**ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن الا الذین ظلموا منهم وقولـوا آمنـا بالذي انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون**» (سوره‌عنکبوت ـ ٤٦) (و با اهل کتاب جز به بهترین شیوه، چالش مکنید؛ مگر با ستمکاران از ایشان و بگویید ما به آنچه بر ما و بر شما فروفرستاده‌اند، ایمان آورده‌ایم و خدای ما و خدای شما، یکـی است و ما فرمان پذیر اوییم.)

ـ اسلام، مسلمانان و غیرمسلمانان را در مجازات، برابر یکدیگر دانسته است.

ـ اسلام، خوراک آنها و خوردن از [گوشت] کشتار آنان و ازدواج با زنانـشان را روا داشته است. خداوند متعال می‌فرمایـد: «**الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المومنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتـاب مـن قبلکم...**» (سوره مائده ـ ٥) (امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال اسـت و غـذای اهـل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنان حلال است و نیز ازدواج بـا زنـان پاکدامن از زنان مؤمن (مسلمان) و زنان پاکدامن از آنان که پیش از شما به آنان کتـاب آسمانی داده‌اند...)

ـ اسلام دید و بازدید با آنها و عیادت بیماران آنها و تقدیم هدیه به آنان و خریـد و فروش از ایشان و به ایشان را، روا داشته است.[۳۹]

٤ـ احترام اسلام به حقوق فرد و کرامت وی: اسلام [رعایت] تمامی حقـوق انـسان را تضمین کرده و حمایت و صیانت آنها را اعم از اینکه حقوق دینی، مدنی یا سیاسـی باشند، واجب دانسته است. از جمله این حقوق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ حق زندگی (حیات): هرکس حق دارد از جانش حمایت شود و هرگـز نبایـد بـه جان کسی تعدّی کرد مگر آنکه مرتکب قتل یا فساد بر روی زمین شده و مستحق قتـل گشته باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «**من اجل ذلک کتبنا علی بني اسرائیل انه مـن قتـل نفسا بغیر نفس او فساد في الارض فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعـاً**

ولقد جاء تهم رسلنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك في الارض لمسرفون» (سوره مائده ـ۳۲) (به همین روی، بر بنی‌اسراییل مقرر داشتیم که هرکس تنی را ـ جز به قصاص یا به کیفر تبه‌کاری در روی زمین ـ بکشد، چنان است که تمام مردم را کشته است و هر که آن‌را زنده بدارد، چنان است که همه مردم را زنده داشته است و بی‌گمان پیامبران ما برای آنان برهان‌های آشکار آوردند، آن‌گاه بسیاری از ایشان از آن پس، در زمین گزافکارند.) و در حدیث آمده است: «خون (جان) فرد مسلمان جز به این سه دلیل، حلال نیست: قصاص نفس، زنا با زن شوهردار و مرتدی که از دین برگشته و از راه جماعت جدا گشته است.»[۴۰]

ـ حق صیانت از اموال: همچنان که جان حرمت دارد، اموال و دارایی افراد نیز حرمت دارند و به هیچ یک از وسایل غیرمشروع، نمی‌توان آنها را گرفت. خداوند متعال می‌گوید: «**یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل** ...» (سوره نساء ـ۲۹) (ای مؤمنان! دارایی‌های یکدیگر را میان خود، نادرست نخورید مگر دادو ستدی با رضای خودتان باشد.) و در حدیث آمده است: «هرکس به حق کسی با دست خود تجاوز کرد، خداوند آتش دوزخ را برای وی واجب و بهشت را بر او حرام می‌گرداند»، مردی پرسید: حتی اگر چیز اندکی گرفته باشد ای رسول خدا؟ فرمود: «حتی اگر شاخه‌ای از بوته خار باشد.»[۴۱]

ـ حق ناموس: به ناموس هیچ کسی ولو با سخنی زشت نباید تعرض کرد.

ـ حق آزادی: اسلام آزادی عبادت، آزادی اندیشه و گزینش حرفه و کاری که هرکس برای کسب روزی خود انتخاب می‌کند را تضمین کرده است.

ـ حق سرپناه: هرکس حق دارد در هرکجا می‌خواهد سکونت کند و به هرکجا می‌خواهد بی هیچ مانع و محدودیتی در روی زمین، آمد و شد نماید و تبعید و اخراج یا زندانی کردن هیچ کس روا نیست مگر آنکه به دیگران تجاوز کرده و در امنیت مردم اختلال نموده یا بی‌گناهی را به قتل رسانده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «**انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون في الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم**

وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزي في الدنیا ولهم في الآخرة عذاب عظیم * الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم» (سوره مائده: ۳٤ـ۳۳) (کیفر کسانی که با خداوند و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و در زمین به تبه‌کاری می‌کوشند، جز این نیست که کشته یا به دار آویخته شوند یا دست‌ها و پاهایشان، ناهمتا، بریده شود یا از سرزمین خود تبعید گردند؛ این کیفرها، برای آنان، خواری در این جهان است و در جهان واپسین، عذابی سترگ خواهند داشت × جز آن کسان که پیش از آنکه بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند، پس بدانید که خداوند آمرزنده‌ای بخشاینده است.)

ـ حق رأی و اظهارنظر: این از حقوق انسان است که نظر خود را بگوید و دلیلش را مطرح سازد و حق را آشکارا بیان نماید؛ اسلام مصادره رأی و منع اظهار نظر و مبارزه با اندیشه و فکر آزاد را نمی‌پذیرد مگر آنکه این اندیشه، برای جامعه زیانمند باشد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یارانش بر بیان آشکار حق ـ حتی اگر تلخ بود ـ و اینکه از هیچ سرزنش کننده‌ای در راه خدا نهراسند، بیعت می‌گرفت.[۴۲]

۵ ـ اسلام همچنین حق آموزش، حق گرسنه در اطعام، حق برهنه در پوشاک و حق بیمار در درمان و حق ترسیده در امان و امنیت داشتن را برای همگان و بی هیچ تبعیضی دررنگ پوست یا دین، مقرر داشته و همگان را در این حقوق برابر می‌داند. اسلام پیش از همه قوانین و اعلامیه‌هایی که از حقوق بشر سخن به‌میان آورده‌اند، این‌کار را کرده و این آموزه‌ها را در شمار عبادات اسلام دانسته و خدشه وارد آوردن به این حقوق را حرام و آن‌را گناه بزرگی دانسته است.

٦ـ فراخوانی به برقراری عدالت؛ خداوند متعال می‌گوید: «... **واقسطوا ان الله یحب المقسطین**» (سوره حجرات ـ۹) (... و دادگری ورزید که خداوند دادگران را دوست می‌دارد.)؛ «**ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی ...**» (سوره نحل ـ ۹۰) (براستی خداوند به دادگری و نیکی کردن و ادای حق خویشاوند، فرمان می‌دهد.)؛ اسلام بر اساس عدالت و انصاف پی‌ریزی شده و هرگز و تحت هیچ شرایطی، ستم و

تجاوزگری را نمی‌پذیرد و در همان حال به هیچ کس اعم از حاکم یا محکوم ـ فرمانروا یا فرمانبر ـ اجازه اعمال خشونت و ستمگری را نمی‌دهد.

حرمت تجاوز به غیرنظامیان و کشتار آنان و تکفیر مسلمانان به منظور قتل ایشان

یک: قتل در شریعت اسلام، ستاندن جان آدمی با عمل فرد دیگری است و بر دو نوع است: نوع اول حرام است و شامل آن‌دسته قتل‌هایی است که به ناحق و تجاوزگرانه انجام می‌شود و نوع دیگر، قتل حق و رواست و شامل قتل قاتل و قتل فردی که با زن شوهرداری زنا کرده، می‌شود. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، قتل عمدی است که در بردارنده" قصد و نیت قتل از سوی جنایتکار (قاتل) است و در شمار بزرگترین گناهان و شدیدترین جرایم است؛ در قرآن و سنت نبوی نیز در تحریم آن و تعیین مجازاتش آیه و حدیث وارد شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «**ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق...**» (سوره اسراء ـ۳۳) (و آن کس را که خداوند کشتن وی را حرام کرده است، جز به سزاواری مکشید...).

دوم ـ مجازات قتل در قرآن کریم: خداوند متعال می‌فرماید: «**وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس...**» (سوره مائده ـ٤٥) (و برآنان درآن (تورات) مقرر داشتیم که جان در برابر جان...)، بنابراین قتل یک مسلمان شرعی و قانونی حرام است و طبق نص صریح قرآن و حدیث شریف، قتل یک مسلمان جایز نیست، مجازات قاتل نیز قصاص است و این قصاص نیز از سوی قاضی و حاکم مسلمان، به مورد اجرا گذارده می‌شود.[۴۳] و این حکم بر مسلمانان در هرکجا که باشند اعم از اینکه مقیم کشورهای اسلامی یا غیراسلامی باشند، جاری می‌شود.

سوم: این امر بر "اهل ذمّه" در سرزمین‌های اسلامی و نیز بر هم پیمانانی که با مسلمانان پیمان و عهدی بسته‌اند و این پیمان‌ها بر کشورهایی که میان آنها و کشورهای اسلامی توافق‌نامه‌ها و روابط دیپلماسی وجود دارد و در جنگ مستقیمی با مسلمانان نباشد هم صدق می‌کند. در حدیث آمده است: «هر کس هم پیمانی را بکشد،

هرگز بوی بهشت را نخواهد شنید و بوی بهشت به فاصله چهل سالگی او قرار دارد.»[۴۴]

از اینجا حرمت تجاوز و تعدی به شهروندان غیر نظامی عادی اعم از اینکه در سرزمین‌های اسلامی یا در کشورهای غیر اسلامی اقامت داشته باشند و صرف‌نظر از اینکه مسلمان یا غیر مسلمان باشند، برای ما روشن می‌شود.

ولی اگر مسلمانان در حالت جنگ بسر می‌برند، عدالت، رحمت ، انسان‌دوستی و عطوفت اسلامی ایجاب می‌کند که هیچ یک از افراد غیر نظامی دشمن در هر کجا که باشند، در معرض آسیب و آزار قرار نگیرند؛ زیرا جنگ در حیطهٔ جنگجویان و کسانی قرار دارد که با یاری رساندن به آنها وارد بازی شده‌اند؛ توصیه ها و آموزش‌های والای پیامبر اکرم(ص) به رزمندگان اسلام، چراغ راهنمای ما در این راه است. در حدیث نیز آمده است: «به نام خدا و در راه خدا با کسانی که به خدا کفر ورزیده‌اند، جنگ کنید، بجنگید ولی زیاده روی نکنید، خیانت نکنید، قطعه قطعه نکنید و کودکان را نکشید.»[۴۵] و آن‌حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از آنکه زنی را دید که کشته شده است، فرمود: «این زن، نمی‌جنگید [و نباید کشته می‌شد]، آنگاه توصیه‌های اسلامی خود در این باره را صادر فرمود و گفت: «فرزندان جنگجویان و زنان و کسانی را که ندانسته بر سر راه جبهه‌ها قرار گرفته‌اند، نکشید.»[۴۶]

بدین ترتیب، پیامبرخدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از کشتن زنان، کودکان، بیماران، سالمندان، راهبان و بندگان و بردگان و مزدوران، نهی فرمود.

چهارم: تکفیر مسلمانان برای توجیه ریختن خون آنها نیز جایز نیست. خداوند متعال می‌گوید:«... **فان تابوا واقاموا الصلاة وآتوا الزكاة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم...**» (سوره توبه-۵) (... پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات دادند، آزادشان بگذارید که بی‌گمان خداوند، آمرزنده‌ای بخشاینده است.) و در حدیثی که از "ابومعبدالمقداد بن الاسود" نقل شده، آمده است: به رسول خدا(ص) عرض کردم: هرگاه کسی از کفار را بیابم و با او درگیر شوم و با شمشیر بر یکی از دستانم بزند و

آن‌را قطع کند و سپس به درختی پناه آورد و بگوید: تسلیم خدا شده‌ام [اسلام آورده‌ام]، می‌توانم او را بکشم ای رسول خدا؟ حضرت(ص) فرمود: نه، او را نکش. عرض کردم: ای رسول خدا، او یکی از دستان مرا قطع کرد و سپس آن سخن را گفت؛ فرمود: او را نکش؛ زیرا اگر او را بکشی وضعی مانند وضع تو دارد پیش از آنکه او را بکشی و تو نیز وضع او را داری پیش از آنکه آن سخنش را بر زبان آورد.»[۴۷] معنای اینکه وضع تو را دارد یعنی اینکه ریختن خون او به حکم اسلام آوردنش، جایز نیست و معنای اینکه وضع او را داری یعنی اینکه بنابرقصاص، خون تو بر ورثه‌اش، جایز است نه اینکه در کفر، در وضع وی قرار داری.

لازم است یادآور شویم که قرآن کریم هرگز از خشونت و تندی سخن به‌میان نیاورده مگر در دو مورد:

۱ـ درمتن جبهه‌های جنگ و رویارویی با دشمنان که خشونت و قاطعیت و سختی، لازمهٔ موفقیت‌های نظامی در برخورد با دشمنان است. خداوند متعال می‌گوید: «**یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین**» (سوره توبه ـ۱۲۳) (ای مؤمنان با کافرانی که نزدیک شمایند، جنگ کنید و باید در شما صلابت بیابند و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.)

۲ـ در اجرای حدود شرعی نسبت به کسانی که استحقاق آن‌را دارند؛ زیرا در اقامه حدود الهی بر روی زمین، جایی برای عطوفت و رحمت نیست چون خداوند متعال می‌گوید: «...**ولا تاخذکم بهما رافة في دین الله ان کنتم تومنون بالله والیوم الآخر...**» (سوره نور ـ۲) (... و اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، نباید در دین خداوند، بخشایشی بر آن دو، به شما دست دهد.)

علمای سنی و شیعه اسلام، وظیفه دارند فرهنگ صلح و هم‌زیستی را گسترش بخشند.

و در پایان

یکم: باید در صفی واحد و متحد، در برابر هر شبهه و حادثه‌ای که میان مذاهب

فقهی سنی، شیعه، اباضی و ... تفرقه ایجاد می‌کند، بایستیم و هر فتنه‌ای را که وحدت مسلمانان را هدف می‌گیرد، ساخته و پرداخته دشمنان اسلام و مسلمانان تلقی کنیم؛ به گفته امام خمینی (قدس سره)، اهل سنت و شیعیان دو بال بزرگ جهان اسلام بشمار می‌روند و از هیچ‌کدام به تنهایی، کاری برنمی‌آید و هر دو به اتفاق باید در کنار هم باشند و دشمنان امت و شیطان بزرگ یعنی آمریکا و اسراییل در پی ایجاد فتنه و تفرقه و اختلاف میان اهل سنت و شیعیان به منظور نابود ساختن اسلام و مسلمانان هستند.

دوم: تأکید بر حرمت خون و ناموس و مال مسلمانان و محکوم سازی جنایات ارتکابی علیه پیروان طوایف معین اسلامی و نشان‌گیری هویت‌های مذهبی.

سوم: آنچه که در عراق به عنوان جنگ مذهبی میان اهل سنت و شیعه جریان دارد، زاییده اشغال عراق و استعمار آن از سوی دشمنانی است که همواره در پی توطئه‌چینی علیه مسلمانان هستند.

چهارم: هرکس فتنه‌انگیزی‌های فرقه‌ای را تشویق یا ایجاد کند، دشمن مذهب و دین خویش است و دانسته یا ندانسته، آب به آسیاب دشمنان می‌ریزد.

پنجم: باید بر "فقه ائتلاف" و هماهنگی، "فقه مصلحت‌ها" و "فقه تقریب و وحدت"، انگشت گذارد و به کوشش‌های انجام شده در گذشته برای تقریب میان اهل سنت و تشیع، ادامه داد و آن‌را گسترش بیشتری بخشید و موانع موجود بر سر راه آن‌را از میان برداشت.

ششم: باید اصل "گردهم آمدن بر سر آنچه وجه مشترک ماست و معذور دانستن یکدیگر در موارد اختلافی" را اعلام کنیم و هرگونه اسائهٔ ادب به اسلام و به پیامبر اسلام و اهل بیت رسول خدا(ص) و صحابه آن‌حضرتب و [همسران آن‌حضرت(ص)] را متوقف سازیم و فرهنگ احترام به مقدسات هر طرف و همکاری و احترام متقابل و گفت‌وگوهای هدفمند و گردآورنده و نه متفرق کننده را تشویق و گسترش هرچه بیشتری بخشیم.

هفتم: باید روابط و پیوندهای محبت آمیز و همکاری میان اهل سنت و تشیع، استحکام هرچه بیشتری پیدا کند.

هشتم: افزایش دیدارها و ارتباط [نمایندگان] مذاهب مختلف اسلامی و انتشار کتاب‌ها و نوشته‌ها و بیانیه‌های مشترک و بحث و بررسی مسایل اختلافی از راه گفت‌وگوی منطقی در جهت تحکیم ایدهٔ تقریب و برادری اسلامی.

نهم: فرهنگ تقریب میان مذاهب اسلامی باید از میان افراد مؤمن به آن به فرهنگی دینی در نهادهای ما ارتقا یابد و همه مذاهب (اعم از سنی، شیعه و اباضی) در نهادهای آموزشی ما و به عنوان مکتب‌های اجتهادی، مورد مطالعه و تدریس قرار گیرند.

دهم: حرکت تقریب مذاهب اسلامی در ایران و نیز تمامی نهادهای تقریبی باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار گیرند و همکاری‌های جدّی میان اعضا و نهادهای مربوط به آنها برقرار گردد.

پاورقی‌ها:

۱ـ " المستدرك على الصحيحين"، "الحاكم"، كتاب الايمان، شماره (۱۰۰) به نقل از "ابوهريرة" و می‌گوید به شرط آندو، حدیث صحیحی است؛ کتاب " المقدمه"، "الدارمی"، باب كيف كان شأن النبی (ص)، شماره (۱۵)، به نقل از "ابوصالح" که رجال آن نیز ثقه هستند.

۲ـ "سنن الترمذی"، شماره (۳۳۶۸) و " صحيح ابن حبان"، شماره (٦١٦٧) به نقل از "ابوهريرة" و شعیب گفته که اسناد آن به شرط مسلم، قوی است.

۳ـ " كنز العمال"، "المتقی الهندی"، به نقل از "عماربن یاسر"، شماره‌های (۳۵٦۸) و (۳٦۳۷۰).

٤ـ نگاه کنید به: "سيره ابن كثير" (۲/۲-۳) [جلد۲، صفحات۲و۳]، "طبقات ابن سعد" (۲۰۷/۱)، "البداية والنهاية" (٦۷/۳).

۵ ـ "سنن البيهقی الكبرى"، شماره (۱۸۰۵۵) و "البداية والنهاية" (۳۰۱/٤) .

٦ـ "الخلق الكامل"، "محمد أحمد جاد المولی"، (۸۳/۱)، انتشارات " دار قتيبة"، دمشق ، نسخه تصویر شده، د.ت [؟].

۷ـ "صحيح البخاری"، كتاب "الجهاد والسير"، "باب كان النبي إذا لم يقاتل أول النهار أخر القتال" (باب: اگر پیامبر در آغاز روز جنگ نمی‌کرد، جنگ چرا به تأخیر می‌انداخت)، شماره (۲۷٤٤)، به نقل از "عبدالله بن أبو أوفی" و "صحيح مسلم"، كتاب " الجهاد والسير"، باب " كراهة في لقاء العدو" (باب: کراهت روبرو شدن با دشمن)، شماره (۳۲۷٦)، به نقل از "عبدالله بن اوفی".

۸ ـ "سنن ابوداود"، كتاب الادب، باب تغييرالاسماء، شماره (٤۹۵۰)، به نقل از "أبو وهب الجشمی" که رجال آن ثقه هستند و " سنن ابن ماجه"، "كتاب الادب"، باب "ما يستحب من الأسماء"، شماره (۳۷۱۸)، به نقل از "ابن عمر"، "مسند احمد"، كتاب " مسند المكثرين من الصحابة"، باب ما فی المسند السابق، شماره (۵۸٤۸) به نقل از "ابن عمر" و رجال آن ثقهٔ هستند.

۹ـ "مسند احمد"، كتاب باقی مسندالمكثرين، باب باقی المسند السابق، شماره (۸۵۹۵)، به نقل از "ابوهريرة" و به روایت دیگری: " لأتمم صالح الأخلاق" که تنها "احمد" آنرا روایت کرده و رجال آن ثقه هستند و نزد "امام مالک" در "الموطأ" آمده است: «بعثت لأتمم حسن الأخلاق»، در کتاب "الجامع" باب أنه قد بلغه أن رسول الله قال: «بعثت ...» بدون شماره، و "الالبانی" در "الجامع الصغير" "سیوطی" آنرا ضعیف دانسته است.

۱۰ـ "صحيح البخاری"، كتاب الصوم، باب من لم يدع قول الزور، شماره (۱۷۷۰) به نقل از "ابوهريرة"، "سنن الترمذی"، كتاب الصوم، باب " ما جاء في التشديد في الغيبة"، شماره(٦٤۱)، به نقل از "ابوهريرة" و می‌گوید که حدیث حسن و صحیحی است، و"سنن ابوداود"، كتاب الصوم، باب الغيبة للصائم، شماره (۲۰۱۵) به نقل از "ابوهريرة".

۱۱ـ "صحيح البخاری"، كتاب الادب، باب "إكرام الضيف" (مهمان نوازی)، شماره (۵٦۷۳)، به نقل از "ابوهريرة"، "صحيح مسلم"، كتاب الايمان، باب "الحث على إكرام الضيف" (باب تشویق به مهمان نوازی)، شماره (٦۷) به نقل از "ابوهريرة".

۱۲ـ "سنن الترمذی"، كتاب الايمان، باب " ما جاء في أن المسلم من سلم المسلمون"، شماره حدیث (۲۵۵۱) به نقل از "ابوهريرة" و "سنن النسايی"، كتاب الايمان، باب صفة المؤمن، شماره (٤۹۰۹) به نقل از ابوهريرة .و "مسند الإمام أحمد" كتاب مسند المكثرين، باب باقی المسند السابق، شماره (۸۵۷۵) به نقل از أبوهريرة و ترمذی گفته که حدیث حسن و صحیحی است.

۱۳ـ "الطبرانی" آنرا به نقل از "انس بن مالک" روایت کرده، شماره (۱۳۰۲۵) و الالبانی گفته که حدیث صحیحی است.

۱٤ـ "مسند احمد" شماره (۹٦۷۳) به نقل از "ابوهریرة" و شعیب گفت: اسناد آن حسن است و "صحیح ابن حبان"، شماره (۵۷٦٤) به نقل از ابوهریرة، "الحاکم" در المستدرک، شماره (۷۳۰٤) و می‌گوید صحیح الاسناد است ولی سند آنرا ذکر نکرده است.

۱۵ـ "صحیح مسلم"، کتاب الایمان، باب تحریم الکبر و بیانه، شماره (۱۳۱)، به نقل از "عبدالله بن مسعود"، "سنن الترمذی"، کتاب البر والصلة عن رسول الله (ص)، باب ما جاء فی الکبر، شماره (۱۹۲۲)، و"سنن ابن ماجة"، کتاب المقدمة، باب فی الایمان، شماره (۵۸) به نقل از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه).

۱٦ـ "صحیح مسلم"، کتاب البروالصلة، باب تحریم ظلم المسلم وخذله، شماره (٤٦۵۰) به نقل از "أبوهریرة"، و "سنن أبوداود"، کتاب الأدب، باب في الغیة، شماره (٤۲۳۸) به نقل از "أبوهریرة"، "سنن ابن ماجة"، کتاب الزهد، "باب البغی" شماره (٤۲۰۳) به نقل از "ابوهریرة" (رضی الله عنه).

۱۷ـ "صحیح مسلم"، کتاب البر والصلة والآداب، باب تحریم الظلم، شماره (٤٦۷٤)، به نقل از "أبوذر"، و "مسند أحمد"، کتاب مسند الأنصار، باب حدیث أبی ذر الغفاری، شماره (۲۰٤۵۱).

۱۸ـ "سنن الترمذی"، "کتاب صفة القیامة"، شماره (۲٤۳۳)، به نقل از "أبوالدرداء" و می‌گوید حدیث صحیحی است، "سنن أبوداود"، کتاب الأدب، باب فی إصلاح ذات البین، شماره (٤۲۷۳) به نقل ازأبوالدرداء؛ "مسند أحمد"، کتاب من مسند القبائل، باب من حدیث أبی الدرداء، شماره(۲٦۲۳٦).

۱۹ـ "سنن الترمذی"، کتاب الشهادات عن رسول الله(ص)، باب ما جاء في شهادة الزور، شماره (۲۲۲۳) و می‌گوید این ازنظر من صحیح‌تر است. و"سنن أبوداود"، کتاب الأقضیة، باب في شهادة الزور، شماره (۳۱۲٤) و "سنن ابن ماجة"، کتاب الأحکام، باب شهادة الزور، شماره (۲۳٦۳) به نقل از" خریم بن فاتل"، و "مسند الإمام أحمد"، کتاب مسند الشامیین، باب حدیث أیمن من خریم، شماره (۱٦۹٤۳) و رجال آن ثقه هستند.

۲۰ـ "صحیح البخاری"، کتاب بدء الخلق (آغاز آفرینش)، باب خمس من الدواب فواسق، شماره (۳۰۷۱) به نقل از "ابن عمر" و "صحیح مسلم" کتاب السلام، باب تحریم قتل الهرة (باب تحریم کشتن گربه)، شماره حدیث (٤۱٦۰).

۲۱ـ "صحیح البخاری"، کتاب الادب، باب عقوق الوالدین، شماره حدیث(۱۲٦) به نقل از "ابوبکرة".

۲۲ـ "صحیح البخاری"، کتاب الأدب، باب إثم القاطع، شماره (۵۵۲۵) به نقل از "جبیر بن مطعم" و "صحیح مسلم" کتاب البّر والصلة والأدب، باب صلة الرحم وتحریم قطیعتها، شماره (٤٦۳٦)، به نقل از "جبیر بن مطعم".

۲۳ـ "صحیح البخاری"، کتاب الادب، باب ما یکره من النمیمة، شماره (۵۵۹٦)، به نقل از "حذیفة"؛ "صحیح مسلم"، کتاب الإیمان، باب غلظ تحریم النمیمة، شماره (۱۵۲)، به نقل از "حذیفة".

۲٤ـ "صحیح البخاری"، کتاب المظالم، باب النهی بغیر إذن صاحبه،شماره (۲۳٤۳) به نقل از"أبوهریرة"؛ "صحیح مسلم"، کتاب الإیمان، باب نقصان الإیمان بالمعاصي، شماره (۵۷)، به نقل از "أبوهریرة".

۲۵ـ "صحیح مسلم"، کتاب الزکاة، باب قبول الصدقة من الکسب الطیب وتربیتها، شماره (۱٦۸٦) به نقل از "أبوهریرة"، و "سنن الترمذی" کتاب تفسیر القرآن عن رسول الله باب ومن سورة البقرة، شماره (۲۹۱۵)، به نقل از أبوهریرة.

۲٦ـ "صحیح مسلم "، کتاب الایمان، باب من قال لأخیه یا کافر، شماره(٦۰)، به نقل از "ابوذر" و "مسند

احمد". کتاب "مسندالانصار"، باب حدیث "ابی ذر الغفاری"، شماره (۲۰۴۹۲).

۲۷ـ "صحیح البخاری"، کتاب الأدب، باب من کفر أخاه بغیر تأویل، شماره (۵۶۳۸) و "صحیح مسلم" کتاب الإیمان، باب بیان حال ایمان من قال لأخیه المسلم یا کافر، شماره (۹۲)، به نقل از "ابن عمر".

۲۸ـ "صحیح البخاری"، کتاب العلم، باب الإنصات للعلماء، شماره (۱۱۸) به نقل از "جریر"، "صحیح مسلم"، کتاب الایمان، باب بیان معنی قول النبی «لاترجعوا بعدی کفاراً» (پس از من، کافر مشوید) شماره (۹۸) به نقل از "جریر".

۲۹ـ "صحیح البخاری"، کتاب الإکراه، باب یمین الرجل لصاحبه، شماره (٦٤٣٧)، به نقل از "ابن عمر"، و "صحیح مسلم"، کتاب البر والصلة والآداب. باب تحریم الظلم، شماره (٤٦٧٧)، به نقل از "ابن عمر".

۳۰ـ "سنن أبی داود"، کتاب الجهاد، باب في السریة علی أهل العسکر، شماره (۲۳۷۱) به نقل از "ابن عمر"، "سنن ابن ماجة"، کتاب الدیات، باب المسلمون تتکافأ دماؤهم، شماره (۲٦۷۳)، به نقل از "ابن عباس"، "مسند أحمد"، کتاب مسند المکثرین، باب مسند "عبد الله بن عمرو بن العاص"، شماره (٦٥٠٦) به نقل از "عبد الله بن عمرو" و رجال آن ثقه هستند.

۳۱ـ "سنن الترمذی"، کتاب صفة القیامة والرقائق، یکی از بابهای آن، شماره (۲٤۳۳) و می‌گوید حدیث صحیحی است به نقل از"أبی الدرداء"، و"مسند احمد"، کتاب مسند القبائل، باب من حدیث "أبی الدرداء" شماره (۲٦۳٦) به نقل از "أبی الدرداء".

۳۲ـ "صحیح مسلم"، کتاب الایمان، باب الأمر بالایمان بالله تعالي، شماره (۱۷) به نقل از"ابن عباس" و "سنن الترمذی"، کتاب البر والصلة عن رسول الله، باب ما جاء في التأني والعجلة، شماره (۱۹۳٤) و می‌گوید: حدیث حسن و صحیحی است به نقل از "ابن عباس".

۳۳ـ "صحیح مسلم"، کتاب البر والصلة والآداب، باب الرفق، شماره (۲۵۹۳) به نقل از "عایشه" و"سنن ابن ماجة" کتاب الادب، باب الرفق، شماره(۳٦۷۹) به نقل از "عایشه".

۳٤ـ "صحیح مسلم"، "کتاب البر والصلة والاداب"، باب فضل الرفق، شماره (۲۵۹٤) به نقل ازعایشه . و "سنن أبی داود"، کتاب الجهاد، باب ما جاء في الهجرة، شماره (۲٤۷۸)، به نقل از "عایشه".

۳۵ـ "صحیح البخاری"، "کتاب المظالم"، باب لا یظلم المسلم المسلم، شماره (۲۳۱۰)، به نقل از"ابن عمر"، و "صحیح مسلم"، کتاب البر والصلة والاداب، باب تحریم الظلم، شماره (۲۵۸۰) به نقل از"ابن عمر".

۳٦ـ "مسند الامام احمد"، کتاب باقی مسند المکثرین، باب المسند السابق، شماره (۸۸۳۱) به نقل از "ابوهریرة"، که تنها "الامام احمد" آنرا نقل کرده و رجال آنثقه هستند و "الحاکم" در "مستدرک"، رقم (۵۹) (۷۳/۱) آنرا نقل کرده و می‌گوید حدیث صحیحی است به شرط شیخین.

۳۷ـ "سنن الترمذی"، کتاب أبواب الفتن، باب في لزوم الجماعة، شماره (۲۲۵۵) به نقل از "ابن عمر" و می‌گوید از این نظر حدیث عجیبی است و تنها او آنرا نقل کرده است.

۳۸ـ همان منبع ـ "فقه السنة" (۳/ ٦٦) با اندکی تصرف .

۳۹ـ همان منبع ـ "فقه السنة" (۳/ ۷۱) با اندکی تصرف .

٤۰ـ "صحیح البخاری"، کتاب الدیات، باب قوله تعالي، شماره(٦٤٨٤) به نقل از"عبدالله بن عمر"؛ "صحیح مسلم"، کتاب القسامة والمحاربین والقصاص والدیات، ما یباح به دم المسلم، شماره(۱٦۱٦) به نقل از"ابن عمر" .

٤۱ـ "صحیح مسلم"، کتاب الایمان، باب وعید من أقتطع، شماره (۱۹٦) به نقل از"أبي أمامة" و"سنن ابن ماجة"، کتاب الاحکام، باب من حلف علی یمین فاجرة، شماره (۲۳۱۵)، و"مسند أحمد" کتاب باقی مسندالانصار، باب

حدیث "ابي امامة"، شماره (۲۱۲۸۸).

۴۲ـ همان منبع، به نقل از "فقه السنة" (۳/ ۷۵) با اندکی تصرف

۴۳ ـ "عبدالقادرعودة"، "التشريع الجنايي الاسلامي مقارناً بالقانون الوضعي" (قوانین و احکام جنایی اسلام در مقایسه با قوانین کشورها)، قاهره، چاپ اول ۱۳۷۹هـق / ۱۹۶۰م.، جلد۲، صفحات ۱۲ـ۱۱ با اندکی تصرف.

۴۴ ـ "صحيح البخاري"، كتاب الجزية والموادعة، باب إثم من قتل معاهداً بغير...، شماره (۲۹۹۵) به نقل از "عبدالله بن عمرو"، و "سنن ابن ماجة"، كتاب الديات، باب من قتل معاداً، شماره (۲۶۷۶) به نقل از "عبدالله بن عمرو" که رجال آن ثقة هستند.

۴۵ ـ "سنن ابن ماجة"، كتاب الجهاد، باب فضل الجهاد في سبيل الله، شماره (۲۸۵۸) به نقل از "أبي بريدة"، "سنن الترمذي"، كتاب ابواب الديات، باب ما جاء في النهي عن المثلة، شماره (۱۴۲۹) به نقل از "ابي بريدة"، و می‌گوید حدیث حسن و صحیحی است.

۴۶ ـ "سنن ابن ماجة"، كتاب الجهاد، باب الغارة والبيات وقتل النساء والصبيان، شماره (۲۸۳۲)، به نقل از "حنظلة" که رجال آن ثقة هستند، "سنن ابوداود"، كتاب الجهاد، باب في قتل النساء شماره (۲۶۶۹) به نقل از "رباح بن ربيع" و رجال آن، ثقة هستند و الحاکم آنرا در المستدرك نیز با رجالش آورده است؛ كتاب الجهاد، شماره (۲۵۶۵)، و می‌گوید صحیح است به شرط شیخین.

۴۷- "صحيح البخاري"، كتاب الديات، باب قوله تعالي: «ومن يقتل مؤمناً»، شماره (۶۴۷۲) به نقل از "المقداد بن عمرو"؛ "صحيح مسلم"، كتاب الايمان، باب تحريم قتل الكافر بعد أن قال لا اله الا الله، شماره (۹۵) به نقل از "المقداد بن عمرو".

نگاه انسانی
به محیط زیست

دکتر محمد الدسوقی

نویسنده و اندیشمند اسلامی / مصر

نگاه انسانی به محیط زیست

پژوهشگران عرصهٔ محیط زیست تعریف‌های متعددی از محیط زیست دارند که به لحاظ کوتاهی و بلندی، با یکدیگر متفاوتند ولی غالباً از مضمون واحدی برخوردارند و در بیان مفهوم عام محیط به مثابهٔ گسترهٔ مکانی که انسان در آن زندگی می‌کند و شامل پدیده‌های طبیعی و بشری می‌شود و از آن تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد و یا به عنوان چارچوبی که انسان در آن زندگی می‌کند و عناصر اصلی زندگی خود اعم از غذا و پوشاک و دارو و سرپناه خود را از آن بدست می‌آورد و روابط خود با همنوعان را اعمال می‌کند، وجه اشتراک دارند.[1]

مشکلات و مسایل محیط زیست، خود را بر جامعه بین المللی معاصر تحمیل کرده‌اند؛ زیرا این مسایل و مشکلات، زندگی در روی کره خاکی را تهدید می‌کنند و

۱ـ نگاه کنید به کتاب: "البیئة و مشکلاتها من منظور اسلامی" (محیط زیست و مشکلات آن از دیدگاه اسلامی)نوشته "دکتر احمد فؤاد پاشا"، مجله "الازهر"، شماره جمادی الثانی سال۱۴۱۷هـ ق، صفحه۸۵۸ این تعریف محیط زیست، دارای چارچوب محدودی است زیرا از مکان فراتر نمی‌رود و تنها به منابعی که خداوند برای دستیابی به نیازهای زندگی انسان در اختیارش نهاده است، بسنده می‌کند ولی تعریف آن از دیدگاه اسلامی شامل تمامی جهان هستی اعم از گذشته، حال و آینده‌اش می‌شود و در عین حال جنبه‌های روانی یا معنوی زندگی انسان را هم در بر می‌گیرد و در نتیجه دارای عرصه گسترده‌ای برای تأمل و اندیشه و پندآموزی است و بدین ترتیب، محیطی است که با فطرت بشریت همخوانی دارد و به امید و آرزوهای معنوی او پاسخ می‌گوید و میان نیازهای مادی جسم او و انگیزه‌های روانی و وجدانی‌اش، تعادلی ایجاد می‌کند.

نجات محیط زیست از تجاوزاتی که بر آن صورت می‌گیرد، معادل نجات همه گستره‌های زندگی از ویرانی و تباهی است.

از آنجا که مشکلات محیط زیست، تبدیل به مسئله روز جامعه بین‌المللی شده است، فریادهای هشدار نسبت به زیانهای جدی و سترگی که زندگی بشری، جانوری و گیاهی را با تجاوزات مکرر بر محیط زیست و عناصر آن تهدید می‌کند، روز به روز رساتر و بلندتر می‌شود و به همین منظور، کنفرانس‌ها و میزگردهایی برگزار شده و مقالات و پژوهش‌ها و کتابهایی برای بررسی و حل و فصل مشکلات محیط زیست به رشته تحریر درآمده و برنامه‌ریزی‌هایی برای پاسداری از آن صورت پذیرفته است ولی با این‌حال کوشش‌های بعمل آمده هنوز به حمایت جدی و پایان بخشیدن به تجاوز به آن، نرسیده و حتی شدّت و حدّت این تجاوزها، افزونتر نیز شده است؛ زیرا تمدن مادی معاصر، فطرت آدمی را به تباهی کشانده و او را برآن داشته تا با سوء استفاده از پیشرفت‌های علمی خود، به حریم محیط زیست تجاوز کند و با آلودگی و آسیب و هدر دادن و بهره برداری‌های بی‌محابا از آن و ایجاد اختلال در تعادل محیط زیستی و بدور از ارزش‌های انسانی و منافع و مصلحت همگانی، آنرا به فساد کشاند.

انسان و هستی

اگر انسان، مسئله شماره یک محیط زیست را تشکیل می‌دهد، دیدگاه اسلامی برآنست که او ـ یعنی انسان ـ سرور جهان هستی است و خداوند او را به جانشینی ـ خلیفگی ـ خویش نشانده و فرمان آبادانی زمینش داده است، خداوند متعال می‌فرماید: «**هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها**»(سوره هود ـ۶۱) (... او شما را از زمین پدیدار کرد و شما را در آن به آبادانی گمارد.) یعنی که فرمان به آبادانی زمین داد.

انسان در دیدگاه غیراسلامی، دارای تعریف‌های گوناگونی است که ممکن است در برخی جنبه‌ها مفهوم آنرا دربرگیرد ولی هرگز بیان درستی از حقیقت وی را باز نمی‌گوید؛ از نظر برخی، "حیوان ناطق" است و گروهی دیگر او را "زاده گناه دیگران"

می‌خوانند که با گناه دیگری می‌میرد و با کفاره دیگری، از گناهی تبرئه می‌گردد.

ماتریالیسم تاریخی نیز انسان را به مثابه کالایی اقتصادی در بازار تلقی می‌کند که ارزش آن بسته به سردی یا گرمی بازار، کاهش یا افزایش پیدا می‌کند.

فاشیسم نیز انسان را به عنوان یکی از عناصر نژاد برتر یا نژاد فروتر توصیف می‌کند و برآنست که همگان، بنده و برده نژاد برتر هستند.[۱]

ولی انسان از دیدگاه اسلامی، تفاوت بسیار زیادی با همه تعریف‌های پیش گفته دارد، او موجودی است که الگو و نمونه‌ای را نمایندگی می‌کند که اسلام در پی ایجاد آن بر روی زمین به منظور تحقق رسالت انسان بر آن یعنی رسالتی است که خداوند آنرا خواسته و انسان را به‌خاطر آن آفریده است.[۲]

تمام توصیف‌های وارد شده در قرآن کریم و احادیث شریف نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم)، انسان را با دو تعریف جامع زیر، معرفی کرده است:

الف: انسان آفریده‌ای مکلف است.

ب: انسان آفریده‌ای بر صورت آفریدگار است.[۳]

انسان در دیدگاه اسلامی، دارای ویژگی‌های متعددی است که پیشاپیش آنها، این ویژگی است که او آمیزه‌ای از روح و جسم است و این امر در آفرینش هیچ آفریده‌ای جز انسان، تحقق نپذیرفته است و بدین ترتیب او موجود یگانه‌ای میان آفریده‌ها و در واقع سرور همه آفریده‌ها و برخوردار از نقش منحصربفردی بر روی زمین است.

جهان هستی در دیدگاه اسلامی دارای مفهومی تقریباً متفاوت با مفهوم آن از نظر فلاسفه و زبانشناسان است و به معنا و مفهوم همه موجودات بجز خدا یا مجموعه دربرگیرندهٔ تمامی فضای بیکران و بی‌نهایت و ماده و انرژی محدود ـ و البته

۱ـ نگاه کنید به: "الانسان فی القرآن الکریم"، صفحه۱۳، و "حقایق الاسلام و اباطیل خصومه" نوشته "استاد عباس محمود العقاد"، صفحه ۹، چاپ بیروت.

۲ـ نگاه کنید به: "الاسلام و الانسان"، نوشته "دکتر ابراهیم عوضیین"، صفحه ۲۵، چاپ "شورایعالی امور اسلامی" در قاهره.

۳ـ نگاه کنید به: "حقایق الاسلام و اباطیل خصومه"، صفحه۱۰۹.

نامحدود و بی‌نهایت از دید کنونی ما ـ یا وجود مطلق و کلی است.

این مفهوم در پیوند با مفهوم لغوی این واژه یعنی "کون" نیز هست؛ زیرا "کـون" در لغت به معنای ایجاد، شدن، اتفاق افتادن و گردیدن است. گفته می‌شود: کوّنه یعنی آنرا ایجاد کرد و **"کوّن الله الاشیاء"** یعنی خداوند چیزها را ایجاد کرد، همچنانکه از این واژه برای بیان مکان و جا نیز استفاده می‌شود. بنابراین کون (هستی) به ایـن مفهـوم شـامل همه کائنات زنده و غیرزنده و نیز همه جاهایی که در آن وجود دارند، می‌گردد. "کون" (هستی) از نظر فلاسفه نام شدن یکباره همچون ایجاد بلافاصـله نـور در پـی تـاریکی است. اگر این شدن، بتدریج باشد، حرکت است و حصول صورت در ماده بـه‌هنگـامی که در آن حاصل نشده بود همچون تحوّل گل رس به تنگ و استحاله جـوهر مـاده بـه چیزی برتر که در برابر فساد یعنی استحاله جوهر ماده به چیزی فروتر آنست.[۱]

رابطه انسان و هستی

در رابطه میان انسان با هستی، دیدگاه انسانی به محیط زیست از نقطه نظر اسلامی، تجلی پیدا می‌کند: هستی و انسان هر دو از آفریده‌های خداوند تبارک و تعالی اسـت و هرکدام پروردگار خود را می‌ستایند. خداوند به انسان عقل و اندیشه و آزادی انتخـاب (حق انتخاب) عطا کرده و تمامی هستی دارای قوانین و سنت‌های خویش است، انسان جانشین خدا بر روی زمین می‌باشد و هم به‌خاطر او بوده که خداوند جهـان، زمـین و آسمانها را آفرید و همه آفریده‌های هستی را در اختیار و تحت فرمانش قرار داد.

بنابراین، هستی برای انسان، هدیه‌ای الهی است. برتری و ویژگـی ایـن هدیـه تنهـا درآن نیست که به انسان خدمت می‌کند و زندگی او را تا مدت زمـان مـشخص شـده، پاس می‌دارد بلکه در کنار همه آنها، از عقیده او و رابطه‌اش با آفریدگار نیـز پاسـداری می‌کند؛ زیرا همواره او را به یاد پروردگارش می‌انـدازد «**الذي خلق فسّوى و الذي قـدر**

۱ـ نگاه کنید به: "المعجم الوسیط" ذیل ماده "کون" .

فهدی» (سوره اعلی ـ آیات۲و۳) (که آفرید و به اندام ساخت و آنکه اندازه کرد و راه نمود.)

انسان مسلمان نیز کاملاً درک می‌کند که موجودات دیگر تنها حیوانات یا جمادات نیستند که فاقد حس یا زندگی‌اند، بلکه آنها نیز همچون او همواره تسبیح خدا می‌گویند هر چند انسان این تسبیح و ستایش آنها را در نمی‌یابد؛ آن موجودات نیز همچون انسان، دارای عواطف و احساساتی هستند هرچند اقتضای حکمت الهی بر آن قرار گرفته که عواطف و احساسات و چگونگی بیان این عواطف از سوی آنها را درک نکنیم و چه راست گفته خدای بزرگ که فرمود: «**وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم**» (سوره اسراء ـ۴۴) (... و هیچ چیز نیست مگر اینکه او را به پاکی می‌ستاید اما شما ستایش آنان را در نمی‌یابید.)

و حال که چنین است رابطه انسان با هستی می‌تواند تا حد پیوند موجود زنده با موجودات زنده و عاقل با عاقل و موجودی سرشار از آگاهی با موجودی سرشار از آگاهی باشد.[۱]

"النسایی" روایت کرده که رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) هرگاه به خطبه می‌ایستاد به ساقهٔ نخلی که ستون مسجد بود، تکیه می‌داد و هنگامی که برای آن‌حضرت (ص) منبر ساختند و بر آن قرار می‌گرفت، آن ستون، پریشان حال شد و چون شترماده، نالیدن گرفت بطوری‌که اهالی مسجد صدایش را شنیدند تا سرانجام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) [از فرازمنبر] فرود آمد و به آغوشش کشید.

و در "صحیح مسلم" به نقل از"أنس بن مالک" (رضی الله عنه) آمده که می‌گوید: یکبار همراه با پیامبرخدا(صلی الله علیه و آله وسلم) بودیم که گرفتار باران شدیم آن‌حضرت(ص) پیراهنش را در آورد تا از باران خیس شود عرض کردیم: ای رسول خدا چرا چنین کردید؟ فرمود: زیرا [قطرات] باران، تازه از نزد پروردگار آمده است.

۱ـ نگاه کنید به: "علاقة الانسان بالاشياء" نوشته "دکتر محمد احمد العزب"، مجلة قطری "الامة"، شمارهٔ رجب سال۱٤۰۵هـ ق ؛ صفحهٔ ۲۵.

وقتی رابطه میان انسان و هستی، رابطه موجود زنده با موجود زنده است و رابطه موجودات زنده با یکدیگر بر پایه محبت و مهربانی و نه دشمنی و نفرت استوار است، در اصل بدین سبب است که هستی، خود نعمتی خدادادی است و این نعمت براساس مشیت عالیه و درکنف قدرت برتری، عرضه شده و بر هر نعمت، شکری مقتضی است؛ این شکر نیز تنها سخن شکرآمیز نیست که به زبان آید بلکه رفتاری گویای تسبیح و ستایش از دهندهٔ این نعمت و بهره برداری از آن در چارچوبی درست و مشروع و تحقق هدف انسانی از هر فعل و کنش مادی است؛ خداوند متعال می‌گوید: **«والذي خلق الازواج كلها وجعل لكم من الفلك والانعام ما تركبون * لتستووا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين * وانا الى ربنا لمنقلبون»** (سوره زخرف: ۱۴ـ۱۲) (و آنکه همهٔ گونه‌ها را آفرید و برای شما از کشتی و چهارپایان چیزی پدید آورد که سوار می‌شوید × تا بر پشت آن قرار گیرید سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آن قرار گرفتید یاد کنید و بگویید: پاکا آن خداوند که این را برای ما رام کرد و ما را توان آن نبود × و ما به سوی پروردگارمان برمی‌گردیم.)

"النسایی" و "ابن حبّان" روایتی را نقل کرده‌اند که براساس آن پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: « هرکس گنجشکی را بیهوده بکشد، [آن گنجشک] روز قیامت نزد خداوند می‌رود و می‌گوید: پروردگارا! فلانی مرا بیهوده و نه برای بهره‌برداری، کشت.»

و "ابوداود" به نقل از **"ابوهريرة"** آورده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زنهار که از پشت چهارپایانتان، منبر مسازید که خداوند آنها را برای جابجایی شما به شهر و دیاری که جز با مشقت و دشواری زیاد نمی‌توانید به آن برسید، در اختیارتان نهاده است.

و در "سنن ابوداود" و "ترمذی" به نقل از "ابن عباس" آمده که رسول خدا(ص) تحریک چهارپایان علیه یکدیگر را نهی فرمود (تحریک آنها برای شاخ به شاخ شدن با یکدیگر انجام می‌گرفت.)

انسان در بهره‌برداری از نعمتهای خدادادی، نباید از چارچوب مشروعیت بیرون شود؛ زیرا این بیرون شدن به‌مثابه کفران نعمت یا اهانت به نقش و مأموریت آن در زندگی است همچنانکه باید مهربانی و صمیمیت و مدارا حاکم بر روابط انسانی با نعمت‌های پیرامونش باشد.

قرآن کریم سخنان بسیار جالبی درباره "هستی" برایمان بازگفته تو گویی دربارهٔ خانهٔ بزرگی که در آن اقامت داریم، سخنمان می‌گوید؛ در این خانه هر چیز خوب و پسندیده‌ای وجود دارد؛ از پیدایش جهان هستی و زیبایی‌های آن و گنج‌های خیر و برکت و نعمت‌هایی که خداوند در آن به‌ودیعه نهاده، سخنمان گفته است. انسان فطرتاً مراقب است که خانه‌اش تمیز و پاکیزه و زیبا باشد تا بتواند آسایش و سعادت رؤیایی خود را در آن جست‌وجو کند و به همین دلیل توجه و دقتش در مواظبت از خانهٔ بزرگ خود در مراقبت از هستی که در اختیارش گذارده شده، بسی شدیدتر و بیشتر است. این مراقبت و محافظت، بخشی از اعتقادات اوست و هرگونه بی‌توجهی و آسیبی به آن، به معنای نقص در ایمان و ضعف باورها و گمراهی در رفتار اوست. با این سخنان جالب دربارهٔ جهان هستی، تعالیم و آداب اسلامی، محکمترین پیوندها را با جهان هستی و جلوه‌گاههای آن دارد؛ به عنوان مثال، بجای آوردن نماز ـ به عنوان ستون دین ـ بدون وضو، صحیح نیست و وضو، عبادتی است که در آن آب پاک بکار گرفته می‌شود که منبع و سرچشمه آن نیز جهان هستی است. فرد مسلمان، هنگامی که با مشت آبی که در دست دارد به شستن صورت و دستان و پاهای خود می‌پردازد در واقع با بخش پاکی از هستی برای اقامهٔ نماز خود ترکیب شده است. تو گویی این انسان ـ انسان مسلمان ـ از راه وضو، با "جهان هستی" پیوند می‌خورد و گویا زبان‌حال این آب پاک خطاب به انسان است که می‌گوید: پاک و پاکیزه‌ام و تو نیز پاکیزه باش؛ او خدای خود را ستایش می‌کند و تو نیز ای انسان، خدای خود را ستایش و سپاس

گوی.[1] اگر انسان به هر علت، آب را از دست بدهد یا استفاده ازآن برای وی میسرنباشد، به خاک پاک روی می‌آورد و چهره و دستان خود را بدان مسح می‌کند [تیمم می‌کند]. قرار دادن دست بر سنگ یا بر پوست خوشبو، تنها صورتی از صورتهای ارتباط با این هستی بزرگ است؛ ارتباط عبادتی است که انسان را به یاد زمینی می‌اندازد که از آن زاده شد و به آن ـ پس از مرگ ـ سپرده می‌شود و از آن بیرون می‌آید. زمین برای انسان مادر مهربانی است که حق آنست که به آن نیکی کنیم و احسانش ورزیم.

در خصوص [ماه] روزه نیز آغاز و پایانش با هلال ماه رمضان معین می‌شود و انجام روزه شرعی نیز مرتبط با حرکت خورشید برای سحری خوردن، امساک کردن و افطار نمودن و برخاستن شبانه برای عبادت است و ارادهٔ بشری در آن دخالتی ندارد؛ مسلمانان همگی در شرق تا غرب کرهٔ خاکی، عبادت روزه را بجای می‌آورند و در این راستا از هلال [و تقویمی] استفاده می‌کنند که از شمار سالها و حساب و کتاب خورشیدی که در حرکت دائمی است، آگاه می‌شوند.

خورشید و ماه و شب و روز نیز جلوه‌هایی از جهان هستی‌اند که خداوند آنها را در اختیار انسان قرار داد تا پروردگارش را به شایستگی پرستش کند و روزه از آن مواردی است که انسان را به یاد این جلوه‌هایی می‌اندازد که در اختیار وی قرار داده شدند و طاعت خدایش به آنها بستگی دارد؛ او آنها را دوست می‌دارد و نسبت به آنها، مودّت قلبی پیدا می‌کند زیرا او را بر تقوای الهی و پرستش خدا، یاری می‌دهند.

حج نیز سفر پرشکوهی است که باید در ماههای معینی انجام شود و از نظر مکانی در پیوند با [حرکت] ماه و خورشید است و دیداری فراگیر میان میهمانان خدا از هرجا در این بقعهٔ مبارک و سرزمین مقدس است که از این جنبه مکانی نیز در پیوند با زمین و در درّه‌ای خشک و لم یزرع واقع شده است.

۱ـ نگاه کنید به: "نظرة الرسول (ص) الی الکون" (نگاه پیامبر(ص) به جهان هستی) نوشته "دکتر عبدالعزیز کامل"، مجله کویتی "العربی"، شماره ۲۲۰، صفحه ۱۵۰.

خداوند این بقعه مقدس و مبارک را برای کسانی که وارد آن شده یا در آن زندگی می‌کنند، جایگاه امن و آسایش و صلح قرار داده و امنیت آن شامل انسان‌ها، حیوانات و گیاهان می‌گردد: «**فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج**» (سورهٔ بقره ـ۱۹۷) (در حج، آمیزش و نافرمانی و کشمکش روا نیست.)

«**واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامناً**»(سوره بقره ـ۱۲۵) (و یاد کن آنگاه که خانه کعبه را برای مردم، جای بازگشت و امن کردیم.)، «**واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا بلداً آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر قال ومن كفر فامتعه قليلاً ثم اضطرّه الى عذاب النار وبئس المصير**» (سورهٔ بقره ـ۱۲۶)(و یاد کن آنگاه را که ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را شهری امن و از اهل آن هر کس را به خداوند و روز واپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی رسان؛ خداوند فرمود: آن را که کفر ورزد اندکی برخورداری خواهم داد سپس او را به چشیدن عذاب دوزخ ناگزیر خواهم کرد و این پویه و پایانه، بد است.)

"بخاری" در صحیح خود روایت کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روز فتح مکه فرمود: پس از فتح، دیگر هجرتی نیست بلکه جهاد و نیت است و اگر فراخوانده شدید، گرد آیید و این سرزمین را خداوند در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرمت بخشید و با حرمت الهی تا روز قیامت، حرمت داد و جنگیدن در آن برای هیچ کس پیش از من روا نبود و همچنان جز در ساعتی از روز، روا نیست و این مکان به حرمت الهی، حرمت دارد و شاخه درختان و بوته‌هایش نباید قطع شود و شکارهایش نباید مورد نشانه‌گیری قرار گیرند و گمشده‌هایش جز از سوی کسانی که آنرا شناخته [و می‌دانند از آن کیست] نباید برداشته شود.[1] روایت شده که "العباس" گفت: ای رسول خدا! جز "گورگیاه" که به کار خانه‌ها و آهنگران می‌آید. حضرت (علیه الصلاة و السلام) فرمود: مگر "گورگیاه". "گورگیاه" [و در اصل روایت "اذخر" که

۱ـ حرمت قطع شاخه‌های درختان مقید به درختان تروتازه و غیرمزاحم است. تحریم قطع شاخه درختان، به طریق اولی شامل حرمت از ریشه کندن درختان می‌گردد.

به فارسی آنرا "کاه مکه" و "گوزگینه" نیز می‌گویند ـ م.] گیاه خوشبو و معطری است که نام دیگرش "حلفاء مکة" است. "عباس" از پیامبر اکرم خواست که این گیاه را از آنچه که بریدن شاخه‌هایش حرام گردیده، استثنا کند زیرا برای سوخت به آن نیاز داشتند و بویژه برای صنعتگرانی چون مسگران و آهنگران، کاربرد داشت همچنانکه شاخه‌های آن برای پرکردن روزنه‌های موجود میان قطعات چوبی سقف خانه‌ها و جلوگیری از ریزش خاک از سقف، بکار می رفت. در روایت از "بخاری"، [از قول عباس آمده که] مگر "گورگیاه" که برای مسگران و قبرهای ما بکار می‌رود، زیرا آنها فاصله و روزنه‌های موجود میان لحد و سنگ‌های قبر کنار مرده را با آن پر می‌کردند تا بدن مرده با خاک تماس پیدا نکند.

فرد مسلمان در این مرحله به گرد سنگ طواف می‌کند، میان دو سنگ سعی می‌کند، سنگ را می‌بوسد و سنگ‌ها را پرتاب می‌کند [رمی جمرات] و در روز حج اکبر در عرفات می‌ایستد و این کارها همه از شعائر و مناسک حج و عبادت و طاعت خداوندی است.

اولین بقعه از زمین که حفاظت شده الهی گردید، سرزمین حرم در مکه بود که مرزها و محدوده‌اش از همهٔ اطرافی که "ام القری" را در بر می‌گرفتند، مشخص بود.[1]

مسلمانی که در مدت کوتاه یا بلندی در این سرزمین حفاظت شده بسر می‌برد، روحش از مفاهیم والای حمایتی همهٔ سرزمین‌ها سرشار می‌گردد و بیم آن دارد که به هر انسان، حیوان یا گیاه یا درختی آسیب نزند، بنابراین سفر حج، همچون دورهٔ

۱ـ اگر "مکه مکرّمه" اولین جایگاه حفاظت شده در تاریخ بشمار می‌رود، "مدینه" نیز حرم [امن الهی] است ؛ در این مورد چندین حدیث آمده که شیخین آنها را آورده از جمله حدیثی است که "أنس بن مالک" (رضی الله عنه) از پیامبراکرم(ص) نقل کرده که فرمود: "مدینه" از فلان جا تا بهمان جا، حریم امن است و نباید درختانش بریده و چیزی درآنجا احداث گردد ؛ هرکس چیزی در آن احداث کرد خدا و ملائکه و همه مردم او را نفرین می‌کنند ؛ "القسطلانی" در "ارشاد الساری" می‌گوید: شکار در مدینه و قطع درختان آن حرام است همانگونه که در حرم مکه حرام است ولی [شکار در مدینه و قطع درختان آن] ضمان ندارد زیرا حرم مدینه بر خلاف حرم مکه، محل مناسک حج نیست ؛ نگاه کنید به: "ارشاد الساری" جلد۳، صفحه ۳۲۹، چاپ قاهره.

آموزشی برای حمایت از محیط زیست در هرکجاست و حرمت قطع درختان و قتل حیوانات و آزار دیگران در سرزمین‌های مقدس، چیزی جز تمرین و آموزش مراقبت از محیط زیست همراه با احساسات ترس از خدا و پای بندی به این وظیفه در همه نقاط این کرهٔ خاکی نیست.

اگر دیگر عبادات را برای پی بردن به رابطهٔ انسان و جهان هستی مورد توجه و دقت قرار دهیم به وجود این پیوند عمیق میان انسان و هستی، پی می‌بریم؛ این پیوند، ارتباط صمیمانه‌ای است که باعث می‌شود نگاه انسان به هستی، نگاه دوستانه و محبت آمیز نسبت به تمامی موجودات آن و با مردمانی باشد که در آن زندگی می‌کنند و با منابع و میوه‌ها و نعمت‌هایی است که در آن، بار می‌آیند.

رابطهٔ میان انسان و خورشید و ماه و شب و روز و آب و خاک و زمین تنها از راه عبادات، دوستانه و صمیمی نیست؛ میان همهٔ جلوه‌های دیگر هستی و بویژه حیوانات و گیاهان نیز همین ارتباط برقرار است؛ حیوانات و گیاهان منابع اصلی تغذیه انسان بشمار می‌روند لذا برخورد با آنها تعامل منفعت آمیز و سرشار از سودی است که شایستهٔ سپاس در راستای پاسداری از هدیه‌های آسمان به زمین و نه اسراف و تبذیر و سوء رفتار با آنهاست؛ خداوند متعال می‌گوید: «**افرایتم ما تحرثون * اانتم تزرعونه ام نحن الزارعون * لو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون * انا لمغرمون * بل نحن محرومون * افرایتم الماء الذي تشربون * اانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون * لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون * افرایتم النار التي تورون * اانتم انشاتم شجرتها ام نحن المنشوون * نحن جعلناها تذکرة ومتاعا للمقوین * فسبح باسم ربک العظیم**» (سوره واقعه:آیات۷۴ـ۶۳) (آیا آنچه را می‌کارید، دیده‌اید؟ * آیا شما آنرا می‌رویانید یا رویاننده ماییم؟ * اگر می‌خواستیم آن را گیاهی خشک و خرد می‌گردانیم که به پشیمانی می‌افتادید * و بگویید بی‌گمان ما زیان دیده و غرامت زده‌ایم * بلکه سخت بی‌بهره‌ایم * آیا آبی را که می‌نوشید، دیده‌اید؟ * آیا شما آن را از ابر فرو فرستاده‌اید یا فروفرستنده ماییم؟ * اگر می‌خواستیم آن را تلخاب می‌کردیم پس چرا سپاس نمی‌گذارید؟ * آیا آتشی را که

می‌افروزید، دیده‌اید؟ * آیا درخت آن را شما آفریده‌اید یا آفریننده ماییم؟ * ما آن را مایهٔ اندرزی و سرمایه‌ای برای بیابانگردان کرده‌ایم * پس نام پروردگار سترگ خویش را به پاکی بستای!)

و تا زمانی که رابطه انسان با جهان هستی، مبتنی بر عشق و مهر و دوستی است، زندگی بشریت در این جهان، سرشار از امنیت و خوشبینی است و آنچه که بلایای طبیعی خوانده می‌شود، به عنوان توطئه‌های جهان هستی یا نوعی درگیری و نزاع و دشمنی میان جهان هستی با انسان ـ آنچنانکه برخی ماده‌گرایان و طبیعیون گمان می‌کنند[1] ـ تلقی نمی‌گردد. و برعکس، آنها را همچون آیه‌ای [نشانه‌ای] از آیات قدرت خداوندی می‌بینند که فرد مسلمان با دعا به درگاه خداوندی برای درخواست سلامت و عافیت، به استقبال آن می‌رود. روایت شده که "عبدالله بن الزبیر" هرگاه صدای رعد و برق را می‌شنید سخنان خود را قطع می‌کرد و می‌گفت: پاک و منزه است خدایی که رعدوبرق در ستایش او و فرشتگان از بیم او، تسبیح می‌گویند.»[2]

"ترمذی" به نقل از "عبدالله بن عمر" (رضی الله عنهما) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هرگاه صدای رعدوبرق را می‌شنید می‌فرمود: پروردگارا! ما را به خشم خود مکش و به عذاب خود هلاک مگردان و پیش از آن ما را عافیت ده.

روایت شده که ابوهریره از قول رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آورده که فرمود: باد از روح خداوند متعال است و با خود رحمت و عذاب می‌آورد اگر آنرا دیدید دشنامش ندهید و از خداوند، خیر و برکت آن را مسئلت نمایید و از شرّ و

۱ـ نگاه کنید به "البیئة و مشکلاتها من منظور اسلامی" ؛ (محیط زیست و مشکلات آن از دیدگاه اسلامی)، صفحهٔ ۱۰۱۸.

۲ـ در سورهٔ رعد آیهٔ ۱۳ آمده است: «ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال» (و تندر به سپاس او، او را پاک می‌خواند و فرشتگان نیز از بیم وی او را پاک می‌خوانند و آذرخش‌ها را می‌فرستد که آنها را به هر که می‌رساند و آنان دربارهٔ خداوند چالش می‌ورزند و او سخت تدبیر است.)

عذابش، به خدا پناه جویید.[۱] مسلمان در برابر این پدیده‌های طبیعی اعم از تندبادهای شدید، طوفانها و سیلاب‌ها و زلزله‌های ویرانگر و... موضع منفی نمی‌گیرد و سعی می‌کند از آثار مخرب آنها بکاهد یا بر زیانهای حاصل از آنها، چیره شود ولی با این‌حال، چنین حوادثی را شرّ مطلق نمی‌بیند و آنرا جنگی علیه خود تلقی نمی‌کند و به همین دلیل و با حسن ایمان ظریفی "الله اکبر" و "لااله الاالله" گویان با آنها برخورد می‌کند و در برابر برخورداری از خیرو برکت و نعمت الهی، خدای را ستایش و حمد می‌کند و در برابر حوادث بد، به خداوند پناه می‌برد.

آلودگی

آنچه تردیدی در آن نیست آلودگی مسئله نخست محیط زیست است؛ لذا پژوهشگران این عرصه، توجه فراوانی به این مسئله کرده و تقریباً تمامی پژوهش‌ها و مطالعات مربوط به محیط زیست، به این موضوع پرداخته‌اند بطوریکه چنین برداشت شده که گویا آلودگی، تنها مشکل محیط زیست بشمار می‌رود.

مفهوم آلودگی بطورکلی خارج از فاسد کردن عناصر زنده و غیرزندهٔ محیط زیست و دریافت آلوده کننده‌هایی است که به زیبایی محیط زیست آسیب می‌رساند و تعادل آنرا مختل می‌کند.

این مفهوم مادی آلودگی، شالودهٔ نگاه قوانین وضعی به آنست که تنها به جنبه‌های عینی و محسوس آلودگی توجه دارند و بعد معنوی آنرا نادیده می‌گیرند هرچند سروصدا و باصطلاح آلودگی‌های صوتی را در شمار جنبه‌های معنوی آن قلمداد می‌کند و بدان اشاره می‌کنند ولی نه به آن اندازه که در کنار جنبه‌های پراهمیت‌تر و مؤثرتر در سلامت محیط زیست، مورد بررسی قرار گیرد.

آلودگی مادی به آلودگی‌های معنوی بازمی‌گردد؛ انسان در رفتار خود مفاهیمی را

۱ـ "ابوبکر عبدالرزاق الصنعانی" آنرا در "المصنف" (جلد۱۱،صفحه۸۹ چاپ بیروت) روایت کرده است.

که به آنها باور دارد و عقاید و اصولی را که بر وی حاکمیت دارد، انعکاس می‌دهد. کسانی که به محیط زیست تجاوز می‌کنند و آنرا به تباهی می‌کشانند با الهام از ارزش‌ها و مفاهیمی که بر دل و جانشان مسلط است عمل می‌کنند و از آنجا که این مفاهیم و ارزش‌ها، آلوده به فردگرایی و خودخواهی و خودپرستی و گرایش شدید به منفعت طلبی و بدون توجه به هرچیز دیگری است، در رفتار مادیشان جلوه‌گر شده است؛ بنابراین آلودگی معنوی، منبع و سرچشمه آلودگی مادی است؛ بشریت نمی‌تواند جز با پیروزی در عرصه مبارزه با نفس، بر این آلودگی چیره شود زیرا: «**ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم....**» (سورهٔ رعد ـ۱۱) (... بی‌گمان خداوند آنچه را گروهی دارند دگرگون نمی‌کند (و از آنان نمی‌ستاند) مگر آنها آنچه را در خویش دارند، تغییر دهند.)

دیدگاه اسلامی نسبت به آلودگی، دیدگاه گسترده و همه جانبه‌ای است که از جنبهٔ معنوی آن نقبی به جنبه‌های مختلف مادی می‌زند؛ انسان اگر باورهای خود را درست کرد و از درون پاک شد و برخوردار از نفسی بود که همواره مراقب و پاسدار حرکات او باشد، رفتارش درست می‌شود و هرگز در زندگی رفتار و کرداری جز بردارندهٔ خیر و منفعت برای جامعه و خویش، از وی سر نمی‌زند. علمای محیط زیست در شرق و غرب اتفاق نظر دارند که انسان خود محیط زیستش را آلوده و فاسد کرده است و با خودپرستی و خودخواهی به همهٔ این اقداماتی که باعث و بانی مشکلات و مسایل و بیماری‌های محیط زیست گشته، دست زده است. ولی آنها هرگز برای این انسانی که کارهای پسندیده و خوبی انجام نمی‌دهد درمانی برای حفظ تندرستی روانی و اجتماعی وی و ممانعت از درافتادن او به تباهی و خسران و فاسد کردن زمین، ارایه نداده‌اند.

دیدگاه اسلامی در خصوص مسایل آلودگی [محیط زیست]، توجه ویژه‌ای به انسان دارد و راه درست زندگی شایسته مقام و منزلت وی در جهان هستی و آنچه او

را به پیروی از بهترین راهها برای برخورد با سایر موجوداتی که بـرای او آفریـده و در اختیارش نهاده شده‌اند برایش ترسیم می‌کند تا با آنها بدرفتاری ننمایـد و حقوقـشان را پایمال نسازد و جای آنها را تغییر ندهد و خیروبرکت آنها را تبـدیل بـه شـرّ و عـذاب برای خویش نکند.

اگر آلودگی از دیدگاه امروزی در درجهٔ نخست جنبهٔ مادی دارد و تنها بـه منـابعی که خداوند برای زندگی و معیشت مردم آفریـده اسـت منحـصر مـی‌شـود؛ در دیـدگاه اسلامی اگرچه به جنبهٔ مادی نیز توجـه دارد و در راسـتای مقاومـت در برابـر آن و از میان بردن آن می‌پردازد، با همهٔ انواع آلودگی‌ها مبارزه می‌کند و در پی آنست کـه جـز واژهٔ حق، در زندگی چیزی نباشد و جز پرچم راستی و صداقت، پرچمی افراشته نشود و امت اسلام چون نگینی بر تارک ملل جهان بدرخشد و هیچگونه آلودگی در عقایـد، زبان و زندگی اجتماعی و اقتصادی وی وجود نداشته باشد زیرا امت پیشتازی اسـت و باید الگو و نمونهٔ دیگر امت‌ها در همهٔ عرصه‌های زندگی باشد.

دیده می‌شود که امـت اسـلامی در دورهٔ کنـونی، برکنـار از آلـودگی‌هـای عقیـدتی نیست؛ نشان این آلودگی نیز تفرقه و پراکندگی و درگیری‌های آن و عدم وحدت کلمهٔ علمای آن در بسیاری از مسایل سرنوشتی است.

آلودگی زبانی نیز تقریباً زبان قرآن کریم را در بر گرفته و جایگاه آنرا هم در گفتـار و هم در نوشتار، متزلزل ساخته است. پلاکاردهای برافراشته بر سر خیابانهای شـهرهای اسلامی اگرچه با حروف عربی نوشته شده‌اند، به زبانی غیرعربـی، خوانـده مـی‌شـوند نام‌هایی که برخی پدرومادرها بر فرزندانشان مـی‌گذارنـد نـام‌هـایی اسـت کـه جامعـهٔ اسلامی جز در پرتو اشغال و استعمار، با آنها آشنایی ندارد و به قول ابن خلدون بیشتر، از شیفتگی از نیروهای سلطه‌گر و تقلید از ایشان، ناشی شده است. این تقلید بـه همـهٔ بخش‌های امت سرایت کرده و حتی روستاهایی را دربرگرفتـه کـه همچنـان از برخـی ویژگی‌های اسلامی برخوردارند.

و در مورد آلودگی اجتماعی، می‌توان آنرا در برخی لاابالی‌گری‌ها نسبت به آداب اسلامی تلقی کرد. زنان در بسیاری از کشورهای جهان اسلام به لحاظ لباس و شیوهٔ زندگی، همچون زنان غربی عمل می‌کنند و روابط مردم با یکدیگر فاقد مهر و محبت و دوستی حتی میان خویشاوندان است و خانواده، همچون گذشته شاهد ثبات و استقرار در زندگی زناشویی نیست؛ طلاق افزایش پیدا کرده و فرزندان بیش از پیش در معرض تباهی و گمراهی قرار دارند.

در زندگی اقتصادی ما نیز آلودگی‌های خطرناکی وجود دارد که در شیوع و رواج ربا و بهره‌های [بانکی] و نیز انزوای جوامع اسلامی نسبت به یکدیگر و عدم همسویی و همکاری و همیاری آنها در عرصه‌های اقتصادی است که باعث شده بسیاری از ما، گرفتار دیون خارجی که باعث از رمق افتادن اقتصاد ما و وقفه در پیشرفت و توسعهٔ ما گشته، شده است.

دیدگاه اسلامی در مورد آلودگی همهٔ این نوع آلودگی‌هایی را که به زیبایی محیط اسلامی و آراسته‌های آن لطمه وارد می‌کند، نفی می‌نماید و به همین دلیل هرگز در این موارد، کوتاه نمی‌آید و دعوت به مقابله با آنها و رهایی از همهٔ این نوع آلودگی‌ها می‌کند تا این امت واقعاً بهترین امتی باشد که مردم، بخود دیده‌اند.

حال آنکه دیدگاههای بشری نسبت به آلودگی، به هیچکدام از این آلودگی‌ها، کاری ندارند و سخن گفتن دربارهٔ آنها را خروج از مفهوم علمی آلودگی تلقی می‌کنند زیرا دیدگاههای محدودی است که تنها آنچه که محیط زیست مکانی [جغرافیایی] را دگرگون و آنرا فاقد توانایی زندگی‌بخشی می‌سازد، مورد توجه قرار می‌دهد حال آنکه دیدگاه اسلامی، چنین محدودیتی برای خود قایل نیست و تصویر کاملی از زندگی بدور از هرگونه شائبه و آلودگی معنوی و مادی را ارایه می‌دهد.

ابزارهای مقابله با آلودگی

انسان زیرفشار احساس خطر آلودگی محیط زیست، اقدام به صدور قوانین و مقررات و برگزاری سمینارها و کنفرانس‌هایی برای برنامه‌ریزی در حمایت از محیط زیست کرده است؛ پیشنهادهای کنفرانس‌ها و گردهم‌آیی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که با هدف پایان بخشیدن به انواع آلودگی‌های محیط زیست برگزار شده بیشتر بر تشکیل هیئت‌های ویژه‌ای در هر کشور برای عهده‌داری مسئولیت [مبارزه با] آلودگی و آگاهانیدن شهروندان نسبت به زیانهای آن و کوشش در پیشگیری از آلودگی و نیز تشدید کنترل بر نقل و انتقال پس‌مانده‌های خطرناک مجاز برای عبور از مرزها و گسترش آگاههای علمی در خصوص آلودگی محیط زیست از طریق تمامی رسانه‌های گروهی و صدور قوانین مناسب برای حمایت از شهروندان از آلودگی بویژه آلودگی تشعشعی [تشعشعات اتمی] و منع ریختن زباله‌های صنعتی در رودخانه‌ها و توجه به عدم آلوده گشتن آبهای ساحلی به بازمانده‌های نفتی و کنترل استفاده از حشره‌کش‌ها و عدم تولید کودهای شیمیایی با اثرات بلندمدت بر روی خاک و نریختن زباله در محیط کوهستان و دشت به منظور عدم آلودگی محیط زیست بهنگام طوفانهای شدید و افزایش درختکاری و منع تجاوز به مناطق جنگلی و سرسبز برای کاستن از اثرات آلودگی و کنترل تأسیس کارخانجات در مناطق مسکونی و رعایت کنترل آلودگی‌های صوتی در طراحی کارگاهها و کارخانجات و دیگر عوامل سروصدایی و وضع قوانین شدید برای مجازات آلوده‌کنندگان محیط زیست به هر شکل، انگشت گذارده است.[۱]

اگر این پیشنهادها متعلق به آلودگی محیط زیست بوده و مسایل دیگر محیط زیست را دربر نمی‌گیرند، مطالعات و پژوهش‌ها و گردهم‌آیی‌های محیط زیستی هرگز به مسئله از میان رفتن منابع و ایجاد اختلال در تعادل محیط زیستی ـ همچنانکه به

۱ـ نگاه کنید به: "استراتیجیة مقاومة تلوّث البیئة" (دکتر مصطفی رجب)، شماره آوریل مجلة "الخبریة"، سال ۱۹۹۵م. و مجلة "المنهل"، شماره ۵۲۶، صفحه ۱۵۰.

مسئله آلودگی آن پرداختند ـ نپرداخته‌اند که احتمالاً به این دلیل است که آلودگی خطرناکترین مشکلات محیط زیستی بشمار می‌رود و درمان آن می‌تواند درمان دیگر مشکلات مربوط به آنرا در پی داشته باشد.

چنین پیشنهادها و توصیه‌های ویژهٔ حل و فصل مشکلات محیط زیستی، تأکید دارند که انسان مشکل نخست محیط زیست است زیرا جملگی انسان را مورد خطاب قرار می‌دهند و او را تشویق می‌کنند که بدانها عمل کند تا محیط زیست سالمی داشته و بتواند زندگی خوب و شایسته‌ای را در آن دنبال کند ولی از آنجا که در دیدگاههای بشری، هیچ ارتباط روانی و معنوی میان محیط زیست و انسان در نظر گرفته نمی‌شود جز آنکه محیط زیست اسباب زندگی و بقای وی را فراهم می‌آورد، همهٔ قوانین و پیشنهادها از سوی انسان، مورد عنایت جدّی قرار نمی‌گیرند و پاس داشته نمی‌شوند و به علاوه کوشش‌های بین‌المللی در حمایت از محیط زیست نیز همواره گرفتار ملاحظات سیاسی است. مثلاً در کنفرانس جهانی کیوتو برای حمایت از محیط زیست، این منطق حکمروا بود که ثروتمندان نمی‌توانند از شیوهٔ زندگی و ناز و نعمتی که در آن قرار دارند، دست شویند حتی اگر به بهای [تخریب] آب و هوای زمین و آیندهٔ خود زندگی باشد. آمریکا سردمدار این منطق بود حال آنکه این کشور، مسؤول یک چهارم آلودگی‌های ناشی از صدور گازهای آلوده کننده [گلخانه‌ای] به محیط زیست است؛ این گازها زندگی را با خطرات شدیدی مواجه می‌سازند.[1] و تنها وسیله‌ای که می‌تواند این خطرات را از ما دور سازد کاستن ۵۰ تا ۶۰ درصدی از صدور گازهای فعلی طی قرن جاری است ولی آمریکا هرگونه کاهشی در صدور و رهاسازی این گازهای خطرناک در محیط زیست، را ـ تا زمانی که کشورهای در حال رشد گام مشابهی برنداشته‌اند ـ ردّ می‌کند. پاسخ این کشورها آنست که آنها نباید مسئولیت حل

۱ـ از جمله این خطرات: گرما، خشکی‌ها، طوفان‌ها وسیلاب‌ها و تندبادها و آتش‌سوزی‌هایی است که هم اکنون بخش اعظم کرهٔ خاکی ما را دربرگرفته است.

مشکلی را برعهده داشته باشند که کشورهای ثروتمند باعث آن بوده‌اند و غرب می‌تواند از میزان مصرف فوق‌العاده زیاد انرژی خود بکاهد حال آنکه کشورهای در حال رشد برای ریشه‌کنی فقر گستردهٔ مردم خود، نیازمند بهره‌گیری از انرژی بیشتری هستند.

منافع کشورهای ثروتمند همواره مانعی بر سر وحدت بخشیدن به دیدگاههای جهانی نسبت به محیط زیست و وضع آب و هوا و نیز توسعهٔ نهادهای بین‌المللی است که برای همین منظور تأسیس یافته‌اند.[۱]

برخی پژوهشگران برآنند که حل مشکلات فوق العاده پیچیده و بسیارخطرناک محیط زیست مستلزم همکاری افراد با یکدیگر از یک سو و همکاری افراد و دولت‌ها با همدیگر از سوی دیگر و در تمامی سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی است. شایسته است که این حرکت با آگاهی بخشی به مردم و فرهنگ‌سازی و شرح خطراتی که آنانرا تهدید می‌کند و نیز تدوین قوانین ویژهٔ حمایت از محیط زیست و چگونگی رعایت و احترام و اجرای این قوانین از سوی توده مردم و نیز اتخاذ تصمیمات سیاسی در راستای حمایت از محیط زیست و گزینش بهترین جایگزین‌های اقتصادی برای پاسداری از محیط زیست و حفظ آن آغاز گردد.[۲]

دیدگاه بشری در حل مشکلات محیط زیستی می‌کوشد پیش از آنکه به خود انسان توجه داشته باشد به محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند توجه کند و این به رغم صحبت‌هایی است که از حقوق وی و لزوم تضمین سطح زندگی شایسته‌ای برای او بمیان می‌آورد؛ با این وجود، تدوین قوانین و صدور مقررات و ارایهٔ پیشنهادهای مربوطه هرگز به پایان بخشیدن به تجاوزات مکرّر به محیط زیست نیانجامیده است.[۳]

۱ـ نگاه کنید به: "البیئة کرة نارّیة یتقاذفها الاغنیاء و الفقراء" مجلة الخیریة، شماره رمضان سال ۱٤۱۸هـ.ق.

۲ـ نگاه کنید به: "هذه الصناعة و سمومها"، مجلهٔ "العربی" (کویت) ؛ شماره۲٤۳.

۳ـ نگاه کنید به: "القوانین وحدها، هل توقف البلطجة البیئیة؟"، روزنامهٔ مصری "الأهرام"، ۲۰ژوییه ۱۹۹۸م.

زیرا احترام به قوانین و توصیه‌ها، بخشی از احترام به آدمیت انسان و برآوردن نیازهای اساسی اوست و مادام که این انسان از حقوق مشروع خویش برخوردار نیست و مادام که روابط بین‌المللی با برابری و عدالت، بیگانه است و مادام که ثروتمندان سعی دارند بدون رعایت حقوق دیگران، ثروت‌های خود را دو چندان سازند، انسان به هیچ قانونی احترام نمی‌گذارد و پای‌بند هیچ توصیه‌ای نیست و هیچ پیشنهادی را به مورد اجرا نمی‌گذارد. این نکته، برنامه سازمان ملل برای محیط زیست را به تدوین برنامهٔ جدیدی برای حمایت از محیط زیست سوق داد؛ این برنامهٔ رهایی از فقر و ساخت و سازهای غیرمجاز گسترده در شهرها بود زیرا بالا بردن سطح زندگی افراد و سمت و سو دادن به زندگی و توجیه آنان، نتایج مثبتی در حمایت از محیط زیست به‌دنبال خواهد آورد.

ولی ابزارهای دیدگاه اسلامی برای پرداختن به مشکلات محیط زیست، عبارت از آنست که این دیدگاه در وهلهٔ نخست همهٔ کوشش‌های بشری در راستای تحقق خیر و نیکی برای انسان را ارج می‌نهد و در همهٔ پیشنهادها و قوانین مربوطه، کوشش‌هایی نسبتاً مناسب برای حمایت از محیط زیست می‌بیند ولی با اینحال نمی‌پذیرد که این کوشش‌ها جدای از اصول دینی و مذهبی باشد زیرا پیونددهی آن تلاش‌های بشری با اصول دینی، به آنها حرمت پای‌بندی لازم و انگیزه‌های درونی برای اجرای آنها می‌بخشد.

در دیدگاه اسلامی، محیط زیست هدیه‌ای الهی است که در اختیار انسان گذارده شده و مردم در فرصت‌های بهره‌گیری از آنچه خداوند در اختیارشان نهاده است، با یکدیگر برابرند و لذا همگی به یکسان در برابر حفظ و پاسداری از این هدیهٔ الهی، مسئولند. محیط زیست امانتی است که در اختیار ایشان گذارده شده و آنها وظیفه دارند برای حمایت و پاسداری از آن هرکاری انجام دهند و هیچ یک کوشش نکند به بهای آسیب رساندن به حقوق دیگران، نعمت‌های الهی را تنها ویژهٔ خود گرداند و

اینکه میانه‌روی و تعادل، اساس برخورد با منابع طبیعی و نعمت‌های خدادادی باشد.

دیدگاه اسلامی نسبت به محیط زیست و به رغم داشتن چنان گرایشی در نگاه به محیط زیست، در پرداختن به مشکلات محیط زیستی، بر این قاعده تکیه دارد که دور ساختن مفاسد، مقدم بر جلب منافع است و در صورت تعارض، منافع عمومی مقدم بر منافع خصوصی است و هر رفتار بشری که حاصلش در تناقض با اهداف و آماج‌های شریعت است حرام می‌باشد حتی اگر در اصل، جایز شمرده شده باشد.

این دیدگاه در حل مشکلات محیط زیستی، تنها به اجرای قواعد اصولی ویژهٔ رعایت منافع [همگانی] و منع انحراف از کاربرد حق و رفع بهانه‌ها بسنده نمی‌کند و ابزارهای پیشگیرانه و نیز درمانی دیگری را به آن می‌پیوندد.

این ابزارهای پیشگیرانه شامل دوری از ارتکاب گناه و پای‌بندی به طهارت معنوی و عینی می‌شود؛ همچنانکه ابزارهای درمانی نیز شامل بهره‌گیری از هر وسیله مشروع برای رهایی از بیماری‌های گوناگون و نیز قوانین و مقرراتی در راستای مسئولیت‌پذیری کسانی است که موجب زیان به دیگران می‌شوند؛ ولی امر مسلمانان نیز وظیفه دارد در حق افرادی که به فساد می‌پردازند، حکم خداوندی را پیاده کند.

دیدگاه اسلامی از این نظر و با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاهی واقعگرایانه و عملی و مبتنی بر جنبه‌های نظری و عملی و فکری و رفتاری است و بیش از تکیه بر انگیزه‌های خارجی، بر انگیزه‌های درونی (داخلی) تکیه دارد لذا مجازاتها در اسلام، همواره جنبهٔ استثنا بر قاعده و اصلی دارند که عمدتاً پای بندی فردی و درونی به آموزه‌های اسلام و نه از ترس قدرتهای بشری و اطاعت خداوندی است که بر روی زمین و در آسمانها، هیچ امری بر او پنهان نیست.

مجازاتها در اسلام، کسانی را بازمی‌دارند که فطرتشان فاسد گردیده و ایمانشان ضعیف شده و شیاطین بر آنها چیره گشته‌اند و بدین ترتیب بر خود و دیگران ستم روا داشته‌اند و بنابراین گریزی نبود که عقاب الهی بر آنان نازل شود تا مگر از گناهان و

منکراتی که مرتکب می‌شوند، دست شویند و مجازاتشان، پاک کننده گناهان و کفاره‌ای برای آنها و عبرت و پندی برای دیگران باشد.

علاوه بر آنچه گفته شد، دیدگاه اسلامی در برخورد با مسئله محیط زیست بر پیوند میان احکام تکلیفی و جلوه‌های هستی، انگشت می‌گذارد تا این جلوه‌ها در اذهان رسوخ یابد و دانسته شود که این جلوه‌ها علاوه بر اینکه نعمتی در اختیار انسانند ابزاری برای تقرّب و طاعت الهی‌اند و انسان را به یاد آفریدگارش می‌اندازند و انسان وظیفه دارد که به آنها احترام بگذارد و در بهره‌برداری از آنها، از حدود شرعی فراتر نرود که در غیر اینصورت، عصیان ورزیده و عصیان راهی به فساد نفس و جلوه‌های هستی، بشمار می‌رود.

زمانی می‌توان گفت که امت اسلامی بهترین امت در میان مردم است که بر روی زمین، به عمل صالح و نیکو بپردازد. عمل صالح نیز آنست که نیرومندی امت درهمهٔ عرصه‌ها را بدنبال داشته باشد؛ حمایت ازمحیط زیست یا جلوه‌های هستی، در رأس اعمالی است که امت را از تجاوز به آنها، حمایت می‌کند و از آن امتی می‌سازد که در هرجا، بتواند با طغیان مقابله کند و سخن خداوند را فراتر از هرچیز و سخن کافران را فروتر از هرچیز قرار دهد.

مقایسه میان دیدگاه بشری و دیدگاه اسلامی [نسبت به محیط زیست] این نتیجه را می‌دهد که دیدگاه اسلامی برخورد واقعگرایانه‌ای با نفس بشری می‌کند و آنرا با آداب و آموزه‌هایی، تهذیب می‌نماید و در راستای پاسداری از نعمت‌های الهی و عدم تجاوز به آنها راهنمایی می‌کند تا رفتاری متعهدانه و برگرفته از درون و صادقانه داشته باشد که اگر در این مورد کوتاهی کرد گرفتار عقابی می‌شود که او را از راه خطا باز می‌دارد و به راه صوابی می‌کشاند که از آن فاصله گرفته بود حال آنکه دیدگاه بشری، هیچ پیوند معنوی میان محیط زیست و انسان قایل نیست تا انسان را به احترام و عدم تجاوز به محیط زیست سوق دهد و او را بر آن دارد تا منافع جمعی را بر منافع فردی

خویش، اولویت بخشد، به همین دلیل است که پیشنهادها و قوانین ویژهٔ محیط زیست به رغم کارایی خود، در میان بسیاری از کشورها و افراد، گوش شنوایی نمی‌یابند و این بدان معناست که خطر مشکلات محیط زیستی و به رغم کوشش‌های بعمل آمده برای رهایی از آنها یا کنترل آسیب‌های آنها، روز به روز افزونتر و شدیدتر می‌شود و این خود هشداری است که اگر عنایت الهی رفیق راه بشریت نشود و مردم به قوانین خالق هستی و در پاسداری از محیط زیست و احکام شرع مربوطه روی نیاورند، مشکل محیط زیستی بسیار خطرناکی، بشریت را تهدید می‌کند.

دیدگاه اسلامی در برخورد با مشکلات زندگی، از تمامی تجربه‌های بشری در راستای درمان این مشکلات استقبال می‌کند ولی درمان آن منحصراً براساس آنست که [بپذیریم که] انسان جانشین خدا بر روی زمین و مکلف به آبادانی آنست و هرآنچه که مانع از تحقق این آبادانی به صورت شایسته‌ای که باید باشد، گردد به مثابهٔ افساد بر روی زمین است و انسان وظیفه دارد با این فساد رویارویی کند و اگر چنین نکند، عاصی و مسؤول شمرده می‌شود و لذا می‌توان نتیجه گرفت که همهٔ احکام اسلامی به تنهایی دوا و درمان همهٔ بیماری‌های زندگی بشمار می‌روند و چه درست گفته خداوند متعال در این آیه: «**ونزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا**» (سورهٔ اسراء ـ۸۲) (و از قرآن آنچه برای مؤمنان شفا و بخشایش است فرو می‌فرستیم و بر ستمکاران جز زیان نمی‌افزاید.)

خلاصه اینکه دیدگاه اسلامی، ضمن پذیرش اینکه محیط زیست منبع زندگی است و حمایت از آن برای بقای نوع انسان بر همگان فرض است برآنست که محیط زیست، نعمتی الهی و در اختیار انسان است و این معنا رابطهٔ مودّت آمیز و سرشار از الفت و مهری را میان انسان و محیط زیست بدنبال دارد که او را بر آن می‌دارد تا نسبت به هر اقدامی که باعث خرابی و آسیب به محیط زیست می‌شود خودداری ورزد زیرا آنرا کفران نعمت می‌داند و معتقد است که کفران نعمت، نعمت از کف بیرون می‌کند.

پیوند روانی میان انسان و محیط زیست در دیدگاه اسلامی که برآنست که هر دو از آفریده‌های خدا هستند و انسان سَروَر هستی است و برای او بوده که حضرت حق همهٔ موجودات آسمانها و زمین را آفریده است، رابطهٔ میان انسان و محیط زیست را رابطهٔ دو موجودی ساخته که هر دو خداوند را می‌پرستند و حمد و سپاس می‌گویند هرچند انسان تسبیح و ستایش و حمد و ثنای دیگر موجودات را درک نمی‌کند.

این رابطهٔ روانی و معنوی، باعث می‌شود برخوردهای انسان با موجودات پیرامونی خود، برخوردی مبتنی بر طاعت و عبادت الهی (در صورتی که طبق شریعت الهی بود) یا تصرف عصیان آمیز و کفران نعمت باشد (اگر از راه درست منحرف شده باشد)؛ دیدگاه بشری با چنین چیزی بیگانه است زیرا ارزش‌های تمدن معاصر، عبادت و پرستش الهی را در چارچوب مشخصی که تنها در پرستشگاهها انجام می‌شود، می‌شناسد و برآنست که اگر انسان از این عبادتگاهها خارج شد دیگر آن احساسی که اطاعت الهی را در همهٔ گفته‌ها و کردارهایش حاکم بداند، ندارد.

شالوده‌های دیدگاه انسانی نسبت به محیط زیست از این قرارند:

یکم: آنچه که همهٔ موجودات جهان هستی و پیشاپیش آنها انسان را به یکدیگر پیوند می‌دهد ایمان به خدای یگانه و آفریدگار انسان و هستی است و جملگی ستایش و سپاس خدای می‌گویند و او تنها معبود است و جز او معبودی نیست.

دوم: جهان هستی، هدیه‌ای الهی و در اختیار انسان است و او را خدمت می‌کند و وی را فرامی‌خواند تا همهٔ توانایی‌های فکری خود را برای تأمل در آیات خداوندی در جهان هستی برای رسیدن به شناخت خالق یگانه، بکار گیرد.

سوم: سرشار از تعادل و الفت و هماهنگی میان انسان و جهان هستی است؛ این‌دو به لحاظ تضرّع به درگاه الهی و به لحاظ احساسات و عواطف و رابطه‌ای که میان آنها برقرار است و همچون رابطهٔ موجودات زنده با یکدیگر و رابطهٔ دو موجود عاقل،

تفاوتی با یکدیگر ندارند.

چهارم: انسان خود را مقید به رعایت حدود شرعی در بکارگیری توانایی‌های خود در بهره‌گیری از جهان هستی و حمایت و پاسداری از آن می‌داند.

پنجم: احکام اسلامی تماماً براین نکته تأکید دارند که رابطهٔ انسان با جهان هستی، رابطهٔ مستحکمی است و در آن جلوه‌های هستی بویژه در عرصهٔ عبادات، محکمترین روابط را با این احکام دارند.

ششم: شکر نعمت اقتضا می‌کند که نعمت را آنچنان که خداوند فرمان داده درنظر گیریم و جهان هستی برای انسان، نعمت پرارجی است و شکرانهٔ این نعمت جز با بهره برداری نیکو از آن و رعایت حقوق دیگران در آن، عملی نیست.

هفتم: بدرفتاری با هستی و تجاوز به جلوه‌های آن در خشکی و دریا و فضا، جنایت زشتی است که کنندهٔ آنرا در دنیا و آخرت گرفتار هلاک و تباهی می‌سازد لذا حمایت از هستی به مفهوم اطاعت و عبادت [الهی] است و تجاوز به آن، در حکم گناه و معصیت اوست.

این شالوده‌ها ـ که حاکم بر روابط انسانند ـ سه پیامد دارند:

یک: حمایت از محیط زیست بمفهوم گستردهٔ آن یک وظیفهٔ دینی است و بی‌توجهی به این امر در حکم تجاوز به موجودی است که در خدمت انسان قرار داده شده است و این تجاوز مستوجب مجازات سخت و بازدارنده به منظور حفظ آن بگونه‌ای است که خداوند متعال آنرا شایستهٔ زندگی درنظر گرفته است.

دو: سنت شریف نبوی در احادیث بسیاری تأکید کرده که محیط زیست در همهٔ اشکال آن، موجود زنده‌ای است که خدای را می‌پرستد و شایسته است که انسان در برخورد با آن، برخورد موجود زنده با موجود زنده‌ای داشته باشد نه آنکه آنرا حیوان، نبات یا جماد در نظر گیرد و بدین ترتیب این نوع برخورد، شامل ارزش‌های انسانی و اخلاق اسلامی که زیان دیدن و زیان رساندن در آن راهی نیست، می‌گردد.

سه: تمدن به مثابهٔ درهم‌آمیزی کوشش‌های بشری با آنچه که خداوند در جهان هستی مسخر انسان ساخته است، در صورتی که در خلاقیت‌ها و جهت‌گیری‌های خود پای‌بند سنت‌های الهی باشد، تمدنی انسانی خواهد بود که بشریت را اعتلا می‌بخشد و زندگی و کرامت وی را پاس می‌دارد؛ تمدن اسلامی چنین بود و از این نظر در ارزش‌ها و رسالت خود منحصربفرد بود و به تنهایی، طوق نجات بشریت از طوفان ماتریالیسم معاصری بشمار می‌رود که گرانبهاترین داشتهٔ انسان را از وی سلب کرد و او را به ویران سازی خود و محیط زندگیش، سوق داد.

نگاه فراگیر

به سیرهٔ نبوی

دکتر محمدعلی آذرشب

استاد دانشگاه تهران

نگاه فراگیر به سیرهٔ نبوی

تصمیم "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" مبنی بر برگزاری کنفرانس سالانه خود با نام "رسول خدا(ص)"، تصمیم بسیار درستی است زیرا سال ۱۳۸۵هجری خورشیدی به نام "پیامبراعظم(ص)" نامیده شده و سیره و زندگی پیامبراکرم سرشار از درس‌هایی در وحدت و نزدیکی دلهاست و اگر آنها را در عمل به اجرا بگذاریم، می‌تواند از ما امت یگانه‌ای بسازد که از تمامی اختلاف‌های کوچک فراتر می‌رود و هدفها و آماج‌های بزرگ اسلامی را نشانه می‌گیرد.

در موسم حج گذشته در "مکه مکرمه" که محل برگزاری سمینار بزرگ حج با عنوان: "آسان سازی فرایض حج" بود، حضور داشتم. سخنرانان همگی اتفاق نظر داشتند که آسان سازی، یک اصل فقهی است که همه شعائر دین از جمله مناسک حج را دربر می‌گیرد و در این راستا به این گفته پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کردند که بارها و بارها آنرا در حجة الوداع بر زبان راند: «انجام ده و نگران مباش» "افعل و لاحرج".[1]

هر یک از شرکت کنندگان در این سمینار، تصویری از حج صحابه و تابعین و شیوه‌های آسان سازی مناسک حج از سوی ایشان را ارایه می‌دادند و در کنار آن به حجّ کنونی مسلمانان و هجوم و ازدحام در جمرات و رمی جمرات و حوادث دردناک

۱ـ نگاه کنید به کتاب: "افعل و لاحرج" نوشته "سلمان بن فهد العودة" و با معرفی سه تن از بزرگان، چاپ دوم ۱۴۲۷هق از سری انتشارات "الاسلام الیوم" (اسلام معاصر)، ریاض، عربستان سعودی.

ناشی از آن طی سال‌های گذشته می‌پرداختند و به فتواهایی اشاره داشتند که حج و مناسک آنرا دشوارتر کرده و بر حجم ازدحام و تراکم جمعیت و شلوغی‌ها و پیامدهای آن می‌افزایند.

در یکی از نشست‌های این سمینار، سؤالی داشتم که یکی از برادران حاضر، آنرا کلید مشکلات کنونی ارزیابی کرد.

پرسیدم: علت چیست که شیوه آسان سازی صحابه، اینک و از سوی ما به شیوه دشوارسازی، تبدیل گشته است؟ آیا این امر ریشه فرهنگی ـ تمدنی ندارد و عبارت از آن نیست که نسل اولی که پایه‌های آن از سوی پیامبر خدا (ص) گذارده شد برای خود اهداف بزرگ و آماج‌های والایی در نظر گرفته بود و مهمترین خواسته آن تحقق رضای الهی از راه تحقق آن اهداف و آماج‌ها بود، حال آنکه زندگی کنونی مسلمانان، از تمامی آن هدف‌ها و آماج‌های بزرگ تهی شده و رضای الهی را تنها در اشغال ذهن و فکر و فقه خود به مسایل طهارات و نجاسات و نحوه حرکت دادن انگشت در نماز و بهنگام رمی جمرات، جستجو می‌کنیم؟!

این پرسش، باعث درنظر گرفتن بندی در صدر بیانیه پایانی در خصوص ضرورت بررسی و مطالعه حج در چارچوب فراگیر فرهنگی ـ تمدنی گردید و احتمالاً عنوان سمینار آینده نیز از همین بند، برگرفته شود.

این حقیقت یعنی ضرورت بررسی و مطالعه سیره مبارک نبوی از نگاه فراگیر و در چارچوب برنامه تمدنی اسلامی را مایل بودم که در این کنفرانس مطرح سازم تا شاید به یاری خداوند متعال به صورت مصوبه و برنامه کاری دست اندرکاران این کنفرانس پس از آن مورد پیگیری قرار گیرد.

برای توضیح آنچه بیان شد، یادآور می‌شوم که هدف اول اسلام، "احیاء" (زندگی بخشی) است: «**یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم**» (سوره انفال ـ۲۴) (ای مؤمنان، ندای خداوند و پیامبر را هرگاه شما را به چیزی فراخوانند که به شما زندگی می‌بخشد، اجابت کنید...) و آوردن ذکر پیامبر پس از خداوند، خود

تأکیدی بر شیوه زندگی‌بخش سنت رسول خدا (علیه افضل الصلاة والسلام) است.

زندگی، رشد و نمو و حرکت تکاملی دارد؛ نسل اول اسلامی نیز چنین برداشتی از زندگی داشت و بر این اساس در همه گستره‌های زندگی خود، حرکت افقی و عمودی گسترده‌ای داشت و سرتاسر جهان آن‌روز را در بر گرفت و آن‌را به اندیشه و خلاقیت و تولید، برانگیخت؛ عظمت این حرکت را زمانی درک خواهیم کرد که زندگی اعراب پیش از اسلام را ـ که از هیچ‌گونه پیشرفت و تکامل و حرکت پیش رونده‌ای برخوردار نبود وتکراری وباصطلاح حرکتی درجا بشمار می‌رفت ـ با زندگی اعراب پس از اسلام، مورد مقایسه قرار دهیم.[1]

این حرکت همه جانبه و تکاملی، منجر به شکل گیری تمدنی شد که همه جهانیان به عظمت و برجستگی انسانی آن اذعان دارند. از این‌رو شایسته است که عمل به این سنت پیامبرخدا(ص) در جامعه‌های ما براساس زندگی بخشی آن، صورت گیرد؛ این تنها زندگی بخشانند که پای‌بند سنت شریف نبوی بشمار می‌روند و کسانی که به نام سنت نبوی، گرفتار و در بند اختلاف‌های حاشیه‌ای و فرعی هستند، هرگز "زندگی بخش" نیستند و شیوه آنها نیز برگرفته از روش‌های سنت شریف نبوی بشمار نمی‌رود.

از آنجا که به پرسش خود در سمینار بزرگ حج اشاره کردم، بی‌مناسبت نیست چکیده‌ای از سخنرانی خود دریکی از نشست‌های آنرا ـ که در منی برگزار گردید ـ خاطرنشان سازم؛ دست اندرکاران از من خواستند، درباره برادری اسلامی، صحبت کنم، در این راستا نخستین نکته‌ای که به ذهنم خطور کرد، مفهوم این آیه شریفه بود: **«ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين»** (سوره الحجر ـ۴۷) (و آنچه کینه است از دل آنان می‌زداییم و برادروار بر اورنگ‌هایی روبه‌رو می‌نشینند.)

این آیه کریمه، البته درباره اهل بهشت سخن می‌گوید ولی اشاره مهمی به این نکته دارد که برادری در پرتو "زدایش کینه از سینه‌ها"، تحقق پذیر است و این حقیقت در این دنیا نیز دارای مصداق‌هایی است.

۱ـ نگاه کنید به: "الدراسة القرآنية"، "شهيد محمد باقر صدر"، "مركز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر"، قم ۱۴۲۱هـق.

وظیفه و مأموریت نخست پیامبراکرم (ص) نیز چیزی جز این نبود: «**یضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم**» (سوره اعراف ـ۱۵۷) (... و بار تکلیف‌های گران و بندهایی را که بر آنها بسته بود از آنان برمی‌دارد...)، این بارهای گران، همان قید و بندهایی است که مانع از حرکت انسان و مجموعه بشریت در مسیر کمال و زندگی خویش می‌گردد . بارها و بندها، زندگی را به مرگ و حرکت را به سکون و تکامل را به تکرار و پیشرفت را به درجا زدن، تبدیل می‌کنند.

بندها و بارها، طبیعت همان گلی را دارند که انسان از آن آفریده شده است، اگر از حدّ معینی افزونتر شوند "دم الهی" دراین وجود ارجمند را از وی سلب می‌کنند.

بندهای موجود در زندگی بشری و بنابر شرایط تاریخی و معیشتی آن، انواع گوناگونی دارند، امروزه شاهد بندهایی چون: ملی‌گرایی، فرقه‌گرایی، حزبی گرایی، قبیله‌ای و عشیره‌ای و دیگر انواع بندهایی هستیم که در زندگی ما ریشه دوانیده و جملگی آنها، بندها و زنجیرهای خودخواهی و خودپرستی بمنظور پراکندن امت ما و قرار دادن آن به‌مثابهٔ طعمه‌ای برای غارتگران و سفره‌ای برای چپاولگران است.

ناگفته پیداست که شیوه و روش پیامبر اکرم (ص)، برخورد و نفی قاطعانه این بندها بود، آن‌حضرت با قدرت تمام در برابر هرگونه چارچوب قبیله‌ای ـ که در پی بازسازی تعصب‌ها و نزاع‌های جاهلی بود ـ ایستادگی می‌کرد و هرگونه تعصب قومی یا نژادی را بشدت پاسخ می‌گفت. از جمله محورهای شیوه تمدنی و نگاه فراگیر به سیره نبوی، پذیرش [ارزش‌های] دیگران بود؛ این سیره، هرآنچه نیک و پسندیده در میان اعراب جاهلی بود تأیید کرد و هرگز همه چیزشان را یکجا زیر سؤال نبرد؛ همین شیوه، از سوی صحابه و تابعین نیز در برخورد با ملل دیگری که وارد اسلام شدند، پی گرفته شد.

از دیگر محورهای این شیوه، واداشتن به آموختن و آموزش و اندیشه و کار و تولید و کوشش در جهت خودکفایی بود.

از دیگر محورهای این شیوه و ای بسا مهمترین آنها، ایجاد احساس عزت و

ارجمندی در دل انسان مسلمان و بطورکلی همه مسلمانان بود؛ مایلم تأمل بیشتری بر این نکته داشته باشم زیرا برآنم که از جمله پایه و اصل‌های همه اصول این است و تا حدّ زیادی، از زندگی مسلمانان فاصله گرفته و به همان میزان، از سوی دشمنان به کمین نشستهٔ ایشان، هدف قرار گرفته است. توجه و اهمیت فوق العاده سنت نبوی به کرامت و ارجمندی انسان و حرمت و عزت او، بر کسی پوشیده نیست؛ متون احادیث و سیره شریف نبوی سرشار از گرامیداشت وجود انسان طی مراحل جنینی، کودکی، جوانی، سالمندی و حتی مرگ وی، اعطای همه گونه اختیاری به انسان است تا مبادا خوار و ذلیل گردد و نهی از هرگونه عملی که حرمت و ارجمندی انسان را خدشه‌دار سازد و توهینی به وی روا دارد حتی اگر این عمل در شمار واجبات باشد و نیز هرگونه اقدامی در جهت عزت و بزرگواری اسلام و مسلمانان و اجتناب از هر عملی است که در آن توهین به اسلام و آسیب رساندن به آوازه و آبروی مسلمانان، نهفته باشد.

صحابه پیامبراکرم و تابعین و ائمه اهل بیت همگی به همین شیوه عمل کردند و همین روش را در پیش گرفتند؛ آنها برای پاسداشت کرامت و ارجمندی مسلمانان و محافظت از روح عزت و شرف جامعه اسلامی، همه گونه فداکاری کردند و از هیچ کوششی دریغ نورزیدند تا سرانجام شعار: **"هیهات منا الذلة"** به چکیده انقلاب حسین و انقلابیون مکتبی در طول تاریخ تا کنون، تبدیل گردید.

این تأکید فراوان بر عزت و ارجمندی انسان در پیوند با همان "زندگی بخشی" است که از آن سخن گفتیم؛ انسان ارجمند و عزیز، زنده و انسان خوار و ذلیل، مرده است. بنابراین مسئله فراگیر و تمدنی و در ارتباط با حرکت تکاملی انسان است.

چنانچه به‌دنبال تفسیر و تبیین این امر در پرتو دیدگاه اسلام به انسان باشیم، مسئله از این قرار است که ارجمندی و عزت انسان به معنای حرکت وی به سوی عزیز مطلق یعنی خداوند عزوجل است و خواری و ذلت وی، به مفهوم بازماندن از چنین حرکتی است در دیدگاه اسلامی، انسان آفریده شده تا به سمت الگوی کمال مطلق خود یعنی خداوند سبحان حرکت کند.

و از آنجا که عزت و ارجمندی، عین زندگی است، جامعه‌ای که احساس ارجمندی می‌کند اعضای آن چون یک پیکر بهم پیوسته و در پیوند با یکدیگرند به‌گونه‌ای که [به گفته شیخ اجل سعدی] چو عضوی به درد آورد روزگار ـ دگر عضوها را نمانند قرار، حال آنکه جامعه خوار و ذلیل، جامعه پراکنده و گسسته‌ای است؛ پراکندگی و گسیختگی نیز حتماً به درگیری و نزاع می‌انجامد چون به رغم ظاهر یکدست و یگانه آن، فاقد وحدت ارگانیک است.

از اینجاست که نتیجه می‌گیریم برنامه تقریب مذاهب یا ملت‌ها یا خلق‌ها در فضایی مالامال از خواری و ذلت، شانسی برای موفقیت ندارد. حتماً باید روح عزت و ارجمندی در دل افراد این جامعه حاکم باشد تا چنین برنامه‌ای قرین موفقیت گردد. تنها با یک نگاه به وصیت نامه امام خمینی، برای ما روشن می‌شود که این رهبر راحل چه میزان به عزت و بزرگواری امت اسلام توجه داشت.

چه بسا بیراه نباشد اگر یادآور شویم درگیری‌ها و جبهه‌گیری‌های فرقه‌ای که امروزه در عراق جریان دارد در حقیقت، حاصل سالهای متمادی به خواری کشاندن ملت عراق اعم از سنی و شیعه و حتی اعضای حزب بعث و حتی نزدیکان رئیس جمهور سابق عراق و خواری و ذلت دیرین‌تری در تاریخ عراق است که سابقه آن به دوره عثمانی نیز می‌رسد.

در اینجا، اندکی نیز به کوشش‌های خوار ساختن و تحقیر امت اسلامی در دوران کنونی می‌پردازم؛ امت اسلامی از قرن‌ها پیش بدین‌سو و بر اثر طغیان نظام‌های حکومتی در آن و در پی یورش‌های متوالی که از سوی "غزان"، "مغولان و صلیبی‌ها" بر آن صورت گرفت، احساس خواری و ذلت کرد ولی ذلت بزرگتر، هنگامی بود که جهان اسلام در برابر یورش غرب، سقوط کرد . در برابر این یورش، جهان اسلام گرفتار شکست نظامی و درونی گردید و تأسیس دولت صهیونیستی در قلب جهان اسلام، این خواری و ذلت را تثبیت کرد که همچنان ادامه دارد.

یکی از گونه‌های خواری و ذلت، از دست دادن و سوزاندن فرصت‌ها و تبدیل آنها

به چالش است؛ هر فرصتی که برای کسب عزت و بازیافت ارجمندی جهان اسلام فراهم آید، به سرعت از دست می‌رود و نگاه یا برخورد فرقه‌ای از جمله برجسته‌ترین عامل مصادره آن، بشمار می‌رود . تجربه انقلاب اسلامی در ایران، هنوز هم تازه است، پیروزی این انقلاب، موجی از عزت و سربلندی پدید آورد و می‌رفت که به امت اسلامی، زندگی تازه‌ای بخشد ولی محاصره شد و تحت عنوان مبارزه با "فارس‌های آتش‌پرست" جنگ خانمانسوزی بر آن تحمیل گردید، در افغانستان نیز شرایط بسیار مناسب و ایده‌آلی برای بازیابی عزت اسلامی و بدنبال پیروزی گروههای اسلامی بر دومین ابرقدرت جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق، فراهم آمد ولی این پیروزی را تبدیل به فاجعه‌ای برای این کشور فلک زده کردند؛ در عراق نیز شرایط به گونه‌ای فراهم شد که گروهی جوان و ایمان آورده به خدای خود که در مکتب شهید صدر (قدس سره) پرورش یافته بودند و کاروانی از شهدا را در راه عزت امت خود تقدیم کرده بودند، زمام کارها را در این کشور بدست گیرند ولی تحت عنوان جنگ با "صفویان"، با جنگ ویرانگری روبرو شدند که هنوز هم ادامه دارد. در لبنان نیز مقاومت اسلامی یکی از پرشکوهترین پیروزی‌ها در تاریخ مسلمانان را بر ستمگرترین دشمن خود رقم زد ولی این پیروزی ـ که خود صهیونیستها هم بدان اذعان داشتند ـ از سوی گروه‌هایی، نادیده گرفته شد و تبدیل به رویارویی فرقه‌ای گردید.

یکی از چهره‌های خوارسازی و تحقیر امت اسلام، چیزی است که در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای عرب زبان یا به دیگر زبان‌های جهان اسلام، برای جهان اسلام عرضه و به نمایش گذارده می‌شود . برنامه‌های این شبکه‌ها به گونه‌ای است که بیشتر به تثبیت تحقیر و اهانت به مسلمانان از طریق تضعیف روحیه آنها و عادی سازی کرنش در برابر دشمنان و نشان دادن چهره جهان اسلام به عنوان صحنه‌های نبرد خونینی که شب و روز به نام دین جریان دارد و صحنه خرافات و سحر و جادو و تکفیر و نفی یکدیگر به نام دین، منجر می‌شود؛ اینها همه، خواری و تحقیر مسلمانان را بدنبال دارد.

به همین دلیل، ما نیازمند برنامهٔ دیگری با بهره‌گیری از پروژه بررسی و مطالعه سیره شریف نبوی در چارچوب فراگیر و تمدنی ـ جهانی آن یعنی بررسی عزت و ارجمندی مسلمانان در سیره نبوی هستیم.

بررسی و مطالعه در این گستره، می‌تواند یاری رسان دست اندرکاران عرصه‌های تعلیم و تربیت و رسانه‌ها در گسترش فرهنگ عزت و ارجمندی مسلمانان باشد؛ ما همگی در برخورد با همسر، فرزندان، دوستان، دانشجویان و ارباب رجوع خود و با کسانی که همه روزه با آنها برخورد و داد و ستد داریم به این نوع برداشت نیازمندیم. مسئله عزت و ارجمندی، شالودهٔ تمدنی مهم و عامل زندگی بخش بزرگی است که اندیشه انسانی در طول تاریخ و از "افلاطون" گرفته تا "فوکویاما"، آن را درک کرده و به لزوم آن پی برده‌اند[1]، امید که مسلمانان نیز در این برههٔ زمانی، اهمیت آن‌را درک و آن‌را برای تقریب، برای زندگی و برای از سرگیری تمدنی خود، گریزناپذیر تلقی کنند.

۱ـ نگاه کنید به: "نهایة التاریخ والانسان الأخیر"، "فرانسیس فوکویاما"، مرکز الانماء القومی؛ بیروت (لبنان)، ۱۹۹۳م.

فلسفه وجودی پیامبر اعظم(ص)

و عصر جاهلیت

دکتر طوبی کرمانی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

فلسفه وجودی پیامبر اعظم(ص) و عصر جاهلیت

کلید واژه‌ها:

مقتضیات حجاز، جاهلیّت، دلایل بعثت،پیام رسالت، وظیفه رسالت، پیامبر رحمت، فلسفه خاتمیت.

شاید در آغاز بحث، زیباترین وجامع‌ترین کلام برای تبیین فلسفه وجودی و بعثت پیامبر اکرم(ص)، فرمایش حضرت علی(ع) باشد به این بیان که قبل از بعثت پیامبراعظم(ص)، هنوز بشریت در یک نادانی ویک نافرمانی مفرط بسر می‌برد ونیازمند به یک رحمت دوباره بود: **"ان الله سبحانه بعث محمدا نذیرا للعالمین ومهیمنا علی المسلمین، فلما مضی تنازع المسلمون الامر من بعده"**

همانا خداوند سبحان، محمد (ص) را برانگیخت تا جهانیان را از نافرمانی او بیم دهد و گواه پیامبران پیش از خود گردد. (نهج البلاغه ـ نامه ٦٢)

جهان پیش از بعثت، آیینه تمام نمای نادانی‌ها، تعصب‌ها، بی‌رحمی‌ها، ریاست طلبی‌ها و خرافه‌ها بود و مهد تمام آلودگی‌ها و پلیدی‌های جهان، جزیرة العرب نام داشت. فساد و تباهی، حجاز را تبدیل به لجن زاری کرده بود که مردم در حال فرورفتن در آن بودند. جهل و نادانی، چنان جهان عرب را فراگرفته بود که زندگی مردم، پست‌تر و زشت‌تر از حیوانات جلوه‌نمایی می‌کرد. در این اوضاع نابسامان،

احتیاج به آیین سازنده و رهبری دلسوز در حیات بشریت کاملا احساس می‌شد. رهبری که مردم حیوان صفت را با رهنمودهای خویش، از گندابها و لجن‌زارها به سوی سعادت و کمال رهنمون سازد و نور ایمان به خداوند یکتا را بر دل‌های آن‌ها بتاباند.

انحرافات فراوان و مفاسد در جامعه آن روز، خود لزومی بر اعزام مربی بود که در حدود امکان، از انحرافات و کجروی‌ها بکاهد و با تنظیم قوانین روشن، چرخ‌های اجتماع را در مسیر صحیح به راه اندازد.

خداوند در آیه ۲۲ سوره بقره می‌فرمایند:

"کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه."

" مردم یک گروه بودند، پس خدا پیامبران را برانگیخت، در حالی که مژده دهنده و بیم رسان بودند و همراه آنها کتاب فرستاد تا میان مردم در آنچه که در آن اختلاف دارند، حکم کنند. "

و همچنین در سوره مبارکه احزاب آمده:

" ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین. " محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نیست، او را با این صفت نخوانید، صفتی که باید شما او را با آن صفت بخوانید و بشناسید اینست که او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.

اوضاع نابسامان عصر جاهلیت دلیلی بر نیازمندی جامعه به پیامبر اکرم(ص)

از جمله مشکلات عصر جاهلیت که مردم با آن مواجه بودند، عبارت بود از:

۱ـ جنگ و ناامنی که منشا و سبب اصلی تمامی آن‌ها، نادانی، تعصب بیجا، فقر و ریاست طلبی بود.

در مورد ناامنی زمان جاهلیت، امیرمومنان علی (ع) می‌فرمایند: میوه درخت جاهلیت، فتنه و آشوب بود، غذای مردم آن، مردار، لباس زیرش، ترس و لباس روی آن شمشیر بود.

۲ـ امتیازات طبقاتی و قبیلگی واختلافات طبقاتی زمان جاهلیت، در شبه جزیره بیداد می‌کرد و موجب بسیاری از جنایت‌ها و تباهی‌ها می‌شد. ثروتمند بر فقیر، عرب بر غیر عرب و سفید بر سیاه، فخر می‌فروخت و همین مطلب سبب از هم پاشیدگی اجتماع و در نتیجه تشکیل حکومت‌ها و جنایت‌های زورمندان زراندوز می‌شد. به همین شکل هر قبیله‌ای خود را برتر از دیگر قبایل می‌دانست و این باعث اصلی شکل‌گیری جنگ‌های خونین آن زمان می‌شد. اختلافات قبیله‌ای به حدی رسیده بود که دیگر خدا و معبودشان نیز یکی نبود و هر قبیله‌ای برای خود، خدا و بت مخصوصی را می‌پرستیدند و قرآن بیان زیبائی در تصویر این تفاخر و تکاثر طلبی دارد.

۳ـ فسادهای جنسی و بی‌عفتی در شبه جزیره به سرحد خود رسیده بود. ((نکاح ذوات الریات)) بین مردم رواج پیدا کرده بود و مردم از آن شرم و حیا نمی‌کردند. زنانی که خود را در اختیار هر فردی قرار می‌دادند، برای اعلام این مطلب پرچم‌هایی بر سردر خانه‌های خود نصب می‌کردند. گاهی این ازدواج‌های نامیمون منجر به تولد بچه‌ای می‌شد. این زنان برای تشخیص پدر مولود، مدعیان را به همراه قیافه شناسان گردهم می‌آوردند. قیافه شناسان کودک را شبیه هرکس تشخیص می‌دادند، بچه به او تعلق می‌گرفت. گاهی پول و زور، سرنوشت کودک را تعیین می‌کرد، که در این مورد می‌توان به "نابغه" زنی بی پرواشاره کرد که به اسارت درآمده بود.وی توسط عبدالله بن جدعان، خریداری و آزاد شد. ابولهب، امیة بن خلف، هشام بن مغیرة، ابوسفیان و عاص بن وائل با او آمیزش کردند. پس از مدتی فرزند پسری متولد شد و تمامی آن‌ها مدعی او شدند. با این که این طفل، از همه بیشتر به ابوسفیان شبیه بود، مادرش آن را متعلق به عاص دانست و این به خاطر کمک‌های مالی فراوانی بود که عاص به او می‌کرد.

٤ـ کشتن فرزند از رسم‌های پلید و بسیار زشت عصر جاهلیت بود که از ترس فقر و تهی دستی انجام می‌شد و زشت ترین شکل آن، زنده به گور کردن دختران بود که در آن زمان رسم شده بود، هنگامی که دختری متولد می‌شد، او را زنده به گور

می‌کردند و یا گردنش را می‌زدند و یا این که از بالای کوه به سمت پایین پرتابش می‌کردند تا بمیرد. خداوند در قرآن به این عمل شیطانی این گونه اشاره کرده است: (وقتی که به آن‌ها مژده داده می‌شد که همسرش دختر آورده، از این خبر چهره‌اش سیاه می‌شد و خشم و اندوه او را فرا می‌گرفت و این امر را از مردم پنهان می‌کرد و با خود می‌گفت: آیا او را با کمال ننگ و خواری نگه دارم و یا او را در زیر خاک پنهان سازم)؟

۵ـ بت پرستی؛ بت پرستی در جاهلیت بسیار رواج پیدا کرده و به اوج خود رسیده بود. هر قبیله‌ای برای خود بت‌هایی داشتند و آن‌ها را به شکل‌های مختلف می‌پرستیدند. تعداد این بت‌ها را تا ۱٦ هزار بت نوشته‌اند که تعداد ۳٦۰ بت در آنجا به تعداد روزهای سال، بت‌های معروف بودند و ۹ بت آن‌ها از بقیه معروف‌تر و بزرگ‌تر بودند که عبارتند از: ۱ـ یعوق ۲ـ نسر ۳ـ یغوث ٤ـ بعل ۵ـ ود ٦ـ عزی ۷ـ سواع ۸ـ لات ۹ـ منات. بت را به شکل‌های مختلف از سنگ و چوب و فلز و یا عاج می‌ساختند و به دور آن طواف می‌کردند و مقابل آن گوسفند و شتر قربانی می‌کردند. خانه کعبه پر از معبودهای سنگی و چوبی شده بود که به دور آن (به قصد پرستش بت‌ها) طواف می‌کردند.

٦ ـ خرافات و بیهوده‌گرایی؛ مردم جاهلیت در خرافات و افسانه‌پرستی غرق بودند. برای اثبات این مدعا به این نمونه‌ها توجه کنید؛ جمعی از آن‌ها هنگام طواف کعبه، لخت مادرزاد می‌شدند و سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و این وحشی بازی را عبادت خدا می‌نامیدند. ـ برای فرار از نگرانی و ترس، از وسایل زیر استفاده می‌کردند: موقعی که وارد روستایی می‌شدند و از بیماری و یا دیو می‌ترسیدند، برای رفع ترس در برابر دروازه روستا، ده بار صدای الاغ در می‌آوردند و گاهی این کار را با آویختن استخوان روباه به گردن خود، انجام می‌دادند. ـ اگر در بیابان گم می‌شدند، پیراهن خود را پشت و رو می‌کردند. هنگام مسافرت از خیانت زنان خود می‌ترسیدند، برای کسب اطمینان، نخی را بر ساقه و یا شاخه درختی می‌بستند، هنگام بازگشت اگر نخ به حال

خود باقی بود، مطمئن می‌شدند که زن آن‌ها خیانت نکرده و اگر باز یا مفقود می‌گردید، زن را به خیانت متهم می‌کردند. ـ اگر دندان فرزند آنان می‌افتاد، آن را با دو انگشت به سوی خورشید پرتاب کرده و می‌گفتند: ای آفتاب، دندانی بهتر از این بده. ـ زنی که بچه‌اش نمی‌ماند، اگر هفت بار بر جسد مرد بزرگی قدم می‌گذاشت، معتقد بودند که بچه او باقی می‌ماند. بر گردن مار گزیده و عقرب گزیده، زیور آلات طلایی می‌آویختند و معتقد بودند که اگر مس و قلع همراه خود داشته باشد می‌میرد. اگر شخصی می‌مرد، به احترام او شتری را به طرز دهشتناکی درکنار قبر او دفن می‌کردند. این امور بیهوده و خرافات، چون زنجیری گران دست و پای زندگی آن‌ها رابسته بود و نمی‌گذاشت، قدمی به پیش آیند و به سوی نجات و تکامل راه یابند، پیامبر اسلام(ص) با شدت با خرافه‌پرستی مبارزه کرد و محیط آن ها را از آلودگی های فکری که بر عقل و اندیشه آنها چیره شده بود، پاک می‌نمود.

حضرت علی (ع) در یکی از خطبه های گرانبهای خویش چنین می‌فرمایند: خداوند، محمد(ص) را هنگامی به پیامبری برانگیخت که مردم، گمراه و سرگردان بودند و در راه فساد و فتنه قدم بر می‌داشتند، هوی و هوس و کبر و نخوت، آن‌ها را فراگرفته بود، غرق در جهل و نادانی بودند و در میان پریشانی و گرفتاری، غوطه می‌خوردند، خداوند پیامبر اسلام (ص) را برای نجات آن‌ها فرستاد و او آنها را با کوشش و سعی فراوان، نصیحت کرد و به سوی حکمت و آگاهی راهنمایی نمود.

امّا مراد اصلی در این مقاله،نه گزارش تاریخی بلکه در واقع پاسخ به یک سؤال است و آن اینکه"چرا و چگونه عصر وزمانه ای این چنین تیره وتار وانسانهایی این چنین جاهل و نادان و غرق در فساد،با وجود پیامبر اعظم(ص)آنچنان متحوّل و دگرگونه شدندکه پلیدیهاو بی عفّتی‌ها به پاکی وطهارت، دشمنی‌ها و کینه‌ها به مودّت و دوستی، انحصار طلبی ها و تکاثر به عشق و ایثار بدل شد و خاتمیت رسل شکل گرفت؟!

پاسخ این سؤال با بیان چهار محور اساسی بخوبی روشن می‌شود:

الف:پیام و محتوای دین اسلام

ب:ظرف پیام یعنی وجود پیامبر اکرم(ص)

ج:شیوه و روش ابلاغ پیام

د:پیام گیرندگان یا مخاطبین پیام

الف:پیام و محتوای دین اسلام

۱-نخستین پیام پیامبر اکرم(ص)، **پرستش** بود یعنی نهایتِ دوست داشتن امّا این پیام که جنبه کاملا روحی و معنوی داشت در سالهای بعد وارد قالبهای فقهی وارزشی-اخلاقی شد. البته در این مقال،مجال این سخن نیست که آیا ارزشها، اخلاقیات و در یک کلام (حُسن) چون ذاتی و عقلی خوبند پس اراده الهی به آنها تعلّق گرفته و جعل شرعی شده(حُسن ذاتی) و یا چون اراده الهی به آنها تعلّق گرفته است، پس حَسن اند(حُسن شرعی)؟

۲- پیامبر حامل دینی بود بنام اسلام و اسلام یعنی سلم، آرامش و در امان بودن:

- در مبانی اسلامی یکی از نامهای خداوند"سلام" است."هُوَاللهُ الّذي لا اله الاّهو الملک القدّوس السّلام"(حشر،۲۳)

- پیامبر حامل "سلامِ" خداست به خلق."سلامٌ قولاً مِن ربٍّ الرَّحیم"(یس، ۵۸)

- پیامبر حامل این سخن است که خداوند بر خاصّان و اولیای خود سلام می‌فرستد (صافّات آیات،۷۹،۱۰۹،۱۲۰)و انسانها رابه دارالسّلام یعنی جهانی پر از امنیت وسلامت فرا می خواند."**وَاللهُ یدعوا الی دارالسّلام**"(یونس،۲۵)

- پیامبر حامل این سخن است که خداوند نزول رحمت بر بندگان را بر خود امری واجب دانسته است."**فقل سلامٌ علیکم کتب ربُّکم علی نفسه الرّحمه**"(انعام،۵۴)

۳-پیامبر حامل پیام دعوت اسلام به نزدیکی، تقارب و گفت‌وگوی حسنه و صحیح است و نه بزرگ شمردن اختلافات و دوری کردن از یکدیگر."**قُل یا اهلَ الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم اَلاّتعبدوا الاّالله و لا نُشرک به شیئاً و لا یتّخذُ بعضُنا بعضاً اربابـاً**

مِن دونِ الله..."(آل عمران،۱۶۴)ای پیامبرابه اهل کتاب بگو، چرا در دین حنیف و آیین وحید ابراهیم با یکدیگر مجادله کنیم؟بیایید همه حول کلمه(عقیده)مشترک جمع شویم و جز خداوند را نپرستیم و کسی را شریک او قرار ندهیم.این آیه اشاره به کنار گذاشتن اختلافات اهل کتاب کرده و از آنان می خواهد به اتّحاد و دوستی با یکدیگر روی آورند.

۴- پیامبر حامل پیام این سخن الهی است که تفاوتهای موجود میان اقوام و ملّتهای گوناگون سبب رحمت و گشایش باب معرفت-که تنها مرز بین انسان وسایر موجودات می باشد_است و از این‌رو تفاوتها، نه مرز جدایی بلکه بندر ارتباطی و نه سدّ و مانع دوری که پل آشنایی بیشتر با هم است و لذا باید از این تفاوتها بهره جست "**یاایهاالنّاس!انّا خلقناکم مِن ذَکرٍ اَو اُنثی وَجعلناکم شُعوباًو قَبائلَ لتعارفوا،انّ اَکرمکم عندالله اَتقیکم**"(حجرات،۱۳).

اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

در واقع به بیان فوق، اسلام از انسانها می‌خواهد که از این تفاوتها پلی برای ایجاد ارتباط،آشنایی و مودّت بزنند و نه سدّی برای دور شدن از یکدیگر.

این بخشِ از سخن، نمونه‌هایی از پیام و محتوای اسلام بود.

ب:ظرف پیام یعنی وجود پیامبر اکرم(ص)

بسیار روشن است که ظرف حامل چنین مظروف و پیامهای عظیمی،باید از وسعت، عظمت، عزّت بسیار والایی برخوردار باشدو قلب و وجود پیامبر اعظم(ص)،آن وجود منتخب و مصطفی است.

-وجود رسول گرامی اسلام(ص) و هدف از فرستادن او جز رحمت برای جهانیان و نه فقط مؤمنان نبوده است."و **ماارسلناک إلاّ رحمةً للعالمین***"(انبیا،۱۰۷)وبقول مولانا :*

ای رحمة للعالمین بخشی ز دریای یقین

مر خاکیان را گوهر مر ماهیان را راحتی

- البتّه باید توجّه داشت این رحمت ومهربانی همگی از سوی خداوند بوده است و لطف او در حقّ پیامبر **"فبما رحمة مِن اللهِ لِنتَ لهم و لو کنتَ فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا مِن حولک فاعفُ عنهم واستغفر لهم"** *(آل عمران،۱۵۹)*

- این وجود مبارک حریص بر هدایت مؤمنان بود" **لقد جائکم رسولٌ مِن انفُسکم،عزیزٌ علیه ما عَنِتُّم،حریصٌ علیکم،بالمؤمنینَ رؤوفٌ رحیمٌ"**(توبه،۱۲۸).

- بهترین الگو بودن وجود پیامبر(ص)برای نفس واحده ساختن امّت اسلامی چراکه حضرتش کیمیای حقیقی انسان است و می تواندمس طبیعت انسان را به طلا تبدیل کند" همه ما مسیم و احمد کیمیاست" .هر کس که مفتخر به آمدن به کوثر پیامبر شود،کیفیات

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو *او محمّد خوست با او گیر خو*

"لقد کان لَکُم في رسول الله اسوةٌ حسنةٌ لِمَن کانَ یرجواالله والیوم الآخر و ذکرالله کثیراً"(احزاب،۲۱).

-گواه و میزان بودن حضرت رسول(ص) بر مردم.او همچون پیامبران دیگر، بعنوان میزان بر زمین است یعنی او ارزش حقیقت هر شخص را نشان می دهد**"وکذالک جعلناکم اُمّة وسطاًلتکونوا شهداءعلی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیدا"(بقره،۱۴۳).**

- بهترین شفیع مردمان و خاتم الانبیا بودن حضرتش،سبب گشته که تمامی قفلهای بسته با نیروی معجزه آسای کلام قرآنی گشوده گردند**"إنّا فتحنا لک فتحاً مبیناً"و"وما کانَ محمّدٌ ابا احدٍ مِن رجالکُم و لکن رسولَ اللهِ و خاتَمَ النّبیین"**(احزاب،۴۰).

زیباترین فراز در خصوص وجود پیامبر(ص)آیه**"لوانفقتَ ما في الارضِ جمیعاً..."**مطالب مذکور نمونه‌هایی از ویژگیهای پیامبر اعظم(ص)بود.

ج:شیوه و روش ابلاغ پیام

۱- علاوه بر اینکه پیام پیامبر مبتنی بر فطرت عقل و اندیشه و احساس بود که نحوه گویش،ابلاغ و ارتباط هم خاص و ویژه بود.همسوئی و هماهنگی کلام گفتاری،

رفتار کرداری و نیت درونی حضرتش، این ارتباط تأثیری را دو چندان می کرد.

در اسلام نحوه ارتباط با مردم حتّی با در نظر گرفتن سطوح فکری آنان مشخّص شده است:

- **"و قولوا للناس حُسناً"**(بقره،۸۳)

- **«اُدعُ إلی سبیلِ ربّکَ بالحکمة والموعظة الحسنة»**(نحل،۱۲۵).با نیکویی و روی خوش سخن گفتن با دیگران،اساس ارتباط است.در قواعد گفت‌وگو در اسلام،اجبار،زور وتحمیلی وجود ندارد، چرا که انسانها در انتخاب دین که مهمترین و بالاترین مقوله زندگیشان است،آزاد هستند تا چه رسد به موارد دیگر."**لاإکراه في الدّین**".(بقره،۲۵۶)

- امام علی (ع) در نامه ای به مالک اشتر می فرماید:"بامردم رئوف و مهربان باش و قلبت رااز محبّت نسبت به آنان پر کن چرا که آنان یا برادر دینی تو هستند و یا در خلقت همانند تو می‌باشند".

- امام ششم(امام صادق)علیه السلام می‌فرمایند:"**کونوا دعاة الناس بغیر السنتکم**".

۲-تعلیم خوب شنیدن با بیان قرآن"**فبشّر عبادي الذین یستمعون القول و یتّبعون احسنه**"از زیباترین تعالیم وبهترین روشهای تربیتی و تبلیغی است.کارل راجرز می‌نویسد: «هنر خوب،هنر خوب شنیدن است و آموزش خوب،آموزش خوب شنیدن است».

د:پیام گیرندگان و مخاطبین پیام

- عدّه‌ای تنها با دیدن معجزه و امر خارق‌العاده به پیامبر ایمان می آورند.اینان اکثر افراد ظاهرگرا هستند و معجزه باب ورود به حیطه نبوّت است زیرا کارکرد معجزه،فرو کوفتن خصم و بستن دهان اوست نه جذب دل دوستان و نه اقناع عقلها و حتّی نه ارضای احساسها.

- عدّه‌ای برخورد معرفتی با پیام پیامبر می‌کنند.اینان موضوعی را برای بحث و

گفت‌وگو و مجادله یافته و با پیامبر به بحث می‌نشینند امّا معدودی از اینها،دغدغه شناخت حقیقت را دارند ولی اکثر به دنبال غلبه یافتن در بحث و انتقاد وعیب یابی هستند.

- دسته سوّم به‌حقیقت تشنه پیام نبی هستند.اینان وجودشان با کلام وحی متحوّل می‌شود.برای این دسته از افراد که عطشناک کلام نبی هستند، وحی ایمان آفرین و یقین آفرین می‌شود.

سخن و گفتار پیامبر مطابق فطرت انسانهاست از این‌رو قلبهای سلیم و فطرتهای پاک با شنیدن آن جذب آن شده و دلبرده آن می شوند(إلاّ مَن أتی الله بِقَلبٍ سَلیمٍ).

چون پیامبر از درون بانگی زند جان اُمّت از درون سجده کند

برای اینان،دیدن روی پیامبر،شنیدن کلام او و نظاره رفتار او همان عین معجزه است.

در دل هرکس که او از حق مزه است روی و آواز پیامبر معجزه است

بنابراین آنان که مشکل معرفتی دارند خود را مخاطب"سخن پیامبر" و آنان که "دغدغه وجودی" دارند، خود را مخاطب "خود پیامبر" می‌یابند.اینان در برخورد با پیامبر متحوّل می شوند و در حقیقت آدمی،آدمی دیگر می شود.

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

قطعاً هر که چتر ولایت او بر سرش گسترده باشد،تجربه دیدار روحانی او را که فراتر از زمان و مکان است خواهد داشت. این چنین بود که نبوت به یک نقطه‌ای رسید که خاتمه پیدا کرد و در طی قرون و اعصار ادامه پیدا نکرد؟ پاسخ این سؤال، شرایطی است که در جامعه به وجود آمد. یعنی در آن زمان جامعه، دوران قبل از بلوغ را طی کرد و در دوره خاتمیت لااقل این خصیصه را داشت که کتاب آسمانی، این مرجع اصلی، را حفظ کند و بدون تحریف به نسل آینده منتقل کند؛ لذا دیگر نیاز به آمدن پیامبری نبود. قرآن به عنوان شریعت کامل و یگانه کتاب آسمانی بود که محفوظ ماند و سنت پیامبر نیز حفظ و نگهداری شد.

اکنون بشر می‌توانست قرآن را به عنوان دستورالعملی کامل، پیش روی داشته باشد و جامعه از وجود علم و عالم برخوردار شد.گذشته ازآن، ویژگی‌های نظام حکومتی پیامبر اعظم(ص)، دلیل دیگری بر ختم نبوّت می‌توانست باشد؛ به این بیان که پیامبر پس از هجرت به مدینه، اوّلین دولت اسلامی را تشکیل داد و همه مقدّمات لازم برای به وجود آمدن این حکومت از قبیل بیعت با قبایل و هیئت‌هایی که به مدینه می‌آمدند و بستن پیمان برادری میان مهاجران و انصار و نیز هم‌زیستی مسالمت‌آمیز وتاسیس مسجد به عنوان مرکز امور اجتماعی و سیاسی را با تدابیر لازم فراهم آورد،سپس جهانی سازی اسلام بر اساس دیانت عین سیاست و سیاست عین دیانت،مورد توجّه قرار گرفت.در واقع ویژگی‌های چنین حکومتی نبوی، تنظیم،تدوین ونیز تعریف عملی یک دستورالعمل سیستماتیک حیات دنیوی واخروی برای بشریت بود که درآن اصول و قواعد قضاوت، احترام به افکار عمومی(مشورت)، پاسداشت حریم قانون، نظام سیاسی روشن وگسترده، قاطعیت وشهامت، عدالت خواهی، آشنایی با درد مردم، خدمتگزاری بشر، حکمت وسیاست پیامبر در تصمیم‌گیری‌ها و تحقّق حقوق اقلیت‌ها بروشنی بیان شده و برای آیندگان جای هیچ‌گونه نگرانی ونقصی باقی نمی‌گذارد وحتّی نحوه مواجهه با مقتضیات زمان به خوبی در این دستورالعمل دیده شده است.

رسول اکرم (ص) در این باره می‌فرمایند: " **العلماء ورثة الانبیاء** ": علما، جانشینان پیامبران هستند. امروز نیز جامعه برخوردار از اجتهاد است؛ یعنی می‌تواند فروع را بر اصول منطبق گرداند و تطبیق دهد. در واقع می‌توان گفت که اجتهاد، نیروی محرکه دین است.

محمد(ص)، بنده برگزیده خداوند بود. دانش و معرفت را خداوند در نهاد او به ودیعه گذاشت، او را انتخاب و مبعوث نمود. ماموریت او آگاه کردن مردم و راهنمایی آنان به سوی نجات و رستگاری بود. پیامبر مامور شد به آوردن کتابی که هر آنچه بشریت بدان نیاز دارد، در آن بیابد و خداوند، پیامبر اکرم را خاتم المرسلین قرار داد.

نتیجه

وجود پیامبر اکرم (ص)از آن‌جهت که آیینه تمام‌نمای اخلاقیات، زهد و پرهیزکاری‌است و نهایت حُسن فاعلی و حُسن فعلی در او جمع بود، توانست تحوّلی عظیم در دلها ایجاد کند و موجب عظمت و بزرگی اسلام گردد،عظمتی که در طول اعصار و قرون، همچنان ادامه خواهد داشت و افزون‌تر خواهد شد.

فهرست منابع:

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- کلینی، اصول کافی، ج ۱.
- شهیدی، جعفر، تاریخ اسلام.
- مطهری، مرتضی، خاتمیت.
- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۱.
- howzeh.net

فصل چهارم:

ملحقات

- شهادت چند پرفسور جنین‌شناس به رسالت پیامبر(ص)/ عبد الکریم بی‌آزارشیرازی
- نگاه خاورشناسان به پیامبر اکرم(ص)/ صباح زنگنه
- از طور سینا تا غار حرا/ غلامرضا اکرمی
- علمکرد جریان نفاق در عصر نبوی/ محمد موسی نوری
- نگاهی گذرا به شورا و نقش آن در شکل‌دهی به رژیم‌ها/ شیخ عبدالمنعم الزین
- قرآن و عدم تحریف آن از نظر شیعه امامی/ دکتر محمد حبش
- بیانیهٔ پایانی کنفرانس

شهادت چند پرفسور جنین‌شناس

به‌رسالت پیامبر (ص)

دکتر عبدالکریم بی‌آزارشیرازی

رئیس دانشگاه مذاهب اسلامی

شهادت چند پرفسور جنین‌شناس به‌رسالت پیامبر(ص)

مقدمه

خداوند حضرت محمد (ص) را پیامبری برای جهانیان قرارداد و فرمود: **وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلعَالَمِين** [1] و ما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان.

او نه تنها پیامبری به‌سوی صحرانشینان بلکه پیامبری برای جهانیان از گذشته‌ها تا به امروز و فردا با همه پیشرفت‌ها و آگاهی‌هاست.

پیامبران قبل از حضرت محمد (ص) پیامبری مخصوص قوم خویش بودند: **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** [2] اما رسالت حضرت محمد (ص) برای همه مردمان است و لذا خداوند معجزه او را متفاوت از معجزات طبیعی و زودگذر سایر پیامبران قرار داده است.

معجزات پیامبران گذشته را مردم معاصر وی می دیدند و پس از مدتی خداوند، پیامبری دیگر با دین جدید و معجزه‌ای جدید می‌فرستاد. اما حضرت محمد (ص) پیامبری است خاتم تا به روز قیامت، از این‌رو معجزه وی را معجزه‌ای باقی قرار داد.

اگر از یکنفر یهودی یا مسیحی بخواهیم که معجزه حضرت موسی (ع) یا حضرت عیسی(ع) را به ما نشان دهد، خواهد گفت: من چیزی ندارم که به شما نشان دهم و

۱ـ انبیاء: ۱۰۷

۲ـ رعد: ۷

نمی‌توانم عصای موسی(ع) را برای شما حاضر کنم و نمی‌توانم حضرت عیسی(ع) را دعوت کنم تا جلوی چشمان شما مردگان را زنده و بیماران را شفا دهد، تنها می‌توانم گزارشی تاریخی از معجزات آنان را ارایه دهم ولی اگر از یک مسلمان راجع به بزرگترین معجزه حضرت محمد(ص) بپرسند، خواهد گفت: مهمترین معجزه او قرآن کریم است که در میان ما همچنان باقی است و مردم می‌توانند در آیات و معجزاتش تحقیق و جستجو کنند.**قُل ایّ شَیء اَکبرُ شَهادَة؟ قُل الله شَهیدٌ بَینی وَ بَینَکُم وَ اوحیَ الیّ هَذا القُرآن لانذرکُم به وَ مَنْ بَلَغ** [1] بگو کدام چیز گواهیش بزرگتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا با آن، شما و هر که را [که پیام آن] به او برسد، هشدار دهم.

یکی از ابعاد اعجاز در این کتاب علم و دانشی است که در آن است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: **لکنّ الله یَشْهَد بِمَا اَنزَلَه بِعلمِه** [2] لیکن خدا به آنچه سوی تو فرو فرستاد گواهی می‌دهد [که] آن‌را به دانش خویش فرو فرستاده است.

پژوهشگران و اساتید دانشگاه‌ها و رهبران اندیشه انسانی می‌توانند درباره علومی که در این کتاب خدای سبحان است به تحقیق و جستجو بپردازند.

در این مقاله به عنوان نمونه چند پروفسور بزرگ جنین شناس اروپایی و امریکایی را می‌بینم که چگونه وقتی آیات جنین شناسی قرآن به آنان عرضه می شود، ابتدا با تعجب بسیار اظهار می‌دارند که چگونه ممکن حضرت محمد (ص) ۱۴۰۰ سال قبل جنین و مراحل آن‌را دقیقا توصیف کند، چیزی که دانشمندان بزرگ جهان تا سی سال پیش نتوانستند دریابند؟ ولی وقتی به مطالعه آیات پرداختند، از انطباق آنها با واقعیت‌های علمی، آنچنان شگفت زده شدند که در حضور همه مسلمان شده و به رسالت پیامبر اکرم شهادت دادند.

۱ـ انعام: ۱۹

۲ـ نساء: ۱۶۶

دین و دانش در اسلام و اروپا

اندیشه اروپایی همواره در میان معرکه شدید بین دین و علم است. سرچشمه این اختلاف به تورات، کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان بر می‌گردد که می‌گوید: شجره‌ای که آدم از خوردن آن ممنوع شد، درخت معرفت بود و بعد از اینکه از آن درخت خورد بصیرتش افزون گشت:

« مار به زن گفت: در روزی که از آن [درخت معرفت] بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون از آن درخت دلپذیر دانش خوردند، چشمان هر دوی ایشان باز شد.»[۱]

از این‌رو در اروپا به‌مدت دو قرن بر سر این موضوع گفت‌وگو بود که آیا این علوم طبیعی و کیهانی را که از سرزمین‌های اسلامی آمده، بپذیرند یا آنها را به مسلمانان برگردانند؛ زیرا کشیشان، این علوم و معارف را درخت معرفت می‌دانستند که در کتابشان به عنوان گناه نخستین از آن یاد شده بود و استدلال می‌کردند که تورات می‌گوید که هر گاه از این درخت بخورند، بصیرتشان زیاد می شود، و مورد غضب الهی و طرد از رحمت حق واقع خواهند شد.

از این‌رو به‌طور کلی همه این علوم را به‌طور اجمال و تفصیل طرد و آن‌را از اساس مصادره کردند. اما پس از اینکه سردمداران علم و دانش بر رجال کلیسا پیروز شدند با حرکت معکوسی از آنان انتقام گرفتند و این‌بار دانشمندان درصدد برآمدند تا دین را از اساس و بن برکنند و بالاخره چنین کردند و به روی هر چیزی دست گذاشتند تا در این مبارزه دین و دانش پیروز شوند و سرانجام توانستند کلیسا در محاصره خود درآورند. از این‌رو وقتی با یک دانشمند اروپایی راجع به دین و علم سخن می‌گویی تعجب می‌کند و می‌گوید: چه می‌گویی؟ زیرا که آنان اسلام را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که اسلام چگونه علم و علما را گرامی داشته و آنان را بعد از فرشتگان،

۱ـ تورات، سفر پیدایش ۲: ۱۷ – ۱۸ و ۳: ۱ – ۸.

شهادت‌دهندگان بر وحدانیت خدا قرار داده و فرمود: **شِهدَ اللهُ انّه لا الهَ الا هُو وَ المَلائکة وَ اولوا العِلم**[1] خدا گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز او نیست و همچنین فرشتگان و دانشمندان آنان نمی‌دانند صفتی که خداوند با آن، آدم را بر فرشتگان ترجیح داد، صفت علم و دانش بود و قصه آدم نزد ما در قرآن کریم، درست بر عکس تصویر تورات تحریف شده است و علم سبب تکریم آدم است نه سبب طرد وی، این چیزی است که صریحاً در قرآن کریم آمده است.

از این‌رو هر گاه با اروپائیان از اسلام و علم بحث می شود، گمان می‌کنند که از چیزی شبیه به دین خودشان بحث می‌شود و دیدگاه اسلام نسبت به علم همانند دیدگاه دین خودشان نسبت به علم است. ولی وقتی حقایق اسلام و قرآن را به‌طور واضح و آشکار می یابند، ناگهان منقلب می‌شوند و بسیاری از آنها که تشنه حقیقت بوده و آزاد اندیشند، به اعجاز قرآن اعتراف و به رسالت حضرت محمد(ص) شهادت می‌دهند.

به عنوان نمونه در این مقاله با چند پروفسور جنین شناس که پی به اعجاز علمی جنین شناسی قرآن برده و مسلمان شده‌اند، آشنا می‌شویم.

جالب اینکه این دانشمندان با متد و روش خاصی که دارند چیزهای بسیار جالبی از آیات قرآن کشف کرده‌اند که ما به آن توجه نکرده بودیم.

۱. پروفسور کید. ال. مور

چند سال پیش عده‌ای از اساتید دانشگاه جده آیات قرآنی مربوط به جنین شناسی را جمع‌آوری کردند اما با خود گفتند که آیا گفته‌های قرآن در این باره منطبق با واقع است؟ یکی از آنان اظهار داشت بر اساس فرموده قرآن: **لَو کَانَ مِنْ عِندِ غَیرِ اللهِ لَوَجدوا فِیه اِختلافاً کَثیراً**[2] (اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار [با واقع]

۱ـ آل عمران : ۱۸

۲ـ نساء : ۸۲

می‌یافتند. اما جهان جنین همانطور که از نامش پیداست، جهانی است پوشیده و ناپیدا است، چگونه می‌توان آیات جنین شناسی را با واقعیات مورد بررسی قرار داد؟

بنا به توصیه قرآن: **فاسئلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون**.[۱] (از آنان که می‌دانند [و تخصص دارند] بپرسید)، آنها از یکی از متخصصین جهانی در جنین شناسی بنام **«کید مور»**، استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره دعوت کردند و به او گفتند: این تمامی آیاتی است که قرآن، کتاب آسمانی ما، در مورد رشته شما بیان داشته است. از شما می‌خواهیم که آنها را با واقعیات جنین‌شناسی (که از راه میکروسکوپ) به‌دست آمده و سایر تجربیات و آزمایش‌ها را مورد بررسی قرار دهید و به ما بگویید که این آیات تا چه اندازه با واقعیت‌های جنین‌شناسی منطبق است.

کیدمور ابتدا با بهت و حیرت گفت: چگونه ممکن است محمد (ص) ۱۴۰۰ سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته‌اند؟ اما پس از بررسی آیات، حیرتش تبدیل به شگفتی و تحسین گشت و آن‌قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفت که تصمیم گرفت کتاب جنین‌شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کند.

وی در چاپ بعدی کتابش به‌نام **«قبل از آنکه ما زاده شویم»** در بخش مربوط به تاریخچهٔ جنین‌شناسی، موادی را افزود که در چاپ اول نبود؛ زیرا آنچه او در قرآن یافت، جلوتر از زمان آن بود.[۲]

دکتر کید. ال. مور یافته‌های خود را از قرآن که همگی مطابق با واقع و آزمایش‌های علمی بود و یا برایش تازگی داشت به کتابش **« انسان رشد کننده»** افزود و چاپ دوم آن‌را به‌نام " Keithe Moore"،The Deveioping Human و چاپ سوم آن‌را با مقدمه‌ای از یکی از علمای اسلام به‌نام شیخ عبدالمجید الزندانی، منتشر کرد.

۱ـ نحل: ۴۳، انبیاء: ۷

۲ـ گری میلر، قرآن شگفت انگیز، فصلنامه پیام جاویدان سال سوم ۱۳۸۴، شماره ۹، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷.

و آن‌گاه تحت عنوان: «**الانسان النامی مع زیادات اسلامیة**» به زبان عربی ترجمه و چاپ شد. انتشار این کتاب جهان، پزشکی را شگفت زده کرد به‌طوری‌که برای توضیحات بیشتر، او را سه بار به مصاحبه تلویزیونی فرا خواندند.

دکتر **گری میلر** جریان دیدار و گفت‌وگوی تلویزیونیش با دکتر کیدمور را چنین گزارش می‌دهد: «من از دیدار و گفت‌وگو با **دکتر کیدمور** در یک برنامهٔ تلویزیونی بسیار لذت بردم، او که یافته‌هایش را با اسلاید نمایش می‌داد، یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده. تا سی سال پیش ناشناخته بود بویژه توصیف قرآن از جنین به علقه **(زالو و شبه لختهٔ خون)**،[1] برای او جدید بود اما وقتی او آن‌را بررسی کرد، دریافت که این مطلب درست است و آن‌را به کتابش افزود. او می‌گفت: «من قبل از این هرگز به این نکته فکر نکرده بودم».

او به بخش جانور شناسی رفت و به مطالعه وبررسی زالو پرداخت.

وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین است، تصمیم گرفت دو تصویر از آن‌ها را در کتابش درج کند.

دکتر **گری میلر** می‌افزاید: اگرچه مثال فوق از اطلاعات تحقیقاتی انسان که در قرآن آمده مربوط به یک غیر مسلمان است، اما به همان اندازه معتبر است چرا که این شخص **(دکتر کیدمور)** از کسانی است که در جنین شناسی خبره و صاحب نظرند.[2]

در سال ۱۹۸۲ کتاب **کیدمور** که با معارف جدید از قرآن تجدید چاپ شده بود، جایزه بهترین کتاب پزشکی را دریافت کرد. این کتاب به هشت زبان ترجمه و به عنوان کتاب درسی جنین شناسی مورد استفاده قرار گرفت. **دکتر مور** در هشتمین کنفرانس پزشکی (۱۹۸۱) عربستان اظهار داشت:

« جای بسی خوشحالی است که بتوانم سهمی در روشن ساختن آیات قرآن در مورد تکامل انسان داشته باشم. برای من کاملاً روشن است که این گفته‌ها از جانب

۱ـ در سوره های حج: ۵ و مؤمنون: ۱٤ و غافر: ٦٧

۲ـ فصلنامه پیام جاویدان شماره ۹، ص ۱۱۷

خداوند برای حضرت محمد (ص) فرستاده شده است. زیرا تقریباً تمامی این علوم تا قرن‌ها بعد کشف نشده بود و برای من قطعی است که حضرت محمد (ص) حتماً پیامبر خداست».[1]

پروفسور **کیدمور** مطالبی را که از قرآن و حدیث نبوی فرا گرفته بود به کتاب خود افزود و با آنها کتاب خود را تکمیل کرد و آن‌گاه از یکی از علمای حوزه و دانشگاه یمن بنام **عبدالمجید الزندانی** خواست که مقدمه‌ای بر کتابش بنویسد و چاپ سوم کتابش را با این اضافات اسلامی به انگلیسی و عربی چاپ کرد، و مایه شگفتی دانشمندان اروپا گردید و در سال ۱۹۸۲ جایزه بهترین کتاب پزشکی را به‌خود اختصاص داد.

رئیس پیشین انجمن کالبدشناسی کانادا و نیز رئیس آناتومی بالینی امریکا که از طرف انجمن آناتومی کانادا مفتخر به دریافت جایزه معتبر j.C.B گردید و نیز در سال ۱۹۹٤ از طرف انجمن آناتومی بالینی به عضویت افتخاری درآمد. وی می‌گوید: «من بسیار شگفت زده شدم هنگامی که به صحت اظهارات پزشکی قرآن پی بردم که در قرآن (هفتم میلادی) مطرح کرده یعنی زمانی که هنوز علم جنین شناسی به وجود نیامده بود.

وی در ادامه گفت: من از گذشتهٔ با عظمت علمی مسلمانان در قرن دهم میلادی مطلع بودم و می‌دانستم که خدمات ارزنده‌ای به علم پزشکی نموده‌اند ولی مطلب زیادی در مورد حقایق دینی و نیز ایده‌های علمی - پزشکی موجود در قرآن و احادیث نبوی نمی‌دانستم.

دکتر مور در کنفرانس قاهره در مقالهٔ تحقیقی که ارایه داد اظهار داشت: «مشخص نمودن صحت آیات قرآن کریم در ارتباط با رشد انسان بسیار برای من مسرت بخش بوده است. وی گفت: که به وضوح برای من مشخص شده است که چنین اظهار

1_ WWW. IT- IS-TRUTH.ORG.IRIB

نظرهایی باید از طرف خدای متعال باشد؛ زیرا قسمت اعظم این سخنان تا قرن‌ها بعد مکشوف نشده و باقی ماند و این نظر ثابت می‌نماید که [حضرت] محمد (ص) فرستاده خداوند است.

مراحل رشد جنین انسان پیچیده می‌باشد و رشد آن دربرگیرنده نوعی فرآیند دایمی تغییر که می‌توان از مفاهیم و اصطلاحات ساده موجود در قرآن کریم و احادیث، در یک سیستم طبقه‌بندی شدهٔ منظم استفاده کرد. این سیستم پیشنهادی بسیار ساده و جامع است و با علم جدید جنین شناسی بسیار هماهنگ و هم خوان می‌باشد.

«بررسی‌ها و مطالعات متراکم درچهار ساله گذشته در مورد قرآن و احادیث اسلامی یک سیستم طبقه‌بندی شده منظمی را نشان داده است که نمی‌تواند برگرفته شده از علم و دانش تجربی باشند».

کشفیات **کید. ال. مور** از قرآن و حدیث و تکمیل کردن کتابش با آن و تشرفش به اسلام، موجب گردید که چندین پروفسور جنین شناس و غیره به قرآن روی آورند و مسلمان شوند و در سمینارهای بعدی قرآن و علم شرکت کنند.

اینک چند نمونه‌ای از دیگر پروفسورهای راه یافته به اسلام را در رشته جنین‌شناسی از نظر می‌گذرانیم:

۲. تی. وی. ان پرساود T.V.N Persaud

اوپرفسور آناتومی و تولد نوزاد و سلامت کودک دانشگاه **مانی توبای کانادا** است.وی نویسنده بیش از ۲۰ کتاب و ۱۸۱ مقالهٔ علمی است و کتاب مشترکی با پرفسور مور درباره جنین شناسی نوشته که کتاب درسی در همه دانشگاه‌های دنیاست و در سال ۱۹۹۱ م مفتخر به دریافت جایزه معتبر J.C.B گردید.

او نیز مانند «**مور**» تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن، مسلمان شد و برای اولین بار در بخش تاریخچهٔ جنین شناسی کتاب بین المللی و درسیش، جنین شناسی قرآن را مطرح کرد و در مصاحبهٔ خود اظهار داشت:

«به نظر من حضرت محمد (ص) یک شخص امی بود که نه می‌توانست بخواند و نه بنویسد، وی در هزار و چهارصد سال پیش نظریات علمی عمق‌دارای را مطرح می‌کند که بعداً به‌طور شگفت‌انگیزی همه آنها مورد تأیید علم تجربی قرار می‌گیرد.

پروفسور **تی. وی. ان پرساود** به اتفاق پروفسور **کید مور** برای اولین بار در کتاب جنین شناسی خود، **جنین شناسی قرآن** در قرن هفتم میلادی را در تاریخچهٔ این علم مطرح کرد.[۱]

من شخصاً نمی‌توانم بگویم که این تصادفی و شانس محض بوده است. زیرا تعداد مفاهیم و موضوعات علمی مطرح شده در قرآن زیاد است و همان‌طور که پرفسور **کید ال مور** اشاره می‌کند، من اعتراف می‌کنم که این مفاهیم ریشه در یک وحی الهی دارد و نمی‌تواند از منبعی غیر از سرچشمه وحی گرفته شده باشد.

یکی از احادیثی که نظر **پرساود** را به‌خود جلب کرده، این حدیث نبوی است که می‌فرمایند: **اِذا مَرَّ بِالنُّطفةَ ثَنتان وَ اَربَعُونَ لَیلَة بَعَث اللهُ مَلَیکاً فَصَّورها، وَ خَلَق سَمْعَها وَ بَصَرَها وَ جِلدَهَا وَ لَحْمَهَا وَ عَظْمَها، ثُمّ قَالَ أذکرٌ أم أنثی؟ فَیَقضِي رَبّكَ مَا شَاءَ.**[۲]

چون ٤٢ شب بر نطفه بگذرد، خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد تا آن‌را به صورت آدمی درآورد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. سپس می‌گوید: آیا پسر باشد یا دختر؟ و پروردگارت آنچه بخواهد مقرر می‌دارد.

اگر به تصویر جنین ۳۵ روزه بنگریم، صورت انسانی در آن تشخیص نمی‌دهیم. تا اینکه جنین ٤٢ روزه می‌شود باز شکل انسانی ندارد. اما در خلال هفته هفتم و بعد از ٤٢ روز به‌کلی جنین تغییر شکل می‌دهد و به صورت آدمی در می‌آید.

۳. پروفسور موریس بوکای

پروفسور موریس بوکای متولد سال ۱۹۲۰م و رئیس کلینیک جراحی دانشگاه

۱ـ رجوع شود به مقدمهٔ کتاب جنین شناسی کاربردی، کیدمور و پرساود

۲ـ صحیح مسلم در باب القدر حدیث ۳ از ابن مسعود.

پاریس، با دیدن آیات اعجاز آمیز قرآن مسلمان شد و چند سال به تحقیق درباره ارتباط میان مفاهیم متون مقدس و دستاوردهای تکنولوژی جدید پرداخت و کتابی به‌نام «تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف کرد که پر فروش‌ترین کتاب سال ۱۹۷٦ م گردید.

علاقه او به یادگیری زبان‌های کلاسیک از جمله عربی و نیز مطالعات وی در کتاب آسمانی و مقایسهٔ آنها با دستاوردهای علوم پزشکی باعث شد که استدلال‌هایش بسیار متقن و جامع و با ثبات باشند. وی به‌خاطر تألیف کتاب تحقیقات پزشکی به دریافت جایزه تاریخی از آکادمی فرانسه و جایزه دیگری در همین ارتباط از آکادمی پزشکی ملی فرانسه، نایل گردید.

آثار دیگر وی: « **منشأ بشر چیست**» (۱۹۸۸ Seghers)

موسی و فرعون – **یهودیان در مصر** (۱۹۹٤ – NTT)

تأملی بر قرآن (۱۹۸۹ – سقرزه، موریس بگالی – محمد طالبی).

موریس بوکای پس از ده سال مطالعه در قرآن در سال ۱۹۷٦ خطاب به مجمع پزشکی فرانسه، اظهار داشت: «در قرآن موضوعات علمی در ارتباط با تولید مثل و فیزیولوژی وجود دارد که کاملاً با دستاوردهای کنونی علم مطابقت دارند.

علم، از اصول قرآنی است و تا این اندازه است که باید اعتراف کنیم که این مسایل پیچیده علمی که پس از ۱٤۰۰ سال علم به تازگی به حقیقت آنها پی برده است، نمی‌تواند توسط یک شخص امی (و درس ناخوانده) مطرح شده باشد و تنها باید اعتراف کرد که آن حضرت به منبع ما فوق بشری در آن روزگار متصل بوده است. این غیر ممکن است که یک شخص درس نخوانده، کتابی را خلق کند که از لحاظ ادبی سرآمد کتب دیگر ادبای عرب باشد و از لحاظ علمی هنوز پس از چهارده قرن منبع زایش علوم جدید باشد.

أمشاج از دیدگاه بوکای

هَلْ اَتی عَلَی الْانسان حِینٌ مِنَ الدَّهرِ لَمْ یَکُن شَیئاً مَذْکُوراً اِنّا خَلَقنا الانسانِ مِنْ نُطفَةٍ امشاج (دهر: ۱ – ۲)

آیا [جز اینست که] مدت زمانی بر انسان [در شکم مادر] گذشت و او چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسان را از نطفهٔ امشاج [تشکیل شده از آمیخته ها] آفریدیم.

پروفسور **موریس بوکای** وقتی به این آیه رسید، به تفاسیر مختلف مراجعه و به دقت آن‌را بررسی کرد:

«**امشاج جمع مشج یا مشیج** به‌معنای آمیخته‌ها است و مراد ترکیبی از مواد و عناصر مختلف یا آمیزه‌ای از اسپرماتوزوئید و اوول است و صفت نطفه است؛ چرا که مراد از نطفه، مجموع آمیخته‌ها با اجزای مختلف است.[۱]

اغلب مفسرین قدیم این مخلوط‌ها و آمیخته‌ها را عنصر مذکر و مؤنث می‌دیدند.

اما از آنجا که أمشاج جمع است نه مفرد و نه تثنیه، مفسرین جدید مانند **تفسیر منتخب**، نشر شورای عالی امور اسلامی قاهره، این طرز دید را اصلاح کرده و در اینجا تشخیص می‌دهند که گذشته از آمیخته شدن نطقه مرد و زن، قطرهٔ منی واجد عناصر گوناگون است.

پروفسور **موریس بوکای**[۲] رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس در کتاب خود **«تورات، انجیل، قرآن و علم»** که پر فروش ترین کتاب سال ۱۹۷۶ میلادی است، می‌نویسد: «از نظر من دیدگاه تفسیر منتخب بسیار درست است و امشاج جمع است یعنی آمیخته‌ها، بنابراین عناصر گوناگون نطفه کدامند. مایع منی از ترشحات مختلفی است که از غدد زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱ـ آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۱

2– Mauric Bucille

۱. **بیضه‌ها**: ترشح غدهٔ تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول‌های دراز دارای تاژک دراز غوطه ور در مایعی سرم گونه.

۲. **کیسه‌های تخمی**: این اعضاء که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارور کننده دارند.

۳. **پروستات**: مایعی ترشح می‌کند که به منی ظاهر خامه‌ای و بوی ویژه‌ای می‌دهد (و وسیلهٔ تغذیه یاخته‌های منی و باقی ماندن فعالیت حیاتی آنها است).[۱]

٤. **غدد ملحق به مجاری ادرار**: که عبارتند از غدد کوپر[۲] یا غدد مری[۳] و ترشح کنندهٔ مایعی سیال و غدد لیتره که ماده‌ای مخاطی ترشح می‌کند.

اینها سرچشمه‌های آمیخته‌های نطفه هستند که قرآن از آنها به **نطفهٔ امشاج** (نطفه تشکیل شده از آمیخته‌ها) تعبیر کرده است.[٤]

میزان ترشحات

اسپرم‌ها کمتر از ۱۰ درصد حجم مایع منی را تشکیل می‌دهند و ما بقی شامل ترشحات غدد تناسلی فرعی مرد می‌شود: ترشحات غدد زیگول سمینال ٦۰ درصد. ترشحات پروستات ۳۰ درصد، و ترشحات غدد بولبوارترال ۱۰ درصد.[۵]

٤. مارشال جانسون

پروفسور **مارشال جانسون** یکی از دانشمندان برجسته امریکا و رئیس دپارتمان آناتومی و مدیر انستیتو Danicl دانشگاه **توماس جفرسون فیلادلفیا** است که دربارهٔ آیات جنین شناسی قرآن مطالعه و تحقیق به‌عمل آورده و مسلمان شده است. او

۱ـ گروهی از پزشکان برجسته، راهنمای پزشکی خانواده، ترجمه احمد آرام، قسمت ۱، ص ۳۳۷

2_ Cooper

3_ Mery

4_ Hittre

۵ـ موریس بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۷۲

می‌گوید: « توصیف مراحل جنین موجود در قرآن نمی‌تواند تصادفی و اتفاقی باشد، احتمال دارد که محمد(ص) یک میکروسکوپ بسیار قوی داشته ولی قرآن مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است در حالی‌که میکروسکوپ قرن‌ها بعد از حضرت محمد (ص) اختراع شده است. پروفسور جانسون با لبخند اظهار داشت: البته اولین میکروسکوپ اختراع شده قادر نبود بیش از ۱۰ برابر بزرگنمایی کند و تصویر آن هم واضح نبود.

آنگاه گفت: هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطهٔ الهی در بیانات حضرت محمد (ص) در کار است، نمی‌یابم.[1]

جریان مسلمان شدن مارشال جانسون

وی که در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان شرکت کرده بود و در کمیسیون اعجاز علمی قرآن و حدیث حاضر شد، پرسید موضوع این کمیسیون چیست؟ یکی از علمای یمن شیخ عبدالمجید به وی پاسخ داد که موضوع این کمیسیون بررسی آنچه راست که قرآن وحدیث در ۱۴۰۰ سال پیش بیان داشته و مقایسهٔ آن با آنچه را که علوم روز بیان کرده است. پرسید: مثلاً؟ گفته شد: مثلاً علم روز می‌گوید که انسان طی اطوار و مراحلی آفریده شده و این اطوار و مراحل را قرآن حدود ۱۴۰۰ سال پیش بیان کرده است.

او از جایش بلند شد و فریاد برآورد: نه، نه، نه این نمی‌تواند گفتهٔ قرآن باشد.

- دکتر جان بفرمایید بنشینند.

- نه نمی‌نشینم، این چه حرفی است که می‌زنید؟!

ما درک می‌کردیم که این آیه چه اثری بر او گذاشته در حالی‌که او یکی از علمای مشهور امریکاست و می‌داند که پزشکان قبل از کشف میکروسکوپ در قرن شانزدهم، و در طول قرن هفدهم معتقد بودند که انسان در مرحلهٔ نطفه به صورت انسانی مینیاتوری بوده است و شکلی را پزشکان آن عصر ترسیم کرده تا بیان کنند که انسان

1- WWW. It - is -ORG

به صورت کاملی در این حیوان منوی آفریده شده است و این اعتقاد در غیر مسلمانان تا قرن ۱۸ میلادی همچنان استمرار داشت.

ولی بعد از کشف تخمک زن در قرن ۱۸م، نظر دانشمندان تغییر کرد و گفتند: انسان به‌طور کامل در تخمک زن آفریده شده زیرا که تخمک بزرگتر از اسپرم مرد است و نقش مرد در خلقت جنین کنار رفت، همچنان‌که در قرن هفدهم نقش زن کنار رفته بود.

تنها در نیمه قرن نوزدهم بود که دانشمندان بتدریج دریافتند که انسان طی اطوار و مراحلی آفریده می‌شود.

از این‌رو وقتی به پروفسور **مارشال جانسون** گفته شد که این مسئله در قرآن ۱۴۰۰ سال پیش به‌آن تصریح شده، ایستاد و فریاد زد که نه، نه، نه.

در این هنگام یک‌نفر پزشک مسلمان برخاست وبرای او قرآنی آورد و گفت: بفرمایید بخوانید.

برایش این آیه تلاوت شد که خداوند می‌فرماید: **وَ مَا لَكُمْ لا تَرْجُون لله وَقَاراً، وَ قَد خَلَقَكم أطْواراً.**[1] چرا شما برای خدا عظمت قایل نیستید؟ در حالی‌که شما را در مراحل مختلف آفرید.؟

و او ترجمه معانی آیات را با زبان انگلیسی قرائت کرد.

سپس این آیه برایش تلاوت شد: **يَخْلُقكُم فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُم خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلقٍ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ.** شما را در شکم مادرانتان می‌آفریند، آفرینشی به‌دنبال آفرینش دیگر که در رشته تاریکی قرار داد.

پروفسور **مارشال** نشست و گفت: ممکن است این آیه چند تفسیر داشته باشد:

اینکه تصادفی باشد؛ در پاسخ، ۲۵ نص صریح برایش پیدا کردند و جلویش گذاشتند و پاسخ دادند: آیا می‌تواند تمامی این ۲۵ آیه نیز تصادفی باشد؟

۱ـ نوح: ۱۳ و ۱۴.

افزون بر اینکه قرآن برای هر یک از مراحل نامی گذاشته: ابتدا **نطفه**، سپس **علقه** و بعد **مضغه** و بعد از آن **عظام** و بعد از آن **رویش گوشت**؛ آیا اینها نیز تصادفی است؟

گفت: نه.

به وی گفته شد: دیگر چه؟

پاسخ داد: ممکن است گفته شود که محمد (ص) میکروسکوپ بزرگی داشته است. به وی گفته شد: شما بهتر می‌دانید که مثل این مراحل و دقایق و تفاصیل و آنچه را که علم به آن رسیده وقرآن قبلاً بیان داشته فراهم نمی‌شود مگر با میکروسکوپهای بزرگ و کسی که دارای چنین میکروسکوپی باشد، باید آن‌را از نسل‌های گذشته گرفته و به نسل‌های بعدی تحویل داده باشد.

پروفسور مارشال خندید و گفت: من در یک نمایشگاهی دیدم که نخستین میکروسکوپی که در جهان اختراع شد، بیش از ده برابر بزرگ نمی‌کرد و نمی‌توانست صورت روشنی ارایه دهد.

آری حضرت محمد، نه تجهیزاتی داشت و نه میکروسکوپی، بنابراین راهی جز این نمی‌ماند که بگوییم او رسولی از جانب خداوند است.

بعد از آن بود که بحث مربوط به اعجاز علمی قرآن و حدیث در آن کمیسون آغاز شد و گفت‌وگو دربارهٔ اطوار و مراحل جنین متمرکز گردید.

پروفسور **کیدمور** و سایر پزشکان راجع به شکل ظاهری جنین سخن گفتند و پروفسور **مارشال** به وصف دقیق قرآن از جنین خارجی و ترکیبات داخلی آن پرداخت، از جمله چیزهایی که او در میان گذاشت این بود:

«[آیات] قرآن در واقع شرح مراحل خارجی جنین است ولی مراحل داخلی جنین به هنگام آفرینش و مراحل رشد، آن را نیز مدنظر دارد و حوادث مهم در آفرینش جنین را که دانشمندان معاصر به آن پی برده‌اند، مورد تأکید قرار می‌دهد.

آن‌گاه تصویری از جنین در مرحله مضغه را ارایه کرد که نشانگر شکل خارجی جنین بوده، خمیده و کمانی است و در انتهای کمان آثاری است که گویی دندان به

روی آن فشار داده، همچون گوشت جویده شده و به تعبیر قرآن **مضغه** است.

برخی از قسمت‌ها برآمده و برخی فرو رفته مثل مضغه که طول آن یک سانتیمتر است.

اگر قطعه‌ای از آن را جدا سازیم و اجزای داخلی آن‌را تشریح کنیم، می‌بینیم که بیشتر تجهیزات آن آفریده شده است. پرفسور جانسون می‌افزاید در این شکل خواهیم دید که جزئی از سلول‌ها آفرید شده و جزئی دیگر هنوز آفریده نشده است و اگر بخواهیم این مرحله از مضغه را توصیف کنیم، چه می‌گوییم؟

آیا می‌گوییم این **مخلقه** (آفریده شده) است؟ این منطبق بر جزئی است که خلق شده و اگر بگوییم **غیر مخلقه** (آفریده نشده) فقط بر جزئی منطبق است که هنوز خلق نشده است.

بنابراین چاره‌ای جز این نیست که همچون قرآن آن‌را توصیف کنیم و بگوییم: **ثُمَّ مِنْ مُضغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ**. آنگاه از گوشت جویده، آفریده شده و آفریده نشده.

آن‌گاه پروفسور مارشال جانسون سخنان خود را چنین جمع بندی کرد: «من به‌عنوان دانشمندی جهانی تنها با اشیایی می‌توانم کار داشته باشم که آنها را با مشخصات می‌بینم، آن‌گاه می‌توانم علم جنین شناسی و مراحل علم زیست شناسی را بفهمم همچنان‌که می‌توانم کلماتی از قرآن را که برایم ترجمه می‌شود دریابم.

اما اگر فرضاً من در زمان گذشته [زمان حضرت محمد «ص»] بودم که نمی‌توانستم چیزی را ببینم، مسلماً نمی‌توانستم آن‌را توصیف کنم و اینکه حضرت محمد (ص) در آن زمان جهل و تاریک این‌چنین به توصیف مراحل جنین پرداخته که خود آن‌را ندیده و از کسی نشنیده، باید این معلومات را از جایی دریافت کرده باشد. از این‌رو هیچ ضدیت و مغایرتی با این حقیقت که واسطهٔ الهی در بیانات حضرت محمد (ص) در کار است نمی‌یابم.

آری این همان پروفسوری است که ابتدا گفته علمای اسلامی را بشدت رد می‌کرد ولی در پایان چنین مطالبی را در چند کنفرانس ابراز داشت و گفت: هیچ راهی در

برابر بشریت نیست جز اینکه مانند این دانشمندان اقرار کنند کـه خداونـد کتـابی را بـا علم و دانش خود به محمد (ص) نازل کرده و به بشریت وعـده داده کـه در مـسیرش چیزهایی را کشف می‌کند که دلیل بر آنست که این قرآن از جانب خداست، چنـان‌کـه خداوند می‌فرمایـد: **«وَ لَتعلَمن نَبَأه بَعْد حَـین»**[1] (و مـسلماً گـزارش آن‌را بعـد از مـدتی دریافت خواهید کرد **«لِكُلّ نباء مُستَقَر وَ سَوْفَ تَعْلَمون»**.[2] (و برای هر گزارشـی قـراری است که در آینده خواهید دانست) **«سَنُرِيهم آياتِنا فِي الآفاق و فِي أنفسِهِم حتى يتبين لَهمُ أنه الْحَقّ»**.[3]

۵. جرالد. سی جررینگر Gerald C.Goerinyer

پروفسور و محقق بخش جنین شناسی کالج پزشکی و بیولـوژی سـلولی دانـشگاه **جرج تون واشنگتن** در آمریکا و که تحت تأثیر آیات جنین شناسـی قـرآن و مـسلمان شده و در کنفرانس پزشکی ضمن مقاله‌ای تحقیقی اظهار داشت:

چندین آیه در قرآن وجود دارد که به‌طور جامع به توصیف رشد انـسان از مرحلـهٔ آغازین آن یعنی هنگامی که به صورت تخمک در تخمدان‌های بدن قرار دارد، پرداخته است.

در آن زمان به هیچ وجه این علم دارای چنین اصطلاحات، طبقه‌بنـدی‌هـا و تعـابیر امروزی نبوده و این بسیار شگفت‌آور است که در آن زمان بدون اتکا به آزمایشگاه‌های پیشرفته و بدون اطلاع از ژن‌ها و کروموزم‌های موجود در بـدن کـه بـرای شناسـایی و درک آنها در آن زمان نیاز به وقت و انرژی چند صد ساله بوده است، یک شخص امی و درس ناخوانـده بـه ایـن زیبـایی، ایـن شـاخه از علـم را طبقـه‌بنـدی کنـد و بطـور

۱ـ ص: ۸۸

۲ـ انعام: ٦٧

۳ـ فصلت: ۵۳

شگفت‌انگیزی اصطلاحات معنی داری در ارتباط با پیچیده‌ترین مفاهیم علمی بیان دارد.

این آیات شگفت انگیز قرآنی یک اصل مهم را اثبات می‌کند و آن اینکه حضرت محمد (ص) پیام‌های آسمانی و الهی دریافت می‌کرده است و او فرستادهٔ خداست.

٦. سی مپسون Simpson

رئیس دانشکده مامایی و بیماری زنان دانشکدهٔ پزشکی بی لورهوتسون در ایالت **تگزاس** آمریکا.

پروفسور **سی مپسون** رئیس انجمن باروری امریکاست که تاکنون به دریافت جوایز متعددی از جمله جایزه ویژه اساتید مامایی و بیماری زنان در سال ۱۹۹۲ نایل گشته است.

پروفسور ژولی سی مسپیون وقتی که دریافت قرآن دربردارنده آیات جنین شناسی است، بسیار شگفت زده شد و با یکی از علمای اسلامی به گفت‌وگو نشست و علاقمند شد که در این زمینه به مطالعه و تحقیق بپردازد.

پروفسور ژولی سی مپسون ابتدای امر شک داشت و می‌خواست مطمئن شود که این نصوص مربوط به جنین شناسی از قرآن و سنت نبوی است.

وقتی که مطمئن شد که از قرآن و پیامبر اکرم (ص) است، نصوص قرآنی مربوط به علم وراثت نظر او را به‌خود جلب کرد؛ آیاتی که بیانگر ظهور آثار علم وراثت در مراحل اولیه جنین به هنگامی که نطفه است، آیاتی که به دقت بیان می‌دارد که چگونه دو نطفه پدر و مادر با هم جمع می‌شوند و آفرینش انسان را آغاز می‌کنند و بعد از آن برنامه وراثت را در کروموزم‌ها که اکنون، آنها را مشاهده می‌کنیم مقرر می‌دارد. کروموزم‌هایی که تمام خصوصیات انسان در آن ثبت شده، رنگ پوست، رنگ مو و سایر تفاصیل. بنابراین انسان در این کروموزم‌ها در مرحلهٔ نطفه مقدر و اندازه‌گیری

شده است و خداوند در این باره می‌فرماید: **قُتِلَ الانسانُ ما أكْفَرَهُ مِنْ أيِّ شَيَ خَلَقَهُ مِنْ نُطفَةٍ خَلَقَه فَقَدَّره.** [1] کشته باد این انسان، چه خدانشناس و ناسپاس است ! [آیا می‌داند که] از چه چیزی خداوند او را آفریده است؟ او را از نطفه [چکه‌ای آب] آفریده که اندازه‌گیری دقیقی در ساختارش بکار برده است.

این اندازه‌گیری دقیق درنوارهای کروموزمی ثبت و ضبط شده‌اند و جنین در خلال ٤٠ روز اولیه همه اعضاء و اندام‌هایش ساخته و آشکار می‌شود.

این جنین منحنی است و پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: **انّ أحَدَكُم يجمع خَلقَه فِي بَطنِ أُمّهِ أرْبَعينَ يَوْماً.** هر یک از شما خلقتش در شکم مادرش در خلال ٤٠ روز جمع می‌شود.

آن‌گاه پروفسور ژولی سی مپسون این حدیث را در کنار حدیث دیگر پیامبر اکرم(ص) گذاشت که می‌فرمایند: **اذا مَرّ بالنُطفَة اثنتانَ وَ اربَعون لَيْلة بَعَثَ اللهُ اِلَيهَا مَلكاً فَصَوَّرَها** چون بر نطفه ٤٢ شب (٦ هفته) گذشت، خداوند فرشته‌ای را به‌سویش می‌فرستد و آن‌را صورت نگاری می‌کند.

او با مقارنه میان این‌دو حدیث و حد فاصل میان آن‌دو وقتی دقایق و تفاصیل آنها را دید، آن‌چنان شگفت‌زده شد که دریکی از کنگره‌ها بلند شد و نظر خود را دربارهٔ آن چنین اظهار داشت: «از این‌دو حدیث می‌توانیم جدول مشخصی را پیرامون مراحل اساسی رشد و تکامل جنین به‌دست آوریم: مرحله قبل از ٤٠ روز و مرحله بعد از ٤٢ روز.

و آن‌گاه گفت: دین می‌تواند رهبری علم ودانش را به‌عهده گیرد؛ رهبری پیروزمندانه، همچنان‌که وقتی به تماشای ماشین و دستگاهی که قبلاً راهنمایی‌هایش در کاتولوگش نوشته شده، شما براحتی می‌توانید نسبت به آن دستگاه شناخت پیدا کنید، چون راهنمایی‌هایی از سوی صانع و سازندهٔ آن به‌عمل آمده است. **وَ يَرى الّذينَ اُوتُوا**

۱ـ عبس : ۱۷ - ۱۹

الْعِلم الّذي أنزِلَ اِلَيكَ مِنْ رَبّكَ هُو الْحَق وَ يَهدي اِلي صِراطَ العَزيز الحَميد.[1]

و کسانی که به آنان علم و دانش داده شده، می‌بیند که آنچه به‌سوی تو از جانب پروردگارت نازل شد، حق [و منطبق با واقعیت] است و آن‌را راهنمای به‌سوی راه خدای توانمند ستوده می‌دانند.

پروفسور **سی مپسون** در پایان تحقیقات خود در قرآن و حدیث، مسلمان شد و اظهار داشت: «نه تنها بین علم ژنتیک و اسلام تضادی وجود ندارد بلکه دین اسلام، خدمات ارزنده‌ای را به شاخه‌های سنتی این دانش ارایه کرده است. در قرآن مفاهیم علمی‌ای مطرح شده که قرن‌ها بعد علم توانست بر صحت آنها مهر تأیید زند و به اهمیت آنها پی ببرد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سرچشمهٔ مفاهیم مطرح شده توسط حضرت محمد (ص) از جانب خداوند است.

۷. تِجاتَتَ تِياسِن Tegatat Teyasen

رئیس بخش آناتومی و رئیس سابق دانشکده پزشکی دانشگاه **چیانگ ما ای تایلند**. پروفسور تیاسن چندین مقاله را در ارتباط با آیات جنین شناسی قرآن کریم و احادیث نبوی مورد مطالعه و بررسی قرار داد و چندین روز با تعدادی از اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان درباره جنین شناسی قرآن و احادیث نبوی به گفت‌وگو نشست و به اسلام مشرف شد و در هشتمین کنفرانس پزشکی عربستان از جای برخاست و ضمن [ادای] شهادتین گفت: من در سه سال گذشته به قرآن علاقه مند شدم... و با توجه به مطالعات و تحقیقاتم طی این چند سال، معتقدم که هر آنچه در ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن آمده است، کاملا درست است و پایه و اساس علمی دارد و علم می‌تواند به مرور زمان یکایک آنها را به اثبات رساند.

۱ـ سبأ: ٦

از آنجا که پیامبر اکرم (ص) نه می‌توانست بخواند و نمی‌توانست بنویسد، باید در یک حالت استثنایی و روحانی این مفاهیم را از آفریننده دانا دریافت کرده باشد.

و این آفریننده دانا کسی جز خداوند متعال نیست و اکنون زمان آن فرا رسیده است که بگوییم: **لا اله الا الله، محمد رسول الله .**

با ارزش‌ترین چیزی که من با آمدنم در این کنفرانس به آن دست یافتم، یافتن مفهوم **لا اله الا الله** (هیچ معبودی جز الله نیست) و نیز مسلمان شدنم می‌باشد.

منابع

Bibliography

(1) Zindani Abdul – Majeed A This is the Truth (video Tape). Scientific Signs of the Quran and sunnah containing interviews with various scientists. Available in Arabic English French Urdu and Trukish. A full English transcript of this video withillustrations is also available: Al – Rehaili Abdullah M this is the Truth !

(2) Moore Keith L and zindani Abdul – Majeed A. The Developing Human with Islamic Additions Third Edition W.B. saunders conany Philadelphia 1982 with Dar Al – Qiblah For Islamic Litaratrue Jaddah Saudi Arabia 1983 Page viiic Limited Edition.

(3) Moore Keith L zindani Abdul – Majeed A. Ahmed Mustafa A The Quran and Modern science – correlation studies Islamic Academy for scientific Resersh Makkah Saudi Arabia. Reprinted by World Assembly of Muslim Youth (WAMY) USA. 1990 ISBN 0-9629236-0-6. collection of papers presented at symposium sponsored by the muslim students Association Uninersity of Illiohs May 1990.

(4) Moore Keith L Johnson E. Marshall: persaud T.V.N. Goeringer Gerald c. Zindani Abdul – Majeed A. and Ahmad Mustafa A Human Development as Described in the Quran and Sunnh commission on scientific of the Qurdan and sunnah Muslim World Leage Makkah Al – Mukarramah Saudi Arabia 1992 ISBN 0-9627236-1-4 collection of papers that were originally presentd in the firt international conference on scientific signs of the Quran and sunnah held in Islamabad Pakistan 1987 and after some modifications and development presented in their present form in Dakar sengal in July 1991.

۵. انه الحق. هیئت اعجاز علمی، رابطة العالم الاسلامی، مکه مکرمه ۱۴۲۰ هـ ق .

۶. گری میلر، فصلنامه پیام جاویدان، شماره ۹، سال سوم، مقاله: قرآن شگفت انگیز،

۷. کید مور و وی. ان پرساود، جنین شناسی کاربردی.

۸. موریس، بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه دکتر دبیری، چاپ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

نگاه خاورشناسان

به پیامبر اکرم (ص)

دکتر صباح زنگنه

مشاور رییس قوه قضائیه در امور بین‌الملل

نگاه خاورشناسان به پیامبر اکرم (ص)

پیشگفتار

بعثت پیامبرخاتم حضرت محمدبن عبدالله (ص)، تأثیر بسزایی در جغرافیای دینی و فرهنگی زمان خود داشت و پیامدهای آن تا به امروز ادامه داشته و تا روز قیامت نیز ادامه خواهد یافت.

جغرافیای دینی تغییر پیدا کرد و ساکنان جزیرةالعرب ایمان آوردند و اسلام در راستای تحقق وعده الهی: «**هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله**» (سوره توبه ـ آیه۳۳ و سوره فتح ـ آیه ۲۸ و سوره صف ـ آیه۹) (اوست که پیامبر خود را با رهنمود و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند...) رهسپار دیگر نقاط کره خاکی گردید؛ پیروان مسیحیت در جزیرة العرب و مناطق مجاور، گمشده خود را در اسلام یافتند و جز اندکی، که در صومعه‌ها و کلیساهای خویش باقی ماندند، همگی به این دین جدید، ایمان آوردند.

ولی جنگ‌های صلیبی و با ورود فاکتور سیاسی سردمداران و رهبران اروپایی، آتش دشمنی و کینه علیه اسلام و مسلمانان را بر افروخت؛ جریانهای‌دیگر نیز همین راه را پیمودند و پاپ‌ها و حکام و رهبران سیاسی، اموال بسیاری را به منظور مطالعه و تحقیق در اسلام و زندگی پیامبراکرم حضرت محمد(ص) و کوشش در تخریب چهره درخشان آن‌دو و متوقف ساختن حرکت اسلامی متأثر از شخصیت و کتاب و سنت

پیامبر(ص) در غرب جهان، در اختیار این جریانها قرار دادند.در پی آن نیز جریانهای‌استعماری‌به‌کشف‌کشورها و قاره‌ها و ملل و کوشش برای جست‌وجوی راههای نفوذ به آنها و ایجاد جای پایی برای استعمارگران در سرزمین‌های استعماری، پرداختند که از آن جمله می‌توان از جریانات **خاورشناسی و شناخت اسلام والبته دراین مرحله در خدمت به اهداف استعمارگران**، یاد کرد.

در مرحله سوم، مراکز مطالعاتی، پژوهشی و دانشگاهها و وزارتخانه‌های کشورهای بزرگ به کوشش برای مشوه ساختن چهره اسلام و پیامبر(ص) و یا تحقیر مسلمانان برای در هم شکستن روحیه آنها و دور ساختن ایشان از دین و میراث و فرهنگ و هویتشان، پرداختند.

این مقاله به برخی نمودها و نقاط عطف مراحل یاد شده و نحوه برخورد با هرکدام می‌پردازد.

* * *

«در سال ۵۶۹ میلادی، [حضرت] آمنه، بزرگترین شخصیت در تاریخ دورانهای میانه بلکه بزرگترین شخصیت در تمامی تاریخ را به دنیا آورد» (ویل دورانت ـ تاریخ تمدن)

خوش داشتم این بحث را با عبارتی از پژوهشگر و فیلسوف معاصر و مشهور یعنی "ویل دورانت" صاحب تألیفات بزرگ و عمیق در موضوع تاریخ تمدنها، آغاز کنم. کسی که خود مسیحی است و تاریخ خوانده و سالهایی از عمر خود (حدود هشت سال) را میان اعراب و مراکز پژوهشی و دانشگاهی ایشان، سپری کرده است. عبارت نقل شده اگر چه بسیار مثبت و گویای حقیقتی سترگ و جهانی است ولی این نویسنده بزرگ دچار خطاهایی نیز شده که البته به ضروریات اعتقادی یا بنیادهای مسلم تاریخی، خدشه‌ای وارد نمی‌کنند؛ او دارای فرهنگی غربی و آموزه‌های مسیحی است و خود مستقیم به بحث و بررسی تاریخ اسلام در جوامع اسلامی پرداخته است.

برای ارایه تصویر و نقشه روشنی از این بحث، ابتدا ضرورت پرداختن به این

موضوع یعنی نگاه خاورشناسان به پیامبر اکرم(ص) را توضیح خواهیم داد و سپس به برخی جنبه‌های مؤثر در شکل گیری این نگاه و حوادث و جریانات و افراد مؤثری که می‌توانند در آن تأثیر بگذارند، می‌پردازیم و پس از آن برخی مراحلی را که رابطه میان خاورشناسان و دین اسلام به‌خود دیده، از نظر می‌گذرانیم و نمونه‌هایی از گفته‌ها و مواضع هر طرف را یادآور می‌شویم و سرانجام نیز سعی خواهیم کرد آنچه را باید انجام داد و مواضعی را که برای تصحیح رابطه دو جانبه و اصلاح تصویری که در اذهان جوامع دیگر در خصوص اسلام و پیامبر(ص) و مسلمانان شکل گرفته باید اتخاذ کرد، نتیجه‌گیری کنیم.

ضرورت بررسی دیدگاه خاورشناسان

در اینجا، در پی آن نیستیم که وارد بحث‌های گسترده‌ای برای تعریف خاورشناسی و مکتب‌های مختلف آن و اینکه آیا شامل تمامی کسانی که اسلام و زندگی پیامبر اکرم(ص) را مورد مطالعه قرار داده‌اند یا کسانی که توجهی به اعراب و تاریخ و زبان و جغرافیای سرزمینشان کرده‌اند می‌شود یا خیر، بپردازیم. همچنانکه در پی تحقیق در اصطلاح شرق و اینکه شامل چه کسانی می‌شود و چه کسانی را در برنمی‌گیرد و یا اینکه آیا غرب خود واحد همبسته و متحدی است یا شامل مکتب‌ها و جریانها و سمت‌گیری‌های گوناگونی می‌شود و دیگر مباحث و مسایلی که علما و دانشگاهیان بدان می‌پردازند، نمی‌شویم.

و تنها بدین گفته بسنده می‌کنیم که خاورشناسان یعنی کسانی که درباره شرق و مسایل و فرهنگ و تاریخ آن، با هر انگیزه و نیتی اعم از علمی یا بر اثر کنجکاوی و کسب آگاهی و یا با اهداف سیاسی یا غرض‌های سلطه‌ای نظامی، اقتصادی، فرهنگی یا تبشیری، مطلب نوشته یا سخنرانی کرده‌اند، جملگی در یک مسئله یعنی ادعای شناخت شرق یا بخش‌هایی از آن، وجه اشتراک دارند، چیزی که باعث می‌شود نتایج کارها و مطالعات ایشان درباره کشورها و ملل جهان شرق و از جمله جهان اسلام، از

سوی سیاستمداران و کسانی که در مسایل مختلف کشورهای غربی تصمیم گیری می‌کنند، مورد بهره برداری قرار گیرد.

و اگر بدانیم که کشورهای غربی بیهوده و بی حساب و کتاب، کاری را انجام نمی‌دهند و همواره می‌کوشند گامهای خود را بر پایه مطالعات و پژوهش‌های از پیش انجام شده بردارند و اگر این‌گونه مطالعات، پاسخ کامل و مناسبی برای پرسش‌های احتمالی ندادند، دست به‌دامان پروژه‌های اطلاعاتی یا هیئت‌های اعزامی یا مطالعات تازه‌ای به منظور تکمیل نقاط مبهم و دستیابی به همه اطلاعات مورد نیاز می‌شوند و آنگاه به چگونگی رسیدن به اهداف و آماجهای خود با یاری گرفتن از راهها و ابزارهای مناسب می‌اندیشند، با چنین آگاهی و فرضی، درخواهیم یافت که مطالعات و پژوهش‌ها و سفرها و سفرنامه‌ها و تئوری پردازی‌های متعلق به خاورشناسان، سنگ بنای تمامی سیاست‌های کنونی و آینده کشورهای غربی را تشکیل می‌دهند.

و اگر بدانیم که دیدگاه‌ها و نظریاتی که خاورشناسان در آثار خود بجای می‌گذارند وارد رسانه‌های گروهی و کتابهای درسی جوامع آنها می‌شود و نسل‌های پیاپی، آنها را دریافت می‌کنند، در این صورت خواهیم فهمید که دیدگاههای منفی چگونه در ذهن و مغز نسل حاضر شکل می‌گیرد و تنها با یک انگیزه به حرکت درمی‌آید و واکنش‌ها در بخش‌های مختلف جامعه غربی چنان شبیه به یکدیگر است که احساس می‌کنیم برنامه همه جانبه و عظیمی برای هماهنگی آن، تدارک دیده شده است.

با چنین شناختی ـ اگر به‌دست آید ـ شیوه‌های درست برخورد با غرب و دستگاههای سیاسی ـ رسانه‌های گروهی، دانشگاهها و مراکز علمی‌اش را در خواهیم یافت.

شیوه‌های غرب در برخورد با مسلمانان و شرقی‌ها بدون تغییر و اصلاح و غربالگری انباشته‌های تاریخی که بر ذهن آنان سایه افکنده و عواطف و احساساتشان را هدایت می‌کند، هرگز اصلاح نخواهد شد.

مراحل مختلف تماس

همچنانکه در مقدمه یادآور شدیم، وقتی اسلام آمد و دعوت پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) آغاز گردید، برخی پیروان ادیان مسیحی و یهودی در سرتاسر شبه جزیره عربستان پراکنده بودند و با توجه به ویژگی‌های دین جدیدی که مسیحیان آنرا با دین خود و با مژده‌هایی که در کتاب مقدسشان وجود داشت هماهنگ یافتند، بسیاری از ایشان اسلام آوردند و زمانی که فتوحات اسلامی در سرزمین‌های متعلق به امپراتوری بیزانس آغاز گشت، ساکنان این سرزمین‌ها نیز ـ که جز اندکی اغلب مسیحی بودند ـ اسلام آوردند. طبق نوشته "ویل دورانت" در کتاب "تاریخ تمدن"، مسیحیان در پیدایش اسلام مصداق عینی آنچه را در آیات ٤٢ و ٤٣ اصحاح بیست و یکم "انجیل متی" آمده بود، یافتند؛ در این آیات از قول حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است: «... ازاین جهت، شما را می‌گویم که ملکوت خداوند از شما گرفته شده به امتی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد.» (ترجمه متن به نقل از کتاب مقدس به زبان فارسی از انتشارات ایلام۱۹۹٦، انگلستان) و این همان نکته‌ای است که آیه قرآنی سوره فتح نیز آنرا تأیید می‌کند: «... **ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار**» (سوره فتح ـ۲۹) (... و داستان آنان در انجیل، مانند کشته‌ای است که جوانه‌اش را برآورد و آن را نیرومند گرداند و ستبر شود و بر ساقه‌هایش راست ایستد، به گونه‌ای که دهقانان را به شگفتی آورد تا کافران را با آنها به خشم انگیزد...)، پیامبراکرم(ص) با مسیحیان جزیرةالعرب هم پیمان شد و در برابر مالیات اندکی [جزیه]، از ایشان حمایت کرد و آنها در آرامش و امنیت زندگی کردند.

"استاد مجتبی مینوی" دانشمند و پژوهشگر و ادیب بزرگ ایرانی در پژوهشی که در سال ۱۹٦۹م. در کتاب: "محمد(ص) خاتم پیامبران" به چاپ رسید، می‌گوید: «قدرتمندترین دشمنان اسلام و مجهزترین آنها طی چهارده قرن، مسیحیان بودند که به تدریج و مرحله به مرحله، به انصاف و حق روی آوردند.» ([کتاب یاد شده] جلد دوم، صفحه ۱۷۲)

آقای مینوی یادآور می‌شود که [در آن زمان] اختلاف مسیحیت و یهودیت در اوج خود بود و طی قرنهای متمادی منجر به جنگها و درگیری‌های فراوانی میان ایشان گردید. تا آنجا که از رفتار و کردار پادشاهان اسپانیا سخن می‌گوید که در پی از میان برداشتن حکومت مسلمانان عرب و بربر از سرزمین‌های خود، به شکنجه و آزار و قتل و تبعید غیرمسیحیان به منظور وادار ساختن ایشان به پذیرش مسیحیت پرداختند چنانکه این کشتارها و برخوردهای وحشیانه، به صورت سمبل هر خشونت و کشتاری، زبانزد مردم شد.

در خصوص یهودیان و آن‌گونه که این پژوهشگر و مؤرخ معروف یعنی "ویل دورانت" در فصل دوم از باب هشتم کتاب "تاریخ تمدن" خاطرنشان می‌سازد، برخی فرازهای تورات، مژده [طلوع اسلام و پیامبری حضرت محمد(ص)] را داده بودند، همچنانکه یهودیان نیز شباهت‌هایی میان دین خود با این دین جدید یافتند و احساس کردند که دین جدید ادامه دین آنهاست ولی وقتی شنیدند که دین جدید، دین آنها [یهودیت] را گرفتار تحریف می‌داند و آنها با حضرت مسیح از در مخالفت درآمدند، پا پس کشیدند و در تجمع‌های خود در شهر "یثرب" و اطراف آن، انزوا گزیدند و پس از آن به همکاری و همدستی با قریش علیه حکومت جوان [اسلامی] در مدینه پرداختند؛ پیامبراکرم (ص) نیز راهی جز دورساختن ایشان از مدینه نداشت؛ آنها به توطئه‌های خود علیه پیامبر و اهانت و آزار مسلمانان ادامه دادند تا جایی‌که پیامبراکرم(ص) ناگزیر اقدام به محاصره آنها کرد و از ایشان خواست تا اطراف مدینه را ترک گویند و به جاهای دورتری کوچ نمایند.

ولی پیروان مسیحیت در "حبشه" از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بودند، پادشاهان حبشه کوشش داشتند حضور و نفوذ خود را به منطقه عربی ["شبه جزیرهٔ عرب"] نیز گسترش دهند. تاریخ از رفتار بسیار شایسته پادشاه حبشه در استقبال از مهاجران مسلمان و [رهبر] آنان "جعفربن ابی‌طالب" یاد می‌کند؛ او آیات قرآنی را که این مهاجران برایش تلاوت می‌کردند به گوش جان می‌شنید و به این دلیل که [در این آیات] تصویر درخشانی از حضرت عیسی(ع) و مادرش ارایه شده بود، برخورد بسیار

خوبی با مسلمانان کرد و به آنان امان داد و از تسلیم ایشان به فرستادگان قریشی که برای همین کار راهی سرزمین حبشه شده بودند، خودداری ورزید.

با گسترش اسلام در پهنهٔ شام و نزدیک شدن به مرزهای دولت مسیحی بیزانس، پادشاهان حکومت‌های محلی اروپایی نسبت به اسلام و انتشار آن هراسناک شدند و در مرحله بعد و در پی شکوفایی تمدن اسلامی و زمانی که اروپا در تاریکی و سیاهی اندیشه و دستاوردهای اجتماعی خود بسر می‌برد،حرکت ترجمه و اقتباس از زبانهای لاتین [در تمدن اسلامی] آغاز گشت و مدارس و مکتب‌های فلسفی و علمی در رشته‌های گوناگون، شکوفایی گرفت.

در این مرحله، هیچ درک جمعی نسبت به میزان پیشرفت علمی که مسلمانان بدست آورده بودند از سوی اروپایی‌ها ـ رهبران و علمای آنان ـ وجود نداشت ولی آنها از یک سو احساس عقب ماندگی و حسادت داشتند و از سوی دیگر از گسترش نفوذ قدرت مسلمانان به سرزمین‌های خود بیمناک بودند؛ در این دوره هیچ جریان قابل ذکری در برابر جریان اندیشه اسلامی و تمدن اسلام دیده نمی‌شد.

در حدود قرن هفتم هجری و به‌دنبال تشتت در دولت مرکزی، دوره شکل گیری حکومت‌های محلی و جنگ برسر قدرت میان خاندانهای حاکم در سرزمین‌های اسلامی فرارسید، حکام و رهبران شهرهای اروپایی از این موقعیت بهره برداری کرده لشکریانی برای بازپس‌گیری سلطه خود بر"شهر مقدس" یعنی قدس شریف، تدارک دیدند؛ کشیش‌ها و پاپ‌ها نیز با صدور شبه فتواهایی در ضرورت «آزاد سازی محل تولد حضرت مسیح(ع) و نجات سرزمین‌های مقدّس از دست کفار» به یاری آنان شتافتند.

این مرحله که چیزی حدود دو قرن به درازا کشید و پیروزی‌ها و شکست‌های زیاد و بالا و پایین‌های فراوانی [در جبهه‌های درگیری] داشت با جریان فکری یا هیجان شدیدی در کلیساها برای حمله علیه اسلام و پیامبراکرم(ص) همزمان شده بود؛ آنها از فرصت حضور هر از گاهی در این منطقه، برای اعزام پژوهشگران و کشیشان خود به منظور آشنایی با اسلام و آماده شدن برای پاسخگویی به ادعاهای آن و ردّ محتوای این

دین و نیز حمله علیه پیامبرگرامی اسلام (ص) به مثابه شاهرگ حیاتی اندیشه و زندگی اسلامی، نهایت بهره برداری را بعمل آوردند.

"استاد مجتبی مینوی" یادآور می‌شود که مسیحیان به دلیل حمله و یورش‌های نظامی علیه سرزمین‌های اسلامی که [مسلمانان] بدون ریخته شدن خونی، آنها را فتح کرده بودند، کاملاً مقصر بودند.

فیلسوف مشهور "برتراند راسل" در یک سخنرانی که در سال ۱۹۵۷م. ایراد کرد می‌گوید: « ویژگی‌ها و صفات مردانگی و شهامت [مسلمانان] در رفتار خود با مسیحیانی که به لحاظ اسلامی آنها را مرتد و کافر بشمار می‌آوردند، بسیار زیاد و چشمگیر بود. انصاف و خوش برخوردی آنها [با مسیحیان]، از برخورد امپراتوری بیزانس با شهروندان مسیحی خود، بیشتر بود.»

پیامدهای تعصب و خشونت همچنان در اندیشه‌ها و نوشته‌ها و آثار غربی‌ها به‌هنگام پرداختن به دوره جنگ‌های صلیبی، کاملاً هویداست. "آقای نادر پورنقشبند" استاد دانشگاه هاله آلمان یادآور می‌شود که دوران رنسانس اروپا، بخشی از رفتارها و تحلیل‌های نابهنجاری که ویژگی اصلی پژوهشهای خاورشناسی را تشکیل می‌داد و در آثاری چون "ناتان حکیم" نوشته "کوتولدلیسنگ" در اواخر قرن هجدهم منعکس شده بود، تعدیل کرد ولی نگاه تحقیرآمیز و اهانت بار، همچنان سایه خود را بر خاورشناسان افکنده بود.

"استاد مجتبی مینوی" یادآور می‌شود که نخستین نویسنده اروپایی که با نگاهی تا حدودی حقیقت‌یاب راجع به اسلام نوشت، "ویلیام" از شهروندان "مامزبوری" انگلستان در قرن دوازدهم میلادی بود و این همان کسی است که "نورمن دانیل" در کتاب خود "اسلام و غرب" ـ که در سال ۱۹۶۰م. در "ادنبرا" به چاپ رسید ـ از وی یاد می‌کند.

"آقای مینوی" می‌افزاید که رفتار اروپایی‌های مسیحی نسبت به اسلام، همچنان با شمشیر و خشونت و ترور همراه و کمتر با تساهل و تسامح با مسلمانان توأم بود و تا

قرن هجدهم و زمانی که اروپایی‌ها نسبت به توان نظامی خود اطمینان حاصل کردند و سعی کردند آثار و نوشته‌ها و کتابهای ادبی و تاریخی و دینی مسلمانان را به زبانهای اروپایی ترجمه کنند، این وضع ادامه داشت.

این نویسنده از یاد نمی‌برد که نام فرد دیگری را نیز بازگوید که در نوشته‌ها و آثار خود درباره اسلام و پیامبراکرم(ص)، مشهور به انصاف گشته است؛ او "پیتر الفونس" یهودی اسپانیایی است که در سال ۱۱۰۶م. دیانت مسیحیت را پذیرفت و به بریتانیا رفت و کوشید تا علوم اسلامی را منتشر سازد و کتابی نیز درباره زندگی آخرین پیامبر(ص) (پیامبر خاتم) انتشار داد.

ولی این دو نمونه، در ارتباط با شرق و اسلام، تشکیل دهنده یک جریان عام نبوده بلکه بیشتر استثنایی نادر بشمار می‌روند.

"آقای دکتر غلامرضا سعیدی" در مطلبی با عنوان: "خاورشناسان و اسلام" که در کتاب "محمد(ص) خاتم پیامبران" آمده است، عبارتی از مؤرخ مشهور "آرنولد توین بی" نقل می‌کند: «در چهار و پنج قرن اخیر و در جریان اصطکاک و درهم آمیزی غرب با جهان، جهان ضربه‌هایی از غرب دریافت کرد حال آنکه غرب هرگز چنین ضربه‌هایی را از جهان دریافت نکرد.» (صفحه ۲۷۲)

از سوی دیگر، شماری از خاورشناسان در درستی صحت کتاب‌ها و روایات صادره از سوی پیامبراکرم(ص)، تردید کرده‌اند زیرا کتاب‌های معروف تاریخ ("سیره ابن هشام"، "مغازی واقدی"، "طبقات ابن سعد" و "تاریخ طبری") قرنها پس از آغاز بعثت نبوی، به رشته تحریر در آمدند؛ از جمله این خاورشناسان "تیودودنولدکه" در کتاب خود: "تاریخ قرآن" و "گولدزیهر" در کتاب "مطالعات اسلامی" و در پی ایشان شمار دیگری ازخاورشناسان ازجمله: "هوبرت گریمه" آلمانی، "همفری لامفس" بلژیکی و "لیونه کاتیانی" ایتالیایی و "جوزف شاخت" آلمانی بودند.

دو پژوهشگر دیگر یعنی "فرانتس بوهل" دانمارکی (از کشیشان پروتستان) و "تورآندره" سوئدی، اقدام به تشریح و توضیح برخی از این شرایط و زمینه‌هایی که

باعث ایجاد تردید در صحت مطالب تاریخی شده است، نمودند.

ولی خاورشناسان بزرگ آلمانی "یوهان فوک" نقطه پایانی بر این ادعاها و احتمال‌ها و شک و تردیدها گذاشت و اصالت مطالب یاد شده و صحت موارد روایت شده از پیامبر را در کتابی که آنرا "اصالت پیامبر عربی" نامید، به اثبات رساند. همچنانکه ناگزیر باید از نوشته‌های "مونتگمری وات" در دهه پنجاه و شصت قرن بیستم و نیز نوشته‌های "ماکسیم رودنسون" و کتاب "رودی پارت" درباره محمد و قرآن، یاد کرد که جملگی به شیوه‌ای علمی و انتقادی به مطالعه و بررسی متون تاریخی پرداختند و صحت و درستی اغلب آنها را ثابت کردند.

ما درپی ورود به گسترهٔ شبهات وعلامت استفهام‌هایی که اینان یا آنان برانگیختند، نیستیم بلکه بیشتر به‌دنبال مطالعه و بررسی منحنی نحوه برخورد خاورشناسی بویژه درباره اسلام و پیامبراکرم(ص) می‌باشیم.

در این مرحله شاهد پیدایش مکتب‌های فکری جدیدی در غرب هستیم که تأثیر خود را بر بسیاری از فعالیت‌های فکری برجای گذاشتند از جمله این مکتب‌ها، "هرمنوتیک" ("هایدگر" و "گادامر") است که به متون، وضعیت ویژه‌ای را برای مطالعه و دقت و تأمل و نتیجه گیری معانی و مفاهیم می‌بخشید حال آنکه مکتب‌های فکری گذشته، بیشتر بر شرایط عینی [صدور این متون]، انگشت می‌گذاردند.

تا سرانجام نوبت به "پست مدرنیسم" و "پست متافیزیک" و پیدایش اندیشمندان بزرگی چون: "میشل فوکو"، "پییر بوردیو"،"ژاک دریدا" رسید؛ این اندیشمندان توانستند "لاک غرور و نخوت" غرب را بشکنند و ویژگی‌ها و برتری‌های دیگر فرهنگ‌ها و تمدنها را نمایان سازند.

تداوم رفتار برتری جویانه

ولی پدیده‌های دیگری همچنان از وجود رفتار برتری جویانه غربی‌ها در برابر جهان اسلام و پیامبراکرم(ص) دارد که در این میان به برخی نمودها و نشانهای آن

اشاره می‌کنیم، از جمله: کتاب "سلمان رشدی" [آیات شیطانی] است که احساسات مسلمانان را برانگیخت و امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در برابرش ایستاد و دیگر علمای جهان اسلام نیز چنین کردند.

ـ کاریکاتورهایی که ابتدا در روزنامه‌های دانمارکی و سپس در روزنامه‌های دیگر کشورهای اروپایی، کشیده و منتشر شد و سر و صدای بزرگی به‌دنبال داشت.

ـ اظهارات رئیس جمهور آمریکا و بهره گیری از عبارت "جنگهای صلیبی" که بعدها آنرا توجیه و عذرخواهی هم کرد ولی مدتی بعد، از عبارت "فاشیسم اسلامی" بهره گرفت. و پس از آن نوبت به پاپ "بنیدکت شانزدهم" ـ که روشنفکر و فیلسوف هم هست ـ رسید تا سخنرانی کند و طی آن بسیاری از مسایل نهفته در عمق اندیشه مسیحی، اروپایی و صهیونیستی را برملا سازد.

او در آن سخنرانی، کوشید بر این نکته انگشت بگذارد که مسلمانان تنها پیرو زور و شمشیر هستند و از عقل و دانش، بسی فاصله دارند.

دو نکته قابل توجه

می‌بینیم که سخنرانی پاپ، در شرایط و زمان ویژه‌ای مطرح شد و اشارات و اظهارات و کنایاتی در آن بکار رفت که سزاوار همه گونه بررسی و مطالعه است؛ ما برای اینکار مطالب جزوه‌ای را نقل می‌کنیم که "دکتر عبدالعزیز التویجری" مدیرکل "سازمان اسلامی تربیت، علوم و فرهنگ" ("ایسسکو") آنرا در این زمینه نوشت و منتشر ساخت؛ او می‌گوید: « اینکه طرف محاصره کننده امپراتور "امانوئل دوم" یک ایرانی بود، اشاره به هراس از پافشاری ایران بر برخورداری از فنآوری هسته‌ای و خطر آن بر غرب و اسراییل دارد که پاپ نیز در سخنرانی خود و بهنگام توضیح رابطهٔ میان یهودیت با مسیحیت و همگرایی آنها در اندیشه یونانی، بدان اشاره کرد.»

"دکتر تویجری"ادامه می‌دهد که به لحاظ تاریخی ثابت شده پادشاهان بیزانس و از جمله "امانوئل دوم"، خود خواستار ترتیب حملاتی علیه شرق اسلامی بودند و همواره

از پادشاهان اروپایی و پاپ‌های کلیسای کاتولیک درخواست ارسال لشکریانی برای جنگ با مسلمانان عرب، فارس، ترکان سلجوقی و ترکهای عثمانی، می‌کردند و "امانوئل دومی" که پاپ بنیدکت شانزدهم به متنی از گفتگوهایش استناد کرده در سال ۱۳۹۶م. حمله‌ای صلیبی به فرماندهی "سیگموند" پادشاه مجارستان برای جنگ با مسلمانان ترتیب داد که البته با شکست مواجه شد. از آن مهمتر، امپراتور "امانوئل دوم" با برادر خود "اندرنیکوس چهارم" و نیز با برادرزاده خود "ژان هفتم" وارد جنگ‌های خونینی برای چیرگی بر تاج و تخت بیزانس شد و برای برخورد با رقبا و از میان بردن آنان، از شمشیر بهره گرفت و شگفت اینکه این امپراتور با "سلطان محمد فاتح" روابط دوستانه برقرار کرد و با او پیمان صلحی منعقد کرد که به موجب آن، جزیه نیز می‌پرداخت و چه بسا همین امر علت کینه‌ٔ وی نسبت به مسلمانان و دین ایشان بوده باشد.

در مورد آن سخنرانی، "دکتر تویجری" بر آنست متنی که پاپ در سخنرانی خود در موضوع "عقاید، عقل و دانشگاه" بدان استناد کرد و هیچ ربطی هم به موضوع آن نداشت، به عمد و برای برانگیختن توجه به مسایلی انتخاب شده بود که بیشتر موردنظر جوامع غربی یا اکثریت ساکنین مسیحی و بویژه در پرتو رشد فزاینده گرایش به مطالعه اسلام و پذیرش این دین از سوی بسیاری از غربی‌ها بود و به علت رشد حضور اسلام در این جوامع و همچنین برای برانگیختن توجه به تمایل شدید ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا و یادآوری اینکه این کشور وارث همان دولت عثمانی است که امپراتور "امانوئل دوم" را پشت برج و باروی قسطنطنیه در پی فرار او از دربار "سلطان بایزید اول" در شهر "بورصه" ـ که به عنوان پناهنده در آن زندگی می‌کرد ـ به محاصره در آورد.

ویژگی‌های مهم مرحله کنونی

این درست که اینک آگاهی‌ها بیشتر شده و انقلاب اطلاعات و ارتباطات، مرزها را

از میان برداشته و قاره‌ها را درنوردیده است.

و این درست که مکتب‌های فکری جدید، نظریه‌های تشکیکی را در شمار کالاهای گذشته (فاقد اعتبار) در آورده است.

و این درست که برخی اندیشمندان و خاورشناسان، در برخورد با زندگی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) و بیان تاریخ [اسلام] و برنامه‌های اسلامی، انصاف به‌خرج داده‌اند.

ولی ویژگی‌های دیگری هم هست که همچنان بر جای خود مانده و تنها ابزارهای آن تفاوت پیدا کرده است:

۱ـ حملات کین توزانه و تمسخرآمیز علیه پیامبراکرم(ص) از سوی دستگاهها و افراد غربی، افزایش پیدا کرده است.

۲ـ این حملات، برای ایجاد امواجی از تأثیر گسترده منطقه‌ای و جهانی طی فاصله زمانی کوتاهی از انقلاب اطلاعات و ارتباطات بهره برداری کرده است.

۳ـ همچنان ترس و هراس از گسترش اسلام در جهان غرب، انگیزه بسیاری [از غربیان] و بویژه مردان کلیساست.

٤ـ پیدایش جریان مسیحی ـ صهیونیستی با جنبه‌های سیاسی و تحریک آمیزی که تمام حقیقت را تنها نزد خود می داند و به ابزارها و وسایل و شخصیت‌های خود اجازه بهره گیری از تمامی شیوه‌های قهرآمیز و خشونت گرایانه برای تحمیل دیدگاههای خود بر جهان را می‌دهد.

۵ـ همچنان مطالعات و پژوهش‌های ناقص، ابتر و تحریف شده‌ای که در زمان تدوین و انتشار، هدف‌های استعماری و توسعه طلبانه‌ای داشته‌اند، بر ذهنیت عموم نویسندگان و روزنامه‌نگاران و دست اندرکاران رسانه‌ها و فرهنگ و آموزش و پرورش [جهان غرب] سایه افکنده است.

ناگزیر باید بی هیچ تردید و لکنتی و بدون اجحاف یا ستمی و فارغ از هر افراط و

تفریطی، وصفی را که جهان اسلام و ارزش‌ها و تاریخ و حال و دستاوردهایش با آن روبروست بازگو کرد.

نقش علما و اندیشمندان در برخورد با این پدیده‌های غیر [منطقی]، همچنان محوری و اساسی است. همچنانکه مسلمانان نیز در بازخوانی یا بازبینی هر آنچه که تلقی و برداشت ناخوشایندی از دین اسلام و رفتارهای صحیح اسلامی را مورد خدشه قرار می‌دهد، البته بدون رها ساختن اصول ثابت و شالوده‌های مورد تأکید قرآن کریم و سنت صحیح نبوی و آنچه که مورد تأیید عقل است و منطق و مصلحت عمومی با آن مخالفتی ندارد، نقش دارند.

و سرانجام اینکه کشورهای اسلامی نیز در ایجاد هماهنگی میان خود و ایستادگی در کنار یکدیگر و در صفی واحد در برابر یورش‌های ویرانگر [دشمنان] و در پیش گرفتن راه گفت‌وگوی هدفمند و بنای شالوده‌های حقوقی بین‌المللی برای ممانعت از توهین به مقدّسات، نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

از طور سینا

تا غار حرا

غلامرضا اکرمی

پژوهشگر و کارشناس ارشد ادیان

از طور سینا تا غار حرا

«زآن که احمد ختم جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست»

هیچ دینی در خلأ و جدای از دیگر ادیان، اعتقادات و فرهنگ‌ها ایجاد نشده است. همه ادیانی که در طول تاریخ ظهور کرده و توسعه یافته‌اند، در یک بستر و زمینه فکری، فرهنگی، اعتقادی و اخلاقی خاص ایجاد شده و رشد کرده‌اند و اصولاً دین‌آوران و پیامبران و کتب مقدس آن‌ها در پی اصلاح، تجدید، تحول و پیشرفت معنوی و فرهنگی جامعه خود و یا در مقیاس وسیع‌تر؛ جامعه جهانی بوده‌اند. در طول تاریخ، هر دین نوظهوری، بسیاری از عادات، سنن، اعتقادات و اخلاقیات منفی جامعه خود را نقد، نفی و طرد کرده است و از سوی دیگر، جنبه‌های مثبت و سازنده آن جامعه را پذیرفته و ضمیمه اندیشه‌ها و تعالیم جدید خود کرده است. به همین خاطر برای شناخت بهتر یک دین، مطالعه و بررسی شرایط اجتماعی، دینی، فکری و فرهنگی جامعه و محیطی که دین در آن ایجاد شده، لازم و مفید است.

اسلام به عنوان یک دین از این قاعده مستثنا نیست. دین مبین اسلام در جامعه و محیط شبه جزیره عربستان قرن ۷ میلادی ظهور کرده و توسعه یافته است. لذا برای شناخت بهتر اسلام و درک انقلاب و تحول معنوی و فرهنگی بی نظیری که اسلام در شبه جزیره عربستان و در مقیاس بزرگتر در بخش وسیعی از دنیای آن روز ایجاد کرد،

مطالعه و بررسی شرایط و اوضاع فرهنگی، دینی و اخلاقی شبه جزیره عربستان و تمدن‌های مجاور آن مقارن ظهور اسلام، لازم، ضروری و راهگشا است.

توحید (مونوتئیزم)[1] مشخصه اصلی ادیان ابراهیمی است.توحید یعنی اعتقاد به یک خدا یا اعتقاد به وحدانیت خدا. توحید در مقابل همه خدایی[2]، رب الارباب[3] پرستی و شرک[4] قرار دارد. در سه دین توحیدی یهودیت، مسیحیت و اسلام، اعتقاد بر آن است که ذات و خصلت خداوند بی‌نظیر و بی‌مانند و اساساً متفاوت از خدایان دیگر ادیان است. خدا در این ادیان خالق جهان و انسان محسوب می‌شود. افزون بر این خداوندجریان آفرینش را رها یا متوقف نمی‌کند، بلکه پیوسته با قدرت و حکمت خویش در کار آفرینش است. خدا نه تنها نظام کیهانی را آفریده؛ بلکه نوعی نظام اخلاقی را تشریح کرده که انسان باید با آن نظام هماهنگ باشد. خداوند، قدوس و منبع والاترین خیر است.[5] آن چه که در بحث توحید قابل توجه و برای بحث ما شایان ذکر است، این است که توحید اسلامی نسبت به هر دین دیگری دقیقتر و انعطاف پذیرتر است. توحید اسلامی در واقع تداوم و تکامل جریان توحید و یکتا پرستی است که از ابراهیم شروع شده و تا محمد ادامه یافته است. برای فهم بهتر توحید ناب اسلامی و اخلاقیات و اعتقادات آن شناخت گذشته این جریان یعنی شناخت یهودیت و مسیحیت ضروری است. ضرورت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که توجه داشته باشیم دو دین ابراهیمی و وحیانی یهودیت و مسیحیت در شبه جزیره عربستان مقارن ظهور اسلام پیروانی داشته‌اند و اعراب، مخصوصاً اعراب شهرنشین با بسیاری از اعتقادات توحیدی، اخلاقیات، رسوم، قصص و اساطیر این دو دین آشنا بودند و این

---

1 - Monotheism
2 - Pantheism
3 - Monolatry
4 - Polytheism
5 - Merriiam Webster Encyclopedia of World Religion, p 747

دو دین وحیانی بر فکر، فرهنگ و اعتقادات و حتی بر ادبیات اعراب شبه جزیره عربستان مقارن ظهور اسلام تأثیرات عمیقی نهاده بودند. نکته دیگری که اهمیت و ضرورت مطالعه و بررسی این موضوع را جدی‌تر می‌کند، این است که یهودیان و مسیحیان شبه جزیره با معرفی اعتقادات توحیدی و تعالیم اخلاقی خود به قوم عرب، تا حدودی زمینه فکری و بستر فرهنگی لازم را برای ظهور اسلام ناب محمدی و توحید خالص و خدشه ناپذیر آن آماده کرده بودند و از سوی دیگر اسلام، بسیاری از اعتقادات و اخلاقیات و رسوم این دو دین ابراهیمی را پذیرفته و توسعه داده و ضمیمه تعالیم عالی و توحیدی و اخلاقی خود کرده است. از این احکام و اخلاقیات پذیرفته شده در فرهنگ اسلامی، تحت عنوان «احکام امضایی» یاد شده است.

اسلام، ابطال کننده و نفی کننده ادیان توحیدی و ابراهیمی قبل از خود نیست؛ بلکه به گفته قرآن، اسلام مصدق و مؤید ادیان توحیدی قبل از خود است.[۱]

اسلام به زعم بسیاری از صاحب نظران حوزه دین پژوهی، کمال، تمامیت و دوره عالی و تخصصی اندیشه توحیدی است که با ابراهیم (ع) به طور جدی شروع شده و با موسی (ع) و عیسی (ع) تداوم یافت و با محمد (ص) به کمال و اوج تعالی و نهایت درجه انتزاع خود رسیده است. اسلام، صرفاً دینی از ادیان ابراهیمی و آسمانی نیست؛ بلکه تمام و کمال این جریان است و محمد خلاصه، عصاره، قدر مشترک، خاتم و «جمع الجمع» تمامی پیامبران الهی محسوب می‌شود.

موقعیت جغرافیایی شبه جزیره عربستان

عربستان بزرگ‌ترین شبه جزیره دنیا است که در جنوب غرب آسیا قرار دارد. از غرب محدود است به خلیج عقبه و دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و خاک عراق، از جنوب به خلیج عدن و دریای عمان و از طرف شمال به

۱ـ قرآن، ۹۲ - ۶

ریگ‌زارهای وسیع و بیابان پهناوری که به عراق و اردن منتهی می‌گردد.

فلات عربستان در داخل این شبه جزیره قرار دارد. این فلات به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش میانی که از دو بخش دیگر برجسته‌تر است که به آن نَجد گفته می‌شود. بخش شمالی، ریگستان نَفود قرار دارد. بخش جنوبی، ریگستان دَهناست که دامنه‌اش در جنوب تا نزدیک دریای عمان کشیده می‌شود.

جغرافیا نویسان یونانی از عهد استرابُن، عربستان را به سه بخش تقسیم می‌کنند: عربستان صحرایی، عربستان سنگی و عربستان خوشبخت.[1]

عربستان به طور کلی به پنج قسمت عمده تقسیم می‌شود: حجاز، تِهامه، نَجد، عروض و یمن.

نظام قبیله‌ای و اجتماعی

مردم ساکن شبه جزیره عربستان دو گروه بودند: بیابانگردان و شهرنشینان.

زندگی در سرزمین عربستان بر پایه نظام قبیله‌ای استوار بود. حتی آنان که در شهرها زندگی می‌کردند به کشاورزی و بازرگانی اشتغال داشتند و اعراب بیابانگرد گله‌دار بودند و شتر و گوسفند پرورش می‌دادند. اعراب عموماً اهل قتل و غارت بودند. در حقیقت زندگانی سخت و به قول خودشان «شقاء» بادیه طوری است که قتل و غارت را شرط لازم زندگی دانسته‌اند. آن چه که به عنوان عامل بازدارنده از قتل و غارت عمل می‌کرد، یکی رعایت هم خونی بود و دیگری قانون ثأر.

عصبیت و طرفداری شدید از افراد قبیله، از ویژگی‌های نظام قبیله‌ای اعراب بود. رییس و شیخ قبیله، رهبری و مدیریت امور قبیله خود را بر عهده داشت و دارای ویژگی‌هایی همچون تجربه، شجاعت، سخاوت و غیره بود.

اعراب، از نژاد سامی بودند و به دو گروه عمده اعراب باقیه و اعراب بائده تقسیم

---

1 - Arabia Fesiy

می‌شدند. اعراب باقیه خود به دو گروه عاربه (یعنی عرب اصیل) که شامل اعراب قحطانی و گروه مستعربه (عرب شده) که شامل اعراب عدنانی می‌شد، تقسیم می‌شدند. عرب‌های نابود شده (بائده) هم شامل اقوام منقرض شده‌ای مانند قوم عاد و ثمود می‌شد.

حکومت‌ها و خاندان حکومتی عربستان قبل از اسلام عبارت اند از: معینیان، سبا، قتبان و حضرموتیان.

ادیان عرب مقارن ظهور اسلام

در عربستان مقارن ظهور اسلام (سده ۷ میلادی) ادیان مختلفی وجود داشت. دین غالب مردم عربستان بت پرستی بود. بت‌ها و خدایان عرب شامل اجرام آسمانی، احجار اشجار و ... می‌شد و به مناسبت شکل، جنس و یا نوع آن‌ها به آنان اصنام، اوثان و انصاب می‌گفتند. در عربستان شمالی بت‌های لات، مناه، عزی و هبل مورد اقبال و توجه بیشتری بودند. نسر، ود، سواع، سمیع و یغوث از دیگر بتان و خدایان اعراب بودند. برخی از این بت‌ها و خدایان، شخصی و برخی قبیله‌ای و عمومی بودند.[1] بحث و بررسی پیرامون معتقدات و تفکرات اعراب مشرک، خود مجال جداگانه‌ای می‌طلبد و چون موضوع بحث این مقاله، ادیان توحیدی در شبه جزیره عربستان مقارن ظهور اسلام است، از پرداختن به آن صرف نظر می‌کنیم. علاوه بر بت پرستی که دین غالب در شبه جزیره عربستان بود، دین‌های یهودیت، مسیحیت و دین حنفی نیز در محیط شبه جزیره، پیروانی داشت و ما در این مقاله با تفصیل بیشتری به نحوه و کیفیت حضور این سه دین توحیدی در عربستان مقارن ظهور اسلام می‌پردازیم.

۱ـ کلبی الصنام، ترجمه یوسف فضایی، ص ۵۵

نیم نگاهی به دین یهود

دین یهود یکی از قدیمی‌ترین و مهم ترین ادیان ابراهیمی و توحیدی است. پیامبر بزرگ و بنیان گذار این دین، موسی (ع) است که در قرن ۱۵ یا ۱۴ قبل از میلاد می‌زیسته است. کتاب آسمانی و مقدس این دین، تورات است که به سه بخش عمده تورا (تورات)، نویئیم (انبیاء) و کتوبیم (مکتوبات) تقسیم می‌شود و به مجموعه این سه، تَنَخ گفته می‌شود.[1] قسمت تورات که شامل اسفار پنج گانه پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه می‌شود. بنابر اعتقاد بسیاری از محققان تعالیم و آموزه‌های موسوی است که به اعتقاد یهودیان در کوه طور بر او نازل شده است.

قسمت معروف به نویئیم، متشکل از نبوت پیامبرانی است که پس از درگذشت موسی تا مدت چندین سده به ترتیب، به هدایت و ارشاد قوم پرداختند و تعداد آنان ۵۵ تن بوده است. این بخش از کتاب مقدس عبری شامل یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، انبیای دوازده‌گانه، حیقوق نبی و ملاکی می‌شود.

بخش سوم کتاب مقدس یهود یا همان کتوبیم شامل ۱۱ کتاب می‌شود که اولین آن‌ها مزامیر داوود و آخرین شان تواریخ ایام می‌باشد.

کتاب مقدس دین یهود طیف وسیعی از موضوعات و اندیشه‌های مختلف را در برمی‌گیرد و افسانه، اسطوره، تاریخ، واقعیت، حقیقت، احکام، اخلاق و عقاید و آداب و رسوم، در آن آمیخته است.

خدای قوم یهود، یهوه نام دارد که یکتا، قادر، خالق و مطلق است. او رحیم، رؤوف و در عین حال جبار و غیور است و از نافرمانی و گناه و عهد شکنی بیزار است و ظالمان و گناهکاران را به سختی کیفر می‌دهد و حامی انسان‌های نیکوکار و وفادار به عهد می‌باشد. یهوه توجه ویژه‌ای به قوم بنی اسرائیل دارد و این قوم فرزند و قوم برگزیده او تلقی می‌شوند.

---

1 - John Bowker, Oxford Dictionary of World Religion, p2

در دین یهود، اخلاقیات نیز جایگاه عمده‌ای دارد و اوامر و نواهی اخلاقی بی‌شماری در کتب مقدس و سنن دین یهود وارد شده است که ده فرمان موسوی نماد و نمونه اولیه و عالی آن است: «به غیر از خدای یگانه تو را خدای دیگری نباشد، بت‌پرستی نکن، از نام خدا سوء استفاده نکن، روز سبت را مقدس‌دار، پدر و مادرت را احترام کن، قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، دروغ نگو، چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش.»[۱]

تلمود که به مجموعه مشینا و گمارا اطلاق می‌شود، نیز از کتب مقدس ثانوی دین یهود است که در واقع شامل سنن شفاهی، تفاسیر و شروح تورات و کتاب مقدس عبری تعالیم و اندیشه‌های ربی‌ها و معلمان و روحانیون دین یهود می‌شود و در درجه دوم اهمیت بعد از تورات قرار دارد و یکی از منابع عمده عقاید، احکام، اخلاقیات و فقه یهود محسوب می‌شود.[۲]

بسیاری از احکام مربوط به زراعت، مالکیت، طهارت، اعیاد، احکام زنان، دستورات مربوط به دعا، روزه، قربانی و ... در این کتاب به تفصیل بیان شده است.[۳]

قوم یهود در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود حوادث و وقایع متعددی را پشت سر گذاشته‌اند. گاه زیر سلطه بوده، گاه دیگران را به زیر سلطه و یوغ خود کشیده‌اند. بارها و بارها آوارگی، استثمار و جلای وطن را تجربه کرده اند. بر اقوام و ملت‌های زیادی تأثیر گذاشته و همچنین از فرهنگ و عقاید دیگران نیز به شدت تأثیر پذیرفته‌اند. مدتی تحت سلطه‌ی بابلیان، یونانیان و رومیان زیسته‌اند و نفوذ فرهنگ، اندیشه، دین و عقاید بابلی، ایرانی، یونانی (هلنیزم) و رومی بر فرهنگ و اندیشه و عرفان (قباله) و حکمت یهود هویداست.[۴]

۱ـ کتاب مقدس، سفر خروج ۱۷- ۲ :۲۰

۲ـ ایزندرو، اپستاین؛ یهودیت، ترجمه بهزاد سالکی، صص ۱۵۶- ۱۴۳

۳ـ آدین، اشتاین آنتز؛ سیری در تلمود، ترجمه محمد باقر طالبی دارابی، ص ۳۹۱

۴ـ جلال الدین، آشتیانی؛ تحقیقی در دین یهود، صص ۳۶۱- ۳۵۴

یهودیت در شبه جزیره عربستان

یهودیان از چند قرن قبل از اسلام بـه شـبه جزیـره عربـستان وارد و در آن سـاکن شده بودند. در مورد دلیل مهاجرت یهودیان به شبه جزیره، نظرات مختلفی بیـان شـده است که ما در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- حمله پادشاه آشور (بابل)؛ بخت النصر (نبوکد نصر) به فلسطین (۵۸۶ ق. م.) و ویرانی اورشلیم باعـث رانـده شـدن یهـود از دیـار خـود شـد و عـده‌ای از آن‌هـا بـه جزیرةالعرب مهاجرت کردند.[۱]

۲- در سال ۷۰ میلادی با حمله تیتوس حاکم رومی بـه فلـسطین و خرابـی معبـد، تعدادی از آن‌ها از فلسطین آواره شدند و همچنین در اثـر آزار و شـکنجه، یهودیـان و سرکوب شورش آن‌ها توسط آدریانوس رومی (۱۳۵م.) عده‌ای از یهودیان از سـرزمین خود بیرون رفتند و به جزیرة العرب کوچیدند. چون از نظر آنان جزیرة العرب سرزمین امنی بود که در آن هیچ گونه محـرک مـادی بـرای افـراد جهـت توجـه بـه آن وجـود نداشت.[۲]

۳- دین‌های یهودیت و مسیحیت از راه ارتباط با ملت‌های متمدن همسایه بـه ایـن سرزمین راه یافتند و داد و ستدهای تجاری نیز باعث نفوذ و گسترش ایـن دیـن‌هـا در شبه جزیره شد. صاحبان این نظر معتقدند که اعراب با دنیای اطـراف خـود در ارتبـاط بودند و با اقوام و ملل و تمدن‌های پیرامون خود آشنا بودند.[۳]

۴- بنابر نظر برخی دیگر از محققان یهود اولین بار در جست و جوی چراگـاه وارد سرزمین عرب شدند.[۴] افزایش روزافزون جمعیت یهودیـان در فلـسطین وضـعی را بـه وجود آورد که دیگر آن منطقه برای گسترش فعالیت زنـدگی آن‌هـا کـافی نبـود و بـه

۱ـ احمد امین ، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، ص ۱۵

۲ـ علی، جدید بناب؛ تحلیلی بر عملکرد یهود در عصر نبوی ص ۲۷

۳ـ طه، حسین؛ آئینه‌ی اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیینی، ص ۹

۴ـ عبد الحسین، زرین کوب؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۲۱

ناچار به سرزمین‌های مجاور مانند مصر، عراق و جزیرة العرب مهاجرت کردند.

۵- بعضی از روایات آگاهی ظهور پیامبر جدید را علت مهاجرت یهود به این منطقه دانسته‌اند.

۶- فیلیپ حتی بر آن است که اگر از روی نام‌ها و کلمات آرامی، قضاوتی صورت گیرد، باید گفت یهود در اصل از قبایل عرب و نیز از تیره آرامی بوده‌اند که یهودی شده اند.[۱]

۷- عده‌ای معتقدند که احتمالاً هسته اولیه این گروه، یهودیانی بودند که در قرن اول میلادی به هنگام تصرف فلسطین توسط رومیان، از آن جا گریختند. شاید این یهودیان آرامی زبان نام یثرب را به کلمه «مدینتنا» تبدیل کرده‌اند.[۲]

از مجموع این نظرات، می‌توان نتیجه گرفت که مهاجرت یهودیان به شبه جزیره، از چندین قرن قبل از اسلام شروع شده و در چندین نوبت و به دلایل مختلف صورت گرفته است و در مناطق مختلفی از شمال و جنوب شبه جزیره ساکن شده و گسترش یافته‌اند.

در مورد این مسئله که آیا یهود ساکن شبه جزیره عربستان اصالتاً یهودی بودند و یا یهودی شده (متهود) بودند، نظرات مختلف ابراز شده است و قدر مشترک مجموع این نظرات این است که یهودیانی که از فلسطین وارد شبه جزیره شدند، اصالتاً بنی‌اسرائیلی و یهودی بودند. اینان به مرور زمان موفق به جذب و دعوت برخی از قبایل عرب به یهودیت[۳] شدند و به این ترتیب برخی از اعراب یهودی شدند که به آن‌ها اصطلاحاً «متهودن» گفته می‌شود.

مرکز اصلی یهودیان، مدینه و واحه‌های اطراف آن بود. علاوه بر این یک مرکز یهودی دیگر در جنوب یعنی یمن هم وجود داشت. در قرن‌های اولیه میلادی قلعه‌ها

۱ـ فیلیپ، حتّی؛ تاریخ عرب، ج۱، ص ۱۲۲

۲ـ جواد، علی؛ الفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ص ۵۱۲

۳ـ همان، ج۶، ص ۵۲۲

و مستعمرات یهودی در تیما، فدک، خیبر، وادی القری و همچنین یثرب که مهم‌ترین آن‌ها بود، وجود داشت. یهود یثرب شامل سه قبیله عمده بنی‌نظیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه می‌شد. بنی‌عکرمه، بنی‌یعدل، بنی‌عصیص، بنی‌زید، بنی‌ثعلبه، بنی‌عوف، بنی‌انیف و ... از دیگر قبایل یهودی نواحی یثرب بودند. دو قبیله اوس و خزرج در حدود سال ۳۰۰ م. از یمن به یثرب آمدند. ابتدا روابط آن‌ها با یهودیان خوب بود؛ اما بعدها روابط آن‌ها تیره شد.[۱] یهودیان به انتشار و تبلیغ دین خود در جنوب جزیرةالعرب پرداخته تا این که برخی از قبایل یمنی یهود می‌شدند. یهودیت در بین قبایل ملوک حمیر، بنی کنانه، بنی کنده و بنی حارث نفوذ یافت. امیر و پادشاه معروف یعنی «ذی نواس» یهودی شده و به تحریک یهودیان به انتقام، تعقیب، آزار و قتل مسیحیان نجران پرداخت[۲] و به گفته برخی از مفسران قصه اصحاب اخدود که در قرآن در سوره بروج به آن اشاره شده است، مربوط به همین قتل عام مسیحیان نجران توسط ذی‌نواس (به یونانی «دمیاس» و به رومی «دمیانوس»)می‌باشد.[۳] البته برخی برای این حرکت ذی‌نواس علاوه بر انگیزه‌ی دینی، انگیزه‌ها و دلایل سیاسی نیز مطرح می‌کنند. چون مسیحیان نجران تحت حمایت حبشه بودند. حبشیان از طریق آنان می‌خواستند در امور یمن دخالت کنند و ذی‌نواس و ملت او از این طریق به قطع و حذف نفوذ حبشه از این طریق پرداختند.[۴]

حاکمان حبشی بعدها موفق شدند پادشاه حمیری یمن راشکست داده و براین منطقه مسلط شوند و به انتشارمیسحیت بپردازند؛ اما با این حال یهودیت نفوذ وانتشار خود را در یمن از دست نداد و به حیات خود درآن جا ادامه داد.[۵]

یهودیان در شبه جزیره به کشاورزی،تجارت و در صنایعی مانند اسلحه‌سازی

۱ـ احمد، امین؛ همان، ص ۲٤

۲ـ ابن هشام، سیره النبویه، ج ۱، تصحیح طه عبد الرؤف اسعد، ص ۳۰

۳ـ قوام الدین، خرمشاهی؛ مقاله اصحاب الاخدود، در دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ص ۱۳۲

٤ـ احمد، امین؛ همان، ص ۲٤

۵ـ سمیح، دغیم؛ د. ادیان و معتقدات العرب قبل الاسلام، ص ۵۹

آهنگری وریخته گری(صیاغه) مهارت داشتند. یهودیان کم کم بخش اعظم تجارت شبه جزیره را به دست گرفتند و صاحب ثروت وسرمایه زیادی شدند. یهودیان برای حفظ ثروت خود به اعراب باج و خراج می‌دادند؛ اما یهود خیبر، قلعه محکمی ساخته بودند و از دادن خراج سرباز می‌زدند.[۱] یهودیان با وجود استقلال سیاسی و اقتصادی در برخی موارد برای صیانت از خود ناچار می‌شدند باقبایل عرب متحد شوند و در این اتحاد یهودیان مقام پایین‌تری کسب می‌کردند.[۲] یهودیان از لحاظ فرهنگی و تمدنی از اعراب بالاتر بودند. اهل سواد وکتاب در بین آن‌ها بیشتر بود. بزرگان و رهبران روحانی یهود یعنی احبار و ربی‌ها به تاویل تورات می‌پرداختند و علوم دینی را به مردم آموزش می‌دادند. حتی اعراب شبه جزیره به این یهودیان به عنوان مرجع و منبع علم و دانش می‌نگریستند. البته باید متذکرشد که عوام یهود در شبه جزیره از حیث فرهنگ و سواد با عوام عرب فرق چندانی نداشتند.[۳]

یهودیان در طی چندین قرن حضور در شبه جزیره، مردم عرب را به دین خود دعوت می‌کردند و دین یهود را به عرب‌ها معرفی می‌کردند. علاوه بر این حضور طولانی زندگی آنها در کنار قوم عرب، خود نوعی دعوت عملی و معرفی عینی به حساب می‌آمد و به این ترتیب در طول زمان یهودیان موفق به جذب برخی از قبایل عرب به دین خود شدند. هر چند که به طور کلی در جذب اعراب به تمام وکمال موفق نشدند. با توجه به آن چه گفته شد معلوم می‌شود که اعراب مقارن ظهور پیامبر اسلام با آداب، رسوم، اعیاد و اعتقادات و اندیشه‌های توحیدی،کتب وحیانی و سنتی دین یهود آشنا بودند و بسیاری از قصص و داستان‌های پیامبران گذشته و دیگر حوادث تاریخی را از یهودیان شنیده بودند. در بین یهودیان شاعران و ادیبان مشهوری نیز وجود داشته و حتی برخی از شاعران معروف عرب نیز یهودی شده بودند و یا

۱ـ عبدالله، مبلغی آبادانی؛ تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج۲، ص ۸۷۷

۲ـ مونتگمری، وات؛ محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه‌ی اسماعیل والی زاده، ص ۲۸

۳ـ طه، حسین؛ همان، ص ۷

حداقل دراشعار خود از مضامین و مفاهیم موجود در دین یهود متاثر بودند و به این ترتیب یهودیت ویهودیان بر زبان و فرهنگ عربی تاثیر عمیقی نهاده و کلمات، عبارات واصطلاحات زیادی از زبان و فرهنگ یهود وارد زبان وفرهنگ عرب شد مفاهیم و اصطلاحاتی همچون ابلیس، شیطان، فرشتگان و... از دین یهود به فرهنگ عرب رسوخ یافت. یهود، اعراب را با بسیاری از اندیشه‌های توراتی همچون ،آخرت، دنیا، رستاخیز، حساب، کتاب و ... آشنا کردند.

نکته بسیار مهم دیگری که باید در خصوص یهود شبه جزیره بیان شود این است که بسیاری از احبار و علمای این دین از مدت‌ها قبل و همچنین مقارن ظهور پیامبر اسلام(ص)، از بعثت و ظهور پیامبر و رسول جدیدی خبر می‌دادند و در کتب آنان اطلاعاتی پیرامون صفات و ویژگی‌ها و زمان ظهور این رسول جدید وجود داشت.[1]

نکته شایان ذکر در مورد یهود شبه جزیره این است که چون یهودیان، مدت‌ها تحت حاکمیت حکومت و فرهنگ یونان و روم بودند، از فلسفه و فرهنگ یونانی و رومی و همچنین از مکتب فلسفی ـ اشراقی اسکندریه متأثر بودند و به این نحو یهودیان مهاجر به شبه جزیره عرب، ناقل فرهنگ و اندیشه یونانی به جزیرة العرب؛ یعنی(مهد ظهوراسلام) بودند و درتحولات علمی، فرهنگی، اعتقادی دوره‌های بعد از اسلام نیز موثر واقع شدند.

با توجه به مجموع مطالبی که بیان شد، می‌توان ادعا کرد که حضور دین یهود درشبه جزیره عرب (مکه، مدینه، یمن و...) و اندیشه‌ای توحید و اخلاقی این دین در ایجاد زمینه‌های فکری و فرهنگی برای بعثت پیامبر اسلام(ص) و ظهور دین اکمل، اتم توحیدی و اخلاقی اسلام موثر بوده است و بر تحولات علمی و فرهنگی و دینی جوامع مسلمان در دوره‌های بعدی تاریخ اسلام تاثیر نهاده است.

۱ـ ابن هشام، همان، ص ۱۸۹

نگاهی اجمالی به مسیحیت

دین مسیح یکی دیگر از ادیان سامی و ابراهیمی است و یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان می‌باشد. بنیان گذار این دین، عیسی مسیح(ع) می‌باشد. عیسی در سده چهارم قبل از میلاد می‌زیست[۱] و در یک خانواده و جامعه‌ای یهودی ـ یونانی متولد شد و در پی‌اصلاح و پیراستن دین یهود از زواید و خرافات بود. عیسی بنیان‌گذار دینی است که هر چند ریشه در یهودیت دارد؛ اما از آن مستقل است. مسیحیت یک دین توحیدی است و انجیل(عهد جدید)، کتاب مقدس مسیحیان می‌باشد. البته مسیحیان به طور کلی تورات(عهد قدیم) را نیز به عنوان یک کتاب مقدس قبول دارند وبه آن احترام می‌گذارند. کتاب انجیل (عهد جدید) دارای ۲۷ بخش می‌باشد که شامل اناجیل چهارگانه متی، مرقس، لوقا، یوحنا و همچنین شامل کتاب اعمال رسولان و رسایل متعدد و مکاشفه یوحنا می‌شود که در قرن اول یا دوم میلادی به نگارش درآمده است.[۲] البته این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که در دنیای مسیحیت در مورد این که کتاب مقدس(عهد جدید) شامل چه قسمت‌ها و بخش‌هایی است، اختلاف نظر وجود دارد. علاوه بر انجیل(عهد جدید) در دنیای مسیحیت، کتب مقدس دیگری نیز وجود دارد که در درجه دوم اهمیت، بعد از انجیل قرار می‌گیرد. پولس قدیس یکی دیگر از شخصیت‌های شاخص و اثرگذار در شکل‌گیری و تکوین آیین مسیح به عنوان یک دین است و بخشهای زیادی از کتاب مقدس(عهد جدید) به قلم اوست. اهمیت پولس در دنیای مسیحیت تا آن‌جا است که او را بنیانگذار و مؤسس(دوم) این دین می‌دانند. چون اگر چه مسیحیت از تعالیم عیسی نشئت گرفته؛ اما در دستان پولس مقدس بود که به عنوان دین شکل و صورت قطعی یافت.[۳]

۱ـ جوپور، مری؛ درآمدی بر مسیحیت، ترجمه حسن قنبری، ص ۷۰

2 - Hezl Mary Martell, Christianity. P 20

۲ـ کدرنات، تیواری؛ دین شناسی تطبیقی، ترجمه مرضیه شنکایی، ص ۱۵٤

در دین مسیحیت همچون دیگر ادیان در طول تاریخ انشعابات زیادی صورت گرفته و به این ترتیب مذاهب و فرقه‌های متعدد مسیحی ایجاد شده‌اند که عمده‌ی آن‌ها عبارت‌اند از: ۱- کلیسای کاتولیک ۲- کلیسای پروتستان ۳- کلیسای ارتدکس شرقی.

وجوه اصلی مسیحیت به عنوان یک دین، به نحو اختصار عبارت‌اند از[۱]:

۱- مسیحیت دینی توحیدی است که فقط به یک خدا اعتقاد دارد.

۲- طبیعت خداوند مانند طبیعت یک شخص است. اگر چه نه به مفهوم معمولی شخصیت داشتن. او اراده و آگاهی دارد و از روح محض برخوردار است.

۳- اگر چه خداوند یکی است؛ او درذات خود شامل تثلیث (سه جوهر) است. اجزای این تثلیث عبارت اند از: خدای پدر، خدای پسر و روح القدس. او سه جوهر در ذاتی یگانه است.

۴- عیسی که گاهی فرزند خدا یا صبح او خوانده می‌شود، مؤسس و بنیان‌گذار مسیحیت است. او نشان‌دهنده صورت خداوند بر زمین است.

۵- خداوند، صفات اخلاقی و ما بعد الطبیعی بی‌شماری دارد؛ اما اساساً از طبیعت پدری مهربان برخوردار است.

۶- خداوند، خالق، حافظ و نابود کننده عالم است. او عالم را از عدم آفریده و می‌تواند هر زمان که اراده کند، آن را نابود سازد.

۷- خداوند، انسان را به صورت خود (خدا) آفریده است و از این رو انسان موجودی بالقوه بزرگ است؛ اما به سبب سوء استفاده از آزادی اراده که خداوند به او عطا کرده، به فساد گراییده است. ارتکاب گناه اولیه به وسیله انسان نخستین (آدم) علت اصلی رنج و آلام بشری است. گناه چیزی جز نافرمانی از دستورات خداوند نیست.

۱ـ همان، صص ۱۵۶- ۱۵٤

۸- از آن جا که خداوند، ذاتاً بخشنده و مهربان و خواهان رهایی بشر است، عیسی را به زمین فرستاد تا مردم را به شیوه درست تربیت کند؛ از این رو عیسی (ع) منجی بشراست.

۹- دین حقیقی چیزی جز عشق به خداوند و همنوعان خود با صداقت و تواضع بی نهایت نیست.

۱۰- اگرچه زندگی خالصانه مملو از عشق برای رهایی و نجات بشر کافی است؛ اما در عین حال در مسیحیت عباداتی ساده و بدون هرگونه مناسک و قربانی کردن به درگاه خدا تعلیم داده می‌شود. رهایی یا آزادی در نهایت نتیجه لطف و رحمت خداوند است. (فیض)

۱۱- مسیحیت به بقای روح و بنابراین به زندگی پس از مرگ نیز معتقد است. روز داوری نهایی، رستاخیز مردگان در روز واپسین و همچنین سرنوشت بهشت یا دوزخ بر طبق اعمال افراد، اجزای اصلی آخرت شناسی مسیحی را تشکیل می‌دهند.

۱۲- جهنم، عذاب ابدی و بهشت، نماد زندگی فنا ناپذیر در قرب همیشگی با خداوند است.

۱۳- مسیحیت معتقد به فرشتگان آسمانی، هم نیک و هم بد است. شیطان، فرشته‌ای اهریمنی بزرگ و ابلیس شریری است که با برانگیختن مردم به گناه، شر و پلیدی را گسترش می‌دهد. نافرمانی و عدم اطاعت آدم نیز به وسوسه شیطان نسبت داده می‌شود. با این وجود، او خارج از نظارت خداوند نیست. شیطان، همچنین ارباب جهنم محسوب می‌شود.

۱۴- تشبه به مسیح، اصل اساسی زندگی دینی و اخلاقی در دین مسیحیت است و تشبه به مسیح به معنای پرورش تمامی فضایلی است که عیسی مسیح در سراسر زندگی‌اش تبلور آن‌ها بود و زندگی مسیح به طور قطع، اسوه و نمونه اعلای زندگی با عشق و محبت، تواضع و تحمل رنج و آلام است.

کلیسا محل اجتماع و عبادت مسیحیان است. پاپ، اسقف، کاردینال، کشیش و شماس از مناصب و سلسله مراتب مرجعیت و روحانیت کلیسایی است. غسل تعمید، عشای ربانی، ازدواج، تدهین، استغفار و اعتراف، از مناسک و شعایر آیین مسیحیت است.

مسیحیت در شبه جزیره عربستان

مسیحیت، اصولاً یک دین تبشیری بوده است و مسیحیان و ارباب کلیسا از همان سال‌ها و سده‌های نخست میلادی، سعی در تبلیغ و انتشار دین خود در بین اقوام و ملل مختلف داشتند. در سده سوم میلادی و بعد از گرایش کنستانتین امپراطور روم به دین مسیحیت، زمینه برای ترویج و انتشار هر چه بیشتر این دین در اقصای نقاط عالم، از شرق تا غرب فراهم شد. شبه جزیره عربستان یکی از همان مناطقی بود که پای مبلغان مسیحی به آن جا باز شد و مسیحیت به شبه جزیره راه یافت. ورود مسیحیت به شبه جزیره عربی از سه مدخل صورت گرفت که عبارت اند از: سوریه در شمال، عراق درشمال شرقی و حبشه در غرب.

مسیحت بعد از اشتقاقی که در کلیسای مسیحی ایجاد شد، در بلاد شام (سوریه) انتشار یافت. معروف‌ترین شهرهایی که مسیحیت در آن رسوخ یافت، عبات بودند از: الرها، قنسرین، نصیبین و راس العین. کلیسای سوریه یکی از عمده‌ترین کلیساهای نصرانی بود و مسیحیت از طریق آن تا عمق شبه جزیره عربستان رسوخ کرد. در قرون ۵ و ۶ میلادی، بلاد سوریه که تحت حکومت غسانیان بودند[1]، به یکی از مهم‌ترین مراکز مسیحیت در مشرق عربی تبدیل شد و مسیحیان این منطقه از مسیحیان، بعقوبی[2] (مونوفیزیست) بودند. غسانیان در انتشار و تبلیغ دین مسیح کوشیدند؛ مخصوصاً یکی

۱ـ علی اکبر، فیاض؛ همان، ص ۳۶

2 - Monophysist

از پادشاهان آن‌ها به نام حارث بن جَبَله در این مهم اهتمام خاصی داشت.

از جانب شمال شرقی؛ یعنی از مناطق الرها، نصیبین، إربل، جندی شاپور و تیسفون که منطقه حضور مسیحیان نسطوری بود نیز، مسیحیت وارد شبه جزیره شد و تا حوالی دجله و فرات و بحرین و عمان را فرا گرفت و پادشاه حیره (کوفه) یعنی نعمان بن منذر (از پادشاهان حمیری) نیز به همراه همسرش به آیین مسیحیت درآمدند.

از منطقه غرب و جنوب غربی؛ یعنی از سرزمین حبشه نیز مسیحیت وارد منطقه یمن و حجاز شد. امپراطور بیزانس قسطنطین (۳۵۶م.) یک هیئت تبلیغی برای دعوت ملوک حمیر به مسیحیت گسیل داشت و آن‌ها در عدن و نجران، سه کلیسا بنا کردند. به کلیسای معروف نجران «کعبة النجران» می‌گفتند. نجران یک مرکز عمده مسیحی بود. اهالی نجران ابتدا مشرک بودند. ابرهه حاکم حبشی یمن بود و در شهرهای یمن کلیساهای متعدد و باشکوه و آراسته‌ای ساخت که مهم ترین آن‌ها «القلیس» نام داشت و در صنعا ساخته شد. کلمه «القلیس» معرب کلمه یونانی «Ecclysia» می‌باشد.[۱] بنا به گفته ابن‌هشام، اهل نجران ابتدا مشرک بودند و بعد به وسیله ارشادات ضمیون که یک مسیحی مخلص زاهد و مستجاب الدعوه بود، مسیحی شدند. بزرگ اهل نجران عبدالله بن التامر بود.[۲] کشیشان مسیحی در برخی مناطق شبه جزیره عربستان، دیرهای خود را در زیر چادرها تشکیل می‌دادند. لذا به آن‌ها اساقفة الخیام گفته می‌شد.[۳] علاوه بر مبلغان و کشیشان مسیحی، راهبان مسیحی نیز در نفوذ و گسترش مسیحیت در شبه جزیره عربستان مؤثر بودند. راهبان و اسقف‌های مسیحی در بازارهای محلی فصلی عرب به موعظه و بشارت می‌پرداختند. از قیامت، حساب و کتاب و جهنم و بهشت سخن می‌گفتند.[۴]

۱ـ د.سمیح، دغیم؛ همان، ص ٦٩

۲ـ ابن هشام، همان، ص ٢٦

۳ـ عبدالله، مبلغ آبادانی؛ همان، ص ۸۷۷

٤ـ احمد؛ امین، همان، ص ۲۷

مسیحیت تا قلب و اواسط شبه جزیره عربی از طریق همین مبشران، راهبان، تجار و احیاناً بردگان و کنیزان مسیحی نفوذ کرد. مسیحیان در مناطق دومة الجندل و وادی‌القری حضور داشتند. قبیله طی هم مسیحی شده بودند و عدی بن حاتم الطائی از همین مسیحیان بود و با ظهور اسلام مسلمان شد.

در مدینه، مکه و طائف نیز اقلیتی مسیحی حضور داشتند و بعضی از آن‌ها تاجر، صنعتگر و یا برده و کنیز بودند.[۱]

قبایل جذام، کلب، قضاعه، ثعلب، عامله و بکر بن وائل از قبایل عرب مسیحی بودند. قسس بن ساعده، حنظله طائی، امیه بن ابی صلت، عدی بن ابی یزید و ... مسیحیان عرب مشهور بودند. عته بن ابی لهب، عثمان بن حویرب و ورقه بن نوفل کسانی بودند که مقارن ظهور اسلام، مسیحی شده بودند.[۲] در بین شاعران عرب که به برخی از آن‌ها در فوق اشاره شد، عده‌ای مسیحی و یا تحت تأثیر مسیحیت بودند. این شاعران در شهر خود بسیاری از افکار و اندیشه‌های مسیحی همچون روی گردانی از دنیا، خیر و شر، توبه، عدل، عقاب و با دیده‌ی عبرت به دنیا نگریستن را منعکس می‌کردند. بسیاری از لغات و اصطلاحات، از آیین مسیح وارد فرهنگ و زبان عربی شد.

همان گونه که در طی بحث‌های گذشته به آن اشاره شد، مسیحیت و مسیحیان شبه جزیره عربستان با دیگر مسیحیان عالم اختلافات و تفاوت‌هایی داشتند. مسیحیت شبه جزیره عربستان بیشتر مربوط به دو فرقه بزرگ نسطوری و یعقوبی (مونوفیزیست) بودند. در این بخش از مقاله، برای روشنتر شدن بحث لازم است مرور و نگاهی اجمالی بر عقاید و افکار این دو فرقه از مسیحیت داشته باشیم.

۱ـ طه؛ حسین، همان، ص ۸

۲ـ محمدیوسف؛ غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، ترجمه حسین علی عربی، ص ۱۱٤

نسطوریان

نسطوریان پیرو یکی از شخصیت‌های مسیحی قرن ۴ میلادی به نام نسطوریوس می‌باشند. نسطوریوس، واعظ محبوبی بود که در سال ۴۲۸ م. به مقام اسقفی قسطنطنیه برگزیده شد. وی در مورد شخصیت عیسی مسیح، پیرو تعالیم مکتب الهیاتی انطاکیه بود. این امر بدین معنی است که او پیرو نگرش «کلمه_ انسان» بود؛ یعنی او عیسی مسیح را انسانی می‌دانست که کلمه الهی یا خدا در وی ساکن شده بود. در این نگرش، ظاهراً نزدیک‌ترین اتصال و یگانگی ممکن بین عیسی به عنوان انسان و خدا و کلمه دیده می‌شد و نیت و اراده آنان یکی بود. نسطوریوس متهم به این شده که تعلیمی نادرست از نظریه تجسم ارائه داده است.[۱] نسطوریوس در موعظه‌های خود در قسطنطنیه این موضوع را که مریم عذرا «حامل خدا»[۲] بود، رد می‌کرد.[۳] از نظر او عیسای انسان و نه کلمه یا خدا، از مریم متولد شد. از نظر نسطوریوس، عیسی (ع) انسانی بود منحصر بفرد و کامل که با کلمه پیوند یافته بود. نسطوریوس، صریحاً اعلام می‌کرد که «من نمی‌توانم یک کودک دو ساله را خدا بخوانم.» به دستور امپراطور تئودوسیوس، شورای افسُس، در ژوئن سال ۴۳۱ تشکیل شد تا به مناقشه بین سیریل و نسطوریوس پایان دهد. در این شورا، اسقفان انطاکیه از نسطوریوس حمایت می‌کردند.

امروزه بسیاری از تعالیم نسطوریوس به وسیله کلیسای شرق یا کلیسای پارس (ایران) که به کلیسای نسطوری یا آشوری معروف است، ارائه می‌شود. در حال حاضر جمعیت آشوریان (نسطوریان) بیش از ۱۷۰/۰۰۰ نفر می‌باشدکه اغلب آن‌ها در ایران، سوریه و عراق زندگی می‌کنند.[۴]

۱ـ تونی؛ لین، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه رابرت آسریان، ص ۹۲

2 - Theotokos

3 - John Boowker, Oxford Consise Dictionary of World Religion, p 409

4 - Marriam Webster Encyclopedia of World » Nestorian«- Pelikan, Jaroslav, religion, p 796

در کتب ملل و نحل اسلامی از جمله ملل و نحل شهرستانی نیز در مورد افکار و عقاید نسطوریه، بحث و جدل شده است[۱] و این خود نشانگر این است که آرا و عقاید مسیحیان نسطوری در عالم اسلام کاملاً شناخته شده بوده است.

مونوفیزیست‌ها (یعقوبیه)

مونوفیزیست معتقد به وحدت طبیعت عیسی مسیح(ع) می‌باشد. مونوفیزیست‌ها بیشتر معتقد به جنبه الوهی و خدایی عیسی می‌باشند. از نظر آن‌ها صورت نهایی امر مجرد(خدا-کلمه)یا مادی به‌گونه‌ای است که فقط یک ذات و ماهیت در مسیح وجود دارد و آن جنبه الهی است. این نظریه، درست بر خلاف شورای کالسدون (۴۵۱ م.) می‌باشد که در آن اظهار می‌شد عیسی دارای دو ذات و ماهیت است؛ ولی امتزاج وترکیبی با هم ندارند.

اثوتوخس، راهب موحد قسطنطنیه، یکی از کسانی است که به عنوان ارایه دهنده نظریه مونوفیزیست (وحدت طبیعت) معروف است. اثوتوخوس را در سال ۴۴۸م. به جرم این که دو طبیعت الهی و انسانی مسیح را همچون یک طبیعت با هم مخلوط کرده و تصویر نادرستی از اتحاد این دو طبیعت ارایه داده است، متهم و محاکمه کردند و در شورای کالسدون نیز اندیشه او و امثال او محکوم و بدعت تلقی شد.[۲]

بنابرنظر پطروشفسکی، مونوفیزیست‌ها پیرو تعلیمات یهودی و مسیحی ابیونی بودند. کلمه ابیونی یک کلمه عبری است که به معنای فقیران می‌باشد. این فرقه یکی از قدیمی‌ترین و مهجورترین فِرَق مسیحی است. ابیونیان (مونوفیزیست‌ها) بر خلاف دیگر فرَق مسیحی رابطه اولیه خود را با مسیحیت قطع نکردند.[۳] برخی مورخان

۱ـ عبدالکریم، شهرستانی؛ الملل و النحل، ترجمه و توضیح مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی، ص ۳۴۸

۲ـ تونی، لین؛ همان، صص ۱۰۴- ۱۰۰

۳ـ کلیی، همان، مقدمه مترجم، ص ۴۰

اسلامی فرقه یعقوبیه (مونوفیزیست‌ها) را منسوب به شخصی بـه نـام یعقـوب برادعـی (۵۰۰م.) اسقوف«اورفا» می‌دانند. شهرستانی نیز در کتاب ملل و نحل خود چنـدین بـار به عقاید و اندیشه‌های یعقوبیه (مونوفیزیـست‌هـا) اشـاره کـرده و همچنـین در فـصل مستقلی به بیان آرا و نظریات آن‌ها پرداخته است.[۱]

شهرستانی، آیه شریفه «لَقد کَفَرَ الّذینَ قالوُا إنّ اللهَ هُو مسیحُ ابنُ مَریَم[۲]: آنان که گفتنـد خدا همان مسیح پسر مریم است؛ کافر شدند.» اشاره به عقیده یعقوبیه (منوفیزیست‌هـا) می‌داند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هر چند مبلغان و مبشران مسیحی موفق به جذب تمام اعراب شبه جزیـره بـه دیـن مسیحیت نشدند و فقط تعداد محدودی از قبایل شمال و جنوب شبه جزیـره عربـی را به آیین مسیحیت درآوردند؛ اما توانـستند صـدای مـسیحیت را بـه تمـام شـبه جزیـره عربستان برسانند. به عبارت دیگر، هر چند تمامی اعراب شبه جزیره مـسیحی نـشدند؛ اما حداقل از این طریق تا حدودی با نام، آوازه، تعالیم، اصول و اخلاقیات و مخصوصاً اندیشه تقریباً توحیـدی ایـن دیـن آشـنا شـدند و بـه ایـن ترتیـب بـسیاری از لغـات، اصطلاحات و افکار مسیحی وارد فرهنگ و زبان عربی شبه جزیره شد و از آن جا کـه مسیحیان، همچـون یهودیـان متـأثر از فرهنـگ و اندیـشه یونـانی (هلنـی) و رومـی و اسکندرانی بودند، باعث و واسطه نفوذ فرهنگ و اندیشه ملل مجـاور بـه شـبه جزیـره عربستان شدند.[۳]

مسیحیت و مسیحیان، همچون یهودیت و یهودیان، با حضور و با تبلیغ اندیشه‌های

۱ـ قرآن کریم، ترجمه عبدالکریم، همان، ج۱، صص ۳۵۲- ۳۵۱

۲ـ قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ۷۲/ ۵

۳ـ احمد؛ امین، ص ۲۸

توحیدی و اخلاقی خود در شبه جزیره، زمینه فکری لازم را تا حدودی برای ظهور و توسعه اسلام به عنوان یک دین آسمانی و آخرین حلقه ادیان ابراهیمی آماده کردند.

منابع و مآخذ:

منابع فارسی وعربی :

۱- آشتیانی؛ جلال الدین، تحقیقی در دین یهود، نشر نگارش، تهران، ۱۳۶۹

۲- اپستاین؛ ایزیدو، یهودیت، ترجمه بهزاد سالکی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۵

۳- اشتاین؛ سالتز، سیری در تلمود، ترجمه باقر طالبی دارابی، مؤسسه ادیان و مذاهب قم، ۱۳۸۳

۴- امین؛ احمد، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، ۱۳۷۹

۵- تیواری؛ مکورنات، دین شناسی تطبیقی، ترجمه مرضیه شنکایی، سمت، تهران، ۱۳۸۱

۶- جدید؛ بناب علی، تحلیلی بر عملکرد یهود عصر نبوی، مؤسسه آموزشی امام خمینی قم، ۱۳۸۱

۷- حسین؛ طه، آئینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت سهامی انتشار، تهران،۱۳۴۶

۸- خرمشاهی؛ قوام الدین، مقاله اصحاب اخدود در دانشنامه قرآن و علوم قرآنی، انتشارات ناهید، تهران،۱۳۸۱

۹- زرین کوب؛ عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳

۱۰- شهرستانی؛ عبد الکریم، الملل و النحل، تحریر مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، تصحیح محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۷۳

۱۱- غروی؛ محمد یوسف، تاریخ تحقیقی اسلام، ج ۱، ترجمه حسین علی عربی، مؤسسه آموزشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲

۱۲- قرآن کریم، ترجمه و توضیح بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات جامی، تهران،۱۳۷۶

۱۳- فیاض؛ علی اکبر، تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۶

۱۴- کلبی الاصنام (جامعه شناسی جاهلیت قبل از اسلام)، ترجمه یوسف فضایی، تهران، ۱۳۶۴

۱۵- کتاب مقدس، ترجمه تفسیری، بی تا، بی نا

۱۶- گواهی؛ عبد الرحیم، واژه نامه ادیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴

۱۷- لین؛ تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه‌ی روبرت آسریان، انتشارات فرزان، تهران، ۱۳۸۰

۱۸- مبلغی آبادانی؛ عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، انتشارات ابن سینا، قم،۱۳۷۳

۱۹- مری؛ چویور، درآمدی بر مسیحیت، ترجمه حسن قنبری، مؤسسه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۱

۲۰- ناس؛ جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳

۲۱- وات؛ مونتگمری، محمد پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، چاپ اسلامیه، تهران، ۱۳۴۲

منابع عربی:

۲۲- ابن هشام، السیرة النبویه، ج۱، تصحیح عبد الرئوف اسعد، دار الجبل، بیروت،۱۹۷۵

۲۳- علی؛ جواد، المفصل فی تاریخ العرب، دار العلم، بغداد، ۱۹۷۰

۲۴- دغیم؛ د. سمیح، ادیان و معتقدات العرب قبل الاسلام، دار الفکر اللبنانی، بیروت،۱۹۹۵.

منابع انگلیسی:

25- Adel Alouche, Arabian Religion in Encyclopedia of Religion, (ed, Eliada), vol 1, 1978

26- Merriam- Webster's Encyclopedia of World Religion, U.S.A., 1999

27- Bowker, Sohn, Oxford Dictionary of World Religions, 1996

28- Hazel, Mary Martell, Christianity, Grange Book, Italy, 2001

عملکرد جریان نفاق

درعصر نبوی(ص)

محمد موسی نوری

کارشناس ارشد رشتهٔ تاریخ

عملکرد جریان نفاق درعصر نبوی(ص)

مقدمه

یکی ازجریانات مهم که اقدامات وفعالیت‌هایش درصدر اسلام بسیار مشهود بود، جریان نفاق بود. بخش بزرگی ازگرفتاری‌های پیامبراکرم(ص) درصدراسلام ازناحیه این جریان بود؛ زیرا این جریان درعرصه‌های گوناگون علیه جامعهٔ نوپای اسلامی‌دست به ایجاد توطئه ودسیسه می‌زد ودرنتیجه بیشترین اوقات رسول گرامی اسلام، صرف خنثی سازی این دسیسه‌ها وتوطئه‌ها می‌شد. اگرچه پس ازهجرت پیامبر به مدینه این جریان، دارای تشکل وانسجام بیشتری گردیده و به توطئه‌گری، دسیسه‌سازی و کارشکنی علیه اسلام، پیامبر(ص) ومسلمانان پرداختند، اما ردپای آن را دردوران مکی نیز می‌توان یافت وشواهد معتبر، وجودنفاق درمکه را تأیید می‌نماید.

ازطرفی جریان نفاق پدیده‌ای است که اختصاص به عصر پیامبر(ص) نداردبلکه هرجامعهٔ نوپا و انقلابی را از درون مورد تهدید قرارمی‌دهد، ازاین رو مطالعه وشناسایی این جریان درصدراسلام می‌تواند به عنوان مسئله روز جوامع اسلامی نیز مطرح باشد تا از آشنایی با ویژگی‌ها و عملکردهای این جریان درصدراسلام، برای مبارزه باروح نفاق وخطوط کلی منافقین درجوامع اسلامی امروز بهره گرفت.

دراین نوشتار، پس ازتعریف نفاق به بررسی زمان شکل گیری جریان نفاق وعملکردهای آن درعصررسالت می‌پردازیم.

معنای لغوی نفاق

نفاق به معنای پنهان کردن کفر وتظاهر به اسلام وایمان، یک واژهٔ اسلامی است که برای اولین باربه این معنا درقرآن کریم واحادیث به کار رفته است.

اصل وریشهٔ این واژه« نفق» است که در کتاب‌های لغت به معانی متعددی چون: رونق یافتن معامله، کثرت مشتری، رایج شدن بازار،[۱] شیوع مرگ وموت،[۲] فانی شدن وبه سررسیدن،[۳] «کانال وتونل زیر زمینی که راه خروجی به یک مکان دیگردارد»[٤] وبه معنای سوراخ مخفی لانهٔ موش صحرایی به کاررفته است.[٥]

اما ازمیان معانی مذکور، دوکاربرد به معنای واژهٔ نفاق نزدیکتر به‌نظر می‌رسد؛ یکی این که نفاق ازریشه «نفق» به معنی نقب وکانال زیرزمینی که راه خروجی به یک مکان دیگر دارد، گرفته شده باشد و دیگری این که ازریشه «نافقاء» که به معنای یکی ازسوراخ‌های لانهٔ موش صحرایی است اشتقاق یافته باشد. معروف است که موش صحرایی وقتی برای خویش لانه می‌سازد، برای آن دوراه خروجی وگاهی هم بیشتر قرارمی‌دهد، یکی از این راهها را به گونه‌ای می‌سازد که وقتی به سطح زمین می‌رسد، آن جا را سوراخ نمی‌کند بلکه باباقی گذاشتن قشرنازکی ازخاک آن را پنهان می‌دارد وزمانی که دشمن از سوراخ دیگر وارد شد، وی باسرش به آن موضع مخفی می‌زند وآنجا را سوراخ نموده فرار می‌نماید.[٦]عرب‌ها به این راه خروجی مخفی وپنهانی موش صحرایی، «نافقاء» و به راه آشکاراو قاصعاء می‌گویند. منافق نیز این‌گونه رفتار می‌کند؛

۱ـ محمدبن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ج۱۰، قم، نشر ادب الحوزه، ۱٤۰۵، ص ۳۵۷

۲ـ عبدالرحمن بن احمد فراهیدی، العین، ج ۵، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم، موسسة دارالهجره، ۱٤۰۹، ص۱۷۷

۳ـ ابن منظور، پیشین، ج۱۰، ص۳۵۸

٤ـ النفق سرب في الارض له مخلص إلی مکان: نفق تونل وکانالی در زیر زمین است که راه خروج به یک مکان دیگردارد. (عبدالرحمن بن احمد، العین، ج۵، ص۱۷۷/ اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، ج٤، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱٤۰۷، ص۱۵۶۰)

۵ـ ابن منظور، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۵۸

٦ـ جوهری، پیشین، ج٤، ۱۵۶۰

از یک راه وارد اسلام می‌شود وتظاهر به اسلام می‌کند سپس از راه دیگر از اسلام بیرون می‌رود؛ یعنی با تظاهر به اسلام، کفر خویش را ازمسلمانان مخفی می‌دارد تاروزی بتواند از آن طریق فرار نماید.

معنای اصطلاحی نفاق

چنان‌که یادآورشدیم نفاق یک واژۀاسلامی وبه معنای تظاهر به اسلام وایمان وپنهان داشتن کفر است. ازاین رودرتعاریف اصطلاحی نفاق نیز گفته شده است که نفاق، تظاهر به ایمان است درحالی‌که درباطن ایمان نداشته باشد[۱] ویااینکه گفته‌اند: نفاق دربرابرایمان وبه معنای عدم اعتقاد به حق است.[۲] هم چنین گفته‌اند: نفاق، گفتن شهادتین ورعایت شئون ظاهری اسلام است درحالی‌که درباطن اعتقادی به اسلام نداشته باشد.[۳] ازآنجاکه همۀ تعاریف اصطلاحی نفاق دراین معنا اشتراک دارند که منافق، کسی است که باپنهان داشتن کفر، تظاهر به اسلام نماید، می‌توان گفت که نفاق، دراصطلاح آن است که شخص منافق برای فریب دادن مؤمنین به زبان، اظهار اسلام وایمان نمایددرحالی که درباطن به همه ویابرخی ازارکان ایمان کفر بورزد.

بنابراین منافق کسی است که در دل خدا را قبول ندارد اما متظاهر به خدا پرستی است، قرآن وپیامبر(ص) را قبول ندارد اما متظاهر به احترام به قرآن وپیامبر(ص) است.[۴]

خاستگاه وزمان شکل‌گیری

حال که مفهوم نفاق روشن شد، باید دید که جریان نفاق چه زمانی شکل گرفته است وخاستگاه آن کجابوده است.

۱ـ سید عبدالله الجزائری، التحفة السنیة (مخطوط)، ص۴۱

۲ـ احمدبن محمد، اردبیلی(مقدس اردبیلی)، زبدة البیان، تحقیق محمدباقربهبودی، تهران، مکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا، ص۸

۳ـ محمد حسن نجفی (جواهری)، جواهرالکلام، ج۶، ص۵۹

۴ـ مرتضی مطهری، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰، صص۱۲۴-۱۲۶

درباره خاستگاه وزمان شکل‌گیری جریان نفاق به طور کلی دونظریه ابراز شده است:

الف. عدّه‌ای خاستگاه جریان نفاق را مدینه دانسته وآغازشکل‌گیری آن را پس ازهجرت پیامبر(ص) به مدینه وتشکیل حکومت اسلامی‌درآنجا می‌دانند. آنان برای اثبات مدعایشان استدلال می‌کنند که ریشهٔ نفاق ورزیدن دوعامل ترس ازاظهار هویت وطمع به مال اندوزی است، بنابراین ازآنجاکه مسلمانان پیش ازهجرت یک گروه اقلیت، محکوم وتحت سلطهٔ مشرکین قریش درمکه بودند وقدرت نظامی ویامالی کافی نداشتند تا کسی از آنان بترسد یا به اموال آنان چشم طمع بدوزد، از این روبرای مبارزه با آنان، نیاز به نفاق ورزیدن وپنهان کاری نبود. امّا پس ازآنکه پیامبر(ص) به مدینه هجرت کرد ومسلمانان قدرت یافتند، عده‌ای که هنوز نور اسلام درقلب‌هایشان نتابیده بود، یا ازترس اسلام ویا ازروی طمع به مال ومنال دنیا، به نفاق روی آوردند.

ب. نظر دیگر این است که جریان نفاق ابتدا درمکّه شکل گرفته است. علامه طباطبایی وگروهی دیگر ازمحققین ازطرفداران این نظریه محسوب می‌شوند؛ آنان معتقدند که علل اصلی نفاق ورزیدن، همیشه ترس ازقدرت حاکم ویاطمع رسیدن به مال ومنال دنیایی نیست تا نتیجه بگیریم که ازآنجاکه مسلمانان درمکه قدرت ویامال کافی نداشتند، ازاین رو انگیزه‌ای برای نفاق ورزیدن هم وجودنداشت.

علامه طباطبایی بارد این نظریه که تنها ترس وطمع، منشأ نفاق باشد، رسیدن به قدرت را نیز یکی ازعلل وانگیزه‌های روی آوردن به نفاق دانسته و اظهار می‌دارد: «بسیاری ازمنافقین را می‌بینیم که درمجتمعات بشری دنبال هردعوتی می‌روند ودور هرصدایی را می‌گیرند، بدون اینکه ازمخالف خود هر قدر نیرومند باشند، پروایی بکنند ونیزاشخاصی را می‌بینیم که درمقام مخالفت با مخالفین خود برمی‌آیند وعمری را با خطر سپری می‌کنند وبه امید رسیدن به هدف برمخالفت خود اصرارهم می‌ورزند تا شاید هدف خود راکه رسیدن به حکومت است به دست آورده، نظام جامعه را دردست بگیرند ومستقل درادارهٔ آن باشند ودرزمین غلو کنند ورسول خداهم ازهمان

اوایل دعوت فرموده بود که اگربه خدا و دعوت اسلام ایمان بیاورید، ملوک وسلاطین زمین خواهید شد. بامسلم بودن این دومطلب، چرا عقلاً جایز نباشد که احتمال دهیم بعضی ازمسلمانان قبل ازهجرت به همین منظور، مسلمان شده باشند، یعنی به ظاهر اظهار اسلام کرده باشند تاروزی به آرزوی خود که همان ریاست واستعلاء است، برسند ...ونیز ممکن است بعضی درابتدا بدون هدف شیطانی مسلمان شده باشند اما دراثر پیشامدهایی، دربارهٔ حقانیت دین اسلام به شک افتاده ومرتد شده باشند، اما این ارتداد خود را ازدیگران پنهان بدارند.»[1]

این نظریه با دقت در اوضاع وشرایط حاکم در صدر اسلام نزدیکتر به واقعیت به نظر می‌رسد؛ زیرا باپیشگویی‌هایی که درمورد آیندهٔ اسلام صورت می‌گرفت، کسانی را که آرزوی رسیدن به قدرت داشتند، وادارنموده باشد تا به ظاهر به اسلام بگروند تادرآینده با دردست گرفتن رهبری جهان اسلام به آرزوی خویش دست یابند، درمورد منافقان مکّه احتمال وجود این عامل بسیار زیاد است.

علاوه برآنچه مورد اشاره قرارگرفت، شواهد دیگری نیز وجود دارد که شکل گیری جریان نفاق در مکه را تأیید می‌نماید؛ مباحث مطرح شده دربارهٔ منافقان درسور مکی ازجملهٔ این شواهد است. سخن دربارهٔ منافقان علاوه برسور مدنی درچند سوره مکی نیز آمده است؛ سورهٔ مدثریکی ازاین سوره‌هاست که درآن مباحثی درباره منافقین مطرح شده است، این سوره که براساس ترتیب نزول، چهارمین سوره است، آیات اول آن که خطاب به پیامبرمی‌گوید: «**یاایهاالمدثر قم فأنذروربك فکبر**...» به خوبی نشان می‌دهد که مربوط به اوایل تاریخ اسلام درمکه است که پیامبر مأمور شده است تامردم را انذارنماید. درآیه ۳۱ این سوره مردم معاصر نزول آن درمحیط عربستان به چهاردسته: « مؤمنان»، « کافران»، «صاحبان کتاب» و«الذین فی قلوبهم مرض» تقسیم

۱ـ محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج۱۹، ترجمه محمد باقرموسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ص۴۸۶-۴۸۷

شده‌اند. سه گروه مؤمنان، کافران وصاحبان کتاب هیچ‌گونه ابهامی ندارند که برچه کسانی اطلاق می‌شوند، اما سئوال این است که گروه چهارم یعنی «**الذین في قلوبهم مرض**» چه کسانی بوده‌اند. به طور قطع آنان درشمار کافران نیستند؛ زیرا باواو عطف از کافران جدا شده‌اند، هم چنین درشمارمؤمنان وصاحبان کتاب نیز نیستند؛ زیرا ازاین دوگروه تمجید شده است درحالی که این گروه مورد توبیخ قرار گرفته است. به‌ناچار این گروه می‌بایست کسانی باشند که درآن تاریخ روی غرض ومرضی که دردل داشتند، اسلام آورده‌اند بدون آنکه همانند مؤمنان واقعی به پیامبر(ص) دل بسپارند ونسبت به حضرتش تسلیم درمقام محبت داشته باشند.[1]

این توهم که ممکن است این گروه، مؤمنین ضعیف‌الایمان صدراسلام باشند، مردود است، زیرا؛

اولاً: درآیه ۵۰ سورهٔ نور، مرض قلبی غیر ازحالت شک وتردید است، بلکه این دوقسیم یکدیگراند «**أفي قلوبهم مرض أم ارتابوا**».

ثانیاً: درآیات متعدد صفات وویژگی‌هایی برای این گروه ذکر شده که هرگز قابل تطبیق برمؤمنان ضعیف‌الایمان نمی‌گردد. به عنوان مثال درآیات ۲۱-۳۰ سوره محمّد، ویژگی‌هایی چون: بیماردلان، مفسدان، قاطعان رحم، ملعونان، کوران، کران، مرتدان، کینه توزان وسرانجام کسانی که عملشان حبط می‌شود، برای این گروه برشمرده شده است که هرگزبرمؤمنان ضعیف‌الایمان قابل تطبیق نیست.

بنابراین، این گروه، مردمانی خاص ودارای شرایط فکری واجتماعی ویژه‌ای بوده‌اند که درآن دوران به ظاهر اسلام اختیار کرده‌اند ومی‌بایست دارای ویژگی‌هایی زیرباشند:

۱. درخطر مشکلات طاقت فرسایی که ازطرف کفار متوجه مسلمانان می‌شده،

۱ـ عبدالکریم نیری بروجردی، قسمت‌هایی ازاسلام شناسی تاریخی، ج ۱، صص۱۹-۲۱

نباشند؛ یعنی ازتیره‌هاوفامیل‌های معروف وشناخته شده قریش باشند که روی سنّت قومی‌درحمایت فامیل خویش قرارداشته‌اند.

۲. می‌بایست ازیک راهی به موقعیت رسالت پیامبر(ص) یقین حاصل کرده باشند تا ایمان ظاهریشان با آن تعلیل شود.

۳. چون آنان درکلام وحی باعنوان «**الذین في قلوبهم مرض**» معرفی شده‌اند، پس اسلام آوردنشان ازروی محبت به پیامبر(ص) نبوده وقلباً به آن حضرت تسلیمی نداشته‌اند، اماچون می‌دانسته‌اند که سرانجام اسلام پیروز می‌شود، سودای ریاست خواهی، آنان را واداشته است که باهمهٔ دشواری‌های محیطی، مسلمان شوند تا هر چه زودتر زمینه را برای نفوذخود دربین مسلمانان فراهم سازند.[۱]

با توجه به ویژگی‌های مذکور، این گروه درشمارآن دسته ازمنافقان قرارمی‌گیرند که علت وانگیزهٔ آنان ازبه ظاهر اسلام آوردن، قدرت خواهی ورسیدن به حکومت می‌باشد.

ازدیگر شواهدی که بیانگر شکل گیری نفاق درمکه می‌باشد، آیات ۱۰و۱۱ سوره عنکبوت است؛ این سوره که ازسور مکّی است، درآیات دهم ویازدهم آن سخن ازمنافقین به میان آمده است: «**ومن الناس من یقول آمنا باالله فاذا اوذي في الله جعل فتنه الناس کعذاب الله ولئن جاء نصر من ربك لیقولن إنا معکم اولیس الله بأعلم بما في صدور العالمین* ولیعلمن الله الذین آمنواولیعلمن المنافقین** »[۲]

وازمردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا ایمان آورده‌ایم، اما هنگامی که در راه خدا شکنجه وآزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند(وازآن سخت وحشت می‌کنند) ولی هنگامی‌که پیروزی از سوی پروردگارت(برای شما) بیاید، می‌گویند: ما هم با شما بودیم(ودر این پیروزی شریکیم) آیا خداوند به آنچه درسینه‌های جهانیان است آگاه‌تر نیست؟ مسلّماً خداوند مؤمنان را می‌شناسد وبه یقین منافقان را نیز می‌شناسد.

۱ـ عبدالکریم نیری بروجردی، پیشین، ج۱، صص۲۱-۲۷

۲ـ عنکبوت: ۱۰-۱۱

این دوآیه به آن دسته ازمنافقین اشاره دارد که علت اسلام آوردنشان رسیدن به سود دنیایی بوده است وچون ایمان آنان عاریتی ومقید به عافیت وسلامتی وآزار ندیدن است، قرآن کریم ایمان آن‌ها را مطلق ذکر نکرده بلکه فرموده: « برخی هستند که می‌گویند ایمان آوردیم » پس آیه مزبور هم‌ردیف آیه ۱۱ سوره حج است که می‌فرماید « **ومن الناس من یعبد الله علی حرف فإن اصابه خیر إطمأنّ وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه** »[1]؛ «ازمیان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان می‌پرستد همین که دنیا به او رو کند ونفع وخیری به او برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کند، اما اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد، دگرگون می‌شود وبه کفر رو می‌آورد.» وازآنجاکه درآیه دهم سورهٔ عنکبوت متعرض آزاردیدن واذیت شدن متظاهرین معهود گشته است، به طور آشکار به جریان نفاق درمکه مربوط می‌شود؛ زیرا درمدینه مسلمانان ازکسی آزارواذیت ندیدند، هرچه آزار وشکنجه دیدند، درمکه بود.[2]

شأن نزول‌هایی که برای آیهٔ دهم ویازدهم سوره عنکبوت نقل شده نیز بیانگر وجود منافقین درمکه است. از ضحاک نقل شده که آیه دهم ویازدهم سوره عنکبوت درباره جمعی ازمنافقین مکه نازل شده که ایمان می‌آوردند ولی همین که خود را درمعرض خطر می‌دیدند ویاشکنجه می‌شدند، به کفرسابق خود برمی‌گشتند واذیت وآزارمردم را دردنیا باعذاب آخرت خداوند یکسان می‌شمردند.[3]

شأن نزول‌های دیگری نیزقریب به همین مضمون وارد شده است که مؤیّد وجود منافقین درمکه است.

بنابراین می‌توان ادعاکرد که پیدایش نفاق درمکه بوده است، اگرچه پس ازهجرت پیامبر(ص) به مدینه بودکه به صورت یک جریان متشکل درآمده و دست به اقدامات وفعالیت‌های خطرناک وتخریبی علیه اسلام وپیامبر(ص) زدند.

۱ـ حج: ۱۱

۲ـ محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج۱۶، ص۱۵۸

۳ـ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، تحقیق هاشم رسولی محلاتی وفضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفة، اول،۱۴۰۶، ج۸، ص۴۳۰ / عبدالرحمن سیوطی، الدرالمنثور في تفسیرالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴، ج۵، ص۱۴۲

عملکرد منافقین

جریان نفاق که درمکّه شکل گرفت، پس ازهجرت پیامبراعظم(ص)به مدینه وتشکیل حکومت اسلامی، دارای تشکلّ وهم‌بستگی بیشترگردیده ودرسراسردوران رسالت پیامبر(ص) درمدینه، دست به اقدامات، فعالیت‌ها وعملکردهای خطرناک وتخریبی علیه اسلام، پیامبر(ص)ومسلمانان زدند. نمونه‌هایی از عملکردهای تخریبی جریان نفاق را درزیر مورد بررسی قرارمی‌دهیم:

۱.تأسیس مرکزوپایگاه مذهبی

جریان نفاق برای انسجام بخشیدن به فعالیت‌هایشان نیاز به یک پایگاه داشتند تا درآنجا گردهم آمده، دسیسه‌ها، توطئه‌ها ودیگر اقداماتشان راعلیه اسلام ومسلمانان سازماندهی نمایند؛ ازاین روبه فکر تأسیس چنین مرکزوپایگاهی افتادند. ازآنجاکه پنهان‌کاری از ویژگی‌های اصلی واساسی منافقان است، درتأسیس مرکز تصمیم‌گیری‌شان نیز ازآن سود جستند. آنان این مرکز را درقالب مسجد احداث نمودند تا عنوان مسجد، پوششی برای فعالیت‌های خرابکارانهٔ آنان باشد، مسجدی که درتاریخ اسلام به مسجد ضرار شهرت یافت. داستان احداث این مسجد درمنابع این‌گونه آمده است که سه طایفه ازبنی عوف-بنی عمربن عوف، بنی سالم بن عوف وبنی غنم بن عوف - درقبا زندگی می‌کردند؛ بنی عمربن عوف باورود اسلام به مدینه ازاسلام استقبال کردند ومهاجران را درخانه‌هایشان جا دادند وقطعه زمینی رابرای ساختن مسجد هدیه کردند که به مسجد بنی عمربن عوف یا مسجد قباشناخته شد.[۱] آنان پس ازاحداث مسجد، ازرسول خدا خواستند با نمازخواندن درآنجا آن را افتتاح نماید، رسول گرامی اسلام نیز مسجد قبارا بانمازخواندن درآن افتتاح نمود، پس ازاین جریان پسر عموهایشان ازبنی سالم وبنی غنم بن عوف که با شک وتردید، مسلمان

۱ـ طبرسی، پیشین، ج۵، ص۱۰۹

شده بودند وهنوزنفاق دردل‌هایشان وجودداشت، نسبت به پسرعموهایشان درمورد مسجدقبا حسادت ورزیدند.[۱] ازاین روعده ای ازمنافقان این دوطایفه (بنی سالم وبنی غنم)که پانزده نفر بودند، درکنار مسجد قبا، مسجددیگری ساختند تادرآنجا جمع شده برای توطئه کردن علیه مسلمین مرکزوپایگاهی داشته باشند؛ پس ازپایان یافتن کار احداث مسجد، نزد رسول خدا(ص) آمدند وازآن حضرت خواستند مسجدی را که بنا نموده بودند، افتتاح نماید. حضرت که درحال تجهیز سپاه برای رفتن به غزوهٔ تبوک بود، اظهار داشت که پس ازبرگشتن ازجنگ آن را افتتاح خواهدکرد.[۲]

پس ازبازگشت پیامبر اعظم(ص) ازغزوهٔ تبوک، خداوند ازطریق وحی اهداف وانگیزه‌های منافقان را ازبنای مسجد به آن حضرت خبر داد، وقتی رسول خدا (ص) ازسوء نیت منافقین آگاه شد، نه تنها درآن مسجد نمازنخواند، بلکه فرمان داد تا آن را ازبیخ وبن برکنند وبسوزانند.

قرآن کریم اهداف وانگیزه‌های منافقان را ازاحداث مسجد ضرار این‌گونه بر می‌شمارد: «**والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وکفراًوتفریقاًبین المؤمنین وإرصاداً لمن حارب الله ورسوله من قبل ولیحلفنّ إن أردنا إلاالحسنی والله یشهد إنّهم لکاذبون**»[۳]

کسانی که برای زیان رساندن به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه افکنی میان مؤمنان وکمین‌گاه ساختن برای کسی که ازپیش باخداوپیامبرش مبارزه کرده بود، مسجدی ساختند؛ آنان سوگند یاد می‌کنند که جزنیکی وخدمت، نظری نداشته‌ایم، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند.

بنابراین قرآن کریم اهداف شوم جریان نفاق را ازاحداث مسجد ضرار درچهار قسمت خلاصه می‌کند:

۱ـ طبرسی، پیشین، ج۵، ص۱۰۹

۲ـ محمد بن عمرواقدی(م.۲۰۷)، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، نشردانش اسلامی، ۱٤۰۵، ج۲، ص۱۰٤۵ / محمدهادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام[موسوعة التاریخ الاسلامی]، ترجمه حسین علی عربی، قم، مرکزانتشارات مؤسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، دوم، ج٤، ص۳٦۱

۳ـ توبه: ۱۰۷

۱. **ضرر رساندن به مسلمانان**: آنان برخلاف ادعایشان که هدف ازبنای مسجد را تأمین منافع مسلمانان وکمک به بیماران وازکارافتادگان قلمداد می‌کردند، درصدد ضرر رساندن به مسلمانان، نابودی اسلام، پیامبر(ص)ومسلمانان بودند (**والذین اتخذوا مسجداً ضراراً**).

۲. **تقویت مبانی کفر**: آنان می‌خواستند مبانی کفررا تقویت نموده، مردم را به وضعیت قبل ازاسلام که همان شرک و کفراست، بازگردانند (وکفراً).

۳. **ایجاد تفرقه میان مسلمانان**: می‌خواستند میان صفوف مسلمانان تفرقه ایجاد نمایند، زیرا با اجتماع گروهی دراین مسجد، مسجد قباکه نزدیک آن بود ویا مسجد پیامبر(ص)، ازرونق می‌افتاد. (وتفریقاً بین المؤمنین).

۴. **ایجاد پایگاه برای دشمنان خداو رسول**: آنان می‌خواستند مرکزوپایگاه وکانونی برای کسی که با خداوپیامبرش مبارزه کرده بود وسوابق سوئش برای همگان روشن بود، بسازند تاازاین پایگاه برنامه‌های خویش را عملی سازند.[1] (**وارصاداً لمن حارب الله ورسوله من قبل**)

۲. توطئه ترورپیامبراسلام(ص)

ازدیگرعملکردهای بسیارخطرناک جریان نفاق درعصر رسالت، توطئهٔ ترور رسول گرامی اسلام بود؛ منافقین که ازهیچ فرصتی برای ضربه زدن به اسلام فروگذار نمی‌کردند، دریک اقدام بسیار خطرناک، تصمیم به ترور پیامبر(ص)گرفتند. براساس گزارش‌های تاریخی درغزوهٔ تبوک، منافقان پیش بینی می‌کردندکه این جنگ غیر ازدیگر جنگ‌های پیامبر(ص) است؛ زیرا دیگر جنگ‌های آن حضرت با عرب وقبایل عربی بود، اما این جنگ بایک قدرت نیرومند، یعنی امپراتوری روم بود. آنان فکر می‌کردند کار پیغمبر در این جنگ تمام است؛ لذا پیش ازجنگ بادرخطردیدن وضع

۱ـ ناصر مکارم شیرازی ودیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیة، چاپ بیست ودوم، ج۸، ص۱۳۸

پیامبرومسلمانان نیات خویش را برملا کردند، اماوقتی دیدند پیغمبر ازاین سفر موفق برگشت واینها هم کم وبیش شناخته شدند، باخود گفتند، نکند وقتی مابه مدینه برگردیم پیامبر(ص) تصمیم خطرناکی دربارهٔ مابگیرد و یا سوره‌ای دربارهٔ ما نازل شود ومارا رسوا نماید، ازاین رو دربازگشت رسول خدا(ص) ازغروهٔ تبوک تصمیم گرفتند درگردنه‌ای میان تبوک ومدینه (عقبهٔ هرشی) شبانه شتر رسول خدارا رم دهند تا آن حضرت درمیان درّه افتاده وبدین ترتیب کشته شود. آنان به هنگام طرح این توطئه باهمدیگر می‌گفتند: اگرپیامبر(ص) متوجه شد می‌گوییم شوخی می‌کردیم واگرمتوجه نشد اورابه قتل می‌رسانیم.

هنگامی‌که رسول خدا(ص) نزدیک آن گردنه رسید، خداوند وی را ازتصمیم منافقین آگاه ساخت، حضرت به اصحاب فرمود تا ازوسط دره عبورکنند وخود ازبالای گردنه رهسپارشد. عمار یاسر وحذیفه به همراه آن حضرت بودند، یکی افسارناقه را گرفته بود ودیگری آن را ازعقب می‌راند. وقتی بالای گردنه رسیدند، منافقان به منظور عملی کردن مقصودشان جلوترآمدند، تا خواستند دست به کارشوند؛ رسول خدا (ص) حذیفه را دستورداد تا توطئه‌گران را دورنماید، توطئه گران از ترس اینکه مبادا رسواشوند، باسرعت خود را میان سپاه انداختند.

وقتی ازگردنه پایین آمدند، حضرت ازحذیفه پرسید: کسی ازاین افراد را شناختی؟ حذیفه جواب داد: خیر، حضرت تمام آنهارا تک تک نام برد. حذیفه عرض کردآیا افرادی را نمی‌فرستی تا آنان را به قتل برسانند؟ حضرت فرمود: دوست ندارم که عرب‌ها بگویند بعد ازاینکه به کمک اصحابش پیروز شده کمر به قتل آنان بسته است.[1]

گفتنی است که شبیه این جریان دربرخی منابع تفسیری، حدیثی وتاریخی به هنگام بازگشت رسول خدا (ص) به مدینه ازحجة الوداع وپس ازتعیین امام علی (ع)به جانشینی خویش نیزنقل شده است.[2]

۱ـ طبرسی، پیشین، ج۵، ص۷۰ / محمد هادی یوسفی غروی، پیشین، ج٤، ص۳۹۳

۲ـ قمی درتفسیرخویش می‌نویسد: چهار نفر از اصحاب رسول خدا جلسه تشکیل دادند و توطئه‌ای قتل آن

۳.طرح محاصرهٔ اقتصادی

محاصره اقتصادی وترک داد وستد ازعواملی است که نهضت وجنبش اقلیت با هدف را خاموش می‌سازد، متنفذان جامعه که بیداری گروهی رابه ضرر خود می‌دانند، ازطریق قطع روابط اقتصادی، اقلیت فشرده وبهم پیوسته را به زانو درآورده، ازتعقیب راهی که درپیش گرفته‌اند، بازمی‌دارند. انقلاب‌ها و اصلاحات همواره ازیک گروه کوچک وضعیف وتهیدست آغاز می‌گردد وبرای به‌هم زدن این دسته کافی است که سرمایه‌داران متنفذ، روابط تجاری واقتصادی وکمک‌های بلاعوض خود را به آنان قطع نمایند وازاین طریق یک نوع گرسنگی وفقروبیچارگی مصنوعی درجامعه بوجود بیاورند که اقلیت تهیدست ناچار شوند ازهدف وایدهٔ خود دست بردارند. چنانکه مشرکان مکه در صدراسلام ازاین تاکتیک بطور بسیار زننده استفاده کردند ومسلمانان را باگرسنگی طاقت فرسایی دست به گریبان ساخته وادارکردند درشعب ابوطالب با گرسنگی و فقر زندگی کنند.[۱]

پس ازهجرت رسول گرامی اسلام به مدینه یکی از روش‌هایی که منافقین برای تضعیف حاکمیت پیامبر(ص) توصیه می‌کردند، ایجاد مشکلات ازطریق محاصرهٔ اقتصادی بود. توطئه عبدالله بن ابی پیشوای منافقان علیه اسلام این بود که هرنوع معامله با مهاجران ویاکسانی که اطراف رسول خدارا گرفته بودند، ممنوع گردد تا براثر مشکلات معیشتی واقتصادی، یاران پیامبر(ص) ازاطرافش پراکنده شوند.[۲] وی پس

حضرت را طراحی نمودند، بدین صورت که درگردنه‌ی هرشی که بین جحفه وابواء قراردارد، کمین نموده ناقه پیامبر(ص) رابه درون دره پرت نمایند. پس ازفرارسیدن شب، رسول خدا که ازلشکراسلام جلوافتاده بود، همین که به گردنه نزدیک شد خداوندبوسیله وحی حضرت را ازتوطئه آگاه کرد، وقتی حضرت به نزدیکی آنها رسید، آنان را با اسامی شان صدازد، وقتی آنان صدای حضرت راشنیدند فرار کردند، پس ازآنکه حضرت ازگردنه پایین آمد این عده نزدوی رفته قسم یاد کردند که قصدی علیه وی نداشته‌اند . آیه ۷٤سوره توبه در رد اظهارات آنان نازل شد: یحلفون بالله ماقالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بمالم ینالوا.(تفسیر قمی، ج۱، ص۱۷۵/ تاریخ تحقیقی اسلام، ج٤، ص۵۱۷)

۱ـ جعفر سبحانی، تفسیر سوره توبه ومنافقین، قم، کانون نشراندیشه های اسلامی، اول، ۱۳۶۹ش، ص۲۹۸

۲ـ سیداحمدخاتمی، سیمای نفاق درقرآن، قم، انتشارات شفق، ۱۳۷۹ش، اول، ص۷۵

ازطرح این توطئه ازهواداران خود خواست که آن راعملی سازند. براساس طرح ونقشهٔ وی هرنوع معامله بامهاجران ویا کسانی که اطراف رسول خدا را گرفته بودند، ممنوع گردید، تادراثر مضیقه زندگی ازاطراف او پراکنده شوند.[۱]

درغزوهٔ بنی‌مصطلق پس ازنزاعی که میان مهاجران وانصار برسر چاه مریسع درگرفته بود، عبدالله بن ابی با اشاره به اطرافیان وطرافداران خویش اظهار داشت: به خدا قسم وقتی به مدینه برگردیم، باید روابط اقتصادی خود را با کسانی که دور رسول خدا(ص) را گرفته‌اند قطع نماییم تاسرزمین ما را ترک کنند.[۲]

قرآن کریم درسورهٔ منافقون به این توطئهٔ منافقین این‌گونه اشاره می‌نماید:

«هم الذین یقولون لاتنفقواعلی من عند رسول الله حتی ینفضّوا ولله خزائن السموات والأرض ولکن المنافقین لایفقهون»[۳]

آنها کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند غافل ازاینکه خزائن آسمان‌ها وزمین ازآن خداست، ولی منافقین نمی‌فهمند.

٤.طرح اخراج پیامبر(ص)ومسلمانان ازمدینه

ازجمله اقدامات جریان نفاق، توطئه اخراج پیامبر(ص) ومسلمانان ازمدینه بود؛ آنان دراین راستا بسیار تلاش نمودند تاطرح ونقشهٔ خویش را عملی سازند. نامه‌ای که قریشیان قبل ازجنگ بدر به منافقان مدینه فرستاده ودرآن خواستار قتل پیامبر(ص) ویاخروج وی ویارانش ازمدینه شده بودند، جریان نفاق را بر اقدامشان مبنی بر اخراج پیامبر(ص) ومسلمانان ازمدینه مصمّم‌تر می‌کرد.

منافقان که این فکر راهمیشه درسر داشتند تا روزی زمینه برای عملی کردن نقشه آنها فراهم شود وآنان رسول خدا ویارانش را ازمدینه اخراج نمایند، سرانجام درغزوهٔ

۱ـ جعفر سبحانی، پیشین، ص۲۹۹

۲ـ همان، ص۲۹۹

۳ـ منافقون: ۷

بنی مصطلق، عبدالله بن ابی، رئیس جریان نفاق ازاین تصمیم وتوطئه پنهانی پرده برداشت وآن زمانی بود که کشمکش ونزاع میان دونفرازمهاجران وانصار برسر برداشتن آب ازچاه مریسع باعث بالاگرفتن نزاع بین مهاجران وانصار شده بود، دراینجا عبدالله بن ابی موقعیت را برای آشکار ساختن نیات واهداف خویش مناسب تشخیص داده و اظهار داشت: من دیگر خوارترین عرب شده‌ام. از ابتدا نمی‌خواستم دراین سفر شرکت کنم، گمان نمی‌کردم که زنده باشم وچنین چیزی را ببینم ونتوانم تغییر وضعیت دهم. آن‌گاه روبه یاران خود نموده گفت: این نتیجهٔ کارهای شماست، آنها را درخانه‌های خویش جا دادید واموال خویش را دراختیار آنها گذاشتید، ازآنها دفاع کردیدوخود را درمعرض کشته شدن قراردادید، درنتیجه بسیاری اززنان شما بیوه شدند وبچه‌های شمایتیم شدند، در حالی‌که اگرآنها را اخراج می‌کردید، به دیگران پناه می‌بردند. سپس گفت: اگربه مدینه برسیم، عزیزترین مردم(منظور وی، خودش بود) خوارترین آنها را (منظور وی، پیامبر(ص)بود) از مدینه اخراج خواهد نمود.[1] قرآن کریم این ماجرا را درسورهٔ منافقون این‌گونه حکایت می‌کند:

منافقین می‌گویند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند! درحالی که عزت مخصوص خداورسول اوومؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند.[2]

اینکه عبدالله بن ابی اظهارمی‌دارد «اگرآنهارا اخراج می‌کردید به دیگران پناه می‌بردند» نشان‌دهندهٔ این است که این جریان ازقبل تصمیم براخراج پیامبر(ص) ومسلمانان داشته‌اند وسخنان بعدی وی «اگربه مدینه برسیم، عزیزترین مردم خوارترین آنان را اخراج خواهد کرد»، ازاقدام جدی وی حکایت دارد.

۵. کناره‌گیری ازسپاه اسلام درلحظات بحرانی

ازعملکردهای منافقان درعصر رسالت، کناره‌گیری ازسپاه اسلام درلحظاتی بود که

۱ـ تفسیرقمی، ج۲، ص۳۶۸-۳۷۰ / محمدهادی یوسفی غروی، پیشین، ج۳، ص۲۹۹

۲ـ منافقون: ۸

مسلمانان، سخت به تقویت روحیه نیازمند بودند؛ آنان درچنین لحظاتی به منظور ایجاد تزلزل واضطراب ودودستگی درصفوف مسلمانان، ازسپاه اسلام کناره‌گیری می‌کردند.

آنان درجنگ‌های زیادی به این کارمبادرت ورزیدند، درغزوهٔ احد هنگامی که مشرکین قریش به منظور انتقام‌گیری ازمسلمانان با تجهیز سپاه انبوه وامکانات فراوان ازمکه به قصد حمله به مدینه حرکت کردند، رسول خدا (ص) نیز پس ازمشورت با اصحاب ویاران خویش برای مقابله بانیروی دشمن با هزار نفر سپاه به سمت کوه احد حرکت نمود.

در این موقع که اسلام بیش ازهر زمانی به یار و یاور نیاز داشت تا دربرابر حملهٔ دشمن ایستادگی نموده و ازکیان اسلام دفاع نمایند، عبدالله بن ابی، سرکردهٔ منافقان ازبین راه به بهانهٔ اینکه پیامبر(ص)تسلیم نظریهٔ جوانان شده ونظراورا نادیده گرفته ونیز به این دستاویز که جنگی نخواهد شد، با سیصد نفر ازطرفداران خویش ازسپاه اسلام کناره‌گیری کرده و به مدینه بازگشتند.[1] درغزوهٔ خندق نیزعدهٔ زیادی ازمنافقین با بهانه‌های پوچ و واهی، صحنهٔ نبرد را ترک نموده و به خانه‌های خویش باز گشتند.[2]

درغزوهٔ تبوک به هنگام اعزام سپاه اسلام برای جنگ بارومیان، سپاه اسلام درمنطقه‌ای به‌نام «ثنیة الوداع» اردوگاهی تشکیل دادند. جمعی ازمنافقین نیز به سرکردگی عبدالله بن ابی اندکی پایین‌تر، درناحیهٔ «زباب» خیمه‌های خود را برپا کردند. عبدالله بن ابی وپیروانش با ایجاد شک وتردید درمیان مسلمانان، جمع کثیری را ازرفتن به همراه رسول خدا برای جنگ بارومیان بازداشته وازهمان جا به مدینه برگشتند.[3]

٦. توطئه ترور شخصیت اجتماعی پیامبر(ص) وخانوادهٔ وی

یکی دیگر ازعملکردهای منافقین که قلب پیامبر (ص) را مکدّرساخت، توطئه

۱ـ ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ١٤٢٠ق، ج۳، ص٥٨٤-٥٨٥

۲ـ ابن هشام، همان، ج۳، ص۷۰۷ / جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة نبی الاعظم، بیروت، دارالهادی، ١٤١٥ق، چهارم، ج۹، ص۲۳۱ - ۲۳۲

۳ـ محمدبن جریرطبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارسویدن، ج۲، ص۳٦۸ / ابن هشام، پیشین، ج٤، ص١٦٤

ترور شخصیت اجتماعی پیامبر(ص) وخانوادهٔ آن حضرت ازطریق انتشار داستان افک بود. غالب سیره‌نویسان ماجرای افک را مربوط به عایشه دانسته‌اند که گزارشگر این واقعه نیز خود عایشه است. اما گزارش دیگری هم وجود دارد که ماجرای افک را مربوط به همسر دیگر پیامبر(ص) یعنی ماریهٔ قبطیه دانسته است.

به هر حال چه اینکه ماجرا مربوط به عایشه باشد ویا اینکه مربوط به ماریهٔ قبطیه باشد، آنچه دراین میان قطعی است، تهمتی است که ازجانب عده‌ای ازمنافقان به یکی ازهمسران پیامبر(ص) زده شده وقلب مقدس آن حضرت را جریحه‌دارنموده است که سرانجام بانزول وحی، دامن همسر رسول گرامی اسلام ازتهمت منافقان پاک گردیده است.

قرآن کریم درآیات ۱۱ تا ۱۶ سورهٔ نور به ماجرای افک پرداخته است. نکته که ازدقت دراین آیات به دست می‌آید، این است که گذشته ازشأن نزول‌های که درمورد این آیات گزارش شده است وماجرا را مربوط به تهمتی ازطرف منافقان نسبت به یکی ازهمسران پیامبر(ص) می‌داند، ازقرائنی که درخود آیات وجود دارد نیزبه دست می‌آید که سرنخ این تهمت دردست منافقان بوده است، ازجمله:

* مقصود ازجملهٔ «والذی تولی کبره»[1] یعنی آن کسی که بخش بزرگ این تهمت زدن را به عهده داشته است، همان عبدالله بن ابی، رئیس جریان نفاق بوده است.

* درآیه یازدهم، ازگروه تهمت زن به لفظ «عصبة» تعبیر شده است که می‌رساند توطئه‌گران ارتباط بسیار نزدیکی باهم داشته‌اند ویک چنین گروهی درمیان مسلمانان جزمنافقان گروه دیگری نبود.

* به خاطر مخالفتی که ازورود اوبه مدینه انجام گرفته بود واو دردروازه‌ای مدینه متوقف بود که ورود همسر پیامبر(ص) را باشتر صفوان مشاهده می‌کند و چون زمینه برای تهمت زدن آماده بود، فوراً دست به تهمت زده و می‌گوید که به خدا سوگند هیچ کدام ازگناه نجات نیافته است.[2]

۱ـ إن الذین جاءوا بالإفك عصبة منكم لاتحسبوه شراً لكم بل هوخیر لكم لكل امریء منهم مااكتسب من الإثم والذي تولي كبره منهم له عذاب عظیم .(نور: ۱۱)

۲ـ جعفر سبحانی، منشورجاوید، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، دوم، ۱۳۷۵، ج٤، ص۹۶-۹۷

وامّاآنچه درگزارش واقعهٔ افک به فراموشی سپرده شده است، روح بزرگ پیامبر(ص)، مقام بلند واعجاب آور او درصبوری، حقیقت‌جویی وعدالت‌گرایی درقضاوت وعدول ازافراط درمجازات تهمت زنندگان است؛ حتی بعد ازاینکه به پاکی همسرش بانزول آیهٔ افک قطع پیداکرد.

درتاریخ بسیار خوانده‌ایم که برای تهمتی کمتر ازافک صاحبان قدرت، شکم‌ها دریده اند، چشم‌ها درآورده‌اند وزبان‌ها بریده‌اند. اما کمتر کسی را درتاریخ سراغ داریم که بتواند رفتاری عادلانه، همانند رفتار پیامبر(ص) ازخود نشان دهد.[1]

۷. برقراری ارتباط بادشمنان اسلام

یکی ازمهمترین عملکردهای جریان نفاق درعصر رسالت، ارتباط برقرار نمودن آنان بادشمنان اسلام بود. آنان بادوجبهه ازدشمنان اسلام ارتباط برقرارنموده و طرح دوستی ریخته وهم پیمان شدند؛ یکی جبههٔ کفار ومشرکین و دیگری جبههٔ یهود.

الف. ارتباط بایهود

ازجلوه‌های بسیار بارز برقراری ارتباط منافقان بادشمنان اسلام، هم پیمانی وطرح دوستی آنان بایهود بود، یهودیان یک گروه ازدشمنان اسلام بودند که همیشه دشمنی وکینهٔ بیشتری نسبت به مسلمانان داشتند، (همان‌گونه که امروز نیز رژیم صهیونیستی در زمرهٔ کینه‌توزترین دشمنان مسلمانان محسوب می‌شوند) سه طایفه از این یهودیان درمدینه ویک طایفه نیز درخیبر زندگی می‌کردندکه منافقان، هم با سه طایفه ساکن در مدینه وهم بایهودیان خیبررابطه داشتند.

قرآن کریم درچندین آیه، ازاین هم پیمانی وارتباط منافقان با یهودیان خبر داده است. درآیات ۱۴ تا۲۲ سورهٔ مجادله ازهم پیمانی وطرح دوستی منافقان با یهود پرده برداشته است؛ این آیات به سرگذشت دسته ازمنافقین که بایهودیان طرح دوستی ریخته بودند وباخدا ورسولش دشمنی می‌ورزیدند، اشاره نموده وآنان را به خاطر این

۱ـ محمد ابراهیم آیتی، تاریخ صدراسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش، ص۴۹۳

کارشان بشدت نکوهش نموده وبه عذاب دردناک الهی تهدید نموده است.[۱] درآیهٔ ۱۴ می‌فرماید :«**الم تر إلی الذین تولوا قوماً غضب الله علیهم**» که منظور ازقومی‌که خدا برآنها غضب نموده، یهود است که منافقین با آنان طرح دوستی ریخته وهم پیمان شده بودند.[۲]

نمونهٔ دیگر ازبرقراری ارتباط منافقین با یهود، هم پیمانی منافقان با یهودیان بنی نضیر بود که در جریان غزوهٔ بنی نضیر ازآن پرده برداشته شد؛ دراین غزوه که رسول گرامی اسلام بنی نضیررا بین اسلام آوردن ویاخارج شدن ازمدینه مخیر گذاشته بود، آنان رفتن ازمدینه را برگزیدند، اما دراین اثنا عبدالله بن ابی برای آنان پیغام فرستاد که سرزمین خود را ترک نکنند وبا ثبات قدم بامحمد (ص) وارد جنگ شوند و وعده داد که او و قبیله‌اش نیز از آن‌ها حمایت می‌نمایند واگربنا برخروج ازسرزمین باشد، با آنان خارج خواهند شد واگرکاربه جنگ بکشد، با آنان در جنگ همکاری خواهند کرد. یهودیان با دریافت این پیام مصمّم برماندن شده و آمادهٔ جنگ شدند وبه پیامبر(ص) نیز پیام دادند که ما سرزمین خویش را ترک نمی‌کنیم وتو هرکاری که می‌خواهی بکن.[۳] قرآن کریم درآیهٔ ۱۱ سورهٔ حشر به این رخداد اینگونه اشاره نموده است:

«آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می‌گفتند: «هرگاه شما را بیرون کنند، ماهم باشما بیرون خواهیم رفت وهرگزسخن هیچ کس را دربارهٔ شما اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکارشود، یاریتان خواهیم کرد »خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغگویانند »[٤]

در ادامه درآیهٔ ۱۲ این سوره باتوجه به ویژگی پیمان شکنی منافقان ازیک واقعیت دیگرنیز بدین‌گونه خبر می‌دهد: «اگر آنها را بیرون کنند، با آنان بیرون نمی‌روند، اگربا

۱ـ مجادله: ١٤-٢٢

۲ـ علامه طباطبایی، پیشین، ج۱۹، صص۳۳٤-۳۳۵

۳ـ محمد هادی یوسفی غروی، پیشین، ج۳، ص۱٤۸

٤ـ حشر: ۱۱

آنها پیکار شود، یاریشان نخواهند کرد، اگر یاریشان کنند، پشت به میدان کرده فرارمی‌نمایند، سپس آنان رایاری نمی‌کنند.»[۱] منافقان بایهودیان خیبرنیز رابطه داشتند؛ وقتی پیامبر(ص) تصمیم به غزوه خیبرگرفت، عبدالله بن ابی به یهودیان خیبرنامه نوشت وآنان را ازتصمیم پیامبر(ص) آگاه ساخته وبه نبرد با مسلمانان تشویق نمود واظهار داشت که ازسپاه اسلام ترس به دل راه ندهند؛ زیرا عدد مسلمانان کم وعدد آنها [یهودیان] زیاد است.[۲]

ب. ارتباط باکفارومشرکین

گذشته ازبرقراری ارتباط بایهودیان مدینه که درهمسایگی منافقان قرارداشتند، آنان باکفارومشرکین به ویژه مشرکین قریش نیز درارتباط بودند، نامه نگاری کفارقریش باجریان نفاق پیش ازجنگ بدر، نشان‌دهنده ارتباط قدیمی‌این جریان بامشرکین قریش است. دراین نامه که ازطرف مشرکین قریش به عبدالله بن ابی ودیگرمنافقان مدینه از دو قبیله اوس وخزرج نوشته شده، ازآنان درخواست شده است که باپیامبر(ص) ودیگر مسلمانان رابکشند ویا ازشهرشان بیرون نمایند.[۳]

نمونهٔ دیگر ازهم‌پیمانی وارتباط منافقین بامشرکین قریش موردی است که درسورهٔ محمد(ص) ازآن خبرداده شده است. آیات ۲۰ تا۳۱ این سوره که دربارهٔ منافقان سخن گفته است و درآیهٔ ۲۶ ازقول منافقان این‌گونه نقل شده است: « **ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوامانزل الله سنطيعكم في بعض الأمروالله يعلم إسرارهم**»[۴]

این به‌خاطرآن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند، گفتند: «ما دربعضی ازامورشماراپیروی می‌کنیم درحالی که خداوند پنهان کاری آنان را می‌داند.»

۱ـ حشر:۱۲

۲ـ ابراهیم سالم، النفاق والمنافقون فی عهد رسول الله، مصر، بی نا، ۱۳۶۷ق، ص۱۲۷

۳ـ محمد حمیدالله، نامه‌ها وپیمان‌های سیاسی حضرت محمد(ص) واسنادصدراسلام، ترجمه سید محمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷٤، اول، ص۱۱٤.

٤ـ محمد:۲٦.

دونکته درمورداین آیه باید روشن شود؛ یکی اینکه گروه «**الذین کرهوامانزل الله** »چه کسانی هستند که منافقین به آنهاگفته‌اند «**سنطیعکم في بعض الأمر**» و دیگر اینکه منظور از «بعض الأمر »چه موضوعی بوده است؟

از آنجا که درآغازاین سوره وقتی اوصاف کفار را بیان می‌کند و در آیه نهم یکی ازاوصاف معرّف آنان راجمله «کرهوا ماانزل الله » قرارداده است،[1] از اینجا به‌دست می‌آید که مراد از«الذین کرهوامانزل الله » درآیه ۲۶ نیزهمان کفارومشرکین است که منافقین باآنان ارتباط برقرارنموده وباآنان هم پیمان شده‌اند. هم چنین باتوجه به اینکه فعالیت‌ها واقدامات هردوگروه، هم منافقین وهم مشرکین قریش، برسرریاست دنیوی بوده است، ازاین رو سازشی که میان آنان برقرار می‌شود برسرهمین موضوع است واین تنها نقطهٔ مشترکی بودکه طرفین می‌توانستند برسر آن بایکدیگر متحد شده و پیمان همکاری ببندند.[2]

نتیجه‌گیری

باتوجّه به آنچه ازآغازاین نوشتار تا بدین‌جا موردبحث وبررسی قرارگرفت، به این نتیجه دست می‌یابیم که جریان نفاق براساس قرائن وشواهد معتبر، درمکه شکل گرفت وپس ازهجرت پیامبر(ص) به مدینه به صورت یک جریان متشکّل درآمد. این جریان براساس گزارش‌های تاریخی، درطول دوران رسالت به عملکردهای تخریبی زیادی علیه پیامبر(ص) ومسلمانان دست زد. ایجادپایگاه جاسوسی درقالب مسجد، طرح نقشهٔ محاصره اقتصادی مسلمانان، طرح توطئه اخراج پیامبر(ص) ومسلمانان ازمدینه، طرح توطئه ترور پیامبر اسلام (ص)، طرح توطئه ترور شخصیت اجتماعی پیامبر(ص) وخانوادهٔ آن حضرت، کناره‌گیری ازسپاه اسلام درلحظات بسیارحساس وبحرانی، ایجاد ارتباط با دشمنان اسلام چون یهود ومشرکین قریش و...بخشی ازعملکردهای این جریان درعصرپیامبر(ص) بود.

۱ـ والذین کفروا فتعساً لهم وأضل أعمالهم ذلك بأنهم کرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم (محمد: ۹)

۲ـ عبدالکریم نیری بروجردی، پیشین، ج۱، صص ۵۸۰-۵۸۳

منابع ومآخذ:

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه

۳. آیتی، محمدابراهیم، تاریخ صدراسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.

۴. ابراهیم سالم، النفاق والمنافقون فی عهد رسول الله ، مصر، بی نا، ۱۳۶۷ق

۵. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵.

۶. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.

۷. اردبیلی(مقدس اردبیلی)، احمدبن محمد، زبدة البیان، تحقیق محمدباقربهبودی، تهران، مکتبة المرتضویة لاحیاءالآثارالجعفریه، بی تا.

۸. الجزائری، سید عبدالله، التحفة السنیة (مخطوط).

۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چهارم، ۱۴۰۷.

۱۰. حمیدالله، محمد، نامه‌ها وپیمان‌های سیاسی حضرت محمد(ص) واسنادصدراسلام، ترجمه دکترسید محمد حسینی، تهران، سروش، اول، ۱۳۷۴

۱۱. خاتمی، سید احمد، سیمای نفاق درقرآن، قم، انتشارات شفق، ۱۳۷۹ش.

۱۲. خلیل فراهیدی، عبدالرحمن بن احمد، العین، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، قم، موسسة دارالهجرة، ۱۴۰۹.

۱۳. سبحانی، جعفر، تفسیر سوره توبه ومنافقین، قم، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، اول، ۱۳۶۹ش.

۱۴. سبحانی، جعفر، منشورجاوید، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، دوم، ۱۳۷۵.

۱۵. سیوطی، عبدالرحمن، الدرالمنثورفی تفسیرالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴.

۱۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه محمد باقرموسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، تحقیق هاشم رسولی محلاتی وفضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفة، اول،۱۴۰۶ق.

۱۸. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارسویدن.

۱۹. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة نبی الاعظم، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ق.

۲۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴.

۲۱. مطهری، مرتضی، پانزده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.

۲۲. مکارم شیرازی، ناصر ودیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیة، چاپ بیست ودوم.

۲۳. نیری بروجردی، عبدالکریم، قسمت‌هایی ازاسلام شناسی تاریخی، قم، ۱۴۰۳ش.

۲۴. واقدی، محمد بن عمر(م.۲۰۷)، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، نشردانش اسلامی، ۱۴۰۵.

۲۵. یوسفی غروی، محمد هادی، موسوعة التاریخ الاسلامی، قم، مجمع الفکرالاسلامی، ۱۴۱۷، اول.

۲۶. یوسفی غروی، محمدهادی، تاریخ تحقیقی اسلام[موسوعة التاریخ الاسلامی]، ترجمه حسین علسی عربی، قم، مرکزانتشارات مؤسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.

نگاهی گذرا به شورا و نقش آن در شکل‌دهی به رژیم‌ها

شیخ عبدالمنعم الزین

رهبر شیعیان سنگال

نگاهی گذرا به شورا و نقش آن در شکل‌دهی به رژیم‌ها

معنای واژگانی "شورا"

"شورا" در لغت عرب به معنای رایزنی دست‌اندرکاران با یکدیگر است و هنگامی که در خصوص رأی مناسب‌تر و بهتر برای مصلحت عمومی، مردم و شرایط زمانی و مکانی، اتفاق نظر حاصل گشت، گفته می‌شود مشورت صورت گرفته و موضوع، واضح و آشکار و کاملاً روشن گشته است ولی معنای جدید امروزی که در حال حاضر بر زبان سیاستمداران و اندیشمندان و دست‌اندرکاران رسانه‌ای متداول است، بیشتر به قرعه نزدیک است تا روشن شدن حقیقت؛ زیرا خواسته کشف نظر برتر و بهتر و مفیدتر به حال جامعه انسانی، مطرح نیست و بیشتر تحمیل نظر "نصف بعلاوه یک" بر "نصف منهای یک" و نادیده گرفتن نیمی از جامعه به رغم انگیزه‌های شرکت کنندگان در شورا یا گوناگونی مصالح و منافع و خواست‌های آنها و نیز به رغم علل دنباله‌روی مردم از آن و نادیده گرفتن وجدان و مصلحت عمومی است، روشن است که میان این نوع جدید شورا و معنا و مفهوم لغوی آن، هیچ‌گونه پیوند یا نزدیکی و شباهتی وجود ندارد.

مصداق‌های شورا متعددند و انواع شخصی و عمومی آن، شوراهای مربوط به امور

اجتماعی، حقوقی، مالی و امور دیگر و نیز شوراهای برخاسته از دل امت و زندگی آن و همسو با نظامات و سنت‌های آن و شوراهای وارداتی یا تحمیلی از سوی قدرت‌های زورگو و ستمگری که از آن به‌مثابه پلی برای تحقق اهداف و خواسته‌های نامشروع خود بهره‌برداری می‌کنند، با یکدیگر متفاوتند.

«شورا» در قرآن

مورد اول: در سوره بقره و در سیاق آیه۲۳۳ که می‌فرماید: «... **فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما...**» (پس اگر (پدر و مادر) با رضایت و رایزنی با هم، بازگرفتن از شیر را خواستند، گناهی ندارند...) در این آیه، سخن از اصول برخوردهای اخلاقی در پرداختن به مشکلات خانوادگی و زناشویی به‌میان آمده و اینکه زن و شوهر باید با حسن نیت کامل به رایزنی با یکدیگر بپردازند و در پی راه‌حل بهتر و برتری برای مشکلات خویش باشند؛ این نوع رایزنی هیچ پیوندی با معنایی که امروزه به ذهن خطور می‌کند و بیشتر مترادف با واژه دموکراسی در زبان‌های لاتین یعنی عمل به رأی دوسوم یا اکثریت مطلق است، ندارد.

مورد دوم: آیه شماره ۳۸ از سوره شورا: «**والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلاة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون**» (و آنان که ندای پروردگارشان را اجابت کرده‌اند و نماز را برپا داشته‌اند و کارشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم، می‌بخشند.) سیاق این آیه دلالت بر آن دارد که از جمله ویژگی‌های مؤمنان، پرهیز از گناهان بزرگ و کارهای زشت و بجای آوردن نماز و انفاق در راه خدا و بخشش و در گذشتن از یکدیگر به‌هنگام خشم و تجاوز و نیز مشورت با یکدیگر در مسایل مختلف زندگی اعم از شخصی یا مربوط به بخش کوچک یا بزرگ جامعه است؛ معنای مورد نظر از شورا در این آیه اطلاق در مسایل مردم و کارهای شخصی افراد جامعه یا آنچه که به خانواده یا جامعه آنها بستگی پیدا می‌کند و هر آنچه خارج از این گستره قرار

دارد، ویژه تشریع، نبوت و امور دولتی بوده و به این آیه مربوط نمی‌شود.

مورد سوم: آیه شماره ۱۵۹ از سوره آل عمران است که می‌گوید: «**فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله، ان الله يحب المتوكلين**» (پس با بخشایشی از سوی خداوند، با آنان نرمخویی ورزیدی و اگر درشتخویی سنگدل می‌بودی، از دورت می‌پراکندند؛ پس آنان را ببخشای و برای ایشان آمرزش بخواه و با آنها در کار، مشورت کن و چون آهنگ‌کاری کردی، به خداوند توکل کن که خداوند توکل‌کنندگان (به خویش) را دوست می‌دارد.)؛ این آیه تنها آیه در قرآن کریم است که می‌توان گفت با نوعی تأویل، به شورا به مفهومی که اینک مورد نظر ماست، می‌پردازد. برای هرکس با کمترین تأمل، کاملاً روشن است که درخواست مشورت و رایزنی از سوی پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با یاران بزرگوار خویش برای بحث و مناقشه هرگونه حکم شرعی نیست؛ زیرا تشریع و احکام شرع منحصراً متعلق به خداوند متعال است و پیامبر نیز پس از دریافت از طریق وحی، آنها را به ما انتقال می‌دهد، و این کار، مستلزم مشورت با مسلمانان نیست مگر اینکه بالا بردن روحیه و نزدیک ساختن ایشان به پیامبراکرم موردنظر باشد؛ چه، طبیعت بشر، فرمانبری از دیگری را ـ حتی اگر این دیگری پیامبر باشد ـ رد می‌کند. پیامبر باید حتی به صورت ظاهر هم که شده، با مردم به مشاوره و رایزنی بپردازد تا گرایش خودپرستانه و استنکافی که همیشه در نوع بشر وجود دارد را خنثی سازد.

آیه فوق تأکید دارد که پیامبراکرم با مهر و رحمتی که خداوند متعال در نهادش به‌ودیعه گذارده بود، با یارانش بویژه آنها که تازه به اسلام گرویده بودند و فرهنگ اسلامی و تربیت نبوی در دل بسیاری از ایشان چون نهالی نوپا هنوز کاملاً ریشه ندوانده و خلق و خوی بدوی و ارثیه‌های جاهلی برآنان حکمفرمایی می‌کرد، مهربان و نرم و برکنار از خشونت و درشت‌خویی و سنگدلی رفتار می‌کرد تا از پیرامونش

پراکنده نشوند، در چنین حالت‌هایی، شورا و رایزنی، آتش خودخواهی‌ها و غریزه مقاومت در برابر اطاعت کورکورانه را خاموش می‌کرد و مردم را نسبت به کسی که از ایشان رایزنی می‌خواهد و آنان‌را به سمت مشاور خود برگزیده است، نزدیک و محبوب می‌سازد؛ در این آیه، قطعاً مسئله شورا به مسایل تشریع مربوط نمی‌شود همچنان‌که به مفهومی که امروزه و از سوی طرفداران دموکراسی جدید مطرح می‌شود، ربطی پیدا نمی‌کند؛ زیرا، آیه به پیامبراکرم فرمان می‌دهد که با توکل به خداوند متعال، آنچه را که قصد انجامش داشته، ـ و صرفنظر از اینکه با تمایل و خواست اکثریت همخوانی داشته باشد یا خیر ـ به انجام رساند. درست همان‌گونه که خداوند متعال نیز با هیچ‌کدام از بندگان خود در خصوص اینکه چه کسی را به پیامبری برگزینند و چه وظایف و اختیاراتی به وی دهد و نیز در بیان تمامی مسئولیت‌هایی که به وی واگذار کرده است، به رایزنی و مشورت نپرداخت.

کاربردهای "شورا"

"شورا" دارای کاربردهای بسیار زیاد ـ گاه متضاد و گاهی همسو ـ است؛ از جمله کاربردهای آن، مسایل حیاتی افراد و خانواده‌ها، حل درگیری‌های خانوادگی و تجاری و دیگر اختلاف‌های موجود میان آنان و در واقع چیزی است که می‌توان از آن به "نظام اجتماعی" یاد کرد؛ قرآن کریم نیز در آیه زیر به این نوع رایزنی و "شورا" اشاره کرده است: «**وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا**» (سوره نساء ـ ۳۵) (و اگر از ناسازگاری آنان نگرانید، داوری از خویشان مرد و داوری از خویشان زن برانگیزید؛ اگر در پی اصلاح باشند، خداوند میان آن دو، آشتی برقرار می‌کند که خداوند دانایی آگاه است.)

البته در کنار قوانین و احکامی که اسلام در راستای پیشگیری از بروز اختلاف و دشواری‌ها و کین‌توزی‌های بسیار از جمله مثلاً: دقت در گزینش همسر به‌هنگام

ازدواج، ثبت بدهی‌ها صرفنظر از مقدار آن واینکه از اینکار خسته نشویم و دو شاهد را به گواه بگیریم و بسیاری دیگر از قوانین و اندرزهایی که نمی‌شود همگی آنها را یادآور شد، در نظر گرفته و مسلمانان را بدان‌ها توصیه کرده است.

حال اگر به گستره وسیعتری در عرصه‌های سازمانی جامعه، از جمله تشکیل نهادهای مختلف وازاین قبیل بپردازیم، به نقش پر اهمیت "شورا" پی خواهیم برد؛ درست است که در زمان پیامبراکرم(ص) نهادها و تشکیلات از حضور مستقل و برجسته‌ای ـ چنانکه در حال حاضر وجود دارد ـ برخوردار نبودند ولی تمامی رهنمودهای اسلامی و توصیه‌ها و احکام آن بر مشورت، رایزنی و سازماندهی انگشت می‌گذاردند؛ پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داده بود هرگاه سه نفر با یکدیگر همراه می‌شوند حتماً یکی از ایشان، سمت فرماندهی آن دو نفر دیگر داشته باشد. قرآن مجید نیز اعلام کرده است: «وامرهم شوری بینهم» و سیره نبوی نیز مالامال از اخبار و احادیثی است که آشکارا به رایزنی و مشورت آنحضرت با یاران بزرگوارش، تصریح دارند و آن‌حضرت (صلی الله علیه وآله) همواره خطاب به مسلمانان می‌فرمود: « ای مردم! مرا از نظر مشورتی خود برخوردار گردانید.» قرآن کریم نیز به وی فرمان داده که با مردم مشورت نماید: « و شاورهم فی الامر» همچنان‌که وصی و جانشین و وارث علم و اخلاق ایشان مولای متقیان علی (علیه السلام) نیز در جای خود همواره به "شورا" و رایزنی تشویق کرده است و در همین راستا می‌فرماید: «هرکس استبداد رأی داشت، هلاک می‌گردد.» و فرمود: « هرکس با مردان به رایزنی بپردازد در خرد و عقل آنان، شریک شده است.» و فرمود: «هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و نادانی و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبان و حمایت کننده‌ای چون رایزنی و مشورت نیست.» و فرمود: «رایزنی کردن عین هدایت و راهیابی است.» خلیفه دوم عمربن‌الخطاب نیز آشکارا و در برابر مردم اعلام کرد: « به‌خدا سوگند که من پادشاه نیستم تا شما را به بندگی بگیرم. من کسی چون یکی از

شمایم و مقام وموقعیت من نسبت به شما چون مقام و موقعیت ولی یتیم نسبت بـه او و مال اوست.» پیش از وی نیز ابوبکر در روز خلیفه شدنش گفت: « بـه ولایـت امـری شما گمارده شدم و بهتر از شما نیستم، اگر به نیکویی کار کردم یاریم کنیـد و اگـر بـر خطا رفتم، مرا درست گردانید.»

و در خصوص مسایل مربوط به حکومت و حاکمیت از جملـه تعیـین حکمـروا و کارکردن وی با مشورت با دیگران یا انتخاب وزرا و دستیاران و کـارگزاران حکـومتی، باید گفت کـه اینهـا همـه یکـسان نیـست؛ [در ایـن میـان مـذاهب مختلـف اسـلامی دیدگاه‌های متفاوتی دارند]؛ "امامیه" موضـع خـود در گـزینش حـاکم اسـلامی پـس از پیامبراکرم را بر پایه آیات کریمه و احادیث شریفه و نیز اقدامات فراوان انجـام شـده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، طی چندین نسل پیـاپی پـس از آن‌حـضرت، قرار داده است؛ همه این آیات واحادیث و وقایع سیره پیامبر(ص)، در یک راستا قـرار دارند و آن اینکه گزینش حاکم اسلامی طی دوره‌های نخستین [تاریخ اسـلام] در شـأن خداوند متعال است؛ اینکه دوره‌های نخستین را مشخص کردم برای این بود که یادآور شوم ائمه معصومین (علیهم السلام) خود چندین نسل را پوشش می‌دهنـد، پـس از آن است که می‌توان در چارچوب ابزارهای شرعی، حاکم اسلامی را برگزید؛ هـدف از آن نیز فرصت‌دهی به حاکم اسلامی برای ریشه‌دار ساختن تربیت اسـلامی و کاشـت بـذر اخلاق نبوی در چندین نسل و حاکمیت شریعت الهـی در رفتارهـای امـت اسـلامی و تحقق گـسـست کامـل میـان نـسل‌هـای جدیـد مـسلمانان و جاهلیـت و پلـشتی‌هـا و زشتی‌های آنست؛ اگر چنین چیزی تحقق نیافت و خلعت حاکمیت اسلامی را بر انـدام معصوم نپوشاندند، پاسداری از اسلام و وحدت مـسلمانان از هـر کـاری اولـی اسـت؛ درست همان‌گونه که امام علی (علیه السلام) با خلفای سه‌گانه انجام داد. در حـالی‌کـه موضع مذاهب دیگر در این باره، مبتنی بر اصل "شورا" است گو اینکه آنها در مشخص ساختن چگونگی شورا وشمار شرکت کننـدگان در آن و ویژگـی‌هـای هرکـدام و نیـز

صفات و مشخصات کاندیداهای [حاکمیت اسلامی]، اتفاق نظر واحدی ندارند.

در این راستا، امام علی از شورایی که خلیفه عمربن خطاب آنرا در شش تن، تعیین کرد و جملگی آنان، خود هم کاندید بودند و هم رأی دهنده، اظهار شگفتی فرمود. علت شگفتی آن‌حضرت (ع) نیز آن بود که امام در چارچوب کسانی که شورا را تشکیل داده و حاکم اسلامی را برمی‌گزینند، وجود نداشت حال آنکه ایشان خود را به نص صریح، جانشین و خلیفه [پیامبر(ص)] می‌دانست. لذا از اینکه با مردمانی هم‌تراز شده که خود را هم رتبه و هم شأن آنان نمی‌بیند، شگفت زده شده و فرمود: «**فیا لله و للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر!!!**» [بخشی از خطبه معروف به شقشقیه امام در نهج‌البلاغه ـ خطبه شماره۳] (...پناه بر خدا از این شورا! افسوس، کارم به جایی کشید که هم تراز افرادی پایین‌تر از خود قرار گرفتم ولی باز هم با آنان کنار آمدم و دم از مخالفت نزدم.)

تأسف انگیز اینکه موضوع "شورا" هرگز از سوی فقهای مسلمانان، حتی از نقطه نظر علمی صرف، مورد توجه قرار نگرفته است و کسانی‌که در قرن گذشته، درباره "شورا" قلمفرسایی کرده‌اند، غالباً از میان روشنفکران و نویسندگانی بوده‌اند که غالباً نیز از جمله ضعیفان این عرصه بشمار می‌روند؛ پرداخت آنان به شورا نیز بیشتر منحصر به جنبه‌های تاریخی یا انتقاد از برخی شیوه‌ها و شرایط آن و یا برای بیان اینکه شورا به معنای گسترده‌ترش، هرگز صورت تحقق به‌خود نگرفت، بوده است. جز در دوره اخیر، کمتر کسی به این مسئله از دید حقوقی نگاه کرده است؛ مرجعیت‌های دینی هم می‌توان گفت تقریباً هرگز متعرض این مسئله نشده‌اند، دلیل بی‌توجهی به این موضوع از سوی ایشان، نبود سلطه (حاکمیت) اسلامی حقیقی طی قرن‌های متمادی، عنوان شده است که مطلقاً پذیرفته نیست و عذر موجهی بشمار نمی‌رود؛ زیرا ما شاهد فرض‌ها و احتمالات فوق تصوّر و مطلقاً غیرعملی بسیار فراوانی در عرصه باب‌های مختلف عبادات هستیم ولی موضوع "شورا" حتی براساس همین قبیل فرض‌ها و احتمالات نیز از حداقل توجه و بحث و بررسی، بهره نبرده است.

شرایط "شورا"

در صورت پذیرش اصل شورا بلافاصله پس از پیامبراکرم، از جمله مشکلاتی که با آن روبرو می‌شویم، نبود جزئیات حقوقی مورد نیاز در شیوه‌ها و زمینه‌های شورا یا شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و دیگر مسایل حقوقی مربوط به آن بویژه در خصوص مواردی است که امروزه از آن به مجالس شورا یا پارلمان و نقش قانونگذاری و حد و مرزهایی که می‌توان در آن مانور داد و حرکت کرد، یاد می‌کنند. جالب توجه اینکه قرآن کریم هیچ اشارهٔ دور یا نزدیکی به جزئیات مربوط به این امر بسیار مهم ـ هرچند به‌طور عرضی ـ نمی‌کند حال آنکه به برخی جزئیات مسایل ارث، تیمّم، وضو، طلاق، عدّه و احکام قرآنی فراوان دیگری، اشاره کرده است.

علاوه بر این، آیا رهبر اسلامی، ملزم به پذیرش دیدگاه‌های مشاوران خویش است یا خیر؟ و چه هنگام نظر مشاور برای کسی‌که مشورت وی را خواسته، الزام آور است؟ و آیا برای غیرمعصوم الزام آور است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که نیازمند جواب است و در خصوص موضع خود معصوم، ما نص‌هایی در نهج‌البلاغه در اختیار داریم که گویای عدم الزام امام معصوم [به نظر مشاوران] است.

امام علی (علیه السلام) خطاب به ابن عباس که نظر مشورتی خود را تقدیم آن‌حضرت کرده بود، می‌فرماید: « تو وظیفه داری که نظر مشورتی خود را به من ارایه دهی و من آنرا بررسی می‌کنم، حال اگر بر خلاف نظرت تصمیم گرفتم، از من اطاعت کن» و در سخنان آن‌حضرت خطاب به طلحه و زبیر می‌فرماید: «دیدید هنگامی که زمام خلافت را در اختیار گرفتم، چگونه بی‌درنگ به سراغ کتاب خدا و دستورهایی که در آن به ما داده است، رفتم و نکته به نکته و مو به مو از آنها پیروی نمودم و سنت‌هایی را هم که پیامبر ـ درود خدا بر او و خاندانش باد ـ گذارده بود، بر آنها افزودم. بنابراین نیازی به رأی شما و رأی دیگران نداشتم. خوشبختانه موضوعی هم

پیش نیامده که آنرا ندانم و ناگزیر درباره‌اش با شما و برادران مسلمانم مشورت کنم و اگر پیش می‌آمد هرآینه آنرا با هر دوتان و حتی با همه هم‌کیشان در میان می‌گذاشتم.» [نهج البلاغه، قسمتی از خطبه شماره ۲۰۵].

دیگر اینکه آیا باید [عضویت] شوراها منحصر به مردان یعنی تنها نیمی از جامعه باشد یا شامل نظرگیری از زنان ـ که نیمه دیگر آنرا تشکیل می‌دهند ـ نیز می‌شود؟ و آیا زنان، حق شرکت در رأی‌گیری‌ها را دارند و آیا می‌توانند به عضویت مجالس شورا درآیند؟ در این مورد، سخنانی را منسوب به حضرت علی (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه داریم که طی آن می‌فرماید: « روزگاری بر مردم فرا رسد که جز سخن‌چین، کسی نزد فرمانروا و سلطان، تقرّبی حاصل ننماید و غیر از هرزه و پریشانکار، احدی در انجمن، ظریف بشمار نرود و بجز آدم درستکار و منصف، هیچ فردی در جامعه ضعیف نشود؛ در آن روزگار صدقه دادن را غرامت بدانند و با دستگیری از خویشاوندان خود، منتی بر گردنشان بگذارند و پرستش خدا را برتری و امتیازی بر این و آن بخوانند! در آن هنگام، اداره کردن مملکت به مشورت زنان و فرمانداری شهرها به دست جوانان و نوجوانان و تدبیر کارها به اندیشه خواجگان بیفتد و...» (نهج البلاغه، بخش سخنان کوتاه و پندها و اندرزها، اندرز شماره ۱۰۲) حال اگر از این سخنان، منع زنان از حق انتخاب و به‌طریق اولی حق نامزدی آنان برای مجلس شورا را نتیجه‌گیری کنیم، آیا می‌توان آنرا منحصر به زمان امام دانست؟ یا به زمان‌های دیگر نیز می‌توان تعمیمش داد؟ با عطف توجه به اینکه روال این متن، حاکی از آن است که امام نه از زمانه و روزگار خود، که از زمانه‌های آینده سخن به‌میان آورده است و در ایام امویان و عباسیان عیناً و آشکارا، تحقق یافت به‌گونه‌ای که در آن زمان، قدرت در اختیار مشاوران و زنان و خدمتکاران و آشپزباشی‌ها بود، همان‌گونه که در حال‌حاضر نیز بر اثر اعطای انتخاب به زنان و کاندیداتوری ایشان برای مجالس شورا، اوضاع به همین حال و روز در آمده است. گو اینکه مسئله تنها به شرط مرد بودن یا تعمیم مسئله برای

همه مردم، منحصر نمی‌گردد؛ با مجموعه صفات یا شرایطی برای مشاوران مواجهیم که مسئله را بسی دشوارتر می‌سازد و ورود به آنها ما را به پیچ و خم بیراهه‌ها و درگیری‌های جدّی با نظام تمدنی و مدنی معاصر، می‌کشاند؛ زیرا اجازه دادن به همه مردم برای شرکت در رأی گیری به معنای تبدیل تمامی افراد جامعه به منبع تشریع یعنی همان چیزی است که در حال حاضر حاملان پرچم دموکراسی از آن دم می‌زنند، هرچند خود گرفتار اختلاف‌های زیادی در اجازه دادن به برخی اقشار یا منع آنان از اعمال این حق ـ از جمله در خصوص پرسنل ارتش و افراد اطلاعاتی ـ هستند، در برخی کشورها مانع از دخالت ایشان در امور سیاسی می‌شوند و این دسته از شهروندان، حق شرکت در رأی‌گیرها را ندارند و در برخی دیگر از کشورها، چنین محدودیت‌هایی وجود ندارد. همچنان‌که اجازه دادن به همه مردم برای شرکت در رأی‌گیرها و انتخاب نامزدان، نادیده گرفتن تخصص و هدر دادن منافع را مطرح می‌سازد و اگر بتوان با درنظر گرفتن شرایط و معیارهایی برای انتخاب شوندگان، از این مسئله رهایی یافت، در خصوص انتخاب کنندگان (رأی دهندگان) مسئله همچنان پابرجاست و در این صورت، راه برای مسلط شدن نامتخصصان بر مصادر امور و به‌دست گرفتن زمام کشور و اینکه چنین کسانی همه‌کارهٔ کشور باشند، بازمی‌ماند.

برخی‌ها با درنظر گرفتن اینکه ملت اقدام به انتخاب شماری از متخصصان نماید و این متخصصان و کارشناسان به نوبه خود عهده‌دار تدوین و وضع قوانین و اداره امور دولتی شوند و کارشناسان مراکز مهم دولتی را برگزینند، سعی کرده‌اند از این مشکل رهایی یابند ولی این راه‌حل ـ با تمام اشکالاتی که همراه دارد ـ تنها در محدوده‌ٔ تئوری و فرضیه است؛ زیرا فعلاً هیچ‌گونه حضوری در روی کره خاکی ندارد و گمان هم نداریم که هیچ کشوری در جهان، در چنین سمت و سویی، حرکت می‌کند. گو اینکه اکثریت عددی به تنهایی و مادام که اهلیت انتخاب درست را فاقد باشد، هیچ‌گونه قداستی ندارد؛ انتخاب نامزدی از سوی هشتاد درصد یا بیشتر رأی‌دهندگانی

که چیزی جزآنچه که از رسانه های گروهی و تبلیغات کاندیداها، از اخلاق و ویژگی‌های او نمی‌دانند، قابل قبول نیست؛ زیرا در برابر آن بیست درصد یا کمتر از مردمی قرار دارد که آشنایی کامل با منافع عمومی دارند و با ویژگی‌ها و توانایی‌ها و با تخصص‌های نامزد مورد نظر آشنایی دارند. علاوه بر اینها، می‌دانیم که تبلیغات نیز دارای آثار و پیامدهای بسیار زشتی است؛ زیرا باطل را حق و حق را در نظر بسیاری از مردم ساده و عوام بی‌خبر از همه جا، باطل جلوه می‌دهد. مسئله خرید رأی از سوی قدرتمندان و سوءاستفاده از قدرت و بکارگیری شیوه‌های فریب‌کارانه و تهدید و تطمیع و وعده و وعید را که در میان لاف زنان و دموکراسی‌های نوین یافت می‌شود، نیز مطرح است.

پدیده خرید رأی (خرید وجدان رأی دهندگان) به دلیل وجود طبقه فوق العاده ثروتمندی است که می‌خواهد همچنان مقدرات کشور و زمام قدرت را در اختیار داشته باشد تا بتواند خون مردم را بمکد و بر ثروت‌های کشور مسلط باشد و این امر در فاصله انتخابات، تنها از طریق خرید رأی و در واقع خرید وجدان طبقه فقیری که نیازمندی و نداری، آنان‌را وادار به فروش وجدان خود می‌کند، امکان پذیر است.

در همین راستاست که حضرت علی علیه السلام، ویژگی‌های افرادی را که برای رایزنی دولت در نظر گرفته می‌شوند، در والاترین برنامه در جهان که برای بنای دولت پی ریزی کرده است، طی نامه مشهور خود به مالک اشتر به‌هنگامی که او را به عنوان کارگزار مصر بر می‌گمارد، به‌دست می‌دهد: « در هیچ کاری با بخیلان رأی مزن؛ چه تو را از داد و دهش باز می‌دارند و از فقر و تهیدستی در بیم و هراست می‌گذارند. و نیز برای هر اقدامی با آدم‌های بزدل و ترسو مشورت مکن؛ زیرا همان‌دم اراده‌ات را سست و پایت را می‌لرزانند و همچنین با گروه حریص و آزمند سخنی در میان مگذار چون جیب مردم را با حرص و آز خود بوسیله تو تهی می‌گردانند. بخل و بزدلی و آز، غرائز گوناگون و پراکنده‌ای هستند که رشته بدگمانی به خدا، آنها را به یکدیگر پیوند

می‌دهد.» (فرازی از نهج البلاغه – نامه شماره ۵۳، فرمان به مالک اشتر نخعی.) اگر صفاتی چون: بزدلی و بخل و آزمندی، مانع از رایزنی انسان به رغم مقام و موقعیت علمی یا میزان انجام فرایض مذهبی است،صفاتی چون جهل و فسق و نفاق و دیگر صفاتی که آنها را برای قانون و وطن و امت، خطر مرگباری می‌دانیم، جای خود دارند! از این دریچه می‌توان صلاحیت و اختیارات مجالس شورایی که چنین کاستی‌هایی به لحاظ کارآمدی اعضا یا ازنظرابزارهایی که درگزینش آنها بکار گرفته شده دارند، نگاه کرد.

در اینجا، این پرسش را مطرح می‌سازیم: چه کسی از حق انتخاب برخوردار است؟ همه افراد امت یا طبقه‌ای با ویژگی‌های علمی، حرفه‌ای، اخلاقی یا رفتاری خاص؟ معیارهای پذیرش کاندیداتوری کدامند؟ چه شرایطی باید درمیان کاندیداها، احراز شده باشد؟ گستره فعالیت اعضای مجلس شورا برای صدور احکام یا تدوین قوانین، چیست؟ اگر قانونگذار بیش از یک نفر باشد، چه نسبت یا تعدادی برای پیشنهاد یک قانون برای تصویب در مجلس، باید حاصل آمده باشد؟ دلایل شرعی پاسخ‌های ما به هریک از این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری که ممکن است در این باره مطرح شود، کدامند؟

گو اینکه مشارکت زنان در کاندیدا شدن (انتخاب شدن) و انتخاب کردن، نیازمند بحث فقهی به‌دور از هرگونه ملاحظه و جدال‌هایی است که اینجا و آنجا در خصوص حقوق زنان مطرح می‌گردد؛ زیرا ممانعت از کاندیداتوری زنان یا اعطای حق رأی به ایشان هیچ ربطی به پایمال کردن حقوق آنان یا برابری ایشان با مرد ندارد؛ زیرا مسئله، مربوط به انسانیت زن نمی‌شود که گفته شود ناشی از نقص در انسانیت آنهاست. و اشکالات دیگری که در این خصوص، عنوان می‌گردد. بلکه در واقع، مسئله ویژگی‌ها یا توصیفاتی است که باید در رأی دهندگان و انتخاب شوندگان ـ صرفنظر از مرد یا زن بودن آنها ـ فراهم باشد، ممکن است مردان نیز از رای دادن یا انتخاب شدن

محروم شوند و محرومیت آنان هرگز به مفهوم نقص درانسانیت ایشان یا نفی مردانگی آنها نیست.

به عنوان مثال: اگر بگوییم که کاندیدای مجلس شورا باید در شریعت اسلامی یا در قوانین مدنی، "فقیه" باشد تا صلاحیت صدور قوانین و مقررات را داشته باشد، در این حالت غیر فقیه نمی‌تواند به عنوان اینکه مرد است، اعتراض کند و مدعی شود که منع وی از کاندیداتوری به دلیل مرد بودن و اهانت به انسانیت وی بوده است. همچنین ارتشیان و افراد وابسته به نیروهای امنیتی در بسیاری از کشورها از حق انتخاب و به طریق اولی از حق کاندیدا شدن ـ مادام که در این بخش فعالیت می‌کنند و استعفا نکرده‌اند ـ محروم گشته‌اند و هیچ منافاتی هم با مرد بودن آنها ندارد. همچنین هر کس بسته به امکانات و توانایی‌هایش ـ و نه مرد یا زن بودن یا وابستگی قبیله‌ای یا... ـ راه‌هایی برای فعالیت، برابرش باز است.

برخی کشورهای مدعی تمدن و از جمله کشورهای جهان اول، برخورد نه چندان شایسته‌ای با زن و کرامت او داشته‌اند و در همان حال ادعا می‌کنند که در راه دموکراسی گام برمی‌دارند و به حقوق بشر نیز پای بند هستند ! در فرانسه و به دنبال آن در برخی کشورهای اروپایی، طی بخشنامه‌ای از ادامه کار زنان محجّبه، ممانعت بعمل آوردند، همچنان‌که آنان‌را از حق آموزش در مدارس نیز محروم ساختند. نمی‌دانم آنها از کدام انسان حرف می‌زنند؟ و از کدام زن دفاع می‌کنند؟ و به چه حقوقی پای بند هستند؟ مگر اینکه بگوییم قوانین آنها بازیچه‌هایی بیش نیستند که تنها وقتی در خدمت هدف‌هایشان باشد، بدان پایبند می‌مانند و زمانی که میلشان نکشد، آنها را به سطل زباله می‌ریزند.

اختیارات مجالس شورا

باید در اختیارات موکول شده به مجالس شورا ـ اعم از مجالس اسلامی یا لائیک ـ

تجدید نظر بعمل آورد؛ زیرا مجالس شورا، در بردارنده اعضایی است که صلاحیت قانونگذاری و بحث و بررسی قوانین یا مخالفت با آنها و نیز شایستگی وظایف خطیر دیگری که به ایشان واگذار شده را ندارند.

در خصوص مجالس شورای اسلامی، قرار بر این است که فقها، عهده‌دار قانونگذاری و بحث و بررسی فتواها و تدوین قوانین یا مخالفت با هریک از آنها باشند و در مجالس شورا یا پارلمان‌های کشورهای لائیک نیز، اعضای آنها از شایستگی‌ها و توانایی علمی در عرصه حقوق برخوردار نیستند تا بتوانند وظیفه بحث و بررسی قوانین و تصویب یا رد آنها را انجام دهند، به همین دلیل درآمیختن وظایف نمایندگان ملت از یک سو و وظیفه قانونگذاری به سود رژیم‌های دینی و غیر دینی نیست و بنابراین باید به ایجاد دستگاه قانونگذاری، که شکل گیری آن مبتنی بر رأی‌گیری عمومی نباشد، روی آورد؛ دستگاهی که از سوی رأس هرم یا بوسیله نهاد ویژه‌ای در دولت [حکومت] و بر اساس شایستگی‌های علمی در حقوق و قانونگذاری از طریق آزمون‌های مشخصی که کاندیداها باید برای این مقام خطیر، با موفقیت بگذرانند شکل گیرد؛ این نهاد باید از فقهای شریعت اسلام و مجتهدان در نظام اسلامی یا از متخصصان قانون مدنی در کشورهای غیر مذهبی (لائیک)، تشکیل شده باشد.

در مورد دیگر مسایلی که نیاز به تخصص و کارشناسی علمی دارند نیز همین وضع باید برقرار باشد و مثلا امور مالی، نیاز به کارشناسان مالی برای بررسی بودجه دولت و وزارتخانه‌ها و ادارات کل دارد تا بر اساس داده‌هایی که در اختیار دارند بودجه آنها از درآمدهای عمومی دولت و دیگر منابع مالی، تعیین گردد و اینکه مجلس شورا یا نمایندگان به این مسایل می‌پردازند، جای شگفتی و در عین حال نگرانی دارد؛ زیرا چگونه یک فرد جاهل می‌تواند موضوعی به این اهمیت را مورد بررسی قرار دهد؟! و چگونه کسانی اقدام به تصویب قانون یا بودجه یا هر مصوبه دیگری می‌کنند حال آنکه مطلقاً چیزی درباره‌اش نمی‌دانند؟!

کارکردن به چنین شیوه‌های نادرستی، مسلماً ما را با عواقب نه چندان خوشایندی مواجه می‌کند و در برابر وضع دشواری قرار می‌دهد؛ زیرا به بیسوادان یا غیرمتدینان یا کسان دیگری که از صلاحیت‌های لازم برخوردار نیستند؛ اجازه داده‌ایم بر قانون و بودجه و نهادهای دولتی، تحکم داشته و منبع قانونگذاری برای امور مختلف دولتی، مردم، مؤسسات و دستگاه‌ها باشند. من از زمان کودکی، مردی لبنانی را می‌شناسم که در دهه پنجاه در بیروت در کنار پدرش به کار کفاشی می‌پرداخت و به لحاظ تحصیل نیز فراتر از مرحله ابتدایی نرفت. او به ایالات متحده آمریکا سفر کرد و از آنجا که روابط عمومی خوبی داشت، توانست در ایالت محل زندگی خود، عهده دار کرسی سنای آمریکا شود و به‌اصطلاح " سناتور" گردد و نام وی بر روی سنگ مرمری که نام‌های مردان معدود آمریکا در طول تاریخ این کشور، حک شده است، ثبت شد؛ چنین مردی چگونه می‌تواند به عرصه‌های قانون و قانونگذاری راه یابد؟ مانند او و کمتر از او و بیسوادتر از او در کشورهای [مختلف] جهان به فراوان یافت می‌شوند. ما در لبنان کسانی را داریم که در حالی که بیسواد هستند عهده دار مسئولیت بودجه دولت با تمام بخش‌های آن و قانونگذاری و صدور قوانین و حکومت بر مردم هستند. خیلی بی پرده و روشن می‌گویم که دیگر کشورهای جهان حال و روز بهتری از ما ندارند.

بنابراین تشکیل مجالس شورا برای اهدافی که مطرح کردم، خطای فاحشی است و برای اجتناب از چنین خطا و خطری، حتماً باید کارها میان دستگاه‌های دولتی [حکومتی] در دو سمت گیری زیر، تقسیم شود:

سمت‌گیری اول: اینکه مجلس شورا (پارلمان) ویژه مطالبات و حقوق و خواست‌های مردم مناطق و حوزه انتخابیه هر یک از نمایندگان باشد؛ هر عضو مجلس در واقع از سوی گروهی از مردم وکالت دارد که صدایشان را به گوش مسئولان برساند و حقوق آنان‌را مطالبه و منافعشان را مورد حمایت قرار دهد، بدین معنا که

مجلس شورا یا همان پارلمان، واقعاً مجلس نمایندگان به معنای دقیق این کلمه و نه برای قانونگذاری و در اختیار گرفتن زمام قانون باشد. در این صورت می‌توان مشارکت زنان چه به صورت حق کاندیدا شدن یا حق انتخاب کردن را پذیرفت.

سمت‌گیری دوم: شایسته است مجالس قانونگذاری جدیدی تشکیل شود که از اعتماد امّت برخوردار باشد و نه از راه انتخابات و همچنان‌که پیش از این گفتیم بر پایه توانمندی‌های علمی، کارشناسی‌های حقوقی و قانونگذاری، گرد هم آمده باشند و اشکالی هم ندارد که تنها ویژه مردان باشد.

از این خاستگاه، می‌توان گفت که باید در تمامی دستگاه‌های دولتی، تخصص در علوم و فنون مختلف، رعایت گردد؛ نباید دولت را بر شالوده‌های متزلزلی که اندیشه لائیک و فاسد غربی در نظر گرفته است، پی ریزی کرد؛ نظام فاسد و پوسیده‌ای که در نهایت تأسف، ملت‌های مسلمان در بهترین حالت زیر فشار شیفتگی نسبت به پیشرفت‌های فناوری صنعتی و در بدترین احتمال، برای دنباله‌روی و تبعیت از دنباله‌های استعمار پستی که طی دوره‌ای طولانی سرنوشت کشورها و ملت‌های ما را در دست داشتند و بر اثر آن بر دل‌ها و عقل‌های ما تحکم کردند، بر سر دست برده و حلوا حلوایش می‌کنند! این شالوده‌های کهنه و نخ نما شده، هیچ ربطی به دستگاه‌ها و نهادهای دولت اسلامی یا لائیک ندارد و از کمترین تناسب و سنخیتی با اصول، ارزش‌ها و شریعت الهی که در حرف، از آنها دفاع می‌کنیم ولی در عمل به در هم شکستن آنها می‌پردازیم، ندارند.

جمع‌بندی

۱ـ نمی‌توان شورایی متشکل از همه افراد امت یا نمایندگان آنان در پارلمان‌های کنونی را به عنوان منبع قانونگذاری در دولتی [یا حکومتی] قرار داد که اسلام را به عنوان دین خود، پذیرفته است؛ زیرا قانونگذاری، ویژه خداوند متعال است و استنباط

احکام با استفاده از راه‌های در نظر گرفته شده شرع، در تخصص فقهاست.

۲ـ در یک کشور لائیک نیز نمی‌توان مجلس شورا یا پارلمان را به عنوان منبع قانونگذاری در نظر گرفت؛ زیرا غالباً، بخش عمده اعضای آنها، صلاحیت این‌کار را ندارند و از آنجا که هیچ‌کدام حقوقدان نیستند، باعث هرج و مرج قانونی و حقوقی می‌شود و به دلیل گرایش‌ها و خواست‌های هر یک از اعضای پارلمان و نیز عدم اعتماد به آنها در اغلب مواضعی که می‌گیرند، تاثیر منفی بر نظام عمومی دولت، بجای می‌گذارد.

۳ـ ما در میان آیات محکمه قرآنی یا احادیث و سنت مطهر، دلیلی در اختیار نداریم که تکیه کردن بر شورا و بهره گیری از این شیوه بلافاصله پس از پیامبر را به اثبات رساند و این امر تنها با اجتهاد تنی چند از صحابه بزرگوار انجام پذیرفت. پس از دوره امامان معصوم نیز، عمل به اقتضای شورا باید همراه با شرایط و توصیف‌هایی برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و در چارچوب نظام فقهی کامل روشنی که مانع از بروز هرج و مرج گردد و ما را از معایب و مصیبت‌های دموکراسی امروزی بر کنار دارد، توأم باشد.

٤ـ برای ارایه پاسخ به پرسش زیر، باید بحث‌های فقهی و حقوقی کافی و شافی، صورت گیرد؛ آیا زنان، ارتشیان و وابستگان نیروهای امنیتی و قضایی، می‌توانند برای مجالس شورا کاندید شوند و در انتخابات به عنوان انتخاب کننده، شرکت داشته باشند یا خیر؟

۵ ـ نقش مجالس شورا یا پارلمان‌ها باید منحصر به دفاع از منافع مناطق و حوزه‌های انتخاباتی (نمایندگان) باشد تا آنها وکلای مردم آن منطقه و نمایندگان ایشان ـ به معنای دقیق این کلمه ـ باشند و هرگز نباید به این مجالس ویژگی قانونگذاری بخشید.

٦ـ مجالس قانونگذاری حتماً باید به معنای درست آن، تشکیل گردد. در دولت‌های

اسلامی، اعضای این مجلس باید متشکل از فقها و مجتهدان و توانمندان در استنباط احکام شرعی باشند و در دولت‌های لائیک (غیر دینی) این اعضا باید از میان حقوقدانان و کسانی باشند که توانایی و شایستگی وضع و تدوین قوانین مناسب و سودمند برای کشورشان را داشته باشند.

از خداوند متعال مسئلت دارم که ما را در پای بندی به ریسمان محکم الهی توفیق عنایت کند و جهانیان را مورد رحمت و مهر خویش قرار دهد تا به شریعت آسمانی بازگردند و بدان رهنمون شوند و دل‌های ما را به ایمان واقعی روشن گرداند و توفیق عمل صالح وآنچه را که خداوند متعال‌از بندگان مقرب وشایسته‌اش خواسته است، به ما ارزانی دارد.

قرآن و عدم تحریف آن

از نظر شیعه امامی

(مطالعه‌ای انتقادی)

دکتر محمد حبش

مدیر مرکز پژوهش‌های اسلامی

و استاد دانشگاه دمشق

قرآن و عدم تحریف آن از نظر شیعه امامی

(مطالعه‌ای انتقادی)

هر از گاهی ما نیازمند بازخوانی دیدگاههای پیشوایان (رضوان الله علیهم) در خصوص سلامت متن قرآن و عدم تحریف آن و شایعات و تهمت‌های ایراد شده برخی نویسندگان به هدف آسیب رسانی به گروهی از این امت و با انگیزه‌های فرقه‌ای، هستیم؛ این تهمت‌ها و شایعات در حقیقت اهانت آشکار به قرآن کریمی است که خداوند متعال خود و به نص صریح قرآن، بری بودن آن از هرگونه تحریف و تبدیلی را مورد تأکید قرار داده است: «**انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون**» (سوره حجر ـ۹) (بی گمان ما خود، قرآن را فروفرستاده‌ایم و به یقین، ما نگهبان آن خواهیم بود.)

در موضوع سلامت و عدم تحریف متن قرآن، جدالهای فراوانی میان علمای شیعه صورت گرفته که برخی‌ها آنرا انگیزه‌ای برای خدشه وارد آوردن به ایمان و اعتقاد ایشان به وجود کم و کاستی در کتاب خدا، تلقی کرده‌اند.

سخن از سلامت متن قرآن، از سوی علمای هر دو گروه [سنی و شیعه]، روایت شده و البته در این میان سه دسته روایات مختلف در این مورد، با هم درآمیخته شده‌اند: روایات مربوط به تعدد قرائت‌ها، روایات مرتبط با تلاش برای تحریف یا

تبدیل در کتابی که خداوند خود آنرا از هرگونه تحریفی مصون داشته است و روایاتی که ظاهر آنها دلالت بر وقوع تحریف و تبدیل [در قرآن] دارد و ناگزیر باید هر کدام جداگانه مورد بحث و بررسی گیرند، تا حقیقت امر روشن گردد.

در خصوص آنچه که از علمای اهل سنت روایت شده، "الحافظ بن ابی داود السجستانی" در کتاب مشهور خود "المصاحف" [قرآنها] دهها روایتی را گردآورده که ظاهراً چنین القا می‌کند که تحریف یا تبدیل یا دست کم تلاش برای این امر در زمان پیامبر(ص) یا اندکی پس از وفات ایشان، صورت گرفته است. این روایات جملگی شایسته مطالعه و بررسی و تأمل و نقد به منظور رسیدن به حقیقت عصمت الهی این کتاب است ولی این کار را علمای بزرگی انجام داده‌اند که سزاوار هرگونه ستایشی هستند و به همین دلیل تنها به آنچه آنها گفته و نقل کرده‌اند، بسنده می‌کنیم و همگان را به نوشته‌های "علامه سیوطی" در کتاب خود "الاتقان فی علوم القرآن" باب حروف القرآن الکریم، ارجاع می‌دهیم که بحث‌های کافی و وافی در این باره انجام داده است؛ بحث کنونی ما بویژه منعطف به پژوهش و مطالعه احادیث روایت شده در تحریف از سوی علمای اهل بیت از شیعیان و بررسی سند و متن این روایات بمنظور رسیدن به حقیقت کوشش‌های تحریف و تبدیلی است که خداوند متعال، کتاب مقدس و پایان بخش و معجزه‌اش را از آن مصون داشته است.

حقیقت آنست که ایراد خدشه در سلامت متن قرآن، تنها از گروهی از علمای شیعه و در برخی کتب روایی ایشان نقل شده و این امر برپیچیدگی مسئله، می‌افزاید. به عنوان مثال در "الکافی" "کلینی"[1] که از معتبرترین منابع روایی شیعه بشمار می‌رود متون زیر، آمده است: (از جعفر بن محمد [امام جعفر صادق علیه السلام] نقل شده که فرمود: « قرآن را کسی جز امامان گردآوری نکرده و قرآنی که جبرییل بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرد شامل هفده‌هزار آیه بود.»)[2]

(به نقل از "أبوحسن المضایی" آمده که می‌گوید: « امیرالمؤمنین [علی علیه السلام]، خواند: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (من خلافة علی) و ان لم تفعل فما

بلغت رسالته]، عرض کردم: قرآن است؟ فرمود: آری.»[۳] [یادآور می‌شود که متن خوانده شده آیه ۶۷ از سوره مائده است که عبارت داخل پرانتز بدان افزوده شده است.]

نیز در کتاب "الکافی" (کلینی) در تفسیر آیه: « **ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم** » (سوره احقاف-۴) (... کتابی را که پیش از این بوده یا نشانی را که از دانشی بازمانده است برای من بیاورید) آمده است: وقتی خداوند متعال، جان پیامبرخود (صلی الله علیه و آله و سلم) را بازستاند و حضرت فاطمه از ارثیه خود از رسول خدا(ص)، محروم گردید به مدت هفتاد و پنج روز از مردم دوری گزید و در این مدت مصحف خود را نوشت و خداوند جبرییل را نزد وی فرستاد و او توانست مصحفی را بنویسد که در آن دانش هرآنچه بود و خواهد بود و آنچه نیست تا روز قیامت، بیاید.)[۴]

(به نقل از "محمدبن جهم الهلالی" روایت شده که "اباعبدالله" فرمود: «**امة هي أربى من امة**» (گروهی از گروهی دیگر افزونتر است) در سوره نحل [آیه ۹۲] چنین نیست و باید: (ائمة هی اربی من ائمتکم) (پیشوایان (یا امامانی) از پیشوایان شما بیشتر) باشد.[۵]

و مانند این حدیث در "الکافی" به نقل از امام محمدباقر آمده که فرمود: «هیچ کس از مردم ادعا نکرده که تمامی قرآن را آنگونه که نازل شده، گردآورده است مگر آنکه دروغگو باشد. [قرآن را] جز "علی بن ابی‌طالب" و ائمه پس از وی، آنگونه که نازل شده گردآوری و حفظ نکرده‌اند.»[۶]

مطرح شدن این گونه روایات از سوی این دسته از علما، منجر به خدشه وارد آوردن به عقاید شیعه گشته و برخی متعصبان اهل سنت را بر آن داشت که حکم به تکفیر و فساد عقیده ایشان دهند.[۷]

حقیقت آنستکه هرکس معتقد به تحریف قرآن باشد، به اجماع، کافر است ولی صرف وجود روایت در کتب آنها دلیل براعتقاد ایشان به این امرنیست؛ همچنین،

شایسته است که نظر تفسیری مذهب آنان در این خصوص برایمان روشن شود.

محققان شیعه، معتقد به صحت تمام روایات وارده در کافی کلینی نیستند و آنرا همتراز "صحیح بخاری" از نظر ما ـ آنچنانکه عامه مردم برداشت می‌کنند ـ نمی‌دانند؛ آنها در روایات کافی، روایت‌های ضعیف و مرسل هم وارد می‌دانند؛ شیخ پرهیزکار کلینی، کتاب خود را طی بیست سال تألیف کرده و از هرکس که روایتی شنیده آنرا ثبت کرده است بنابراین، روایت را باید از اسناد آن شناخت، کاری که "امام طبری" نیز کرده و اسناد مطالب خود را آورده و گفته که این اسناد من است و هرکس هم سند را ذکر کرده، معذور است.

در یک پژوهش علمی که اخیراً از سوی محقق شیعی "سیدهاشم معروف الحسنی" منتشر شده با قاطعیت نتیجه گرفته: «متقدمان، همه روایات کلینی را با همه جزییات نپذیرفته‌اند.»[۸]

او می‌گوید: «از احادیث کافی که بالغ بر شانزده هزار و یکصد و نود و نه حدیث (۱۶۱۹۹) گردیده تنها پنج هزار و هفتاد و دو حدیث (۵۰۷۲) "صحیح" و یکصد و چهل و چهار (۱۴۴) حدیث "حسن"، و یکهزار و یکصد و بیست و هشت حدیث "موثق" و سیصد و دو (۳۰۲) حدیث "قوی" و نه هزار و چهارصد و هشتاد (۹۴۸۰) حدیث ضعیف است.»[۹]

صحیح	حسن	موثق	قوی	ضعیف	جمع کل در الکافی[۱۰]
۵۰۷	۱۴۴	۱۱۲۸	۳۰۲	۹۴۸۰	۱۶۱۹۹

منتقدان شیعه خود روایات تحریف قرآن وارد در "الکافی" را پیگیری کرده شمارشان را حدود سیصد روایت یافته‌اند که از طریق چهارنفر، نقل شده اند که عبارتند از: "ابو عبیدالله السیاری"، "یونس بن ظبیان"، "منخل بن جمیل الکوفی" و "محمد بن حسن بن جهور".[۱۱]

عدالت این چهارتن، جملگی از نظر علمای رجال شیعه، خدشه دار است؛ این هم متن گفته‌های ایشان: "الغضائری"[۱۲] درباره "السیاری" می‌گوید: «ضعیف و افراطی و

منحرف است»[۱۳] و "شیخ النجاشی"[۱۴] درباره‌اش می‌گوید: «ضعیف الحدیث و فاسدالمذهب است»[۱۵] و "شیخ النجاشی" درباره "یونس بن ظبیان" می‌گوید: «بسیار ضعیف است و هیچ توجهی به آنچه روایت می‌کند ندارد و همه آثارش در آمیخته است.»[۱۶]

و "ابن الغضائری" درباره‌اش می‌گوید: « از اهالی کوفه، افراطی و دروغگوست و جعل حدیث می‌کند.»[۱۷]

و درباره "منخل بن جمیل الکوفی"، "سید هاشم معروف الحسنی" از علمای رجال نقل می‌کند که او را افراطی و منحرف، توصیف کرده‌اند.[۱۸]

"علامه حلی"[۱۹] درباره "محمدبن حسن بن جهور" می‌گوید: «در حدیث، ضعیف و در مذهب، افراطی و در روایت، فاسد است و توجهی به حدیث نمی‌کند و به آنچه روایت می‌کند اعتماد ندارد.»[۲۰]

بدین ترتیب، وقتی بدین گونه همگان به روایت این افراد اعتماد ندارند و در صداقت و امانتشان تردید می‌کنند، خود دلیل روشنی از تبرئه مراجع شیعه از این اوهام است و ورود آنها در کافی نیز مشروط به صحت اسناد آنهاست که چنانکه دیدیم تحقق نیافته است.

از بزرگان شیعه متون و گفته‌های بسیاری نقل شده که توهم اعتقاد ایشان به تحریف را برطرف می‌کند؛ اینک بخشی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱ـ علامه "ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی" مشهور به صدوق متوفی سال ۳۸۱هـق[۲۱] می‌گوید: «اعتقاد ما برآنست قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش حضرت محمد(ص) نازل فرمود، همین است که در مصحف کنونی و در اختیار مردم قرار دارد و بیش از آن نیست و هرکس از قول ما گفته باشد که ما معتقدیم قرآن بیش از اینهاست، دروغگوست.»[۲۲]

۲ـ "سید مرتضی علی بن الحسین الموسوی العلوی" (متوفی ۴۳۶هـق) می‌گوید: «علم به صحت و درستی نقل قرآن همچون علم مربوط به اعضای بدن و حوادث

بزرگ و اتفاق‌های سترگ و کتابهای مشهور و اشعار نوشته شده عرب، [امر مسلمی] است و در این مورد، توجه و عنایات، شدیدتر و پاسداری از آن بیشتر است و به چنان حدی رسیده که در هیچ مورد دیگری نرسیده است. قرآن در زمان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مجموعه‌ای تشکیل شده از آیات قرآنی نازل شده تا آن زمان بود که پیامبراکرم (ص) گروهی از صحابه را برای حفظ آیات آن تعیین فرمود، [آیات قرآنی] بر پیامبراکرم(ص) عرضه می‌شد و در حضورش تلاوت می‌گردید و گروهی از صحابه همچون: "عبدالله بن مسعود"، "ابی بن کعب" و دیگران چندین بار قرآن را در حضور پیامبر(ص)، ختم کردند و اینها همه بی‌هیچ تردیدی، دلالت بر آن دارد که قرآن مجموعه مرتب و منظمی بوده است و مخالفان این امر از "امامیه" و "حشویة" [محدثان قایل به نفی تأویل] نیز جز این معتقد نیستند؛ اختلاف نظر در خصوص این امر، به کسانی از اصحاب حدیث نسبت داده شده که احادیث و روایات ضعیفی را نقل کرده و آنها را صحیح پنداشته‌اند و هرگز نمی‌توان با چنین روایاتی، از روایات قطعی و شاخصی که دلالت بر صحت قرآن و سلامت آیات آن دارند، عدول کرد.»[۲۴]

۳ـ "الشیخ ابوعلی الطبرسی" صاحب تفسیر "مجمع البیان"[۲۵] در این باره می‌گوید: «سخن درباره کم و زیادی آیات قرآن از این قرار است که در خصوص افزوده، اجماع بر بطلان آنهاست و در خصوص کاست، گروهی از یاران و دسته‌ای از "حشویة" روایت کرده‌اند که در قرآن تغییرات یا کاستی‌هایی حاصل آمده و طبق روایات صحیح در مذهب یاران ما، خلاف آن است و همانی است که مورد تأیید "المرتضی" (قدس الله روحه) نیز می‌باشد.»[۲۶]

اجازه دهید سخن در این مسئله را به "شیخ الطائفه ابوجعفرمحمد بن حسن طوسی" متوفی ۴۶۱هق[۲۷] بسپاریم زیرا اعتقاد شیعه مبنی بر سلامت متن قرآن و دلایل این شایعه در مورد ایشان را خلاصه کرده می‌گوید:

«سخن از افزایش یا کاهش [در قرآن]، سخن ناشایستی است زیرا در مورد افزایش،

اجماع [علمای شیعه] بر بطلان این نظر قرار دارد و در خصوص نقصان، وجه ظاهر از نظر مذاهب اسلامی، خلاف آنست و در مذهب ما نیز وجه صحیح همین است که "سید مرتضی" (رضی الله عنه) آنرا تأیید کرده و ظاهر روایات نیز همین را می‌گوید گو اینکه روایات بسیاری از سوی خواص و عوام در نقصان بسیاری از آیات قرآنی و جابجایی برخی از آنها روایت شده که تنها از یک راه (سند) نقل شده به همین علت مستوجب علم (اطمینان) نیستند و بهتر است از آنها اعراض شود و کاری به آنها نداشته باشیم زیرا به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را تفسیر و تأویل کنیم و حتی اگر صحیح هم باشند هیچ خدشه‌ای به آنچه در حال حاضر در قرآن وجود دارد، وارد نمی‌کند زیرا صحت آنها معلوم است و هیچ کس در آنها تردیدی ندارد و آنها را ردّ نمی‌کند و روایات محکمی در قرائت و پای‌بندی به آنها و مقابله همه اخبار و احادیث اختلافی در فرعیات با آنها و عمل به روایات موافق و اجتناب از روایات مخالف و بی‌توجهی به آنها، مطرح شده است. از پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایتی وارد شده که هیچ کس آنرا ردّ نکرده، می‌فرماید: «من در میان شما دو چیز گرانبها بجای گذارده‌ام که چنانچه به آنها پای‌بند باشید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و خاندان اهل بیتم و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت به من ملحق شوند.» و این دلیل بر آنست که آن [قرآن ـ یکی از این دو چیز گرانبها] همیشه و هر زمان وجود دارد زیرا [در غیر اینصورت] پیامبراکرم (ص) نمی‌توانست به ما فرمان دهد به آن پای‌بند باشیم همچنانکه اهل بیت (علیهم السلام) و آنهایی که باید از ایشان دنباله‌روی کنیم نیز در هر زمان وجود دارند و اگر همگی به صحت آنچه میان ما وجود دارد اتفاق نظر داریم شایسته است که جملگی به تفسیر و بیان معانی آن بپردازیم و جز آنها را، ترک گوییم.»[۲۸] علاوه بر این مؤلف کتاب "کشف الارتیاب فی رد فصل الخطاب" اقدام به نقل مجموعه‌ای از تأکیدات بزرگان شیعه امامیه در خصوص سلامت متن قرآن کرده و نامهای بزرگان یاد شده را به شرح زیر برشمرده است:

۱ـ "ابوجعفر ابن بابویه قمی"، متوفی ۳۸۱ هجری قمری.

۲ـ " سید مرتضی علی موسوی "، متوفی ٤٣٦ هجری قمری.

۳ـ " شیخ الطائفة طوسی"، متوفی ٤٦١هق.

٤ـ "ابوعلی الطبرسی "، متوفی ٥٤٨ هق.

٥ـ "سید بن طاووس "، متوفی ٦٤٤ هق.

٦ـ " ملا محسن فیض کاشانی "، متوفی ۱۰۹۱ هق.

۷ـ " محمد بهاء الدین العاملی البهایی "، متوفی ۱۰۳۰ هق.

۸ـ "محمد بن الحسن الحر العاملی "، متوفی ۱۱۰٤ هق.

۹ـ " محقق زین الدین البیاضی ".

۱۰ـ القاضی " سید نورالله التسیری".

ونیز شماری از علما و مراجع معاصر شیعه از جمله مرحوم "کاشف الغطاء "، "محمد جواد البلاغی "، "مهدی الطباطبایی"،"مرحوم سید محسن امین عاملی "، " محمد مهدی شیرازی "، "مرحوم آیت الله العظمی البلاغی، شهاب الدین مرعشی نجفی(قدس سره) "، "مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین العاملی "، " آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (قدس سره)" و "آیت الله العظمی روح الله خمینی" (قدس سره) و بسیاری دیگر. در اینجا باید خاطر نشان سازیم که بسیاری از روایاتی که از سوی برخی، بوی تحریف قرآن از آنها می‌آید،در واقع اوهام افرادی است که مدتی بعد، متوجه اشتباه خود شده وآنرا تصحیح کرده‌اند، چنین روایاتی همچون کتب شیعه،در کتاب‌های اهل سنت نیز وجود دارند و حال که اعتقاد عمومی هر دو طایفه در خصوص سلامت متن قرآن، مسلم گشته است، نمی‌توان به عنوان ابزاری برای ایراد اتهام به هر کدام از این دو طایفه، از آن استفاده کرد.

و به همین ترتیب، هیچ دلیلی برای اتهام یکی از طوایف مهم مسلمانان به قول به تحریف قرآن به دلیل مروياتی که قاعدتاً باید آنها را با یکی از این چهار محمل برداشت کرد، وجود ندارد:

۱ـ خدشه دار بودن راویان و اسناد آنها.

۲ـ حمل بر اینکه توهماتی است از سوی راویان که معصوم نیستند.

۳ـ حمل آنها بر اینکه روایات منسوخ بشمار می‌روند.

٤ـ حمل بر اینکه یادداشت‌های صحابه در قرآنهای خود در جهت تفسیر قرآن بوده است.

برای اطلاع ازجزئیات این موضوع، می توان به کتاب "الاتقان فی علوم القرآن" "سیوطی" یا "مناهل العرفان " "زرقانی" مراجعه کرد.

نکته آخر اینکه امروزه شیعیان در قرائت خود،پای بند روایت حفص از عاصم یعنی قرائتی رایج در جهان اسلام هستند و هیچ مخالفتی با اکثریت امت در رسم‌الخط، شکل، ضبط حرکات، علائم وقف، علائم ابتدا، شماره آیات، شماره سوره‌ها و وجود یا حذف علامت وصل و وجود یا حذف "الف" مد در آیات قرآن ندارند.

در این پژوهش به این نکته مهم خواهیم پرداخت که آنها (شیعیان) قایل به مسح پا در وضو هستند ولی با وجود آن، همان قرائت جمهور علما یعنی غسل [پا] را در توافق با روایت حفص از قرائت قرآن که بدان پای بند هستند، قبول دارند: «وامسحوا برووسکم وارجلکم الی الکعبین » (سوره مائده ـ ٦) (و بخشی از سرتان را مسح کنید و نیز پاهای خود را تا برآمدگی روی پا.) که به رغم اختلاف آنها در برخی فروع فقهی، وجه التزام آنها به همان چیزی است که مسلمانان بدان پای‌بند هستند.

از آنچه که گذشت روشن می‌شود که امت اسلامی با وجود اختلاف فرقه‌ها و طوائف آن، جملگی قبول دارند که قرآن کریمی که اینک در اختیار ماست همانی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق وحی دریافت کرده و قرائت‌های متواتر، حتی در یک حرف با نسخه عثمان (رضی اله عنه) در مصاحف خود اختلاف ندارد و امروزه مسلمانان نسبت به ریزترین جزئیات آن اتفاق نظر دارند. چرا که خداوند متعال خود عهده دار حفظ و پاسداری همیشگی از قرآن گشته است: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون » (سوره حجر ـ ۹) (بی‌گمان ما خود قرآن را فروفرستاده‌ایم

و به یقین ما نگهبان آن خواهیم بود.) اینکه ما نگهبان آن خواهیم بود یعنی که در احکام و حدود و فریضه‌های آن، هیچ کم و زیادی راه نخواهیم داد.

این پاسداری،موثق بودن متن کتبی و شفاهی قرآن را مورد تأکید قرار داده و آنرا از هنگام نزول در برابر هر تغییر و تبدیلی، درسینه‌ها و بصورت مدون در قرآنها (مصاحف)، مصون داشته است و قرآن را طی دوره‌های مختلف تاریخی ــ البته جز دگرگونی‌های رسم الخطی ـ بدون تغییر باقی نگه داشته است؛ باید گفت که این پاسداری تنها بصورت حفظ آن در سینه‌ها و قرائت قرآن نبوده، در عمل و اندیشه‌هایی که پیامبر اکرم (ص) آنها را بمورد اجرا گذارده نیز بوده است.

قرآن را مردان و زنان مؤمن از دوران صحابه و پیروان راستین آنها، در سینه حفظ کردند و به مرور زمان و به رغم همه شرایط و دشواری‌ها، همواره بر شمار حافظان قرآن افزوده شد بگونه‌ای که در انتقال آن به نسل‌های بعدی، تواتر قابل اطمینانی بدست آمده است. اینک نوبت نسل‌های بعدی در فهم و درک معانی [آیات قرآنی] و استخراج احکام الهی و نتیجه گیری راه‌حلها و درمانها برای مشکلات فزاینده و جدید زندگی و البته ضمن ستایش از کوشش‌های گذشتگان در این راستا، فرا رسیده است.

پژوهشگران منصف حتی از میان غیر مسلمانان نیز سلامت متن قرآن و در امان بودن آن از هرگونه تحریف و تغییری را گواهی داده‌اند از جمله اینان، خاورشناسان آلمانی هستند که همه نسخه‌های خطی متداول قرآن کریم در شرق و غرب جهان اسلام را گرد آورده‌اند تا به گمان خود اختلاف‌های موجود در میان نسخه‌های مختلف را استخراج کنند؛ آنها همه نسخه‌های مربوط به دوره‌ها و کشورهای گوناگون را با یکدیگر مقایسه کردند ولی هرگز اختلافی میان آنها را نیافتند و این خود تأکیدی دیگر بر سلامت قرآن در برابر هرگونه تحریف و تبدیل و تغییر است و در عین حال پاسخی قاطع از سوی مطالعات غربیان به شبهه‌های عاری از صحتی است که در اینجا و آنجا، مطرح شده است. در این خصوص جای هیچ شگفتی هم نیست زیرا خود قرآن، متعهد به حفظ و پاسداری از آن برای همیشه، شده است.

همچنانکه خداوند متعال خود پاسداری از ارزش‌های موجود در کتاب (قرآن) و سنت را در برابر هر تحریف و تغییر و تبدیلی اعم از آنکه کلمات جابجا شوند یا با تأویل، از معنای منظور نظر خارج گردند، بر عهده گرفته است: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون » (سوره حجر ـ آیه ۹) (بی‌گمان ما خود، قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به یقین، ما نگهبان آن خواهیم بود.)

«ان علینا جمعه و قرانه* فاذا قرآناه فاتبع قرانه* ثم ان علینا بیانه» (سوره القیامة ـ آیات ۱۷ تا ۱۹) (گرد آوری و خواندن آن با ماست × پس چون بخوانیمش، از خواندن آن پیروی کن × سپس شرح آن نیز با ماست.)

عهده داری حفظ متن الهی و پاسداری از بیان و ارزش‌های آن از راه نبوت، خود از برجسته‌ترین ویژگی‌های این رسالت پایانی و عمده‌ترین خصوصیات آن بشمار می‌رود.

خلاصه اینکه همه أهل قبله متفق القولند قرآنی که "جبرئیل امین " بر پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرد همین مجموعه‌ای است که در قرآن کنونی قید شده و حتی یک حرف از آن کم یا بر آن افزوده نشده است و روایات وارده در کتب سنت (احادیث) [درباره احتمال تحریف و تبدیل را] باید براساس یکی از احتمالات چهارگانه‌ای که بدان اشاره کردیم، و بر اساس تکیه بر دلیل قطعی و اجماع علمای امت و با پذیرش اهل توحید و بدون نظر مخالف ـ تعبیر و تفسیر کنیم و این بیانگر اصالت و درستی هر یک از حروف قرآن کریم بدون هیچ استثنایی است.

منابع و مآخذ:

(۱) کلینی متوفی (۳۲۹ هـ ق.) " ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی"، فقیه، محدث و مورخ امامی و از جمله مهمترین راویان شیعه جعفری است که با کتاب خویش "الکافی" شهرت یافته است. این کتاب، مجموعه‌ای شامل ۱۶۱۹۹ حدیث است که با حذف احادیث تکراری، شمار احادیث آن بالغ بر ۸۷۸۱ حدیث می‌گردد؛ صدها شرح و تفسیر بر این اثر نوشته شده وبزرگترین دایرة المعارف حدیثی شیعه، بشمار می‌رود.

(۲)"الکافی" "کلینی "؛ جلد ٤، صفحه ٤٤٦، باب ٤٧١ حدیث شماره ۲۸.

(۳) "اصول کافی " "کلینی"، کتاب الحجة، باب النکت من التزیل في الولایة، جلد اول، صفحه ٤١٢، شماره باب در المعجم المفهرس کافی، ١٦٦ می‌باشد.

(٤)"الکافی"، باب فیه ذکر الصحیفه، جلد اول، صفحه ۲٤۰، و نیز نگاه کنید به باب ۹۸، حدیث ۱ و ۲و ۳و ٤، جلد اول، صفحه ۳٤٤ "کلینی " این باب را اینگونه نامیده است: باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه (علیها السلام).

(٥)"الکافی " (کلینی)، باب ۹۲، حدیث ۷.

(٦) "الکافی "(کلینی)، کتاب فضل القرآن.

(۷) به عنوان مثال نگاه کنید به: "الخطوط العریضه للأصول التي قام علیها دین شیعه الامامیه" نوشته "محب الدین خطیب"، چاپ: المکتب الاسلامی،۱۳۹۱ هـق. و نیز نگاه کنید به: "الشیعه و القرآن " نوشته " احسان الهی ظهیر"، صفحات ۹۲ و ۱۳۳.

(۸)"دراسات فی الحدیث و المحدثین " نوشته "سید هاشم معروف الحسنی" صفحات ۱۳٤ -۱۳۲.

(۹)همان منبع، صفحه ۱۳۷.

(۱۰)دیده می‌شود که مجموع احادیثی که "هاشم معروف الحسنی " آورده ١٦١٢٦ حدیث یعنی هفتاد و سه تا کمتر از مجموع احادیثی است که خود از آن سخن بمیان آورده بود! در اینجا دو اصطلاح حدیثی نزد علمای شیعه یعنی "حدیث موثق " و "حدیث قوی" را توضیح می‌دهیم:

"حدیث موثق ": حدیثی است که مستند به متن اصحاب به رغم فساد عقیده [راوی] بوده و بقیه‌اش شامل ضعف نباشد.

"حدیث قوی": حدیثی است که اسناد آن با روایت کسی که جز امامیه او را تأیید کرده باشد، به معصوم برسد و بزرگان ما در موثق بودن با نبودنش چیزی نگفته باشند. نگاه کنید به:"قواعد الحدیث "، اثر "محی الدین الموسوی الغریفی " از علمای امامیه، چاپ مکتبة المفید، صفحه ۲٤.

(۱۱)"اکذوبة تحریف القرآن بین السنة و الشیعه" ، تألیف "شیخ رسول جعفریان" صفحه ٤٦.

(۱۲)"الغضائری" (...-٤٤۱ هـ ق.) نام کامل او "حسین بن عبید الله بن ابراهیم الغضائری" (ابوعبدالله) از بزرگان امامیه در زمان خود، که کثیرالسفر و حکم و فرمانش، از حکم و فرمان شاهان نافذتر بود. دارای

آثاری است از جمله: " البیان عن حیاة الانسان"، "النوادر في الفقه "، "أدب العاقل و تنبیه الغافل في فضل العلم "، "فضل بغداد و عددالائمه " و "ما شذ عن الائمه في ذلك"، "یوم الغدیر"، "الرد علي الغلاة و المفوضة".

(۱۳)"قاموس الرجال"، جلد ۱، صفحه ٤۰۳.

(١٤)"النجاشی" (۳۷۳-٤٥۰هـ ق.) نام کاملش:" ابن الکوفی"است و به او "الصیرفی" هم می‌گویند، از اهالی بغداد است و در "مطیرآباد " وفات یافت، دارای این آثار است : "الرجال " (در شرح حال علمای شیعه و نام تألیفات ایشان)، "الکوفه و ما فیها عن آثار و الفضائل " و "أنساب بنی نصر بن قعین و ایامهم و اشمارهم "(بنی نصر اجداد او هستند.)

(۱٥)"معجم رجال الحدیث "، جلد ۳ـ صفحه ۲۹.

(١٦)"رجال نجاشی"، صفحه ۸۳۸.

(۱۷)"خلاصه الرجال" (علامه حلّی)، صفحه ۲٦٦.

(۱۸) "دراسات فی الحدیث و المحدثین "، صفحه ۱۹۸.

(۱۹) "ابن المطهر الحلّی " (٦٤۸ـ۷۲٦ هـ ق.)، نام کامل او "الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر لحلی جمال الدین" معروف به "علامه حلّی" از بزرگان علمای شیعه و مراجع بزرگ آنهاست و دارای تألیفات بسیاری است از جمله:"تهذیب طریق الوصول الي علم الاصول"، "قواعد الاحکام في معرفة الحلال و الحرام "، "کنزالعرفان في فقه القرآن "، "نهایة المرام في علم الکلام "، "القواعد و المقاصد"، "خلاصة الاقوال في معرفة الرجال" و جز آن.

(۲۰) "خلاصة الرجال" (علامه حلی)، صفحه ۲٥۱.

(۲۱)"ابن بابویه القمی" (...ـ۳۲۹ هـ ق.) نام کامل او: "علی بن الحسین بن موسی بن بابویه ابوالحسن القمی" از بزرگان امامیه در قم در زمان خود، که در این شهر بدنیا امد و وفات یافت؛ در توحید، امامت و تفسیر و نیز در "الشرائع " رساله‌هایی دارد.

(۲۲) "الاعتقادات" (شیخ صدوق)، جلد ۱، صفحه ٥۷.

(۲۳) "الشریف المرتضی" (۳٥٥ـ ٤۳٦هـ ق.) نام کامل او:"علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم ابوالقاسم " است و از علمای بزرگ در علم کلام، ادب و شعر بشمار می‌رود؛ در بغداد بدنیا آمد و همانجا وفات یافت و دارای تألیفات بسیاری است از جمله: "الغرر و الدرر"، "الشهاب فی الشیب و الشباب"، "الشافي في الامامة و بسیاری دیگر.

(۲٤)"مجمع البیان" (طبرسی)، جلد اول، صفحه ۱٥.

(۲٥)"الطبرسی" (...ـ٥٤۸هـ ق.)، "فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی ""امین الدوله"، "ابوعلی"، مفسر و محقق و زبانشناس، از بزرگان علمای امامیه است و منسوب به طبرستان است، از آثارش: "مجمع البیان فی تفسیر القرآن و الفرقان" (در دو جلد)، "جوامع الجوامع" (در تفسیر)، "تاج الموالید"، "غنیة العابد"، "مختصر الکشاف "، "اعلام الوری بأعلام الهدی " و بسیاری دیگر؛ نگاه کنید به "الاعلام " [خیرالدین الزرکلی] " جلد ٥، صفحه ۱٤۸.

(۲٦) تفسیر مجمع البیان " (طبرسی)، جلد ۱ صفحه ۱۵.

(۲۷)"ابو جعفر الطوایسی" شیخ الطائفه (۳۸۵ ـ ٤٦۰ هـ ق.)،"محمد بن الحسن بن علی الطوسی " مفسر قرآن کریم و از فقها و مؤلفان بزرگ شیعه که درنجف اشرف مستقر شد و همانجا وفات یافت و کتابهایش چندین بار به آتش کشیده شد؛ از جمله تألیفات وی: "الایجاز" (در فریضه‌ها)، "الجمل والعقود" (در عبادات)، التبیان الجامع لعلوم القرآن "، "التفسیر الکبیر"، "الاقتصاد" (در عقاید) و بسیاری دیگر.

(۲۸) تفسیر الصافی"، جلد ۱ صفحه ۵۵ به نقل از " شیخ طوسی."

(۲۹) "کشف الارتیاب فی رد فصل الخطاب "،صفحه ۵۷.

(۳۰) نگاه کنید به: "اکذوبة تحریف القرآن "،تألیف "رسول جعفریان"، صفحه ٦۰.

(۳۱)الاتقان فی علوم القرآن " (سیوطی)، جلد ۱، صفحات ۷٦ و بعد از آن.

(۳۲)"مناهل العرفان" (زرقانی)، جلد ۱، صفحه ٤٤۱ و بعد از آن.

(۳۳) نگاه کنید به:"جامع البیان عن تأویل آی القرآن" (الطبری)،جلد ٦، صفحه ۱٤.

(۳٤) مقاله‌ای علمی با عنوان: "هیمنة القرآن وعالمیة وخلوده" اثر استاد "دکتراحمد علی الامام " رئیس دانشگاه "القرآن الکریم و العلوم الاسلامیه "، (نسخه فتوکپی نزد نویسنده) که از سوی دانشگاه القرآن الکریم در سال ۱۹۹٦م.، منتشر گردید.

بیانیهٔ پایانی

بیستمین کنفرانس بین‌المللی

وحدت اسلامی

تهران ۱۷ – ۱۹ ربیع الاول ۱۴۲۸

بیانیهٔ پایانی

بیستمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی

تهران ۱۷ - ۱۹ ربیع الاول ۱۴۲۸

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد البشرية محمد النبي الأمين وآله الطيبين الطاهرين وصحبه الكرام الميامين وبعد:

به یاری خداوند متعال و به مناسبت بزرگداشت هفتهٔ وحدت اسلامی در سالروز میلاد حضرت رسول اکرم(ص) و امام جعفر صادق(ع) و نیز در سال وحدت ملی وانسجام اسلامی، مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی بیستمین کنفرانس وحدت اسلامی را از ۱۷ تا ۱۹ ربیع الاول ۱٤۲۸ برابر با ٦ تا ۸ آوریل ۲۰۰۷م با حضور جمع کثیری از سازمان‌ها و مؤسسات اسلامی و علما و اندیشمندان ٤٦ کشور به شرح زیر در تهران برگزار نمود:

اتیوپی، آذربایجان، اردن، استرالیا، افغانستان، آلبانی، امارات، آمریکا، اندونزی، پاکستان، برزیل، انگلستان، بوسنی، تاتارستان، ترکیه، تونس، الجزایر، چین، دانمارک،

روسیه، عربستان، سلطنت عمان، سنگال، سوریه، سوئد، عراق، فرانسه، قرقیزستان، قطر، کانادا، کویت، کنیا، گامبیا، مالزی، مصر، مغرب، مقدونیه، نیجریه، هندوستان، یمن.

در این کنفرانس همچنین اعضای مجمع عمومی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی از سراسر جهان شرکت نمودند.

بیستمین کنفرانس به بررسی ویژگیهای سیره پیامبر اعظم(ص) اختصاص داشت.

جلسهٔ افتتاحیهٔ کنفرانس با سخنرانی ارزشمند آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید. شرکت کنندگان در کنفرانس همچنین به حضور حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی (دام ظله العالی) شرفیاب شده و بدین مناسبت از رهنمودهای معظم له بهره جستند. مقام معظم رهبری در خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس، رهبران امت اسلامی ، علما و مؤسسات اسلامی را به تدوین منشور وحدت اسلامی و تعهد و پایبندی عملی و اجرای آن در تمام زمینه‌ها دعوت نمودند.

شرکت کنندگان طی سه روز برگزاری کنفرانس و ۸ جلسه کاری به بررسی تعدادی از بحثهای مربوط به موضوع کنفرانس پرداختند و در پایان کار بیانیه‌ای به شرح ذیل مشتمل بر تصمیمات و توصیه‌های کنفرانس صادر نمودند:

۱- شرکت کنندگان در کنفرانس تأکید نمودند مهمترین ویژگیهای سیرهٔ پیامبر اکرم(ص) و سنت نبوی شامل موارد زیر است:

الف: سجایا و ویژگی‌های شخصی:

ایمان و عبودیت.

اخلاق والای انسانی

رفتار صمیمانهٔ خانوادگی

مدارا و آسان‌گیری و محکومیت تندروی

رهبری و مدیریت اجتماعی سیاسی نظامی و دیپلماتیک

تعادل در شخصیت میان خوف و رجا، قاطعیت و عطوفت، عدالت و مهرورزی، دین و دنیا.

ب: ویژگی‌های اجتماعی:

پایبندی به مشورت در کلیهٔ امور

حمایت از حقوق بشر، صرف‌نظر از دین، رنگ، نژاد و جنس.

تحقق عدالت اجتماعی

پیشرفت علمی و فن‌آوری و اقتصادی به گونه‌ای‌که توسعه وتحول انسان و زمین را شامل شود.

تأکید بر تربیت ، آموزش و دعوت اسلامی با حکمت و موعظهٔ حسنه

تحکیم فرهنگ وحدت و مسؤولیت متقابل.

دعوت به جهاد از طریق زبان ، قلم ، مال ، جان ، دفاع از هستی و موجودیت امت اسلامی.

ج: ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی:

جهان‌شمولی در اخلاق و عدالت

دفاع از مستضعفان جهان

گسترش فرهنگ صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز

آینده‌نگری و برقراری روابط عقلانی میان پیروان ادیان الهی

تقویت فرهنگ گفت‌وگوی منطقی

نگرش انسانی به محیط‌زیست

تعالی معنویت انسانی

۲- شرکت کنندگان در کنفرانس تأکید نمودند که تأسی به شخصیت حضرت رسول اکرم(ص) و دوستی با پیامبر فراتر از دوستی با خانواده، قبیله، مال و میهن و... است، که خود والاترین وارزنده‌ترین نشانه‌های دوستی شخصی و مراتب ایمان فردی و گروهی مسلمانان است. بدین مناسبت علما و مبلغین اسلامی باید به آگاه کردن

مداوم و پیوسته امت پرداخته و همواره ابعاد شخصیتی و سنت وسیرهٔ شریف پیامبر را یادآور و نهال عشق و دوستی را در اعماق جان مسلمانان بویژه نونهالان و نوجوانان آبیاری نمایند.

۳- شرکت کنندگان بر لزوم تدوین برنامه‌ای فراگیر در کتابهای درسی مقاطع ابتدائی، راهنمائی، دبیرستانی و دانشگاهی تأکید نموده تا متون مزبور با دیدی علمی و دقیق، ویژگی‌های سنت و سیره مبارک پیامبر گرامی(ص) را بررسی کرده و آنرا برای نوجوانان و جوانان توضیح داده و احساسات صادقانه آنان نسبت به آن حضرت را شکوفا نماید.

٤- شرکت کنندگان از مراکز علمی، دانشگاهی و حوزوی می‌خواهند تا به طور مستمر به انجام مطالعات گسترده و عمیق پیرامون ابعاد و جنبه‌های گوناگون سیره نورانی نبوی اقدام شود و نتایج مطالعات‌شان به زبان‌های مختلف و با شیوه‌ها و ابزارهای سمعی و بصری ترجمه و منتشر گردد و برای تحقق این هدف همه ابزار پیشرفته و فن‌آوری اطلاعات و هنر والا را به کار گیرند.

٥- شرکت کنندگان معتقدند مطالبی که احیاناً توسط رسانه‌های غربی یا در نوشته‌های برخی از نویسندگان و ومتفکران عنوان می‌شود – از جمله اظهارات اخیر پاپ – نشانگر عدم آگاهی آشکار به ابعاد و جنبه‌های انسانی شخصیت و سیره رسول اکرم(ص) و یا دلیلی بر کینه‌توزی‌های کهن صلیبیها می‌باشد. از این‌رو دامنه و روند آگاهی بخشی و شناساندن شخصیت حضرت رسول اکرم(ص) باید توسعه یابد و تمامی جهانیان را شامل شود ، تا مردم آگاهانه بدانند که پیامبر اکرم(ص) همانند سایر پیامبران پیشین رحمتی است که به تمامی بشریت اهدا گردیده و هم اوست که تکمیل کنندهٔ مکارم اخلاق انسانی و نوری است که انسان را به راه راست هدایت می‌نماید و اهداف آفرینش از خلق او را محقق ساخته و سعادت حقیقی را در پرتو انوار الهی برای او فراهم می‌سازد.

٦- شرکت کنندگان با تکیه بر مسلمات قرآن کریم و حدیث شریف نبوی، اسلام

را جامع اهل قبله می‌دانند و دلیل آن را گفتن شهادتین می‌دانند که به مال، جان و آبروی مسلمانان مصونیت بخشیده، حساب اخروی آنها را به خداوند متعال واگذار می‌کند. آنان همچنان تقریب میان مذاهب اسلامی را راهی مهم برای دستیابی به وحدت اسلامی در مواضع عملی مسلمانان به شمار آورده و پیروان کلیه مذاهب اسلامی را که به اصول اسلام ایمان دارند و ارکان مورد اتفاق آن را محترم می‌شمارند، جزو امت واحد اسلامی دانسته که جانشان باهم برابر و دلهاشان به هم پیوسته و همگی در راه تحقق اهداف والای اسلامی با هم همکاری می‌نمایند. هیچگاه نباید از اختلافات عقیدتی، تاریخی و فقهی در راه ایجاد تفرقه سیاسی سوءاستفاده کرد، زیرا هرگونه فتنه‌انگیزی فرقه‌ای یا نژادی در خدمت دشمنان امت خواهد بود و نقشه‌های فریبکارانه ضد امت اسلامی را تحقق بخشیده و اشغالگری آنان را در سرزمینهای اسلامی تحکیم می‌بخشد.

۷- شرکت کنندگان در کنفرانس به منظور تحقق وحدت میان مسلمانان اهل قبله و تقریب پیروان مذاهب اسلامی آنان را به وجوب احترام متقابل میان مسلمانان دعوت نموده و عدم تعرض آنان به عقیده و یا شعایر دینی و یا فقهی یکدیگر در وسایل ارتباط جمعی و یا سخنرانی‌های عمومی خواستار شده و خواهان واگذار نمودن بحث و گفت‌وگو از اینگونه امور به علما و دانشگاهیان متخصص شدند و نیز خواستار عدم هتک حرمت یکدیگر به بهانه صراحت‌گویی می‌باشند. ونیز بر عدم جواز ابراز هرگونه سخنی که اهانت و هتک حرمت نسبت به شخصیتها و مقدسات طرف مقابل به شمار آمده تاکید می‌نمایند. این امر بویژه عدم هتک حرمت اهل‌بیت و یا امامان و صحابه و هرگونه دشنام‌گویی و یا تقلیل از جایگاه آنان و یا تعرض به هرگونه امری که منتسب به آنان می‌شود را شامل می‌شود و هرگونه اشاره و یا اهانت لفظی و یا معنوی ویا مادی از جمله تجاوز به اماکن منسوب به آنان و عدم جواز اسائه ادب به مقدسات و مساجد و یا حسینیه‌ها و یا مراقد آنان را در بر می‌گیرد و عمل به شرایط وقف از نظر واقفین را شرعا لازم می‌داند.

۸- شرکت کنندگان در کنفرانس هرگونه اقدام در زمینه آزار رساندن به مسلمانان در هر نقطه از جهان از جمله در چچن ، کشمیر ، فیلیپین ، سومالی و سایر نقاط دیگر را محکوم مینمایند.

۹- شرکت کنندگان در کنفرانس تمامی انواع تجاوز رژیم صهیونیستی به ملت صبور فلسطین در بیت المقدس و مناطق حومه آن را محکوم و به جهاد ملت قهرمان فلسطین و وحدت نیروها و گروه‌های گوناگون آن درود می‌فرستد و به حمایت از مجاهدت‌های این ملت با تمامی وسایل که به انتفاضه و مقاومت و پایداری کمک نماید و موجب آزادی فلسطین از چنگال رژیم صهیونیستی غاصب گردد دعوت می‌نماید. وهمچنین نیات و خباثت‌های طرف‌های صهیونیستی را علیه مسجد الاقصی محکوم می‌نمایند و صهیونیست‌ها را از تجاوز به اسلام و امت اسلامی بر حذر می‌دارند.

۱۰- شرکت کنندگان در کنفرانس به مقاومت اسلامی لبنان افتخار نموده و پیروزی‌های درخشان آن را بر دشمن صهیونیستی تجلیل می‌نمایند، و به مقاومت اسلامی و شریف فلسطین وعراق و افغانستان و در دیگر سرزمین‌های اشغال شده اسلامی درود می‌گویند و از همه مسلمانان می‌خواهند در حد توان نسبت به پاسداری از تمامیت ارضی سرزمین‌های اسلامی و سلامت آنها بویژه تمامیت ارضی عراق تلاش نمایند و با هر طرحی که منجر به تجزیهٔ آن کشور گردد مخالفت نمایند، و نسبت به آزادی تمامی سرزمین‌های اسلامی در فلسطین و لبنان و سوریه و دیگر سرزمینهای اسلامی تلاش کنند و اعلام می‌دارند که مقاومت و آزادسازی سرزمنیهای اشغال شده حق مشروع ملتها است و تأکید می‌نمایند این مسأله تفاوتی آشکار و ریشه‌ای با بهانه‌جویهائی که تحت عنوان (تروریسم) عنوان می‌نمایند دارد. تروریسم از نظر اسلامی و انسانی چه به صورت فردی و یا گروهی یا رسمی محکوم است و از دولتهای اسلامی می‌خواهند که هر تجاوز به سرزمین اسلامی را تجاوزی به همه کشورهای اسلامی و منافع آنها بدانند.

۱۱- شرکت کنندگان در اجلاس بر آنچه که در منشور مکه معظمه مبنی بر حرمت خون مسلمانان از هر مذهبی که باشد آمده است تأکید می‌نمایند و بر لزوم انجام تلاش جدی برای جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و هدف قرار نگرفتن گروههای عراقی به صورت فردی و یا گروهی با انگیزه فرقه‌گرائی یا جنایتکارانه تاکید می‌نماید و عقوبت گناه قاتل مسلمانان را که بر اساس وعده الهی ورود ابدی در آتش جهنم می‌باشد، یادآوری می‌نمایند و خواستار انسجام و وحدت همه پیروان مذاهب اسلامی و سلب نمودن فرصتها از دشمنان می‌باشند.

۱۲- شرکت کنندگان در اجلاس ضمن بررسی تحولات جاری در عراق از خداوند متعال می‌خواهند که ملت عراق را در تعیین سرنوشت خویش و ایجاد نهادهای سازندهٔ قانونی و ترسیم آینده درخشان اسلامی در فضای کاملا آزاد با مشارکت کلیه آحاد ملت و پایان دادن به اشغال این کشور موفق و یاری نماید.

۱۳- شرکت کنندگان در کنفرانس بر اهمیت توجه به اقلیت‌های اسلامی در کشورهای غیر مسلمان که یک سوم جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند تأکید داشته و به تلاش جهت برخورداری آنان از حقوق مشروع خود دعوت می‌نمایند ونیز تلاشهای آنان را در روند گفت‌وگو با دیگران می‌ستایند.

۱٤- شرکت کنندگان در کنفرانس به جهاد ملت ایران و مسؤولین این کشور در راه اجرای شرع خداوند در تمامی زمینه‌های زندگی درود فرستاده و هرگونه توطئه علیه این روند مبارک را محکوم می‌نمایند.

۱۵- شرکت کنندگان در کنفرانس حمایت خود را از جمهوری اسلامی ایران در روند توسعهٔ فن‌آوری مسالمت‌آمیز انرژی هسته‌ای اعلام نموده وتمامی شیوه‌های دوگانه‌ای را که با هدف جلوگیری از دستیابی آن کشور به حقوق مشروع خود صورت می‌گیرد و قوانین بین‌المللی را نقض می‌نماید، محکوم نموده و کشورهای جهان اسلام را به استفاده از این تجربه دعوت می‌نمایند.

۱٦- شرکت کنندگان در همایش ، ضمن تمجید و ستایش از نقش رسانه‌های

گروهی در آگاه نمودن ملتها و تبیین افکار عمومی بر ضرورت کنار گذاشتن مسائل اختلافی در شوراهای علمی تخصصی و دوری از هرگونه تحریک نمودن حساسیتها و مسائل تفرقه‌افکن میان مسلمانان تأکید می‌نمایند.

۱۷- شرکت کنندگان در اجلاس از جمهوری اسلامی ایران و از مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای تشکر و قدردانی می‌نمایند و از مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی به خاطر برگزاری این اجلاس پر برکت و میزبانی شایسته آن تشکر نموده و برگزاری چنین اجلاس‌هائی را بسیار مفید ارزیابی می‌نمایند.

وصلی الله علی سیدنا محمد النبی الامی و علی آله وصحبه وسلم.